

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# مجموعه آثار

حاجی عبداللہ خان قراکوزلو امیر نظام ہمدانی  
(گذشتہ ۱۳۳۴ھ ق)

تصحیح و تعلیقات  
مقدمہ، یح و تعلیقات  
عنایت اللہ مجیدی

قراگوزلو همدانی، عبدالله بن مصطفی قلی، - ۱۳۲۴ ق.  
مجموعه آثار حاجی عبدالله خان قراگوزلو امیر نظام همدانی (درگذشته ۱۳۲۴ هـ. ق) / مقدمه،  
تصحیح و تعلیقات عنایت‌الله مجیدی - تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۲.  
پنجاه و چهار، ۳۲۰ ص. نمونه - (میراث مکتوب ۱۱۶: تاریخ و جغرافیا ۱۴)  
ISBN 964-6781-83-7  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
ص.ع. لاتینی شده:  
MAJMU'AH ASAR  
Haji 'Abd Allah Khan Qaraguzlu Amir Nizam Hamidani  
کتابنامه به صورت زیرنویس.  
نمایه.  
۱. قراگوزلو همدانی، عبدالله بن مصطفی قلی، - ۱۳۲۴ ق. الف. مجیدی، عنایت‌الله، ۱۳۲۲ -  
مصحح. ب. مرکز نشر میراث مکتوب. ج. عنوان.  
۹۵۵/۰۷۴۵۰۹۲ DSR ۱۳۹۱ / ق ۳ م ۲  
کتابخانه ملی ایران  
۲۶۴۴۴ - ۸۲ م



### مجموعه آثار

حاجی عبدالله خان قراگوزلو امیر نظام همدانی (درگذشته ۱۳۳۴ هـ. ق)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات: عنایت‌الله مجیدی

ناشر: میراث مکتوب

حروفچین: رضا علی محمدی - رضا سلگی

صفحه‌آرا: محمود خانی

حروف به کار رفته در متن:

لوتوس، زر، بدر، جلال، کامپیوست، Times، Math symbol

چاپ: ۱۳۸۲

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۷-۸۳-۶۷۸۱-۹۶۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: رویداد

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۳-۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: [tolid@MirasMaktoob.com](mailto:tolid@MirasMaktoob.com)

<http://www.MirasMaktoob.com>



دریابی از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در نسخه های خطی موجود می‌نماید. این نسخه ها، در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامه ما ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به حیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

بایمه کوششی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و جمع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب رساله ارزشمند آثار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیاناً شهر کتابها و رساله های خطی و خطی و خطی است بر روش محققان و مؤسسات فرسپیکه. مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاد شد تا با حمایت از کوشش های محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سببی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه های ارزشمند از متون مساجد تحقیق بر جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب



عبدالحق میرزا محمد مصطفیٰ اعجازی سلمہ

تصویر مؤلف

## فهرست مندرجات

۱. مقدمه مصحح .....	نه
۲. متن کتاب:	
۱. کتابچه خوزستان و وضع راه لرستان .....	۱
۲. گزارش سرخس و قلعه ناصریه .....	۷۹
۳. کتابچه مرو .....	۱۰۳
۴. کلات نادری .....	۱۴۱
۵. کلات نادری (گزارش دوم) .....	۱۸۹
۶. کتابچه بازدید تعمیرات کلات (گزارش سوم) .....	۱۹۵
۷. مالیات فارس .....	۲۰۱
۸. سفرنامه مکه معظمه .....	۲۰۵
۳. توضیحات و تعلیقات .....	۳۴۳
۴. نمایه ها .....	۳۸۵
۱. مکانها .....	۳۸۷
۲. اشخاص .....	۴۰۴
۳. طایفه ها، عشایر، سلسله ها، قبیله ها، خاندان ها، فرقه ها، ملیت ها .....	۴۱۴
۴. واژه ها، اصطلاحات مدنی، اجتماعی .....	۴۲۰
۵. کتابها .....	۴۲۸
۶. منابع و مأخذ .....	۴۲۹



## مقدمه مصحح

نویسنده و گزارشگر مجموعه حاضر، حاجی عبدالله خان قراگوزلوی لتگاهی همدانی است که دارای القاب و مناصب سرهنگ فوج فدوی؛ میرپنجه؛ سرتیپ؛ امیر تومان؛ امیر نویان، ساعد السلطنه؛ سردار اکرم و امیر نظام می باشد. او فرزند مصطفی قلیخان قراگوزلو اعتمادالسلطنه است.<sup>۱</sup>

استاد پرویز اذکایی که پُردامنه دارترین پژوهش را درباره قراگوزلوهای همدان عرضه کرده اند.<sup>۲</sup> در باب اصل و منشاء خاندان حاجی عبدالله خان قراگوزلو چنین اعتقاد دارند: «یکی از چهار دودمان خوانین سته<sup>۳</sup> - یعنی همین خاندان امیر نظام لتگاهی - از تیره ازبکلو / حاجیلو قراگوزلو است که شاخه مجذوبعلی شاهی از آن تیره اند» به گفته «شیروانی»: این طایفه ازبکلو عموماً در عدل و داد و صلح و سداد بر آن دو طایفه سروراند. (بستان السیاحه، ۴۴۶ - ۴۴۷)، و هم از این شاخه است که می توان گفت افراد خوشنام قراگوزلو برخاسته اند. همچون صوفی معروف «مجذوبعلی شاه» کبودراهنگی (۱۱۷۵ - ۱۲۳۹ ق) و جز او، اگرچه از این شاخه نیز، تا آنجا که به تحقیق پیوندد، یکی از چهارخاندان «خوانین سته» پدید آمده است، سه خاندان دیگر از همان تیره «عاشقلو» بوده اند. ما چنین دریافته ایم که تیره «حاجیلو» همان تیره «ازبکلو» است، که گویا به سبب آن که خوانین عظام آن «حاجی»

۱. ر.ک: بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران، ج ۴ ص ۱۱۵.

۲. مجله آینده، سال ۱۳ و ۱۴ (۷-۱۳۶۶ ش).

۳. در باب این خاندانهای قراگوزلو به مأخذ قبلی رجوع کنید.

می شده‌اند، لذا این اسم جدید به عوض آن اسم قدیم (از بکلو) تداول یافت.<sup>۱</sup>»  
در میان اوراق و یادداشتهای بجا مانده از عبدالله خان قراگوزلو امیر نظام، نوشته‌ای به دست آمد که متضمن اطلاعات مفیدی در باب دودمان او، یعنی طایفه حاجیلو است، که در زیر عیناً نقل می‌شود:

«شرح وقایع حالات مرحوم خُلد آشیان قرا محمد جدّ اعلاّی طایفه جلیله حاجیلوی قراگوزلو که مرحوم مغفور حاجی محمدخان جدّ مرحوم جنّت مکان مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه<sup>۲</sup> طاب الله ثراه مرقوم فرموده‌اند.

مرحوم قرا محمد از بزرگ زادگان و نُجَبای ترکستان بود. به واسطه نزاع داخلی و طایفه‌گی در اوایل تشکیل سلطنت سلاطین صفویه و انقراض دولت تیموری از ترکستان مهاجرت و به ایران آمده. قضا و قدر عزیمت او را به این صوب می‌کشد. عبور قرا محمد به محلی می‌افتد که حالیه آنجا طاسران نامیده می‌شود. در آن قرن و زمان غالباً مردم بطور ایل و احشای در چادر زندگانی می‌کرده‌اند. قرا محمد در حالتی که خودش خسته و اسبش مانده بود در سرچشمه آبی برای رفع خستگی مقام نموده بود.

چند سیاه چادری قدری دورتر از آن چشمه از اهالی آنجا بود و رئیس و کلانتر آن طایفه موسوم به عجم بیگ که او را [مصفر] خوانده [عیجه!] بیگ می‌نامیده‌اند.

برحسب معمول عشایری که اغلب امورات شخصی طایفه نسوان متکفل می‌شوند، چند زن و دختر از آن چادرها مشک‌ها را دوش انداخته برای بُردن آب به سرچشمه می‌رسند، در حالتی که قرا محمد هم در حال خستگی متفکر و به خیال آتیه خود بود، نظرش در میان نسوان به دختری تصادف کرده در قلب خودش قصد و نیت می‌کند که من دستمال خود را می‌دهم به این دخترک و می‌گویم این دستمال را بشوید و خشک نماید و تا کرده دو دستی مؤدبانه به من بدهد، پشت سر او می‌روم. به هر چادری که داخل شد من هم وارد شده او را خواستگاری

۱. مجله آینده، سال ۱۳ ش ۵/۴ ص ۲۲۸.

۲. در حاشیه آمده: قرا محمد، حاجی بنیاد / [خان]، حاجی قاسم، حاجی جعفرخان، حاجی عبدالله بیگ، حاجی محمد خان، باقرخان، مصطفی قلیخان، عبدالله خان، حسینعلی خان.

می‌کنم. هر گاه پدر و کسان او درخواست مرا اقبال نمودند، او را تزویج کرده در همین جا می‌مانم. خسته شده‌ام لقمه‌نانی تحصیل نموده به فراغ بال می‌خورم. از قضایای اتفاقیه همان دختری که مطبوع قرا محمد واقع شده و آن طوری که نیت نموده تفأل کرده بود دستمال را گرفته می‌شوید، در کمال ادب خشک و تا کرده دو دستی تعارف می‌کند و این دختر همان دختر عجم بیگ رئیس آن طایفه بود که غیر این دختر نه ذکور و نه اناث اولادی نداشته است. زنها مشک‌ها را پُر از آب به دوش انداخته راه چادرها را گرفته می‌روند. قرا محمد هم جلو اسب خود را کشیده متعاقب آنها می‌رود و به چادر عجم بیگ وارد می‌شود.

صاحب چادر بنا به عادت ایلیت و مهمان نوازی در کمال بشاشت و خوش رویی از مهمان تازه رسیده خود پذیرایی می‌نماید. چند روزی بطور مستقیم به اسم مهمان و رفع خستگی حال در آنجا می‌ماند و در ضمن آداب حرکات و معاشرت آنها را به نظر دقت ملاحظه می‌نماید.

از آنجایی که خداوند متعال وقتی که اراده‌اش به مطلبی تعلق گرفت، اسباب آن را خود فراهم می‌سازد، محبت قرا محمد در قلب عجم بیگ راسخ می‌شود. بدون مقدمه او را مخاطب نموده می‌گوید که من قلباً به تو محبتی پیدا کرده‌ام و به نظر جوان اصیل و نجیب جلوه کرده‌ای و من جز این دختر اولادی ندارم و سنین عمرم نزدیک به هفتاد سال است. چنانچه عهد بکنی در این جا بمانی و خیال مراجعت به وطن را نکنی، من این دختر را به ازدواج تو درمی‌آورم، به اندازه‌ای که تو به فراغ بال گذران کنی من در لوازمات زندگی به فراخور حال خود دارم. قرا محمد هم که خودش این قصد را داشت و زمینه تدارک می‌کرد، وقتی مکنون خاطر خود را اظهار کند و حالا از آن طرف او را دعوت به خیال خویش نمودند تعهد و پیمان را قبول نمود. عجم بیگ تدارکی که معمول بدان زمان بود حاضر و ملائنی برای اجرای عقد دعوت نمودند، صیغه عقد جاری گردید.

در میان ایلات رسم است کسی که می‌خواهد عروسی کند بعد از زفاف هر کسی به قدر شأن خود به اسم طویانه به داماد می‌دهد که کمک خرجی برای او باشد و حالیه هم در غالب جاها معمول است.

یک نفر از ریش سفیدان طایفه اهالی را خطاب کرد و چون این شخص داماد غریب و نو رسیده به ما می باشد و چیزی جز از اسب و شمشیر ندارد لذا من شما را متذکر می سازم آن طویانه که رسم است بعد از عروسی داده می شود شما به عکس همین امروز هر کس به قدر قوت خود بدهد که او هم سرانجامی برای خود تدارک نماید. در همان مجلس عقد از شتر و گوسفند و گاو و خر به اندازه ای دادند که قرا محمد در آن زمان متمول و مستطیع شد.

پس از عروسی موقع رفتن حاج شد، قرا محمد عازم زیارت مکه معظمه گردید. در مراجعت خداوند پسری به او داد که بعداً موسوم به بنیاد خان شد. در این بین عجم بیگ که رئیس آن طایفه و پدرزنش بود مرحوم شد. ریش سفیدان طایفه را در مجلس فاتحه گفت بر طایفه و قومی ناچار از یک نفر رئیس لازم است. که باید برای خودشان در میان خود برگزینند. هر - کس را که صلاح می دانید معین نمائید. همه طایفه بالاتفاق گفتند ماشخص شما را سنجیده و پسندیده ایم و جز از شما کسی را شایسته ریاست خود نمی دانیم و او را به ریاست خودشان قبول کردند.

قرا محمد طاسران را بنیاد نمود، طایفه را در طاسران ساکن نمود و احداث قنات کرد و غیر از بنیاد خان چند پسر دیگر نیز دارا شد. سلسله طایفه حاجیلو همان از بنیاد خان که بعد حاجی بنیاد خان شده شروع می شود. حاجی بنیاد هم صاحب چند پسر شد که رئیس و بزرگشان حاجی قاسم خان نام داشته است. در عهد حاجی قاسم خان بعضی از دهات بلوک طاسران و مهربان آباد شده، بنی اعمام و اخوانش را متفرق در آن دهات و ساکن کرده است. پسر بزرگ حاجی قاسم خان حاج جعفرخان بوده است که او در زمان یکی از سلاطین صفویه از اعظم رجال دربار بوده است. و او هم چندین اولاد داشته است که رئیس و متشخص آنها مرحوم حاج عبدالله بیگ بوده که در زمان دولت زندیه در نزد مرحوم کریم خان دارای اعتبارات و مقامی بود. تحویل داری کل جنس ایران را داشته است.

در موقع طلوع دولت قاجاریه و برخورد مرحوم آقا محمد خان با علی مرادخان و بعد با جعفرخان زند در اردوی دولت زندیه بود. از ناحیه احوال زندیه و انقراض دولت ایشان را و پایداری مرحوم آقا محمدخان را می دانسته. یک شب به جعفرخان که هنوز در مقابل قوه

قاجاریه پافشاری کرده بود، بطور نصیحت و خیر خواهی می گوید که قاجاریه کارشان بالا گرفته است، اقبال زندیه در شرف زوال است و طالع قاجاریه در نهایت کمال، خوب است اطاعت آغا محمدخان را بکنید، ایالت یک شهری را قبول نمائید. عنقریب است که هواخواهان شما به آغا محمد خان بیبوندند و شما را تنها می گذراند. جعفرخان در جواب مرحوم حاج عبدالله بیگ متغیر می شود و می گوید همین الان از اردوی من خارج شو.

حاج عبدالله فوراً دست او را می بوسد، طایفه خودش را هر کس بود برداشته از اردوی او خارج و در کاشان به اردوی آغا محمدخان می پیوند و تفصیل را عرض می کند و استدعای می نماید که من پیر شده ام مرا مرخص فرمائید. سه پسر من که بزرگ و قابل خدمتگذاری هستند قبول فرمائید. حاج عبدالله را مخلع و مرخص می نماید. تا اواسط دولت آغا محمد - خان حیات داشته بعد مرحوم می شود. شش نفر پسر از مرحوم حاج عبدالله بیگ بوده است. در آن زمان از اولاد مرحوم قرا محمد یعنی از نسل او چهار صد نفر حاجی بوده اند و در این دهات مرقوم مالک و مشغول و استوار می شوند: طاسران، قباق تپه، ایکده لو، شرین سو، چارطاق، بشیک تپه، دوزندره، چورسی، جیران کج، کلپی حصار، قراگل، سرانبار، طاهرلو، جزوان، جیقی، اقداش، احمد آباد<sup>۱</sup>، حصار، آق تپه، دستجرد.

اولادی که از اعقاب حاجی قاسم خان و حاج جعفرخان معروف است، اسامی ذیل است: حاج بهرام، حاجی مناف، حاجی صفرعلی، حاج مهدی قلی، حاج اسمعیل، حاجی عظیم، حاج کریم، حاج غلامحسین، حاج علی پناه، حاج نامدارخان.

ابتدای شهرت و ترقی طایفه حاجیلو از مرحوم حاجی عبدالله بیگ شروع می شود. بطوری که مرقوم شد در زمان دولت زندیه دارای مقام و از اعظام بود و شش نفر پسر از حاجی عبدالله مانده: اول مرحوم حاجی مینا خان<sup>۲</sup> که ارشد اولاد و در دربار مرحوم فتحعلی شاه از رجال بزرگ محسوب بود. دوم مرحوم حاج محمدخان که مرحوم فتحعلی شاه آن مرحوم را به مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه اختصاص داده بود و تربیت محمدشاه مرحوم به عهده حاجی محمد خان بود.

۱. ظاهراً: احمدلاد

۲. ظاهراً: بنیاد خان.

سیّم مرحوم نصراللہ خان کہ سرکرده سوار حاجیلو و اغلب اوقات در شیراز در خدمت حسنعلی میرزای فرمانفرما مباشر فتحعلی شاه و پیشکاری درب خانه را داشته است. چهارم مرحوم حاج فضل اللہ کہ حکومت خمسه و قزوین و گروس را سالها دارا بود. پنجم مرحوم حاج صفرخان کہ آن مرحوم درویش مسلک و شخصی و ارستہ آزاده بود و هیچ وقت داخل خدمات دولتی نشد، امورات رعیتی و ملکی را عہده دار بود. ششم مرحوم حاج فتح اللہ کہ او نیز داخل امور دیوانی نبوده با مرحوم حاج صفرخان بہ امورات ملکی اشتغال داشته است.

اولاد مرحوم حاج مینا خان (حاجی میرزا صفی قلیخان جدّ خوانین کبودر آہنگ)، حاجی ابوالقاسم خان جدّ یکلہ‌ها)، حاجی مرتضی قلیخان پدر مرحوم محمد میرزا خان و قلیخان)، (محمد علی خان جدّ مرحوم حاج نورعلی خان)، (حسینعلی بیگ، مهدی قلی بیگ).

اولاد مرحوم حاج محمدخان: (باقرخان پدر مرحوم اعتماد السلطنہ و علی رضا خان)، حاجی حمزہ خان، حاج علی محمد خان، مهدی خان سرتیب، ذوالفقار خان (محمد قلی خان پدر [مکرّم] الملک مرحوم)

اولاد نصراللہ خان، غفارخان، میرزا ہاشم خان، محمد حسین خان، قاسم خان، حسن خان، عبداللہ خان، نصیر بیگ.

اولاد حاج فضل اللہ: عبدالحسین خان جدّ خوانین قرخلو، حسین علی خان جدّ مادری مرحوم حاج امیر نظام طاب اللہ ترہ و خوانین حسین آباد<sup>۱</sup>، حاج محمد حسین جدّ خوانین [ویان] اولاد مرحوم حاج صفر خان: (مرحوم حاج محمد جعفرخان مجذوب علی شاه رحمۃ اللہ علیہ)، صادق بیگ، امین بیگ، رحیم بیگ، حسینعلی بیگ.

اولاد حاجی فتح اللہ: چون داخل خدمت دیوانی نبوده اند گمنام مانده. فقط اسامی سه نفر از آنها معین است: عباس بیگ، اللہ پناہ بیگ، حیدر قلی بیگ.

این است شرح حال طایفہ حاجیلو بر سبیل اختصار نوشته اند کہ تا مرحوم حاجی

عبدالله بیگ و اولاد او از مرحوم حاج محمدخان طاب الله ثراه مانده و نوشته‌اند و بعداً هم مزید شده است.

اما سرگذشت حاجی عبدالله خان امیر نظام، در تحقیق استاد اذکایی بیشترین زوایای زندگی امیر نظام به تصویر کشیده شده است؛ تردیدی ندارد که نقل آن در اینجا برآگاهی خواننده خواهد افزود:

«امیر تومان عبدالله خان ساعدالسلطنه سردار اکرم حاجی امیر نظام لتگاهی همدانی (ابن مصطفی خان اعتمادالسلطنه) قراگوزلو، که تاریخ زایش او دانسته نیست. نخست‌بار، در یک مأموریت دولتی دو ساله (۱۲۹۴-۱۲۹۶ق) در مرز سرخس یادگردیده، که گزارش آن را خود به عنوان سفرنامه خراسان نگاشته، و اطلاعات بسیاری از ترکمانان دوایل، تکه، سالور و اوضاع جغرافیایی آن ناحیه در آن گنجانده، یگانه نسخه خطی آن (مورخ ۱۲۹۶ق) برای ناصرالدین شاه قاجار در کتابخانه ملی تهران (ش ۵۴۷ف) - فیلم (۱۶۸۰) دانشگاه تهران موجود است. ساعدالسلطنه میرپنج با منصب سرتیپ یکمی در ۲۴ ج ۱۲۹۸/۲ ق به حکومت استرآباد مأمور و به سرداری ترمه خلعت ملوکانه مخلع و مباحی گردید. (منتظم، ۱۱۸۷/۲). این مأموریت احتمالاً تا حدود سال ۱۳۰۳ ق پاییده، آنگاه در سال ۱۳۰۵ ق یادگردیده است که با سرکردگی فوج فدوی همدان، همراه با حسینقلی خان نظامالسلطنه مافی مأمور خوزستان شده، که در دزفول متمرکز بوده است، گزارش این مأموریت دو سال نیمه او نیز به عنوان کتابچه مسافرت عربستان و لرستان در ربیع ۱۳۰۸/۱ ق به عرض شاه رسیده، یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه وزارت امور خارجه (ش ۶۲۸۵) موجود است. سپس حکومت فارس نیز جزو حکومت نظامالسلطنه مافی می‌شود (۱۳۰۹ق) سرتیپ ساعدالسلطنه با فوج خود به شیراز می‌رود و نگهبانی شهر وارگ بدو محول می‌گردد. وی از حدود ذیقعدۀ ۱۳۰۹ ق ببعد در ماجرای عروسی پر هزینه احتشام الدوله پسر امیر افخم شورینی در همدان بود، سپس در جمادی یکم ۱۳۱۰ ق که حکومت وقت از وی خواست تا در رفع واقعه قشریانه ملاعبدالله بروجردی قدمی بردارد، او با اعتذار از آخوند ملا عبدالله و اظهار همراهی با وی عملاً در کنار و همدست با دیگر خوانین قراگوزلو (حسام الملک، ضیاء الملک) از محرکان شورش

عوامانه بر ضد حکومت بشمار آمد. پس او نیز همراه با ایشان به تهران احضار گردید، و چنان که گذشت، به زندان و زنجیر گرفتار آمد (رجب ۱۳۱۰ ق). دو ماه پس از آن، ساعدالسلطنه در تهران، ریاست قشون فارس را یافته، از آنجا به همدان آمد (رمضان ۱۳۱۰ ق) تا پس از نظم دهی به «امور ولایتی»، گردان تحت فرماندهی خود - یعنی فوج فدوی - را حرکت داده، به شیراز برود. در همدان، وی برای امور فوجی و ملکی خود که نزدیک شورین چادر زده بود (شوال ۱۳۱۰ ق) خوانین اطراف به دیدنش می آمدند، و رعایای بیچاره هم برای عرض تظلم در این سفر، فریدالملک همدانی - منشی سابق سفارت ایران در لندن که به تازگی از زندان قزوین خلاصی یافته و همراه او می بود، افزوده است که: درویش های گردن کلفت هم با پوست و منتشابه نزد وی آمد و شد می کردند و خرجی برای زیارت می خواستند. باری، امیر تومان ساعدالسلطنه، در پی عزل نظام السلطنه ما فی از حکومت فارس (رمضان ۱۳۱۱ ق) به مقام نایب الحکومه آن ایالت می رسد، اما فوج وی در سرکوبی شورش شیراز با مردم آن شهر به جنگ می پردازد که طی آن هفت - هشت تن کشته می شوند، در نتیجه، وی استعفا کرده همراه با فوج فدوی خویش مأمور پیوستن بدو می شود. لیکن ساعدالسلطنه در این امر تأخیر می کند، زیرا به قول ما فی: در تهران مشغول تحصیل امتیازات است که برای خودش سرداری بگیرد، و برای پسر دهساله اش (حسین قلی) لقب ساعدالسلطنه و برای اجزائی که دارد، به دستاویز مأموریت خوزستان، هر یک را لقبی بگیرد. با آن که عموزاده یا دایی زاده اش طاهرخان سرهنگ فوج فدوی با قصد عزیمت به آن مأموریت تا بروجرد آمده بود، ساعدالسلطنه همچنان در رفتن به خوزستان تأخیر می کرد، تنها محمد صادق خان همدانی پسر آقا یوسف امین الرعایا از صاحب منصبان با یک دسته دویست نفری به آنجا رفت، که پس از چندی با عزل نظام السلطنه مافی از آن حکومت (۱۳۱۳ ق) ایشان هم بازگشتند، فقط یک گروهان از آن فوج به سرکردگی سرهنگ طاهرخان در آن منطقه ماند. سرانجام، با جلوس مظفرالدین شاه قاجار به سلطنت (۱۳۱۴ ق) امیر تومان ساعدالسلطنه قراگوزلو (حاجیلو) به آرزوی خود رسید و به سردار اکرم ملقب گردید، و بنا به توصیه نظام السلطنه مافی نامزد حکمرانی خوزستان شد و خلعت یافت، و بر حسب استدعا یک پسرش امیر

تومان حسین قلی خان اجلال الدوله (۱۲ ساله!) به لقب پیشین پدر ساعدالسلطنه (دوم) و پسر دیگرش محتاج علی خان به لقب اجلال الممالک ملقب گردیدند. (بزرگترین پسرش حسینقلی خان میرپنج بعداً که خود امیر نظام شد، لقب سردار اکرم پدر بدو رسید). سردار اکرم که برای عموزاده یا خانواده خود سرهنگ طاهر خان مذکور نیز منصب سرتیپی گرفته، و پیشتر او را به عنوان نایب‌الحکومه خود همراه با فوج فدوی حاجیلو به خوزستان روانه کرده بود، خود در ذی‌قعدة ۱۳۱۴ ق، خوش و خرم به صوب قلمرو حکمرانی خویش که آن را از احمدخان علاءالدوله باز گرفته بودند، هم در مقام ریاست قشون ایالت خوزستان رهسپار آن دیار گردید. ابوالحسن میرزای شیخ‌الرئیس، این مقام یا لقب سرداری (= سپهبدی) را چنین به تمسخر گرفته است:

روزی که شیپور عدو آواز زیر و بزم کند  
سردار افخم خم شود، سردار اکرم رم کند  
که منظور از سردار افخم همانا آقا بالاخان وکیل الدوله شقاوت پیشه معروف، و سردار اکرم هم که معلوم است همین عبدالله خان ساعدالسلطنه امیر تومان قراگوزلوست.

باری، بنا به اظهار علاقه نظام السلطنه ما فی در سال ۱۳۱۸ ق، سردار اکرم همدانی دختر خود را به مهدی خان سعدالملک (دوم) برادر زاده ما فی - یعنی به پسر سعدالملک (اول) که در همان سال درگذشت - می‌دهد. سردار اکرم در سفر دوم مظفرالدین شاه قاجار به فرنگستان (۱۳۲۰ ق) ملتزم رکاب بوده، و هم در آن سال او را برای امر قورخانه از همدان احضار می‌کنند، که همراه با داماد خود (سعدالملک) به تهران می‌رود. همبستگی خاندان مافی (حسین قلی خان نظام السلطنه) با خاندان سردار اکرم همدانی (- ساعدالسلطنه امیر نظام) چندان بوده است که ما فی در یکی از نامه‌های خود چنین می‌نویسد: من و اولاد و خانواده من تا دامن قیامت، اگر جان خود را در راه ساعدالسلطنه و اولاد او نثار کنیم، ادای حق یک روز و یک شب خدمت و نوکری او را نکرده‌ایم. (خاطرات، ص ۴۹۸).

با این حال، وقتی سردار اکرم طبق ریاکاری معمول، مجالس روضه‌خوانی بر پا می‌کند، به درستی یادآور می‌شود که: سردار منافق هم از روز عاشورا، ده روز تشکیل روضه عصر داده

است. (ص ۶۱۱).

درست معلوم نیست که در سال ۱۳۲۳ ق، سردار اکرم (یکم) مأمور لشکری یا کشوری در فارس بوده است، که باز میانه‌اش با مردم یا رجال آنجا بهم خورده است. خلاصه آن که باز در شوال سال ۱۳۲۴ ق، توسط شعاع السلطنه، منصب عالی امیر نوین (=ارتشبد!) یافت. در این سال مشروط خواهی ایرانیان، هنگامی که ظهیرالدوله صفاعلی حکمران همدان می‌شود، سردار اکرم امیر نوین که در خانه تهران خود می‌زیسته، سفارش او را به پیشکار خود (-محمد امین خان) می‌کند که در خدمات حاضر باشد، و از این قبیل. در جریان تحریم اقتصادی همدان و در بستگری گندم و نان بر روی مردم آنجا، عبدالله خان سردار اکرم با دیگر خوانین سته همدست و هماوا بوده، چنان که در تلگراف مردم شهر، از جمله، درباره وی آمده است که: سردار اکرم یک نفر از خوانین سته است، امساله محصول او زیادتر است. با آن که مقدار کثیری جیره و علیق دارد، پانصد خروار جنس از دیوان خریده... (خاطرات ظهیرالدوله، ۲۱۵). آنگاه، پس از آن که امر دولت بر تحویل گندم قرار می‌گیرد سردار اکرم هم به مانند ناصرالملک همدانی به مباشر خود می‌نویسد که راضی به احتکار گندم نبوده است (!). همین شخص که بعدها (سال ۱۳۳۴ ق) که نماینده مجلس شد بنا به گزارشی که در ۱۹ شوال ۱۳۲۴ ق درباره اجلاس نخستین دوره مجلس شورای ملی به ظهیرالدوله رسیده، در آغاز سخت بر ضد مجلس و مشروطه بوده، چنان که در آن آمده است: باز جمعی بر ضد مجلس برخاسته‌اند، از جمله سردار (اکرم) همدانی است که هنگامه می‌کند (همان، ۲۷۶).

منصب و فرمان امیر نوین سردار اکرم در محرم سال ۱۳۲۵ ق، از سوی محمد علی شاه قاجار ملغاشد، و موجب لشکری فارس او هم قطع گردید، فلذا حضرت اجل قصد فرنگستان کرد. اما در ماه صفر (۱۳۲۵) نامزد حکومت کردستان شد، که مجلس شورای ملی از آن ممانعت کرد. ناظم الاسلام در گزارش یکشنبه ۹ صفر ۱۳۲۵ ق، که نمایندگان در باب تفاوت عمل حاکمان مذاکره کردند، گوید در پایان گروهی از ایشان اظهار داشتند که: از قرار معلوم عبدالله خان همدانی سردار اکرم را که پیشکار شعاع السلطنه بود، با آن بی‌شرفی‌ها و

بی‌اعتدالی‌ها و ظلم‌ها که در شیراز کرد، می‌خواهند به حکومت کردستان که سرحد است بفرستند، آیا سزاوار است چنین شخصی که خیانت (ظ: خباثت) باطن و حساست طینت او بر همه معلوم است، مأمور حکومت شود و حافظ حدود جمعی از مسلمانان باشد؟ تمامی و کلاء تصدیق کردند، و قرار شد رقعته‌ای از طرف مجلس محترم مقدس در این باب به وزیر داخله بنویسند. (تاریخ بیداری، ۱۱۷/۲).

سردار اکرم در تاریخ ۲۷ ربیع ۱۳۲۶/۲ ق، به سبب آن‌که فوج تحت فرماندهی او (- فدوی) در تهران به اعتراض برخاسته، از نرسیدن مواجب شکایت داشته، و در مسجد شاه اجتماع کرده بودند، به اطاق نظام وزارت جنگ احضار و در حضور وزیران و وکیلان مجلس بازخواست شد، و از همه مناصب دولتی خود برکنار گردید. پس به همدان آمد، تا آن‌که بعد از کودتای محمد علیشاهی (ج ۱۳۲۶/۲) به تهران فراخوانده شد. در باغ شاه به حضور شاه رسیده، این بار با دریافت فرمان و لقب امیرنظام که به قول تمسخرآمیز ژنرال دانسترویل انگلیسی: ابداً سروکاری با خدمات نظامی ندارد (یادداشت‌ها، ۸۳) و خلعت شاهانه مورد مرحمت گردید. آنگاه، همه رجال و اعیان تندرست مانده درباری به دیدنش شتافتند (نیمه شعبان ۱۳۲۶ ق). البته مرحمت ملوکانه نسبت به این مشروطه ستیز قهار و سردار سرکوبگر بی‌دلیل نبود. زیرا هنگام شهر بندان تبریز قهرمان توسط سپاهی به فرماندهی فرمانفرما که چهارده سردار بالشکریان خویش در آن شرکت داشتند (رمضان ۱۳۲۶ ق) امیرنظام سردار اکرم قراگوزلو فرماندهی افواج همدانی را داشت.

امیرنظام لتگاهی پس از خلع محمدعلی شاه قاجار، در کابینه ناصرالملک / سعدالدوله (ربیع ۱۳۲۷/۲ - ج ۱۳۲۷/۲ ق) تا بازگشت ناصرالملک همدانی نایب‌السلطنه از اروپا، وزیر مالیه شد. سپس از تاریخی که دانسته نیست، حکمران کردستان بوده (سال ۱۳۲۸ ق) و گویا هم در این سال یا سال قبل به مکه رفته و حاجی هم شده است. راجع به سرقت‌ها و شرارت‌های نزدیک کنگاور در حوزه حکمرانی نظام السلطنه ما فی، عقیده عمومی این بوده است که به اشاره سردار اکرم می‌باشد که در نزدیکی هرسین اقامت دارد. (کتاب آبی، ۹۴۰/۴). این موضوع ناظر به شراکت حکمرانان قراگوزلویی با راهزنان قراسورانی، مانند عباس خان

چناری است که در جای دیگر به شرح یاد کرده‌ایم.

اینک سزا و بجاست از کاوش‌های غیر مجاز باستانشناسی و عتیقه‌یابی‌های دزدانه و فروش آنها به دلالتان بیگانه یاد گردد. از جمله آن موارد راپورت مورخ ج ۱/۱۳۲۸ ق حکومت همدان به وزارت داخله است که منطق الملک معاون راجع به بازرسی دهکده کردآباد از املاک عبدالله خان سردار اکرم امیر نظام داده است، بدین صورت که وی رعایا را جمع کرده و تمام تپه‌های آن‌جا را خاکبرداری نموده است. امیر نظام ادعا کرده است که: من سه هزار تومان به دولت پول دادم هر چه در ملک خود حفاری نمایم حق داشته باشم (!). مدیر روزنامه جمالیه گوید: شایعات در خصوص اشتغال عموم رعایا و بخصوص حاجی امیر نظام بیش از آن است که به تحریر آید. در اشتغال حاجی امیر نظام اخبارات کثیره رسیده که با نهایت عجله همه روزه با چهارصد عمه مشغول استخراج می‌باشند و می‌گویند که حفاریات واقعه در یازده قریه خودشان را مدعی بر امتیاز گرفتن از دولت می‌باشند... (خلاصه ملت ابداً توجهی ندارد، دولت هم ندارد) متصل تلگرافات در جلوگیری می‌رسد... (الخ). سرانجام، از سوی وزارت معارف و فواید عامه به کارگزاری همدان مأموریت داده شد، تا درباره کاوش‌های حاجی امیر نظام تحقیق کند، و صورت اشیاء استخراجی را بدهد. ما از گزارش این کار اطلاع نیافته‌ایم، جز یک بخشنامه قدغن و جریمه و از این قبیل.

باری، امیر نظام در شورش دوم سالارالدوله، با دورویی ماهرانه عمل کرد: نخست آن که وقتی سالار تا حدود شهر ساوه پیش رفت، امیر نظام همراه با سپاهیان خود به آماده‌گاه او پیوست، اگر چه اندکی دور باش اختیار نمود، قطعاً افواج خویش را جزو سپاهیان ذخیره او نگاه داشت، تا بلکه تهران فتح شود و سالار به شاهی برسد، و لابد او همان امیر نظام محمد - علیشاهی بود که بود. اما پس از عقب‌نشینی سالارالدوله، وی برخلاف امیر افخم شورینی هوادار سالار، در جنگ‌های ۱۳۳۰ ق با سپاهیان دولتی فرمانفرما همراه گردید، تا آن که پس از پایان جنگ به مرکز املاک خود در لتگاه رفت، و محمد ولی میرزا پسر فرمانفرما هم بدو پیوست. پس از آن و همچنان تا انتخابات سومین دوره مجلس شورای ملی برمسند اقتدار قرار داشت، چندان که رئیس الوزرای وقت درباره تخلفات انتخاباتی، علاوه بر حکمران

شهر، تلگرافی نیز به وی می‌کند. او هم ضمن نصیحت (!؟) در این باب، نامزدی نمایندگی خود را پس می‌گیرد، اما دوباره نامزد می‌شود، و با ۴۸۲۹ رأی از همدان به عنوان یکی از دو نماینده مجلس سوم گزیده می‌آید (۲۸ رجب ۱۳۳۲ ق).<sup>۱</sup>

اما آن ضد مجلس و مشروط ستیز سابق و وکیل لاحق همان مجلس در نامه‌ای خفیه و تکبرآمیز به حکمران همدان چنین نوشته است: اگر چه به واسطه مشاغل شخصی و جهات عدیده سابقاً اعلان کرده بودم که بنده را معذور داشته و انتخاب نمایند، ولی این چند روزه اهالی بلد از آقایان عظام و غیره به عنواناتی جداً اصرار کرده‌اند که می‌بینم نمی‌توانم رد نمایم با این منت ابوالجمع، ریاکارانه برای حفظ منافع و مواضع خوانین - و از جمله سته و عشره و غیره همدان و جز آنجا، به شورین و لتگاه و سپس به تهران و مجلس شورا رفت (۱۷ شعبان ۱۳۳۲ ق). امیر نظام حدود ذیحجه همان سال به همدان / لتگاه بازآمده و اصناف شهر عریضه‌ای در باب اصلاحات شهری به وی دادند که نتیجه‌ای نبخشید، و دیری نگذشت که در کابینه عین الدوله (ج ۲/۱۳۳۳ - سوال ۱۳۳۳ ق) وزیر مالیه شد.

یاد کرده‌اند که وی با عبدالمجید میرزا عین الدوله مرتبط و در ربیع ۱۳۳۳/۲ ق نامزد حکومت فارس بوده است. (نامه‌های مغيث، ۱۸۱). مستوفی درباره او نوشته: امیر نظام جز این که املاک زیادی از همه رقم در همدان داشت و مالیات بده بزرگی بود، اطلاع دیگری از مالیه نداشت (شرح زندگی، ۶۴۳/۲). این سخن بدان معناست که لویح و طرح‌هایی که برای استقلال و اصلاح مالیه و خصوصاً خزانه‌داری کل ارائه شده بود، در بوتۀ اجمال ماند. بهتر آن است که در این خصوص، سخنان شادروان دکتر محمد مصدق را به نقل آوریم:

«سپس عین الدوله دولت را تشکیل نمود و حاج امیر نظام همدانی (قبلا سردار اکرم) به وزارت مالیه منصوب گردید. این وزیر گذشته از این که از امور مالی اطلاع نداشت، صاحب عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کار با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره می‌کرد و من باب مثال در قانون تشکیلات وزارت مالیه که بعد از کناره‌گیری مشیرالدوله از کار به

۱. نماینده دیگر شادروان میرزا محمد علی خان کلوپ (فرزین) دموکرات بود که در جای خود به تفصیل یاد خواهد شد.

تصویب مجلس رسید چند اداره که عبارت بود از تشخیص عایدات - محاسبات کل - خزانه‌داری و محاکمات پیش‌بینی شده بود که رؤسای هر یک از آنها می‌بایست تعیین شوند تا رؤسای دوایر و شعب با نظر رئیس اداره مربوطه منصوب گردند، برای این کار روزی فکر می‌نمود، کسی را بر ریاست خزانه‌داری کل منصوب کند و استخاره می‌کرد، اگر خوب می‌آمد راجع به ترک آن یعنی رئیس اداره را انتخاب نکنند استخاره می‌نمود. چنانچه آن هم خوب می‌آمد از این انتصاب صرف‌نظر می‌کرد و اداره تشکیل نمی‌شد. ولی اگر ترک استخاره بد می‌آمد آن وقت تشکیل اداره خزانه را به این موکول می‌نمود که نتیجه سایر استخاره‌ها معلوم شود و چون امکان نداشت که استخاره‌ها تمام خوب و ترکشان بد باشد تا حاج امیر نظام وزیر بود، وزارت مالیه در حال فلج باقی و تعطیل بود.» (خاطرات و تألمات مصدق ص ۸۹).

باری، هم بر این مقام بود، تا آن که در روز یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶ م، هنگامی که آتش جنگ جهانی یکم دامن همدان را هم گرفت، پس از یک سکتۀ ناقص در گذشت. حاجی عبدالله خان امیر نظام، علاوه از املاک بسیار و ثروتی بی‌کران، سه فرزند (پسر) بر جای نهاد، که هر یک صاحب القاب و مناصب وی شدند:

۱ - حسینقلی خان میر پنج ساعد السلطنه (دوم) - امیر نظام (دوم) ابن حاجی عبدالله خان امیر نظام (اول) که در ۱۳۱۰ ق سرکردگی سوارانی از فوج پدرش را داشته است. آنگاه پس از آن که پدرش لقب سردار اکرم یافت، لقب پیشین ساعد السلطنه بدو رسید (۱۳۱۴ ق). سپس در سال بعد (۱۳۱۵) به دستور پدر همراه با فریدالملک همدانی راهی فرنگستان شد تا تحصیل کند. بعدها وی حکمران کرمانشاه، و پس از آن وزیر جنگ شد (۱۳۳۹ ق). آنگاه، در زمان پهلوی یکم، چندی رئیس تشریفات دربار بود. سرانجام به سال ۱۳۳۱ (ش) در پاریس مرد، و تنها ۴۸ میلیون تومان پول نقد در بانک‌ها بر جای نهاد، که این مبلغ بجز سکه‌های زر و جواهر و فرش‌های گرانبهای او بوده است. گویند املاک فئودالی اش ۵۴ پارچه آبادی بوده، که گویا آنها را وقف کرد، اما لاشخوران آنها را بلعیدند. از فرزندان وی، یک دختر (افتخار الملوک) و دو پسر: عادل قراگوزلو، و مصطفی قراگوزلو در پاریس و گویا تاکنون زنده‌اند.

۲- محتاجعلی خان اجلال الممالک (امیر ارفع) ابن عبدالله خان امیر نظام (اول)، که بیشتر به امور ملکداری پرداخته، و در سال ۱۳۲۴ (ذیحجه) دختر فضل الله خان میر پنج انتصار الملک سنگستانی سابق الذکر را در تهران به زنی می‌گیرد. عاقد، شیخ فضل الله نوری معروف بوده است. در سال ۱۳۲۵ ق همراه با برادرش منصور علی سردار اکرم (دوم) به راهنمایی فریدالملک همدانی به فرنگ می‌رود که تحصیل کند. وی در سال ۱۳۳۰ ق در همدان بود، و در جشن تاجگذاری احمدشاه قاجار (۲۴ شعبان ۱۳۳۲) در همدان، نیز همراه برادر بزرگتر خود - ساعد السلطنه امیر نظام (دوم) شرکت داشت. سال بعد (- رجب ۱۳۳۳ ق) چون وی در املاک پدر خود بدون اجازه دخالت کرده و اخاذی نموده بود، به دستور پدر - که آن زمان وزیر مالیه می‌بود - ژاندارم‌ها او را گرفته در سنگستان زندانی کردند. گویند که بعدها امیر ارفع موسوم شد، و دو فرزند (پسرش): غلامعلی قراگوزلو و غلامحسین امیری گویا تاکنون زنده‌اند.

۳- منصور علی (علیقلی) خان سردار اکرم (دوم) ابن حاجی امیر نظام (اول). زاده ۱۳۱۲ ق - مرده ۱۳۳۲ (ش). که پس از آن که پدرش لقب امیر نظام یافت، لقب پیشین سردار اکرم بدو رسید (۱۳۲۶ ق). به سال ۱۳۲۵ ق همراه با برادرش محتاجعلی خان اجلال الممالک به راهنمایی فریدالملک همدانی به فرنگ رفت که درس بخواند. وی بعدها، دختر و ثوق الدوله را به زنی گرفت و داماد او شد، آنگاه محمود اسفندیاری - نواده حاج حسن اسفندیاری محتشم السلطنه معروف هم، خود داماد وی (به دخترش پروین) شده است. منصور علی قراگوزلو سردار اکرم در سال ۱۳۲۰ ش فرماندار همدان بوده، و مفتون همدانی شاعر نامور درباره او چنین سروده است:

گر که شد سردار اکرم حکمران، از انگلیس نوکرانش را تو بنما شهردار، ای آسمان  
جمله می‌دانند او بر انگلستان نوکر است کشت ما را تا که یابد اعتبار، ای آسمان  
از شمار فرزندان وی، چند دختر و پسر (حمید قراگوزلو) تاکنون زنده و در پاریس  
می‌باشند.<sup>۱</sup>

برخی اطلاعات مستند که از همین مجموعه آثار عبدالله خان قراگوزلو به دست می‌آید و بعضاً در نوشته استاد اذکایی بدانها اشاره شده اینها است:

دو سال و نیم توقف درخوزستان و لرستان (ص ۱)؛ سرحداری سرخس و قلعه ناصریه با درجه سرهنگ فوج فدوی در ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ ق (ص ۷۹ و ۱۰۳)؛ سرحداری مرو (ص ۱۰۳)؛ ساخلو و سرحداری کلات نادری (ص ۱۴۱) نایب الحکومه فارس (ص ۲۰۴)؛ مسافرت او به مکه معظمه در سال ۱۳۱۹ ق (ص ۲۰۵)؛ سفر اروپای او (ص ۲۱۱)؛ اشاره به آشنایی او با اسد بیگ از خان زاده‌های بادکو به که معلوم می‌شود دومین سفر او به اروپا است (ص ۲۱۳)؛ اشاره به دیدار خود از پادشاه ایتالیا (ص ۲۳۴)؛ دیدار او از کلیساهای رُم، پاریس، پترزبورگ و مسکو (ص ۲۳۶)؛ اشاره به سالهایی که در اروپا بوده است (ص ۲۳۹، ۲۵۲)؛ اشاره به سردار اکرمی خود (ص ۲۵۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۸ و ۳۰۵)؛ مختار پاشای مصر همسفر اروپای او بوده است (ص ۲۷۳)؛ یاد پدر و مادر و حاجی محمد خان جدش (ص ۳۳۰ و ۳۴۰)؛ اشاره به اینکه او قراگوزلو و از اولاد قرایوسف است<sup>۱</sup> (ص ۳۳۸).

املاک و موقوفات، بطوری که از نوشته استاد اذکایی برمی‌آید امیر نظام و فرزندان او دارای ثروت و مکنت فراوانی بوده‌اند و از گزارشهای بعدی نیز معلوم می‌شود که از حسینقلی خان امیر نظام (فرزند ارشد عبدالله خان) موقوفاتی باقی مانده است، اما املاک: «لنگاه (به فتح اول و سکون ثانی)، دهی از بخش چهار بلوک شمالی، و جزوه دهستان لالجین همدان است. مرکز عمده مالکیت فئودالی امیر نظام و قرارگاه افواج تحت فرمان وی،

۱. ظاهراً مقصود قرایوسف، امیر معروف ترکمان، از سلسله قراقینلو، پسر و جانشین قرا محمد تورمش است (۷۹۲-۸۲۳ ق).

۲. برخی مطالب دقیق در باب عبدالله خان قراگوزلو امیر نظام و فرزندان او در کتاب خاطرات فریدالملک همدانی (تهران، زوار، ۱۳۵۴) و روزنامه خاطرات عین السلطنه قهرمان میرزا (تهران، اساطیر، ده جلد) هست که برای اطلاع و استفاده خواننده به جلد و صفحه آن در زیر اشاره می‌کند:

۱. خاطرات فریدالملک: ص ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۴-۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸-۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۹۷، ۳۷۸، ۳۵۰، ۳۰۴، ۴۴۴، ۴۴۷.

۲. روزنامه خاطرات عین السلطنه: ج ۱ ص ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۸۵۵؛ ج ۲ ص ۲۲۶۷، ۲۲۶۸؛ ج ۴ ص ۲۷۳۵-۲۷۴۱؛ ج ۶ ص ۴۵۵۱؛ ج ۱۰ ص ۷۷۷۶، ۷۷۷۹.

که دارای قلعه نظامی و عمارت و باغ اربابی و دیگر متعلقات بوده است لنگاه امیر نظام، آوازه‌ای کم از شورین امیر افخم نداشته، هر چند امروزه آن اشتهار و آبادانی پیشین را ندارد، آثار قلعه و باغ در آن برجاست، و حتی چندی پیش، بقایای کتب و نسخه‌های خطی بازمانده خاندان امیر نظام را یکی دو تن روستایی از آنجا به غارت بردند. البته، حوزه مالکیت امیر نظام تا بخش معروف کبودرا هنگ همدان نیز گسترش می‌یافته، که به گفته مردم همدان: هزار خروار محصول اربابی همان یک قریه (- کبود راهنگ) می‌شده است. علاوه از اینها، و جز اینها که نام آنها در منابع یاد نشده، دیهای گنبد و -گویا - آق تپه و کرد خورد معروف هم از آن وی بوده، و بسی دیگر<sup>۱</sup>

فرانسیس فوربزلیث مباشر انگلیسی حسینقلی خان (فرزند عبدالله خان قراگوزلو) در کتاب خاطرات خود شمار آبادی‌ها و (سهام الارث) و میزان درآمد او را ذکر کرده: «سردار اکرم پس از فوت پدرش (= حاجی عبدالله خان) در سال ۱۹۱۶، املاک وسیعی که بالغ بر ۵۰۰ میل مربع وسعت داشت. از او به ارث بُرد. این املاک شامل ۹۶ روستا بود که هر کدام بین ۱۵۰ تا ۲۰۰۰ نفر جمعیت داشتند... در مواقع عادی درآمد سالانه سردار اکرم از املاکش به حدود ۱۵۰ هزار دلار (هر دلار حدود یک تومان) می‌رسید<sup>۲</sup>. ظاهراً حاجی عبدالله خان سه باغ دیگر در تهران داشته که به سه فرزند او به ارث رسیده است<sup>۳</sup>:

۱. باغ و ساختمان اندرونی و بیرونی واقع در خیابان فرانسه سابق<sup>۴</sup>؛ عمارت و باغ بیرونی (یا باغ بیرونی) را میرزا عبدالله خان معتمد السلطنه به وکالت از طرف حسینقلی خان امیر نظام دوّم در ۱۸ خرداد ۱۳۰۴ به سفارت ایتالیا فروخته است، یعنی محل و بنای کنونی سفارت مذکور<sup>۵</sup>. قسمت دیگر، یعنی بیرونی همان باغ، محل ساختمان مرکزی سازمان اوقاف تهران (ساختمان شماره ۱ و ۲) است که از جانب همین امیر نظام دوّم وقف شده است<sup>۶</sup>.

۲. باغ واقع در خیابان تخت جمشید سابق، محل سفارت سابق آمریکا، که به وسیله فرزند

۱. مجله آینده، س ۱۴ ش ۱۲/۹ ص ۶۰۹.

۲. فوربزلیث، کیش مات. ترجمه ابوترابیان. تهران. نشر اطلاعات، ۱۳۶۶، ۲۰۷ ص

3. The Italian Embassy In Tehran, ۱۹۳۹، تهران، p:2 (فارسی)

۴. اکنون نوفل لوشاتو. ۵. مأخذ ردیف ۳ صفحه ۲. ۶. واقع در خیابان فرانسه سابق.

دیگر حاجی عبدالله خان، یعنی سردار اکرم فروخته شده است؛  
۳. باغ واقع در خیابان قزوین، ساختمان کنونی دخیانیات. جز اینها، ظاهراً محل بیمارستان  
ارتش واقع در خیابان بهار تهران هم از موقوفات امیرنظام دوّم است.<sup>۱</sup>  
اما اطلاعی که بنابر مفاد وقف نامه زیر در باب موقوفات حسینقلی خان امیرنظام دوّم به  
دست می آید:

### وقفنامه

بسم الله الرحمن الرحيم. اهالی کبود راهنگ و رعایای سایر دهات من سابقه دارند که در  
چند سال قبل همین طوری که امشب در مسجد کبودراهنگ بیاناتی می نمایم سابقاً هم در  
مسجد اینجای این بیانات را نموده خیال داشتم در همان زمان نیت خودم را عملی نمایم، پیش  
آمد و گرفتاری باعث تأخیر شد ولی فعلاً که خداوند تعالی مجال برای اقدام کرامت فرموده به  
مصدق فی التأخیر آفات مقصود خودم را در حضور اهالی اقرار می نمایم: دارایی من از  
املاک همدان و املاکی که در خاک خمسه دارم و خانه و اثاثیه خانه کبودراهنگ و سایر املاک  
و علاقه شهر همدان و خانه طهران و املاک ضیاء آباد و عدل آباد و مظفریه واقع در بلوک غار  
طهران مطابق صورتهای معینه در دفتر من و دفاتر ثبت ملکی به استثنای اثاثیه خانه طهران من  
وقف امور خیریه در کبودراهنگ و سایر املاک، نزدیک به شهر همدان من است که عایدات  
از هر جهت به ترتیب زیر به مصرف برسد و عملی نمایند: ۱- تولیت و نظارت در زمان  
حیات خودم با خودم خواهد بود و نصف عایدات حق التولیه و نظارت خودم است و بعد از  
من این حق التولیه و نظارت حق کسی نخواهد بود. به شرحی که در زیر معین است مباشرین  
موقوفه حقوق خواهند برد امیدوارم انشاءالله تا زمانی که حیات دارم در اجرا [ی] این وقف  
غفلت نکرده به حدی که میسر باشد مقصود و منظور را عملی نمایم. ۲- بعد از من اهالی  
کبودراهنگ باید سه نفر از اهل کبودراهنگ را به اکثریت آراء برای مدیریت املاک و  
جمع آوری عایدات انتخاب نمایند. این انتخاب هر دو سال یک مرتبه باید تجدید شود و

۱. این اطلاعات را مهندس کامران صفامنش - و او به نقل از غلامرضا امیری قراگوزلو - در اختیار نگارنده قرار داده  
است که از ایشان بسیار سپاسگزارم.

هرگاه قبل از انقضای دو سال از مدیران فوت بشود رعایای کبودرآهنگ باید به جای کسی که فوت نموده مجدداً انتخاب نمایند. ۳- دو نفر روسای وقت بانک‌های ملی ایران و شاهنشاهی شعبه همدان سمت نظارت و تفتیش این موقوفه را دارند و هر یک از آنها تغییر بنماید رئیس جدیدی که به ریاست بانک منصوب می‌شود همین سمت را در امور خیریه خواهد داشت. و حق دارند یک نفر شخص امین از اهالی یا خارج را به سمت ریاست مدیریت که در ماده ۲ ذکر شد با حقوق عادلانه که به ضرر موقوفه تمام نشود تعیین نمایند و نیز حقوق سه نفر مدیر نامبرده در ماده ۲ را هم روسای بانک‌های نامبرده به قدری که صلاح بدانند تعیین نمایند. ۴- حقوق نظارت و تفتیش روسای بانک‌های نامبرده در ماده ۳ صدی دو از کلیه عایدات موقوفات خواهد بود که بطور ماهانه دریافت نمایند، هرگاه مایل به قبول این نظارت و تفتیش نشوند یا مقررات اداری اجازه قبول این سمت را به آنها ندهند و استعفا نمایند از روسای کل بانک‌های نامبرده مرکز دارالخلافه درخواست می‌نمایم به جای آن دو نفر، دو نفر شخص امین با همین حقوق صدی دو از کلیه عایدات یا مبلغی که عادلانه باشد برای نظارت و تفتیش این امور موقوفه تعیین و منصوب فرمایند. ۵- هرگاه در آینده بانک‌های ملی ایران و شاهنشاهی تغییر نمایند یا اساس آنها عوض بشود و یا بانک دیگری جانشین آنها در مرکز دارالخلافه و شعبه آنها در همدان بشود حق نظارت و تفتیش را بطوری که نوشته شده خواهد داشت. ۶- کلیه عایدات این موقوفه باید از هر جهت همیشه تحویل یکی یا هر دو بانک‌های نامبرده بشود. ۷- کلیه مصارف موقوفه باید به موجب چک که اقالاً به امضاء دو نفر مدیران و یک نفر ناظر باشد از بانک دریافت بشود و مصارف را به املاک محل حواله بنمایند. ۸- کلیه عایدات هر ده مجزاء در آخر سال باید چاپ و حساب کلیه مصارف هم چاپ بشود و در تمام دهات این موقوفه پخش، بطوری که عموم رعایا بدانند عایدات هر ده از هر بابت چه مبلغ بوده و جمع عایدات چه مبلغ و به چه مصرف رسیده. ۹- کلیه موقوفات از ملک مزروعی و قنوات و غیره باید همیشه دایر و آباد نگاه داشته شود. ۱۰- در کبودرآهنگ از عایدات مریضخانه ساخته بشود و اطباء خوب و اجزاء و دوا و غذا و لوازم برای مرضی مرتب باشد که عموم فقراء دهات و رعایای من مجاناً معالجه بشوند ۱۱- مدارس و مساجد و حمامهای

فقرادر کبودراهنگ و سایر دهات من همیشه تعمیر و دایر نگاه داشته بشود ۱۲ - دارالایتام و مدارس شبانه روزی برای فقرا به نحوی که صلاح بدانند تأسیس نمایند ۱۳ - به فقرای کبودراهنگ و سایر دهات من از حیث خوراک و لباس کمک نمایند، ۱۴ - ماهی چهار صد ریال که یکساله آن چهار هزار و هشتصد ریال می شود برای مصارف و نگاهداری مقبره مرحوم حاج محمد خان و مصطفی قلی خان قراگوزلو اعتماد السلطنه که در تبریز است بپردازند و نیز مابقی چهار صد ریال که یکساله آن چهار هزار و هشتصد ریال می شود برای مصارف و نگاهداری مقبره مرحوم والد حاجی عبدالله خان قراگوزلو والدهام مرحوم فاطمه - جهان خانم که در حضرت عبدالعظیم مدفون و مقبره دارند برسانند، ۱۵ - هر ساله چهل هزار ریال در کبودراهنگ در ماه محرم و صفر به مصرف روضه و تعزیه داری حضرت سیدالشهداء برسانند ۱۶ - املاک مزروعی راهیج وقت نباید اجاره بدهند مدت اجاره خانه یا مستقالات هم نباید بیشتر از دو سال باشد در این تاریخ ۲۴ یک هزار و سیصد و بیست و دو است ۱۳۲۲ املاک و علاقجات خودم را به شرح ۱۶ ماده وقف نمودم و صیغه جاری شد. سی ورقه از این وقف نامه به سی نفر رعایای کبودراهنگ که اسامی آنها از این قرار است - قهرمان شعبانی - نادعلی معصومی - عبدالله پیوندی - خدمت کردی سلطان الله اسدی - گلشن هاشمی - ایمان سلطانی سلیمان حمیدی - ولی الله مولایی - فغان سازجینی - محمد مولایی - دیدار هاشمی - اکبر هاشمی - آقا حسین نجفی - لطفعلی مولایی - سید تراب جعفری - دادعلی محبعلی - حیدر مظفری علی حسین طهماسبی - علی آقا قدسی - نور علی کریمی - ولی الله بقالی - خیر علی همتی - علی بیگ کمساری - عزت سادلچی - حمدالله جباری - حاج رمضان همتی - عشق علی صالحی - عبادالله شعبانی - احمد ساعدی سپرده شده و دو ورقه هم در محلهای مطمئن دیگر محفوظ خواهد بود انشاءالله حسین قلی قراگوزلو.

بسم الله الرحمن الرحيم قد اعترف جناب الواقف بجمع ما سطر

فی الورقة و اجری الصیغه فی التاريخ و انا الاثم محسن ضیایی

بسمه تعالی - قد اعترف جناب الواقف بجميع ما سطر في الورقة

و اجرى الصيغة في التاريخ الاحقر محمد حجتى

نگارنده هیچ اطلاعی از سرنوشت «املاک ضیاء آباد و عدل آباد و مظفریه واقع در بلوک غار طهران» امیر نظام ندارد، اما یک خانه تهران او چنانکه پیش از این گفتیم، همان است که ظاهراً قسمتی به سفارت ایتالیا فروخته شد و قسمتی دیگر توسط حسینقلی خان به صورت وقف باقیمانده، یعنی همین محل ساختمان سازمان مرکزی اوقاف تهران (ساختمان شماره ۱ و ۲). باید توجه داشت که ساختمان قدیمی به کلی تخریب و بنای کنونی بجای آن ساخته شده است.

با آنچه گذشت تا حدی با چهره حاجی عبدالله خان امیر نظام آشنایی حاصل شد. قطعاً با انتشار مجموعه حاضر، مواد لازم برای شناخت بیشتر شخصیت او برای پژوهشگران فراهم می آید.

اما توجه نگارنده به ارزش خاطرات، گزارشها و آثاری است که از امیر نظام باقی مانده و انتشار آنها قطعاً بخشی از زوایای تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر قاجار را روشنی می بخشد؛ استاد محمد گلبن اهمیت این رساله ها یا گزارشها را نیک گوش زد کرده است. آنجا که می گوید: «گزارش سرخس» به ظاهر رساله کوچک است اما در معنی کتاب بسیار بزرگ و ارزنده ای است که در زمینه شناخت اوضاع... به رشته تحریر کشیده شده است.»

این بنده با جست و جوی بسیار توانسته است به هشت گزارش از او دست رسی پیدا کند. تردیدی ندارد که نوشته های امیر نظام بیش از اینها است و باید امیدوار بود در آینده در میان مجموعه کتابخانه ها و گنجینه های اختصاصی، آثار دیگری از او به دست آید. اجمالاً و بنابر اشاره خود او در سفرنامه مکه (ص ۲۱۱) یک اثر از او باید وجود داشته باشد و آن سفرنامه اروپای اوست. اما آثاری که در این مجموعه گرد آمده است:

۱. کتابچه خوزستان و راه لرستان. از این گزارش دو نسخه شناخته شده: یک، نسخه کتابخانه وزارت امور خارجه، به شماره ۶۲۸۵؛ نسخه ای پاکیزه که برای ناصرالدین شاه تهیه شده. متأسفانه صفحات ۴۵ - ۴۶ و ۱۱۳ و ۱۱۴، آن ناقص است<sup>۱</sup>، دو، نسخه خط مؤلف که کامل و نزد نگارنده است.
۲. گزارش سرخس و قلعه ناصریه. از این رساله سه نسخه می شناسیم. یک و دو، در کتابخانه ملی ایران که به شماره های ۵۴۷/ف و ۸۳۱/ف<sup>۲</sup>؛ سه، نسخه خط مؤلف که نزد اینجانب است. این گزارش با عنوان «گزارش سرخس» و به همت محمد گلبن انتشار یافته بود<sup>۳</sup> و استاد گلبن آن را از آن مؤلف دیگری دانسته است. خوشبختانه به استناد نسخه خط مؤلف که به صراحت قید شده است که گزارش از عبدالله فرزند مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه سرهنگ فوج فدوی است و بنابراین تردیدی باقی نمی ماند که این گزارش از امیر نظام است. افزون بر این در صفحه ۷۸ رساله سرخس به گزارش دیگر خود، یعنی گزارش قلعه ناصریه اشاره کرده است.
۳. کتابچه مرو. از این گزارش سه نسخه می شناسیم:  
یک، نسخه کتابخانه ملی ایران به شماره ۱۹.<sup>۴</sup>  
دو، نسخه خط مؤلف که نزد اینجانب است. این گزارش نیز یکبار با عنوان «دیار ترکمن ...» به همت حسین صمدی انتشار یافته است.<sup>۵</sup>
۴. کلات نادری. یک نسخه به خط مؤلف موجود است.
۵. کلات نادری گزارش دوم. یک نسخه به خط مؤلف موجود است.
۶. کتابچه بازدید تعمیرات کلات. یک نسخه به خط مؤلف موجود است.
۷. مالیات فارس. یک نسخه موجود است.

---

۱. نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه، ش ۲ ص ۲۶۵. نسخه دیگری به شماره ۴۴۵ در کتابخانه مدرسه نواب مشهد هست که احتمالاً همین گزارش است (دو کتابخانه مهشد ۱۴۴).

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ج ۲ ص ۳۹ و میکروفیلها، ج ۱ ص ۱۲۰.

۳. در مجموعه میراث اسلامی ایران، ج ۱ ص ۲۲۳ - ۲۵۵.

۴. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ج ۲ ص ۳۹، ۳۶۵؛ میکروفیلها، ج ۱ ص ۱۲۰.

۵. گنبد کاوس، پنخس پاختی، ۱۳۷۱، ۱۲۶ ص.

۸. سفرنامه مکه معظمه. از این سفرنامه نیز یک نسخه موجود است. گزارش ردیف ۴ تا ۸ همگی یادداشت‌های مقدماتی مؤلف است و متأسفانه نسخه‌های نهایی که برای پادشاه وقت ارسال شده، به دست نیامد. بدین معنی که چاپ حاضر از روی همین یادداشت اولیه صورت گرفته است. اما سفرنامه مکه حاج عبداللّه خان امیر نظام که ظاهراً ناتمام به نظر می‌رسد، به لحاظ وقایع گوناگون ۱۳۱۹ ق در مکه دارای ارزش بسیار است. از جمله همراهان امیر نظام شیخ فضل اللّه نوری مجتهد طراز اول تهران است.

مواردی که در تصحیح این مجموعه رعایت شده است:

۱. نسخه خط مؤلف را اساس چاپ قرار داده و مواردی که ناخوانا بوده، از روی نسخه دوم تصحیح کرده‌ام.
۲. کلماتی که در هر یک از نسخ - نسخه خط مؤلف یا نسخه دوم - دارای اعراب بوده، در این چاپ وارد کرده‌ام. به تصوّر آنکه به خواننده در خواندن کلمه مذکور کمک خواهد رساند.
۳. برخی ارقام محاسباتی که به صورت حساب سیاق نوشته شده، خوانده شد. صورت اصلی رانیز برای تطابق خواننده ذکر کرده‌ام.
۴. چون مؤلف غالباً حرف ک و گ را به یک صورت، یعنی ک نوشته، با مراجعه به مآخذ دیگر، سعی شده صورت صحیح ذکر شود.
۵. برای دوری از حجیم شدن مجموعه از ذکر اطلاعات جدید برای برخی مداخل خودداری کرده‌ام.
۶. بطوری که خواننده مطلع است، احتمالاً از زمان شاه اسماعیل اول صفوی یا پسرش شاه طهماسب اول، بخشی از خوزستان که به دست مشعشعیان بود «عربستان» نامیده شده تا از بخش دیگر آن بازشناخته شود. به همین جهت، عبداللّه خان قراگوزلو در برخی موارد، این بخش از خوزستان را عربستان نامیده. چون اکنون این نام، یعنی، عربستان، کاربرد تاریخی ندارد، از ذکر آن دوری جستیم.

۷. آنچه افزوده‌ام داخل [] قرار دارد.

۸. برخی موارد که نیاز به توضیح داشته است در تعلیقات شرح مختصری برای آن آورده‌ام.

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از چند تن، که عرضه این مجموعه، مرهون توجه و کمک آنها بوده است یاد کنم:

۱. دکتر اوانس اوانسیان که با بزرگواری تمام، همه دستنوشته‌های امیرنظام را به من سپردند و مشوق من در چاپ و انتشار آثار او بوده‌اند. از خداوند طول عمر برای ایشان آرزو می‌کنم.

۲. از همسر گلنار کریمی که در استنساخ این کتاب مدد کار من بوده‌اند و خواندن همه سیاق‌ها نیز در عهده او بوده است.

۳. از مهندس محمدعلی مولوی که در خواندن برخی کلمات ناخوانا، مرا یاری کرده‌اند.

۴. از جناب اکبر ایرانی مدیر مرکز نشر میراث مکتوب که در انتشار این کتاب از هیچ کوششی دریغ نکردند. از همه آنان سپاسگزارم.

هشتم مهر ۱۳۸۲

عنایت اللہ مجیدی

## تہو المعتمد

کتابچہ معلومات غلام خازن و عبید اللہ ابن مرحوم مصطفیٰ فلجیان اعتماد  
السلطہ در مدت حوالہ نیم نوبت عربستان و وضع راہ لرستان  
کہ در شہر مع اولیٰ تعرض میرسد

در عهد این سلطنت عظیمی بریکت از خازن آردان کہ بصفت رستان و  
عربستان ما میرشد ہاند بانڈازہ درک خود فیصل او ضلع آمد و ولایت را  
بہر خضرت چاک ہی جو اہر اسامی اقدس ہمایونی رونما و بیچ العالمین منسہ  
رساندہ اند و کثرت کہ در خاک ہی بارک پوشیدہ باشد و این عہد  
خازن و خود را قابل نظر معلومات در استان ہمیشہ در این مبارک  
بندانہ ولی محض امثال امر قدر قدر شاہنشاہی رونما شدہ و محشر ہی از

اطلاعات

تصویر صفحہ اول کتابچہ خوزستان و وضع راہ لرستان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تیسین وضع قلعہ مبارکہ ناصر یہ سرخس و شرح حالات لوہے  
و صحاری و بیان احوال پکنہ و سایر تعلقات آنجا و حداثہ  
اسامی منازل از مشہد الی سرخس کہ علام زادہ جان شاہ  
عبداللہ سرکنک فرج فدوی کہ در دو پستہ او دین و پیر علی  
با خلوص و سپرداری آن ساحات مشغول عابین شاری بود

مکتب



باصرافیرش تاجا

بسم الله الرحمن الرحيم

چون عهد فرزند و عصر پند و هر کار بندگان اصبحت اقدس سماون شاهنشاهی  
پناه و مسوود و بیست کل ممالک ایران سلطان بن سلطان بن سلطان ابوالمظفر منصور  
خداوند که سلطان که قرن بیست و پنج ملک و ملت در غایت عدل و این سینه کوز  
و دین و نو و چهارم جری علامه و قد و بیست شعار عبد الله بن مصطفی علیان اعظم و اوست  
فراگوز و کار کار که از آن وقت بدایت ستم و اری و بیست و بیست که نهمین خورشید  
فرز و نه و قریب و در سال آن عهد و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
میدانست بی طرافاب و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

### بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

در سال فرخنده و فال چینی خیر است و بهیچین خازاد بهت ابد مدت نام  
عبدالله ذاکر لولو، مورب علوم سرحد کلات نجو حالت انبار اولین برت  
توقف آنچه دیده و فهمید این است و بعد از سید اراد  
مشایخه با بقایم عرض شد و بعد در خوب و مرغوبی و اسکام در هیچ جا  
کلات سرحد نیست و جمع آب و آفتاب از نخی انبارهای در راه عبور  
کلات ر سب و ادم با سب بتواند در حد نخی مختصر بیخ در بند است  
در قش ما سب بقاشید اند سب است و عوده بر این بخ در بند بفال عینا  
راه دارد در این نخی سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
بیاده سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
بیاده هم صعوبت دارد چنانچه تمام این بفال بخ بیاده راه و قش ما  
سب بقاشید اند نمودیش ه سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
بقم و بر محقق سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
گوشش کرد و بجهه نسخ اعراف کلات را هم از باد سب سب

تصویر صفحه اول کلات نادری (گزارش دوم)



معین است که رای بارک حضرت مستطاب پیر شرف عظیم در ره لخواهی  
نیز کان علیحضرت آدرس هایون نمیشد. اردا خافره بر شقام امور است  
و مملکت و آیش غم رعیت و ملت است و بهین جهت پیش حکام را بوف  
فرصت ند که وضع سابق منوخ و تعدی بر رعیت متروک باشد و دستما بهر  
عقاید است و خدا در هم آید و الهه تا آید مغربا

برای اجرای این نیت سعادتس هیچ ضرری ندارد که آنچه بعبقر قاصر خاندان  
بیرسده محض تذکره و یاد آوری عرضه دارند که مزید بر احتیاط خاطر برک  
شده انشاء الله تعالی این تصور و حسن و قرب وسیله صبر شود



فرمانهای احکام و مناصب

حاجی عبدالله خان قراکوزلو





چون سالار است و حج و ملائک است و در کتب کبریه و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

محمد

کفران الی فصل برت من غافل و لغت اسطرلاب و فلسایه عالی تصدیق بر فیه و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

بند و مراد است و انچه در کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

این صدها و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

و در کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

این کاران و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

پس در کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

و در کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است

مجموعه کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است و کتب معتبره و کتب اربعه و کتب معتبره است



چون قریباً مباح و تعدد بہمان موجب تی و شخص ابالی در خانیہ کربلا

مآلات از قریب سبب کہید بویست و پنج توان و فی و رض شریف اشرف و اولاد لایق اوقات کہ قریب بود و کتابت

Handwritten notes and signatures in the center of the page, including a signature that appears to be 'عبدالله خان'.

Handwritten notes on the right side of the page, including a signature and some illegible text.

تساوی و غایب الیہ و بعد از آن حکم کن ملک و ملک با حال او و در تو و در حکم و آقا و کتابت

بیتخلف قریب بود و مآلات ایات ایجا کہ شد سلطان ہندستان کی قریب بود و آقا و در حکم و آقا و کتابت



کتابچہ میں کتب کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تذکرہ ہے۔ اس کتاب کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔

اس کتاب کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تذکرہ ہے۔ اس کتاب کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔

اس کتاب کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تذکرہ ہے۔ اس کتاب کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔

اس کتاب کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تذکرہ ہے۔ اس کتاب کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔

اس کتاب کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔ اس کا تذکرہ ہے۔ اس کتاب کا تصنیف کا نام لکھا گیا ہے۔



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بعدت کانونه کفایتی که در سینه زنده است از خود می گویم که کز در این موهبت الهی در راه با کمال کمال و کمال کمال  
شاید این مختصر این غرض است که در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
عشرین سلسله است و در آنجا خود را می بیند و در آنجا خود را می بیند و در آنجا خود را می بیند  
و اینهاست که در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
با اینهاست که در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
قرین و غرت و آنرا سر فرود می دهم و در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد  
مصباح شکر و روح و معانی و در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد

شاید این مختصر این غرض است که در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
عشرین سلسله است و در آنجا خود را می بیند و در آنجا خود را می بیند و در آنجا خود را می بیند  
و اینهاست که در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
با اینهاست که در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
قرین و غرت و آنرا سر فرود می دهم و در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد  
مصباح شکر و روح و معانی و در این مختصر از آنکه در این مختصر از آنکه در این مختصر  
در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد و در هر مرتبه که می گذرد

مقدمه مصحح / چهل و هفت



آنچه چون قافه و کمال است غیر درخت سلطنت موروث دولت و مملکت ایران با یکدیگر نیستند و این که در این کتاب

درایت جانماری را برای تمام اموری که در این کتاب است بشکایت از این جهت علمی و عطیه کبری بر دست و امانت بیگانه فرض نموده ایم که همواره در این کتاب

و حفظ نمودن سعادت و شرف و بقای این مملکت و نیز از هر چه در این مملکت است که در این کتاب است و در این کتاب است

منظور کتاب است که این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

دست و پدیده است و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

چهل و هشتم / مجموعه آثار حاجی عبدالله خان قراگزلو



بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است

کتابخانه عمومی قراگزلو  
تاسیس ۱۳۰۵ هجری قمری  
شماره ثبت کتابخانه ۱۳۰۵/۱۳۰۵

بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است

بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است

بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است

کتابخانه عمومی قراگزلو  
تاسیس ۱۳۰۵ هجری قمری  
شماره ثبت کتابخانه ۱۳۰۵/۱۳۰۵

بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است

بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است

بخواندند و گفتند که این کتاب را در این کتابخانه است



تشریح و تفسیر این کتاب و شرح و توضیح آن در این کتاب  
در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب  
کلام

چون در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب  
در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب  
در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب

و کوشش در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب  
در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب  
در این کتاب شرح و توضیح آن در این کتاب



<p>سال ۱۲۹۸ مهرماه ۱۵</p> <p>بسم الله الرحمن الرحیم چون کائنات بخلق تو است و تو بخلق کائنات مستوفی و مستوفی اللهم صل علی محمد و آل محمد</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحیم چون کائنات بخلق تو است و تو بخلق کائنات مستوفی و مستوفی اللهم صل علی محمد و آل محمد</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحیم چون کائنات بخلق تو است و تو بخلق کائنات مستوفی و مستوفی اللهم صل علی محمد و آل محمد</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحیم چون کائنات بخلق تو است و تو بخلق کائنات مستوفی و مستوفی اللهم صل علی محمد و آل محمد</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحیم چون کائنات بخلق تو است و تو بخلق کائنات مستوفی و مستوفی اللهم صل علی محمد و آل محمد</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحیم چون کائنات بخلق تو است و تو بخلق کائنات مستوفی و مستوفی اللهم صل علی محمد و آل محمد</p>

## کتابچه خوزستان و وضع راه لرستان

### هوالْمُعَزِّ

کتابچه معلومات غلام خانه‌زاد عبدالله - ابن مرحوم مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراگوزلو<sup>۱</sup> - در مدّت دو سال و نیم توقّف خوزستان و وضع راه لرستان که در شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۸ به عرض می‌رسد:

در عهد این سلطنت عظمی، هر یک از خانه‌زادان که به صفحات لرستان و خوزستان مأمور شده‌اند، به اندازه درک خود تفصیل اوضاع آن دو ولایت را، به عرض خاکپای جواهرآسای اقدس همایونی - رُوحنا و روح العالمین فداه - رسانده‌اند و نکته‌ای نیست که در خاکپای مبارک پوشیده باشد.

این غلام خانه‌زاد، خود را قابل اظهار معلومات در آستان جمشید دربان مبارک نمی‌داند، ولی محض امثال امر قدر قدرت<sup>۲</sup> شاهنشاهی - رُوحنا فداه - مختصری از اطلاعات و تحقیقات این مدّت، که تحریراً عرض آن را لازم می‌داند به عرض می‌رسد. چنانچه چیزی از حالات آن سرحدّ در این کتابچه ترک شده باشد، از هر قبیل که رأی جهان‌آرای اقدس همایونی - رُوحنا فداه - در استفسار آن اقتضاء فرماید به عرض خاکپای مبارک خواهد رسید.

۱. قراگوزلو.

۲. قدر قدر.

اگرچه این اوقات که کمپانی مشغول ساختن راه است، عرض تفصیل راه لازم نبود، ولی چون امر و مقرر شده است، محض اطلاع خاطر مراحم مظاهر مبارک به عرض این مختصر جسارت ورزید.

### تفصیل راه از خرم آباد به خوزستان.

از خرم آباد به دزفول سه راه است: جایدر، چول، کیلان. در این فاصله، زمین صاف خیلی کم است. تماماً کوهستان و سنگلاخ و سخت است. در این منازل، در سالی هفت هشت ماه، از شدت گرما، روز تردد ممکن نیست. شب هم به جهت سختی راه و پرتگاههای خطرناک خیلی به صعوبت طی می شود. در فصل زمستان و بهار نیز به واسطه گِل و باتلاق و نبودن جا و منزل، که باید در زیر برف و باران بسر برد، عبور از این خط خیلی دشوار است، و منزلگاه معینی ندارد، و هر وقتی به مقتضای فصل و حالت مسافری، در سرچشمه یا رودخانه ای منزل می کنند. نقاط معروفتر آنها از قراری است که ذیلاً معروض می دارد:

#### راه جایدر.

- ۱۲ الی ۱۳ منزل و پنجاه و چهار فرسخ است:
- منزل اول از خرم آباد (ناوه) چهار فرسخ و نیم.
- منزل دویم (کشکان) سه فرسخ.
- [منزل] سیم (چنار برداقل) هفت فرسخ.
- [منزل] چهارم (مادیان رود) چهار فرسخ.
- [منزل] پنجم (آل گیجان<sup>۱</sup>) شش فرسخ.
- [منزل] ششم (جایدر) چهار فرسخ.
- [منزل] هفتم (کزی خُشکه) دو فرسخ و نیم.<sup>۲</sup>
- [منزل] هشتم (چم گز) سه فرسخ و نیم.

۲. دو فرسخ.

۱. آل گیجان.

[منزل] نهم (جوزار) چهار فرسخ.

[منزل] دهم (پل زال) سه فرسخ.

از پُل زال تا دزفول، تقریباً دوازده فرسخ است. از قرار تفصیل در چند موضع آب هست که در دو سه روز طی می‌کند:

قلعه رزن، یک فرسخ. تُک تُک آب، سه فرسخ. حسینیّه، یک فرسخ. بلارود، دو فرسخ. بُنه جو، که در سرآب صالح آباد دزفول است، دو فرسخ. باقلازار، که نیز جزو صالح آباد است، دو فرسخ. دزفول، یک فرسخ.

خود خانه‌زاد این راه را ندیده، ولی از قراری که تحقیق شده، اگرچه بالنسبه به سایر طرق دورتر است، ولی از جهت صافی راه و آب و علف بهتر از سایر است. هر وقتی هم که به خوزستان تویی برده شود، جز این راه از طرق دیگر ممتنع است و این اوقات کسی از این خط عبور نمی‌کند، مگر وقتی که ایالات از بیلاق به گرمسیر بروند. سابقاً قلعه‌جانی در این خط ساخته شده، که حال اغلب مخروبه است و هیچ اشکالی در این راه به نظر نمی‌آید، الا دو رودخانه که از قرار مذکور، بستن پل آنها هم مصارف گزافی ندارد.

### راه چول.

که خانه‌زاد حین رفتن خوزستان، با فوج و قافله از این راه حرکت نمود، چهل و نه فرسخ است، که در ده الی یازده منزل طی می‌کند:

منزل اول از خرّم آباد (شهنشاه) دو فرسخ.

[منزل] دویم (تنک چمشک) چهار فرسخ.

[منزل] سیم (آب سرد) پنج فرسخ.

تا این منزل هوای معتدل بیلاقی است و از این جا به بعد، فرسخ به فرسخ هوا گرم‌تر و مثل گرمسیر است.

[منزل] چهارم از آب سرد به (بادامستان) سه فرسخ و نیم.

گردنه دهلیز که بسیار سخت است، در این منزل واقع و از اول منزل که ابتدا به سربالائی گردنه می‌شود، تا آن طرف پای گردنه، دو فرسخ است و در آن موضع راه

کیالان و راه چول جدا می شود.

[منزل] پنجم از بادامستان تا (ولمیان) سه فرسخ و نیم.

در این منزل از شدت گرما و پشه و تلخی آب به خانه زاد و همراهان به حدی سخت گذشت که فوق آن متصور نیست.

[منزل] ششم از ولمیان به (باغ خان) سه فرسخ و نیم.

کوه مرتفعی که رشته کوه کیالان است، در این منزل واقع و گردنه ای دارد که به ارتفاع و سختی کوه کیالان نیست، ولی باز بالنسبه به سایر کوهها بسیار صعب است و از این منزل الی چهار فرسخی دزفول خط راه، رو به مشرق منحرف شده، از میانه دو کوه عظیم: (کوه کیالان) و آخر کوه (پشتکوه) ممتد است.

رودخانه کرخه نیز تا چند فرسخ از میان این دو کوه جاری است و بعدها به سمت جنوب مغربی منحرف شده، داخل جلگه خوزستان و اراضی بسیطین و بعضی از توابع حویزه از آن مشروب و داخل حور می شود و آخر آن در قرنه به شط العرب منتهی می گردد.

(حور عبارت است از اراضی پستی که آب رودخانه ها در آن جمع شده مثل دریا موج می زند). در سمت غربی خوزستان الی عماره و از قرنه الی نجف اشرف، اغلب جاها از ده الی پنجاه فرسخ عرض و طول حور است. از سوق شیخ تا قرنه، خانه زاد زیاده از پنجاه فرسخ مسافت، با کشتی بادی از میان حور طی نمود و عمق آن از یک ذرع الی ده ذرع و متجاوز است.

[منزل] هفتم از باغ خان به پل تنک چهار فرسخ.

در چند موقع این منزل راه از کنار رود کرخه می گذرد و خود پل تنک در موقعی است که آن رود قریب پانصد ذرع مسافت به عمق ده پانزده ذرع، از میان سنگ می گذرد، که عرض آن در اغلب جاها زیاده از پنج شش ذرع نیست. در آن تنگه از سنگ و آهک، پلی بسته و به آن مناسبت پل تنک نامیده اند. در شمالی پل مزبور، قلعه ای بوده است که فعلاً مخروبه است.

[منزل] هشتم از پل تنک به (قلعه رزن) چهار فرسخ.  
راه کیلان و جایدر هر دو در وسط منزل قریب به تلخ آب به این راه ملحق می شود.  
[منزل] نهم از قلعه رزن به (حسینیه) چهار فرسخ.  
[منزل] دهم از حسینیه به شهر دزفول هفت فرسخ است. بعضی اوقات، قافله یکسره می روند و گاهی در میانه منزل می کنند. راه کیلان اگرچه از راههای دیگر سختتر است، ولی چنانچه ساخته شود به واسطه قُرب مسافت، عبور مسافرین سهلتر خواهد بود. این اوقات غالباً از این خط تردد می شود و هشت الی نه منزل و سی و هفت فرسخ است.  
در مراجعت از خوزستان، خانه زاد بافوج از این راه آمده و به دقت آن را دیده و تمام قلعه جاتی که پارسال و امسال ساخته و تعمیرات کرده اند، با حالت رودخانه و چشمه هائی که در این راه است مفضلاً به عرض می رسد:

#### (منزل اول).

از دزفول تا بلارود خاک خوزستان و زمین هموار است و از آنجا داخل کوهستان می شود، در این فاصله آبی نیست، مگر همین رودخانه که محمد صالح خان مُکری، در عهد مرحوم مغفورخان مَبْرُور نَوَّرالله مَضْجَعه، قناتی احداث نموده، به صحرای دزفول برده و دهی مسمی به صالح آباد، آباد نموده و در دو فرسخ و نیم دزفول، در یک موقع این آب از میان راه می گذرد. بلارود رودخانه ای است که از کوهستان بختیاری به جلگه دزفول جاری می شود و آنچه را که در صالح آباد برای زراعت می گیرند، باقی در همان صحرا فرومی رود و الا در این محل از سابق و لاحق ابداً آثار آبادی نبوده و نیست.

#### [منزل] دوم.

از بلارود تا حسینیه، دو فرسخ کوه و سنگلاخ است و در دو درّه مابین آب قلیلی هست.

(حسینیه) از سابق قلعه ای داشت، پارسال ناظم خلوت نیز بنای جدیدی نموده، مهندسیه نام نهادند، ولی گویا هنوز هم به اتمام نرسیده است. و در اطراف این قلعه

طوایف دیر کوند زراعت قلیلی می‌کنند.

### [منزل] سیم.

از قلعه حسینیّه به (قلعه رزن) چهار فرسخ.

در یک فرسخی حسینیّه، محلی است معروف به تُک تُک آب و در این موقع آب از بالای کوه مثل ترشح باران، به وضع خوشی به درّه می‌ریزد و خالی از صفا نیست و در بین این راه آب نیست، مگر در خود قلعه رزن که چشمه آب ناگواری دارد. از سابق دو قلعه در بالای دو تپه در این محل مخروبه قریب به انهدام بود. پارسال ناظم خلوت آنها را بسیار خوب ساخته و سلطانیه نامیده است. قلعه (۳۲ ذرع در ۲۴ ذرع) مشتمل است بر هشت اطاق و دو ایوان و یک طویله. قلعه دیگر (۱۲ ذرع در ۱۱ ذرع) مشتمل بر یک بالاخانه و سه اطاق تحتانی و یک طویله و یک زیرزمین است، که به اصطلاح اهل خوزستان شودان گویند. این منزل بسیار گرم و بد هوا است.

### [منزل] چهارم.

از قلعه رزن به (برنج زار) که اول منزل کیلان است، پنج فرسخ و نیم. در یک فرسخی، قلعه رزن رودی است که به کرخه ملحق می‌شود و پلی دارد معروف به پُل زال و طرفین این پُل و رود، کوهی است که اگر دو نفر تفنگچی در پناه سنگی کمین کند، عبور خیلی سخت می‌شود. جز این رود، در بین راه آب دیگری نیست و راه به طوری سنگلاخ و سخت است که پنج فرسخ و نیم مسافت را این غلام با فوج، اول غروب روانه شده، سه ساعت از روز گذشته به منزل رسید. در این منزل هنوز دستگاه تلگراف و منزل تلگرافی در چادر قلندری است. پارسال ناظم خلوت، بنای کاروانسرائی گذاشته (۴۰ ذرع در ۴۰ ذرع). اوقاتی که خانه‌زاد از آنجا عبور نمود، دیوارهای آن دو ذرع از زمین بالا آمده بود. چنانچه تا به حال ساخته شده باشد، خیلی مفید خواهد بود. متوقفین آنجا منحصر به یک نفر تلگرافی و یک غلام است، که اغلب به واسطه بُعد مسافت، به خرم‌آباد و دزفول، سه روز و چهار روز گرسنه می‌مانند تا قافله عبور کرده به آنها نان

برسانند و این محل مسمی به امینیّه است و از دزفول تا به آنجا فصل تابستان بادسام در تمام خط راه هست و هوا به شدت گرم و با جلگه خوزستان هیچ فرقی ندارد، بلکه به واسطه تابش آفتاب به سنگ و کوه گرمتر می شود.

#### [منزل پنجم.]

از برنجزار تا (سرگل) سه فرسخ ...، گردنه کیالان در این منزل و سخت ترین منازل است. برنجزار پای گردنه واقع و یک فرسخ و نیم تا قلّه کوه و یک فرسخ و نیم سرازیری آن است و این فاصله را مترددین در دوازده ساعت اگر بتوانند طی نمود و آب هم در بین راه نیست، مگر در سمت شمالی کوه. در درّه های خارج از راه دو سه چشمه است که کمتر کسی بلدیّت دارد. به واسطه نبودن آب، به مسافرین خیلی سخت می گذرد. پارسال ناظم خلوت، از دو سمت قلّه کوه قریب نیم فرسخ راه را خیلی خوب ساخته، که همین محلّ بدترین مواقع این راه بوده و از تعمیر آن برای عابرین رفاهیت کلی حاصل شده و بسیار لازم است بقیّه آن هم ساخته شود و بعد از هموار شدن در واقع راه صافی می شود که هرکس در سه ساعت این منزل را طی می کند.

در منزل سرکل، قلعه خرابه ای از سابق بوده و بنای جدیدی دیده نشد و آب قلیلی دارد و درخت انگور و سایر میوه جات خودرو، در این محلّ هست، که حاصل آن را دیرکوند می برند و تا این منزل هوا گرم است. درخت بلوط و سایر درختهای جنگلی در این کوه زیاد است. از این منزل الی آب سرد راه از دو سمت می شود. یکی راه میش وند و دیگر، [راه] قبر بیگ علی. در میش وند سابقاً قلعه ای بوده مسمی به مخبرآباد و پارسال آن را تعمیر کرده اند، ولی راه معمول اغلب از قبر بیگ علی است.

#### [منزل ششم.]

از سرکل به (قبر بیگ علی) چهار فرسخ. تمام راه تخته سنگ است، که جاده خیلی کم معلوم می شود، و گردنه مرتفعی در آخر منزل است. این راه بسیار سخت و ساختن آن خیلی لازم است و خود منزل آب کم و ناگوارائی دارد و درختهای بلوط کهن در این محل

زیاد است. در این منزل هم ابداً بنائی نشده، آب هم در بین راه نیست. بیگ علی نامی از الوار، در این محل مدفون است که به آن مناسبت قبر بیگ علی معروف است.

### [منزل] هفتم.

از قبر بیک علی به (آب سرد) سه فرسخ و نیم.

به این طور که دو فرسخ الی پای گردنه دهلیز و دو سه آب در بین راه هست و چندان سختی ندارد، و یک فرسخ و نیم آن که خود گردنه دهلیز است، الی آب سرد بسیار سخت و عبور از آن خیلی صعوبت دارد. قریب سه ربع فرسخ آن را پارسال ناظم خلوت به عرض پنج شش ذرع، به طور ماریچ بسیار خوب ساخته، چنانچه قدری از آن گردنه هم، که باقی است ساخته شود، عبور از این راه هیچ زحمتی نخواهد داشت، مگر در فصل زمستان. آب این منزل بسیار شیرین و سرد و گوارا است. طایفه جودکی در اطراف آن زراعتی می‌کنند. گاهی چند خانوار سیاه‌چادر در این جا هستند و اغلب هم نیستند. در این منزل بنائی نشده است و تلگرافخانه و ابنیه جدید در قلعه نصیر است، که تا آب سرد یک فرسخ است و نیم فرسخ از راه دور است که هیچوقت قافله بواسطه بُعد مسافت از آن خط عبور نمی‌کند، مخصوصاً خانه‌زاد به قلعه رفته به دقت ملاحظه نمود، از سابق تلگرافخانه و چاپارخانه در این محل ساخته‌اند. ناظم خلوت هم کاروانسرای خوبی ساخته (۴۵ ذرع در ۳۵ ذرع). یک نفر تلگرافچی و دو عرّاده توپ ته پُر اطریشی، با دو نفر توپچی در آن محل بود، ولی خیلی لازم است که عدّه سربازی هم همراه توپ در آنجا ساخلو باشد. این محل بیلاق خوانین جودکی است. این طایفه بسیار فقیر و بی‌بضاعت هستند.

در ذهاب و ایاب از خوزستان، در اطراف راه که خانه‌زاد به شکار رفته بود، به چند جرگه ایلات آنها برخورد و حالت پریشانی در آنها دید، که عرض آن از جمله فرایض است. و به نمک با محک مبارک قسم است، که در تمام آن طایفه یک پارچه گلیم یا سیاه چادر یا لباسی که پنج‌هزار قیمت داشته باشد، دیده نشد و نان خود را آورده نشان دادند. بطوری سیاه و بدمزه و سخت بود، که زندگانی آنها با آن نان محل حیرت است. با این

حال طایفه شیر بی مرّوت دیرکوند، همه ساله آنها را می‌چاپند و طوری پریشان و مستأصل و تفرقه شده‌اند، که از هر گدایی زیادتر مستحق رعایت هستند. تعجب در این است، که از این قسم طایفه پریشان چگونه مالیات وصول می‌شود.

#### [منزل هشتم.]

از آب سرد به (تنک چمشک) که قریب پنج فرسخ است، در چند موقع رود آبهای گوارای خوب هست. راه نسبت به سایر منازل چندان سخت نیست. قدری از آن را ناظم خلوت خوب ساخته. در خود تنک چمشک هم کاروان‌سرای بسیار خوبی ساخته، که خاصه در زمستان برای عابرین بسیار مفید خواهد بود.

#### [منزل نهم.]

از تنک چمشک تا شهنشاه، که چهار فرسخ است، دو ثلث آن را ساخته‌اند و خیلی خوب شده. در خود شهنشاه هم سابقاً آبادی نبوده و حال کاروان‌سرا و چندخانه ساخته‌اند، که رعیت در آنها ساکن و در حقیقت آبادی شده است. از شهنشاه به شهر خرّم‌آباد هم، تمام دو فرسخ را خیلی خوب ساخته و گردنه‌ای که در اوّل منزل هست، به قسم ماریچج طوری هموار کرده‌اند، که واقعاً تعریف دارد. اگر تمام راه را به این قسم بسازند، عبور از آن راه خیلی سهل و آسان خواهد بود. ولی به این ترتیبی که ساخته می‌شود، تا مدّت زمانی اتمام آن طول خواهد کشید و عابرین به آن راه‌های سخت مبتلا خواهند بود و مخارج زیاد بی‌صرفه خواهد داشت، زیرا که اگر ساختن این راه برای کالسکه بخار و راه آهن باشد ترتیب علی‌حدّه دارد. چنانچه برای آسودگی متردّین و همواری راه باشد، خیلی راه‌های سختی هست، که ساختن آنها الزام از اینهایی است که می‌سازند و بلکه اغلب مواقع ابداً ساختن لازم ندارد و بالطبع هموار است و معماران پول‌گزافی گرفته و دو جوب در اطراف راه کنده، مثل سایر راه‌های سخت قلمداد می‌کنند. آن جاهائی که سخت است و مخارج زیاد دارد، چون برای مباشرین این قدرها صرفه ندارد، به ساختن آن کمتر اقدام می‌کنند.

### وضع کلیه راه لرستان.

کلیتاً نتیجه و فواید افتتاح شط کارون، موقوف به امنیت و سهولت این راه است، که مال التجاره را به آسانی بتوانند به خرّم آباد برسانند و الا چنانچه این راه به همین حال و منوال باقی باشد و رفاهیتی در عبور آن از هر قبیل حاصل نباشد ورود جهازات به شط کارون جز بعضی اشکالات حالی و مالی فایده دیگری نخواهد داشت. به عقل قاصر این غلام بهتر آن است، بدو در گردنه کیلان و دهلیز و سایر جاهای سختی که فعلاً هر نیم فرسخ راه را متردّدین در چهار ساعت عبور می‌کنند، راه ساخته شود، فایده حالیه دارد و بعد هر قدر در سایر جاهای هموار که خرج زیادتر بشود، یقیناً صافتر و بهتر خواهد شد.

ولی فعلاً بسیار راههای سخت هست که اگر بسازند، واجبتر از مابین بروجرد و خرّم آباد است. این همه زحمت مسافرتین، برای سختی راه است و الا دلیلی ندارد که سی و هفت فرسخ راه را با کمال مشقت در نه روز و ده روز طی کنند.

عیب کلی این خط، عدم آبادی و امنیت است. گویا در تمام ممالک ایران هیچ خطی به این حالت نیست، که در فاصله ده منزل یک خانوار آبادی دیده نشود. فعلاً از خرّم آباد الی دزفول ابدأ در هیچ نقطه‌ای آبادی و خانوار ایل دیده نمی‌شود و متردّدین آذوقه مال و آدم را من جمیع الجهات باید همراه خود حمل کنند. گذشته از مأكولات، برداشتن آذوقه مال زحمت و خرج فوق العاده است. برای هر مالی باید دو قاطر گاه و جو حمل نمود و به علت آنکه یک مال در این راه اقلّ بیست من گاه و ده من جو خرج دارد، پس هر مال سواری و مال بُنه، قاطری برای حمل آذوقه لازم دارد و آن قاطر حامل آذوقه هم، گاه و جو علی حده می‌خواهد، که باید به مال دیگر حمل نمود و این سه مال، اقلّ نود من آذوقه می‌خواهند، که باید دو قاطر کرایه نموده حمل کرد. اگر بعضی اوقات برای چریدن مال بُنه، علف خشک مقدور باشد، باز برای جو آن و آذوقه اسبهای سواری هر مالی اقلّ یک قاطر آذوقه لازم است. به نمک مبارک قسم است خانه‌زاد در ذهاب و ایاب این چند منزل، علاوه بر فوج، شخصاً قریب هزار تومان کرایه آذوقه داده است. سایر مردم هم به

همین قسم مبتلا هستند. مگر در سالی سه چهار ماه که صحراها علف ممکن است، در آن صورت نیز باید نصف راه را آذوقه حمل نمود، زیرا که تا نیمه راه بیلاق است و نیمه دیگر، گرمسیر و فصل آنها به اختلاف است. اغلب همین قدر که علف در هر سمتی خشکید، الوار تمام صحرا و کوه را آتش می‌زنند که ابداً چیزی باقی نمی‌ماند و از مأکولات هم آنچه تصوّر شود، باید همراه برداشت و یقیناً به اشخاصی که پریشانند و تمکن ندارند، زیاده از اندازه سخت می‌گذرد.

### طریقه امنیت راه.

تمام اوقات اغتشاش این راه، از طایفه دیرکوند است که شریرترین طوایف ایران هستند، و بالطبع چند ماه که کلیه ایل لرستان در خوزستان است، این خط منظم می‌شود و الا باقی اوقات نظم آن مشکل است. قلع و قمع این طایفه دیرکوند نیز خارج از امکان نیست، ولی چون محل آنها کوهستان و بسیار سخت است، تولید زحمتی می‌شود و آنچه به عقل قاصر این غلام بی‌مقدار می‌رسد این است، که از خود این طایفه، در حق چند نفری که لایق باشند از اعطاء مواجب و منصب و امتیاز اظهار مراحمی شود، که خود را نوکر دولت بدانند و محض حفظ آبرو و شئون دولتی خود، در نظم طوایف جزء اهتمام و مراقبت کنند.

در هر منزلی که تلگرافخانه و غیره ساخته شده، خیلی لازم است که چند خانه ساخته به هر قسم ممکن باشد، از ایلات لرستان منزل بدهند و نیز برای امنیت راه و انتظام آن به خانوار، در هر منزل یک دسته سرباز ساخلو قرار داده شود، که آن خانوار را مجبور به زراعت و فلاحت کند، که هم آذوقه و منزل از هر قبیل برای مسافری آماده باشد و هم بواسطه وجود آن جمعیت، راهها منظم شود، بلکه خود آن ساخلو هم می‌توانند زراعت نمود. چنانچه تمام ایلات لرستان یا اغلب آنها را تخته قاپو کنند، هیچ شقی برای نظم این ولایت بهتر از آن نخواهد بود و الا طوایفی که الآن در میانه آنها تخمیناً زیاده از پانزده هزار تفنگ مارتین و طلّیعه با فشنگهای زیاد موجود است، با حالت

ایلیت، نظم آنها خالی از اشکال نخواهد بود.

اگر چه وضع قسمی اتفاق افتاده، که عرض این مطلب دور نیست حمل به غرض و مقصودی شود ولی به نمک با محک مبارک و تاج و تخت اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی روحنا و روح العالمین فداه، قسم است که جز صداقت در هیچیک از این عرایض مقصودی نبوده و نیست. ممکن است که این غلام به خلاف قاعده استنباط نموده باشد، ولی آنچه به عقل قاصر خانه زاد می رسد، یک شرط عمده نظم آن ولایت و راه این است، که خوزستان و لرستان در تحت یک حکومت باشد، یا حکام این دو ولایت قسمی متحد و موافق باشند، که حکم واحد داشته باشد، زیرا که تمام ایلات لرستان سالی چهار پنج ماه زیادت در بیلاق و اطراف خرّم آباد نیستند، که آن هم اول سال است و وقت اتمام مالیات نیست. از اول میزان که موقع پرداخت مالیات است در تمام بروجرد و خرّم آباد یک نفر لر پیدا نمی شود و در واقع شش ماهه آخر سال تا چهل و پنج روز از عید گذشته، کلیه این ایل از تحت حکومت لرستان خارجند و چنانچه حکومت خوزستان موافق نباشد وصول مالیات مشکل و اگر مخالف باشد، نظم آنها نیز محال است.

## حالات خوزستان که مختصری از کتابچه مفصل انتخاب شده به عرض می‌رسد و مشتمل است بر دوازده فصل

### فصل اول در بیان هوای خوزستان

از اول حمل روزها گرم است و تا آخر حمل از ۳۰ الی ۳۵ درجه و شب از ده الی پانزده درجه بالای صفر است. قبل از عید هم بعضی روزها تا ۳۵ درجه دیده شده است. از اواسط ثور، اول حدت گرما است، که تا اواسط جوزا، از ۳۵ درجه به ۴۵ درجه می‌رسد. از اواسط جوزا، اول وزیدن باد سموم است و تا آخر برج سنبله، شدت گرمی هوا از پنجاه الی پنجاه و پنج درجه می‌رسد و باد غربی و شمال به شدتی گرم می‌وزد که تمام شب را از آفتاب وسط روز که قریب ۷۰ درجه گرمی آن است، داغ‌تر می‌شود. در مدت این سه ماه، از شدت باد گرم، شبها در جاهای مرتفع نمی‌توانند بسر برد و ناچار متحمل گرما شده، پناه‌گاهی اختیار می‌کنند که از آسیب آن محفوظ باشند. و امسال بر حسب اتفاق در بیست هفتم رمضان، که اواخر ثور بود، نه نفر از اعراب را در اهواز باد سام زده تلف نمود. در واقع شش ماه زندگانی در خوزستان بسیار سخت است. در حمل و عقرب قریب به هوای تابستان طهران است. از اول قوس الی آخر حوت، روزها که ابر نباشد، غالباً هوا از بیست الی بیست و پنج درجه و شبها شدت سرما الی پنج درجه بالای صفر است و به ندرت به صفر می‌رسد، که آب یخ به بندد. این درجات معروضه، از روی ترمومتر صد درجه‌ای است که در سایه بوده و تشخیص داده شده است.

کلیتاً هوای دزفول بالنسبه به سایر ولایات خوزستان بهتر است. شوشتر و فلاحیه و محمره گرمترین نقاط آن حدود است و برخلاف تمام ولایات از یک ساعت به ظهر مانده الی نصف شب، تقریباً به یک درجه هوا به شدت گرم است. از نصف شب تا قریب به ظهر بالنسبه بهتر است. چیزی که خیلی صدمه دارد، بادی است که از سمت مشرق

می‌وزد و اهالی خوزستان آن را شرحی<sup>۱</sup> گویند. در این هوا به حدی رطوبات متعفن تولید می‌شود، که تمام ذی‌حیات بی‌حس و حرکت می‌شوند، جز دزفول که بواسطه بعد از دریا، این هوا را ندارد. در سایر نقاط هر قدر به دریا نزدیکتر است، صدمه آن بیشتر می‌شود. از قوس به بعد که باران می‌بارد، اغلب صحراها و کنار رودخانه‌ها سبز می‌شود و پنجاه روز به عید مانده، علف سبز در همه جا وافر و بیست روز از عید گذشته به کلی خشک می‌شود. در دو سه ماه زمستان که بهار آن ولایت است، غالب نقاط بسیار خوش هوا و سبز و خرم می‌شود. خاصه بهار شوشتر، که از قدیم الایام ضرب‌المثل تمام شعرا و ندما بوده و واقعاً دو ماه شوشتر به طوری باصفا است، که تمام دیوارها و روی سنگها سبز می‌شود. در آن فصل شکار دُرّاج خوزستان به حدی زیاد و خوب است، که یک نفر آدم می‌تواند در یک روز پنجاه الی شصت دُرّاج با تفنگ شکار کند. آهو و گراز در همه جا زیاد است. شیر هم در بعضی از جنگلها غالباً دیده می‌شود.

### فصل دویم در بیان رودخانه و وسعت ولایتی

پنج رود عظیم از جبال لرستان و بختیاری وارد جلگه خوزستان می‌شود: رود کرخه، رود دزفول، رود کَرَن، رود ده مَلا، رود رامهرمز که به فلاحیه منتهی می‌شود، که آخر آنها تماماً به شَطّ العرب و دریا منصّب می‌گردد و تمام سکنه آن حدود، در اطراف رودخانه‌ها است و با کپرهائی که از نی و بوریا می‌سازند و با سیاه چادر بسر می‌برند. در صحرای مابین آن رودخانه‌ها به واسطه عدم آب و شدت گرما نمی‌توانند مسکن نمایند، مگر در فصل زمستان که بهار خوزستان و آب باران زیاد است. برای علف چرانی در صحراهای که خارج از کنار رودخانه است می‌توانند حرکت کنند و در راههای که از رودخانه دور باشد، چاه کنده‌اند و آب اغلب آنها شور و چاهی که آبش شیرین باشد کمتر است. وسعت ولایت و استعداد ملکی خوزستان، نسبت به صفحات خراسان و آذربایجان و کردستان و فارس و عراق و غیرهم، این خانه‌زاد دیده از اغلب بیشتر و حاصل خیزتر

۱. شرحی.

است. در زمان قدیم هم، غالباً شهر شوش و شوشتر پای تخت سلاطین بزرگ بوده و در دوره خلفا، اهواز که عبارت از نُه شهر بوده، از کثرت آبادی و منافع نیشکر، و ثروت اهالی آنجا در تواریخ مطالبی نوشته‌اند، که این اوقات اغراق به نظر می‌آید. از زیادی غلات، خوزستان را سلّة الخبز و مجمع المال می‌نامیده‌اند. با یک اسب یا الاغ یک دفعه زمین را شیار می‌کنند. با اینکه اکثر زراعت آنها دیمه است به قدری خوب حاصل می‌دهد که زراعت آبی این صفحات با اهماتی که در کاشتن آن می‌شود، هرگز به آن خوبی عمل نمی‌آید. پیرارسال از دو ماه به عید مانده الی بهار، یک باران دو سه ساعتی زیادتر نیارید، با این حال رطوبت و شبنم هوا طوری حاصل را تربیت نمود، که هر شبی مقابل یک باران کامل فایده می‌بخشید. غالب جاها گندم و جو از رکاب اسب، بالاتر بود. زراعت شلتوک به طوری است که بعد از تخم‌اندازی، تا وقت درو، ابدأ زحمتی و خرجی برای رعیت ندارد. از یک من شلتوک، صد الی دویست من حاصل برمی‌دارند. در جاهائی که نخلستان هست، نیز ثمر بی اندازه می‌دهد و آن اراضی طوری مُستعد زراعت است، که همه قسم حاصل می‌توان عمل آورد. چنانچه اندک اهتمام و مخارج قلیلی در آبادی این ولایت شود، قابل آن است که بعد از وضع منافع رعیتی، بدون اینکه به احدی از آحاد رعیت، تعدی وارد بیاید، اقلأ یک کرور مالیات، با کمال سهولت عاید دولت شود.

نه این است که این مسئله خارج از امکان باشد، بلکه هیچ اشکالی ندارد و از قرار شرح و ترتیبی که در حالت ولایت جزء خوزستان عرض می‌شود، صدق مطلب و نتایج فواید منظوره آن به اندک توجهی در خاکپای مبارک، مثل آفتاب روشن خواهد شد. رعیت خوزستان، از تمام ولایات دیگر آسوده‌ترند و مالیات دیوانی، مختصّ زارعین است و سایر طبقات رعیت، هر قدر با مکتت باشند، دیناری مالیات ندارند. شهر عماره را قلیل زمانی است، که دولت عثمانی مابین بصره و بغداد در کنار دجله بنا کرده و با حویزه همجوار است. دو رود از دجله بغداد جدا کرده، همه قسم زراعت می‌کنند و طوری آباد شده است که خانه‌زاد حین تشرف عتبات عالیات، آنچه دیده و

تحقیق نموده در سالی معادل دویست هزار لیرا مالیات و دوازده هزار لیرا گمرک به دولت عثمانی عاید می‌شود و با اینکه وسعت و استعداد خوزستان ده مقابل عماره است، خمس آن مالیات نمی‌دهند و رعیت آنجا با این استعداد ملکی به واسطه عدم سررشته از کسب و امور رعیتی، غالباً به پریشانی و فقر گرفتارند. جز بعضی که زراعت دارند، سایر طبقات مردم ابداً در خیال آبادی ملک و وسعت حالت خود نیستند و در کنار پنج شط عظیم، حیران و سرگردان نگاه می‌کنند. از یک قطره آن بهره‌مند نمی‌شوند و جزء دزفول که قلیلی اشجار مرکبات و غیره دارند، در سایر جاها یک درخت دیده نمی‌شود. اکثر اهل خوزستان دور نیست انگور و سایر میوه‌جات بیلاقی را شکلاً ندیده باشند، حال آنکه همه قسم میوه‌جات ممکن است عمل آورد. یک نفر رعیت می‌تواند در هر یک از نقاط سواحل رودخانه با گاو و چرخ، مبالغی از زراعت صیفی و باغات فایده برد، چیزی که اهالی خوزستان برای خود و دولت می‌شمارند. هر یک از معتبرین دو سه رأس مادیان دارند که از دویست الی پانصد تومان و بیشتر قیمت می‌کنند و غالب هم، نفری یک تفنگ مارتین دارند و فعلاً دور نیست زیاده از بیست هزار تفنگ مارتین و طلعه در دست سوار و پیاده اعراب باشد. به قدری سخت جان و پرطاعتند که مافوق آن متصور نیست. در شدت گرمی هوا و آفتاب که رکاب مثل آهن گداخته، داغ می‌شود، با پای برهنه سوار شده تاخت و تاز می‌کنند.

و با این حالت از صدای شیپور و سرباز فوق‌العاده می‌ترسند. دور نیست به قدری که آنها از اسم پنجاه نفر سرباز واهمه می‌کنند، در سایر ولایات از رسم دو فوج پروائی نداشته باشند. خیلی لازم است که حکام آنها را از این خیال و عقیده بیرون نبرند و به همین منوال باقی گذارند.

## فصل سوم در وضع حکومت کل و جزو خوزستان

### و رسم مالیات دیوانی

رفتار نظام السلطنه با عموم رعیت آن حدود خوب است و در غالب جاها بنای آبادی

گذاشته و در این مدت دیده نشده است که کسی را سیاست کند یا جریمه بگیرد. ابدأً با رعیت جزو خوزستان، حاکم کل طرف نیست. حکام جزو بلوکات و طوایف اعراب کلیه از مشایخ و رؤسای خودشان است و رسم این است، قبل از عید هریک نزد حاکم کل می آیند و تمسک مالیاتی خود را اصلاً فرعاً داده خلعت پوشیده و می روند و چند نفری هم که از قبیل شیخ مزعل خان معز السلطنه و مشایخ بنی طرف و غیره نزد حاکم نمی آیند و سند مالیاتی نوشته می فرستند و خلعت از حکومت می گیرند. دیگر جز اینکه وجه تمسک را حکومت کل از آنها مطالبه کند، ابدأً اطلاعی و رجوعی از معامله جزء آنها با رعیت ندارد و مشایخ خود اراضی صیفی و شتوی را بعضی به اجاره و بعضی به عملکرد، قسمی رفتار می کنند که میزان معینی به دست حکومت کل و امانای دیوان نمی آید.

این غلام بی مقدار در تمام این مدت به وسایل مختلفه از معامله جزء ولایات، مختصر اطلاعی حاصل نموده، که در مواقع هر یک به عرض خاکپای مبارک خواهد رسید.

مالیات سرخویش خوزستان که به اختلاف طوایف از جفتی یک تومان دو هزار الی پنج تومان است. همیشه مشایخ یک سال پیش خور می کنند، به این طریق که در ماه عقرب و قوس که ابتدای زراعت است، مالیات سال نو را گرفته به مصارف شخصی خود و مالیات سنه ماضیه می رسانند و در سال نو مالیات دیوانی را تا ممکن است مشایخ به دفع الوقت می گذرانند که حاصلی به دست آید. قدری از گندم و جو داده و باقی در عهده تأخیر می ماند تا اواخر پائیز، که وقت زراعت است باز به دستور سابق وجه سرخویش سال نو را از رعیت گرفته خودشان به مصرف می رسانند. قدری هم به مالیات امساله دیوان می دهند.

بعضی ها نیز مبلغی به عنوان کمک طرح کرده، از رعیت می گیرند و بعضی مشایخ ظالم به قدری در ایلات خود مسلط هستند، که اگر تمام مایملک رعیت را غارت کنند، کسی قدرت نفس کشیدن ندارد و تا بحال هم رسم نشده است که رعیت درب خانه

حاکم کل را بشناسد و عرض و داد خود را به دیوان برساند. مثل اینکه این غلام در مدت مأموریت خود تاخت و تاراج شدن بعضی را به دست شیخ خود به وسایل مخصوص اطلاع یافت، از جمله تاراج کردن شیخ فرحان شیخ آل کثیر بشیش نام و جوهر نام را یکی از آنها دیده نشد که به دادخواهی نزد حکومت کل بیایند، مگر مابین مشایخ گفتگوئی حاصل شود و این حالت در تمام ایران گویا منحصر به خوزستان است.

### فصل چهارم در باب قشون خوزستان

در بدو ورود خانه‌زاد، فوج سیلاخور و صد نفر توپچی گروسی در دزفول بودند. فوج با پنجاه نفر توپچی مرخص شده، پنجاه نفر آن ماندند. پنجاه نفر توپچی خرقانی با یوسف‌خان سرهنگ اطریشی دو ماه بعد از ورود خانه‌زاد به خوزستان آمده در اردوی فلاحیه همراه بودند و چند نفر از آنها مأمور محمّره شدند. در ماه ربیع الاول سنه ماضیه با توپچی گروس مرخص شده به ولایت روانه شدند و در عوض توپچی ملایری و نه‌اوندی با محمّدعلی میرزای سرهنگ آمدند. بلافاصله با اردو سمت اهواز و محمّره حرکت نموده چهار عرّاده توپی که از دارالخلافه آورده بودند با یک صد نفر توپچی در اهواز و محمّره مانده، باقی متوقف شوشتر هستند. بیست نفر توپچی اصفهانی، با دو عرّاده توپ ته پُر کوهی، که همراه نظام‌السّلطنه آمده بودند، تا آخر سنه ماضیه بودند و مرخص شدند.

### فوج چهار محال.

سیصد نفر آنها با رمضان علی‌خان سرهنگ همراه نظام‌السّلطنه آمده بودند، که در بدو امر با یک عرّاده توپ اطریشی به انفرادی مأمور فلاحیه شدند. بقیه فوج نیز دو سه ماه بعد، به سرهنگی عبدالحسین خان آمد. رمضان علی‌خان محض تقصیر واقعه فلاحیه از فوج خارج و کلیتاً واگذار به میرزا عبدالحسین خان شده، بعد از مراجعت فلاحیه و حویزه، از همان سال اول متوقّف دزفول بوده، پارسال دو مرتبه در دزفول شوریدند. نظام‌السّلطنه آنها را ناچار خواسته یک ماهی در شوشتر نگاه داشته، چند نفر از مقصّرین

را تنبیه نموده به اصفهان فرستاد. بقیه که آرام شدند، باز به دزفول مراجعت داد تا ماه شوال هذه السنه در دزفول بوده به جائی مأمور نشدند. بعد از مراجعت نظام السلطنه و این خانه‌زاد از محمره باز در دزفول اغتشاش کردند. نظام السلطنه آنها را به شوشتر خواست. قرار بود که تا رسیدن فوج فریدن چند روزی توقف کنند رفع اغتشاش از آنها نشد.

شبی از فوج، صدای یا علی بلند شده، تماماً کوچیده سمت اصفهان روانه شدند. صفی‌خان سلطان برادر رمضانعلی‌خان از واهمه اتهام خود قرآن جلو فوج برده، معدودی را برگرداند. چهار پنج روز در شوشتر مانده بنای تعدی و دست‌اندازی به بازار و دکانین گذاشته تا نظام السلطنه ملجأ شده، بقیه‌ای که مانده بودند، سند مهور داده حکماً از شوشتر خارج نمود و صاحب منصبان آنها نیز بعد از چند روز توقف روانه شدند.

#### فوج فدوی.

قبل از نظام السلطنه وارد خوزستان شده و در کنار شهر دزفول چادر زده متوقف بود. در اواسط تابستان واقعه فلاحیه پیش آمده، با شدت گرمی هوا که زیاد از پنجاه و دو درجه بود به فلاحیه رفته، دو ماه تمام متوقف بوده به سمت اهواز و حویزه حرکت نمود.

#### هوای فلاحیه.

از تمام نقاط خوزستان گرمتر و بدتر است، به حدی به اهل اردو سخت گذشت، که مافوق آن متصور نیست. علاوه بر اینکه مبتلا به گزیدن عقرب جراره و وزیدن باد سام بوده، از اول طلوع آفتاب تا غروب تمام مردم از شدت گرما، در زیر چادر به حالت ضعف افتاده قادر بر حرکت نبودند و هر وقت که باد شرجی می‌وزید رطوبت متعفن در هوا تولید می‌شد که تحمل آن از هفتاد درجه گرما سخت‌تر بود.

پس از انتظام ثغور و امور آن حدود، چهار دسته سرباز در فلاحیه و حویزه ساخلو گذاشته و باقی فوج به شوشتر مراجعت نمود. قبل از عید یک صد نفر سرباز با پنجاه نفر موزیکانچی همراه نظام السلطنه به محمره رفته متوقف بودند. بعد از مراجعت

نظام السّلطنه که بنای ساختن عمارت دولتی محمّره شد، چون از اعراب و غیره عمله به دست نیامد، محض اینکه در اقدام این امر مهّم تأخیر نشود، دویست نفر دیگر مأمور نموده روانه داشت. تمام تابستان را با آن شدّت گرما و به آتش آفتاب مشغول ساختن عمارت صاحبقرانیه بودند و در آن حین ناخوشی وبا در محمّره طلوع نمود. از حاکم و محکوم تمام نفوس آنجا به اطراف و جوانب فراری شدند. از تصدّق خاکپای مبارک، در تمام مدت ناخوشی یک نفر سرباز از صاحبقرانیه خارج نشده تا هذه السنه هنگام مرخصی فوج در محمّره مشغول خدمت خود بودند، باقی فوج هم یک دسته در اهواز متوقف بوده و از بقیّه هم اغلب به اطراف مأمور وصول مالیات بوده و آنچه در شوشتر بود به واسطه شدّت ناخوشی و با و عفونت هوای سربازخانه تمام را در کنار رودخانه در زیر چادر بسر برد. در شهر ربیع الثانی سنه ماضیه به اتفاق نظام السّلطنه به اهواز و از آنجا به محمّره روانه شد و تا شهر ذیقعدّه هذه السنه، که هوا به شدّت گرم بود، تمام فوج در محمّره و اهواز ساخلو بودند تا ورود فوج مخبران به دزفول. فوج فدوی از اهواز به شوشتر آمده، هشتم شهر ذی حجه از دزفول به سمت خرّم آباد روانه شدند. به نمک با محک مبارک قسم است این سفر طوری به این خانه زاد و فوج و سایرین که همراه بودند سخت گذشت، که به هیچیک از افواج مأمورین این طور سخت نبوده و نخواهد بود، زیرا که هیچوقت چنین اتفاقی نیفتاده بود، که تابستان اردو سمت فلاحیه و محمّره و غیره حرکت کند، موافق رسم معمول قدیم، فصل تابستان را الی اواخر پائیز مأمورین خوزستان در شهر دزفول و شوشتر متوقف بودند و دو سه ماه به عید مانده، که هوا مساعد می شد، به سمت اهواز و فلاحیه و غیره حرکت می کردند و صدمه ای به مأمورین وارد نمی آمد. اوایل ورود این فوج به خوزستان بر حسب اتفاق بود، که محض اغتشاش فلاحیه، در قلب الاسد حرکت دادن اردو لازم شد، تا آخر سال ابداً این خانه زاد با فوج، سایه عمارت ندیده و در زیر چادر و مقابل آفتاب بسر بُرد. در دو سال بعد هم تا آخر مأموریت و هنگام مرخصی قسمی بود، که هیچوقت راحت ندیده و تمام را در محمّره و اهواز و غیره با آن شدّت گرما، در زیر چادر مشغول جان نثاری بود. کلیتاً در فصل

تابستان حرکت دادن اردو و توقف در اهواز و محمّره بسیار صعب است، خاصه برای قشون عراق و آذربایجانی که در بیلاق تربیت شده‌اند و فوق‌العاده سخت می‌گذرد.

### سوار مأمور خوزستان.

دویست نفر از طایفه شاهسون دُویرن جمعی آقاجان خان سرتیپ بود شش ماهه سال اول را که خود آقاجان خان سرتیپ نایب‌الحکومه دزفول بود، سوار هم تماماً متوقف دزفول بود، و در حکومت آنجا آقاجان خان بسیار خوب از عهده برآمده، آن حدود را منظم داشت و بعد از شش ماه قدری از سوار به ولایت مراجعت نموده و قدری با خود آقاجان خان سرتیپ در شوشتر متوقف بودند تا شهر ربیع‌الاول سنه ماضیه کلیتاً مرخص شده به دربار معدلت مدار مراجعت نموده.

اسلحه خوزستان از قرار تفصیل ذیل است:

بیست و یک عرّاده توپ دهن پُر قدیم، در شوشتر بوده است، که اغلب آنها بدون عرّاده، در روی خاک افتاده بودند. چند عرّاده آنها، که برای اردوی فلاحیه و اهواز لازم بود، نظام‌السلطنه تعمیر کرده، باقی به حالت اول باقی هستند.

پنج عرّاده توپ در محمّره بود، حین مراجعت از عتبات، که خانه‌زاد از آن خط عبور نمود، سه لوله آن در روی خاک افتاده و دو لول دیگر بدون توپچی و قورخانچی و مستحفظ، در جلو شط محمّره گذاشته و اسباب بازی اطفال محمّره بود، که بعد از رسیدن خانه‌زاد به شوشتر، توپچی فرستاد و توپ‌ها را مرمت نموده. دو عرّاده به جهاز پُرس‌پلیس برده و سه عرّاده دیگر در خود محمّره باقی ماند.

چهار عرّاده توپ دهن پر، که پارسال از دارالخلافه باهره آورده بودند، دو عرّاده آن را در (اهواز) و دو عرّاده در محمّره قرار دادند. از کلیه اسلحه چیزی که فعلاً در آن صفحه به کار می‌خورد، فقط همان دو عرّاده توپ کوهی اطریشی و هفتصد قبضه تفنگ و رندل است و الا از باقی حاصلی مترتب نمی‌شود. در تمام آن صفحه یک دانه فشنگ کاغذی نبود. در سفر فلاحیه الجاء بیست هزار فشنگ ساخته شد.

بسیار لازم است از اهواز الی محمّره در دو سه نقطه قلعه‌جات محکم ساخته و از هر قبیل قورخانه و توپ در آنجاها بگذارند، خاصّه محمّره که توپ‌های بزرگ اطریشی و سنگر و باستیان به قاعده لازم دارد. مثل اینکه دولت عثمانی در (فاو) که محل ورود شط‌العرب است به دریا، قلعه بسیار محکمی ساخته و اسلحه و قورخانه و استحکامات کاملی قرار داده است.

در این چند سال که بنای ساختن آن را گذاشته‌اند، یک دفعه صاحب منصب انگلیس به لباس مبدل رفته نقشه برداشته بود و از آن قدر مخارج گزاف و زحمات بسیار چشم پوشیده، به کلی خراب کرده و از نو قلعه مستحکمی بنا نهادند. از آن تاریخ به بعد صاحب منصبان انگلیس به هر تدبیر آنچه خواستند اطلاع از حالت آن حاصل کرده، نقشه بردارند، مقدر نشد. حتی به دادن پول‌های گزاف و فرستادن مهندسین به لباس عمله و بنا و غیره و تدابیر دیگر اقدام کرده‌اند، صاحب منصب عثمانی از تدلیس آنها مطلع شده، ممانعت نمود و نتوانسته‌اند به مقصود برسند، تا امسال در ماه شعبان‌المعظم نیز یک مرتبه سه فروند کشتی جنگی انگلیسی وارد دهنه (فاو) شده، اصرارها در دیدن قلعه نمودند و مقدر نیفتاد.

لازم است که از طرف دولت علیه هم، در دهنه شط‌العرب استحکامات و اسلحه‌ای به قاعده باشد و علاوه بر مال اندیشی‌ها، در این وقت دو شط کارون مفتوح و بنای عمارت دولتی و احداث بندر صاحبقرانیه در محمّره شده آن نقطه .... پیدا کرده که محلّ توجه غالب دول خارجه است و مخصوص صاحب منصبان و سیاحان اروپا از اطراف به سیاحت آن حدود می‌آیند. حالت بندریّت و سرحدی، مقتضی آن است که به قدر اندازه سرباز و توپچی، بالباسهای خوب و توپها و تفنگهای پاکیزه معتبر، در نقطه صاحبقرانیه، همیشه موجود و مستعد باشد، که در انظار خارجه و داخله خارج از قاعده نباشد.

### قشون داخله خوزستان.

بیاده تفنگچی عرب و بلوچ جمعی معزالسلطنه (ص) (م)، سواره فیلی جمعی کریم خان که در دهات دزفول ساکن و به قراسورانی

مشغولند) ( )، سوار خداکرم خان بختیاری ساکنین قریه کوانک که در بین شوشتر و دزفول واقع است و اغلب به خدمات حکومتی مشغول اند ( ) .

کلیتاً در خوزستان یک فوج الی دو فوج سرباز و پنجاه الی صد نفر توپچی در صورت امنیت کفایت می‌کند، ولی سوار نیز از جمله لوازم است، که همیشه یک صد سوار بختیاری و یک صد نفر عراقی در خوزستان ساخلو باشد. ولی اگر این یک صد سوار عراقی با اسب و اسلحه ممتاز و لباس پاکیزه، تقریباً مثل سوار قزاق<sup>۱</sup> باشند، مفیدتر از پانصد سواری خواهد بود، که این اوقات مأمور سرحدات می‌شود. زیرا که کلیه در آن حدود، باید به صولت و شوکت و هیبت قشون دولتی، مردم را آسوده و ولایت را منظم داشته مالیات وصول نموده، و الا در هر جزئی مطلبی رعیت را جری کردن و تولید زحمت نمودن، خدمت به دولت نیست، بلکه خیانت است. در صورتی که حکومت قصد تعدی نداشته باشد به دادن مالیات تنها هیچ رعیتی مطیع‌تر از اهالی خوزستان نیست. کلیتاً مردمان خوش طینت پادشاه پرستی هستند. چون آن نقطه حالت سرحدیت دارد برای نظم ولایت و رفاهیت رعیت، همین قدر که عرض شد، قشون کافی است و باقی امورات موقوف به کفایت حکومت است.

### فصل پنجم در حالات حویزه

#### ولایت حویزه.

سمت غربی خاک خوزستان واقع و عبارت از شهر مختصر و چند قبیله و طوایف چادر نشین است.

حد شرقی آن، شط کارون و جنوبی، نشوه دُقرنه خاک عثمانی. غربی، ایضاً خاک عثمانی. شمالی، طوایف آل کثیر شوشتر و دزفول. شهر حویزه در چهار فرسخ مغربی رود کارون واقع و اهالی آن چهار طایفه و یک هزار و دویست خانوار قریب پنج هزار نفر هستند:

۱. غزاق.

محلّه جرف: چهارصد و پنجاه خانوار، کوت شیخ: دویست و پنجاه خانوار، ساکی: دویست خانوار. نیس: قریب دویست و پنجاه خانوار.

### شهر حویزه.

باروی این شهر از بنای‌های سیّد محسن جدّ وُلاة حویزه است و حال اغلب مخروبه شده. صاحبان مکنت، خانه‌های خشت و گل رعیتی دارند و سایر طبقات مردم از نی و بوریا و کپر ساخته ساکنند. یک باب کاروان سرا و قریب هشتاد باب دکان دارد، که اغلب از حصیر است و مثل دهات در کوچه‌ها بنا شده. سربازار پوشیده نیست و کسبه آنجا از بصره و دزفول برای البسه ذکور و اناث، قماش و پنبه و غیره می‌آورند و از حویزه پوست برّه، که قریب به پوست بخارائی است و پوست گاو و گاو میش و غله به خارج حمل می‌کنند.

دو باب مسجد دارند که با آجر طاق زده شده و حمام ابداً ندارند. برای ساختن عمارت، آجر و آهک از شوشتر و دزفول باید بیاورند. گچ در کنار رود کرخه دارند. نمک خوردن آنها از سه محل است:

- ۱- بالای سدّ ناصری صافین محلی است، که زمستان از آب کرخه پر می‌شود، در تابستان که می‌خشکد، تمام آن محل معدن نمک بسیار خوب است.
- ۲- کوه مریر، نزدیک رود کرخه.
- ۳- در اراضی حویزه مُحاذی سبعه.

### وَزْن حویزه.

چهارصد مثقال را یک وقیه گویند و بیست و چهار وقیه یک من حویزه، که معادل پانزده من تبریز است و یک صد من حویزه را یک کاره گویند.

### حاصل حویزه.

حاصل آنها، جز طایفه بنی طرف که در سر رود کرخه واقع اند، تماماً دیمه است. اوقاتی که رود کرخه از کنار شهر جاری بوده، باغات مشتمل بر اشجار مرکبات و

میوه‌جات و همه قسم حاصل صیفی و شتوی داشته و منافع کلی می‌بردند. از زمانی که رود کرخه از ممر قدیم خود مقطوع و به نهر هاشم و سمت بسیطین جاری است، تمام باغات خشکیده و جز گندم و جو دیمه، حاصل دیگری ندارند.

### آب خوراکی حویزه.

آب خوردنشان هم از چاه است که در محل رودخانه، دو سه ذرع کنده آب شیرین برمی‌دارند و چاهائی که در شهر می‌کنند با اینکه این قدر فاصله ندارند، تماماً آبشان شور است و حورای که مثل دریاچه از رود کرخه تشکیل یافته، الی شویب ممتد است به نیم فرسخی حویزه رسیده، بعضی سالها تا پشت باروی شهر هم می‌رسد. که به خفاجیه و بسیطین بابلّم تردّد می‌کنند. سابقاً نهری از آن حور احداث نموده به شهر آورده بودند و مدتها از عدم توجه متروک بود. در سنه ماضیه مجدداً تنقیه نموده، در فصل زمستان و بهار دایر بود و تابستان که آب بالطبع کم می‌شود، باز مقطوع گردید. فرضاً در تمام اوقات سال هم، که از آن نهر آب جاری باشد، فقط برای خوردن اهالی شهر و قلیل باغ و بوستانی را کفایت خواهد کرد و به قدری نخواهد بود، که محصول با فایده‌ای بتوانند از آن حاصل نمود.

### قبایل و طوایف چادر نشین حویزه

#### طایفه بنی ساله:

قریب هزار خانوارند و شیخ آنها سه نفر است (مهودِر) (حاجی نعمت) (مهاوی)، سابقاً محلّ بوزنکور که فعلاً طایفه بنی طرف متصرف‌اند ملک اینها بوده و حال به شویب و غریبه، که سه فرسخ در سمت جنوبی حویزه است زراعت دیمه دارند. در فصل بهار مابین رود کرخه و حویزه مرتع آنها است. پانصد خانوارند، قریب هزار و پانصد نفر سواره و تفنگچی دارند و اسبهای معروف به جلفه بنی ساله از این طایفه است.

### طایفه شرفاء:

(سلمان) و (مُحیی) <sup>۱</sup> شیخ آنها است و سابقاً در خفاجیه - که فعلاً در تصرف بنی طرف است - مسکن و زراعت داشتند و حال مابین بسیطین و حویزه محل نشیمن آنها است. جمعیتشان مقابل جمعیت بنی ساله است و این طایفه معروف است که از طایفه شرفاء مکه هستند.

### طایفه عِجْرَش:

محل نشیمن آنها دو فرسخ پائین تر از حویزه است. آب خوردنشان از چاه است. شیخ آنها ثامر سیصد خانوارند و عدد نفوسشان قریب هزار و چهارصد نفر.

### طایفه حردان:

شیخ آنها (سلطان) و (عبدالسید). محل نشیمن آنها اراضی چچابه <sup>۲</sup> و زراعت آنها دیمه است. آب خوردنشان از چاه. دویست خانوار و تعداد نفوس قریب هزار نفر.

### طایفه قاطع:

محل نشیمن آنها در سمت طایفه شرفاء است. زراعت آنها در سمت شاخه الکروش کنار رود کرخه است. قریب یک صد خانوارند. شیخ آنها مزبان و باقی طوائف آنها فراری و متفرق اند.

### طایفه بنی نعامه:

شیخ آنها عبدالانام. قریب دویست خانوارند که در جزو طایفه شرفاء سُکنا دارند.

### طایفه آل بو عُرَبیه:

شیخ آنها نقی در شویب ساکن. دویست خانوارند. زراعت آنها شتوی کاری است و در حورکشتی دارند.

۱. مُحَبِل.

۲. چچابه.

### طایفه مروانه:

شیخ آنها مُطِیْلِب است. معدودی از آنها در حویزه و باقی به خاک عماره متفرق‌اند.

### طایفه آل بوروایه:

این طایفه یک صد خانوار بوده که حال متفرق‌اند. طوایفی که فعلاً در تحت حکومت حویزه هستند، از این قرار است که معروض افتاد. بعضی طوایف دیگر از قبیل سَواری و بَنی آسَد و غیره به کلی متفرق شده‌اند.

### قرار مالیات حویزه:

جفتی یک تومان و دو هزار به عنوان سرخویشی می‌گیرند، و زراعت دیمه را هم قبل از چیدن، دو نفر مُصَدِّقِ حکومت می‌فرستند از روی تخمین به مقداری بازدید می‌کنند و از قرار ثلث و بعضی محل‌ها، ربع از صاحب حاصل، حکومت سند می‌گیرد و این فقره را (خِرَاصی<sup>۱</sup>) گویند. رعیت محض اینکه غالباً مُصَدِّقین زیاد بازدید می‌کنند، در این قرارداد رضایت ندارند. کسی که زراعت ندارد، مالیاتی بر او مقرر نیست.

بعضی سادات محترم نیز در حویزه هستند، که در کنار کرخه و کاران هر یک، از دویست الی پانصد خانوار متفرقه از اطراف جمع کرده، زراعت دیمه می‌کنند، که آنچه عایدی از آن رعیت است نصف سادات بر می‌دارند و نصف به مالیات دیوان اعلی می‌دهند.

### دهات کنار کارون.

دهاتی که سمت غربی رود کارون، در خاک حویزه سابقاً آباد بوده از قرار تفصیل است:

کریشان، فعلاً آبادی دارد و محاذی یک فرسخ پائین‌تر از اهواز است. اُمُّ تُمَیْر، محلّ سکناى حاجی سید موسی. مقطوع، محلّ سکناى سید احمد طالقانی. خفی، منخروبه.

---

۱. خِرَاص.

ملیحان کوچک، آبادی مختصری [دارد]. ملیحان بزرگ، مخروبه است. کاظمی، چند خانوار رعیت در این جا بوده، این اوقات بنای تلگرافخانه نهاده‌اند، مسمی به قاجاریه. بیوض، مخروبه. صفحه، مخروبه. رَغله، مخروبه. سبعه، مخروبه. رحمانیه. جمیلی. بیضا، این سه محل ما به النزاع محمّره و حویزه است. و حال جز دو سه پارچه آنها باقی به کلی مخروبه و خالی از سکنه است. بعضی از سنواتی که ایلات مُتفج<sup>۱</sup> رعیت عثمانی محض علف‌چرانی به این صفحات می‌آیند. در دو سه محل، قلیل زراعتی می‌کنند. غالباً مالیات نداده کوچیده می‌روند، که وصول کردن آن اسباب گفتگو و زحمت است. چند سال بود سید نعمت سیف‌السادات که از سادات نجیب و قابل و کارآمد خوزستان است، از اطراف خانواری جمع کرده، اغلب این محل را زراعت می‌نمود تا سنه ماضیه به واسطه بعضی مصالح حکومتی، چندی از خاک خوزستان خارج بود و بعد به اذن نظام‌السُلطنه در عنافچه<sup>۲</sup> سکونت اختیار کرد. بعد از سید نعمت هنوز رعیتی برای این محل فراهم نشده. این اراضی کنار کارون طوری مرغوب و خوب است، که حاصل دیمه آن، بهتر از حاصل آبی این صفحات می‌شود. علاوه بر آن، از هر محل که نهری احداث کنند، در دو سه هزار ذرع پائین‌تر، آب به اراضی می‌نشیند و همه قسم حاصل می‌توانند عمل آورد و فوائد کلیه برد، حال، گذشته از اینکه نهر احداث نشده<sup>۳</sup> و زراعت آبی ندارد. این چنین اراضی قابل مستعدی الی نهر هاشم، غالباً لم یزرع و خالی از سکنه مانده است، که زراعت دیمه هم در آن نمی‌شود. خرابی خوزستان همین فقراتی است، که از محاذی اهواز الی قرب بیست فرسخ که خاک حویزه است، عُشر آن زراعت نمی‌شود. اراضی به آن استعداد، عاطل و بایر مانده و حال اینکه ممکن است از ایلات خود حویزه که به اطراف متفرق‌اند آورده در آن دهات مخروبه سکنا دهند و در قلیل مدتی به طوری آباد شود، که فواید کلی حاصل آید. محل معتبر و مرغوب حویزه، که از آب رود کرخه زراعت شتوی و صیفی می‌شود، حال تماماً در تصرف طایفه بنی طرف و از قرار

۱. مستفج.

۲. عنافچه.

۳. شده.

تفصیل است:

سمت شرقی رود کرخه: شاخه‌الکروش، شاخه‌الزوم، ابوزنکور، مالح، خفاجیه، ام‌یمن، نعامیه، بسیطین، جمعانی. و اراضی تمام طوایف به قدر عشر این محلات نیست. غربی رود کرخه: شا کریه، زعیلانی، خرنبیان، طره.

### طایفه بنی طرف.

از شا کریه که سه فرسخ پائین‌تر از سد ناصری است الی جمعانیه، که آخر خاک حویزه و مصب رود کرخه به حور و قرب بیست فرسخ مسافت است. دو طرف آن رود، محل سکونت و زراعت این طایفه است و خود بنی طرف سه هزار خانوارند که منقسم به دو طایفه هستند:

سیاح، شیخ آنها منیشد ولد عبدالله، سعید شیخ آنها حاجی سبحان ولد عباس شرحان و زایرعلی برادران او نیز در منافع شرکت دارند.

تمام اراضی محلات معروضه را علی‌السویه در میان خود تقسیم کرده زراعت می‌کنند. به واسطه مرغوبی محل و قوت و ثروت بنی طرف، از اطراف خانوار زیادی به دور آنها جمع شده، در میان خود قسمت کرده‌اند و فعلاً قریب هشت هزار خانوار و تماماً مع و با یکدیگر متفق هستند. خانه آنها از نی و بوریا است که همیشه در یک محل ساکن و حرکتی نمی‌کنند. آب رود کرخه به قدری بر اطراف مسلط است که در خفاجیه و بسیطین و پایین‌تر کنار رود را به ارتفاع یک ذرع سد بسته و محل خانه‌های خود را در وقت طغیان آب، حور می‌کنند.

(حور آن است که از اطراف قطعه زمینی سدّی بسته از آسیب آب محفوظ دارند). و وجه تسمیه حویزه نیز به همین جهت است و تمام مدت سال را، محض ارتفاع آب، در میان گل و باتلاق منزل دارند. در فصل تابستان نیز محض زیادی آب و رطوبت هوا و عفونت شلتوک، هوای آنجا بد می‌شود و پشه زیادی دارد.

**مرکب اهالی بنی طرف.**

مال و حیوان آنها غالباً گاو میش است. منفعت زیادی از این ممر می‌برند. اسب و مادیان کمتر دارند و غالب سواری. حمل آذوقه و غلات آنها، با کشتیهای کوچک است، که بزرگتر را بلم و کوچکتر را مشحوف گویند. چون غالباً در نهرها و حورها و حوضهای کوچک حرکت می‌کنند، که عمق آب، از نیم ذرع الی یک ذرع و کمتر است. کشتی بزرگ ندارند. دور نیست فعلاً در میان آنها زیادتر از ده هزار بلم و مشحوف موجود باشد. هر وقت با یکدیگر نزاعی داشته باشند، در بلم جنگ می‌کنند و تفنگ طلیعه و مارتین در میان آنها زیاد است و متصل به وسائل مختلفه، مخفی از بصره خریده می‌آورند.

**زراعت بنی طرف.**

زراعت آنها غالباً شلتوک کاری است و در این ممر فایده کلی می‌برند. به قدری سهل و آسان است که زارعین در فصل کاشتن آن، تخم را به میان آبی که فصل بهار از زمین بالا آمده است می‌پاشند و تا وقت درو، هیچ زحمتی ندارند. هر تخمی صد الی دویست تخم حاصل برمی‌دارند.

زراعت گندم و جو نیز خیلی دارند. در کنار کرخه بالاتر از بوزنکور زراعت آبی و در صحرای حویزه دیمه می‌کارند، ولی قوت غالب آنها طبیعی و نانی است که از برنج می‌سازند. باغات و میوه جات و نخلستان ابداً ندارند.

**تصرف بنی طرف بسیطین را.**

در زمان سابق بسیطین محل نشیمن طایفه سواری بوده. بنی اسد و سودان در خفاجیه سکنی داشته. بنی طرف گاه در خفاجیه و گاه در بوزنکور ملک بنی ساله بوده‌اند. رفته رفته قوت گرفته طوائف دیگر ضعیف شدند و قدری از اراضی بسیطین را مداخله نمودند. تا در سنه ۱۲۹۳ مرحوم حشمة‌الدولة بعد از جنگهای بسیار و گرفتن شیخ مهاوی، با زحمات زیاد کلیتاً بنی طرف را از بسیطین خارج نموده در خفاجیه جا داد و بسیطین مختص طایفه سواری گردید و به این ترتیب تا چند سال به قاعده از عهده

مالیات برآمده منظم بودند، تا در سنه ۱۳۰۰ مرحوم احتشام السلطنه به طمع جزئی پیشکش، سوء تدبیر بکار برده، بنی طرف را به قتل و غارت و تصرف بسیطین مرخص نمودند و حکم داد. این دو طایفه از اطراف قشون کشیده بعد از چندین دفعه جنگ، بنی طرف فایق آمده، بیچاره طایفه سواری را به کلی قتل و غارت نموده. آنچه از آنها باقی مانده بود فرار کردند. فعلاً طایفه سواری و بنی اسد و سودان غالباً در خاک دولت عثمانی متفرقاند.

### وضع مالیات بنی طرف.

اراضی آنها را بنی طرف متصرفند و تمام آن مزارع را شیخ منیشد و حاجی سبحان به مشایخ جزء، بعضی را اجاره می دهند و در بعضی از شلتوک نصفه مالیه برمی دارند. گندم و جو را نیز به قول خودشان خراسی کرده، ثلث و ربع مالیات برمی دارند. بعد از وضع آنچه در میان مشایخ جزو تلف می شود، این دو نفر در سالی شصت هزار تومان از این محل و طایفه عاید می کنند، و در سالی در هجده هزار تومان به دیوان اعلی می دهند. چنانچه درست ضبط و ربط شود، از همین یک محل صد هزار تومان منال دیوانی ممکن است عاید شود.

### مطالب مهمه بنی طرف.

محض اینکه اطراف محل سکونت آنها غالباً نهرهائی است، که از رود کرخه جدا شده و به این واسطه به عقیده باطله خودشان مأمن سختی دارند. زیاد از حد رعیتی خود، مغرورند. هیچ وقت این مشایخ نزد حاکم نمی آیند و همین قدر که مالیات خود را در موقع بدهند و به اطراف تعدی نکنند، حکام از آنها راضی و از آن قدر تفاوت عمل کلی چشم می پوشند.

پارسال در میان حاجی سبحان و برادر او شیخ شرحان نقاری حاصل شده، شیخ شرحان به شوشتر آمده. نظام السلطنه او را شیخ نموده حکومت داد چند ماهی به این وتیره گذشت. مجدداً اصلاح کرده و شیخ شرحان خود را از کار خلع نمود. نظام السلطنه

ناچار مجدداً برای خودِ حاجی سبحان خلعت فرستاد و اگر این مخالفت طول زمانی پیدا می‌کرد، علی نام پسر منیشد که به همدستی پسرهای محاوی با پدر خود باطناً مخالفت داشت، مخالفت را آشکار می‌نمود و بهترین وسیلهٔ تمامی آنها بود. من بعد هم چنانچه حکومت خوزستان بتواند در میانهٔ آنها مخالفت بیندازد، اسلم شقوق است و به این ترتیب ممکن است، متدرجاً تمام شصت هزار تومان بل متجاوز، همه ساله عاید دولت شود.

### حکومت حویزه.

[حکومت حویزه] از تاریخ سنهٔ ۸۲۰ هجری که سید محمد بن فلاح از واسط حرکت نمود و به آن حدود استیلا یافت، با اولاد او بوده است، که حال هم والی معروف‌اند. در زمان ورود نظام‌السلطنه به خوزستان، که مولی‌مطلب‌خان در دارالخلافة بود، چون از سایر طبقات آن طایفه مرد لایقی پایدار نبود، حویزه حاکم معینی نداشت، تا در آخر سال، شهر و سایر ایلات جزء را به مولی‌نصرالله خان ابن مولی‌عبدالله خان، که بنی عمّ مولی‌مطلب‌خان است، سالی که در شش هزار تومان اجاره دادند، بوزنکور و خفاجیه و بسیطین و سایر محلاتی که عرض شد، مستقلاً به شیخ منیشد و حاجی سبحان در هجده هزار تومان، واگذارند. سابق بر این، این محلات و طوائف جزء حویزه بود و در واقع از پار سال طایفهٔ بنی طرف از حویزه خارج شدند.

### مطالب مهمهٔ بنی طرف.

قصد مشایخ بنی طرف این است، که حویزه هم به اختیار آنها باشد، یا اینکه یکی از ولات، از قبیل مولی‌نصرالله خان و مولی‌عبدالعلی و غیره، ضامن شده صورتاً والی حویزه قرار دهند، و در باطن خودشان مختار باشند، در این مسئله پیشکش‌کلی هم می‌دهند، ولی ابداً صلاحیت ندارد. اگر وقتی حکام خوزستان به طمع پیشکش، از نکات معایب این کار غفلت کرده، صورتاً یا معناً اختیار حکومت حویزه را به بنی طرف واگذارند، طوائف شرفاء و بنی ساله و غیره محض عناد سابقهٔ بنی طرف به کلی تمام

می شوند. زیاده از این اقتدار بنی طرف، باعث مفاسد و معایب کلیه است، بلکه صلاح در این است، که حاکم حویزه اگر ظاهراً هم بر حسب تکلیف مدارا کند، باطناً مخالف با بنی طرف باشد نه موافق.

مولی مُطَلَبْ خان پارسال از دربار معدلت مدار، به این امید به خوزستان مراجعت نمود که موافق سنوآت سابقه، تمام بنی طرف و سائر طوایف حویزه، در تحت حکومت او باشد. نظام السُلطنه محض اینکه شاید مشایخ بنی طرف تمکین نکنند و در حکومت او اسباب زحمتی شود قبول این مسئله را ننموده، فقط حویزه را بدون بنی طرف به او تکلیف نمود. این مطلب را او نیز قبول نکرده، در شوشتر متوقف بود، تا در شهر شوال هذه السنه محض بیکاری، اجازه مکّه معظمه خواسته به بصره رفت و به اهل حاج نرسیده مراجعت نموده، در نشوه که خاک عثمانی است، فعلاً اقامت دارد. ولی او یک نوع وقر و اعتباری در انظار اعراب دارد، که وجودش برای خدمت دولت بسیار نافع است. مخصوصاً طایفه بنی طرف به حدی از او می ترسند، که تا این درجه اطاعت و دادن مالیات آنها نیز از واهمه این است که مبدا خلافتی کنند و دولت مولی مطلب خان را بر آنها بگمارد. اگر فقط به همین ملاحظه هم باشد، در مقابل بنی طرف نگاه داری او بر حکومت خوزستان لازم است.

کلیتاً طوائف اعراب را بدون مخالف و مدعی گذاشتن، از تدبیر مملکت داری آن حدود خارج است. هر وقت هم که رأی مبارک اولیای دولت قاهره، به تغییر وضع حالیه بنی طرف قرار یابد، وجود مولی مطلب خان در آن اردو بسیار مفید است. دور نیست خود او با یک فوج الی دو فوج، بتواند در تغییر وضع حالیه آنها متعهد اقداماتی شود، که متضمن بر صرفه و صلاحیت باشد.

### سدّ ناصری.

در زمان قدیم، رود کرخه از کنار شهر حویزه جاری بوده و همه قسم حاصل صیفی و شتوی از آن آب به عمل می آورده اند. هاشم نامی، هفت فرسخ بالاتر از حویزه، نهری برای زراعت اراضی مغربی رود احداث کرده و چون بالنسبه آن سمت پست تر بوده

است، به مرور ایام، آب آن نهر را عمیق و وسیع نموده و ممر قدیم به کلی خشکیده، تمام آب از نهر هاشم جاری است، به همین مناسبت هنوز هم ممر این رود حالیه را، نهر هاشم گویند.

مولی محمد، پدر مولی فرج الله، برای آوردن آب به مزارع حویزه، در جلو نهر هاشم، سدّی بسته بود و چون سیل آب به آن سمت زیادتر قوه داشته، مکرر سد را برده و مجدداً آن را بسته اند که عرض تفصیل آنها تاریخ مطولی خواهد بود.

تا مرحوم حشمةالدوله از سنه ۱۲۹۳ الی سنه ۱۲۹۵ دو سه سال متوالی به تعمیر آن سد، اهتمامات و مخارج نمود، همین قدر بسته شد که تا سنه ۱۳۰۱ تابستان کمتر، و زمستان بیشتر، از ممر قدیم کرخه به اراضی حویزه جاری بود و طایفه گاو میش های بنی طرف که برای مرتع به اطراف سد ناصری آمده بودند، محض گرفتن ماهی از سمت مغربی سد، نهری احداث کرده و روزی چند مرتبه دو طرف نهر را بسته ماهی می گرفتند. در زمستان که موقع بستن آن بود، چون بودن آن سد را مضر حال خود می پنداشتند، اهتمام در بستن آن نمودند و متدرجاً آب قوت گرفته، نهر را عمیق و وسیع نموده. تمام رودخانه بالمره از آن نهر جاری شد، که فعلاً سد ناصری در سمت مشرقی رود مانده است. از تمام این رودخانه، که هیچ وقتی سواره عبور از آن ممکن نیست، ابداً حاصلی برای شهر حویزه و طوایف آن مترتب نمی شود و تمام آن به مصرف زراعت اراضی بنی طرف می رسد. فاضل آن حور عظیمی می شود و با فاضل رود عماره به شط العرب ملحق می گردد.

به عقل قاصر این غلام، فایده بستن این سد از سد اهواز به جهات عدیده زیادتر است، زیرا که اگر سد اهواز به دو بیست هزار تومان بسته شود، خرج بستن این سد زیاد از عشر آن نخواهد بود. فوایدی که از بستن آن سد مترتب است، از این اراضی نیز می توان حاصل نمود و تمام اراضی شرقی و غربی رود، تا مسافتی پائین تر از شهر حویزه، همه قسم حاصل صیفی و شتوی می شود. علاوه بر آن این اهمیّت و اشکالاتی که از طایفه بنی طرف متصور است، فقط محض این است که به واسطه این رود و نهرهای عظیم،

محل نشیمن آنها مأمنی شده است و در صورت بستن این سد که آب به سمت حویزه جاری شود، این اشکالات مرتفع و طایفه بنی طرف مطیع تر از سایر طوایف خوزستان خواهد بود.

کلیتاً تا این درجه خرابی آن حدود، از عدم اهتمام و سستی رعیت آن جا است، زیرا که در هر نقطه بخواهند با چرخ و گاو، با کمال سهولت باغات و نخیلات زیاد می توان عمل آورد. علت این است که هیچ رعیتی خود را یک سال متوقف در محلی نمی داند و ابداً اهتمام در آبادی نمی کنند. چنانچه اراضی کنار رود را قسمت کرده و اطمینانی به رعیت بدهند، که بعد از آبادی از تصرف او نخواهند گرفت، یقیناً در قلیل مدتی، آباد خواهد شد. مثل آنکه از نجف تا بصره تمام کنار شط فرات را به این ترتیب صیفی کاری می کنند و باغات عمل می آورند.

### فصل ششم در حالات دزفول

شهر دزفول در جنوبی رودی که از بروجرد و سایر جبال لرستان به جلگه خوزستان جاری و در بند قیر داخل رود شوشتر می شود واقع و محض ارتفاع شهر، از رودخانه آب جاری در میان شهر نیست. آب خوردن اهل شهر از رودخانه است. آب این رود گوارا و شیرین و هوای شهر نسبت به سایر نقاط خوزستان فی الجمله بهتر است. اطراف این شهر در زمان قدیم برج و باروی بسیار محکمی بوده، که حال اغلب مخروبه است و پنج دروازه داشته: دروازه پُل، دروازه شاه خراسان، که راه مزارع و باغات دزفول است، دروازه شوشتر، دروازه بختیاری، دروازه بابا یوسف، مخروبه است و تردد نمی شود.

### محلات دزفول.

پنج هزار عده نفوس این شهر، بیست و پنج الی سی هزار نفر و قریب پنج هزار خانوار و شش محله است، که هر یک از قدیم، رئیس و کدخدائی دارند که آنها را اقاوات می نامند:

محلّه شیخ، که شیخ محمد طاهر ساکن آن است و خان جان خان بن حسین قلی خان رئیس آن محلّه است.

محلّه مسجد، رئیس آن اسدخان ابن آقا محمد حسین که اولاد صالح آقا معروفاند. محلّه صحرا، به در مغربی، رئیس آنها آقاخان ابن علی محمدخان که از اولاد محمد علی خان عراقی هستند و خانواده آنها از نجبای قدیم دزفول است.

محلّه صحرا، به در مشرقی، رئیس آنها سید عبدالغفار ابن حاجی سید عیسی اولاد شاه رکن الدین است.

محلّه سیاه پوش، سهراب خان ابن نور علی میرشکار رئیس آنها است. [محلّه] کت کتان لب خندق، آقا جان خان و عبدالحسین خان ابن محمدباقرخان ابن حاجی رشید خان که از طایفه گرجی هستند، رئیس آن محلّه است. این اقوات هر یک در محلّه خود به طوری مقتدرند که غالباً محاکمه اهل شهر در نزد آنها می‌گذرد و کمتر محتاج به حکومت کل می‌شوند.

#### وضع شهر دزفول.

شهر دزفول محض اینکه غالباً مقر حکومت بوده، از هر حیثیت آبادتر از سایر ولایات خوزستان است و به خلاف شوشتر، خانه‌های خراب در این شهر کمتر است. قریب سیصد باب دکاکین و پنج کاروانسرا و ده حمام دارد. و تجار آنجا غالباً از اهالی خود دزفول و شوشتر است، که در بمبئی و هندوستان شریک دارند و به قدر فراخور خوزستان و الوار لرستان که در فصل زمستان در آن شهر معامله و داد و ستد دارند قلیل متاعی می‌آورند. پوست برّه که کلاه و کلیچه می‌شود به عراق و آذربایجان می‌فرستند و از خود دزفول پشم و گاوزبان و از بروجرد تریاک حمل به هندوستان و چین می‌کنند. در تمام شوشتر و دزفول تاجری که بیست هزار تومان مایه داشته باشد نادر است و اگر هم باشد، زیاد از دو سه نفر نیستند.

### وزن دزفول.

صد مثقال یک چارک و چهار چارک یک (ده سیر) و چهار (ده سیر) را یک من گویند که هزار و ششصد مثقال و معادل دو من و نیم تبریز است.

### علمای دزفول.

مردمان پاک طینت و بی‌ریا و مُحترماند، خاصه حاجی شیخ محمد طاهر که وحید عصرخود و وجودش مغتنم است و عموم آنها را از صمیم قلب دعاگوی ذات مقدس اعلیحضرت اقدس همایونی روحنا و روح العالمین فداه‌اند. چهل و دو مسجد دارد. سادات این شهر شش طایفه‌اند و عدّه نفوسشان نیز زیاد است: سادات گوشه، شاه رکن‌الدین، رودبند، سید غفاری، سادات بازار، سادات نوریّه.

### پل دزفول.

سپصد و شصت و یک ذرع طول و شش ذرع عرض و بیست و یک چشمه بزرگ است. در سنه ماضیه چهار چشمه به دروازه دزفول مانده، دو چشمه آن که سی و سه ذرع است خراب شد. مترّدین لاعلاج چندی با کلک عبور کردند و چون فصل جمع‌آوری زراعت رسید و عبور با کلک از برای مردم خیلی دشوار بود، به اقدام جناب حاجی شیخ محمد طاهر از کسبه و زارعین و سایر متمولین دزفول پولی جمع شده و باسّله و چوب و خاشاک آن دو چشمه را از ته آب پر کرده بالا آوردند که به کلی مسدود شد. وقتی که این غلام به دزفول رسید به میزان سطح روی پل نرسیده و قریب پنج شش ذرع گود بود، که مال و آدم مثل درّه سرازیر شده و بالا می‌رفتند و اسباب زحمت بود. به تکلیف شیخ، آن چند ذرع را هم پر کرده مساوی روی پل و هموار شد. ولی این سدّ منتها تا دو سه ماه به عید مانده دوام می‌کند و در طغیان آب یقیناً باقی نخواهد ماند و مردم باز محتاج به بستن کلک خواهند شد. در واقع خیلی اسباب زحمت است و چنانچه سال نو ساخته شود، این قدر خرج ندارد. اگر مثل پل شوستر چند سالی طول بکشد، مسلماً آن

ممر عمیق‌تر شده و از سایر جاها هم خرابی خواهد رسید که ساختن آن محتاج به زحمت زیاد و مخارج گزاف خواهد بود.

**طواحين**، این شهر در میان رودخانه بنا شده است که در وقت طغیان سیل تماماً در زیر آب می‌مانند.

### عمارت کوشک.

در سمت شمالی و دویست قدم دورتر از رودخانه، در مقابل شهر واقع است. حین ورود خانه‌زاد به دزفول به کلی مخروبه بود، که یک اطاق مسکون نداشت. نظام‌السلطنه به قاعده تعمیر نموده و قناتی که از رودخانه آب می‌آوردند تنقیه نمود که هنوز هم آباد است. ولی جای سرباز و توپچی ندارد و هر وقت که از صد نفر الی هزار نفر قشون دولتی در دزفول متوقف باشد، ناچار است از اینکه در چادر منزل کند و با شدت گرمی هوا خیلی سخت می‌گذرد. چنانچه در یک سمت کوشک یا در خود شهر، سربازخانه ساخته شود بسیار مفید است.

### قراء توابع دزفول.

از این قرار است:

دهات سمت جنوبی رودخانه: قریه بُنه بال<sup>۱</sup>، چقاسبز، بالنجان علیا و سفلی دو قریه، قریه قلعه قاضی، قریه کل ملک، قریه انجیرک، قمش حاجیان، اراضی سیّد، اراضی دویلان، دشت بقل، قریه جعفریه، قریه جو دهدار، قریه قالدون، قریه شرف‌آباد، مزرعه زیرکان، کزدون، بنوارشاهی، قریه بیاتی، قریه نو درآر، قریه جیبّر، قریه عباس‌آباد<sup>۲</sup>، قریه نجه، سه کناران، قمش اصلان‌آباد، قریه مرداب‌گش، امین‌آباد، کوت سیف‌الدین، علی کولی، چقا سرخ، قریه بنود، شلگه‌ئی، شمعون، شاه‌آباد، سیاه منصور، مزرعه دیم شیلی، بیشه نی، شمس‌آباد، سیر بیشه.

دهات سمت شمالی رود:

۲. عاشق‌آباد.

۱. یال.

قریه شاهان، قریه زاویه، قلعه حاجی علی، قریه دوبندار، قریه میان چقان، بنوار  
خواجه حسین، وعیجی، قریه قلعه طوق، صالح آباد، بنوار ناظر، مزرعه طاهری، مزرعه  
سنجری، گنجه، علی بن حسین.

### زراعت دزفول.

این دهات بر خلاف سایر ولایات خوزستان، به ملکیت مردم مقرر است. هر یک،  
مالیات معینی دارد. غالب زارعین اطراف در خود شهر ساکنند و جمعیت آنها روی هم  
قریب هزار پانصد خانوار می شود. زراعتشان کلیتاً صیفی و شتوی آبی است که از زمان  
قدیم قنوات و نهرها از رودخانه احداث کرده، زراعت می کنند. شش رشته آن قنات  
است و باقی نهر. در فصل تابستان که زمان نقصان آب است بائی و خاک و سله به قدری  
که لازم است از رودخانه بند بسته آب می آورند. بعضی از دهات قلیلی اراضی دیمه  
دارند و در حقیقت به این قسم مزارع فاریاب که بتوانند صیفی و شتوی عمل آورد، در  
تمام خوزستان منحصر به دزفول و رام هرمز است و بالنسبه رعیت دزفول زیادتر از  
سایر، اهتمام به زراعت دارند و همه قسم محصول از قبیل گندم و جو و برنج و کنجد و  
پنبه و عدس و حبوبات دیگر عمل می آورند. ذرتی دارند شبیه به جو کنی که در مرو و  
سرخس هست و باقلا نیز زیاد می کارند و عقیده جمعی از مورخین این است که وجه  
تسمیه دزفول نیز به همین مناسبت است، قلم تحریر در تمام خوزستان منحصر به این  
شهر است که به قانون و ترتیب مخصوص عمل می آورند. یک حاصل با فایده دزفول،  
کاشتن رنگ است که به اصطلاح خود و سمه می گویند. کارخانه های متعدد کنار رودخانه  
دارند که نیل پخته به صفحات عراق حمل می کنند و در خود دزفول قیمت آن یک من به  
وزن تبریز، یک تومان الی پانزده قران است. چنانچه اهتمام کنند، از همین ممر ممکن  
است فواید کلی حاصل نمود.

برنج آنجا تعریفی ندارد. پارسال نظام السلطنه شلتوک نجف آورده در آنجا کاشت و  
خیلی خوب شده بود. محض آنکه برنج خوب در آن صفحات مشتری ندارد و زحمت  
کاشتن آن هم زیادتر است، رعایا طبعاً میل به کاشتن آن ندارند، ولی چنانچه معمول شود

و بکارند خیلی خوب می شود. تریاک کاری در اینجا معمول نشده و اگر بکارند بسیار خوب عمل می آید.

### باغات دزفول.

باغات مشتمل بر میوه جات بیلاقی و مرکبات در تمام خوزستان منحصر به دزفول است. از مرکبات نارنج و لیموی شیرین بسیار و نارنگی کمتر است. مخصوصاً لیموی آب آنجا بسیار ممتاز است. انار و سیب و انگور و بعضی میوه جات دیگر، کم دارد و آنچه هم به هم رسد به واسطه عدم سررشته، بسیار بد است و به سبب قلت انگور شیرین نشده غوره می چینند. هندوانه ای که در صالح آباد می کارند خوب می شود. خربزه دارند ولی تماماً ترش است.

کلیتاً اسباب ترقی زراعت و فلاح که از زیادی و استعداد زمین و غیره است در دزفول بهتر از سایر جاهای خوزستان، فعلاً موجود و دایر است. چنانچه قدری اهتمام کنند زیاد از اینها ممکن است فایده برد.

### مالیات.

شهر و توابع و گمرک کلیتاً همه ساله در اجاره آقاخان و اسدخان یا سایر عمال دزفول است. از طرف حکومت کل، نایب الحکومه ای محض انتظام بلدی در آنجا متوقف است و ابداً رجوعی به مالیات ندارد.

### ایلات دزفول.

طایفه اعراب آل کثیر، قریب هزار دویست خانوارند و شیخ آنها شیخ علی ابن غافل و محل سکونتشان کنار رود دزفول است. از آب رود کرخه و شاپور زراعت صیفی و شتوی می کنند و مالیات خود را به حاکم کل می پردازند.

### الوار طایفه دیناروند.

از تفرقه پشتکوه قریب پانصد خانوار در کنار رود کرخه سکنا دارند و در اطراف

دانیال از آب رود کرخه زراعت صیفی و شتوی می‌کنند. رئیس آنها کریم‌خان بن باقرخان بن کلب علی‌خان والی قدیم پشتکوه است که با حسینقلی‌خان والی حالیه، بنی عم‌اند. شصت سوار دیوانی دارد و مستحفظ قراسورانی اطراف دزفول است. از دزفول تا شهر خرابه شوش و بقعه حضرت دانیال چهار فرسخ است. وضع خرابه شهر شوش و آن تکیه‌هائی که پیدا شده و به پاریس برده‌اند، یقیناً در خاکپای مبارک پوشیده نیست. سرچشمه رود شاپور دو فرسخ بالاتر از شهر شوش است، که از پهلوی بقعه دانیال گذشته و به شهر جُندشاپور که حال آثار و علائم آن به خوبی ظاهر است جاری بود. فعلاً طوائف آل‌کثیر در آن قلیل زراعتی می‌کنند و رودی است که آب به قاعده زیادی دارد. فاضل آب آن قدری از حور به کرخه می‌ریزد و قدری در بالای بندقیر، به رود دزفول ملحق می‌شود.

#### قریه کوانک.

از دزفول به شوشتر ده فرسخ مسافت و قریه کوانک در مابین منزلگاه است و آب شوری دارد. از طایفه بختیاری چهارلنگ<sup>۱</sup> در آن ده ساکنند و رئیس آنها خُداکرم‌خان پسر علی رضاخان است. از کوانک به شوشتر آب در بین راه نیست. سه چاه از قدیم ساخته‌اند که آب هر سه شور است. نظام‌السُلطنه در بین راه برج قراولخانه‌ای ساخته که گاهی سوار مستحفظ منزل می‌کند.

### فصل هفتم در حالات شوشتر

شهر شوشتر، که در انتهای تلال<sup>۲</sup> و جبال بختیاری و ابتدای جلگه خوزستان واقع و رود کُرُن در اوّل شهر دو قسمت می‌شود. دو ثلث آن از سمت غربی شهر جاری و شطیط گویند و دهی که در کنار آن بوده، چهار دانگه نامیده‌اند. ثلث دیگر معروف به کارون، از طرف شرقی شهر روان است و قریه کنار آن را دودانگه می‌نامند. هر دو قسمت در بند

۱. جهازلنگ.

۲. بلال.

قیر، که هشت فرسخ پائین تر از شوشتر است، با رود دزفول ملحق شده به محمّره و شطّ العرب منتهی می‌گردند. مابین این دو رود، هشت فرسخ طول و از یک فرسخ الی سه فرسخ عرض، بلوک میان آب است و در واقع شهر و این بلوک مانند جزیره هستند.

دو سمت شهر، رود چهاردانگه و دودانگه است و دو سمت دیگر، باروی محکمی داشته، که بنیاد آن با سنگ و آهک بنا شده و حال به کلی منهدم و ویران است. علاوه بر آن، نهرداریان از زیر قلعه سلاسل جدا شده، در وقت طغیان آب از روی سدّ خاکی به رود دودانگه می‌ریزد و در اطراف شهر به جای خندق عظیمی است و پنج دروازه دارد.

#### دروازه‌های شوشتر.

سمت شمالی شهر، دروازه دزفول که در سر پُل بوده. شرقی، دروازه گرگر، در روی پل گرگر. دروازه ماه پارکان، معدوم‌الاثراست. سمت جنوبی، دروازه لشکر، در روی پُل لشکر. سمت مغرب، دروازه آدینه. این شهر در زمان قدیم بسیار آباد بوده. عدّه خانوار آنجا را در این اواخر، دوازده هزار الی بیست هزار و بیشتر هم نوشته‌اند و بالفعل چهار هزار خانوار و تعداد نفوسش قریب بیست و دو هزار نفر است.

#### محلات شوشتر.

و از قدیم دو محله بوده: دستوا و گرگر، که از قرار تفصیل مُنقسم به شانزده محله جزو می‌شود که به قانون دزفول رؤسای مخصوصی دارند:

محله سید قاسم، کوزه گران، دکان شمس، کاکا عید، مرده شو، سادات میدان شیخ، رئیس این محلات میرزا اسدالله خان پسر میرزا سلطان علی خان است.

سید محمّد شاه، دکان سید<sup>۱</sup>، سپرده اولاد حاجی عزیزالله خان، شاه زید، آقا محمّدقلی اولاد آقا علی همّت.

قبلی، طراح، میرزا سید حسین خان. محله عبدالله، بانویه، اولاد سلطان محمدخان. ایشکفتی، اولاد آقا محمّد زمان. موکھی، محله سید صالح، اسدالله خان کلانتر.

بعضی محلات دیگر بوده که حال به کلی مخروبه و زمین آنها را زراعت می‌کنند.

#### حالت شهر شوشتر.

اهالی شهر تماماً شیعه خالص و مردمان پاکدامن با ایمانی هستند. از مذاهب خارجه از قبیل ارامنه و یهود و مجوس و بابی و غیره در آن شهر یافت نمی‌شود. انواع معاصی نادرالوقوع است. مکر و حيله و شیطنت به طبع مردمان آنجا کمتر وجود دارد. عموم طبقات آنها، نسبت به احوال خود بهتر از مردم سایر بلاد است.

علمای آنجا، از قبیل جناب حاجی سید عبدالصمد و شیخ محمد علی پسر مرحوم حاجی شیخ جعفر و سایرین بسیار جلیل‌القدر و محترم‌اند. مُسند مرافعه و احکام حق و باطل به کلی متروک و وکلای شرع و دعوا خری و محاکمات بیهوده در آن ولایت ابداً دیده نشده است.

اگر هم گفتگوئی مابین دو نفر واقع شود به اصلاح ختم می‌کنند. در راستی و صداقت، اهالی آن بلد بی‌نظیرند. ولی گویا از تأثیر خاک آنجاست، که زیاد از اندازه فقیر و پریشانند. غالباً با نان خشک گذران می‌کنند و کسی که دارای ده سرعیال است به قدر آنکه ماهی دو من گوشت تحصیل کند، تمکّن ندارد. اشخاصی که بالنسبه معتبرترند همین قدر که گاهی قلیل باقلائی پخته و آب آن را با نان صرف کنند قناعت دارند.

#### سادات شوشتر.

قریب نصف خلق آن شهر، از سادات محترم طوایف ذیل هستند:  
سادات نوریه، سادات مرعش، سادات گوشه، سادات تَلَقَر. جز بعضی از آنها که جزء علما هستند، باقی تمام اوقات بیکار راه می‌روند و به نان یومیّه محتاجند و ابداً راه معاشی ندارند. آنچه استنباط می‌شود به واسطه عدم آبادی و سختی راه لرستان است، که تا به حال عادت نکرده‌اند از وطن خود خارج شده، در سایر بلاد کسبی کنند و به این فقر و فاقه بسر می‌برند. در دو ماه محرم و صفر و سایر لیالی ایّام هفته، در غالب خانه‌ها تعزیه داری و ذکر مصیبت برپاست، ولی از شدت پریشانی جز آب ماکول و مشروبی

ندارند، مگر در خانه معدودی از متمولین که قهوه و قلیان<sup>۱</sup> صرف می‌کنند.

#### خانه‌های شوستر.

خانه‌های آنها تماماً به وضع قدیم است و از سنگ و آجر بنا شده. در محلّ سه‌تنان قریب به شهر، معدن سنگی هست که برای حجّاری و بنا بسیار ممتاز است، به اشکال مختلفه تراشیده و در عوض آجر به کار می‌برند. تمام دیوار خانه‌ها از آن سنگ است و زمین شهر نیز سنگ طبیعی است. کمتر کندنِ پی لازم می‌شود و از همین جهت که زمین و دیوارها تماماً سنگ است. به واسطه تابش آفتاب گرمی شهر زیاد از سایر نقاط می‌شود. حال در تمام شهر، جز چندخانه که فی‌الجمله آثار آبادی دارد و مابقی به طوری مخروبه است که معتبرینشان یک اطاق مسکون با قاعده‌ای ندارند. مصالح بنّائی خیلی ارزان است. آجر خوب هزاری دوازده هزار، آهک از سنگهای رودخانه است. خرواری هشت‌هزار گج از قریه کُتوند<sup>۲</sup> می‌آورند، خرواری هفت‌هزار و با این حال به واسطه عدم تمکّن نمی‌توانند خانه‌های خود را تعمیر کنند. قیمت خانه‌های شوستر نسبت به سایر بلاد ارزان‌تر است و کوچه‌های شهر در کمال کثافت است.

#### شهریت شوستر.

یک معبر پاک به قاعده دیده نمی‌شود و همیشه باعث عفونت هوا و تولید امراض است. در این باب، تابه حال هیچ قسم اقدامی نشده. بسیار لازم است که در تنظیف شهر، اقلّاً به قدری اهتمام کنند که رفع کثافات ظاهره آن بشود.

#### مسجد جامع شوستر.

این شهرتّه باب حمام و شصت‌وهشت مسجد دارد. قدیم‌ترین مساجد آنجا، مسجد جامع است. مقارن سنه دویست و پنجاه و پنج هجری، محمدبن جعفرالمتوکل خلیفه سیزدهم، بنای آن را نهاده و به اتمام نرسانده. هر یک از خلفاء نیز بنائی در آن

۱. غلیان.

۲. کیشوند.

کرده و ناتمام ماند، تا المستر شد بالله ابو منصور فضل ابن المستظهر آن را به اتمام رساند و بدو سقف آن را از چوب پوشانیده بود. بعد از خرابی با آجر طاق زده‌اند و سوره مبارکه یس را به خط کوفی در دیوارهای آن گچ بُری کرده‌اند. خطوط دیگر نیز به چوب منبر و غیره منقوش است. این مسجد از ابنیه معتبره شوشتر است و حال روی به انهدام و انعدام نهاده و ابداً توجهی در آن نمی‌شود. طوری است که از زیادی خاشاک و کثافات سطح زمین آن دیده نمی‌شود.

### متاع شوشتر.

قریب دویست باب دگاکین متفرقه و دو کاروان سرا دارد، یکی معموره و دیگری مخروبه.

تجار شوشتر نیز به وضع دزفول پشم و گاوزبان و تریاک حمل به خارجه می‌کنند. متاع آنها عبابافی و فرش و چادر دو رنگ و کرباسی است که جهت شرع کشتی و البسه اهالی آنجا می‌بافند.

در تمام خوزستان یک نفر کلاه دوز نیست. کفش نیز از همدان و بروجرد می‌آورند. مال سواری آنها مادیان عربی است. گاو میش و گوسفندی نیز زیاد دارند. مرتع شوشتر، از اکثر نقاط خوزستان بهتر است. معروف است که در زمان قدیم، معدن نقره بوده از قلب لب پارچه‌های نفیس می‌بافتند، که دیبای شوشتری معروف تمام آفاق بوده است، و حال آثاری از آن دو صنعت باقی نیست.

### میزان وزن شوشتر.

به ترتیب دزفول است، ولی هریک من آنجا، شصت و چهارمقال کمتر از سنگ دزفول است، که یک من شوشتر، معادل دو من و شانزده سیرتبریز است.

### قلعه سلاسل.

محل وقوع آن، بهترین عمارات حکومتی بلاد ایران است. و در روی قطعه تل سنگی واقع است، که قریب سی ذرع از سطح رودخانه مرتفع است. تمام رودخانه و صحرای

میان آب و اراضی، دیمچه و جبال شمالی شهر منظر عمارات آن قلعه است. قریب نصف اطراف آن، رودخانه است و نصف دیگر نیز، خندق عمیقی داشته که آب از رودخانه همیشه در آن خندق جاری بوده. قلعه‌ای به این استحکام خیلی کم اتفاق می‌افتد. حال آن خندق پر شده و فقط سمت رودخانه آن متصل به آب است. محض اینکه چند سال متوالی، مقر ایالت خوزستان، دزفول بوده به شوشتر توجهی نداشتند. طوری خراب و منهدم شده بود که در زمان ورود نظام السلطنه و خانه‌زاد، در تمام آن قلعه یک اطاق مسکون نبود. در این دو سه سال، همه ساله نظام السلطنه مشغول تعمیر و آبادی آن بوده و حال به قاعده آباد شده است.

حمام آنجا را خراب کرده، مجدداً ساخت و حجراتی چند در سربازخانه سمت رود برای توپچی بنا نمود که از سابق نبود. محل اصطبل توپخانه را تعمیرات نموده، قورخانه و انبار و غیره قرار داده و برای تفنگهای ورندل قفسه ساخته به وضع تمیزی مرتب است. اکثر اوقات روزهای دوشنبه، شخصاً برای رسیدگی قورخانه و بنائی‌ها می‌رود. برای توپخانه و سربازخانه دو سردر بسیار خوب بنا نموده و کاشیهای مرغوب در آنها به کار برده‌اند. سرداب بسیار خوبی که اهل شوشتر شوادان گویند، به عمق دوازده ذرع در عمارت حکومتی ساخته و تقریباً پانصد تومان خرج آن سرداب شده. بعدها برای متوقفین آن قلعه بسیار مفید خواهد بود. کلیتاً چیزی که در آن قلعه فعلاً لازم است و ساخته نشده، طویله سربازخانه است که به واسطه نبودن آن، به قشون ساخلوی آنجا بسیار سخت می‌گذرد و همیشه اسباب کثافت و عفونت سربازخانه است. آب این عمارت را با چرخ گاو از رودخانه می‌کشند.

### پل شوشتر.

پانصد و بیست ذرع طول و شش ذرع عرض و چهل و سه چشمه بوده. در چهاردهم شهر جمادی الاخری سنه ۱۳۰۳ هشت چشمه، که یک‌صد و ده ذرع طول آن است خراب شده و تمام آب از آن ممر خرابه جاری است. چنانچه در سال اول خرابی اقدام به بستن آن می‌نمودند، سهل تر فراهم می‌آمد و روز به روز عمیق‌تر شده و بستن مشکل

می شود. وضع این پل مثل سایر پلها نیست. از اول که به حکم شاپور، قیصر رم بنای آن را نهاد، مقصود ساختن پل نبوده. محض اینکه اراضی میان آب فاریاب شود، بدو به زحمات و مخارج بسیار آب را تماماً از ممر رود دو دانگه جاری نموده و محل این پل به کلی خشکید. قریب پانصد ذرع متجاوز، بالاتر از پل میان رودخانه را کنده، با سنگهای عظیم و ساروج بالا آوردند و طوری به ترازوی صحیح مسطح کرده بودند، که شادروان نامیده شد. در این باب مطالب اغراق در تواریخ مسطور است. این همه خرج برای آن بوده است که به مرور ایام، زیر سد را آب نشسته و به بنیان آن رخنه نیابد. در روی آن نیز به عرض چهل ذرع سد بسیار محکمی ساخته بالا آورده اند، که آب به میان آب جاری شده بود و بعد بالتبع روی آن سد را برای عبور و مرور مردم پلی بنا کرده اند و به مرور ایام، تمام آن شادروان از میان رفته و حال چیزی که باقی مانده، سدی است که به عرض پانزده ذرع الی بیست ذرع به اختلاف مواقع به ارتفاع دو ذرع در جلو رود است. روی سد بنای پایه ها و چشمه پل است و در این خرابی پل و سد زیر را تماماً آب برده است. حال عمق رود در این محل قریب پانزده ذرع شده و این است که آب به اراضی میان آب جاری نیست. فایده بستن پل دایر شدن سد است که مثل قدیم، آب بلوک میان آب را مشروب سازد و الا اگر سد منظور نباشد، بستن آن مثل سائر پلها هیچ اشکال ندارد و عمل بستن سد است که این قدر زحمت و خرج دارد. اولاً باید زیاد از نصف رود را در جلو خرابی از سلّه و سنگ سدی بسته و محل پل را از قوت لطمات آب محفوظ دارند، بعد آن پانزده ذرع عمق را با صندوقهای مملو از سنگ و آهک ریخته به این ترتیب سد را بالا بیاورند و در روی آن پل بنا کنند.

پارسال نظام السلطنه در دویم شوال که اواسط جوزا بود شروع به سلّه اندازی نمود و الحق تمام تابستان را با آن شدت گرما شخصاً در سر کار بوده و سد بسیار محکمی، که عرض آن هفده ذرع بود، از چوب و سنگ در جلو خرابی بنا نمود که آب از چشمه هایی دیگر جاری شده، در آن محل چندان قوتی نداشته باشد که بتواند صندوق انداخته پل را ببندد. تا اوایل محرم به اتمام آن ده ذرع زیادتر باقی نبود که آب طغیان نموده قریب

شصت ذرع آن را بُرد. مجدداً مشغول بستن شدند تا هیجدهم ماه صفر که اواخر میزان بود، سر سدّ از دو طرف به یکدیگر وصل شد، بلافاصله آب فرصت نداده قریب ثلث آنچه بسته بودند از جا کند و تمام آنچه در مدّت چهار ماه مصارف بستن سلّه فقط شده بود هدر رفت. از حُسن قضا و اتفاقات بود که آن سدّ باقی نماند و در آن موقع آب حرکت داد و الاً وقتی از برای صندوق اندازی و بنای سدّ و پایه‌های پل باقی نبود، چنانچه پنجاه هزار تومان هم خرج می‌کردند، عاقبت هدر می‌رفت، زیرا که آن قدر عمق رود قریب سیصد صندوق لازم دارد و اقلّاً برای انداختن این صندوقها دو ماه وقت لازم بود. بعد از اتمام آن یک ماه زیادت‌تر هم این یک صد و ده ذرع فاصله را، به ارتفاع دو ذرع، و عرض پانزده ذرع با سنگ و آهک بایستی کار کرده به محاذات سدّ قدیم برسانند و در روی آن پایه‌های پل را بنا کنند. در آخر میزان که آب رودخانه از تمام اوقات سال کمتر بود زورآور شده، سدّ به آن استحکام را برداشت. یقیناً در مدّت این سه ماهی که صندوق اندازی و سدّ روی آن طول می‌کشید، آب سیل حرکت کرده آنچه ساخته شده بود برمی‌داشت و تمام آن مخارج به هدر می‌رفت. اگر در اوّل کار ممری برای آب قرار داده بودند، ممکن بود که در اوایل سُنبله سلّه‌ها را آب بر ندارد و تا آخر عقرب هم کار صندوق اندازی و سدّ روی آن به اتمام برسد و پایه طاق پل را در سال آینده بزنند.

حال چنانچه از مزارع فاریابی میان آب صرف نظر شود، بستن پل فقط برای عبور و مرور، بدون سدّ اشکالی ندارد و بسته خواهد شد، ولی در صورتی که بستن سدّ و بُردن آب به میان آب منظور باشد، به عقل قاصر این غلام، یک سال باید در تهیه مصالح کار و ممر رود بود، از سمت شمالی پل - که متصل به دامنه کوه و تماماً سنگ است - به وضع قنات ممرّ به قاعده احداث کنند. ممرّ دیگر نیز از درّه جنگی که یکی از چشمه‌های پل و متصل به شهر است و سایر چشمه‌ها، حاضر کنند. در سال دویم از مقابل شکستگی پل به شکل دو ضلع مثلث از سلّه سدّی محکم بسته، از قوت آب محفوظ دارند و بعد به صندوق اندازی و ساختن سدّ روی آن پردازند، مشروط به اینکه بستن سلّه و انداختن صندوق، زیاد از شش ماه طول نکشد، که زمان حرکت کردن سیل است. در سال سیّم

پایه‌های پل را ساخته در روی آن طاق بزنند. فعلاً سوای هشت چشمه که به کلی خراب شده، در سایر چشمه‌های پل نیز رخنه‌های زیاد حاصل آمده، یک شرط بسته شدن سد، این است که در سال اول تمام خرابی سایر چشمه‌ها را در کمال استحکام تعمیر و مسدود سازند و بعد اقدام به بستن آن هشت چشمه بشود و الا چنانچه اینها ساخته نشود، بعد از اتمام آن خرابی یقیناً در چشمه‌های دیگر زیاد از آن، خرابی خواهد شد.

### تفصیل سد میزان و پل گرگر.

یکی از ابنیه غربیه شوشتر این سد و پل است. در ابتدای ساختن پل شاپوری، که آب را کلیتاً از رود دو دانگه جاری نمودند، به مرور ایام عمیق‌تر شده، تمام رودخانه از آن مجری جاری شد و سمت پل شاپوری به کلی خشکید، محض اینکه به میان آب جاری شود قریب سیصد قدم بالاتر از قلعه سلاسل، که ابتدای جدا شدن رود دو دانگه از رود قدیم است، سدی بسته و چند رخنه گذاشته، سد میزان نامیدند.

### سد میزان و بستن مرحوم محمدعلی میرزا آن را.

که دو ثلث آب از ممر قدیم و زیر پل شاپور و یک ثلث از دو دانگه جاری شود و بعد از مدت زمانی، محض اینکه تسلط آب به سمت دو دانگه زیادتر بود، سد را شکافته و مجدداً ممر قدیم زمین خشکی شد، که مردم عبور می‌کردند تا نادرشاه، که در زمان سرداری خود عزیمت بغداد نموده، از شوشتر عبور می‌نمود، حالت شستگی سد را مشاهده نمود. نوشته‌اند که مخارج آن را یک هزار و چهارصد و هفتاد تومان برآورد کردند. این وجه در آن زمان به قدری عظم داشته است که حواله مالیات کاشان نموده و چندین نفر از معتبرین شوشتر به تحویل داری آن گماشت، که آورده مخارج نمودند، بسته نشد. به همان وضع شکستگی باقی بود تا مرحوم محمدعلی میرزا چهارده سال متوالی همّت گماشته آن سد را به طوری محکم بست، که هنوز هم خللی در آثار آن پیدا نشده و چهارصد و بیست و نه ذرع طول و بیست و چهار ذرع و نیم عرض آن است.

### پل گرگر.

پل گرگر که قریب دو هزار ذرع پایین تر از سد در سر این رود و یک چشمه بزرگ بوده است. محض استحکام سد، زیر آن را با سنگ و ساروج به کلی مسدود نموده. در این نقطه اطراف سد سنگ طبیعی است و به طور تنوره‌ای قنوات از دو طرف سد احداث نموده‌اند، که از این سمت به آن سمت تمام این رود از آن قنوات می‌گذرد. آسیاهای شوشتر در جلو آن است و در آن محل آبشارهای زیاد است که خالی از تماشا نیست. حال هم چنانچه آن دو سد را بردارند دور نیست که قطره‌ای از آب رود به سمت پل شاپور جاری نمی‌شود.

### تفصیل سد خاکی.

اوقاتی که نهر داریان دایر بود، فاضل آب آن از درّه جنوبی شهر در گشته به رود کارون می‌ریخته است، که در اطراف شوشتر به جای خندقی عظیم بود. در وقت کمی آب، رعایا با خاک و چوب جلو درّه را بسته آب به مزارع خود می‌برده‌اند و به این مناسبت سد خاکی نامیده شده.

تا در زمان شاه شهید نورالله مضجعه خواجه غلام حسین نام شوشتری، که حاکم بود از نقطه غربی شهر سدی از سنگ و آهک در جلو آن درّه‌ها بست، که رعایا همه ساله مبتلای زحمت نباشند. حال هم در صورت بسته شدن سد شاپوری، اگر این سد مسدود نباشد، تمام آب نهر داریان از آن درّه به رود کارون می‌ریزد و به میان آب نمی‌رود و یک شرط عمده آبادی میان آب هم، دایر بودن این سد است.

### زراعت و باغات شوشتر.

قبل از خرابی پل و شکستن سد در بلوک میان آب و اطراف شهر، باغات مثمر و همه قسم حاصل صیفی و شتوی داشته‌اند و این اوقات منحصر به زراعت گندم و جو دیمه است. جز دو سه قطعه باغ که قلیل اشجار مرکبات و نخل دارد. باقی باغات تماماً خراب و از اقسام میوه‌جات به کلی بی‌بهره‌اند و میوه آنها منحصر به سدر است که (گنار)

می‌گویند و در اطراف شهر از این درخت بسیار است. میوه آن به شکل آلبالو و رنگ آن قریب به سیب و مزه آن تُرش و شیرین است. خربزه و هندوانه غالباً از دزفول و عقیلی می‌آورند. قلیل صیفی و بوستان کاری آنها در اطراف شهر از آب چاه است که با چرخ‌گاو می‌کشند. در میان شهر و اطراف، تریاک دیمه می‌کارند و بسیاِ ر خوب حاصل می‌دهد. چنانچه به وضع قدیم در کنار این دو رودخانه، چرخ آب‌ها بنشانند به قدر اندازه باغات و نخیلات با کمال سهولت عمل می‌آید، ولی مردم آن شهر ابداً در فکر زندگی خود نیستند و به هیچ قسم اهتمام در زراعت و فلاحت ندارند.

#### توابع شوشتر.

(اعراب آل کثیر)، قریب هزار و پانصد خانوار در کنار رود دزفول ساکنند. زراعت آنها غالباً دیمه و قلیلی زراعت صیفی آبی دارند و شیخ آنها شیخ فرحان از اولاد شیخ سعد است.

(طایفه غنافجه<sup>۱</sup>)، قریب ششصد خانوار در سمت غربی رود (کارون) و جنوبی رود دزفول ساکنند و زراعت آنها دیمه است. رئیس آنها شیخ علی ابن معاس و وسعت ملک این طایفه زیاده از سایر طوایف آل کثیر است، ولی غالب آن اراضی از عدم رعیت لم‌یزرع مانده است. چنانچه آباد شود همین یک محل استعداد آن را دارد، که در سالی ده هزار تومان مالیات عاید شود و حال یک هزار و دویست تومان به اشکال از آنها وصول می‌شود.

#### دهات بلوک میان آباد.

سمت رود چهاردانگه: قریه چهاردانگه، لتکو، مهری آباد، کنار پسر، بورکی، قلعه سید، قلعه نو.

سمت رود دودانگه: دولت آباد، حسام آباد، دودانگه، قلعه حاجی محمد ابراهیم، قلعه حاجی محمد حسین، قلعه حاجی سید امین، شلیلی.

۱. عنافجه.

اعراب چادر نشین میان آباد: طایفه قاید حسن خان، طایفه جباره<sup>۱</sup>، طایفه حاجی بلات، این بلوک میان آب قابل همه قسم زراعت و احداث باغات است. در صورت آبادی منافع کلی می دهد. حال غالب اراضی آن از کمی رعیت نکاشته می ماند. از این املاک هم آنچه خالصه بود، پارسال به فرمان ملکیت به رعیت مرحمت شد، ولی حال هیچ ملکیت نیست که به قاعده کفایت منال دیوانی بکند و محض نداشتن مداخل قیمت آنها نیز بسیار نازل است.

قریه بند قیر: آخر میان آب در محل الحاق رود دز فول و رود چهار دانگه و دودانگه شوشتر واقع و قریب یکصد خانوار طایفه غنا فجه در آن قریه ساکنند. امسال نظام السلطنه تلگرافخانه خوش وضعی در آنجا ساخته مسمی به امینیه<sup>۲</sup> که مشتمل بر پنج اطاق و یک ایوان. در دو گوشه حصار یک باب آشپزخانه<sup>۳</sup> و یک طویله است. در نزدیکی این قریه دو<sup>۴</sup> سمت رود دودانگه، شهر بزرگی بوده که آثار ابنیه آن آشکار و پیداست. آنچه از تواریخ محقق شد، شهر عسکر<sup>۵</sup> مکرم که حال در پشت دروازه شوشتر معروف است، این شهر بوده است. در بنایی تلگرافخانه که آجر و سنگ از خرابه های آنجا می کنند، بعضی آجرها و سنگ های منقش بیرون می آمد که خالی از غرابت نیست.

### بلوک عقیلی.

در چهار فرسخ شمال شرقی شوشتر در میان کوه و کنار رود کرن واقع و دهات آن از این قرار است: کوه زر، دشت بزرگ، مال حیدر، استکی، مندفی، ردنی، سماله، زاویه، بدیل، ترکالکی<sup>۶</sup>، کایدان (قایدان).

در زمان قدیم دو رشته قنات احداث کرده و به قدری که آب به قنات جاری شود، از یک سمت رود، سدّی بسته اند که هنوز باقی است. تمام این دهات فاریابند و همه قسم حاصل صیفی و شتوی دارند. از پنبه و کنجد و خربزه و هندوانه و غیره. غالباً مدار شهر از

۱. جائزه. ۲. امنیه.  
۳. شترخانه. ۴. در.  
۵. درویدن. ۶. ترکاسکی.

این بلوک می‌گذرد.

### نمک و نفت عقیلی.

نمک شوشتر منحصر به معدنی است که در قریه کایدان عقیلی است. شش فرسخ بالاتر از عقیلی، چند چشمه نفت سیاه و سبز هست که از قدیم تیول سادات تلقر و مایه گذران آنها است.

نفت سیاه را به وضع مخصوصی پخته و قیر از او عمل آورده حمل به شوشتر می‌کنند. قیمت آن خرواری چهار تومان الی هشت تومان است. نفت سبز نیز حوض و دستگاه علی حده دارد، که جمع کرده به شوشتر می‌آورند و قیمت آن ارزان‌تر است.

### اراضی دیم چه و نی سیاه.

سمت شمالی شوشتر مابین رود چهاردانگه و کوانک است. زارعین آن در خود شهر ساکنند. همه ساله اوایل زمستان با عیال و اطفال رفته در آن صحرا چادر زده، هر قدر از آن اراضی را که بتوانند دیمه می‌کارند. یک ماه بعد از عید که فصل درو<sup>۱</sup> آن است، جمع آوری کرده به شهر مراجعت می‌کنند و این اوقات که پل خراب است، برای آوردن کاه و آذوقه با بلم کمال عسرت را می‌کشند.

### دهاتی که در سمت شمال رود شوشتر واقع اند:

گتوند (دیم)، جلکان (دیم)، کوانک (دیم و آبی) و فرج آباد (دیم و آبی).  
زمان قدیم در حوالی شوشتر در چند موقع رود بند بسته بوده‌اند و چون اراضی اطراف ارتفاعش زیاد از آن است که با نهر بتوان آب جاری نمود، قنوات احداث نموده زراعت می‌کرده‌اند.

### قنوات قدیم شوشتر.

قنات گلوگرد (وجوبند)، چهار فرسخ بالاتر از شوشتر بندی بسته و از آن قنوات آب

---

۱. درویدن.

به صحرای جلکان و گتوند جاری بوده است، که حال آن دو قریه هر دو دیمه کاری است و آن قنات عاطل و باطل افتاده است.

**بند عقیلی**، که فعلاً دایر است.

**بند دختر**، یک فرسخ بالاتر از شوشتر بوده و اراضی مغربی رود معروف به چم محمدعلی بیگ از آن آب مشروب بوده که آثار قنات آن هنوز موجود است.

**قنات نی سیاه**، قدری بالاتر از بند میزان، مقابل بقعه سید محمد گیاه خوار، قناتی است که به اراضی نی سیاه آب جاری بوده و حال هم چنانچه تنقیه شود، مقدار کلی می توان از آن آب حاصل بُرد.

**سدهای قدیم رود شوشتر.**

**سد شاپوری و (بند میزان)**، که تفصیل آن عرض شده.

**بند برج عیار**، در محاذات جنوبی آخر شهر بوده که غالب باغات شوشتر و اراضی میان آب از آن مشروب می شده.

**بند خدا آفرین**، که بند ماهی بازان نیز گویند، نیم فرسخ پائین تر از شهر بوده و از دو طرف قنات احداث کرده بودند که تمام اراضی صحرای ماذه بتو از آن مشروب می شده. بندی است یک پارچه از سنگ طبیعی قریب سیصد ذرع طول آن است و فعلاً بیست ذرع آن منهدم شده. تمام آب رود دودانگه از آن ممر جاری است. بستن آن نیز سهل تر و با فایده تر از سایر بندها و قنات است.

**بند دارا**، شش فرسخ پائین تر از شوشتر بوده و حال آثاری از آن باقی نیست.

**بند قیر**، به عوض سنگ و ساروج، قیر پر کرده و مسدود نموده بوده اند. در مقابل شهر خرابه که عرض شد واقع بوده که هنوز آثار انهار آن آشکارا و پیداست.

**بند خاکی**، دو فرسخ پائین تر از بند قیر، با خاک و چوب بسته بودند و پائین تر از آنها سد اهواز بوده است که از شوشتر تا آنجا پانزده فرسخ مسافت است.

## فصل هشتم در حالات اهواز

اهوازِ حالیه، عبارت از قریه‌ای است در سمت شرقی رود کارون و قریب دویست خانوار عرب در آن قریه ساکنند. زراعت آنها گندم و جو دیمه است. چند سال است که جزو محمّمه شده، شیخ آنها سبحان<sup>۱</sup> و از جانب شیخ مُزعل خان معزّالسلطنه است. باغات و اشجار ابداً ندارد. آسیابی در میان رودخانه دارند که در اوقات کمی آب دایر و در وقت طغیان زیر آب می‌ماند. در زمان قدیم اهواز عبارت از نه شهر معظم خوزستان بوده:

رامهرمز، عسکر مکرم (قریب به بندقیر)، شوشتر، جندشاپور (قریب به رود کرخه)، شوش، سُرق، نهرتیری، ایدج<sup>۲</sup> که مال میر حالیه است، مناذر.

هیچ شهر را به انفراد اهواز نمی‌خواندند، مگر مجموع این نه شهر را و این محلّ حالیه، نیز یکی از این شهرها بوده است.

آثار بناهای بسیار عالی در خرابه‌های آن دیده می‌شود. ستونهای سنگی زیاده از حدّ در آن صحرا افتاده و شهر بسیار آبادی بوده. اهالی آن مکنّت و ثروت بی‌اندازه داشته‌اند. هنوز هم روزهای بعد از باران، زن و مرد آنها در خرابه‌های قدیم گردش می‌کنند و بعضی چیزها از قبیل طلا آلات و انگشتر و دانه‌های یاقوت به دست می‌آوردند. چنانچه به وضع همدان آن اراضی را طلا جوئی کنند، فواید کَلّی دارد و برای آب زمین طلا جوئی هم به احداث (گاوپناه)<sup>۳</sup> ممکن است رفع حاجت نمود. عقرب جرّاره مهلک در این محل از تمام عالم زیادترو به طوری است، که در هر نیم ذرع خاکی که از زمین بردارند زیاده از صد عقرب در آن خاک دیده می‌شود.

### سدّ اهواز.

آثار انهار عظیم در اطراف پیدا است، که در زمان آبادی آن سمت شرقی رود از اهواز

۱. نیحان.

۲. ایزخ.

۳. چرخ و گاو.

الی فلاحیه و غربی رود الی حویزه و محمّره در زیر آن آب زراعت بوده، ولی آن اوقات فلاحیه و محمّره آباد نبوده و تماماً جزو آن شهر بوده و از بیست فرسخ بالاتر از این سد، در چند موقع به ترتیبی که در فصل شوشتر عرض شد، سد بسته و قوت این آب را گرفته بودند که حال هیچ یک از آنها باقی نیست و جز عقیلی قطره‌ای از آب این رود به مصرف اراضی اطراف نمی‌رسد. این است که بستن سد به نظر پر زحمت می‌آید، ولی از شوشتر تا سد اهواز در چند موضع ممکن است نهرها از اطراف احداث کنند که دو سه هزار قدم پائین‌تر به زمین بنشینند و ابداً محتاج به بستن سد هم نباشد. فرضاً در بعضی جاها چنانچه اراضی اطراف مرتفع باشند، چند ذرعی از رودخانه، که سد به بندند به قدر کفایت آن نهر آب جاری خواهد بود و بعد از آنکه آن نهرها دایر شد و رعیت جمع شده آبادی‌ها کردند، چنانچه اولیای دولت قاهره بستن سد را مفید دیدند، آن وقت نفع و ضرر آن را سنجیده، اقدام خواهند فرمود. چنانچه در این حالت بخواهند کلیه سد اهواز را بسته و از اطراف احداث انهار نمایند، دور نیست زیاده از یک صد و پنجاه هزار تومان مخارج داشته باشد.

ولی این مسئله محقق است که مقارن سنه ۱۱۷۰ شیخ سلمان چّعبی، چند فرسخ پائین‌تر از اهواز، در محل شاخه‌مرد تمام این رود را با چوب و نی و خاک سدی بسته، چندین سال از آب رود کارون در محلّ غریبه و فلاحیه، باغات و نخلستان و زراعات فاریابی بی‌اندازه عمل آورد و شاخه‌ای که از سمت مغربی سد برای عبور کشتیها احداث نموده است، هنوز هم باقی است. در این صورت مسلم است با همت بلانهایت ملوکانه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی روحی و روح‌العالمین فدا، بستن سد اهواز خارج از امکان نخواهد بود.

#### ابنیه جدیده.

امسال قریب ربع فرسخ پائین‌تر از قریه اهواز، در مقابل بند قدیم، نظام‌السّلطنه نقطه‌ای را برای بنای عمارات انتخاب نموده، بندر مبارکه ناصری نام نهادند. تلگرافخانه مشتمل بر شش اطاق و یک حصار به اتمام رسانده، عمارت دیگری نیز برای حکومت

می‌خواستند بنا کنند و چند کپُر هم از نی و بوریا برای منزل وکیل کمپانی لنج، که مقیم اهواز است و انبار آنها ساخته‌اند و در همان نقطه، حاجی آقامحمد معین التجار بوشهری، یک کاروان‌سرای بزرگ و چند باب دکان و یک اسکله بنا نموده به فاصله دو سه ماه به اتمام رساند. چنانچه اندک توجه و اهتمام شود طولی نمی‌کشد، که دو سمت رود تماماً آباد و بندر معتبری خواهد شد.

سمت مغربی کارون، تا سبعة خاک حویزه و پائین تر از آن، متعلق به محمّره است و سمت شرقی تماماً، محل سکناى ایلات باوی و سایر طوایف شیخ مزعل خان معز السلطنه است. زراعت دیمه می‌کارند و از آب رودخانه ابداً فایده‌ای نمی‌برند و حال آنکه به اقسام مختلف می‌توان آب برداشته زراعت نمود. از اهواز تا محمّره به خط مستقیم بیست و یک فرسخ است.

### فصل نهم در حالات محمّره

شطّ کارون در نزدیکی محمّره مقابل جزیره الخضر دو قسمت می‌شود. قسمتی به سمت مشرق جاری و به دریا می‌ریزد. قسمتی دیگر نیم فرسخ به سمت جنوب جاری شده به شطّ العرب ملحق می‌گردد. این دو شعبه را بهمه شیز گویند. شهر محمّره در شمالی بهمه شیر قریب الحاق به شطّ العرب واقع شده. مرحوم حشمة الدّوله سه سمت شهر را دیوار قلعه بنا کرده بود و ناتمام مانده.

#### شهر محمّره.

عدد نفوس آن شهر قریب پنج هزار نفر و هزار و دو بیست خانوار است و بعضی از متمولین از آجر و چوب خانه ساخته‌اند. سایرین خانه‌های گلی و کپر از نی و بوریا دارند. آجر در خود محمّره می‌پزند. گچ و آهک از بوشهر یا شوشتر باید بیاورند. به این جهت بنای عمارت در آنجا زیادتراً از سایر جاها زحمت دارد. آنچه تجربه کرده‌اند، بناهایی که از خاک می‌سازند، محکمتر از آجر است و در اغلب جاها جلو شطّ، از برای حفظ آب به ارتفاع یک ذرع از گل دیواری کشیده‌اند. با آنکه یک سمت آن متصل در میان آب و عرض

آن نیم ذرع زیادتر نیست به طوری مستحکم می شود، که بیست سال یک مرتبه محتاج به تعمیر آن نمی شوند. آجر در چهار پنج سال، شوره می زند و منهدم می گردد. زمین محمّره را چنانچه نیم ذرع بکنند، آب بیرون می آید و به این جهت بنوه نمی کنند و از روی زمین بنا می گذارند. مرحوم حشمة الدّوله در کنار شطّ، یک سمت شهر توپخانه ساخته، که سه سمت آن عمارت بوده در دو سمت هر یک، ده حجره و یک سمت، چهار حجره و یک دالان و سردر بوده و حال آن عمارت به کلیّ مخروبه است. در جنب آن، عمارت دیگری بوده که فعلاً فی الجمله آبادی دارد و منزل کارگزار محمّره است. این شهر چند باب دگان و دو کاروان سرا دارد که از عفونت ماهی داخل آن نمی توان شد. تجّار آنجا اهالی شوشر و دزفول و بهبهان و بوشهر است.

#### وزن محمّره.

ششصد مثقال را یک وقیه گویند و بیست و چهار وقیه یک من محمّره، معادل بیست و دو من تبریز است.

چند سال قبل، حمّامی به توسط شیخ علی مجتهد بهبهان از پول دیوان اعلی بنا شده و قبل از اتمام آن شیخ علی مرحوم شده و ناتمام مانده و تا به حال هیچیک از اهالی آنجا اقدامی نکرده اند، که چنین بندری بی حمّام نماند. کلیتاً در هیچ گونه آبادی مراقبت و اهمّامی ندارند. اهالی شهر بعضی اصولی مذهب و برخی اخباری هستند. چند خانوار از طایفه صابه<sup>۱</sup> در آن شهر ساکنند که شغلشان زرگری است و تسلط تامی در این صنعت دارند. علمای شهر دو سه نفر زیادتر نیستند. مدرسه و تعلیم و تعلّمی هنوز معمول نشده است. این اوقات مخصوصاً ترویج علما و بنای مدرسه و تربیت اطفال مسلمانان در آن سر حدّ، باعث ازدیاد عمر و دولت ذات مقدس اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا و روح العالمین فداه و متضمّن بسا فواید است.

#### اهل شهر.

اسب و مادیان کمتر دارند و تمام سواری و حمل آذوقه آنها با بلم و کشتیهای بادی

۱. حابه.

است که در شط تردّد می‌کنند. هر بلمی دو نفر الی چهار نفر عمله دارد و غالب آنها غلامان سیاه هستند. به واسطه نهرهائی که برای آبیاری نخلستان کنده‌اند، و روزی دو مرتبه از آب جزر و مدّ پُر و خالی می‌شود. عبور سواره از میان نخلستان و کنار شط مشکل است.

### طوایف ایلات محمّره.

طایفه مُحیسن؛ قبیله مخصوص حاجی جابرخان و از قدیم در محمّره و اطراف آن ساکن بوده‌اند. از قرار تفصیل به ده طایفه جزء منقسم می‌شود:

مُسطور، بغلاتیه، البومعرّف، ابن‌کنعان، ثوامر، این پنج طایفه در جزیره الخضر و جزیره عبّادان ساکنند.

ابن غانم (ساکن ابوجدع و اطراف فیلیه)، اهل اُریض (در آخر نخلستان شمالی فیلیه ساکنند)، البوفرخان (در بالای فیلیه متصل به خاک بصره ساکنند)، هلالات (پائین فیلیه و محمّره و اطراف صاحبقرانیه ساکنند)، رویدات (در سمت غربی کارون قریب به محمّره ساکنند).

طوایف نصّار و ادریس نیز از چعب جزء محمّره شده در جزیره عبّادان الی کنار دریا ساکنند و با قوت‌ترین طوایف محیسن هستند. غالب اوقات با شیخ مُزعل خان معزّالسلطنه مخالف‌اند و مجموع طوایف محیسن و ادریس و نصّار قریب هشت هزار خانوارند.

طایفه باوی در زمان حکومت مرحوم حشمةالدوله از جزء چعب خارج و ابوابجمع محمّره شده و از اهواز الی اسماعیلیه در سمت شرقی رود کارون ساکنند. عدد خانوار آنها قریب پنج هزار خانه و شیخ آنها، شیخ جرّاح است. مالیات خود را به طور مقاطعه به شیخ مزعل خان معزّالسلطنه می‌دهند.

### جزیره الخضر.

یک محلّ معتبر محمّره جزیره‌ای است، که از اوّل الحاق رود کارون به شطّ العرب الی

دریا قریب دوازده فرسخ طول آن است، و از یک فرسخ و زیادتر به اختلاف مواقع عرض آن و هر نقطه‌ای از آن جزیره، اسم مخصوصی دارد و غالباً معروف به جزیره عبّادان و جزیره الخضر است. قریب نصف طوایف محیسن و ادیس و نصّار در آنجا ساکنند و همه قسم زراعت می‌کنند.

### مطالب مهمّه جزایر.

پارسال ملک التجار و معین التجار بوشهر، به تحریک خارجه قصد خریدن این جزیره را داشتند. استدعای آنها در خاکپای مبارک مقبول نیفتاد و من بعد هم چنانچه هر قدر پیشکش در عوض قیمت این جزیره تقدیم کنند، ابدأً صلاح در واگذاری آن نیست. تمام آبادی و وجود محمّره بسته به این جزیره است.

**جزیره محله و جزیره شلهه** نیز قریب به این جزیره است و کم کم بنای آبادی در آنها

می‌شود.

**جزیره امّ الخنساسیف و امّ الرّساس** بالاتر از جزیره عبّادان و از مقابل فیلیّه الی محاذی صاحبقرانیه و خاک دولت عثمانی است. نصف آن ملک شیخ مزعل خان معز السلطنه است. قریب پانصد خانوار از طایفه محیسن در آنجا ساکن است و طوری آباد نموده‌اند که زمین بایر ابدأً ندارد. تمام اشجار خرما و مرکبات مثمر و زراعت است.

### زراعت محمّره و اطراف آن.

کلیتاً در اطراف محمّره محلّ زراعت کمتر از سایر ولایات خوزستان است. سمت شرقی کارون را الی اهواز، گندم و جو دیمه می‌کارند و مدار محمّره از آن محلّ است. غالباً به بصره و بمبئی نیز حمل می‌کنند. در خود محمّره و جزیره الخضر نیز قلیلی شلتوک‌کاری و زراعت گندم و جو آبی دارند. کنار کارون معز السلطنه از جفتی دو تومان نقد و پنجاه من گندم مالیات می‌گیرد. از بعضی اراضی ثلث و خمس برمی‌دارد. کلیّه منافع آنها از نخلستان است. نیم فرسخ بالاتر از فیلیّه الی الحاق بهمه شیر به دریا قریب بیست فرسخ مسافت به عرض یک فرسخ و نیم الی دو محل فرسخ، محل نخلستان

محمره است. همین قدر هم در جزیره عبادان محلّ دارند و فعلاً زیاد از دو کرور نخل در اطراف محمره است. هر نخلی روی هم قریب دوازده من تبریز خرما می دهد که از سه هزار الی پنج هزار دینار قیمت آن است. معز السلطنه از حاصل خرما دو ثلث برمی دارد و یک ثلث به مالک درخت می دهد. بعضی را سه ربع برداشته یک ربع به رعیت می دهد و بعضی را از هر درختی یک قران بطور مقاطعه می گیرد. این مسئله بالنسبه به صاحبان خرما فرق می کند. آب نخلستان از جزر و مدّ دریا است. در شبانه روزی دو مرتبه آب مدّ می شود و در خود محمره به قطر دو ذرع و نیم بالا می آید و به عرض دو فرسخ کنار شط را برای نخلستان نهرها کنده اند، که بدون هیچ زحمتی مشروب می شود. آب مدّ در کارون نیز تا قریب نصف راه اهواز می رود و ممکن است که تا آن حد، تمام اطراف شطّ کارون را به عرض یک فرسخ درخت خرما و سایر اشجار غرس کنند. چنانچه اهتمام کنند می توانند پنج مقابل، بلکه ده مقابل حالیه، نخلستان عمل آورد.

#### باغات محمره.

باغات محمره منحصر به قلیلی درخت نارنج و لیمو است، که در میان نخلستان کاشته اند، ولی در اطراف بصره انگور و همه قسم میوه جات بیلاقی و فور دارد و اگر در محمره هم بکارند به مراتب بهتر از بصره عمل خواهد آمد. حنا در فیلیه می کارند و خوب می شود و قلم نیز در کنار شطّ العرب دیده شد که خیلی خوش رنگ و سخت بود.

#### گمرک محمره.

در جزو چهل هزار تومان مالیات با خود معز السلطنه است و آنچه در خود شهر مصرف برسد گمرک نمی گیرد. مال التجاره که به خارجه یا شوشتر و دزفول حمل کنند، گمرک معینی می گیرد. حق عبوری هم از تمام مال التجاره، و غیره، ایلات باوی در اهواز می گیرند.

### وضع فیلیه و حالت شیخ مزعل خان معز السلطنه.

مرحوم حاجی جابر خان زمانی که از جزو مشایخ چعب موضوع شده و شخصاً مستقل گردیده، یک فرسخ بالاتر از محمّره، در حدّ و سدّ دولت علیه ایران و عثمانی، کنار شط العرب فیلیه را بنا نموده، که حال معز السلطنه با قریب پانصد خانوار از تابعین مخصوص خود در آنجا ساکن است و هفته‌ای دو مرتبه با بلم به سرکشی محمّره می‌آید. عمارت معز السلطنه در کنار شط واقع شده و بالاخانه خوش منظری دارد. دو سه اطاق برای واردین عجم فرش نموده و باقی عمارات و محل نشیمن شخصی او با حصیر فرش شده. این مدّت آنچه خرابی در آن عمارت و سایر جاها شده توجّهی در آبادی آن ننموده. کلیّه وضع رفتار او هنوز به رسم اعراب است. ولی به طوائف خود زیاد از حدّ تسلط دارد و در انظار اهالی بصره و مأمورین دولت عثمانی، نیز وقر و اعتبار مخصوصی دارد. عرب بسیار مدبّر با عقلی است. در نوکری دولت علیه و سرحدّ داری آن حدود نقص ندارد، جز آنکه به بعضی توهمات هیچ وقت نزد حکام نمی‌آید. هر وقت که حاکم یا مأموری از دولت علیه وارد فیلیه شود، از محوطه خانه خارج نمی‌شود و از قبیله و بستگان خود نیز اطمینان ندارد، جزیک نفر نوکر مخصوص از دست احدی قهوه و چائی نمی‌خورد و شب و روز در تزلزل است. یک جهاز آتشی دارد، که همیشه در مقابل عمارت لنگر انداخته. دو برادر دارد: شیخ محمدخان و شیخ خزعل. آنچه مال پدری از ملک و نقد داشته به آنها قسمتی نداده. کلیّه پول نقد و اسباب نفیسه مرحوم حاجی جابر خان در سیبریات، که یکی از دهات بصره است، انبار بوده و یک صد نفر تفنگچی همیشه مستحفظ آن است و تا به حال ابداً تصرّفی در آن ننموده. در خاک عثمانی نیز ملک و عمارت و نخلستان زیاد دارد.

شیخ محمدخان برادر بزرگتر و مدّعی حکومت و ریاست. چند سال در بصره بود، به واسطه حقّ الارث پدری، پارسال تلگرافاً به دارالخلافه باهره عارض شده، حکمی خطاب به نظام السلطنه در استرداد حقوق خود صادر نموده به صاحبقرانیّه آمد. نظام السلطنه محض اینکه بدون زحمت رفع غائله شود، او را به خود معز السلطنه سپرده

قرار داد که کفیل مخارج برادر بزرگتر خود شده، نگاهداری نماید. شیخ خزعل نیز ماهی پنجاه تومان ماهانه می‌گیرد و در پیش خود معزّ السلطنه است و ظاهراً به مدارا رفتار می‌کند.

### وضع عمارت صاحبقرانیّه.

ربع فرسخ پائین‌تر از محمّره، در نقطه الحاق رود بهمه شیر به شطّ العرب، در محلّ سنگر مرحوم آقاجان خان سرتیپ بنا شده و عمارتی است تحتانی و فوقانی مشتمل بر پنج اطاق و چهار راهرو به عرض دو ذرع و نیم. ایوانی در اطراف آن دور می‌گردد و ستونهای آجری دارد. چهل و یک ذرع و نیم طول و دوازده ذرع و نیم عرض آن است. دو سمت آن شطّ العرب و بهمه شیر منظر مقابل عمارت، قریب یک فرسخ و نیم شطّ العرب واقعی است. جهازات که از بمبئی و بوشهر می‌آیند، از دو فرسخی نمایان و از پای عمارت گذشته به بصره می‌روند. از حُسن اتّفاق محلّ وقوع عمارت طوری است، که کمتر بندری به این صفا و منظر و جامعیت اتّفاق می‌افتد. اراضی این عمارت متعلق به یک نفر سیّد و اولاد شیخ حبیب محمّره‌ای است، که چند سال قبل، مرحوم حاجی جابرخان به آنها واگذار نموده. نظام السلطنه هر قدر خواست قبالة شرعی از آنها بگیرد، نفروختند. بالأخره سیصد ذرع در هشتاد ذرع را در سالی چهل تومان اجاره نمود و به ارتفاع یک ذرع دیواری در اطراف آن کشید، که از صدمه آب محفوظ باشد. قریب به عمارت، اسکله‌ای ساخته‌اند که در وقت مدّه جهازات تا پای اسکله هم می‌آیند. دو عرّاده توپ‌ی که از دارالخلافه آورده‌اند، در روی اسکله گذاشته شده. توپخانه و سربازخانه علی‌حده لازم است بسازند و همیشه عدّه قشونی با وضع مرتب و لباسهای پاکیزه در آنجا ساخلو باشد.

در پشت اسکله انباری نظام السلطنه برای خود ساخته، پنجاه ذرع در دوازده ذرع و نیم. حمام کوچک خوبی هم ساخته. کلیتاً بناهای بسیار خوش وضع به قاعده‌ای است. مابین عمارت و انبار طراحى تلگراف خانه‌ای هم کرده بودند که بسازند.

### نکات مهمه صاحبقرانیه.

چنانچه اندک توجهی در ترتیب آبادی آن سرحد بشود طولی نمی‌کشد، که از شهر محمره تا عمارت صاحبقرانیه، خانه‌ها بهم متصل گشته و بندر معتبری شود که بر غالب بنادر امتیاز داشته باشد، زیرا که مثل بصره عمارت صاحبقرانیه در سرشط العرب واقع است و بارگیری جهازات هیچ زحمت ندارد. به مراتب وضع بندریت صاحبقرانیه بهتر از بصره خواهد شد. ولی شهر محمره در واقع خارج از شط العرب است و به همین جهت تا به حال رسم نبوده جهازات دودی قبل از رفتن به بصره در آنجا لنگر اندازند و یکسر به بصره رفته. بیست و چهار ساعت قرانطین دارند که مکتوبات تجار را از جهاز خارج نمی‌شود. بعد از قرانطین هم هر جهازی پنج روز و ده روز در بصره توقف می‌کنند. تمام مال التجاره محمره در جهازات می‌ماند در مراجعت از بصره مقابل صاحبقرانیه دو سه ساعت لنگر انداخته، با کمال عجله بارگیری نموده حرکت می‌کند. به واسطه تأخیر در وصول نوشتجات و مال التجاره به مردم سخت می‌گذرد. این اوقات که افتتاح شط کارون و بنای آبادی صاحبقرانیه و محمره شده، باید تکالیف بندریت آن نیز، مثل سایر بنادر باشد. طوری قرار دهند جهازاتی که مال التجاره محمره را حامل اند، قبل از رفتن بصره به قدر لزوم در صاحبقرانیه لنگر انداخته، مکتوبات و امانات محمره را تسلیم نموده بعد روانه شوند. چون بیدق شیر و خورشید در بالای عمارت صاحبقرانیه نصب است، لازم است جهازاتی که وارد آنجا می‌شوند، چنانکه در سایر بنادر احترامات بحریه به عمل می‌آورند، در آنجا نیز مجری دارند. هنوز رعایت هیچ یک از رسومات سرحدیه و بحریه در آنجا معمول و متداول نشده.

### وضع سیرجهازات کمپانی لنج (انگلیس) در شط کارون.

در دجله بغداد که جهاز انگلیس مجاز به حرکت است و چند سال قبل جهازی موسوم به بلاس، علاوه بر آن دو آورده بودند، چون معمول نبود، در بصره توقیف نمودند تا وقتی که اجازه افتتاح شط کارون مرحمت شد. در شهر ربیع الثانی ۱۳۰۵ جهاز بلاس از محمره به اهواز بنای تردد گذاشت و قریب دویمتُن (معادل پانصد خروار و

کسری به وزن تبریز) بار برمی دارد. تابستان سنه ماضیه که آب کم شد، جهاز کوچکتری موسوم به شوشا آورده، جهاز بلاس را کما فی السابقی در بصره توقیف دادند. در ماهی دو مرتبه از بصره به اهواز جهاز می آید. از محمّره به اهواز در بیست و دو ساعت طی می کند و در مراجعت چون سرازیری آب است، در یازده ساعت به محمّره می رسد. سدّ مخروبه قدیم اهواز و دو سدّ از سنگ طبیعی پائین تر از قریه اهواز است که آب شط از آنها به قوّت می ریزد و گذشتن جهاز از آنها ممکن نیست. در جلو سدّ لنگر انداخته، بار را به خشکی می کشند. بعضی را با قاطر حمل به شوستر می کنند و بعضی دیگر را تا بالای سدّ از خشکی با مال حمل کرده و با جهاز کوچک دولتی که موسوم به سوسا است و کشتیهای بادی از رود دودانگه به شلیلی که یک فرسخ و نیم پائین تر از شوستر است، می برند. جهاز سوسا از اهواز به شلیلی در پانزده ساعت می رود و مراجعت در نه ساعت به اهواز می رسد، ولی بار خیلی کم برمی دارد و جز یک اطاق نشیمن هم ندارد. چنانچه جزئی تغییری در وضع آن داده شود بسیار با فایده تر خواهد بود.

وکیل کمپانی لنج و رئیس این جهازات مستر تیلر است که گاهی در شوستر و گاهی در بصره توقف دارد.

تجّار محمّره و شوستر از وضع رفتار او رضایت ندارند. غالب تجّار سابقاً مال التجّاره را با کشتیهای خود حمل می نمودند و حال قدغن شده است، که جز جهاز لنج با کشتی بادی کسی مال التجّاره حمل نکند و مستر تیلر نیز هر دو ماه و سه ماه یک مرتبه، مقاوله نامه نوشته قرار کرایه با تجّار می دهد و باز تغییر داده، قدری گران تر می کند. این مسئله به تجّار خیلی ناگوار است که کشتیهای خودشان عاقل و باطل افتاده، به کرایه گرانتر مال التجّاره را حمل کنند. چنانچه امر و مقرر شود، تجّار داخله در حمل به جهاز کمپانی لنج یا کشتی بادی مختار باشند، زیاده از حد باعث رفاهیت آنها و اسباب دعاگوئی ذات مقدّس اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی روحنا و ارواح العالمین فدا خواهد شد. در محمّره ریچرز نام، وکیل آنها است که چند نفر عملاً ارامنه و یهود و مسلمان دارد. از آوردن دوبّه (کشتی بی اطاقی است که فقط برای انبار غالباً از آهن و چوب ساخته در

جلو اسکله‌ها لنگر می‌کنند) در ابتدای امر ممنوع بودند و بنا بود که از طرف دولت علیّه، انباری در کنار شط برای آنها ساخته اجاره دهند. پارسال اجازه گرفته دوّبه آهنی آورده در جلو محمّره لنگر کرده‌اند، که محمولات جهاز را در آن انبار می‌کنند و محتاج به انبار ساحل نیستند. در اهواز مسترجانی وکیل آنها است. برای محل نشیمن خود آنها و انبار چند کپر از طرف دولت علیه ساخته شده اجاره داده‌اند. در خود شوستر هولند نام وکیل کمپانی است. علاوه بر مال التجاره، سایر تجّار خود این کمپانی، از شوستر و اهواز پشم و غله و حبوبات به خارج حمل می‌کند و از فرنگستان بعضی مال التجاره به شوستر و دزفول می‌آورند.

#### در بندر صاحبقرانیه و بندر ناصری (اهواز).

مختصر بنای انبار و غیره شده، که باید به اتمام رسانند. در شلیلی هم انبار و بعضی ابنیه دیگر، برای رفاهیت مسافری بسیار لازم است. چون از اهواز به شوستر کمپانی انگلیس حق مداخله نداشت. محض پیشرفت کار خود، جهاز شوشا را به دولت علیّه پیشکش کرده، در شهر رمضان هذّه السنّه از سد به سمت شوستر گذراندند، که با جهاز سوسا محمولات جهاز بلاس لنج را به سهولت از اهواز به شوستر رساند. این جهازی که پیشکش کرده‌اند، قریب چهار هزار تومان قیمت دارد و شانزده تن (معادل چهل و پنج خروار تبریز) بار برمی‌دارد. در ماهی دویست و چهل تومان مخارج دارد. این اوقات به خود مسترتیلر اجاره داده‌اند. تمام اجزاء آن از قیبتان و غیره از طرف کمپانی انگلیس معین شده و هیچ فرق نکرده. مثل این است که کما فی السّابق مال خود آنها است.

#### مسائل مهمّه راجعه به شط کارون.

در صورتی پیشکش کردن مفید بود، که دیگر خود انگلیسی‌ها، ابدأً مداخله نداشته باشند. حالت حالیه به عقل قاصر غلام خانه‌زاد، منافی با صلاحیت دولت علیّه و آن قراردادی است، که دول خارجه در بالای سدّ اهواز تصرّف و مداخله نداشته باشد، باید

این دو جهاز هم مثل جهاز جنگی دولتی، رئیس و عملجات علی حده داشته باشد، که کلیتاً در تحت اختیار دولت علیّه باشد و وکلای کمپانی انگلیس در آنها ابداً اختیاری نداشته باشد.

امسال به عنوان اینکه جهاز شو شا متعلق به دولت علیّه است، وکیل کمپانی لنج اصرار زیاد داشت که از رود چهاردانگه جهاز به شوستر حرکت کند و قلعه سید را که یک فرسخ و نیمی شوستر است در عوض شلیلی لنگرگاه قرار دهند. نیز چنانچه اولیای دولت قاهره اجازه فرمایند، بسیار میل دارند که از رود دزفول هم جهازی حرکت دهند. به دلایل چند این دو مطلب مقرون به صلاحیت نیست همان رود دودانگه که برای عبور جهازات معین شده، بهتر است و آنچه این غلام بی مقدار استنباط نموده نیز میل باطنی آنها بر این است، که به هر قسم مقدور باشد، تحصیل اجازه نموده، سنگهای طبیعی که در اهواز مانع از گذشتن جهازات است بشکنند و از محمّره الی شوستر یکسر جهازات حرکت کند. این فقره را نیز یقیناً اولیای دولت علیّه هیچ وقت قبول نخواهند فرمود. کلیتاً بهتر آن است که بالاتر از سدّ اهواز، آنها از هر قسم مداخلات ممنوع باشند. گمرک صد پنج که از این جهازات باید به دولت علیّه برسد، اوایل در محمّره گرفته می شد، این اوقات گویا مجاز شده اند بر اینکه مابین محمّره و اهواز و شوستر مختار باشند، که در هر یک میل دارند، مال التجاره را گمرک دهند. چون ابتدای بندر واقعی محمّره است در این مسئله به حالت بندریت و تجار آنجا نکتی حاصل می شود. چنانچه به قانون سایر بنادر، تمام مال التجاره داخله و خارجه را در محمّره و بندر صاحبقرانیّه گمرک بگیرند، اولی تر است. تبدیل بندریت محمّره به اهواز و شوستر هیچ رجحانی ندارد. به واسطه استعداد بندر صاحبقرانیّه و محمّره و دلایل تسهیل در وصول مال التجاره، امید است آن نقطه چنان بندر معظمی شود، که تمام تجار خارجه و داخله از بصره و بغداد قطع علاقه نموده، در آنجا ساکن شوند، ولی چون این اوقات اول آبادی و مراوده خارجه است، باید کارگزار محمّره بسیار عاقل و کافی و صدیق باشد. در نکات کلیّه و جزئیّه سرحدی به قدری اهتمام و دقت کند، که اهالی خارجه به هیچ وجه نتوانند

از حدود معینۀ خود تجاوز کنند که بعدها تولید زحمت بشود. مخصوصاً مراقبت کامل داشته باشد، که جهازات ذهاباً و ایاباً جز اهواز در هیچ نقطه شطّ کارون لنگر نیندازند و با ایلاتی که در کنار شط هستند، هیچ قسم مراودات و معاملات خارج از رسمیت نکنند. چنانچه از اهواز الی محمّره در سه چهارنقطه قلعه مختصری ساخته و در هر یک اقلّاً یک دسته سرباز ساخلو قرار داده شود، برای امنیت ولایتی و نظم شطّی هر دو فواید کلیّه دارد.

به طوری که در فصل (۱۱) و (۱۵) و (۲۰) قراردادنامه اعلان دولتی مرقوم است، امین انبار و حمّالها و خدمتکاران جهاز، باید از طرف دولت علیه معین شده و نشان و علامت داشته باشند. هنوز ترتیب صحیحی داده نشده. لازم است در این فقرات نیز اقدامات کامله به عمل آمده از قرار قانون مجری دارند.

میرزا کاظم خان کارگزار سابق محمّره، در اجرای تکالیف مأموریت خود اهتمام زیاد داشت.

جهاز کمپانی انگلیس که به اهواز می آمد، در قراردادنامه دولتی ذکر شده بود، که ذهاباً و ایاباً ثنی یک هزار دینار حقّ عبور بدهند. وکیل کمپانی لنج می خواست در ذهاب و ایاب هر دو یک هزار بدهد. میرزا کاظم خان مدتها گفتگو نموده یک هزار برای رفتن و یک هزار در مراجعت گرفت. در سایر تکالیف خود نیز حتی المقدور دقت می نمود.

### فصل دهم در حالات رامهرمز

رامهرمز، سمت شرقی خوزستان، در جلگه ای واقع شده که اطراف آن کوه است. از جبال بختیاری و بهبهان پنج رودخانه وارد این جلگه شده، پائین تر از شهر رامهرمز، تماماً یک شعبه شده به جراحی و آخر آن به فلاحیه منتهی می گردد:

رود الله، رود زرد، رود برم جمال، رود بهبهان، رود بوالفریس.

رامهرمز بهترین ولایات خوزستان است و آب این رودخانه ها به تمام اراضی آن مسلط است. غالب زراعت آنها گندم و جو و برنج و کنجد و باقلا است. حنا و تنباکو نیز

می‌کارند. باغات مشتمل بر اشجار مرکبات و میوه‌جات بیلاقی، از قبیل سیب، زردآلو، انار و به و غیره زیاد دارند. استعداد ملکی آن به قدری خوب است، که همه قسم حاصل صیفی و شتوی و میوه‌جات ممکن است با کمال سهولت به عمل بیاورند. شکار ذراج و کبک و آهو و گراز نیز زیاد از حد دارد.

شهر رامهرمز از شهرهای قدیم خوزستان بوده و حال هفتصد خانوار دارد. بازار و دکاکین آنها منحصر به یک دکان نعلبندی است. بعضی‌ها که از جنس بزازی و عطاری و غیره از شوشتر می‌آورند، در خانه‌ها داد و ستد می‌کنند. یک حمام و یک مسجد دارد. در اطراف شهر از مسکوکات قدیمه و بعضی پارچه‌های<sup>۱</sup> طلا و نقره، غالباً به دست می‌آید که اگر به وضع همدان طلاجوئی کنند فایده کلی حاصل می‌شود.

#### دهات رامهرمز.

تمام بلوک رامهرمز را از قدیم در میان خود به پانزده سهم تقسیم کرده‌اند، که به اصطلاح خودشان پانزده نصف بنچه می‌گویند و داد و ستد مالیاتی از روی آن می‌شود. و دهات و بنه‌های آن از این قرار است:

##### دهات آباد:

چم ملا، رستم آباد، دو کوهک، دهیور<sup>۲</sup>، نردین، چزان، پلیم، مال کائند، لبپاوی، باسیدی، جوب آسیاب، گندکی، مال کامحمد، کیمه، با ایمان، سندرون، مرّ بیچه، مموی، داری گل، پا گچی، سرچشمه، سرطان.

##### دهات مخروبه:

باسدی آدران، جومه، اریض، کوتی، زرینه، چم لیشان، کرفنج، کوهله، سلمانی، سلطان آباد، علی آباد، قلعه شیخ، چم هاشم، میر عبدالله، [بنی] فرج، ثل شوره، متوی، دیدانی، راکی، کوت شیخ.

۱. پارچه‌ها.

۲. دهیوز.

### مالیات رامهرمز و معدن نفت.

در تمام شهر رامهرمز این دهات قریب دو هزار و دویست خانوار ساکنند و دوازده هزار تومان به دیوان اعلی مالیات می دهند. استعداد محلی آن به قدری است که می توان همه قسم آبادی و زراعت نمود، اگر پنج سال توجه بشود، ممکن است اقلاً سی هزار تومان با کمال رفاهیت رعیت از آن محل مالیات عاید شود. مابین رامهرمز و شوشتر، معدن نفت سفیدی هست، که به سایر نفت ها امتیاز دارد و متعلق به اهالی شوشتر است. به اطراف هم تا جائی که مقدور است حمل می کنند. قیمت متعارفی آن، یک من تبریز یک هزار دینار است. از شوشتر الی رامهرمز بیست فرسخ مسافت است.

### فصل یازدهم

در حالات جراحی و ده ملا و هندجان و بندر معشور (جمعی میرعبدالله خان). بلوک جراحی مابین فلاحیه و رامهرمز واقع است و از قدیم جزو مشایخ فلاحیه بوده، چند سال است که موضوع شده ابوابجمع میرعبدالله خان است. تمام دهات آن در دو سمت رودی است، که از رامهرمز به فلاحیه می رود. آثار چندین بند از سنگ و ساروج در این رود پیدا است. تمام دهات فاریاب بوده اند و مدینه شهر خرابه ای است، که سابقاً محل سکناى طوایف بنی خالد و غیره بوده. از زمان آبادی فلاحیه آن شهر به کلی خراب است.

زراعت جراحی منحصر به گندم و جو دیمه است. چند سال است میرعبدالله در قریه چمابیه نهری از رود احداث نموده و زراعت فاریاب می کنند. در سایر جاها هم چنانچه نهر احداث کنند، غالب اراضی جراحی فاریاب خواهد شد و دهات آن از این قرار است: سمت شمالی رودخانه:

طویجیه<sup>۱</sup>، البوعلایه، حشچه<sup>۲</sup> سفلی، حشچه علیا، مکسر عطیه، مکسر خانه هلیل<sup>۳</sup>،

۱. طویجیه.

۲. حشچه.

۳. خلیل.

حدید، بلاد رضی، زُناط، حَزْ فَریح، اِثله، بلاد مُطلب، چمابیه، چم حَبکی.  
سمت جنوب رودخانه:

دوب المیر، سدیره، سویره، حُدّامه، بنوار سفلی، بنوار علیا، ریحانه حاکم نشین  
جراحی است، بطلیه، ابودیّان، ابوخامه علیا، ابوخامه سفلی، سن، خلف آباد.  
جمعیت این دهات، بعضی از اهل خود جراحی است که از قدیم خانه‌ها از گِل و  
بوریا ساخته، ساکنند و زراعت می‌کنند. بقیه اراضی آنها را همه ساله اعراب فلاحیه و  
قدری از طایفه شریفات با کوچ و بنه آمده زراعت می‌کنند و بعد از رفع محصول، فصل  
چیدن خرما به فلاحیه مراجعت می‌نمایند. جفتی یک تومان و دو هزار به عنوان  
سرخویشی با آنچه حاصل غله باشد، خمس مالیات می‌دهند.  
این محل نیز از مواقعی است که اگر سدی در جلو آن رود بسته شود، تمام آن اراضی،  
زراعت صیفی و شتوی فاریاب خواهد شد و منافع کلی دارد. چون اغلب زارعین آنجا  
رعیت فلاحیه است در این وقت که بعضی ملاحظات سابقه از مشایخ فلاحیه مرتفع شده  
است، چنانچه کما فی السّابق جزو فلاحیه باشد، دور نیست بهتر آباد شود.

#### [حالات] ده مَلا.

قریه ده مَلا متصل به خاک بهبهان در کنار رود زیدان واقع شده. سکنه آن قریب  
هفتصد خانوار از طایفه خود میر عبدالله است.

تمام آن طایفه از آب آن رود زراعت صیفی و شتوی فاریاب دارند. گندم و جو دیمه  
نیز می‌کارند. مالیات آنجا را به قانون دهات عراق از سر و خانه و گوسفند و غیره  
می‌گیرند. این محل از قدیم با خود میر عبدالله و پدران او بوده.

**بندر هندجان:** چهارده فرسخ پائین‌تر از ده مَلا، در کنار رود زیدان، قریب الحاق به  
دریا واقع است. کشتیهای بادی از دریا تا خود آن قریه می‌آیند. جمعیت آن قریب هفتصد  
و پنجاه خانوار است. خود قریه موسوم به یمامیه است. بلوک آن را هندجان گویند.  
زراعت آن غالباً دیمه، قلیلی برنج و کنجد و غیره می‌کارند. آنچه زیاده از خوراک سالیانه  
خود آنها است، با کشتی حمل به خارج می‌شود. گوسفند زیاد دارند و هرگوسفندی یک

هزار دینار مالیات به دیوان می دهند. گمرک آنجا بسیار با فایده است. این محل از سابق رؤسای علی حده داشته اند، که آنها را قاید می نامند. چند سال است ابوابجمع میر عبدالله خان شده و او هم به خود قایدها در سالی دوازده هزار تومان اجاره داده است.

**بندر معشور:** قریه ای است معتبر و بندرگاهی است در نیم فرسخی دریا و مال التجاره، را با مال و حیوان به کنار دریا رسانده به کشتیها حمل می کنند. قریب سیصد خانوار است. زراعت آنها دیمه است و هر جفتی یازده تومان از آنها مالیات می گیرند. از گوسفند و پشم و غیره نیز به قدر هندجان مالیات می دهند. در سالی دویست تومان قیمت اسب از این قریه گرفته می شود. رؤسای آنها از قدیم معروف به خواجه بوده اند. این اوقات میر عبدالله در سالی قریب سه هزار تومان به خود آنها اجاره می دهد.

#### وضع مالیات جمعی میر عبدالله خان.

این چند محل که ابوابجمع میر عبدالله خان است، سابقاً جزو مشایخ چعب بوده. چند سال است که از فلاحیه موضوع شده و تمام آنها قابل همه قسم آبادی است. استعداد آن را دارد که اقلاً چهار مقابل حالیه، مالیات از آنجا عاید شود. فعلاً میر عبدالله خان مالیات دیوانی تمام ابوابجمع خود را از بندر هندجان و بندر معشور عاید می کند. قریب پانزده هزار تومان مالیات ده ملاً و جرّاحیه، خرج مضیف و منفعت شخصی میر عبدالله خان است.

#### فصل دوازدهم در حالات فلاحیه

**هوای فلاحیه،** به واسطه پستی زمین و قرب به دریا و زیادی شلتوک کاری، از تمام نقاط خوزستان گرم تر است. تولید امراض زیادتر می شود. در فصل سنبله و میزان، اکثر نفوس فلاحیه به مرض تب و نوبه مبتلا هستند. آب خوردن و زراعت آنها از رودخانه ای است که در رامهرمز تشکیل یافته، از بلوک جرّاحی گذشته به فلاحیه می رسد و بالنسبه به سایر رودخانه های خوزستان آب این ثقیل و ناگوار است. پنج فرسخ بالاتر از شهر فلاحیه، از این رود به دو طرف نهرهای بزرگ احداث نموده و تمام اراضی را تا سه

فرسخ پائین‌تر از شهر فلاحیه، زراعت صیفی و شتوی فاریاب می‌کنند. به واسطه این نهرها از قدیم فلاحیه و اطراف آن مأمن سختی بوده است. حالت این محل مثل بسیطین و طایفه بنی طرف است. در روی تمام نهرها پل‌های چوبی بسته‌اند و چون تعداد آنها زیاد است هر وقت که آن پلها خراب شود، عبور سواره و پیاده بسیار مشکل می‌شود.

جمعیت فلاحیه کلیتاً قریب ده هزار خانوار و چهار طایفه‌اند:

طایفه عساکره (فضیل نام شیخ آنها)، طایفه البوقبیش (بجای شیخ آنها است)، طایفه مقدم (محمود نام شیخ آنها)، طایفه خنافره (مقیطی و عبود نام شیخ آنها).

هر یک از این طوایف، شیخ معینی دارند و در واقع کلیه فلاحیه به اختیار این مشایخ اربعه است. هر چند خانوار از طوایف جزء، محلی را در کنار این نهرها، از قدیم برای خود انتخاب نموده و دیوارهای گلی کشیده‌اند. در زمستان و بهار که فصل زراعت است، تماماً به این بینه‌ها آمده، روی دیوارها را با سیاه چادر و بوریا پوشانیده می‌مانند. بعد از جمع‌آوری زراعت، فصل رسیدن خرما با کوچ و بینه به میان نخلستان مراجعت می‌کنند.

#### دهات فلاحیه.

دهات و بینه‌های معروف آنها در دو سمت رودخانه از این قرار است:

دهات و بینه‌های سمت شرقی:

ریدیه، نهر عماره، نهر شیخ، نهر خمیس، حوی نسق، مدینه، شاه رخیه علیا، شاه رخیه سفلی، طواله، صفره، شاخه غانم اول نخلستان است، جهانگیری، بندر بزی، افشار، عنایتی، مسیر، ساعدی، مطینات!، شهر فلاحیه.

سمت غربی رود:

منصوره، قراجان، بریجع، نهر محمود، قریبه، خزئلیه، نهر بن ناصر، ناصری، جعفری، محمدی، ام السخر، جفّار، البونعیم، نهر مرز عادی، مبادری، شاخه حمید، توپچیه، مندوان، شاه ولی، غیاری.

**شهر فلاحیه.**

قریب پانصد خانوار است که بعضی در خانه‌های خشت و گل و بعضی در کپر ساکنند. عمارت حکومتی آنجا به وضع قدیمی و عربی است و از آجر بنا شده. از قدیم، اطراف شهر دیوار قلعه محکمی داشته و الحال خراب است. آجر در خود فلاحیه پخته می‌شود. آهک و گچ از بوشهر با کشتیهای بادی می‌آورند.

**شیخ غیث**، حمّامی بنا کرده و به اتمام نرسانده و هنوز مخروبه است. هفت باب مسجد دارند و قریب یکصد باب دکان پارسال شیخ جعفرخان در آنجا ساخته و روی آنها را با چوب چندل پوشانده. تجّار آنجا از اهالی خود فلاحیه و شوشتر و محمّره است. غله و خرما و برنج و پشم و غیره به خارج حمل می‌کنند. یک نوع تجارت آنها پَر مُرغابی‌های سفیدی است که از حور صید می‌کنند. عبای فلاحیه نیز معروف است.

**وزن فلاحیه.**

وزن آنها، دو من و دوازده سیر و نیم تبریز را یک وقیه گویند و دوازده وقیه را یک من فلاحیه می‌نامند.

**حکومت فلاحیه.**

در زمان ورود نظام‌السلطنه و این خانه‌زاد به خوزستان، شیخ عبدالله خان ابن شیخ عیسی در فلاحیه مستقل بود و در بدو ورود حکومت به دزفول نیامد. نظام‌السلطنه شیخ جعفرخان ابن شیخ محمدخان ابن شیخ فارس را خلعت داده با پنجاه نفر سوار بختیاری و دو دسته سرباز فوج چهارمحال و یک عرّاده توپ کوهی اطیشی به فلاحیه فرستاد و چند روز در بلوک جراحیّه اقامت کرده، آنچه خواستند به ملایمت مابین مشایخ فلاحیه و شیخ جعفرخان را التیام دهند، مقدور نشد. به نظام‌السلطنه اطلاع دادند، لاعلاج با اینکه قلب‌الاسد تابستان و شدّت گرمی هوا بود، اردو حرکت داده، خود نظام‌السلطنه و این غلام به سمت فلاحیه روانه شد. در این بین آن دو بیست نفر سرباز مأمورین سابق حرکت کرده در اول خاک فلاحیه چادر زدند و فی‌الغور شیخ عبدالله با تفنگچی فلاحیه جلو آمده

با مأمورین و شیخ جعفر به طور جسارت رفتار نموده به جراحیّه مراجعت دادند و این خبر که در اهواز به اردو رسید، بعد از فراهم نمودن تهیّه نظام السّلطنه وارد و به قصد تنبیه آنها و انتظام امور فلاحیّه حرکت نمود.

آنچه لازم بوده قبل از رسیدن به فلاحیّه نوشتجات نوشته، از رسیدن اردوی دولتی و خدمت و خیانت بیم و امید داده. بعد از رسیدن اردو چون شیخ عبدالله دید که با اردوی دولتی نمی‌تواند طرف شد، از فلاحیّه خارج شده به محمّره رفت. سایر مشایخ سرطاعت پیش آورده، حکومت شیخ جعفرخان را قبول کردند. دو ماه اردو در آنجا متوقف بود، تا اینکه امور آن حدود به قاعده منظم شد. بعد از مراجعت اردو یک دسته سرباز فوج فدوی تا مدّتی ساخلو بود. از آن تاریخ شیخ جعفرخان در حکومت خود مستقل شده، در شهر فلاحیّه ساکن است. مرد بسیار با کفایت لایقی است و در این حالت حالیه وجودش در هر موقع کاملاً به کار خدمت دولت برمی‌آید، و از برای حکومت فلاحیّه از اولاد شیخ المشایخ بهتر از اوئی ندارند. شیخ محمّدخان پدر شیخ جعفرخان مرد فقیری است و یک فرسخ بالاتر از فلاحیّه عمارتی ساخته ساکن است و به امر حکومت ابداً مداخله ندارد. شیخ عبدالله خان که در این دو سه سال متوقف محمّره بود، امسال پنج هزار تومان نقداً برای حکومت فلاحیّه به نظام السّلطنه پیشکش می‌داد. شیخ مزعل خان معز السّلطنه هم ضامن مالیات آنجا می‌شد و الحقّ نظام السّلطنه فقط به ملاحظه مصلحت دولتی از این وجه چشم پوشیده قبول ننمود. من بعد هم حکام خوزستان هر قسم تقویت و همراهی به مشایخ فلاحیّه نموده قوّت بدهند، بهتر از حالت ضعف آنها است.

مخصوصاً نگاهداری شیخ جعفرخان، در مقابل سایرین، فواید کلی دارد و ممکن است خدمات شایسته از او به ظهور برسد.

### بندر بزی.

بندر بزی: یک فرسخ پائین‌تر از فلاحیّه و اطراف آن محل شلتوک‌کاری و باغات و نخلستان است، که قدری پائین‌تر از بندر بزی داخل حور می‌شود و به دریا متصل

می‌گردد. از آنجا الی دریا شانزده فرسخ است. جزر و مدّ دریا تا حور بزی می‌رسد و کشتیهای بادی متصل به بوشهر و محمّره تردد می‌کنند. شیخ جعفرخان مبلغی از این بندر گمرک می‌گیرد.

### زراعت فلاحیه.

غالب زراعت آنها شلتوک‌کاری است و از این ممرّ فواید کّلی می‌برند و آنچه برنج عاید شود، حاکم فلاحیه نصف مال دیوان برمی‌دارد و نصف دیگر به رعیت می‌دهد. قریب هزار و پانصد جفت گندم و جو دیمه و فاریاب می‌کارند. هر جفتی دو تومان نقد و آنچه حاصل غله شود از فاریاب ثلث، و از دیمه خمس، مالیه می‌گیرند و کّلی زراعت غله آنها از بلوک جراحیّه است که دیمه می‌کارند.

### وضع نخلستان فلاحیه.

نخلستان فلاحیه نیز زیاد از حدّ است. اشجار آن زیادتر و بهتر از بصره و محمّره ثمر می‌دهد. هر نخلی از پانزده الی چهل من تبریز خرما می‌دهد. پانزده من و سه چارک تبریز را یک لنگه قرار می‌دهند، و بیست لنگه را یک کاره گویند و از هر کاره‌ای حاکم فلاحیه سه تومان مالیات می‌گیرد. در واقع از هر درخت خرمائی یک هزار الی یک هزار و پانصد دینار مالیات گرفته می‌شود. کلیتاً رعیت فلاحیه آبادتر از سایر رعایای خوزستانند. و محلّ آنها نیز بسیار مستعد و قابل است و ممکن است خیلی زیاد از اینها آبادی کنند. اقلّاً پنجاه هزار تومان مالیات عاید دولت شود و رعیت هم فواید کّلی ببرند.

باغات و میوه‌جات بیلاقی بسیار کم دارند.

درخت مرکبات ابداً نکاشته‌اند و اگر بکارند بسیار خوب ثمر می‌دهد. یونجه در اطراف شهر می‌کارند. هندوانه و خربزه از جراحیّه به آنجا می‌آورند.

### مالیات احشام فلاحیه.

گاو و گوسفند به قدر اندازه دارند. گاو میش زیاد دارند که مبالغی در سال منفعت می‌برند و از این قرار مالیات می‌دهند:

گاو میش رأس ( **مر** • پنج هزار دینار)، گوسفند رأس ( **الک** • هزار دینار)، گاو شیرده رأس ( **الع** • یک قیران و ده شاهی).  
اسب و مادیان آنچه دارند بهتر از تمام ولایات خوزستان است. محض اینکه کمتر از میان خود خارج می‌کنند، مالهای بسیار خوب یافت می‌شود. بلم‌های کوچک نیز خیلی زیاد دارند و غالب حرکت داخله آنها از روی آب با بلم می‌شود.  
**شکار فلاحیه.**

شکار دُرّاج و اقسام مرغابی‌ها و گراز در فلاحیه خیلی زیاد است. یک نوع مرغابی در حور هست که به قدر دُرّاج، پرهای آن به رنگ طاووس و اسم آن را بُرهان گویند. بسیار مرغ خوشرنگی است و به قدری زیاد است که در روزی صد الی دویست قطعه از آنها را اعراب زنده به دست می‌آورند.

شرحی از اطلاعات حالات خوزستان، که به عقل قاصر غلام  
خانه‌زاد لازم بود به عرض خاکسپای جواهرآسای مبارک  
جسارت ورزید. فی سنه ۱۳۰۸ [ه. ق].



## [ گزارش سرخس و قلعه ناصریه ]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبیین وضع قلعه مبارکه ناصریه سرخس و شرح حالات نواحی و صحاری و بیان احوال سکنه و سایر متعلقات آنجا، و تعداد اسامی منازل از مشهد الی سرخس، که غلامزاده جان نثار عبدالله بن اعتماد السلطنه سرهنگ فوج فدوی، که در دو سنه اودئیل و بارس ئیل به ساخلو و سرحدداری آن ساحات مشغول جان نثاری بوده و از روی تحقیق معین نموده.

### منزل اول.

از ارض اقدس به حسین آباد می رود، که سه فرسنگ است و در بین راه چند قلعه کوچک نیز واقع است و خود حسین آباد قلعه مختصر آباد خوبی است.

### منزل دویم.

از حسین آباد به قرائقه می رود که دو فرسنگ است. در یک فرسخی دهی مشهور به چله قی واقع است و از چله قی تا خود قرائقه که یک فرسنگ است، در کنار راه و میان

جلگه، چند قلعه خرابه افتاده است، که از آن جمله تَنُکَل شور و میرینکاش<sup>۱</sup> و غیره است. در قلعه قرائقه طایفه جمشیدی ساکنند، که صد سوار به سرکردگی اللہپارخان و محمد امین خان به دیوان اعلیٰ نوکر می دهند و بودن این سوار به جهت تاخت و تاز «الآمان» و حراست آن نواحی خیلی مفید است. اما قرائقه در کنار رود مسمی به قراسو که در پُل خاتون مُلاقی و داخل رود سرخس می شود، واقع است. در این قلعه، زراعتی به قدر کفایت خودشان می شود. قراول کمی نیز دارد.

### منزل سیم.

از قرائقه به شادیچه می رود، که دو فرسنگ است. یک فرسنگ تا قلعه لَنکرک، که آن نیز ده مختصری است. بیست خانوار ساکن و چند سوار دولتی دارد. قوافل در وقت مراجعت از سرخس از رباط، ماهی برداشته یکسره به آنجا می آیند. از لَنکرک تا قلعه شادیچه نیز یک فرسنگ است و پهلوی شادیچه قلعه قلیچ آباد واقع است، که علی مردان خان سرتیپ تیموری آنجا را بنا کرده است و باغ خوبی هم در آنجا دارد. خود شادیچه بیست سوار نوکر دیوانی دارد و محلی است در غایت خوبی و صفا. شکارگاه بسیار ممتازی است. قراول و کبکش از حد و حصر بیرون است. اینکه تا شادیچه سه منزل شمرده شد، در حقیقت هفت فرسنگ بیشتر نیست. لیکن ناچار سه منزل می کنند، زیرا که مترددین آن راه از نوکر و غیره باید همراه شتردار که حامل آذوقه است، حرکت کنند و قافله را لامحاله عقب مانده از پیاده و غیره خواهد بود و تا شادیچه راه را احتیاط چندان لازم نیست. ولی از شادیچه به آن سمت باید با ترتیب و نظام حرکت شود. به این جهت هفت فرسنگ راه را در سه روز طی می کنند که عقب مانده ها جمع شود و اتفاق نمایند. از منزل شادیچه تا سرخس، سرکرده مأمور باید قافله را به وضعی حرکت بدهد، که میان افراد همراهان از سرباز و سوار و شتردار، هر کس هست هیچ وقت صد قدم فاصله واقع نشود. باید سوار را به پیش قراول و چنداول ترتیب داده و نصف سرباز را با یک

۱. میرینکاش.

عزاده توپ از جلو و نصف دیگر را با یک عزاده توپ از عقب، ترتیب داده با کمال آراستگی و نظام حرکت کنند و سوارهای پخته نیز باید همراه سرکرده در پیش قافله، با ملاحظه و دقت درست در هر نقطه که صلاح دانند حرکت کنند و کمال حزم و احتیاط را مرعی دارند که محل خطر است. تشکیل این اردو بسته به سلیقه و علم سرکرده است. اما از شادیچه راه دو تا می شود: یکی، از راه آق دربند می رود، و یکی از طرف مزدوران، راه آق دربند هموارتر است، لیکن قدری دورتر است. با این تفصیل محض بی آبی راه مزدوران، قافله در تابستان از آق دربند می گذرد و زمستان از مزدوران، و این دو راه از چهار گنبد که در یک فرسنگی شادیچه واقع است جدا می شود. اما منازل راه آق دربند که محل عبور اکثر قوافل است، این است.

#### منزل چهارم و پنجم.

از شادیچه تا پل گزی نه فرسخ است و در وسط، یک منزل می کنند، که پای گذار آب باشد. در یک فرسنگی چهار گنبد را که محل انفصال راه آق دربند از مزدوران است، می بیند و چهار گنبد بقعه و آب انباری است از آثار قدیمه. از شادیچه تا آنجا راه دو تا می شود: یکی به تخت مشهور که راه عبور توپ است، دیگر از میان دربند و کنار رود می رود و یک قلعه خرابه در میان تنگ واقع است، که مشهور به سیاه بالاست؛ جای باصفای خوبی است. شکار کبک و قرقاول بسیار دارد. گویا چنین شکارگاه کمتر به هم رسد. و رود همه جا تا شورجه کنار راه واقع است و همه این راه قرقاول زیادی دارد و از آنجا یک فرسنگ است تا قیچی در، که آن هم قلعه خرابه است و سابقاً در تمام این قلعه جات که مترادف واقع اند قراول و ساخلو بوده است. از قیچی در یک فرسنگ تا مُحاذی گذار، رباط ماهی است و از آنجا چهار فرسنگ تا بقبقو که در وسط دو گذار مشهور واقع است: گذار شرشر و گذار ریگ باشد. مترددین ناچارند که در یکی از این گذارها منزل کنند. ولی بهترین گذارها برای منزل گذار شرشر است. خود بقبقو قلعه چهار بُرجی است که هشت سوار دیوانی ساخلو دارد و منزلگاه نیست. از بقبقو به پل گزی دو فرسنگ است و در آن محل باید از رود عبور کرد. پل درستی هم ندارد و

هروقت قشون با قافله آنجا وارد شود باید در نهایت صعوبت پلی از چوب بسازند، مگر اینکه آب خیلی کم باشد. آن وقت هم به سختی می‌توان گذشت. در هر حال معطلی زیاد برای عابرین دارد. لهذا باید آنجا را یک منزل قرار داد. قلعه هم ندارد. اگر قلعه در آن محل ساخته و چند نفر شمخالچی در آنجا گذاشته شود، خیلی بجا و مفید است.

#### منزل ششم.

از پل گزی به شورجه می‌رود و چهار فرسنگ است، که دو فرسنگ از پل گزی به آق دربند است و از آق دربند نیز تا خود شورجه دو فرسنگ است. آق دربند محل خوبی است. در کوههای آنجا کبک بسیار است و باد بسیار سرد لطیفی با حدّتی در زمستان و تابستان آنجا می‌وزد، که هیچ‌جا به آن روح نسیم دیده نشده است. قلعه آق دربند برجی است که دیواری از اطراف دارد و بیست و پنج نفر شمخالچی برای حراست آنجا مقرر است. قافله از آق دربند گذشته به شورجه که منزلگاه معمول است، می‌رود و شورجه اگرچه آبش از همان رودی است که از شهر می‌آید، لیکن در این اراضی به جهت مجاورت با زمینهای مختلف نامناسب دیده می‌شود. در شورجه سابقاً قلعه‌ای بوده است، که همیشه یک دسته سرباز در آنجا ساخلو بوده است، به جهت بدی آب به مرور اغلبی از آنها تلف شده‌اند. لهذا دیگر ساخلوی به آنجا نفرستاده‌اند، سکنه هم ندارد. در میان آن دربند و رودخانه آنجا، سنگهای مخطّط و منقّش معروف به «سنگِ سرخس» خیلی پیدا می‌شود، که به جهت ساختن سرقلیان و بعضی چیزهای دیگر، خالی از امتیاز نیست و نیز پسته در آن کوهها بسیار است. در همه ساله پیاده تفنگچی ترکمان با قافله آمده از آنجا پسته بسیار می‌برند و پسته‌های درشت خوب هم در آنجا فراوان است.

#### منزل هفتم.

از شورجه به دولت‌آباد است که هفت فرسنگ مسافت دارد و در این راه به هیچ‌وجه آب به هم نمی‌رسد. لهذا بیشتر قوافل آن منزل را شب طی می‌کنند:  
از شورجه که حرکت می‌کنند تا دو فرسنگ باید در میان تل و ماهور عبور نمایند. بعد

از آن داخل جلگه مرو و سرخس می شود که ریگزار است. دولت آباد در کنار رود سرخس واقع است. قلعه چهار برجی دارد که نسبت به خودش خالی از استحکام و مناسبت نیست. بیست و پنج نفر شمشالچی مأمور توقف و حراست آنجاست. و این از شمشالچیهای مأمور سرخس است. آذوقه آنها یا همراه قوافل باید برسد یا از سرخس، و کارشان منحصراًست به این که در میان قلعه نشسته قراولی کنند، قادر بیرون آمدن نیستند. چون رود تقریباً پانصد قدم از قلعه فاصله دارد، لهذا نمی توانند از آب رود آشامید. ناچار چاهها کنده و آب چاه می خوردند. اما چاه آنجا مثل چاههای سرخس بی دوام نیست.

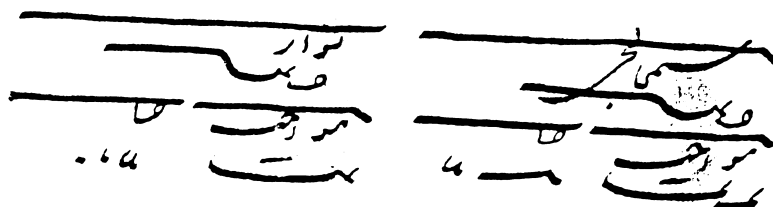
#### منزل هشتم.

از دولت آباد به سرخس است. دو سه فرسنگ امتداد دارد. در یک فرسنگ و نیم قلعه قصاب که از آثار قدیمه است واقع شده، و از آنجا هم یک فرسنگ است به آسیای باد که آن نیز از آثار قدیمه است و نیم فرسنگ تا قلعه مبارکه است. این تفصیل منازلی بود که از طرف آق دربند می روند.

\* اما راه مزدوران از شادیچه الی چهارگنبد یک فرسنگ است، که راه یکی است و از چهارگنبد که راه جدا می شود، به رباط ماهی می رود که تا شادیچه سه فرسنگ مسافت دارد و رباط ماهی قلعه خرابه است که در کنار رودخانه واقع است. کنار همان رودخانه همه جا کبک و قرقاول بسیار به هم می رسد. از رباط ماهی به مزدوران چهار فرسنگ است. راه از رود جدا شده به تل و ماهور می افتد. اما مزدوران قلعه ای است واقع در بالای یک تل مرتفعی و اراضی آن در کمال نزهت و صفاست و خیلی قابل زراعت. انصافاً از خوبی زمین و نشاط بخشی هوا، احسن البقاعش می توان خواند. دور نیست که در اکثر بلاد ایران یک قطعه زمینی به آن لطف و صفا پیدا نشود.

در کوه نزدیک قلعه، چشمه آب گرمی است خیلی صاف و زلال و به شدت گرم. در فصل زمستان گرم تر از تابستان می شود و در ایام قدیم، طاقی بالای آن چشمه ساخته اند. از چشمه تاقله از یک تیررس تفنگ کمتر مسافت است. اهل قوافل و نوکر مأمور در

وقت ذهاب و ایاب آنجا رفته شست و شو می‌کنند. آب خیلی خوبی است؛ مگر اینکه قدری بوی گوگرد داده و طعم بدی هم دارد. ولی مثل سایر آب گرمها فواید کلی از آن نقل می‌کنند. نیز از عجایبی که در مزدوران هست غاری است در کوه آنجا بغایت طولانی و ممتد. می‌گویند کسی به آخر آن نرسیده است. غلامزاده محض تحقیق این فقره بیست دانه شمع برداشته با چند نفر دیگر داخل آن غار شد. تقریباً هزار قدم رفت به جایی نرسید. دیگر رفتن هم ممکن نبود. به جهت آنکه از شدت بخار شمع خاموش می‌شد ناچار بی‌تحصیل اطلاع بیرون آمد. این کوه مزدوران بالاتر از هرات امتداد یافته و رشته آن به گرگان و از دارالخلافه و تبریز و پایین‌تر منتهی می‌شود و در حدود خراسان هر جا که به میان ولایت راه پیاده و سواره‌ای هست قراولخانه‌ها ساخته و بالفعل قراول دارد. بخصوص در مقابل مزدوران که رشته کوه بزرگ است. در صورتی که دشمن تفنگ دورزن داشته باشد، مشرف بر قلعه مزدوران است. لهذا در هر یک تیررس تفنگ یک برج ساخته‌اند. سابقاً در همه بروج قراول و مستحفظ بوده است ولی حالا نیست و مستحفظین حالیه قلعه مزدوران از این قرار است:



[عبارت سیاق فوق را بشرح زیر می‌خوانیم:

شمخالچی ۲۵ نفر، موجب ۱۲ تومان جیره ۳ تومان و دو عباسی. سوار ۲۵ نفر، موجب ۲۰ تومان جیره ۳ تومان و ۱۰ شاهی.]

در این صحرا علف بسیار هست و قدری یونجه هم در پای قلعه کاشته، گاهی زراعتِ قلیل از همان آب می‌کنند. وقتی که قافله وارد مزدوران می‌شود، حارسین قلعه، قدری از ترس بیرون آمده، برای اسبهای خود علف جمع می‌کنند و فایده این بیست سوار آن است که باید هر صبح راههای نزدیک مزدوران را رسیدگی کرده به اصطلاح خود رد

بزنند. احياناً اگر سواره یا پیاده از آن شوارع گذشته باشد معین کرده و فوراً به هر قسم است به شهرخبربرسانند. و قلعه مزدوران تعمیر لازم دارد، اگر درست بسازند قلعه بسیار محکمی است که گرفتن آن در نهایت اشکال است.

\* از مزدوران به شَرُق، پنج فرسنگ است. ولی همه را باید به سرازیری کوه رفت و در بیشتر مواضع توپ از حرکت بازمانده و به سختی می‌گذرد. در تمام این منزل هیچ‌جا آب به هم نمی‌رسد، خود شَرُق هم آب بسیار کمی دارد و تقریباً دو هزار قدم امتداد جوی آن است، در تابستان قدری هم تلخ می‌شود. هر الآمانی که بخواهد از راههای اطراف مزدوران، داخل جُلگاه مشهد مقدس شود، ناچار است از این‌که اسبهای خود را شَرُق آب بدهد و بیشتر الآمان از همان جا عبور می‌کند و از راه آق‌دربند کمتر می‌رود و بلکه هیچ نمی‌رود. از آثار قدیمه در شَرُق هیچ دیده نمی‌شود. اگر برای آنجا قلعه ساخته و ساخلوی در آنجا بگذارند، فواید کلی دارد، زیرا که اغلب به جهت خبر الآمان و غیره چند سواری از قبیل عاشوربیگ مزدورانی و دیگران از شهر به سرخس و از سرخس به مشهد مقدس می‌روند. در صورتی که قلعه در شَرُق ساخته شود از خود آنجا نیز ممکن است خبر الآمان به مزدوران و مشهد مقدس برسد و اکثر اوقات پیاده و سواره الآمان و شکارچی ترکمان در آن حول و حوش کمین دارند. پس خیلی لازم است که قلعه برای آنجا بنا شده و ساخلوی مقرر گردد. اما در صحرای شَرُق، هیمة طاق کمال وفور را دارد. پلنگ نیز در کوههای آنجا بی‌شمار است.

\* از شَرُق الی سرخس ده فرسنگ است، که در چهار فرسنگی شَرُق گنبدلی حصار خرابه‌ای است، از آثار قدیم این که دو قلعه کوچک میان یکدیگر ساخته شده بوده است و آب ندارد و از شَرُق که ده فرسنگ تا قلعه مبارکه ناصریه است، هیچ‌جا آب یافت نمی‌شود، اما راهش از جلگایی است بغایت وسیع و هموار، در دوفرسنگی سرخس داخل ریگزار می‌شود. فصل تابستان به جهت بی‌آبی، عبور از آن صحرا کمال صعوبت را دارد و در زمستان نیز به شدتی گِل می‌شود که شتر با نهایت سختی و زحمت از آن بیابان می‌تواند بیرون شد. به همین ملاحظات قافله از راه آق‌دربند عبور می‌کند.

هر وقت که به جهت اخبار الآمان یا مهمی دیگر، بخواهند از سرخس به مشهد مقدس یا از مشهد به سرخس، آدمی معجلاً روانه کنند، ناچار باید از راه مزدوران بیاید. دو سه رشته راه است، که از مزدوران جدا شده و در گنبدلی اتصال می‌یابد، چون قسمی واقع است که منزل شَرِّق برای آن فرستاده خیلی خطرناک و محل احتیاط است، لهذا از آن راههای غیر معمول می‌آید که شَرِّق را نبیند و باید طوری بیاید، که از سرخس تا مزدوران را که چهارده پانزده فرسنگ مسافت است، اول مغرب سوار شده و طلوع آفتاب به منزل برسد. این قسم فرستاده‌ها باید سوار اسبهای بسیار خوب و ممتاز باشند، که بی‌خطر به مقصد بتوانند رسد و هیچ‌طور امکان ندارد که چهل پنجاه سوار هم به اتفاق میان مزدوران و سرخس را در روز بپیمایند یا آنکه در جایی اقامت و آسایش توانند نمود.

\* اما از مشهد مقدس تا سرخس، اگرچه سی فرسنگ بیشتر مسافت نیست، در اینکه در هفت هشت روز باید طی شود، چند جهت دارد: اول اینکه نوکر مأمور خواه سوار و خواه سرباز راه را حُکماً باید همراه قافله شتردار که حامل آذوقه است بپیماید، که حراست آذوقه به عمل آمده باشد و شتر نیز قاطبۀ در روز بطیء الحركت است و برای مراقبت پیاده و عقب مانده، باید در هر فرسنگ یک ربع ساعت جلو قافله را نگاهداشت که بازماندگان برسند. چون راه خطرناکی است، رئیس مأمورین باید نهایت شرایط حزم را در وقت حرکت و نزول مرعی دارد. چنانکه لازم است اول راه افتادن و فرود آمدن در هر منزل در وقت روشنی هوا و روز باشد که ملاحظه اطراف را بتوان نمود. به جهت آنکه بیشتر آسیب دشمن در آن دو موقع به عابرین می‌رسد و همچنین در فرود آمدن روشنی لازم است که محل نزول اردو و قافله از روی بصیرت معین نمایند، که سرکوب و کمینگاهی در اطراف نداشته باشد و نیز جای قراول تشخیص یابد، که افراد همراهان با آزادی علف و هیمه توانند جمع کرد، و در یک روز این قدر وسعت نیست که با وجود این همه معطلی و عوایق بتوان مسافت زیاد طی نمود. مگر دو منزل از شورجه به دولت آباد و از شَرِّق به سرخس هم از غایت اضطرار است که با زحمت بسیار طی مسافت می‌شود.

اما هنگام مراجعت قافله از سرخس به جهت خالی بار بودن شتر، زودتر به شهر می‌رسند. به این منازلی که عرض شد در سالی دو یا سه مرتبه آرد و آذوقه حمل کرده به سرخس می‌فرستند و تقریباً یک فوج سرباز و قریب پانصد ششصد سوار و دو عراده توپ ملتزم قافله است.

### اما در تفصیل و تعریف قلعه مبارکه ناصریه خود سرخس از وضع بنا و محل وقوع و سایر متعلقات آنجا:

حصار خجسته آثار ناصریه به فاصله دو هزار قدم در طرف مغربی رود سرخس بنا شده است و بنیان قلعه، در قطعه زمینی است، که بالنسبه به سایر نقاط آن اراضی گودتر است. چنانکه از یک تیررس توپ زیادتر در اطراف قلعه جایی مرئی نیست. گمان جمعی این است، که اگر این بنا در محل مرتفعی می‌شد، بهتر بود و به این اعتقاد خود دلایلی دارند:

یکی آنکه تقریباً از یک تیررس توپ، زمینهای اطراف قسمی واقع شده، که برای دشمن حکم سنگر طبیعی دارد. دیگر آنکه در نزدیکی قلعه از هر جانب جویهای بزرگ و عمیق که به اصطلاح آنجا «نوغانه» می‌گویند، واقع است، که ممکن است قریب پانصد سوار در آنجا کمین کنند. گذشته از اینها، چون اراضی سرخس مطلقاً ریگزار و سُست است، لهذا برای رود مجرای مستقیمی نیست و در هر چند سال به طرفی میل می‌کنند. دور نیست خدای ناکرده به مرور دهور به سمت قلعه انحراف یافته و موجب خرابی کلی شود. چنانکه در سنه بارس‌نیل که غلامزاده در آن سرحد مشغول خدمت بود، آب طغیان کرده قریب به سیصد قدم به طرف قلعه رخنه یافت. الآن از همان مجری جاری است. امکان دارد که به مرور دورتر شود یا نزدیکتر شود. نظر به جهات معروضه اهل ایراد بی‌حق نیستند، ولی غافل از اینکه مهندس و معمار از بناء در این نقطه ناگزیر بوده‌اند؛ زیرا که اگر قلعه در محل مرتفعی واقع می‌شد، به کلی آب به حوالی آنجا نمی‌نشست، مگر اینکه بند جلو رود را که فعلاً نزدیک به قلعه است، اقبالاً در دو فرسنگی می‌بایست ببندند و آن هم خیلی بزرگ‌تر از آنچه حالا بسته می‌شود و در آن

صورت برای اشخاصی که به جهت بستن بند، همه روزه باید از قلعه بیرون روند، خطرهای بسیار و صدمه‌های کلی داشت.

ولی خدای ناکرده اگر وقتی از آب رود ضرری به بنیان قلعه‌ی حالیه برسد و آرای اولیاء دولت به تجدید حصار اقتضاء فرماید، یقین است که در محل قلعه‌ی قصاب که از آثار قدیمه و در یک فرسنگ و نیمی قلعه‌ی مبارکه واقع است، بنا خواهند کرد، که به جهات عدیده بهتراست. قلعه‌ی کوچکی نیز در سر بند آب می‌سازند، که در وقت ضرورت محکمه و پناهی باشد برای عملجاتی که مشغول ساختن بند هستند. چنانکه قلعه‌ی نو به جهت همین کار، نزدیک بند حالیه ساخته شده است، و فایده‌ی کلی دارد.

اما قلعه‌ی مبارکه به شکل باستیان ساخته شده که دوازده باستیان باشد، مجموعاً سی و سه باستیان و برج دارد که شش عرّاده‌ی توپ و باستیان، و باقی برج است و دو دروازه دارد یکی دروازه‌ی مشهد که در سمت جنوب است و دیگری دروازه‌ی بخارا که رو به مرو و طرف شمال واقع است. ارتفاع قلعه تقریباً شش ذرع، و قطر آن از زمین قریب دو ذرع، و عرض غلام گردش، سه چارک و دور قلعه از روی غلام گردش، سه هزار و دویست قدم، و عرض و طول محوطه‌ی قلعه از شمال به جنوب و از مشرق به مغرب یا از هر باستیان به باستیان مقابل خود هفتصد ذرع است. جان پناه قلعه‌ی اول، قدری خراب بود. غلام‌زاده جان نثار زمان مأموریت خود تفصیل خرابی آنجا را معروض داشت. حکم شد جان پناه را تعمیر کنند. حسب الامر ساختند تا زمان مرخصی جان نثار، یک ربع از آن بیشتر باقی نبود، آن هم البته تا به حال ساخته شده است. خندق آنجا خیلی خراب است، گویا از اول هم خوب ساخته نشده است.

اما از دروازه‌ی مشهد مقدس که داخل قلعه می‌شود، یک جزء را دیوار کشیده، ارک قرار داده‌اند که عمارت حکومتی و حمام در دست چپ و قورخانه در دست راست ارک واقع شده است و منزل یک نفر سلطان و یک دسته سرباز هم دارد، لیکن منزل سرباز درست آباد نیست و سردر این قلعه، منزل شمخالچیهای مشهدی است. میان قلعه به قدر یک ربع آبادی دارد، سه ربع دیگر زمین هموار و بایر است. در خانه‌های مسکون یک

طرف، خانوار عرب ساکن است و طرفی دیگر، سرباز و از یک جانب خرلچی؛ خرلچی به اصطلاح آنجا اشخاصی را می‌گویند که تفنگ خاندان به دست می‌گیرند و آن قسم تفنگ را خرلی می‌نامند. عدد آن طایفه و وضع حالات و فایده وجود آنها بعد عرض می‌شود.

در وسط قلعه خانه‌ای است که منزل سرکرده سرباز است و منازل توپچیها در پای هر باستیان خانه ساخته شده است، که سه نفر توپچی منزل می‌کنند. چهار سوئی که آثار چند دکان دارد نیز در وسط قلعه واقع است، لیکن بالفعل از دکاکین بقالی و علافی و غیره هیچ نیست.

تمام مأكولات و ملزومات اهالی سرخس، منحصر است به آنکه سالی دو مرتبه یا سه مرتبه قافله معمول از مشهد مقدس به آنجا حمل می‌کند و هر کس باید آذوقه سالیانه خود را به آن دو سه قافله از شهر به سرخس برسانند. الا اینکه جمعی از تراکمه سوداگر هستند که با کلات و دره گز و سرخس معامله و آمد و شد می‌نمایند. اگر سرکرده سرباز آنها را به احسان و انعام تطمیع نموده و اطمینان آزادی از نوکر و اهل قلعه بدهد، ممکن است که هر وقت آذوقه لازم شود و به آنها اعلام نمایند، بی مضایقه بیاورند. چیزهایی که از مرو می‌آورند، از قبیل گوسفند و روغن زرد و روغن گنجد و برنج و کشک و قاق (که خربزه خشکیده باشد) است اما برنج مرو خیلی بد می‌شود، به حدی که به آن بدی برنج در هیچ‌یک از ممالک ایران دیده نشده است. این اشیاء را که از مرو می‌آورند، پاره‌ای وقتها از نرخ مشهد مقدس، قدری گران‌تر می‌فروشند. ولی اغلب می‌شود که به همان قیمت شهر فروخته شود. لکن سرکرده ناچار است که هر وقت قافله مرو می‌آید، مبالغی از نقد و خلعت به قافله باشی و بعضی معتبرین قافله مایه بگذارد. اما این ضرر مخصوص همان سرکرده است، دخیلی به سایر طبقات و متوقفین قلعه ندارد. علوفه مال و دواب آنجا چند ماهی از گاه زراعت تراکمه کفایت می‌کنند، در سایر اوقات ناچارند که ماهی دو سه مرتبه از سرباز و سوار و غیره، دویست و سیصد نفر جمعیت کرده از قلعه بیرون روند و علف جمع‌آوری کنند. فصل زمستان هم که علف کم است، می‌روند از حوالی

قلعه و علو بابا خار شتر جمع کرده می آورند و به آنها آب می پاشند که نرم شود و بعد خرد کرده به مال می دهند و اسب آن علوفه را خیلی خوب می خورد. بالجمله وضع قلعه از استحکام دیوار و خانه‌ها و بازار و سایر عمارات در غایت خوبی و خوش طرحی ساخته شده است، به طوری که اگر آن قلعه را تماماً آباد نمایند در هیچ جا قلعه‌ای به این استحکام و خوشگلی نخواهد بود.

صورت سکنه حالیه قلعه مبارکه ناصریه سرخس از متوقفین و ساخولی آنجا:

[عبارت سیاق فوق را بشرح زیر می خوانیم:

نوکری که هر ساله عوض می شود.

توپچی ۲۰ نفر، شمنخالچی ۵۲ نفر، سلطان ۲۰۰ نفر، سایر [سواره] ۵۰ نفر، سرباز ۷۵۰ نفر. خانوار - سوارقراول ۲۴ نفر، امیرخانی - قراول باشی ۶ نفر، سایر [سواره] ۲۳ نفر، خرنلچی ۲۵ نفر، سلطان ۲۰۰ نفر، نایب ۱۰۰ نفر، سایر [سواره] ۹ نفر، سوار عرب ۴ نفر، باباخان - سرکرده ۶ نفر، سایر ۳ نفر].

از جمله اشخاص معروضه، توپچی و سرباز و شمنخالچی، در هر شش ماه یا یک سال، یک مرتبه عوض می شوند، لیکن سواره عرب و سواره قراول و خرنلچیه با عیال و اطفال همیشه در قلعه مبارکه متوقفند.

## در باب مشاغل و خدمات مخصوص هر طبقه از طبقات نوکر

### که در قلعه سرخس هستند و تشخیص فایده

#### هر طایفه از آنها:

اما توپچی، که در پای باستیان منزل دارد، پیوسته مراقب است که اگر آلامانی به حوالی قلعه بتازد، به انداختن توپ پردازد، دیگر هیچ خدمتی از قبیل قراولی و غیره به عهده توپچی نیست. لیکن چون در قلعه مبارکه، شش عراده توپ است و بیست نفر توپچی برای شش عراده توپ خیلی کم است، لهذا اگر ده نفر دیگر اقلأً به عدد آنها افزوده شود بسیار خوب می شود.

اما سرباز، قلعه سرخس سی و سه برج و باستیان که دارد، همه قراولی به عهده سرباز است. یک دسته در میان ارک و چهار دسته در شهر است. از اول غروب به هر برجی چهار نفر سرباز و یک نفر وکیل با تفنگ می روند. در هر باستیان توپ یک نفر نایب باید قراول باشد و از اول مغرب تا طلوع آفتاب در هر برجی باید یک نفر سرباز به نوبه تفنگ در دست گرفته اطراف قلعه را قراولی نماید و با صدای بلند بیدارباش و هشیارباش کرده و به ترتیب در هر یک از برجها باید این صدا از دنبال هم بلند شود. تا صبح آواز از آواز بریده نمی شود. هر شب هفت هشت نفر وکیل و دو نفر صاحب منصب آن دسته که آن شب نوبه گزیده با اوست، نیز با نهایت نظم و دقت باید به گزمگی اطراف قلعه و بروج مشغول باشد، که مبادا یک نفر سرباز از قراولی و کشیک خود غفلت نماید. خود سرکرده سرباز هم باید شبی یک مرتبه یا دو مرتبه در اطراف گردش کرده و از قراول و بیداری سایرین اطمینان پیدا کند و دقیقه ای از شرایط حزم و احتیاط نباید فروگذار نماید، زیرا که فاصله میان سرخس و مرو بیشتر از سی فرسنگ نیست و هر آلامانی که به قصد اطراف شهر و سایر نواحی از مرو حرکت کند، ناچار باید از مابین شیرتپه و قلعه قوشید خان عبور کند و اطراف قلعه هم به طوری کمینگاه است، که دشمن تا نزدیک حصار نیاید دیده نمی شود. اغلب اوقات در اطراف سرخس سواره و پیاده الامان موجود است، که اگر بتواند دستبردی نموده والا به طرفی دیگر که در نظر دارد روانه شود، با آن

حالات مقدور نیست که ده پانزده نفر هم به قدر دویست سیصد قدم از قلعه دور شوند. اگر پانصد سوار همیشه در سرخس بوده و در کنار آن رود ممکن است که گردش نماید، نواحی مشهد مقدس به کلی از آسیب تاخت و تاز آن طایفه ضاله ایمن گردد و امید تراکمه یک باره از آن صفحات مقطوع شود. اگر این پانصد سوار با خانه‌وار به آنجا بیاید نیز ممکن است که به قدر آذوقه خود زراعت نمایند ولی حفظ قلعه سرخس به همین جمعیت حالیه که منظم باشد کافی است.

اما شمشالچی، در یکی از دروازه‌های قلعه منزل دارد و قراولی آن دروازه به عهده آنهاست. بیست و پنج نفر از آنها همیشه سه ماه به سه ماه به دولت آباد می‌روند و بقیه در خود سرخس و در سردر دروازه مشهد مشغول قراولی هستند.

سواره قراول، باید هر روز صبح که در قلعه باز می‌شود، با اسبهای خیلی خوب از حصار بیرون رفته و در اطراف قلعه هرجا کمینگاه است، به احتیاط و دقت رسیدگی نموده و از نبودن الامان خاطر جمع شود. در میان این سواره دو سه نفر ترکمان هست، که جیره و مواجب گرفته نوکر هستند و از رفتن دور هم برای آنها تشویشی نیست، به جهت اینکه تراکمه در هر صورت قدرت ندارند که به یکدیگر تعدی نمایند و این سواره قراول کلیه بی‌فایده نیست. بالجمله چون از اطراف و حوالی قلعه اطمینان حاصل شد، سرباز و سوار برای بستن بند یا چیدن علف و جمع کردن هیمه، در نهایت آراستگی و نظم می‌روند و مراجعت می‌کنند. نباید یک نفر از نظام و جمعیت خارج شود، زیرا که مکرر اتفاق افتاده است که سربازی در چنین حالت صد قدم از نظام عقب مانده است و الامان از کمینگاه بیرون آمده او را اسیر کرده است. خیلی احتیاط لازم است و در اطراف قلعه بعضی برجها ساخته‌اند که در تاخت الامان بر پیاده خیلی مفید است، ولی باید اول خندق آن کاسه بُرجها را قراولی نموده که کمینگاه ترکمان است و از بابت هیزم که منحصر به چوب‌گز است، خیلی کار اهل قلعه سخت است. به جهت اینکه اول در کنار رود و نزدیکیهای قلعه بسیار بوده است و حال که نزدیکیها را سوزانده‌اند باید نیم‌فرسنگ و زیادتیر پایین رود رفته و هیمه بیاورند و این فقره خیلی خطرناک و صعب

است، زیرا که اگر هزار سواره در کنار رود کمین کرده باشند، مرئی نمی شود و اگر خدا نخواستہ وقتی دشمن با قلعه گیان مقابل شود به جهت نداشتن ہیمة، کار به محصورین سخت می گردد، مگر وقتی که آب خشکیده یا خیلی کم شده باشد، در آن صورت ممکن است از آن طرف رود راه ہیمة آوردن نزدیک شود.

نگاهداشتن مال در آنجا کمال صعوبت را دارد زیرا که به جهت رفتن بیرون و آوردن علوفه، اغلب سرباز صدمه می خورد و سرباز ناچار است که در ماهی سه چهار مرتبه بیرون رفته با پشت خود ہیمة بکشد. اشخاص که قوه این طور هیزم کشیدن ندارند، باید به قیمت گزاف از ترکمان بخرند کلیه در ساختن سرخس به سرباز خیلی بد می گذرد و زحمت توقف آنجا برای سرباز از همه سرحدات ایران بیشتر است و دقیقه ای از خدمت فارغ نیست. شبها را مشغول قراول کشیدن و روزها هم اوقاتی که آب رود کم است، مشغول به بند بستن هستند و سایر اوقات به هیمة جمع کردن یا تاخت و تاز ترکمان، لامحاله هر روز به یکی از این کارها اشتغال دارد.

اما سواره عرب، که سپرده باباخان است، خود باباخان مرد عاقل و کافی و خدمت گزار قدیمی است و این طایفه عرب از مهاجرین هراتند که به قدر پنجاه و شصت خانوار متجاوز در رکاب نواب والا حسام السلطنه به خراسان کوچیده و در قرايقه سکونت یافتند. تا وقتی که مرحوم نظام الدوله به ایالت خراسان رفت، سی خانوار از این اعراب را از قرايقه کوچانده به سرخس فرستاد. حال چند سال است که در آنجا اقامت دارند. بیست سوار دیگر از عرب، جزو سوارهای علیمردان خان سرتیپ تیموری است و سپرده پسر باباخان عرب. اهل و عیال این عربها هم در کمال پرهیزکاری و عصمت از طایفه خودشان است.

اما خرلچی، آنها را نیز مرحوم نظام الدوله گرفته روانه سرخس کرده است. دور نیست که دو نفر از آنها اهل یک ولایت نباشند، چنانکه اهل کابل و قندهار و سایر بلاد می باشند و زنهای فاحشه را هم هر چه در مشهد مقدس پیدا شده گرفته و به سرخس فرستاده اند. آنها را خانوار سرخس می نامند. از این قبیل زن در سرخس بسیار بوده است، به مرور

هریک به وسیله‌ای خود را به مشهد کشیده‌اند. آنچه حالا هستند برخی عیال خرلچی‌ها شده‌اند و برخی دیگر صیغه موقتی توپچی و سرباز می‌شوند و بالفعل به اسم صدنفر خرلچی و خانوار در سرخس موجب و جیره از دولت مرحمت می‌شود. لیکن از وجود این چند نفری که در سرخس حاضرند، به قدر یک دینار کار ساخته نمی‌شود، بلکه سبب هم می‌شوند که سایر نوکر نیز از خدمت بازماند. شبها که در برج قراول ندارند، روز هم به هیچ وجه از قلعه بیرون نمی‌روند و مدت دو سال که چاکر خانه‌زاد در سرخس بود در دست یکی از آنها ندید که تفنگی خالی شود. علاوه از همه به کشیدن وافور که قلیان تریاک است، نیز معتاد شده و مبالغه غریبی در آن کار دارند. همیشه تفنگهای آنها پیش توپچی و سرباز گرو است. همین که اسم خانواری در سر آنهاست بجز اینکه اسباب خرابی شوند، ثمری دیگر از وجودشان مترتب نیست. از هیچ جهت گمان فایده از بودنشان در آن سر حد نمی‌رود، ولی جهات ضرر ظاهر است. اگر مرسوم می‌شود که در حق آنها مرحمت می‌شود محضاً لئله به فقرا و ارباب استحقاق و دعا داده شود، یقین که مفیدتر خواهد بود. اگر آرای اولیای دولت جاوید فزون، اقتضا فرماید که این خرلچی و خانوار را به کلی از نوکری و سرخس اخراج فرموده و عوض آنها هفت سوار به سیزده سوار قراول باشی بیفزایند، که سوار او بیست نفر شود با نهایت خوبی از عهده خدمت قراولی می‌تواند برآید و همان بیست نفر سواری را که باباخان عرب در شهر دارد با اهل و عیال کوچانیده به سرخس بفرستند، چند حُسن بزرگ خواهد داشت:

اولاً موجب و مخارج آنها ربع خرلچیهاست. ثانیاً هر وقت که تاخت و تازی واقع شود، چون هیچ وقت برای اطراف سرخس بیشتر از سی چهل سوار نمی‌آید، لهذا یک مرتبه که هشتاد سوار از قلعه بیرون بیاید، گذشته از آنکه ترکمان از بردن چپاول و غنیمت محروم خواهد شد، شکسته و گرفتار نیز خواهند گردید، بلکه سوار قلیل از حوالی سرخس به طرف مشهد هم نمی‌تواند عبور نمود. ثالث آنکه خانواری که در آنجا زراعت کنند و گوسفند و گاو داشته باشند، به جهات عدیده برای دولت فواید داشته و قشون ساخلو هم از بابت آذوقه و ماکولات به کلی آسودگی حاصل می‌کنند. افزودن همین

بیست و هفت سوار از بودن دویست خانوار خرلچی مفیدتر است و اگر افزودن این بیست و هفت سوار را هم صلاح ندانند، فقط اخراج کردن خرلچی در سال مبالغی برای دولت منافع دارد، زیرا که هم مخارج بیفایده نشده است و هم کار سرخس انتظامی حاصل خواهد نمود و با حالت حالیه هر کس به سرخس برود، جز حالت فلاکت و پریشانی و بی ثمری وجود آنها چیزی نخواهد دید و این فقره از نقایص آن سر حد است. اگر وضع ساخلو به ترتیبی که عرض شد مقرر گردد به جهت حفظ سرخس خیلی کافی و خوب خواهد بود.

#### در بیان هوا و رودخانه سرخس.

هوای سرخس در تابستان نزدیک به هوای طهران است. زمستان آنجا در سنه اودئیل که در همه جا سرمای عمومی شد، در سرخس نیز خیلی سرد شد به طوری که آب آن رودخانه قسمی یخ بسته بود، که اغلب روزها با مال و آدم از رودخانه گذشته هیمه می آوردیم و یک زرع متجاوز برف آمد و چنین سرمایی در سرخس به هیچ کس خواطر نمی داد. در همان سرمای شدید از اول شب الی طلوع آفتاب، ممکن نبود که آبی قراول بتواند از بالای برجها پایین بیاید. در شبی که هوا سردتر و برف و بورانی بود لابد می بایست بیشتر از سایر شبها لازمه احتیاط را به عمل آورده، در چنین شبها تمام صاحب منصبها مواظبت گزمه اطراف بودند. و شدت سردی از اواسط قوس لغایت دلو بود و زیاده از پنجاه روز طول نکشید، و در اواسط دلو یک مثقال برف در زمین نبود. سرخس یک باد شدید دارد، که تمام اوقات از طرف شمال می وزد. در تابستان خیلی گرم و زمستان به غایت سرد می شود، که مافوق آن متصور نیست. در یکصد و بیست روز شدت دارد، که عبارت از یک ماه بهار و سه ماه تابستان باشد و خیلی گرم می شود و چون از کوه مزدوران<sup>۱</sup> مرو و چارجوب و بالاتر جلگاه و سیعی است که به هیچ وجه سنگ و کوه ندارد و اغلب ریگزار است، لهذا در این چهار ماه اغلب روزها از طلوع آفتاب الی دو

ساعت از روز گذشته چنان گرد و غباری حادث می‌شود که قرص آفتاب ابداً نمودار نیست.

در شب عید علف سبز به طوری است، که مال و دواب بتواند چرید و علف خیلی زیادی دارد. فصل بهار بسیار بسیار باصفا می‌شود و تمام آن صحرا از گل لاله و سایر گلها مصفا و مزین می‌شود. اگر احتیاط طایفه ضاله نبود و امنیت باشد در فصل بهار بهتر از سرخس هیچ‌جا متصور نیست، زیرا که این رودخانه از پل خاتون الی اصل تجن در همه‌جا شکار قرقاول و کبک و طیهو خیلی فراوان است. گراز هم در کنار رودخانه خیلی زیاد است. از نزدیکهای تجن به جهت زیادی جنگل، کنار رود پلنگ فراوان است؛ در خود سرخس نیز به رأی العین مشاهده نمود.

#### آب سرخس.

از رودخانه‌ای است که از هرات می‌آید و رود دیگری که مشهور به قره سو است، از میان جلگاه مشهد، که از آق دربند و پس کمر گذشته در پل خاتون که بیست فرسنگ بالاتر از سرخس است، داخل رود هرات شده از مابین مشرق و جنوب مابین مغرب و شمال جاری است. آب هرات خیلی شیرین و گوارا است و رودی که از مشهد مقدس می‌آید قدری بد طعم است و در الحاق به یکدیگر نیز شیرین و گوارا است. بالنسبه به سرحدات دیگر، آب و هوای سرخس خیلی سالم است.

#### قلعه نوروز آباد.

که شش فرسنگ بالاتر از سرخس و سابقاً ساخلو داشته، در مغربی رود واقع است، ولی بالفعل مخروبه و ساخلو ندارد. شیرتپه مشهور که اغلب منزلگاه الامان است در محاذی نوروزآباد و در مشرقی رود است. پایین‌تر از او قلعه دولت آباد است که در کنار رود واقع و سه فرسنگ بالاتر از سرخس است، و الآن ساخلو شمخالچی دارد، و قدری پایین‌تر در آن طرف رودخانه قلعه خرابه‌ای است مشهور به قراقایه.

### قلعه قصاب.

در این طرف رود، در یک فرسنگ و نیم بالاتر از سرخس واقع و از آثار قدیمه است، و حال به هیچ وجه آبادی ندارد. یک قلعه کوچک که مشهور به قلعه نواست، در یک ربع فرسنگ بالاتر از قلعه سرخس، و در کنار رود واقع است، و بیست و پنج نفر سرباز همیشه ساخلو دارد و مخصوصاً این قلعه را در سربند ساخته‌اند. فایده این قلعه این است که به جهت جمعی که مشغول بند بستن هستند محکمه باشد و هر وقت خدای نخواستہ اتفاقی روی دهد، بتوانند خود را به قلعه برسانند. نسبت به خودش خیلی قلعه محکمی است و آب جویی که به سرخس می‌رود از کنار قلعه می‌گذرد، و به آسانی می‌توان آب برداشت و آب رودخانه خیلی نزدیک به قلعه شده است. ممکن است که چند سال دیگر اسباب خرابی قلعه بشود.

### علو بابا.

یکی از پیران تراکمه و خیلی معتقدند که از اولیاء است و کشف و کرامتها از او نقل می‌کنند. بقعه معتبری دارد که خیلی مرتفع و سه مرتبه جان پناه محکم دارد. ممکن است محکمه صد یا دویست نفر قرار داد و آثار حصار و عمارت‌های دیگری هم هست. ولی بالفعل همان بقعه است و آبادی دیگری ندارد و به جهت بعضی تعمیرات سرخس از آنجا به سهولت می‌توان آجر پخته آورد. آجر آنجا خیلی بزرگ و سخت و خوب است، و این بنا از قرار تاریخ، پانصد و سی و سه سال است که ساخته شده. باز اصل بقعه به همان حال باقی است. تقریباً در شمالی قلعه مبارکه سرخس واقع و از قلعه تا آنجا یک تیررس توپ است، که از ربع فرسنگ زیادتر باشد. قلعه کهنه سرخس که سابقاً محل سکناى طایفه سالور بوده، در یک فرسنگ مشرقی رود و در محاذی همین قلعه حالیه واقع است.

### قلعه قوشیدخان.

که سابقاً محل سکناى طایفه تکه بوده است، یک فرسنگ و نیم پایین‌تر از قلعه ناصریه سرخس و در مشرقی و کنار رودخانه واقع است. ولی حالا مخروبه است و در

هیچ‌یک از این قلعه‌جات خانوار ترکمان نیست مگر در اصل مرو. آخر این رود تا اصلِ تاجن، که بند اراض خان تکه است، منتهی می‌شود، و در آن جا به میان ریگزار فرو می‌رود و خود سرخس شکارگاه خیلی خوبی است. قرقاول و کبک و طیهو و شکار آهو و گورخر در اطراف قلعه زیاده از اندازه است، و خوک نیز فراوان است و این رود زاینده رود نیست و در سالی سه ماه یا چهار ماه از دولت‌آباد آب رود قطع می‌شود. در دو سالی که چاکر جان‌نثار ساختلو قلعه مبارکه بود در سنه اودئیل از اوایل اسد الی اواخر عقرب، از دولت‌آباد به پایین یک مثقال آب نبود. ولی در هذه السنه بارس‌ئیل، که زمستان برف زیادی و در بهار نیز باران زیاده از اندازه شد، طغیان آب به حدی شد که تقریباً هزار قدم عرض رود بود. چنین آبی به هیچکس خاطر نمی‌داد، که از این رود جاری شده باشد. با وجود این، از اول سنبله، آب رودخانه قطع شد و قدر قلیلی هم که جاری بود، بند بسته به طرف شهر آورده می‌شد و پانزده روز از شهر هم آب قطع شد ولی امسال از قاعده کلیه خارج بود و کلیه تا اول جوزا آب سیل جاری و بعد را باید همه روزه با دویست سیصد نفر سرباز رفته در جلو رودبندی ببندند که آب به شهر بیاید و محل بند سرخس تقریباً نیم فرسنگ بالاتر از قلعه است و این بستن بند، به جهت سرباز خیلی زحمت و مشقت است، زیرا که هر قسم که بند بسته شود، در اول که آب زیاد می‌شود و لابداً بند را خراب می‌کند، پس باید همه ساله بند تازه بسته شود در آن هوای گرم که سرباز از اول طلوع آفتاب تا عصر مشغول بند بوده و شب هم قراولی نماید واضح است که صدمه کلی می‌خورد. در سالی اقللاً سه ماه که به کلی آب به شهر نمی‌آید گذران آب ساختلوی سرخس با چاه است و به جهت اینکه زمین آنجا ریگزار است باید هر روز میان چاه را پاک کنند، بلکه از چند روز یک مرتبه باید چاه علی‌حده بکنند خیلی واجب است که به جهت رفع این زحمت، یک یا دو آب‌انبار در سرخس بسازند که اقللاً شش ماه بلکه یک سال به جهت جمعیت قلعه کافی باشد. به جهت گندم و جو آب رود کفایت می‌کند، زیرا که اوقاتی که ایل تکه در سرخس بود و تمام آذوقه ایل از حاصل سرخس فراهم می‌آید تا وقتی که گندم آب لازم دارد آب رود کم نمی‌شود. ولی به جهت خریزه و جوکن

که یک قسم زراعت آنها است، قدری آب کم می‌شود. با وجود این خربزه و هندوانه در سرخس می‌کارند خیلی فراوان است. ولی از انگور و سایر میوه‌جات ابداً یافت نمی‌شود، منحصر به خربزه و هندوانه است.

زمین سرخس خیلی با قوت و مرغوب است و به قول ترکمانهایی که سابقاً در سرخس سکنا داشته‌اند و خود این چاکر جان‌نثار، که در مدت این دو سال توقف آنجا مشاهده نمود، تخمی بیست الی پنجاه تخم هم ممکن است گندم به عمل بیاید. هر قسم زراعت سرخس بسیار خوب می‌شود، من جمله یونجه سرخس ده مرتبه هم چیده شده است، و زراعت گندم در سرخس خیلی آسان است. در فصل پاییز الی چهل و پنج روز می‌شود زراعت کرد و گندم بهار را از چهل و پنج روز قبل از عید الی پانزده روز بعد هم می‌کارند و اغلب زراعت آنها بهار است و کلیه از مدت یک سال هشتاد الی نود روز، به جهت کاشتن گندم وقت دارند. چون زمینهای آنجا یکباره شخم می‌شود، یک جفت گاو در روزی ده الی دوازده من هم به آسانی تخم می‌کارند. چون اغلب زمین آنجا را با اسب شیار می‌کنند در روزی بیست من هم تخم کاشتن ممکن است با وجود اینکه گندم کاشتن در سرخس به این سهولت و آسانی است، جمعیت و ساخلو سرخس از خوفِ الأمان نمی‌توانند زراعت کنند. مگر اینکه در سالی پانزده الی سی نفر دهقان ترکمان بدون عیال و خانه می‌آیند در سرخس زراعت کرده و ده یک به حاکم سرخس می‌دهند، و باقی گندم را هم از قرار تسعیر مرو پول می‌گیرند و بعد از درو گندم، به مرو مراجعت می‌کنند.

خانوار عرب هم در اطراف خندق جزئی زراعت که می‌کنند، از ترس اینکه مبادا جیره‌بی که از دولت دارند مقطوع شود، گندم سبز را خوشه بسته چیده خشک می‌کنند و به جهت آذوقه مال خود نگاه می‌دارند، مگر قلیلی گندم به عمل می‌آورند و بالفعل آنچه در سرخس گندم به عمل بیاید نفعی به دولت ندارد و جیره سرخس را حاکم به عینه از شهر گندم می‌گیرد و خرواری سه تومان و نیم هم کرایه گرفته در سالی دو سه مرتبه آرد یا گندم حمل می‌کند. آنچه در سرخس از ترکمان و غیره عمل بیاید یا از چهچهه و مهنه بیاورند، منتهی خرواری دو تومان تمام می‌شود و از دولت اقل خرواری چهار پنج تومان

قیمت گرفته می شود و این تفاوت تسعیر منفعت حاکم سرخس است. و اگر حاکم سرخس امین و صدیق و دولتخواه باشد، می تواند به اقسام مختلف جیره ساخلو سرخس را از قرار نرخ شهر بلکه کمتر تحصیل کند و خرواری سه تومان و پنجهزار کرایه را به دولت منفعت برساند.

اول آنکه طایفه ترکمان خیلی مایلند که در کنار این رود زراعت کنند و از خوف نمی توانند آمد، (مگر) در صورتی که از مستحفظین قلعه خواطر جمعی حاصل کنند. دیگر اینکه اگر ترکمان در کنار رود سرخس کشت نماید و در قلعه خریده نشود، حمل کردن به مرو منفعت ندارد، و از خریدن گندم اگر اطمینانی به آنها بدهند ممکن است که از دویست نفر الی پانصد نفر آمده در اطراف قلعه زراعت کنند و به میل خواطر خودشان ده یکی به حاکم سرخس می دهند و باقی گندمشان را اگر از قرار تسعیر مرو باشد یا دو سه هزار کمتر پول بدهند، کمال تشکر را خواهند داشت. زراعت دهقان ترکمان در سرخس عیب و نقصی ندارد، بلکه محسنات چندی متصور است.

اولاً اگر دویست نفر زراعت کنند، در سالی هزار خروار ضبط محصولشان می شود و از بابت ده یک صد خروار حق دیوان است، به تسعیر جیره حالیه که از مشهد حمل می شود، همین صد خروار پانصد تومان قیمت داشته و منفعت دولت است. باقی گندمشان را هم که از قرار نرخ مشهد بفروشند خرواری سه تومان و نیم کرایه نیز منافع دولت است.

ثانی آنکه، اطراف سرخس به جهت بودن آنها از تاخت و تاز الامان ایمن می شود. ثالث آنکه، هر الامانی از مرو اراده تاخت اطراف مشهد را نماید ده روز قبل می توان به واسطه بودن آنها به مشهد مقدس خبر رساند.

رابع آنکه، ساخلو و متوقفین سرخس به هیچ وجه از بابت آذوقه و مأكولات معطل نخواهند بود و محسنات دیگر نیز دارد.

اما قسم دویم تحصیل آذوقه، در صورتی که دهقان ترکمان در سرخس زراعت کنند، خانوار عرب هم می تواند اقلأ به قدر جیره خود زراعت کرده گندم به عمل بیاورند. این

فقره هم به خود خانوار منفعت دارد هم به دولت، زیرا که بالفعل یک خانوار عرب که فرضاً یک مرد و یک زن باشد، تقریباً در سالی چهار خروار از دولت جیره می‌گیرد و صرف می‌کند، در صورتی که زراعت کند یک مرد اقلان چهار خروار جیره خود را می‌تواند عمل آورده مصرف رساند. و عوض جیره خود از تسعیر مشهد پول بگیرد و در حقیقت جیره خود را از زمین تحصیل کرده. فرضاً هشت تومانی که قیمت چهار خروار بگیرد یک نوع مرحمتی است که در عوض توقف آنها در سرخس، از دولت مرحمت می‌شود. ولی شرط این فقره مطمئن شدن آنها است که اگر گندم به عمل بیاورند در جیره آنها عیب و نقصی ظاهر نشود و آنچه گندم بکارند از قرار تسعیر مشهد یا کمتر که قرار می‌گذارند به آنها پول داده و گندم را در عوض جیره آنها محسوب دارند. در این صورت ممکن است که تمام اعراب اقلان دویست خروار بتوانند حاصل به عمل بیاورند و خرواری سه تومان و نیم کرایه منفعت دولت می‌شود. اگر اول به آنها حکم کنند که گندم بکارید ممکن نیست، ولی باید جیره مقرر آنها را حاضر کرد، همین که دیدند جیره آنها داده می‌شود و هر قدری که گندم به عمل بیاورند، پول خواهند گرفت، لابداً خودشان گندم می‌کارند و به التماس داده پول می‌گیرند. به قسم دیگر نیز می‌توان به ساخلوی سرخس به قیمت ارزان آذوقه رساند. در سالی تقریباً دویست نفر دهقان ترکمان در پایین آب چهچهه و مهنه زراعت می‌کنند و ده یک به حاکم کلات و باقی گندمشان را بعضی اوقات به کلات و بعضی اوقات به حاکم سرخس هم قریب دویست سیصد خروار می‌فروشند، و از مرو شتردار آورده حمل به سرخس می‌کنند در چهچهه تقریباً نصف تسعیر مشهد مقدس گندم را می‌فروشند و هر هفتاد و دو من هشت هزار کرایه می‌گیرند، که جملتان از قیمت مشهد گران‌تر نمی‌شود. به این وضع نیز می‌توان در سالی پانصد خروار آذوقه به جهت سرخس تحصیل نمود، ولی همان زراعت دهقان ترکمان اسلم شقوق است.

کلیتاً جیره سرخس را که تقریباً در سالی دو هزار خروار می‌شود، ممکن است به این قسمهایی که معروض داشت در هر یک خرواری سه تومان الی چهار تومان ارزان‌تر

تحصیل کرد و در کل جیره، در عرض سال اقلأ شش هفت هزار تومان منفعت دولت شود. علاوه بر این در سالی باید دو سه مرتبه قافله از مشهد به سرخس بیاید، نیز مخارج کلی دارد. در هر حال اگر به این قسمها ممکن شود فواید چند در او متصور است. در چند سال قبل حیدرقلی خان سرتیپ هراتی داوطلب شده بود که تخم و گاو از دیوان گرفته برای دولت زراعت کند و ممکن است به این قسم هم زراعت کنند، ولی خیلی مشکل است برای دولت صرفه ندارد و مثل اینکه حیدرقلی خان هم نتوانست این کار را از پیش ببرد و عاقبت از راه‌الاجاء حکومت سرخس را استعفا کرد. زیرا که اگر بخواهند برای دولت زراعت کنند، این پانصد نفر سرباز نمی‌توانند از عهده آوردن آب و سایر کارها برآیند اقلأ یک یا دو فوج لازم دارد و کلیه اسباب زحمت است و به آن قسمتهایی که عرض شد می‌توان به سهولت تحصیل آذوقه کرد.

فی‌الجمله از حالت سرخس که به عقل قاصر چاکر جان‌نثار رسیده بود، معروض خاک‌پای جواهر‌آسای مبارک داشت. تحریراً فی سنه ۱۲۹۶ ه.ق.

**کتابچه مرو**  
**(وضع حالات و کیفیت قواعد و رسوم و تعداد سکنه**  
**و قوانین سلوک و معیشت حالیه تراکمه مرو)**

بسم الله الرحمن الرحيم

چون در عهد فرخنده و عصر پاینده سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه ماسواه فداه ولینعمت کل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر منصور خلدالله ملکه و سلطانه که قرن ترقی کمال است و مزاج مُلک و ملّت در غایت اعتدال، اوایل سنه یک هزار و دویست و نود و چهار هجری غلامزاده فدویّت شعار عبدالله بن مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه قراگوزلو را کارگزاران دولت ابدآیت به سمت سرحدداری و ساخلویی قلعه مبارکه ناصریه سرخس مأمور فرمودند و قریب به دو سال در آن حدود به تقدیم شرایط جانفشانی و خدمت قیام نمود.

از آنجایی که می دانست خاطر آفتاب مظاهر ملوکانه محض اجرای لوازم سیاسیت و اعلاء مراسم تربیت، همواره به تحصیل اطلاعات از چگونگی حالات طبقات انام و اصناف، عشایر و اقوام مایل است، لهذا چنان صواب دید که وضع حالات و کیفیت قواعد و رسوم و مقدار سکنه و قوانین سلوک و معیشت حالیه تراکمه مرو را به دقت

وافی تحقیق نموده و به طور تذکره و روزنامه بنگارد و هنگام بازگشت به دربار خلافت عظمی در پایه سریر آسمان مصیر عرضه دارد.

چون طوایف ترکمانیه از قدیم‌الایام وحشی و بی‌تربیت بوده و هیچ وقت اطاعت سلطانی را به میل خاطر قبول نکرده‌اند، پیوسته خائن و خائف در صحراهای دوردست شمال ایران و دو طرف آن، مانند سُبَاع و بهایم متردد بوده‌اند و آداب و رسوم انسانیت و قواعد زندگی را به هیچ وجه تحصیل نتوانسته‌اند نمود، لهذا تاریخی که گزارش حالات قدیمه آنها را حاکی تواند بود، در دست ندارند مگر اینکه چیزی جوانان از پیران شنیده و به اولاد خود گفته باشند. در این صورت مسلم است که اعتماد صحت به اقوال آنها در باب گذشتگان نیست، ولی غلام‌زاده از پیران و ریش سفیدان تکه و سالور که فی‌الجمله محل وثوق و اعتماد بودند به قدر مقدور استکشاف و استطلاع نموده و معروض می‌دارد که مقیمان سده سنیه و معتکفان آستان علیه را استحضار و اطلاعی از وضع حالیه مرو و اهالی آن بهم رسد.

چون امروز غیر از ایل تکه و قلیلی از سالور صنفی دیگر از طوایف ترکمانیه در مرو نیست، لاجرم غرض از این روزنامه همان عرض حالات قبیله تکه خواهد بود، اگر ضمناً هم مجملی از حالات دو سه طایفه دیگر معروض دارد محض ارتباط مطلب است نه نگارش تاریخ تراکمه. معهداً اگر در اصول و انساب آنها اختلافی با اقوال مورخین واقع شود امیدوار است که به نظر عفو و عاطفت ملحوظ گردد.

بالجمله عقیده پیران و خبیران این طایفه آن است، که از اولاد سالور غازان بابا نام هستند. برخی دیگر طغان نام ترکی را جدّ خود می‌دانند ولی اشهر آن است که از احفاد غازان بابا اند.

گویند سالور غازان بابا ترکی دلیر و صاحب شوکت بوده است، به همین جهت در دست بعضی از عشایر ترکستان که با او طرف معارضه بوده‌اند، کشته می‌شود و از او چهار پسر باقی می‌ماند. اول - ارساری، دویم - سالور، سیّم - یموت، چهارم - تکه. مادر سالور را از زندهای دیگر او نجیب‌تر می‌دانند. مجماً اینکه پسران چهارگانه در مقام

خونخواهی پدر برآمده با قبایل تُرکستان جنگها کردند و دختری از طایفه اوزبگ به اسیری آورده و او را برای تکه عقد بستند و تکه را از وی پسری یالقامش نام متولد شد که جد طایفه ساروق معروف باشد.

الحاصل، از چهار پسر غازان بابا، اول ارساری است که از اولاد او طایفه معروف به ارساری بهم رسیدند و این قبیله الآن با عدتی بسیار و عددی بیشمار که قریب شصت هزار خانوار می شود، در سواحل رود جیحون در محلی که مشهور به لب آب است سکونت دارند و یک وقت به امام بخارا خدمت کرده و نوکر دادند. هنوز به همان حالت باقی هستند و طایفه ارساری نسبت به سایر طبقات تُرکمان، اندک با تربیت تر و معقولتر و سبک معاش و قاعده گذرانیشان به مردمان شهرستان نزدیکتر است.

دویم سالور، اگرچه به اعتقاد بعضی از مورخین، نسبت این طایفه به سالورخان که لقب تولی خان بن چنگیزخان است منتهی می گردد، ولی به رغم این ادعا، ثقات تکه از اولاد همان سالوراند که دویم پسر غازان باباخان است. علی ای حال، این قبیله خود را انجب طوایف ترکمانیه می خوانند و زیاده بر آنچه در دزدی و راهزنی خود اقدام نمایند، اشراق قبایل دیگر را برای این کار به اسب و اسلحه معاونت می نموده اند و هر غنیمت و اسیری که حاصل می شده است، با آنها بالمناصفه تقسیم می کرده اند. تا وقتی که به بُردن اسیر و چپاول از حدود خراسان قدرت داشتند، پیوسته تجار برده فروش از طوایف جمشیدی و تیموری و هزاره با آنها معاملات داشته و اسرای شیعه را به طخارستان و ماوراءالنهر و خوارزم برده می فروخته اند و به آن بیچاره ها جهت تخالف مذهب شداید بسیار وارد می آمده است، لیکن در این عهد سعادت اقتران که از فرآقبال بی زوال اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه کل ممالک ایران ارواح العالمین فداء و اهتمامات کافی و مساعی بزرگ جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ و وزیر امور خارجه این دولت قوی صولت، که عمل قشون و حراست و صیانت حدود و ثغور ممالک محروسه عموماً، و کار سرحدات خراسان محض اختصاص اداره خصوصاً، کمال ترقی و استحکام را یافته است، افراد طوایف ترکمان از لفظ اسیر جز آنکه خود به جنگ

غازیان اسلام گرفتار شده و به رأی العین مشاهده می‌نمایند، معنی دیگر تصور نمی‌توانند نمود.

خلاصه، طایفه سالور نظر به قوت و غلبه سایر قبایل یا به جهتی دیگر، در هیچ جا مرتع و مکان مخصوصی نداشته‌اند و به‌طور اضطرار در چهارجو و برخی اراضی کم‌نفع ترکستان‌گذران می‌کردند تا آنکه اندک‌اندک خود را به خراسان کشیده به اتفاق ایل ساروق از پائین رودخانه مرغاب در مرو به کمال ذلت و زحمت مقام گرفتند. در اوایل دولت شاه سعید طاب‌الله ثراه بیرامعلی خان قاجار که حکمران مرو بود چند مرتبه به طایفه سالور تاخت و تاراج برد و بسیاری از آنها را بکشت و برای باقی‌ماندگان مالیات مقرر کرد ضمیمه رعایای مرو شدند. بعد از قتل خان مرحوم چندی خوانین بخارا و خوارزم در آنها تصرفات کردند تا در اوایل دولت خاقان خلد آشیان، چون قبیله سالور از پریشانی و ذلت میان ساروق به جان آمده بودند، از چاکران دربار خاقان یورتی استدعا نمودند که به رعیتی و نوکری ایران تحصیل افتخاری نموده باشند. حسب‌الاجازه اولیاء دولت، جمعی که تقریباً پنج هزار خانوار می‌شدند در سرخس کهنه منزل کردند.

چون یک چند در ظل حمایت این دولت، از شداید گذشته بیاسودند، یکباره خود را صاحب و مالک سرخس پنداشته و ابواب معاملات پوست و گوسفند و اسب با اهل خراسان و خوارزم مفتوح داشتند و بضاعت خوبی از این ممر حاصل کردند و اسیر بسیار نیز در آنجا جمع شد. چون یکباره حقوق دولت را فراموش کردند و در معاونت دزدان و مخالفت سرحدداران و دست‌اندازی به نواحی خراسان، مبالغه نمودند، ناچار تنبیه آنها به ذمه همّت اولیاء دولت واجب شد.

در حدود سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت که حضرت شاهزاده ابوالملوک ولیعهد فردوس مهد نایب‌السلطنه عباس میرزا نورالله مضجعه، که برای اصلاح مفاسد خراسان تشریف‌فرمای آن ساحات شده بودند، بعد از فتح قلاع و رفع متمرّدان آن مملکت، محض خلاصی اسرای شیعه و دفع آن رسوم شنیعه، سرخس را محاصره فرمود و گوشمالی تمام به قبیله سالور دادند. علاوه بر آنکه سه هزار نفر اسیر شیعی از

قلعه سرخس نجات یافتند، تقریباً پنج هزار تن اسیر ترکمان نیز به چنگ غازیان اسلام افتاد و همه را به مشهد مقدس کوچ دادند. اسیران شیعه به اوطان خود رخصت یافته و اسرای ترکمان حسب الامر به فرای ارض اقدس تقسیم شدند.

اما بقیه سالور که در مرو با طایفه ساروق می‌زیستند، چون به جهت نداشتن مرتع و مکان مخصوص، بسیار ذلیل و مفلوک بودند و نیز محل یلتن را، که در ده فرسنگی مرو است، زمینی مستعد و بی‌مانع دیدند، لهذا خود را از مرو بدانجا کشیدند. نظر به وفور آب و خوبی هوا و مراتع بسیار و هیمه، باغ بیشمار که همه اسباب سهولت معاش است، یکباره دل به اقامت یلتن بسته و در آنجا به آسودگی نشستند. اراضی را در میان خود قسمت کرده مشغول زراعت شدند، چندان که ایل ساروق در مرو بود و همچنین بعد از آنکه تکه آنها را به زور از مرو اخراج نمود و خود در آنجا منزل گرفت.

در همان ایام، نواب والا حسام السلطنه به مرو تشریف آورده و مراجعت فرمودند. در همه این اوقات طایفه سالور در یلتن اقامت داشت تا آن وقت که نواب والا حشمت‌الدوله امیرجنگ‌باقشون مأمور آن صفحات شدند. قبیله سالور را در یلتن به غلبه مسخر فرمودند و آنها در مقام اطاعت برآمده، قشون ظفرنمون را در هر نقطه که بود، به رساندن آذوقه معاونت نمودند و نیز پانصد سوار ملازم رکاب والا کردند.

چون این قسم خدمت ایشان به عساکر دولتی، مایه اختلال در کار تکه‌ها بود، لهذا در وقت فرصت با ساز و عدت بسیار، یلتن را محاصر کرده و سالورها را مجبور نمودند به اینکه با سپاه دولت مراوده و خدمت نمایند. طایفه سالور بین المحذورین در مانده دیدند با هر طرف موافقت نمایند از آن سوی دیگر ایمن نمی‌توانند بود، آخرالجهاء به ترک مزارع و مراتع خود دل نهاده، از یلتن کوچیده و از بالای پنج ده به طرف ماروچاق رفتند. قریب به چهار سال در آنجا اقامت کردند و چون از تنگی جا و نبودن مرتع درستی به ستوه آمدند، ناچار یک ثلث از آنها کوچیده به قراتپه، که در بیست فرسنگی شمال هرات واقع است، رفتند. ثلث دیگر از نواب والا حشمت‌الدوله اجازه حاصل کرده در زورآباد، که بیست فرسنگی سرخس است، مقیم گشتند. آن ثلث دیگر که در ماروچاق مانده

بودند، چندی با ساروق بنای خصومت را گذاشته قدری جنگهای بی صرفه کردند، آخرالامر به علت قلت عدد و نبودن مدد مغلوب گردیده به طور فرار خود را به سالور قراتپه رسانیده، در آنجا نیز مکث نکردند، هر دو دسته به اتفاق کوچ کرده به زورآباد آمدند. پس باقی طایفه در حمایت دولت علیه آسوده نشستند و بردی مرادخان سالور از سر کار نواب حشمت‌الدوله اجازه حاصل نموده و مبالغی هم به اسم کرایه مال و آذوقه از دولت پول گرفته، ایل سالور را به سرخس کهنه، که در یک فرسنگی مشرقی قلعه مبارکه ناصریه است، کوچ داد و تمام ایل به سرخس رفتند، مگر قریب پانصد خانواری که در زورآباد باقی مانده، آن وقت فوج قرایی ساخلو قلعه ناصریه بود.

چون شش ماه از اتفاق و اجتماع طایفه سالور در سرخس منقضی شد، ایل تکه بودن آنها را در آن همسایگی، با وجود خدمت به دولت مایه خرابی کار خود دیدند، لهذا قوشیدخان سه هزار سواره و پیاده به سرداری خجقه سردار، به سر قبیله سالور فرستاد. خجقه سردار اول احشام و اغنام سالور را به تصرف درآورد، بعد از آن به قوت اسلحه آن طایفه را ملجأ ساخت به اینکه از سرخس کوچیده و به مرو روند و میان طایفه تکه ساکن شوند. سالورها در مقام اضطرار کوچیده و میان قبیله تکه رفتند و ساکن شدند. و در حرکت و سکون از سرخس تا مرو سواره و پیاده تکه قسمی با آنها به ملایمت و موافقت رفتار کردند که با وجود عیال و اطفال بسیار که همراه بود به قدر سرموئی به هیچ یک اذیت و آزار نرسید. بعد از ورود به مرو نیز اموال و احشام منهوبه را به آنها مسترد نمودند و از آن وقت تا حال سالور در میان تکه منزل دار[ند] و در نهایت مذلت و خواری گذران می‌کنند.

تقریباً هزار خانواری در دو مکان نزدیک هم اوبه دارند و باقی دیگر، میان ایل تکه متفرق و بی نام و نشانند. بعضی در نزد بایهای تکه نوکر و سوداگر هستند که به قوت شراکت آنها معامله می‌کنند و اغلب آنها از بیکاری و اضطرار مشغول آمانی هستند و خودشان هم اگر اسب ندارند به نصفه از تکه‌ها کرایه می‌کنند. لکن پیش تکه‌ها به قدری بی قدر و ذلیلند که اگر یک نفر از معتبرین آنها، در دست پست‌تر کسی از تکه کشته شود،

ابداً دیت و خونبهایی بر آن مقرر نیست و از آن گذشته، همه سالور در تمام خاک مرو یک وجب زمین و یک شربت آب را مالک نیستند، مگر اینکه یکی از تکه‌ها محضاً لله قطعه‌ای از زمینهای متصرفی خود را، به سالوری بدهد که به عاریه یک سال برای خود زراعت کند و همچنین تکه‌ها زن دادن به سالور را عیبی بزرگ می‌دانند، اگرچه سالور نیز از آنجایی که خود را خیلی نجیب‌تر از تکه بلکه قبایل دیگر هم می‌داند، زن دادن به تکه را ننگی عظیم می‌شمارد، ولی چون اکثری از آنها بی‌بضاعت و فقیرند، بسیار شده است که به این بدنامی و ننگ دل نهاده و به تکه‌ها دختر داده‌اند.

### اسامی طایفه سالور

قره مان	یاالواج
آلام	اردوقاجا
بیک بولگی	داز <sup>۱</sup>
گوک	بیکسی
اکوز جلکی	ساقار
	اهاب

### آنابولگی

ارسلان	صیاد	بشارجه
لی که <sup>۲</sup>	یا جی	اسماعیل
باقاش	توره تیمور <sup>۴</sup>	قره کچی آقا

سیم یموت است، که از او نیز اولاد و احفاد بیشمار به وجود آمد، که آلان در صحاری گرگان و حدود استرآباد و برخی در خوارزم ساکنند.

چهارم تکه است، که از او سه پسر به وجود آمده، آقتمش، تقتمش، یالقامش. اولاد اقتمش و تقتمش طایفه حالیه است که در مرو و آخال مسکن دارند و یالقامش اسم اصلی ساروق است، که به علّت زردی چهره، به این اسم معروف گردید و اولاد او نیز همین طور مشهورند.

۲. پی که.

۴. تیموره.

۱. و از.

۳. بوقره.

الحاصل، گویند بعد از غازان باباخان، سالور و تکه در اطراف خیوق و واس و قواقلی و آن صفحات مسکن داشته‌اند. گاه‌گاه در کنار جیحون هم منزل می‌کردند، جای معینی نداشته‌اند. عده ایل نیز آن قدرها زیاد نبوده است. به همین طورها هر چند وقت در زمینی گذران می‌کردند تا هنگامی که اولاد سالور و یالقامش از طایفه اقمش و تقتمش جدا شده، از پائین رودخانه مرغاب آمده در خان کچن و اطراف مرو، که مسکن حالیه تکه است، منزل کرده و طایفه سالور نیز چندی در میان آنها نشسته و بعد بعضی به سرخس و برخی به یلتن، چنانکه عرض شد، رفته و ساکن شدند، اما طایفه تکه جای معینی نداشت و اوقات خود را هرچند وقت در محلی می‌گذرانید، هر وقت هم دشمنی برای آنها به هم می‌رسید، خود را به ریگزار می‌کشیدند و سلامت می‌ماندند. در عهد نادرشاه مرحوم نیز اگرچه در میان ریگزار بودند، لکن از غلبه آن پادشاه قبول ایلیت کرده و در مقام اطاعت برآمدند. نادرشاه طوایف جزو آنها را قسمت کرد. بعد از آن کم‌کم به آخال آمدند، بیشتر ایل در آن صحرا جمع شدند و جمیع قلاع آخال را که در تصرف اهالی خراسان بود به طور درستی و عدل در میان خود قسمت نمودند. بعد از آن فتح هر یک از قلعه‌ها را به ریش سفید طایفه که آن قلعه در تقسیم متعلق به آنها بود، حواله کردند و به تدریج هر کس قسمت خود را به غلبه متصرف گردید و قدری از ایل نیز به تجن و بعضی دیگر به مرو رفتند.

سالی چند به همین طور گذران کردند تا وقتی که نایب‌السلطنه مغفور برای تنبیه قبیله سالور به سرخس تشریف آورد و بعد از قتل و نهب بسیار پنج هزار خانوار از آن طایفه را به ارض اقدس کوچ دادند. این فقره مایه وحشت بسیار شد. برای ایل تکه، بلکه جمیع قبایل ترکمانیه، لهذا همگی از تجن فرار کرده به مرو رفتند و دو سه سال در آنجا ماندند. چون آب و زمین مرو کفایت تکه و ساروق و همه را نمی‌کرد و در کنار رود تجن هم امنیت و فراختی حاصل شد، ایل تکه اطمینان یافته دوباره کوچیده به تجن مراجعت نمودند مگر قللی که در مرو ماندند. اما چون ایل تکه دفعه ثانی به تجن بازگشتند اول قبیله برخاز را، که از طوایف قدیمه خراسان بوده و الآن ضمیمه ایل تکه است [و] در ساحل رود

تجن میان قلعه منزل داشتند، گرفته داخل ایل خود کردند. بعد از آن اراض خان نام که از معارف ایل بود، بندی را که حال مشهور به قارلی بند است به رود تجن بسته و مشغول زراعت شدند و از بابت خوبی حاصل و حبوبات ایل را بضاعت و ثروت خوبی به هم رسید و تقریباً چهل و یک سال قبل خواجهم شکور آق سقال سبب شد که طایفه تکه از تجن به سرخس آمد و چند سال خود خواجهم شکور در سرخس نشست. آخر به سببی با طایفه کل مخالفت کرده و طایفه وکیل را که ربع تکه است، چون متعلق به خودش بود، برداشته به تجن بازگشت و قدری هم از تکه که در مرو مانده بودند به تجن آمده قریب شش هزار خانوار در آنجا جمع شده و به ریاست خواجهم شکور اطاعت کردند، و خواجهم شکور مرد با کفایت و با تسلطی بود، چنان که وقتی طایفه را منع و قدغن کرده بود با اهل کلات معامله و مراوده را موقوف کرده و غله و آذوقه برای فروش به کلات نبرند، چون معامله باصرفه و منفعتی بود، بعضی از افراد طایفه پنهانی مشغول بوده‌اند و هرکس را که خواجهم شکور اطلاع می‌یافت قدغن او را شکسته است فوراً می‌کشت. گویند قریب شصت نفر را به این تقصیر کشت. با وصف اینکه از فرایض رسوم ترکمان است که هر کس یکی را به قتل رساند، بدون ملاحظه شأن و رتبه وارث مقتول می‌رود و در میان طایفه دست به کمر قاتل انداخته او را بیرون می‌آورد و به قصاص می‌رساند و هیچ کس را در این باب حرفی نیست، معهذا خواجهم شکور چنان مسلط بود که با این همه قتل هیچیک از طایفه از او مطالبه خون نکردند.

الحاصل، به حسب مخالفت، کم‌کم بنای چابیدن مال تکه را که در سرخس بود گذاشت و پایه دشمنی محکم گردید. جمعی از طرفین مقتول شدند. به همین طورها بودند تا ظهور قوشیدخان. اما قوشیدخان، گویند اول مردی قلتبان<sup>۱</sup> بود. وقتی قشون بسیار از خیوق برای استیصال طایفه ساروق به مرو آمد و جمعیتی بسیار از سرخس به کمک ساروق رفتند و در آنجا با وجود بودن اراض خان، طوایف سالور و ساروق و تکه هر سه متفق القول قوشیدخان را رئیس و سردار قرار دادند و او بعد از فراغت از جنگ

۱. فتیان؛ قلبان.

خوارزمی قلعه را، که در کنار رود سرخس بالفعل معروف به قلعه قوشیدخان است، بساخت و بعد از آن جمعیت بسیاری فراهم کرد و به تاجن رفت. طایفه وکیل را محاصره نمود، آخر الامر به غلبه آنها را مسخر ساخت. بعضی کوچیده همراه او به سرخس آمدند، برخی دیگر چندگاهی مهلت خواستند که از عقب آنها بروند، بعد از مراجعت قوشیدخان فرار کرده به مرو رفتند.

در آن بین‌ها خواجه شکور هم فوت شد. در حقیقت این نیز از آثار اقبال قوشیدخان بود. ایل تکه معتقدند بر آنکه تا به حال بزرگی به خوشبختی قوشیدخان در ایل تکه نبوده و نیست. در زمان سرداری او چند جنگ بزرگ اتفاق افتاد و قوشیدخان در هیچ یک شکست نخورد و در آن زمان والی خراسان مرحوم آصف‌الدوله بود که با قوشیدخان و سایر ایل تکه نهایت خوش سلوکی و مرحمت را به عمل می‌آورد. در آن عهد به حدی ایل تکه اطمینان یافته بود که اغنام و احشام آنها فارغ البال در کوه و صحرای خراسان می‌چریده است و زن و بچه تکه با ایلات خراسانی در کوههای آق دربند و پس کمر، بزغنج و پسته جمع می‌کردند.

در آن روزگار چنان به تکه خوش گذشته است، که هرگز آن خوشی را فراموش نخواهند کرد. بعد از مرحوم آصف‌الدوله هم باز با نهایت اطمینان در سرخس نشسته بودند تا هنگامی که سرکار نواب والا حسام‌السلطنه با قشون ظفرنمون تشریف فرمای سرخس شدند و قلیل جنگی در مابین سپاه دولتی با ایل تکه واقع شد. طایفه تکه به حکم ضرورت اظهار ایلیت و قبول خدمت کردند و نواب والا را مراجعت دادند. یک سال بعد از بازگشتن ایشان چون در شوره کال خربزه و حاصل بسیار به عمل آمده بود، ایل به جهت جمع‌آوری آنها از سرخس کوچیده به آنجا رفتند. شوره کال ممر قدیم رود سرخس است که امتداد می‌یابد به اطراف مرو، که مابین شمال و مشرق است. چون این اوقات، راه رود تغییر کرده و نیز فرو رفته است لهذا آن راه اول خشک مانده و بعضی جاها بیشتر شده است. باز اغلب در بهارها که رود فیضان می‌کند آب به آن راه می‌افتد، بعد از آنکه کم شد تراکمه می‌روند تخمه خربزه و هندوانه و گندم در آن زمینهای نمناک

زراعت می‌کنند. به طوری این حاصل خوب به عمل می‌آید که دور نیست تعریف آن حمل به اغراق شود. خلاصه، یک سال نیز ایل در شوره کال نشستند و باز به سرخس مراجعت کردند.

اما اوقاتی که ایل تکه در تجن مسکن داشت، محمد نیاز بای نام شخص از جانب محمدامین خان فرمانگذار خوارزم در مرو، میان ایل ساروق حکومت داشت و از تمام ایلات سالور و ساروق و تکه زکات می‌گرفت، و با طایفه ساروق مخصوصاً طوری خوش رفتاری کرده و پهلوبندی داده بود که افراد آن قبیله همه صاحب مکت و ثروت شده بودند، تا به حدی که از غایت بضاعت طغیان نموده، وقتی بی‌خبر ریخته محمدنیاز بای را با اتباعی که همراه داشت، به قتل آوردند. چون این خبر به خان خوارزم رسید، کمر عداوت ساروق را بسته، چهارده سال متصل قشون کشیده بر سر قبیله ساروق آمده و حاصل آنها را تماماً ضایع و پامال می‌کرد. حتی جنگلها و بوته‌های صحرا را آتش می‌زد. اغلب اوقات کار ایل به طوری سخت می‌شد که چوبهای آلاچیق را عوض همیشه می‌سوزاندند.

چون از این همه گرفت و گیر، باز تشقی قلب برای خان خیوه حاصل نشد میراحمدخان جمشیدی را که مردی مشهور و سخت‌دل و بیباک بود در قریاب، که پائین آب مرو است، نشانند و او به لطایف‌الحیل آحاد و افراد ایل را به طرف خود کشاند، چنانکه هر کس از تکه و ساروق پیش او می‌رفت جیره و مواجب فوق‌العاده می‌داد و نوازش می‌کرد و هر کس از طایفه ساروق سر یا اسیر می‌آورد، انعام و جایزه بسیار می‌یافت و در وقتی که ایل تکه از سرخس برای ضبط محصول خود به شوره کال آمده بودند، دویست سیصد خانوار از جوانهای خوب آنها با هم اتفاق نموده، بی‌خبر کوچیده به مرو رفتند. چون در حقیقت یک گله<sup>۱</sup> بهادر بودند، لهذا ایل آنها را به اصطلاح خود، گله بهادر<sup>۲</sup> می‌گویند و در این بین خود محمدامین خان نیز از خوارزم با قشون و استعداد تمامی به آن صفحات آمده میراحمدخان را با همراهانش ملازم رکاب ساخت و طوایف

۱. کله.

۲. کله باطر.

تکه و ساروق را که در مرو بودند به کلی مسخر کرده و همه را ضمیمه قشون خود نموده، از این غلبه خیال سودای خام به دماغش غالب شده عزم تسخیر سرخس، بلکه تمام خراسان و زیاده از آن نمود.

چون خبر عزیمت او به طرف سرخس مسموع طایفه تکه گردید، برای آنها وحشتی حاصل شده چند نفر از رؤسا و ریش سفیدان قبيله پیشکشی از پول و اسب فراهم نموده در وسط راه خدمت خان فرستادند و اظهار ایلیت کردند که شاید به این تدبیر از شر او آسوده شوند، لکن خان از کثرت غرور و خیالات دراز و دور پیشکش را قبول نکرده و به هیچ وجه اعتنا به معذرت‌های آنها ننموده و فرستادگان را در کمال یأس مراجعت داد و خود نیز با قشون ایلغار کرده به حوالی سرخس رسید.

اما ایل چون به کلی از خان مأیوس شدند، شرح حال را عریضه کرده خدمت مرحوم شاهزاده فرمانفرما طاب‌الله ثراه، که در آن وقت والی خراسان بود، فرستاده و استدعای فرستادن قشون دولت نمودند و خود به تمام در حصار معروف به قلعه قوشیدخان، که یک فرسخ در زبردست قلعه مبارکه ناصریه واقع است، جمع شده و مختصر تدارکی فراهم کرده متحصن گردیدند. محمدامین خان چون به ظاهر سرخس رسید، نصف اردو را به سرداری میراحمدخان جمشیدی از رودخانه عبور داده به طرف مغربی قلعه فرستاد و خود با نیمه دیگر، از سمت مشرقی درآمده و از چهار جانب، قلعه را محاصره نمودند و به طوری احاطه کردند که برای یک نفر مجال فرار باقی نماند و از این محاصره وحشت ایل تکه زیاده بر سابق شد و از شدت اضطراب خیلی الحاح و اظهار مسکنت نمودند که شاید کار به مصالحه و متارکه بگذرد، ولی در خدمت خان هیچ فایده نبخشید و پذیرفته نشد.

چون از صلح مأیوس شدند، ناچار دل به جنگ نهادند. توکل بر خدا کرده و از اقبال بی‌زوال اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه ماسواه فداه یاری طلبیده و جمعی سواره و پیاده به سرداری امان سعد سردار و بردی نیازخان، پسر اراض خان، و برخی دیگر از معارف، دروازه را باز کرده به قشون مغربی که به قلعه نزدیک شده بود، حمله

بردند و آنها را متفرق نموده از حوالی قلعه دور کردند و با فتح و پیروزی بازگشتند، و در آن جنگ خیلی از قشون خوارزم تلف شد. چون از این فتح دل‌های افراد سواران ایل قوتی حاصل کرده بود، لهذا فردای آن روز نیز تهیّه جنگ نموده از قلعه بیرون رفتند و به قشون مشرقی یورش بردند و در دو سه حمله شکست فاحش به آنها دادند و همه را متلاشی نمودند. در این وقت خود محمدامین خان با جمعی از خواص و قلیلی از سواران جنگی و توپخانه که حارس وجود خان بودند، در سر تپه که مُشرف به قلعه است ایستاده و لشکر را به بذل و انعام ترغیب به جنگ می‌نمود و متصل توپها را پر و خالی می‌کردند. پیاده سرخسی به طرف تپه یورش برده و خان خوارزم را به خواص و اعیانی که همراه داشت تماماً به قتل آوردند و سر پُرسودای خان را بریده به مشهد و از آنجا به دارالخلافه ناصره فرستادند.

با وجود این شکست بزرگ که به قشون خیوه رسید، چون میراحمدخان مردی بسیار رشید و کارآزموده و مدبر بود، فوراً شکستگان خوارزمی را جمع‌آوری کرده، اردویی تشکیل داد و از دور سرخس با نظم و ترتیبی درست کوچیده و ایل تکه هر قدر خواستند ثانیاً آنها را متفرق نمایند میسر نشد و به هیأت اجتماع از آن مهلکه خلاص شدند، چنانچه همان شب به قشون خوارزمی تاخته بودند، از آن قشون هم ممکن بود اثری باقی نماند ولی چون پسرانمان سعد سردار اسیر شده و از همان قشون خوارزمی بود، امان سعد سردار نگذاشت آنها را آن شب راه یورش برند به خیال اینکه صبح با خان محمد ایلخان پسر خود را مبادله کند. چون صبح شد رفتند. تمام آنها شبانه فراری شده بودند. بعد رفت در مرو پسر خود را مبادله نمود و از آن طرف کوبه مرحوم فرمانفرما که با لشکر و استعداد به معاونت تکه تشریف آورده بودند پیدا شد، ولی زمانی رسیدند که قبیله تکه از کار خوارزمیان فراغت حاصل کرده بود.

سرخان خیوه را به سُمّ اسب شاهزاده مرحوم انداخته و کمال تشکر را از مراحم والا به عمل آورده خدمت‌های شایسته کردند و قشون دولتی را به مرو حرکت داده و بقیه ایلی را که در مرو بود خاصه آنها که از شوره کال به آنجا رفته و به جنگ سرخس آمده بودند

گوشمال و تنبیه نموده و همه را کوچانده به سرخس آوردند. تمام ایل تکه در سرخس جمع شدند و در آن وقت قبیله تکه، چه از محصول سابق سرخس و چه از غنایم خوارزمیان، دولت و ثروت خوبی فراهم آورده بودند و مرحوم فرمانفرما هم کمال حسن سلوک و مرحمت را به آنها معمول می داشتند، چنان که هنوز ایل تکه خوشی آن روزگار را فراموش نکرده و به گذشتن آن عهد تأسف می خورند و خیلی میل دارند که یک بار دیگر در سرخس مسکن گرفته و به نوکری و رعیتی دولت علیه تحصیل افتخار و آسایش نمایند.

الحاصل، بعد از مرحوم فرمانفرما که ایالت خراسان به نواب والا حسام السلطنه تفویض یافت، بیست و چهار نفر از رؤسا و ریش سفیدان ایل تکه از قبیل قره شیطان و سفرک خان برای تهنیت ورود در مشهد مقدس، سعادت رکاب بوسی سرکار والا را حاصل کردند. سرکار والا بنا به مصلحت همه آنها گرفته و با قشون کلی عزیمت سرخس و استیصال ایل تکه فرمودند.

چون این خبر به ایل رسید، مضطرب شده به طرف مرو فرار کردند. چون قبیله ساروق در محل معروف به خان کچن، که مسکن حالیه تکه است، منزل داشتند، لهذا فراریان سرخس در چهار فرسخ بالا دست آنجا، قلعه محمدنیز بای را مأمّن کردند. قشون سرکار والا که نزدیک شد، طایفه ساروق به طور خدمت و اطاعت پیش آمده و سیورسات به اردوی دولتی داده و آنها را به سر تکه آوردند و چندی میان تکه و قشون ظفرنمون جنگ قائم می شود، آخر الامر قوشیدخان به توسط و شفاعت مرحوم سام خان ایلخانی خراسان به طور ایلیت و چاکری پیش آمده و مقتضیات خاطر والا را انجام داده و سپاه نصرت همراه را مراجعت می دهد.

بعد از بازگشتن سرکار والا بنای مخالفت و دشمنی میان قبیله تکه و ساروق محکم می شود. اول امان سعد سرداربخشی از ایل تکه ابتدا به خصومت می نماید، طایفه را می آورد به حوالی خانه های ساروق منزل می دهد و به جنگ مشغول می شوند و این جنگ مدت دو سال طول کشید. جمعیت بسیار از طرفین نابود شدند. با آنکه ایل ساروق

در آن وقت خیلی کمتر از تکه بود، معهدا تکه قوه مقاومت با آنها نداشت، به جهت اینکه افراد مردمان ساروق شجاع و پرجرات و دلیرند، خود طایفه تکه هم به این معنی اقرار دارند. و آن جنگ از جنگهای بزرگ معروفی است که میان تراکمه واقع شده است، بلکه میان آن دو طایفه جنگی به آن سختی هیچ وقت اتفاق نیفتاده است.

مجملاً اینکه آخر کار، تکه به ساروق غلبه کرده، جمعی از آنها را گرفته میان ایل خود متفرق ساختند. بعضی در پناه دوستان خود که میان ایل تکه داشتند، اقامت نموده برخی دیگر به چهارجو فرار کردند و اغلب به پنج ده رفتند. بعد از [آن] آنهایی هم که در حمایت دوست و آشنای خود میان تکه مانده بودند به توسط دوستان خود به مرو فرار کرده به پنج ده، که بالای رود مرغاب است، رفته و جمعیتی در آنجا فراهم شد. چون چند سال در پنج ده سکونت یافتند و به جهت کمی مراتع و مزارع کار معاش به فقرای قبیله سخت شد، لاعلاج جمعی از ریش سفیدان و معمرین قوم را پیش ایل تکه و قوشیدخان رئیس آنها به شفاعت فرستاده و استدعای اقامت در یلتن، که آن اوقات غیرمسکون بود، نمودند و به زحمات بسیار اجازه حاصل کرده قدری از آنها به یلتن رفتند و برآسودند. سال اول آذوقه از ایل تکه حاصل کردند. سال دویم جمعی دیگر از پنج ده آمده به آنها ملحق شدند و استعدادی یافتند. آن وقت اتفاق کرده قارقلی بند را که در بالای یلتن، بسته و از رود آب گرفته، مشغول زراعت شدند. به تدریج فقرای ساروق از همه جا به یلتن جمع شده و صاحبان بضاعت و احشام و اغنام در همان پنج ده ماندند. تقریباً ساروق یلتن با آنچه در پنج ده هستند مساویند.

الحاصل، ساروق پنج ده آشکارا با ایل تکه خصومت می کنند ولی آنها که در یلتن هستند به جهت قرب جوار و کمی عدد از راه اضطرار مدارا و مماشات می نمایند. اما آنها که در پنج دهند کمال جهد را در دشمنی تکه دارند و از خون و مال یکدیگر هیچ باک ندارند و پیوسته دزدهای طرفین در سرقت اموال همدیگر مبالغه دارند و دست از شرارت برنمی دارند. الا اینکه بعضی اوقات ریش سفیدهای طرفین به میان افتاده، مقتضیات مصالحه و متارکه را فراهم می کنند، باز یک وقت ملاحظه می شود که همه

عهدها برهم خورده بنای جنگ و مخالفت را می‌گذارند.

### اسامی طایفه ساروق

#### طایفه بزرگ ساروق هرزکیست:

قزل، ایم بیگ ریش سفید [آنها است]. قوجه علی، یغموربیک. قلجه، استاد توره. حسین علی، سید بیک. بدنگ، ظاهر بیک. قانلی باش، آنه قلیچ کور.

#### طوایف کوچک:

سوختی، کهنگ سردار در میان ساروق سردار معتبری است. خراسانی، عوض خان. آلاشه، امان خان. بایراج، ساری خان که رئیس و خان طایفه است که در یلتن سکنا دارند. اختیار این طایفه باکریم دردی ایشان است که از سادات آن و در پنج ده سکنا دارد. اما طایفه تکه بعد از قشون‌کشی نواب مستطاب والا حسام‌السلطنه یورت ایل ساروق را به غلبه متصرف گردیده و تاکنون در همانجا سکونت دارند. نواب والا حشمت‌الدوله هم به همان نقطه تشریف بردند و آن یورت در کنار رود عظیمی است در صحرای مرو که از جانب مرغاب جاری است، طول رود امتداد یافته است از پائین جنوب شرقی به سمت شمال به مغرب و گذاری دارد مسمی به خان کچن. پلی که محل عبور عامه است در آن نقطه واقع شده و مسکن دو طایفه بزرگ در چنین گذار مزبور است. ایل اتمش در سمت مغربی گذار و قبیله تفتمش در جانب مشرقی است و این دو طایفه ابداً از طرفی به طرف دیگر نقل و تحویل نمی‌کنند، اما خانه خود قوشید خان که دو سال قبل وفات یافت و بالفعل باباخان نام پسرش جانشین اوست، در سمت شرقی رود و نزدیک پل که محل عبور مترددین است واقع شده و کلیتاً در میان این قبایل ساختن خانه‌های گلین معمول و مرسوم نبوده و نیست، همه آلاچیق‌نشین هستند. اگرچه به ندرت در هر ایلی محقر خانه‌ای از سنگ و گل دیده می‌شود و چهار مدرسه نیز ساخته‌اند، ولی باز مسکنشان همان آلاچیق است. اگر فرضاً در میان دو هزار خانوار کمتر یا بیشتر یک نفر بالاخانه‌ای

ساخته باشد، آن را جزو خانه محسوب نمی‌دانند. اطلاق لفظ خانه به همان آلاچیق می‌شود. فقرای قبیله اگر هفت هشت سرعائله هم باشند، از ناچاری در میان یک خانه گذران می‌کنند، لکن اهل ثروت ممکن است که پنج شش خانه یا بیشتر هم برای خود ترتیب داده باشند.

طایفه تکه به دو قسم است:

اقتمش و تقتمش. اما طایفه اول که اقتمش باشد نیز بر دو قسم است.

طایفه اول اقتمش ایل بخشی است:

میریش

واناش  
بِق بُرن  
ریش سفید قلطاق بای در میان تکه مرد با عزمی است

مادی  
طور

آنه یارخان مرد با دولت و مزوری<sup>۱</sup> است

ذاکر

خود ذاکر  
قورد  
مملی بیگ مرد صاحب دولت و کافی است

یاسمان  
چلتک

آتا بیگ ترخان مرد صاحب قبیله‌ای است

سلطان عزیز

بای  
قایل

محمدبردی خان خیلی  
نور محمدقیچ مطیع  
عاقل و زبان باز است  
محمدوردی خان است

گوک

خود گوک  
ولد ایشان مرد فقیری است  
آبه  
سعد بای مرد صاحب دولتی است  
برقاز  
قاضی  
بری  
خواجه نفس خیلی با قبيله است  
رحیم مرد ریش سفیدی  
است  
پُرنش<sup>۱</sup>  
اوستاد ولی صاحب دولت  
داش ایماق<sup>۲</sup>  
طایفه قلیلی است.  
نیست ولی محترم است  
حسین خان بیک  
ریش سفید

طایفه دویم اتمش ایل سیچمز مشهور است:

آقِ صوفی  
کُرسی  
آلاجه گز  
تاج سردار مرد خودرأی و رشید است  
چرش  
آلاسقل  
پوپوش پهلوان دهقان است ولی حرفش در نزد طایفه خود معتبر و مجری است  
کورصغیر  
کور  
صغیر  
بیگ مرادخان در میان اتمش از همه کس معتبرتر است  
چوروک  
دلآک وکیل

ساری بهادر ریش سفید است

پرنگ

بیکیلی پرنگ

آروق پرنگ

مہتر بیگ بک زاده قدیم

بردی بای مرد با دولتی است

است

حاجی صوفی

مُلک امان

باقچه

مله حیران مرد خیلی صاحب دولت و اول مرد تکه است

قپر

بُقرداق

نفس بیگ به طایفه خود خیلی مسلط است

قَره أحمد

بیجان

کرد

نیاز بیگ به طایفه خود خیلی مسلط است

چیه دیمز

یاغلی

امان سازخان پسر اراض خان و خانواده قدیم است

تپاز

قره گزگل

ولی خرنندی

حکیم خان و آدم درستی است. خیلی پیرمرد قجر مرد بی عزمی<sup>۱</sup> است

طایفه دویم تکه که تفتمش است نیز بر دو قسم است بیگ و وکیل.

طایفه اول تفتمش، بیگ است:

امان شاه

کنی

یکره

آتاجان عرب مرد  
ریش سفیدی است  
قادر نیازخان یکی از  
خواص است  
قوی زرنگ  
ملاسخی<sup>۱</sup> نیز مرد  
صاحب مکتبی است

گوکجه

قره گوکجه  
باباخان بن قوشیدخان  
خیلی رشید است  
موجک  
قلیچ آق سقال اختیار تمام  
طایفه بیگ با اوست<sup>۲</sup> و  
خیلی مرد معتبری است

خرو قنقر

خر

بیک لی خر  
قره بیک  
قلاق خر  
ولی ساریان  
ملا توره که مجتهد تمام تکه است از این طایفه و اختیار کلیه این دو طایفه با  
اوست، به طوایف دیگر نیز داخل تصرف می کند.

قنقر

آق قنقر  
الله نظرخان  
قره قنقر  
قطی بای  
برکعلی خان و چاری خان نیز از این طایفه و خیلی معتبر هستند.

طایفه دویم تفتمش، وکیل است.

قره

ملاولی بیگ چپان

آنه محمد ایشیک ابا چیک

آروق

آق قرق باشلاق محمود پاینده

امان نظر آنه خلیفه

یوسف

آق یوسف قره یوسف

قوللر سردار محمد مرادبای

قره جه

گرچک باخاآیا<sup>۱</sup>

منخاد بای براض مراد

طوائف کوچک وکیل:

فاق شال و بوکری اوز بیگ قلیچ یازی آنه حسن بیک

حارون عوض دردی بهادر خلیل عمر

در میان طایفه وکیل ریش سفید معتبری نیست، مگر نور وردی<sup>۲</sup> خان آخالی که الآن در مرو سکنا دارد و تمام این ایل به او مطیع اند. تمام طایفه تکه عبارت از هزار آتلق است که هر آتلقى از پانزده الی بیست و پنج خانوار است و هر یک از این بیست و چهار طایفه، بیست آتلق است و در تمام ایل پانصد خانوار هست که مشهور به مجاورند و معاش آنها از زکات قبیله می‌گذرد. دویست خانوار مشهور به خواجه و دو سه هزار نیز سالور هست و من جمیع الجهات تقریباً در مرو زیاده از بیست و پنج هزار خانوار نیست.

۱. باخایا.

۲. دردی!

بالفعل در همهٔ مرو خان معتبری که قبول عامه باشد و همهٔ ایل از او اطاعت کنند نیست. بعد از وفات قوشیدخان روسای قبیله اتفاق کرده باباخان نام پسر او را به خانیّت برداشتند. چندی بود تا وقتی که تاج سردار از دربار خلافت عظمی مراجعت نمود، جمعی را با خود متفق نمود، خواست نور ورد<sup>۱</sup> خان را خان قبیله کند، افراد مردم محض حفظ حقوق قوشیدخان راضی نشدند. لهذا کار خانی بالاستقلال در تمام ایل پا نگرفت، ناچار چهار نفر در چهار طایفه معروض خان شدند، اراض مرادخان در بخشی. بیگ مرادخان در سیچمز و باباخان در بیک، نور وردی خان در وکیل.

باباخان به این کار تمکین ندارد، می‌خواهد خان همهٔ ایل باشد، لکن بسیار قبیح‌المنظر و بی‌عقل و کودن است. نور وردی خان و بیگ مرادخان خیلی کافی هستند، استحقاق خانی دو طایفه را دارند. ریش سفیدهای معظم‌تر نیز هستند که در تمام ایل هر قسم تصرفی بخواهند می‌توانند نمود، چرا که پیش عامهٔ مردم مقبول‌القول و مطاع‌اند. قلیچ آق سقال، برکعلی خان مرادبای، قلماق بای، مملی بیک، خواجه نفس، آنه یارخان، محمد بردی خان، مله حیران، پوپوش پهلوان، تاج سردار، حکیم خان، امان نیازخان، اشخاص معتبر مرو از قراری است که معروض داشت.

### آب، زمین و زراعت مرو و طایفهٔ تکه.

اما در خصوص آب و زمین مرو و طایفهٔ تکه:

بندی که از سابق در حوالی قلعهٔ محمد نیاز بای بسته شده است و همه وقت هزار خانوار در سربند سکنا دارند و مستحفظ بند هستند و از طرفین بند دو جوی بزرگ علی‌السویه جدا می‌شود و هر یک از آن دو جوی<sup>۲</sup> باز به دوازده قسم منقسم می‌شود که به اصطلاح تراکمه آن جویها را یاب و نوغانه می‌نامند و هر یک از آن یابها مختصی یکی از طوایف جزئی است که عرض شد و در وقت کمی آب سه سنگ و نیم آب دارد. در این صورت حاصل آن کفایت جمعیت ایل را نمی‌کند. لکن معمول این است که حاصل از

سیلاب مشروب می شود و کم آبی کمتر واقع می گردد.

الحاصل، آب و زمین را قسمت می کنند. هر طایفه جزئی، که یک نوقانه دارد و یک نفر میراب نیز از خود معین کرده اند که مراقب آب و زارعین باشد و او علاوه به قسمت نفری حق میرابی هم دارد، دور نیست که به دیگران هم از آب و زمین بتواند کمکی نمود ولی نه چنان که از حق کسی چیزی کاسته شود. مردی را که یک زن باشد از آب و زمین قسمت می برد، ولی پسران نابالغ و زنهای بیوه چون خانوار حساب نمی شوند حقی، ندارند و کسانی از اهل ثروت و محترمین هستند که به جهت حرمت همه ایل از آب و زمین به آنها کمک می نمایند یا آنکه خود آنها با فقرا شریک می شوند و گاو و بذر می دهند و از حاصل نصفه می برند.

زراعتی که در مرو کشت می شود چند قسم است. اول گندم و جو، که تخمیناً در یک سنگ آب قریب یکصد خروار گندم و چهار پنج خروار جو کشت می شود و تخمی از ده الی بیست و بیست و پنج حاصل معمولی است و زیاده هم ممکن است. علت قلت زرع جو این است که طایفه ترکمان اغلب جو کن - که یک قسم از حبوبات است - عوض جو به مال می دهند و دادن جو به هیچ وجه معمول نیست. اما گندم پائیزه از اواسط میزان الی اواخر عقرب و گندم بهاره از اول حوت تا اواخر حمل کاشته می شود و در اواخر جوزا درو می کنند. از سه الی چهار آب بیشتر به گندم نمی دهند و گندم بهاره را اغلب چهار آب می دهند و از مرو گندم به جایی حمل نمی شود مگر وقتی که در بخارا تسعیر داشته باشد و صرف کلی نماید. در سال هفت هشت قافله از مرو می رود، که هر یک از دویست الی هزار شتر باشد و به آخال هم در قحطی حمل می شود.

در خود مرو آنچه علاوه به خوراک خودشان باشد، دو سال هم می شود که به جهت فروش، غله را در انبار نگاه دارند و سه قسم انبار در آنجا معمول است:

اول - آنکه خانه ای را از گل می سازند و گندم را در آن خانه انبار می کنند.

دویم - آنکه زنبیلی از نی می بافند که تقریباً چهار پنج خروار گندم بگیرد و غله را در آن ریخته میان آلاچیق یا بیرون می گذارند.

قسم سیم - زمین را سرگین ریخته روی آن را اندود می‌کنند و بعد از آن پوشال برنج ریخته روی آن گندم می‌ریزند و روی گندم هم گاه می‌ریزند و اندود می‌کنند، می‌گذارند در صحرا می‌ماند. به این قسم غله هیچ عیب نمی‌کند.

اما قسم دیگر از حاصل آنجا جوکن است، که در جنس و ترکیب نزدیک به ذرت است و تقریباً دو ذرع زیادتر قد می‌کشد و سبز آن قریب به نیشکر شیرین می‌شود. آن را ریزیز کرده به مال می‌دهند و برای اسب خیلی خوب است و سه قسم است. شش ماهه و چهار ماهه و سه ماهه. در هر سه سنگ و نیم آب هفت خروار کشت می‌شود چون بعد از سیلاب جوکن آب لازم دارد و به این جهت در خشک‌سالی کمتر کاشته می‌شود و تخمی سیصد الی چهارصد تخم به عمل می‌آید. در اول ثور بلکه اغلب تا اواسط جوزا هم کشت می‌شود و در عقرب درو می‌کنند. بسیار خوب زراعتی است تمام ترکمان عوض جو، جوکن به اسبهای خود می‌دهند. اگر در بخارا یا آخال تسعیر داشته باشد به آنجاها هم حمل می‌شود و الا خیر.

حاصل دیگر برنج است. اما برنج مرو بسیار بد می‌شود و در وقتی که آب زیاد باشد مثل هذه السنه بارس نیل در سه سنگ و نیم آب هیجده خروار کشت می‌شود. در وقتی که آب کم باشد در تمام ایل اقمش و تقتمش هشت الی ده سنگ آب را برای کاشتن برنج معین می‌کنند، که در هر سنگی چهارده خروار کشت شود. اغلب تخمی بیست و پنج تخم عمل می‌کند و از پنجاه الی هفتاد روز بعد از عید می‌کارند. در عقرب با جوکن درو می‌کنند. چون در آخال برنج نیست، لهذا در سالی دو یا سه مرتبه، هر دفعه تقریباً پانصد شتر برنج حمل آخال می‌کنند. قیمت برنج یک من هشتصد مثقالی از پنج الی هفت تومان است. اما کنجد، در تمام ایل از سیصد و پنجاه الی پانصد خروار می‌کارند. در سالی که آب زیاد باشد بیشتر هم ممکن است بکارند، و تخمی از صد و پنجاه الی دویست تخم عمل می‌آید. در ثور کاشته و در عقرب درو می‌شود و طایفه ترکمان بجز روغن کنجد، روغن دیگری نمی‌خورند، مگر خیلی کم. پلو و سایر اغذیه را هم با روغن کنجد ترتیب می‌دهند.

اما پنبه را در اول ثور ابتدا به کاشتن می‌کنند و ماه میزان درو می‌کنند. با سه یا چهار آب هم خیلی خوب می‌شود، اگر زمینش خوب باشد با یک آب هم باید برسد. از هر یک دانه تخم، یک چارک الی نیم من هم جوزق عمل می‌آید و الا کسر هم می‌شود. قیمتش از دو هزار و پانصد دینار الی سه هزار است.

بالفعل در مرو باغات و میوه‌های مختلف به هیچ وجه یافت نمی‌شود، مگر آنکه تازه بنای باغ کاشتن را گذاشته‌اند و انگورهای بسیار بد دارد. دیگر از سایر اقسام میوه ابداً ندارند مگر خربزه و هندوانه که خیلی زیاد است. خربزه‌های خیلی خوب هم پیدا می‌شود که گاهی از مرو به سرخس می‌آورند و هندوانه‌های خیلی خوب هم دارد که در هیچ جا به آن لطافت دیده نشده است و در عوض شیرۀ انگور، شیرۀ هندوانه درست می‌کنند و اغلب خربزه و هندوانۀ آنها قیمتی ندارد. بخصوص در هذه السنۀ بارس‌نیل که آب خیلی زیاد شده بود و از رودخانه بالا آمده به صحرا افتاده بود بعد از کم شدن آب هر کس به قدر قوه به آن زمینهای آب خورده تخم خربزه و هندوانه انداخته بود و به حدی خربزه و هندوانه فراوان شده بود که از خوردن اسبها هم تمامی نداشت. اگرچه همه ساله اسبها و کره‌های خودشان را خربزه می‌دهند، ولی امسال وفور خربزه از حد و حصر بیرون بود چنانکه اغلب را نتوانستند جمع‌آوری نموده در صحرا مانده سرما زده بود و هیچ وقت قیمت ندارد و کدوهای خیلی خوب هم در مرو به عمل می‌آید که خیلی شیرین و لطیف می‌شود و بادمجان و خیار و غیره ابداً یافت نمی‌شود.

اما در باب اغذیۀ آنها. اول نان که قوت غالب انسان است، و گوشت را آنها از سایر اغذیه زیاده‌تر می‌خورند. حتی گوشت اسب و شتر و گاو و غیره. ده پانزده روز هم نگاه می‌دارند و متعفن می‌شود و بعد می‌خورند، و غذای معتبرشان یک چیزی که خودشان دقرمه می‌گویند که عبارت است از گوشت گوسفند و نان و روغن و پیاز و غیره، و پلو هم می‌خورند، ولی پلوشان را نزدیک به دم‌پخت می‌پزند و روغنشان هم اغلب روغن کنجد است و روغن گوسفند را اغلب خام با نان می‌خورند و یک خوراک آنها هم قاق است که خربزه را قاچ کرده می‌خشکانند، ولی به هیچ وجه مأكول نیست. کلاً در اغذیه کنیف‌تر از

طایفه تراکمه هیچ طایفه را نمی‌توان تصور نمود. مثلاً اگر روزی به ده خانه بروند در هر یک ناهار می‌آورند و لابداً به قدر یک ناهار متداولی می‌خورند. و قبل از غذا دست می‌شویند و بعد از غذا به اصطلاح خودشان فاتحه به جای شکر داده و دست به ریش خود می‌کشند و غالباً خیلی کثیفند و چائی بخارائی سبز هم، حال در میان آنها خیلی متداول است، به طوری که تمام روز را اغلب چائی حاضر دارند و قند هم معمول نیست و چائی را تلخ می‌خورند و چائی خوردن آنها به قسمی است که از اعلی و ادنا لامحاله باید چائی داشته باشند، حتی آلامانها هم در سفر ممکن نیست که چائی و یک قهوه جوش همراه نداشته باشند. و یک قسم خوراک آنها هم چال شتر است که در واقع چیز بسیار خوبی است و به جهت صحت بدن خیلی مفید است. خوردن قهوه در میان تراکمه معمول و در مرو ابداً یافت نمی‌شود و اغلب مایل به شیرینی و چربی هستند. کلیتاً مردمان بسیار کثیفی هستند و حمام ندارند و ابداً نداشته‌اند.

اما سوخت اهل مرو، اغلب مردم خار شتر جمع کرده می‌سوزانند که قیمتی ندارد و در فصل پائیز جمع کرده برای زمستان هم نگاه می‌دارند. چوب گز هم از کنار رود مرو می‌آورند و هر بار شتری دو هزار دینار در میان خودشان خرید و فروش می‌شود. قدری دورتر هیزم طاق هم فراوان است. بعضی هیزم او را می‌آورند و هر بار شتری سه هزار دینار قیمت دارد. برخی دیگر ذغال کرده می‌آورند. در هر صورت چون زمستان در مرو اغلب برف هست، هر کس سوخت زمستان خود را جمع می‌کند. هوای مرو تقریباً مثل هوای مشهد مقدس است مگر خیلی کم گرمتر باشد.

### بازار، مسکوکات و اوزان تراکمه.

تفصیل وضع بازار و مسکوکات و اوزان تراکمه که رایج معاملات حالیه است. در مرو هفته‌ای دو روز بازار می‌شود، یکی روز دوشنبه و دیگر پنج‌شنبه. در میان قبیله تقتمش نزدیک خانه قوشید خان، محلی را معین نموده و آنجا را بازار می‌نامند. در روزهای معمول افراد مردم که اهل داد و ستد هستند، از تمام ایل در آن بازار جمعیت کرده و امتعه و اجناس خود را از هر قبیله مأكولات و ملبوسات و چهارپایان در آنجا

حاضر می‌کنند و مشغول معاملات می‌شوند. از اول طلوع تا وقت غروب آفتاب آن بازار دایر است و جمیع ضروریات ایل در آنجا فراهم می‌شود. و سنگ تراکمه خیلی با برکت و خیردار است، به جهت آنکه یک من آنها معادل شش من تبریز است، اما خروار میان ایشان معمول نیست الا اینکه دوازده من مروی را که عبارت است از هفتاد و دو من تبریز، یک شتر بار می‌گویند.

مسکوکات آنها بالفعل چند قسم است. اولاً پول ایران در آنجا رواجی تمام دارد ولی قطع و وصل معاملات را به اصطلاح پولهای بخارا می‌کنند و اقل مرتبه پولشان تنکه بخارایی است که سه تنکه را یک روپیه - که مساوی با دوهزار ایران است - می‌دانند و هر بیست روپیه را یک تومان محمد حسینی، که معادل چهار تومان ایران باشد می‌شمارند، ولی پول رایج موجودشان همان پول ایران است و قدری هم تنکه بخارایی بهم می‌رسد. اما عموماً پول نقد در میان تراکمه بسیار کم است چنانکه به طور تحقیق در تمامی ایل تکه به آن عظمت پنج نفر صاحب ثروت که هر یک مالک ده هزار تومان وجه نقد باشند پیدا نمی‌شود و در همه مرو آدمی که پنجاه هزار تومان متجاوز دولت داشته باشد مشکل است بتوان سراغ داد و حال آنکه دولت آنها عبارت است از شتر و مادیان و گوسفند و زراعت و از این قبیل چیزها و هر کدام هم که صاحب بضاعتی شده‌اند در اصل از دولت زراعت و فلاحت است.

### مال و مواشی تکه.

اقسام مال و مواشی تکه از این قرار است:

اول اسب است که قیمت معمولی متداولی اغلب آنها، از چهل الی شصت تومان است و به ندرت اتفاق می‌افتد که اسبی به دویست و دویست و پنجاه تومان هم می‌رسد، و اسبهای بسیار ممتاز معروف خوب آنجا را که بالفعل اضطراراً در کَرگی می‌فروشند، از صد تا صد [و] پنجاه تومان بیشتر نمی‌شود. و قاطر در میان آنها به هیچ وجه نیست. مادیان را محض گرفتن کره اسب نگاه می‌دارند و مردم موال آنجا از ده سرمادیان زیادتر ندارند.

دویم شتر است. شتر از همه جنس چهارپایان در میان آنها بیشتر است. جمیع احوال و انتقال خود را با شتر حمل می‌کنند، حتی هیمه را که نسبت آن از اوبه‌ها اقلاً یک منزل دور است نیز با شتر حمل می‌کنند و قیمت شترهایشان از ده الی بیست و پنج تومان می‌رسد.

سیم الاغ. این جنس حیوان نیز در میان تراکه بسیار است و اغلب هم خیلی خوب و راهوار می‌شوند ولی نهایت قیمت آنها از شش الی هفت تومان می‌شود. چهارم گاو کاری است. و این حیوان از سایر اجناس میان آنها کمتر است، از آنکه شیار زمین را اغلب با اسب می‌کنند و به همان طور گاو یک جفت به هم می‌بندند، خیلی از گاو هم زودتر شیار می‌شود. قلبی هم با گاو مثل سایر جاها زراعت می‌کنند، به این جهت گاو کمتر است. اما به خلاف، گاو شیری که بسیار دارند و نهایت قیمت گاو ماده هشت تومان است.

پنجم گوسفند و بز است که بی حد و حصر دارند و قیمت شیشک فریه خوب - که چهارده پانزده من گوشت دارد - زیاده از چهارده هزار دینار نیست و میش پرشیر ممتاز با بره از دوازده هزار بیشتر قیمت ندارد و بز شیری پنج هزار فروش می‌رود. اما شیر هیچ وقت میان ترکمان قیمت ندارد و روغن در نهایت گرانی یک من دو ریال است.

### تاخت و تاز و راهزنی الآمان.

تفصیل چگونگی وضع تاخت و تاز و راهزنی این طایفه ضالّه که به اصطلاح خود الآمان می‌گویند، قاعده الآمانی اینها بر دو قسم است:

یکی آنکه، همه بهادران ایل به اتفاق و اجتماع برای تاختن محلی عزیمت نمایند، باید به صلاح و صوابدید رؤسا و ریش سفیدان طایفه انجام بگیرد. همین که آراء متفق شد جارچی میان بازار ندا می‌کند که سواره و پیاده در فلان موضع حاضر شوند که باید همراه فلان سردار به تاخت بروند. در این قسم الآمان احتمال دارد دو هزار نفر یا بیشتر از سواره و پیاده اتفاق کنند.

قسم دیگر آنکه، خود سردارها خیال تاختن به ایل و اوبه یا بلوک و محلی داشته

باشند، در این صورت افراد سوارها به رفقای خود اعلان می‌کنند که باید به تاخت فلان محل رفت. فوراً در میعادگاهی که تعیین شده است جمع شده رسم معاهده و موافقت را که میانشان معمول است به عمل آورده، روانه می‌شوند و در این الامان مختصر از پنج الی صد نفر سوار و پیاده ممکن است که حاضر شوند.

علی‌ای حال، همین که بنای الامان شد افراد پیاده و سواره در محل موعود حاضر شده به قول خودشان فاتحه می‌دهند و این فاتحه به جای سوگندی است که از امر و نهی سردار به هیچ‌وجه تخلف نمایند و قرار تقسیم غنایم را هم در این موضع قبل از حرکت می‌دهند. قاعده آن چنان است که اول یک قسمت به اسم مال‌الله برمی‌دارند و آن قسمت باید به مصرف علما و عجزه و مساکین قبیله برسد. آن وقت سردار را اگر یک نفر یا دو نفر یا بیشترند چهار قسمت می‌دهند و بهادران معروف را که از سایر افراد قشون در شجاعت امتیاز دارند دو بهره می‌دهند، بقیه را در میان آحاد خود بالسویه قسمت می‌کنند، الا اینکه اسب یکی در آن راه تلف شده باشد، عوض آن را از میانه می‌دهند و هر کس را که اسب یدک همراه باشد، نیم بهره هم برای اسبش می‌دهند. برخی دیگر اسب به کرایه و امانت گرفته بعد از قطع و وصل این قرارداد فاتحه‌ای دیگر به جهت استحکام و برهم نخوردن این عهد می‌دهند، آن وقت در نهایت یکدلی و موافقت به جانب مقصد روانه می‌شوند و در جنگ غایت ثبات و استقامت را به عمل می‌آورند. اگر به طرف مقابل فایق آمده و آنچه و اسیری به دست آوردند، سریعاً مراجعت می‌کنند و در بین راه، حتی الامکان شرایط حزم و احتیاط را به عمل می‌آورند تا به جایی که یقین کنند محل امن است و دست دشمن از دنبال کوتاه، در آنجا فرود آمده به حکم فاتحه سابق به تقسیم اموال و اسرا می‌پردازند. اگر سردار معتبری همراه دارند علاوه بر چهار قسمت معمول، اسب خوب یا اسیر مرغوب یا تحفه دیگر که از سایر غنایم اختصاص داشته باشد، خدمت او تقدیم می‌کنند.

بعد از فراغت از تقسیم هر کس در بهره خود مختار است. امکان ندارد که به قدر حبه‌ای از یکی به دیگری تعدی و بی‌اعتدالی واقع شود، قراردادی است که از قدیم‌الایام

دارند و در هر سفر نیز با فاتحه مخصوص تجدید و استحکام می‌یابد. ولی خیلی شده است که اسیر معروف پرقیمت به دست افتاده است در سرآن نزاعها کرده‌اند تا هر کس به غلبه تصرف نموده است، به خلاف عهد تعلق به خود او یافته است.

اما به جهت نهب و غارت، اغلب نواحی هرات و میمنه و فاریاب را مطمع نظر نموده و صرفه حال خود را در چاپیدن اهالی آن صفحات دیده‌اند. گاهی به سمت بلاد خوارزم و طایفه ارساری نیز توجه می‌نمایند. در آن منازل بعیده و بیابانهای بی‌آب و آبدی ایلغارهای غریب می‌کنند. پیاده آلمان آب و آذوقه به شتران حمل کرده در وقت ضرورت به بهادران می‌رسانند و سواره‌ها بیشتر بی‌معاونت کرجی و ناو به رود جیحون اسب انداخته و بیرون می‌روند. الحق طایفه‌ای به غایت سخت جان و زحمت کشند که از جمیع حظوظ عقلی و لذایذ حسی حرمان دارند، ولی مصالح دزدی و دقایق صرفه‌راهنی را خوب می‌دانند، از کثرت تجربه در آن باب علم‌ها حاصل کرده‌اند.

به جهت آنکه طرف مشهد مقدس و مصافات خراسان بالنسبه به خوارزم و هرات نزدیکتر و شوارعش سهلتر است، چنانکه در قدیم از هر جا حرکت می‌کردند، رو به جانب بلاد خراسان داشتند، لکن در این عهد فرخی جهد که از میامن بخت جوان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جهان ناصرالدین شاه ماسواه فداه و مراقبات خطیره جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم عمل سرحدات منظم است، طوایف ترکمان ایلغار خراسان را معاینه سفر آخرت دانسته، هیچ وقت خیال آن صفحات را نمی‌کنند و اگر گاهی هم جهال آنها را شایست طمع محرک شده، تا به آن حدود کشانده است قبل از آنکه دستبردی توانند کرد شکست خورده و مخدول مراجعت کرده‌اند، بلکه سردارهای معروف و معتبر ایل تکه که در این قرن پا گرفته بودند از قبیل امان سعد سردار و محمد شیخ و عاشور لک و خجقه سردار و جمعی دیگر غیر از آنها تماماً به دست سرحداران ایران کشته شدند، حالا دیگر سرداری که قابل نام بردن باشد جز سه چهار تن در همه ایل تکه نیست. اول آنها، بکنج سردار است که انصافاً به آن دو سه تن دیگر کمال رجحان و برتری را دارد، دیگری امان نظر بهادر است، دیگر آنه نفس سردار و دیگری آنه گلدی

سردار. جز اینها کسی که بتواند ده سوار برای آلمان حرکت بدهد ندارند. اما بکنج سردار گاهی صد سوار و زیاده هم می‌تواند آورد، لیکن از غایت غروری که دارد هیچ‌وقت بیشتر از ده الی بیست سوار حرکت نمی‌دهد. انصافاً جوانی است دلیر و کارآمد، در تیراندازی و اسب‌تازی سر، در همه قبایل ترکمان منحصر است. چون در میان این طوایف شایسته سرداری کسی را می‌دانند که بعد از اختصاص در شجاعت و جلادت بلدیت تمام هم در راههایی که برای تاخت و تاز می‌روند داشته باشد، به این جهت هر یک از سردارها مخصوص طرفی هستند. چنانکه همین بکنج اغلب اوقات به تاخت سرخس می‌آمد تا زمانی که چاکر خانه‌زاد و غلام‌زاده فدویت نهاد به سمت سرحدداری و ساخلوبی سرخس مأمور شد، باز چندین مرتبه به اطراف آنجا تاخت آورد، ولی از تصدق فرق فرقه‌ستانی اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روح‌العالمین فدا در هر سفر شکست فاحش خورده و گوشمال کامل یافت. آخر الامر از در عجز درآمده، یکی از ریش‌سفیدان طایفه را پیش غلام‌زاده فرستاد که اگر مرا اطمینان بدهند خدمت می‌کنم. غلام‌زاده نیز به قسمی که شایسته شأن خانه‌زادان دولت قاهره است با او سلوک داشته و قبول نوکری او را به حصول اجازت از دربار خلافت عظمی موقوف نمود. از آن وقت دیگر به هیچ وجه در حوالی سرخس مرتکب فساد و مصدر خلاف قاعده نگردید. حال نیز اگر از جانب اولیاء دولت جاوید قرون مرحمتی درباره مشارالیه مبذول شود، احتمال کلی دارد که یکباره دست از شرارت کشیده و بیاید در سرخس مشغول نوکری و رعیتی شود، چنانکه تاج سردار که از سردارهای عظیم‌الشأن آنجاست و ممکن است که هزار سوار بتواند حرکت داد، بعد از آنکه به تقبل دربار جهان مدار همایون استسعاد یافت و مشمول مرحام ملوکانه گردیده مرخص شد دیگر به کلی دست از شرارت و راهزنی کشیده مشغول رعیتی و زراعت است.

الحاصل. این اوقات اسب میان ایل تکه خیلی کمتر از سابق یافت می‌شود، به علت اینکه تا خرید و فروخت اسیر در بلاد خوارزم و ماوراءالنهر ممنوع و متروک شده است کار سوداگرهای تراکمه منحصر شده است به تجارت اسب و گوسفند و پشم و از این

قبیل اجناس، لهذا اسبها را در همان کرگی از آحاد و افراد ایل خریده و می‌برند در هرات و آن صفحات می‌فروشند. به این جهت به حدی اسب کم شده است که اگر بخواهند دو هزار سوار یک مرتبه از جمیع ایل تکه سوار کنند نهایت اشکال را دارد، بلکه گمان نمی‌رود امکان داشته باشد، اما پیاده آنها در جنگ تفنگ خیلی سخت و قوی دستند. تفنگهای خاندان و پایه‌دار دورزن به دست می‌گیرند و رسمشان این است که در همه جنگها خوابیده تفنگ می‌اندازند و سیصد قدم راه را به خوبی می‌زنند و تیرشان خطا نمی‌شود، در این فن مهارت تمامی دارند. در حقیقت برای هیچ قشونی احتیاط زیاد از سواری ترکمان لازم نیست، ولی جنگ پیاده‌شان متضمن خطر بسیار است و این قسم تفنگچی را میرکن می‌نامند و فعلاً طایفه تکه را میرکن ده مساوی سوار است و سوارهای تفنگهای دولول و یک لول مختلف‌الوضع به دست می‌گیرند، ولی از پیاده‌ها منحصر است به همان خاندان دو شاخه‌دار.

اما آنچه غلام‌زاده فدوی به طور تحقیق از حالات آنها دریافت نمود، حدود ایران که بحمدالله از بیم شمشیرهای کج قزلباش که اطراف ممالک را به منزله سدّی سدید است، سالهاست که از مفاصد آن یاجوج صفتان مقرون به امنیت و امان است، لیکن احتمال کلی بلکه یقین قطعی دارد که به قلیل زمانی دیگر، مسلمین نواحی هرات و مضافات آنجا نیز که پیوسته از آن طایفه ضالّه در زحمت بودند، یکباره آسوده خواهند شد، به دلیل اینکه کشیدن غلیان تریاک که معروف به وافور است با وجود کمال بی‌مناسبتی در میان آن بهایم جاری و معمول شده است و روز به روز هم ظهور بروز این مرض در آنجا بیشتر می‌شود. اغلب مرد و زن و بزرگ و کوچک ایل به آن کار بد عاقبت عادت کرده و از همه شغل‌های دیگر بازمانده‌اند. مسلم است که پس از سرایت به همه ایل آخر کارشان به کجا منجر خواهد شد. عجالتاً که این دود از دودمان اقتصم و تقتمش بلند شده است تا دود آه مظلومان میمنه و فاریاب بعد از این به آنها چه کند.

#### قانون خواستگاری و مجلس عقد و عروسی تراکمه.

چون این مردم بدبخت جان‌سخت به کلی از رسوم انسانیت و قواعد زندگی

بی‌بهره‌اند، لهذا قاعده عروسی و ضیافت آنها نیز که کمتر شباهت به کار انسان دارد، خالی از غرابتی نیست و آن چنان است که چون خیال مزاجت و پیوندی در نظر داشته باشند، اولاً عجوی را به خانه دختر می‌فرستند و آن پیرزن پدر و مادر دختر را ملاقات کرده و صریحاً می‌گویند که فلان ترکمان خواهش دارد با شما پیوند خویشی نموده و دختر شما را به عقد پسر خود درآورد. آن شخص اگر به این وصلت میل نماید در جواب می‌گوید که: اگر در اداء مراسم به طور قاعده پیش بیایند چه عیب دارد. عجوزه همین که جواب مقرون به رضا شنید خوشدل و خرّم بازمی‌گردد و خبر می‌آورد. آن وقت باید چند نفر از ریش سفید[ان] به جهت تعیین مخارج و قرارداد شیربها پیش پدر دختر بروند. اما قرار شیربها به حسب اختلاف مراتب است، هر کس به قدر استعداد خود و شایستگی طرف مقابل شیربهایی می‌دهد. لیکن آنچه میان اکثر از اهل ثروت و بضاعتشان معمول و مرسوم است این که صد الی صد و پنجاه تومان به اسم قیمت گوسفند می‌دهند و پنجاه الی شصت تومان به اسم شتر می‌دهند و چهارده عدد اشرفی و بیست و پنج الی سی تومان به اسم برادر و زنی که همراه عروس شب اول می‌آیند، می‌دهند و هفت هشت تومان هم جهیز که دختر باید همراه بیاورد می‌دهند.

چهار سرگوسفند پروار و شش من - به سنگ مرو که عبارت از سی و شش من تبریز است - برنج و ده بیست من هم نان لواش چرب و شیرین که معمول آنجاست می‌دهند و بیست و هفت پارچه لباس ابریشمی - که باید هر یک از آنها اقلاً دو تومان ارزش داشته باشد - برای پوشیدن عروس تمام می‌کنند.

بعد از آنکه همه لوازم و اسباب عروسی آماده گردید، اول آن ملبوسات را همراه چند نفر سوار به خانه عروس می‌فرستند، بعد از آن ده بیست نفر زن خود را به قواعدی که دارند آرایش نموده و چهار نفر شتر را زینت می‌کنند و پارچه‌های سرخ به گردن شترها می‌بندند، آن وقت یک جفت کجاوه که از پوشال ساخته‌اند به یکی از شترها بار کرده و دو بیست سیصد نفر هم از جوانان قبیله داماد مکمل و مسلح سوار اسبهای خود می‌گردند. اگر داماد و پدرش صاحب قوه و استطاعت هستند تمام آنچه را قرار داده‌اند،

حاضر کرده همراه سوارها می‌فرستند و اگر صاحب مایه نیستند، نصف آن را، یا هر قدر ممکن است با برنج و گوسفند و نانهای چرب شیرین، سوارها برداشته با زنها و شترهای آراسته به خانه عروس می‌برند و از وجوه مقرر هر قدر را [که] نقداً آورده‌اند تسلیم می‌کنند و برای رساندن بقیه آن موعدی معین می‌نمایند و پدر دختر نقدینه و سایر چیزها دریافت کرده از مهمانهای عزیز خود پذیرایی می‌کند و شرایط مهمانداری را به طوری که معمول ایشان است به عمل می‌آورد الا اینکه امثال آلات طرب از هیچ قسم در خانه عروس مرسوم نیست.

بعد از صرف غذا و طی صحبت، پدر دختر به مهمانها اظهار می‌کند که عروس خود را بردارید ببرید، در این وقت مجلس بهم می‌خورد. اول مردها سوار می‌شوند، بعد از آن زنهای قبیله داماد بیرون آمده تقریباً دو سید قدم از اوبه دور می‌شوند، آنگاه دخترها و زنهای طایفه عروس از آلاچیق‌ها بیرون ریخته و به آن زنها حمله می‌کنند و سنگ و کلوخ بسیار به طرف آنها می‌اندازند و رختهایشان را پاره پاره می‌کنند. در آن بین ریش سفیدان طایفه در مقام اصلاح برآمده و زنها را از آن کار باز می‌دارند.

بعد از آن عروس را در میان گلیمی پیچیده با دو نفر زن که به زبان آنها مشهور به ینگه‌اند و چند نفر مردان گلیم را به دوش یا به دست گرفته می‌برند در خارج اوبه به فرستادگان داماد می‌سپارند و دو نفر ینگه هم به قاعده معمول در همانجا رسومی از کسان داماد گرفته مراجعت می‌نمایند. آن وقت فرستادگان با کمال شعف و مسرت عروس را برداشته روانه می‌شوند، و همه راه را سواران به اسب تازی و تیراندازی و زنان به هلله و قهقهه طی کرده تا به ایل خود می‌رسند.

بعد از ورود، عروس را در خانه یکی از اقارب داماد منزل می‌دهند و سوارانی که از پی این کار خیر رفته بودند به خانه‌های خود بازگشته [به] هر یک آنها سه چهار دانه نان شیرین و یک ذرع کرباس دستمال می‌دهند.

آن روز که شب شد همه ریش سفیدان، معتبرین قبیله جمع شده و مجلسی منعقد می‌نمایند، قاضی هم حاضر می‌شود، دو نفر از عدول را پیش داماد و دو نفر پیش عروس

روانه می‌کنند، مأمورین اسم پدر و مادر هر یک از عروس و داماد را پرسیده و از جانبین وکالت می‌یابند برمی‌گردند خدمت قاضی و تفصیل را تقریر می‌کنند. آن وقت صاحب مجلس ظرف آبی پیش قاضی حاضر کرده و پارچه سفیدی که یک دانه اشرفی به گوشه آن بسته‌اند روی ظرف آب می‌اندازند. بعد از آن قاضی صیغه عقد را جاری کرده و شرایط نکاح را به عمل می‌آورد و همه حضار مجلس را به این قضیه گواه می‌گیرد و از هر یک رضایت می‌طلبد. بعد از آن به عادت خودشان فاتحه خوانده و دست به ریش می‌کشند و هر یک از حاضران قدری از آن آب جهت مبارکی و میمنت می‌آشامند و از نانهای شیرین همگی را بهره می‌دهند و آن اشرفی گوشه دستمال خاصه وکلاست. یک اشرفی هم از خارج خدمت جناب قاضی تقدیم می‌کنند و مجلس منقضی می‌گردد.

بعد از آن اقران داماد که به جای ساق دوشند داماد را برداشته به منزل عروس می‌برند، داماد و عروس را دست به دست می‌دهند. [داماد] ملاقاتی کرده بیرون می‌آید و یک نفر پوستین پوشیده را با ضرب قمچی سه دفعه به دور آلاچیق عروس می‌گرداند و این رسم غریبی است و داماد نیز باید چکمه پوشیده باشد. آنگاه داماد به مقام خود مراجعت کرده چندان توقف می‌نماید که همه مردم به خواب روند. همین که از این باب اطمینان یافت برخاسته تنها و مخفی به منزل عروس می‌رود و شرط زفاف و مضاجعت را معمول می‌دارد و قبل از طلوع صبح دوباره به جای خود مراجعت می‌کند، تا سه شب به همین دستور است.

بعد از سه روز صاحب خانه داماد و عروس که در این سه روز مهماندار بوده، به هر یک از آنها خلعتی داده به خانه داماد روانه می‌کند. تا هفت روز جمعیت در خانه داماد هستند. هر روز اسب به گرو می‌دوانند و اسب هر کس پیش افتد دیگران به قدر قوه هر یک از اسب و شتر و گوسفند چیزی به او می‌دهند. پس از انقضای هفت روز جمعی مرد و زن از قبیله عروس نانهای شیرین ترتیب داده به خانه داماد می‌آیند به قصد اینکه اجازه حاصل کرده عروس را به اوبه خودشان ببرند. آن شب را در خانه داماد می‌مانند و فردا اظهار مطلب می‌کنند، خواهش آنها پذیرفته نمی‌شود، با دست خالی به قبیله خود

مراجعت می‌کنند.

بعد از ده بیست روز چند زن از کسان داماد نان شیرین تهیه کرده و بقیه قرارداد و شیربها را آماده نموده با عروس برمی‌دارند به خانه پدرش می‌برند. پدر و مادر و خویشان عروس از آنها پذیرایی تمام نموده یک شب ضیافت می‌کنند و فردای آن شب به هر یک چیزی به عنوان تعارف می‌دهند و بقیه قرارداد شیربها را نیز قدری می‌گیرند و برخی را می‌بخشند و آن‌زنها را مراجعت داده عروس را نگاه می‌دارند.

یک سال بلکه دو سال دختر ثانیاً در خانه پدر می‌ماند و در این مدت از وجوهات شیربها، جهیز از قبیل قالی و تشک و آلاچیق و سایر لوازم و ضروریات خانه‌داری و تجمل قریب صد یا صد و پنجاه تومان برای خود مهیا می‌کند.

بعد از سرانجام شدن اینها اقارب عروس او را برداشته به قبیله داماد می‌برند و خانه مخصوص برای او آماده می‌کنند. هفت روز ضیافت از همراهان عروس به عمل می‌آورند و آنها را خوشوقت روانه می‌کنند. اما این اقامت یک سال یا دو سال دفعه ثانی عروس در خانه وقتی ممکن است که حامله نشده باشد، و الا در صورت ظهور حمل قبل از آنکه برآید، پدر و مادر به هر طور است او را به خانه شوهرش مراجعت می‌دهند، که مبادا در آنجا وضع حمل کند، خیلی از اینکه دختر در خانه پدرش بزاید احتراز دارند. لابد او را روانه به خانه شوهر می‌کنند و تدارک او را خودشان تمام کرده از عقب می‌فرستند.

این قواعد که عرض شد، رسم معتبرین آنهاست، به تفاوت جزئی کم و زیاد در مخارج فقرا نیز از این دستور خارج نیستند، مگر اینکه کمتر خرج می‌کنند. اگر هرچه فقیر باشند ممکن نیست که از صد تومان کمتر لازم داشته باشند، ولی اغنیا تا سیصد و بیشتر از آن هم می‌رسد.

اسرایی که در میان خود آزاد می‌کنند، از ایل تکه دختر به او نمی‌دهند، مگر اسیرزاده‌ای را به عقد او درآورند. و بالفعل حالت تراکمه خیلی متزلزل و پریشان است و در سنه بارس ئیل که بند رود مرو را آب برد، از شدت پریشانی و نفاق میان ایل تا شش

ماه که ابداً سر بند نرفته و بعضی از حاصلشان از قبیل یونجه و غیره از بی آبی سوخت. الحاصل. بعد از مدتی که چند مجلس شورا به قول خود آنها کنکاش و کرنگ کردند بگ مرادخان از طایفه اتمش و نور وردی خان از طایفه تقتمش جمعی از رؤسا را با خود متفق کرده و با پنج شش هزار عمه به سر بند رفته و تا وقتی که چاکر خانه زاد در سرخس بود به اتمام نرسیده بود.

مختصراً. بعضی از عقلای قوم و اشخاص بای و مالدار آنها خیلی مایلند که قبول ایلیت نمایند ولی بعضی اشرار ضمناً دست از شیطنت بر نمی دارند و عمده اغتشاش امور آنها به جهت این است، که بالفعل یک نفر خان و رئیس معتبری ندارند، و نور وردی خان خیلی کافی و عاقل و مستحق خانی است و نیز اغلب مردم به او مایلند، ولی به جهت اینکه آخالی است قبول و تمکین او را ندارند و بک مرادخان نیز خیلی کافی و کارآمد است و جمعی دیگر نیز در اطراف او هستند و باباخان پسر قوشیدخان هم که دعوی خانی دارد، بسیار بی شعور و بی کفایت است ولی به جهت حرمت قوشیدخان در میان ایل اسمی از او برده می شود.

اتمام کتابچه مرو، فی سنه ۱۲۹۶ [ه.ق]



## کلاتِ نادری

هنگامی که غلام بی‌مقدار، با فوجِ فدوی به سمت سرحدّاری و ساخلوی متوقف کلات بود، تمام نقاط آنجا را از داخل و خارج، هر جا ممکن بود سواره و بقیّه را پیاده هر قسم بود، گردش نموده و با کمال دقّت از بسیاری نکات سرحدّی و خطوط حدود دولتین، که تازه تشکیل یافته، و طریقه حراست و وضع اصلاحات آنجا اطلاعات لازم حاصل کرد.

گمان می‌رود که مأمورین سابق، به این دقّت در حقایق آن محکمه مساعه مطّلع نشده یا اگر شده‌اند، دقایق و نقائص کار را بطور حقیقت، به عرض پیشگاه حضور همایون نرسانده، فقط به عرایض که موجب مسرّت خاطر مبارک خسروانه باشد قناعت کرده‌اند. غافل از اینکه کتمان نکات امور خاصّه، در موارد مهمّه، یک نوع خیانت به ولی‌نعمت است.

لهذا غلام خانه‌زاد آنچه را از محاسن و معایب امور کلات، به نظر قاصر خود دیده، مختصر آن را بدون ملاحظه، در عالم جان‌نثاری و خانه‌زادی به عرض باز یافتگان حضور همایون ارواحنا فداه می‌رساند.

**کلات**، در طرف شمالی مغربی مشهد مقدّس واقع شده و کوه بزرگ معروف به البرز که از پهلوی دارالخلافت باهره گذشته، به طرف خراسان، ترکستان و چین پیدا است، خط

مفصل مابین مشهد مقدس و کلات شده، چنانکه کلات در شمال این کوه واقع می‌شود و کوه کلات در واقع متصل به این کوه بزرگ نیست و انفصالی هم ندارند؛ به وضعی که یک دربند فاصله است، که زیاده از سه ربع فرسخ نمی‌شود و از آتک چنین ملاحظه می‌شود که کوه کلات هم اتصال به کوه بزرگ دارد. لیکن از بالای کوه خود کلات انفکاک آن به خوبی مرئی است. از بالای کوه بزرگ هم پست‌تر است، ولی کلات جزء آتک محسوب نیست، زیرا کوههای خود کلات ارتفاعش زیاده بر آن است، که بتوان از رشته کوه بزرگ جدا کرده در جزو آتک محسوب داشت.

این رشته کوه بزرگ در تمام محاذات خاک کلات ده دربند دارد که از هر دربندی، رودی به طرف شمال جاری است، که یکی از آن رودها، رودی است که از داخل کلات می‌گذرد و از بعضی از آن دربندها، راه عبور نیست. از آتک به طرف جنوب، کوه بزرگ که جلگه مشهد مقدس است ممکن است و از بعضی راه است و به همین طریق رشته کوه کوچکتری در طرف شمالی کوه بزرگ، به فاصله از دو فرسخ الی پنج و شش فرسخ کشیده شده است. در مقابل دربندهای ده گانه کوه بزرگ، در کوه کوچک نیز دربندهایی است که رودهای مزبور از دربندهای کوه بزرگ جاری شده و از آن دربندهای کوه کوچک گذشته به صحرای آتک می‌ریزند.

#### دهات و توابع کلات.

دهات و توابع کلات در میان دربندهای مابین دو کوه، در کنار هر رودی واقع و خود کلات هم، در مابین کوه بزرگ و کوه کوچک واقع است که در اوقات ترکمان تازی، در دربندهای کوه کوچک، که در نقشه مواقع و اسامی آنها را نموده، قراول می‌گذاشته‌اند. زیرا مواردی که از آتک به خاک کلات داخل می‌شود، ناچار است که از آن دربندها عبور کند. لهذا حفظ و ضبط آنها کمال اهمیت را داشته است و آتک واقعی، فقط طرف شمالی کوه کوچک می‌باشد، که جلگه صاف و هموار است.

#### خط سرحدی ماوراء بحر خزر و خاک دولت علیه ایران.

هم، به موجب عهدنامه‌ای که به تاریخ شهر محرم الحرام ۱۲۹۹ به توسط مرحوم

میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه و وزیر مختار روس منعقد شده و تعیین کرده، تا حدود دره گز و قریه (لطف‌آباد) است، که در شمال کوه کوچک واقع شده و از قرار آن عهدنامه، خط سرحد در حدود دره گز و کلات رشته همان کوه کوچک است که از طرف شمال دره گز و کلات می‌گذرد. در این صورت تمام دهات داخله و خارجه کلات جزو آتک محسوب نمی‌شوند.

در قرارداد هم که در سنه ماضیه صاحب اختیار و مأمور دولت روس معین نموده، نیز خط سرحد همان کوه کوچک است، مگر اینکه در داخل خاک کلات برای رعیت تکالیف و حدودی تعیین نموده و تصرفاتی کرده‌اند، که فعلاً رعیت مثل سابق نمی‌تواند در دره‌های کلات و کنار آن رودها، به آزادی مداخله نمایند. من جمله قریه خور در داخل کوه بزرگ واقع شده و از دو سه جنبه که خط سرحد شمالی خراسان است، تا آنجا هشت فرسخ فاصله است و ابداً ربطی به آتک ندارد، قرار داده‌اند که عدد خانوار آنجا زیاده از سیصد نباشد و زیاده از سه خروار تخم شلتوک نکارند و حال اینکه در ده فرسخی خط سرحد، که داخله مملکت است مأمور روس حق تعیین تکالیف نباید داشته، البته به اقتضای حکمت و مصالحی، صاحب اختیار مانع قرارداد، رأی داده‌اند. چون تغییر آن فعلاً به علت انقضاء امر مملکت نیست شرح تمام آنها باعث تصریح خاطر مبارک همایونی ارواح العالمین بوده است در سنه ماضیه که غلام وارد کلات شد دید که وضع حالت اغلب آنجا بواسطه این قرارداد، صدمه خیلی مشخص است و دور نیست متفرق شوند و تا مدتی که جناب آصف‌الدوله کدخدایان کلات را احضار ننموده و قرار در آسودگی آنها نداده بودند. این غلام محض حفظ و استقرار آنها، لابد هزارتومان از پول و شال و غیره از خود به آنها داده و همگی را بر امر مراجع کامله دولت آبدمدت قاهره، امیدوار ساخت. همین که آن اوقات را بیشتر از پیشتر در رعیتی خود کوشیدند تا بعد از عید تمام آنها را جناب آصف‌الدوله به مشهد احضار کرده، سوارشان را برقرار نموده به مواجب و مستمری در حق تمام طبقات آنها به حسب مراتب معین داشته مخلف و مشعوف معاودت داده. در سایر دهات کلات هم به همین میزان تکالیفی معین کرده‌اند.

اما آنچه فعلاً محل اعتنا است و مراقبت آن نهایت لزوم را دارد، این است به رعیت دهاتی که در دهنه سرحد واقع شده، از قبیل چهچه و قراتیکان و ارچنکان و غیره، حُکام و سرحداران کلات به حُسن سلوک و به ملایمت طوری خوش رفتار کنند که آن دهات هیچ وقت خالی از سکنه نشود و همیشه پادار و مرفّه در محل خود ساکن باشند. دیگر در درّه‌های کلات، که داخل رشته کوه کوچک و خطّ سرحد است، تراکمه ساکنین قهقهه و دو شاخ و مهنه و چهچه، ابدأ نباید مداخله مراوده نکنند. مثل اینکه پارسال ترکمان قهقهه نه تخطی کرده، گوسفند خود را به درّه لائین که داخل خاک کلات است آورده و در قلعه صیدخان که ملک رعیت لائین است چادر زده نشسته بودند و رعیت آن حدود هم طوری از روس‌ها خوف و واهمه دارند که نمی‌توانند منع نمود، سهل است در خبر دادن به سرحد و در کلات هم احتیاط می‌کنند. با اینکه غلام خانه‌زاد مخبر شده به عملی که مایه احداث کدورت مابین دولتین شود، به ملایمت آنها را منع نموده و مراجعت داده، در این فقرات باید سرحددار کلات خیلی مراقب باشد، ایل ترکمان و گوسفندها داخل درّه‌های کلات نیابند، زیرا که در قرارداد صاحب اختیار، تکالیف این فقرات صراحتاً معین نیست و اگر دو سه سالی ایل ترکمان یا مواشی به هر علتی رخنه کرده در داخل کوه کوچک قشلاق داشته باشند، بالأخره باعث زحمت و گفتگوی کلیّه و اسباب تصرف آنها خواهد بود.

اطراف کوه محیط کلات هفده فرسخ است و پنج دربند و هشتاد و پنج پیاده‌راه دارد، که خود اهل کلات هم به تمام آنها بلدیت ندارند، مگر از هر دو سه شکارچی چند راهی که سمت آن ده واقع است بلدیت دارند و از سابق معروف بود که اطراف محیط کلات، شصت و هشت پیاده‌راه بیشتر ندارد. خود خانه‌زاد تمام دور کلات را آب و آذوقه برداشته با بلدی بصیر پیاده بالای کوهها را گردش نموده به دقت ملاحظه نمود و هفده موقع را دید که آدم می‌تواند بالا رود، تفصیل حالت تمام پیاده‌راه‌ها را کتابچه علی‌حده با کمال توضیح و تفصیل نوشته که هر کس مطالعه کند در حقایق آن طُرق بطوری بتوان اطلاع یافت، که بلدیت بهم رسانده بدانند، هر راهی را به چه قسم باید بسپارد، که به کلی

رخنه‌ها مسدود شود. ده دوازده راه آن قدری آسان است که از بعضی اسب و الاغ هم می‌توان بالا بُرد ولی باقی طوری نیست که هر نابلدی بتواند بالا رفت، بلکه بعضی اشخاص بلد هم تا خیلی در کوه گردی مسلط نباشد، نمی‌توانند بالا روند و آنچه معلوم شد، قبل از نادر هم در سدّ این طُرق، اهتمامات بلیغه عمل آورده بوده‌اند که آثار بعضی هنوز هم باقی است در حدّ نادری، بر آن استحکامات افزوده و بعضی تصرّفات مفیده نیز افزوده‌اند، چنانکه نیز شکاف سنگی که احتمال عبور در آن بوده است با سنگ و گِل آهک به قسمی محکم مسدود کرده بوده‌اند که بعضی حیوانات کوهی هم نتوانند عبور نموده و با وجود این استحکام باز در سر هر راهی برای قراول برجی ساخته بوده است و پنج دربند را هم دروازه نشانده و به روی آب پُل ساخته، در روی پل، منزل سرباز و در بالای آن جان پناه به پا کرده و در اطراف دربندها، برجهای محکم ساخته و در هر جهت در استحکام آنها اهتمامات به عمل آورده بودند.

حالا اغلب آنها خراب شده است و گویا بعد از نادر بعضی را عمداً منهدم کرده‌اند و آنچه فعلاً از آن آثار باقی است طوری محکم است که حالت حجریّت پیدا کرده که خراب کردن آن به سهولت ممکن نیست.

وضع حالت چهارصد الی پانصد نفر سربازی که آن اوقات به ساخلوی کلات مأمور می‌شود این است: در هر دربندی سی چهل نفر و باقی در سایر پیاده‌راهها سه نفر و چهار نفر قرار داده می‌شوند و مشغول قراولی هستند و جزو قراولان دربندِ نغته و ارغوانشاه که در کنار رودخانه واقع<sup>۱</sup> است، باقی قراولانِ دربندها و پیاده‌راهها باید از نیم فرسخی آب خودشان را با مشک به دوش خود بالا آورده گذران کنند و محل نشیمن قراول در دربندها اطاقهای خیلی کوچک کثیفی است که اغلب نیز مخروبه است و سر پیاده‌راهها بعضی در شکاف سنگها و برخی دیگر چادر زده ساکنند. امسال جناب آصف‌الدوله هزار تومان پول به نقی‌خان سرتیپ داده و به فدوی جان نثار نوشته شده که در تعمیرات مواقع لازمه به سرتیپ راهنمایی کند و آنچه خیلی لازم بود به سرتیپ نمود که تعمیر

۱. واقعه.

کند. شش عراده توپ در کلات است که دو عراده آن در دربند، بقیه در نقطه مساعد مفیدی واقع است و دو عراده دیگر در کبود گنبد هست که سوار عراده نبوده و اگر هم سوار کنند، جز آنکه در صبح و عصر ماه رمضان [توپ] انداخته شود، فایده دیگر ندارد. دو عراده توپ دیگر در داخل دربند ارغوانشاه است که روی آنها به طرف داخله است و بی‌ثمر است. وضع دربندهای کلات طوری است که شش قبضه تفنگ ته پُر از این شش عراده توپ زیادتر فایده دارد.

### اسلحه و قورخانه.

در ارقام اسلحه و قورخانه و چیزی که فعلاً در آنجا مفید است همان دویست قبضه تفنگ ورندل است که ده هزار فشنگ دارد و این ده هزار فشنگ برای دویست قبضه تفنگ کم است. قریب شصت هزار هم فشنگ تفنگ دست پُر در کلات است، که بیست هزار آن خوب است و باقی فشنگهای قدیم است، فاسد شده که مصرف نمی‌آید. در واقع چنانچه وضع سرحدی و حفظ کلات اهمیتی نداشته باشد این عده ساخلو و این قدر قورخانه و توپ که فعلاً است کافی است و بلکه زیاد است و الا چنانچه حفظ آنجا وقتی اهمیتی پیدا کند، با این حالت که پیاده‌راهها کاملاً مسدود شود، چهارصد نفر سرباز و این وضع قورخانه برای حفظ آنجا ابداً کافی نیست و چنانچه پیاده‌راهها مسدود نشود، اقلاً یک فوج هزار نفری با هزار تفنگ ورندل و قورخانه و فشنگ معتبر، همیشه در کلات لازم است و نیز چند عراده توپ ته پُر کوچک، که بارقاطری شود چنانچه درآید اولیای دولت اقتضا فرماید، در جزو قورخانه و چیز دیگر محرمانه به کلات ببرند خیلی مفید است، که در آنجا هم هر وقت هر جا بخواهند حمل و نقل کنند، به سهولت ممکن می‌شود و برای محل گذاشتن توپهای بزرگ هم در بند (نفته) و (کشتنی) و (چوب مست) و (ده‌چه) خیلی مساعد است. اما دربند ارغوانشاه چون محل مناسبی برای گذاشتن توپ ندارد، لهذا در مقابل دشمنی که توپ داشته باشند، خالی از خطر نیست، زیرا که در محاذی این دربند، در طرف خارج کلات، دشمن می‌تواند خود را در بالای تپه‌های معروف به (شحنه اسپرک) که مشرف به دربند مزبور است قرار داده، داخل دروازه و

محل نشیمن قراول را هدف گلوله و خمپاره سازد و برای رفع احتیاط این خطر در بالای دربند دو سه عرّاده توپ ته پُر لازم است که سرکوب به محل توپ دشمن باشد و این توپ را هم چنانچه از میان دربند با اسباب جرّاتقال بالا بکشند، گویا سهل تر است و الا در مقابل دشمنی که توپ ندارد با همان هزار نفر سرباز مسلّح به تفنگ ته پر، در مقابل صد هزار قشون با کمال راحت می‌توان کلات را حفظ نمود که به هیچ وجه گمان خطر نرود. در صورتی که پیاده‌راهها را مسدود کنند، برای حفظ کلات سی صد نفر سرباز کافی خواهد بود.

### پیاده‌راهها.

سدّ پیاده‌راهها هم چندان صعوبتی ندارد. اغلب آنها ما فی‌الجمله سنگ‌تراشی و بنّائی مسدود می‌شود. چند موقع است که قدری خرج و زحمت دارد. اوّل در محاذی قریه (کرو) بالای دربند ارغوانشاه است که دوهزار و نهصد ذرع فاصله را در بالای کوه دیوار خیلی محکمی کشیده بوده‌اند، که حالا قدری از سر آن دیوار خراب شده است و باز از همه جا راه نیست، مگر به موقع که خراب شده و راه است که اسم آنها را (قوئین یولی) و (خر راه) و (شوره) می‌نامند. حال این فاصله دیوار را باید تماماً از همه جا به ارتفاع یک ذرع تعمیر نمود و بعد از سدّ آن هم در موقع احتیاط چند نفر قراول لازم است.

دویم پائین دربند ارغوانشاه و کشتنی از چاکه کوچک تا قوئین یولی خرابی دارد، که ساختن آن بواسطه دوری آب خالی از زحمت نیست، باید درست مسدود شود و بعد از سدّ آن هم در بالای گنجعلی برجی، همیشه قراول باشد، که اگر دیوار را خراب کنند، به سهولت ممکن است داخل کلات شوند.

سیم در طرف مشرقی دربند نفته دو راه خیلی خرابی دارد، یکی دربند کوچکی است معروف به دربند انچرک که در نفته معین است و یکی راه خرسر که این دو راه هم دیوار طولانی داشته و قدری خراب شده، باید مستحکم نمود و همیشه قراول گذاشت.

چهارم در طرفی مغربی دربند نفته، فاصله ما بین دو راه، هر دو معروف به خوک راه

هستند. آن فاصله را هم دیواری کشیده مسدود کرده بوده‌اند و حال خراب شده، باید ساخت و در موقع احتیاط قراول گذاشت. راههای خراب و محل احتیاط کلات همین چند موقع است و سدّ باقی چندان صعوبتی ندارد. در این باب خانه‌زاد کتابچه مفصلی نوشته است کلیتاً مخارج سدّ راهها زیاده از پنجهزار تومان بنظر خانه‌زاد نیامد و در صورتی که مأمور این خدمت، امین باشد می‌تواند این راهها را به این مبلغ به استحکام بناهای نادری که مافوق بر آن متصور نبوده بسازد و نیز ممکن است که بیست هزار تومان از دولت بگیرد و در جلو هر کاری یک قطار سنگ و گل کار کرده، عقب او را از سنگ و خاک پُر کنند، که بعد از دو سال تماماً خراب و باز مثل صورت اول شود و وضع بنایی کلات طوری است که باید از شکاف کوه و سنگ‌ها به انواع مختلف دیوار کشیده و سدّ محکم ببندند و طوری نیست که مثل عمارتهای شهر، معمار نتواند بطور وقت بازدید کند. پس آن کسی که مباشر این کار می‌شود باید خیلی امین و صدیق و دولتخواه باشد و طوری بسازد که ابدالدهر باقی بماند و چنانچه در این موقع سدّ پیاده‌راهها صلاح نباشد، چند فقره بنائی در کلات کمال اهمیّت را دارد.

اولاً بُرجهایی که در سراسر راهی از قدیم برای قراول ساخته‌اند تعمیر کنند و بعضی را از نو بسازند که قراول در زمستان و تابستان از پی منزلی عُسرت نکشند، ثانیاً در دربندها برای صاحب منصب و سرباز منزل به قاعده بسازند.

دیگر عمارت مقبره نادری، که در قریه کبود گنبد است، از آثار قدیم و بنای محکمی است قدری خرابی دارد. مسجد قریه کبود گنبد هم خرابی دارد و در آن مسجد کتیبه‌ای است که مدّتی قبل از نادر ساخته شده و به مناسبت آن گنبد این ده کبود گنبد نامیده شده است. چنانچه این بناها تعمیر شود، هم احیای بنای به این بزرگی شده و هم در عمارت مقبره برای سُکنای سرکرده و حاکم کلات منزل به قاعده شود خیلی خوب است.

دیگر، در کلات انبار غله‌ای برای دولت لازم است، که اقلّاً دو هزار خروار گندم بگیرد و همیشه در آنجا ذخیره باشد و برای آن انبار هم، محلی بهتر از میان بُقعّه خود عمارت مقبره جائی نیست و باید بالای او را که خراب شده بیوشانند و انبار گندم نمایند.

دیگر، قراولهایی که در سرکوهها و پیاده‌راهها قراول هستند و باید آب برای خوردنشان در فاصله بعیده بیاورند. در فصل تابستان خیلی عُسرت و زحمت می‌کشند و امسال خانه‌زاد به سرپرستی پیاده و اهل...<sup>۱</sup> که دوازده نفر سرباز در آنجا قراول بود. به نمک با محک مبارک قَسَم است که یازده نفر آنها ناخوش بودند و یک نفر سالم مانده بود. که می‌بایست هم پرستاری این مریض‌ها را نماید و هم نان بپزد و هم در روزی دو مرتبه، نیم فرسخ از کوه پائین رفته با مشت خود آب برای آنها بیاورد و در جای دیگر هم سرباز زیادی نبود که عوض آنها را بگذارد. چهار نفر از آدمهای خود برای پرستاری آنها گذاشت، تا اینکه از مشهد پنجاه نفر سرباز خواست و این مریض‌ها را عوض نمود. با این وضع در فصل تابستان به قراول خیلی سخت می‌گذرد و مخصوصاً در طرف دروازه کشتنی که آب خیلی دور است که در سه چهار موقع لازم است که آب انبار مختصری بسازند یا جلو دره‌ای را مسدود کنند، که آب باران جمع بشود و این رقم چندان فرقی با هم ندارد و گذران قراولان بهم به سهولت می‌گذرد، ولی کلیتاً تعمیر کلات به واسطه عدم آب، از اول بهار ابتدا شود بهتر است و الا در سایر فصول خرج زیاد دارد و کلات جائی است یک چنین محکمه‌ای به این استحکام که تمام ملزومات در آنجا موجود بوده و به هیچ وجه محتاج مخارج نباشد، دور نیست در تمام کره خاک نباشد. در واقع حفظ سرخس و دره گز و غیره که تقریباً در شمال کوه بزرگ واقع، بسته به حفظ کلات است، زیرا هیچیک مستقلاً به قدر کلات استعداد سرحدی ندارند و فعلاً در تمام خراسان سرحدی که حفظ آن اهمیت دارد فقط کلات است.

### وضع دهات و طبیعیات داخله کلات.

در داخله کلات هشت پارچه ده هست، که اسامی آنها از قرار تفصیل است که حالت کلیه آنها اجمالاً عرض می‌شود:

ارغوانشاه؛ کبود گنبد و خوارزم محله؛ نفته؛ گرو؛ خشت؛ سیرزار؛ قله زو؛ آقداش.

۱. یک کلمه خوانده نشد.

سه قریه ارغوانشاه و کبود گنبد و نفته، در کنار رودخانه‌ای که از داخل کلات می‌گذرد واقع‌اند. رعیت این سه قریه از طوایف عرب و جلایر و ثانی گوک باش و کپتانلو هستند. در کنار این رود، اهل سه قریه فی‌الجمله باغات دارند، که قدرِ قلیلی انگور و زردآلو و آلوچه عمل می‌آید. این رودخانه که از داخل کلات می‌گذرد، قریب دو فرسخ و نیم در میان محوطه طول آن است و قریب هزار قدم کم‌تر و بیشتر به حسب اختلاف مواقع، عرض دارد، که در این محل قریب بیست و پنج خروار تخم شلتوک ممکن است کاشته شود و از هر تخمی سی تخم الی پنجاه تخم عمل می‌آید. در سال معتدل، قریب هزار خروار ممکن است از این دره شلتوک عمل آید، ولی حالا نصف این میزان هم حاصل نمی‌شود. از شلتوک هم معمول این است که هفت یک مالیات دیوان برمی‌دارند. در این سه قریه، قلیلی درخت توت ابریشم هم دارند، که سالی قریب سی من ابریشم عمل می‌آید و اگر اهتمام کنند، زیاده‌تر هم ممکن است عمل آورد.

#### قریه ارغوانشاه.

در دم دربند واقع است. در این قریه سه طایفه کهنه جلایر، کپتانلو و ثانی گوک باش ساکنند. قریب دویست و پنجاه خانوار هستند. جلایر و کپتانلو مساوی هم و ثانی گوک باش زیاده‌تر از آنها است که نصف آنها در ارغوانشاه و نصف دیگر در التق سوکه در دو فرسخی خارج کلات است ساکنند. این ده حمام و مسجد مختصری هم دارد. این سه طایفه یک صد جفت دارند، که دیمه زراعت می‌کنند. قریه کبود گنبد در سه ربع فرسخی ارغوانشاه و خوارزم محله در طرف شمال رودخانه واقع است و حاکم‌نشین کلات است. قریب یک صد خانوار در آن ده ساکنند. هوای این محل از تمام نقاط کلات بدتر است. یکی از بناهای معتبر نادری در کلات، عمارت معروف به مقبره است. در این قریه در سمت شمالی رودخانه واقع است. این عمارت را در میان قلعه ساخته بوده است، که عرض طول آن قلعه یک صد و پنجاه ذرع در یک صد و شصت ذرع است و از هر طرفی سه بُرج ملاحظه می‌شود. از دو طرف مشرقی و شمالی آن قلعه، سی ذرع عرض از تمام طول این دو طرف عمارت ساخته بوده است، که حال به کلی خراب شده و باقی قلعه را

که یک صد و بیست ذرع در یک صد و سی ذرع باشد، باغی ساخته بوده است که این عمارت مقبره در وسط این باغ واقع شده، و وضع عمارت از قراری است که در نفته نموده شد. از قراری که شنیده شد، بالای گنبد را یک ورقه آجر پوشیده بوده است، ولی از جایی که باید مثل سایر بقعه‌ها، محاذی دور آن گنبد چند طاق زده شود، زده بوده ناتمام مانده و سید محمدخان جلایر، در بالای آن گنبد چند اطاق ساخته و بعد محمدعلی خان آنها را خراب کرده روی گنبد که با آجر طاق بوده نیز خراب نموده با تیر روی او را پوشیده و حصار کوچک و چند اطاق دیگر در بالای آن ساخته بوده که خالی از استحکام و صفا نبوده و آن بنا هم چهار و پنج سال قبل بواسطه زلزله خراب شده و قدری هم از سنگهای تراشیده و مخروطی گنبد به بالای عمارت افتاده.

فعالاً چیزی که از عمارات نادری در آن قلعه مانده، همین عمارت مقبره است و باقی منهدم شده و نیز سید محمدخان جلایر و بهبودخان مرحوم از طرف مشرقی و شمالی متصل به مقبره و یک دست عمارت سه قسمتی ساخته و ایوانهای مقبره را تالار و اطاق نموده‌اند، که فعالاً منزل سرکرده متوقف کلات است. مختصراً بنای خیلی بزرگی است که تعمیر و احیای آن لازم است و زیرزمین این عمارت هم، یقین مثل مرتبه فوقانی است و اطاقهای دور، که به یکدیگر راه دارند از خارج راه نداشته، مگر از چهار سمت از زیرزمین به حوض باغ راه ساخته بوده‌اند، که از سطح زمین باغ معلوم نبوده است و این راه حوض فقط برای زیرزمین‌های اطراف بوده.

داخل<sup>۱</sup> گنبد که ده ذرع در ده ذرع است، چهار ستون سنگی دارد که بالای اطاقی زده شده، از هیچ طرفی راه نداشته مگر پله سنگی از تالار<sup>۲</sup>‌های عمارت فوقانی داشته، که روی پله را پوشیده و سطح تالار قرار داده بودند. بطوری که معلوم شود زیر آن خالی است و از بیرون چنان معلوم بود، که این عمارت ابداً زیرزمینی ندارد و مسلم است که این محل را برای دفینه و گنج ساخته بوده است و نیز چنین معروف است که بعد از نادر به جستجوی این گنج آمده و راه‌هایی که از میان حوض‌ها بوده مُلتفت نشده محلی را با

۱. داخل وسط.

۲. تالار.

کلنگ و اسباب سوراخ نموده به زیرزمین‌های اطراف راه یافته و بعد دیده‌اند که در وسط هم باید جائی باشد و مُلتفت راه آن - که از تالار فوق پله دارد و پائین می‌رود - نشده، از یک طرف پنج ذرع دیوار نبوه را که با کمال استحکام ساخته شده بوده شکافته و آنچه بوده بُرده‌اند؛ طوری سخت بوده که حال هم جای کلنگ و اسبابی که کنده‌اند معلوم است و حال اصل بنا خرابی ندارد و تماماً به جای خود باقی است.

و آنچه از آثار راه و غیره معلوم است جز اینکه این عمارت محل گنج بوده، دلیل دیگر تصوّر نمی‌شود. از اینکه میان بُقعه به طلا و لاجورد سُور و آیات قرآن منقوش است و اسم آن را هم مقبره می‌نامند، مثل این است که برای محل قبر خود ساخته بوده و حال اینکه با داشتن مقبره در مشهد مقدّس منافی است، پس ظنّ غالب بر این است که فقط برای دفینه ساخته بوده است. از غرابی که در کلات هست، در دربند ارغوانشاه در طرف مشرقی در کمر کوه سنگی را صاف کرده‌اند و اشعار ترکی در آن سنگ کنده‌اند، و آن سنگ به آخر نرسیده و ناتمام مانده، معلوم می‌شود که در آن بین نادرشاه کشته شده و به موقعی که باید اسم سلطان زمان و تاریخ را بنویسند نرسیده است و از شستن باد و باران بعضی از آنها حک شده است، درست خوانده نمی‌شود. بادوربان (دوربین) خوب آنچه خوانده شد این است:

ابتدا حمد خدای احد و فرد و قدیم	قادر لم یزل [و] عالم و دانا و حکیم
ایکی عالمده اودور بنده لره یاور و یار	حکمتدن نور بنده لره هر آثار
اوکی بوکون و مکانی یارا توپ قدرتدن	اوکی بو بحر و بری خلق ایدوب شوکتدن
خلق عالم هامیه محتاج دور او درگاهه	[او دیروب نورو] ضیاع کوکب و مهر و ماهه

باری آنچه خوانده شده این است که نوشته شد، باقی را باران شسته و بطور ترکیب خوانده نمی‌شود. این یک دربندی است که در سنگ نوشته دارد و در دربند کار ده هم - در بین کارده و بلغور و قریب بلغور است! - ، و این سنگ تاریخ دارد: نهصد و کسری است و در جاهای دیگر سنگ نوشته و تاریخی ندارد و فعلاً در مقبره نادر هم آثار تاریخ نیست.

**قریه نفته** در ربع فرسخی دربند نفته واقع و قریب پنجاه خانوار در رعیت عرب دارد. سیزده جفت زراعت می‌کنند، که قدری آبی و در کنار رودخانه است و بقیه دیمه کاری می‌شود. یک نوع سنگی دو رنگ پشت گلی دارد. فعلاً در مشهد مقدس از آنها پاره‌ای اسباب و اوانی از قبیل گلدان و لمپا و غیره می‌سازند و معروف به سنگ کلات است. اغلب در حوالی این قریه یافت می‌شود و اصل این سنگ از جنس گچ است و ابداً تاب رطوبت ندارد.

دربند سربازنشین نفته، طرف مشرقی در کمر کوه بلندی، معدن مومیائی ممتازی نیز هست، ولی به علت ارتفاع محل، نه از پائین می‌توان به آنجا رفت و نه از بالا می‌شود پائین آمد. لهذا به سهولت، دسترس به آن متاع مفید نیست، الا به ندرت و صعوبت از دربند خواجه که یک فرسخ پائین‌تر از دربند نفته است چند چشمه معدن گوگرد جاری است و در زیر کوه مغاره است که گوگرد بسیار در آنجا منجمد است و لباس پشمینه پوشیده می‌روند و می‌آورند. از قراری که می‌گویند آن آب خالی از فواید طبی هم نیست. مابین دربند نفته و دربند خواجه، که یک فرسخ است دره‌ای است معروف به یکه توت. سابقاً رعیت نفته و سایر دهات کلات شلتوک می‌کاشتند و نیز در خارج دربند خواجه هم زراعت داشتند، که سالی قریب سی صد خروار شلتوک و پانصد خروار گندم عمل می‌آورند و حال از تمام آنها ممنوع شده‌اند که در بیرون سربازنشین نفته قدرت تصرف ابداً ندارند.

**قریه گرو**، در سمت مغربی کبود گنبد در بلندی کوه واقع است و بالنسبه به سایر قراء آنجا، قدری خوش هواتر است ولی ابداً آب به جهت خوردن در میان قریه نیست. به مساحت ربع فرسخ در شمالی آنجا چشمه معروف به کوچه چشمه است که قلیل آبی دارد. زن و مرد قریه مزبور، باید آب خود را از آنجا به دوش حمل کرده بیاورند. لیکن در بهار سنگ آبهای دارند، که از آب باران مملو شده اواخر جوزا کفایت آنها را می‌نماید. در زمستانها اغلب به جهت رفع ضرورت برف را گذاخته صرف می‌نمایند. اما سنگ آبها قسمی واقع‌اند که اگر جلو آنها سد محکمی بسته شود به قدر آنکه چند ماه آنها را کافی

باشد آب نگاه می‌دارند.

در سمت مغربی این قریه، آثار عمارتهائی دیده شده که گمان می‌رود بعد از عهد نادری ساخته شده، ولی اکنون به کلی منهدم است. علامت چند آب انبار هم دیده شد، که جز خرابه چیزی از آنها باقی نیست. در سمت شمال مغربی این قریه کوهی در نهایت ارتفاع هست، که در قلّه آن زمینی به قدر دو هزار در دو هزار ذرع مسطح است و پیش اهالی معروف به **قلعه فرودبن سیاوش** است. به قلّه آن کوه جز از دو طرف راه نیست، یکی از داخل محوطه کلات و دیگری از خارج و از آن هر دو راه هم پیاده به سختی می‌تواند عبور نمود و این کوه طوری واقع شده که هم جزو کوههای محیط کلات محسوب می‌شود و هم اگر سدّی به گردنه قلعه فرود بسته شود خارج از آنها و در مسطحه قلّه این کوه از چشمه و آب اثری ظاهر نیست جز چند زاغه که از آثار قدیمه است، دیگر چیزی در آنجا دیده نشده. نیز در سمت شمالی این قریه تقریباً به مساحت ربع فرسنگ غاری است، معروف به **قطاپهنه** که در وقت ضرورت و احتیاج یک هزار خانوار به خوبی در آنجا می‌توانند اُتراق نمود.

سکنه قریه گرو تقریباً شصت خانوار می‌شود، که برخی از آنها عرب و بعضی از طایفه کپتانلو هستند و شانزده جفت زراعت می‌کنند که تمام آن دیمه است و آبی هیچ ندارد، مگر قلیل آبی که از چشمه ده‌چه بیرون می‌آید. مختصر زراعتی در آنجا می‌توانند نمود، آن هم تا دربند خارج ده‌چه است. و زیاده از او را تُرکمان قهقهه مانع است و بوستان آنها هم دیمه است.

**قریه خشت**، در جانب شمالی کبود گنبد در بالای کوه مرتفعی واقع است، که در ارتفاع قریب به کوه بابا کَمیع است. قریب پنجاه خانوار از طوایف اکراد جوزانلو و کپتانلو و ترک خیوقلو در این قریه مسکن دارند. بیست و دو جفت زراعت دیمه می‌کنند و آب به جهت آشامیدن، هم در میان ده ندارند، الا اینکه در نیم فرسخی آنجا چشمه معروف به چشمه ملک هست که آب قلیلی دارد، لیکن در نهایت گوارائی و آب خوردن اهالی از آن چشمه است. در بالای این کوه که قریه خشت واقع شده، فضای مسطحی است که به

جهت زراعت بسیار مساعد است و حمل زراعت اهالی هم همانجا است و این موقع از جمیع نقاط کلات خوش‌هواتر است. به همین جهت نادر در دو موقع آنجا عمارت‌های ممتاز ساخته بوده است، که اهالی چَرَم آن در فصل تابستان بیلاق کرده و در آن عمارتها اقامت می‌نموده‌اند. ولی فعلاً از آن دو بنای معظم جز آثار چیزی باقی نیست. گویند نادر سیصد و شصت آب انبار به عدد ایام سال، در آن نقطه ساخته و وضع آنها را طوری قرار داده بوده است که هر روز یکی از آن آب انبارها از مهر مخصوص که داشته است باز می‌کرده‌اند، داخل در حوض‌ها و آب انبارهای عمارات می‌شده است ولی امروز اکثر آنها منهدم و قدری برپا جزئی خرابی دارد، که به اندک خرج و توجه معمور می‌شود. چنانچه بعضی از آنها تعمیر شود علاوه از اینکه اسباب رفاهیت و آسایش رعایای آنجا است برای فراول پیاده‌راه آن سمت هم کار آسان می‌شود.

سه قریه **سیرزا و قله‌زو و آقداش** در سمت جنوب شرقی کبود گنبد واقع و قریب پانصد خانوار از طوایف بیات و نیکچه و اردلان که نادر از عراق و کردستان هجرت داده به آن محل آورده در آن قریه ساکنند.

**قریه سیرزا**، قریب هفتاد خانوار از طایفه اردلان هستند که تقریباً سی جفت دارند که زراعت دیمه می‌نمایند و در میان آب ندارند. گاهی از رودخانه که قریب ربع فرسخ است و گاهی از چشمه اسماعیل و چشمه مروارید، که آنها هم قریب ربع فرسخی است، آب خوردنشان را می‌آورند. باغات و حمام در این قریه نیست. مسجد بسیار مختصری دارد. **قریه قله‌زو**، قریه معتبری است که قریب سیصد خانوار از طوایف اردلان و نیکچه و بیات در آنجا ساکنند، که تقریباً هفتاد جفت عوامل دارند. تمام حاصلشان دیمه است حتی بوستان آنها هم دیمه است و باغات ابداً ندارند. آب خوردنشان از دو سه چشمه اطراف است که نیز قریب دو هزار قدم فاصله دارد. این قریه در دامنه کوه بابا کمیع واقع است که در داخله کلات از تمام کوه‌ها ارتفاعش بیشتر است چنانکه از آن تمام جلگه آتک پیدا است. گویند پیری در قله این کوه مدفون است که معروف به بابا کمیع است. اغلب بابا کمال‌الدین هم می‌گویند. این کوه به اسم آن مرد بزرگ خوانده می‌شود.

قریه آقداش، در سمت شرقی بابا کمیع است و از کوه بابا کمیع تا آخر کوه کلات که سمت دروازه کشتنی است از سایر مواقع کلات هموارتر و نیز ارتفاعش بیشتر است. هیچ درّه و تپه و کوه ندارد. از این قریه قریب یک صد و پنجاه خانوار از طوایف نیکچه و بیات و اردلان ساکنند که قریب شصت جفت دارند. تمام زراعتشان دیمه است. باغات هم ابداً ندارند و امر آب این ده از تمام قراء کلات سختتر است. در نزدیکی ها آب نیست، مگر اینکه در پائین قله زو و آقداش، نادر چاهی کنده است که معروف به شیرین چاه است و از نیم فرسخ متجاوز است. اهل ده ناچارند که آب خوردنشان از آن چاه بیاورند و کار خیلی بر آن مردم سخت است. سنگ آبھائی دارند که فصل بهار آب باران در آنها خیلی می شود، ولی طوری نیست که کفایت تابستان آنها را نماید. چنانچه در جلو آن سنگ آبها نیز سدّی بیندند، کفایت سالیانه آنها را خواهد نمود. این فقره خیلی لازم است که هم رعایای این قریه آسوده و مرفّه خواهند بود. و هم قوّد مدّتی که در آن حدود در سر پیاده راهها هستند از بابت آب تشنگی خواهند کشید.

کلیتاً در داخله کلات قریب هزار خانوار جمعیت هست که در دهات معروضه ساکنند و قریب سیصد جفت عوامل دارند. اغلب زراعت دیمه می کنند، مگر قلیلی در کنار رودخانه زراعت آبی دارند. فعلاً سالی کمابیش چهارهزار خروار غله و ششصد خروار شلتوک دارند و چنانچه مراقبت شود، اراضی آنجا طوری معتبر است که سالی قریب هفت هزار ....<sup>۱</sup> در خروار شلتوک عمل می آید و استعداد کلات به حدّی است که اگر قشون کثیری مدّت زمانی آنجا را محاصره نماید، از هیچ بابت محتاج به خارج نیست. به قدر ده هزار نفر از خود کلات حاصل عمل می آید و حال اینکه حفظ کلات در هیچ وقت زیادتراً از هزار نفر لازم نخواهد بود. سایر لوازم زندگی نیز موجود است. فی الجمله در داخله کلات قریب شش هزار گوسفند و پانصد مادیان می توان نگاهداشت که محتاج به خارج نباشد. قریب دوازده هزار گوسفند دارند. اغلب آنها سالی دو دفعه برّه می دهد که تقریباً نصف سال را در خارج و باقی اوقات را در داخله حفظ می کنند و مادیان آنها هم

۱. چند کلمه از بین رفته است.

در زمستان و تابستان میان درّه‌ها هستند. هیچ‌وقت روی طویله را نمی‌بینند. علف کوههای آنجا طوری است که در اغلب جاها تا اواخر جوزا، علف نیز هست و در خارج دربند ارغوانشاه سرچمنی است که معروف به انیزک که علف آنجا تا اواسط اسد نیز هست.

سوخ‌ت رعیت کلات اغلب بُته در شیرکوه است. دو دروازه .....<sup>۱</sup> و از خارج هم برای فروش می‌آورند. در پُشت کوه کلات در پائین دربند چوب درختچه درخت پسته جنگلی وافری هست که هر قدر بسوزانند تمامی ندارد و در سالی مقدار کُلی هم پسته و برنج می‌توان از آنجا حاصل نمود.

در کوههای داخله و خارجه کلات زیره ماکوئی خیلی زیاد هست بطوری که اگر به قاعده جمع‌آوری کنند می‌توان تمام مالیات کلات را از زیره حاصل نمود، ولی چون رعیت کلات لذت منفعت این فقره را نچشیده‌اند، اهمّی در جمع‌آوری آن ندارند مگر قدری قلیل.

### شکار کلات.

بر قله کوههای خود کلات بُز کوهی و قوچ میش زیاد است. تیهو نیز بسیار دارد. کبک در داخله کلات خیلی زیاد نیست، ولی در خارج درّه‌ها و دربند نفته و دربند خواجه به حدّی دسته دسته حرکت می‌کنند که هر دسته کمتر از دویست سیصد نیست، که قرقاول در سر رود دو شاخ در بیرون دربند خواجه و در مهنه و چهچهه خیلی زیاد است. از کلات تا مواقعی که قرقاول است زیاده از پنج شش فرسخ مسافت است. در داخله کلات دو تنگه که در پائین قریه قله‌زو در نفته به اسم (زو) عرض شده شکارگاه خوبی است که شکار کوهی فراوان دارد و از آن تنگه به اطراف دو سه راه فرار زیادت‌تر ندارد که در آن راهها شکارچی نشسته مانع فرار حیوانات شود در میان تنگه شکار خوبی می‌توان کرد. کوهها پلنگ زیاد دارد.

۱. چند کلمه از بین رفته است.

در بیرون دروازه کشتنی و دربند چوب مست، آنقوره زیادی هست، که همه ساله از مردم طبس، جمع کثیری آمده در آن حدود، پنج شش ماه اقامت کرده آنقوره جمع کرده می‌برند. رعیت خود کلات چنانچه طریقه جمع‌آوری آن را بدانند، منافع کلی می‌توانند حاصل نمود. در کوههای داخله و خارجه کلات چوب داقدا قالی که طاقون معروف آنجا است و چوپ چیق خیلی زیاد است.

### آب و هوای کلات.

آب داخله کلات کلیتاً منحصر به همان رودخانه‌ای است، که از داخل کلات می‌گذرد. در سایر نقاط آنجا آب درستی که جاری باشد ندارد، مگر دو سه چشمه که یعقوب علی و چشمه اسماعیل و چشمه جانعلی و غیره که آنها هم آب زیاد جاری ندارند، بلکه چنانچه بخواهند که مشک را یک مرتبه پُر کنند ممکن نیست و از طرف خارج هم از این کوه کلات چشمه جاری نیست، مگر در پشت خشت که دو چشمه باغچه قلی و بابا قضا است که آب جاری خوبی دارند و بعضی هم در سایر جاهات که فی الجمله آب خیلی دارند، که تمام آنها در نفته عرض شده و هر جا چشمه یا رطوبتی که هست گل نسترن خیلی معطر در شکاف سنگها و غیره یافت می‌شود که عطر آن خیلی خوب است و اینکه آب [و] هوای کلات خیلی ناسازگار است. اولاً از اصل سرچشمه رودخانه‌های کلات بسیار بد و آمیخته به چیزهای نامناسب است.

از قریه جرف هم که می‌گذرد پائین زو، بالاتر از قریه استیق سو، چند چشمه آب داخل رودخانه می‌شود، که سد جلو آنها هم ممکن نیست و از دربند ارغوانشاه تا قریه کبود گنبد و پائین تر هم، شلتوک می‌کارند. متوقفین کلات در حاصل آب آن باید بخورند و به حدی آن آب بد است که غلات آن علانیه محسوس می‌شود. هوای کلات هم کلیتاً از اوایل جوزا تا اواخر میزان خیلی بد می‌شود. بطوری که احدی ممکن نیست در کلات باشد و ناخوش نشود. در فصل تابستان تقریباً هوای آنجا قریب سی و چهار درجه می‌رسد و در زمستان هفت الی هشت درجه پائین تر از صفر. کلیتاً هوای قریه کبود گنبد از تمام نقاط کلات بدتر است و گویا دلیل این است که این ده در میان درّه واقع شده و

اطراف آن تماماً کوه است و میان این درّه را تماماً شلتوک می‌کارند، و بخاری از این شلتوک متساعد و به هوای گرمی، که از حدّت آفتاب به سنگها موجود است، ملاقات نموده به حدّی رطوب لَزج و بدی ساطع می‌شود که نفس بیرون نمی‌آید. همان هوای رطوبی تولید تب و نوبه می‌کند.

آب قره سو، آبی است که از یک فرسخ بالاتر از دربند ارغوانشاه، از کوه بزرگ جاری است و آب بسیار گوارای خوبی است که تا چهار ماه از عید گذشته آب زیاد دارد و بعد چون درّه، مجرای آن ریگزار است به ریگ فرو رفته از چشمه‌ای که در دم دربند ارغوانشاه است بیرون می‌آید.

نادر[شاه] برای اینکه آب را به قریه کبود گنبد بیاورد، بطوری که داخل رودخانه نشود، از سرچشمه این آب، بغل کوه را با سنگ و آهک چوبی درست کرده و همه را تنبوشه گذاشته از داخل دربند ارغوانشاه الی کبود گنبد به همین تفصیل جوب را برده است که در کبود گنبد این آب آفتابی می‌شود. حال آن راه آب خراب شده و آب قره سو داخل کلات نمی‌شود. این است که به واسطه خوردن آب به رودخانه کلات تمام نفوس که در کلات از آن آب می‌خورند مریض و ناخوش می‌شوند.

پشه کلات طوری است که کمتر جایی به این بدی پشه دارد و از شدّت صدمه از اعلا و ادنی در کلات هر کس از کرباس پشه‌دانی دارد و الاً ممکن نیست دقیقه‌ای بتواند راحت بماند. تجن و مرو نیز در این فقره بدتر از کلات است.

یکی از آثار قدیمه که در کلات هست، مابین دربند ارغوانشاه و نفته در جلو این رودخانه قریب چند ذرع دهنه تنگه را با آجر و آهک سدّی بسته‌اند، که معروف به بند قوشچی است. این سدّ مدتها قبل از نادر بسته شده و حال هم باقی است و مثل سدّ سدید ایستاده، مگر اینکه سوراخ مجری کش آن پُر شده است و برای این سدّ به این استحکام، دلیلی به نظر نمی‌آید، جز اینکه آن اوقات اراضی کبود گنبد تنگه عمیقی بوده و آب رودخانه نیز مانع زیادی نبوده. این سدّ را بسته‌اند، که آب جمع شود و در موقع زراعت، اتک را مشروب کنند و در این صورت هم گمان می‌شود، اگر این سد را در دهنه

در بند نفته می‌بستند بهتر بود، مگر اینکه مقصود زراعت قریه نفته بوده است و آن محل نیز این قدر استعداد ندارد، که قابل چنین سدّی باشد و نیز گویند که دختری این سد را بسته و از جلو آن که آب زیادی جمع شده، کشتی انداخته عصرها هواخوری می‌کرده است. این بند بنای خیلی محکمی است و گویا همان برای زراعت اتک بوده است. چیزی که در داخله کلات یافت نمی‌شود نمک است که محتاج به خارج می‌شوند. آن هم در درّه‌های پائین نفته و ارغوان‌شاه شوره‌زاری دیدم که شاید در وقت تنگی بتوان به صعوبت رفع حاجت نمود.

### قرار مالیات داخله و خارجه کلات.

همه ساله مواشی آنها را می‌شمارند، گوسفند رأسی پانصد دینار و جفت عواملی شش هزار دینار نقد و شصت و پنج سنگ کلات که چهل و هشت سیر است گندم از آنها می‌گیرند. چون عدد ازواجی و گوسفند آنها برحسب اختلاف سنوات کم و زیاد می‌شود، لهذا صحّت عمل مالیاتی موقوف به امانت شخص حاکم است. سابقاً در کلات سیصد نفر سوار دیوانی مقرر بوده، نقد و جنس مالیات کلات را حسب‌المقطع به مرحوم بهبود خان، در عوض مرسوم سواره داده بودند. از بابت مواجب به هر سواری زیاده از مالیات یک زوج عوامل و بیست و پنج سر گوسفند رسیده است. در هذه السنه جناب آصف الدوله در عمل مالیات و سوار کلات، قرار به قاعده دادند. یعنی سیصد سوار را یک‌صد سوار پادار و درست مقرر نموده. برای هر یک در سال بیست تومان مواجب معین نمودند که بی‌کم و کسر به آنها رسیده و همیشه هم حاضر خدمت باشند. این قرار جدید تقریباً سالی چهارصد تومان نقد و چهارصد خروار جنس بعد از مواجب سوار، عاید کارگذاران دیوان اعلی خواهد شد. این چند سوار حالیه، اغلب از کدخدایان و ریش سفیدان آنجا هستند و برقراری این مواجب در حق آنها برای دولت فایده کلی دارد. اغلب ریش سفیدان و کدخدایان کلات، مردمان عاقل و کافی و خدمت‌گذار به دیوان هستند. خواجه مُلاً جعفر قاضی که در مقام امانت و صداقت، دولتخواهی دیوان اعلی وجودش خیلی مفید است.

### حالاتِ توابع کلات.

توابع کلات عبارت از بیست و دو قریه معموره است، که بعض از آنها در مالی کوه بزرگ و برخی دیگر، در کنار رودهای ده گانه معروضه واقع شده: (قریه تیرگان)؛ (قریه لائین؛ قریه خاکستری)؛ (قریه ایکدلک، سلطان آباد، ارچنکان)؛ (قریه سنی)؛ (قریه چرم؛ قریه دره؛ باغ کند؛ قریه جرف، قریه استیق سو)؛ (قریه سررود؛ بهبودخان قلعه؛ قلعه نو؛ قراتیکان)؛ (قریه زوعلیا، زوسفلی، قریه طاهرآباد)؛ (قریه خور، قریه امیرآباد، قریه چهجه).

### حالت قریه تیرگان.

قریه تیرگان، در خارج دربند کوه بزرگ در میان دره واقع است و سکنه آنجا قریب شصت خانوار است. سی و شش جفت عوامل دارند که در سر این رودخانه تیرگان زراعت می کنند. آب این رودخانه تقریباً چهارسنگ می شود و مختص زراعت رعیت تیرگان است. علاوه بر آن قدری زراعت دیمه هم دارند. فاضل آب آن هم از دربند شمس خان خارج شده به بلوک دره گز می رود در تعیین حدود سنه ماضیه، قراری به جهت این قریه داده، نشده و آسوده تر از تمام دهات کلات است.

حالت رود دویم و سیم و قریتین لائین و خاکستری که در کنار آنها واقع اند. این دو قریه، به فاصله یک فرسخ از یکدیگر، در میان کوه بزرگ واقع شده اند و دو رودخانه از دو طرف کوه معروف به هزار مسجد برخواسته از میان این دو قریه می گذرد و در محاذی هر یک دربندی است که از آنجا خارج شده، رودخانه لائین نیم فرسخ به طرف مشرق و رود خاکستری نیم فرسخ به طرف مغرب جاری شده در موقعی که رباط خرابه سنگی است بهم متصل شده قریب دو فرسخ از میان دره لائین عبور می کند، وارد بند سنگ دیوار که خط سرحد شمالی خراسان است خارج شده دو فرسخ همین قسم جاری است و در محلی که معروف است به سوخچر با رود ارچنکان ملحق شده به قهقهه می رود. از دربند لائین، که آب آنجا بیرون می آید، راه عبور ممکن نیست. تمام عبور به لائین و کوه هزار مسجد و تیرگان و غیره از دربند خاکستری می شود. نیز راهی است که از بالای کوه

هزار مسجد به جلگه مشهد مقدس می‌رود، ولی راه سختی است که کمتر عبور می‌شود. کوه هزار مسجد، کوه بسیار مرتفعی است که چشمه‌ها و آبهای زیاد دارد و کبک دری آنجا است. یک قسم میوه دارد که ترکیب زرشک است و طعم آن مثل سماق و خیلی بامزه‌تر و آن را (قره‌قات) می‌گویند. خیلی خوب و ماکول و محلل غذا است، که در جاهای دیگر این میوه دیده نشده است.

قریه لائین سیصد و قریه خاکستری قریب شصت خانوار است، که یک‌صد و چهل زوج عوامل دارند و هر دو قریه باغات از درخت گردو و غیره زیاد دارند. درخت درّه خاکستری زیادتر از درّه لائین است، نه به حدی که در هیچیک نتوانند زراعت نمود. همین قدر است که اشجاری غرس نموده‌اند. از قدیم محل زراعت آنها در خارج کوه بزرگ، محلی که معروف به درّه لائین است. وجه آن از رباط سنگی الی سنگ دیوار است که در دو فرسخ طول و قریب دو هزار قدم عرض آن است. علاوه بر آن در خارج آن دربند هم، در اراضی قلعه خرابه خیوق آباد که اتک محسوب است، شلتوک می‌کاشتند که قریب سیصد خروار شلتوک و هزار خروار گندم از درّه لائین و خارج برمی‌داشتند. در قرارداد سنه ماضیه، که صاحب اختیار و مأمور روس حد و سد معین کرده‌اند نوشته شده است: رعیت این دو قریه با داشلوکمر زراعت کنند و زیاده بر آن مختار نباشند. رعیت لائین هم برحسب تصور حقیقت خود، از این درّه زراعتی کرده بودند و امسال جهانگیر زمبوف مأمور روس با میرزا اسدالله کارگذار مهام خارجه درّه گز به سر محل رفته، گفته بودند که محل حد و سد تادوشوکلر است که ربع فرسخ پائین‌تر از رباط سنگی است و رعیت لائین حق تجاوز از آن ندارد. حاصل رعیت را خشکانده نگذاشت درو کنند و حال اینکه لفظ داشلوکمر همان سنگ دیوار است که خط سرحد شمالی است و دوشوکلر یک فرسخ نیم بالاتر از آن است که تقریباً در ربع فرسخی رباط سنگی واقع می‌شود و در پائین سنگ دیوار دو شوکلر در سمت مغربی رودخانه، در بالای تپه قلعه خرابه‌ای معروف به صیدخان<sup>۱</sup>. قدری از بالای رودخانه سدّی بسته و آب را آورده

۱. سیدخان.

از پهلوی آن قلعه گذرانده، در درّه‌های طرف مغربی لائین زراعت می‌کرده‌اند و همان بند قدیم که علامت تصرف لائین است، فعلاً موجود است ولی از قرار گفتگوی مأمورین معروض، امسال تمام درّه لائین از تصرف این رعیت خارج می‌شود. در این صورت این سیصد و پنجاه خانوار رعیت، همان نیم فرسخ فاصله درّه‌های کم و وسعت لائین و خاکستری، که تا رباط سنگی که محل التقاء دو رودخانه است، زیادتر جای زراعت نمی‌ماند. در این دو درّه هم، زیاده از پنج شش خروار تخم انداز بیشتر نیست. در واقع به رعیت این دو قریه از تمام دهات کلات زیادتر ظلم شده.

کلیتاً مقصود تراکم قهقهه در تصرفات به درّه لائین است، چنانکه پارسال هم آمده و در قلعه صیدخان چادر زده بودند و غلام آنها را به وضع خوش معاودت داد. آب رودخانه لائین چنانکه به نظر غلام رسید، در فصل زراعت از چهارده الی دوازده سنگ می‌شود، که در جلکا اتک با رود ارچنکان ملحق کرده و قریب بیست و پنج سنگ می‌شود همه آن آب فقط به قهقهه می‌رود و در قهقهه زیاده از یک هزار و پانصد خانوار از تراکم آلیلی ساکن نیست. اینکه مأمور روس پارسال در وقت تحدید حدود آن همه سخت‌گیری در تقلیل زراعت رعایای لائین نمود که نقصی به آب راه نیاید گمان می‌رود که پهلوی قلعه خرابه خیوق آباد، خیال احداث آبادی جدیدی داشته باشند و الا مسلم است که بیست سنگ آب مستمر برای سکنه قهقهه دو هزار و پانصد خانوار زیاد است. قریه قهقهه نیز تا قبل از تحدید حدود پارسالی، جزو حکومت کلات بوده و از محصول ده یک به حاکم آنجا می‌داده است.

### قلعه خیوق آباد.

چون به این موقع رسیده، قلعه خرابه خیوق آباد را هم رفته به دقت ملاحظه نمود. لازم است که شرحی هم از حالت این شهر بزرگ که از علائم قدیم است ذکر شود. این شهر را نادرشاه بنا کرده و از خیوق رعیت نادرشاه آورده نشانده معروف است که دوازده هزار خانوار داشته. من وسعت و گنجایش این خانوار را ندیدم. مختصراً، شهر بسیار

خوبی بوده است و از دربند سنگ دیوار که خارج می‌شود. این ...<sup>۱</sup> نیم فرسخ فاصله به طرف شمال مغربی در بند و رودخانه واقع است و آب هم از همان دربند، از رود لائین سوار شده به این شهر می‌آمده است و هم تمام اراضی اتک که از آب این رودخانه مشروب می‌شود در دست این شهر بوده و هم این کوه لائین در واقع برای شهریت بهتر در این موقع نمی‌شود. اگر به ملاحظه سر راه بودن قهقهه نباشد، دولت روس این محل را آباد کرده به قدری که از قهقهه منفعت خواهد بُرد که مقابل نیز از اینجا منفعت می‌برد.

این قلعه، چهار بدنه دارد، هر بدنه هفتصد و پنجاه ذرع است. در هر بدنه، دوازده برج دارد. وسط دوازده برج هم، دروازه است که در واقع چهار دروازه است و از هر دروازه، خیابان نازک در وسط واقع، راست می‌رود، بطوری کوجه‌ها را به میزان و قاعده ساخته که تا به امروز، در این شهرهای ایران، شهری به این سلیقه و خوبی ساخته نشده است. تمام خانه‌ها به یک اندازه است، کوچک و بزرگ ندارد. حمام و مدرسه و مسجد و آب انبار خیلی بزرگ در چهار طرف ارگ ساخته شده است. خود شهر درست و با سلیقه ساخته شده است، ولی مسجد به اطراف مغربی است و خارج قاعده شهر است. گویا بواسطه اینکه اهل این شهر سُنی بوده مسجد را منحرف ساخته‌اند. این حمام و مدرسه و مسجد و غیره از آجر ساخته شده است و باقی دیگر تماماً از خشت خام و گل. فعلاً تمام خراب شده که یک خانه پوشیده ندارد. طرف جنوب او را هم رودخانه منهدم ساخته است و در آن موقع چند خَم دیده شد، که در زیر زمین خیوق آباد بوده است، که آب شسته و بُرده خَم معلوم شده و زیر آن خَم‌ها با سنگ و ساروج کار شده بوده است یقین آنها خالی نبوده‌اند، ولی فعلاً که شکسته و خالی به نظر رسید. در محاذی دروازه طرف جنوب آن علامت شترگلو دیده شد، که از آن طرف رودخانه به قلعه بوده است. گویا به جهت این بوده است که از روی زمین از قلعه راه آب نباشد. آنچه معلوم است اینکه در چهار بُرج و چهار سمت هم، جای توپ بوده است. باستیان بزرگی نیز در طرف شمالی قلعه است که دیوار قلعه از روی آن باستیان می‌گذرد. دو یخچال در سمت مشرق شمالی

۱. يك كلمه خوانده نشد.

آن قلعه ساخته شده است. پشت تمام خانه‌ها آخور اسب و طویله بوده است. الحاصل، شهر خوبی است و نقشه هم برداشته شده است.

### رود چهارم (رود ایکدلک) و دهات آن.

حالت رود چهارم که معروف به رود ایکدلک است و دهات واقعه در سواحل آن، آب این رود نصفی از بالای کوه هزار مسجد و نیمی دیگر، از درّه کوه معروف به سیستان جاری می‌شود. اما آن نیمه که از کوه هزارمسجد جاری است، خیلی خیلی شیرین و گوارا است و آنچه از کوه سیستان می‌آید، چندان خوب نیست، زیرا که منبع آن آب با آب رود کلات یکی است و بعد از اتصال این دو قسمت به همدیگر، سرچند چشمه از آبهای بدمزه معدنی، از اطراف داخل این رود می‌شود، به این جهات روی هم رفته این آب خوب و گوارا است. آب این رود در فصل تابستان، به قدر ده سنگ به نظر غلام آمد. در ارچنکان با رود سنی و چرم متصل شده و معروف به رود ارچنکان گردیده. از دربند شمالی ارچنکان، که خط سرحد است. خارج شده به صحرای اتک جاری است و آنجاها با رود لائین ملحق شده به قهقهه می‌رود.

در سواحل این رودخانه، سه قریه واقع شده: (قریه ایکدلک)؛ (قریه سلطان‌آباد)؛ (قریه ارچنکان).

(قریه ایکدلک). در مسافت نیم فرسنگ پائین‌تر از دربند کوه بزرگ، که این آب بیرون می‌آید، در میان درّه با صفائی واقع شده، که یک فرسنگ و نیم طول این درّه است و هزار قدم عرض آن. قریب شصت خانوار از اکراد در این قریه ساکنند. بیست و پنج زوج زراعت دارند. در سنوات سابق از دربندی که نیم فرسخ بالای ایکدلک است، الی بالای سلطان‌آباد را - و بسیاری نیز از اراضی اتک - شلتوک و گندم می‌کاشتند و در سالهای معتدلی سیصد خروار شلتوک قریب چهارصد خروار گندم برمی‌داشته‌اند، ولی در تعیین حدود سنه ماضیه از زراعت و اراضی اتک ممنوع گردیده. علاوه بر آن قرار داده‌اند که از بالای ارچنکان، در تمام یک فرسنگ و نیم درّه ایکدلک ابداً زراعت شلتوک ننمایند. این ممانعت اسباب ضرر اهالی آنجا گشته و از دربند ایکدلک تا دربند کوه بزرگ که نیم

فرسخ مسافت است، تماماً باغات این قریه است، لیکن از این باغات به علت نداشتن اشجار مفید، چندان فایده برای اهالی حاصل نیست، مگر از قلیلی ابریشمی که در سال از آنجا به عمل می‌آید.

(قریه سلطان آباد)، به فاصله نیم فرسنگ پائین‌تر از قریه ایکدلک، در کنار همین رود واقع است. ده خانوار سکنه و شش زوج عوامل دارد که همیشه قدری در این درّه و قدری در اتک زراعت کرده گندم و شلتوک می‌کارند. افسوس که از مداخله در اتک ممنوع شده‌اند. به قلیل زراعت دیمه و آبی که در همین درّه دارند، قناعت می‌کنند.

(قریه ارچنکان)، در محل التقاء رود ایکدلک و رود سنی و چرم در دهنه دربند کوه کوچک، که خط سرحد شمالی خراسان است واقع شده‌اند. نظر به مخاطرات ترکمان تازی‌های سابقه، برای این قریه بسیار قلعه محکمی بنا کرده و در دهنه دربند هم، برجهای محکم ساخته بودند. با وجود این استحكامات، باز اهالی آنجا از شدت صدماتی که همیشه از تراکمه می‌دیده‌اند خیلی پریشانند. به همین جهت هم، از جمیع عوارضات دیوانی به کلی معاف بوده‌اند. قریب بیست جفت عوامل دارند، که همیشه در اراضی اتک زراعت گندم و شلتوک می‌کرده‌اند. حال که از صحرای اتک ممنوع شده‌اند، قدری در درّه ایکدلک و قدری نیز در درّه سنی و چرم زراعت آبی و قلیلی دیمه می‌نمایند. از جمله قرائی که عرض شده است در ناحیه کلات رعایت اهالی آنها لازم است، یکی این محل ارچنکان است، که محل آنها دهنه دربند خط سرحد است، باید اهتمام نمود که خالی از سکنه نشود.

#### رود پنجم و قریه سنی.

حالات رود پنجم و قریه سنی، که در ساحل آن واقع است. ابتدای این رود از دو سه چشمه، که از داخله کوه بزرگ جاری است، تشکیل یافته و از طرف جنوب به جانب شمال می‌رود. در فصل تابستان دو سه سنگ آب دارد. لیکن آبش ناگوار و بد است، به حدی که اهالی آنجا نمی‌خورند. آب خوردن آنها از چشمه‌ای که معروف به گلّمه است می‌باشد. آب آن چشمه در نهایت شیرینی و گوارایی است، چنانکه غلام آبی از آن

گواراتر در تمام نواحی کلات ندیده.

(قریه سنی)، در طرف مشرقی این رود بزرگ و نزدیک دربند کوه بزرگ واقع است. از اول دربند تا مسافت ربع فرسنگ باغات است. قریه مزبور در میان باغات افتاده، و زیاده از یک صد خانوار سکنه دارد که از اکرادند. چهل و سه جفت عوامل دارند. این درّه تا حصار دو نیم فرسخی ارچنکان است. از دو جانب رود محلّ زراعت شلتوک رعیت این قریه بوده است، که هر سالی چهل خروار متجاوز شلتوک برمی داشته‌اند. حال که از زراعت شلتوک ممنوع شده‌اند، قدری گندم و جوّ آبی و باقی را هم دیمه می‌کارند و قلیلی ابریشم نیز هر سال به عمل می‌آورند.

#### حالات رود ششم و قریه (چرم).

سرچشمه این رود نیز رشته کوه بزرگ است که به درّه چرم جاری می‌شود. بعد از پیمودن یک فرسخ و نیم از این درّه با رود سنی ملحق گردیده، پس از طی نیم فرسخ دیگر، داخل رود ارچنکان می‌گردد. آب این رود در تابستان به قدر سه سنگ می‌شود. خیلی هم شیرین و گوارا است.

(قریه چرم)، در دهنه دربند کوه بزرگ که مجرای رود چرم است واقع شده. قریب پنجاه خانوار از اکراد سکنه دارد و بیست و پنج جفت عوامل دارند، که در همان درّه چرم، اطراف رودخانه زراعت آبی و دیمه می‌کنند و تفاوتی که در این تحدید حدود، برای اهالی این قریه بهم رسیده، آن است که سابقاً در اتک هم زراعت داشته‌اند، حالا ندارند. هر سال قلیلی ابریشم هم به چرم حاصل می‌شود.

#### حالات رود هفتم که از داخل محوطه کلات می‌گذرد.

این رود از دو نقطه سرچشمه دارد. یکی از دو فرسخ بالای جرف جاری است و رشته دیگر، از طرف قریه استیق سو می‌آید. این هر دو به مسافت نیم فرسخ پائین تر از قریه استیق سو، با هم تلاقی می‌کنند. اما در این جرف چند چشمه معدنی بدمزه لزج داخل این آب می‌شود. آب این رشته رود را - که اراضی منبع نیز بد است - بدتر و

ناگوارتر می‌کنند. این آب از سرچشمهٔ اول، که بالای قریهٔ جرف است طوری جاری است که تا سه فرسنگ متجاوز به جنوب مشرقی می‌رود و از آن موقع از دربند کوه بزرگ خارج شده به طرف شمال متمایل گردیده و از دربند ارغوانشاه داخل محوطه کلات می‌شود و در محلی که از دربند ارغوانشاه داخل می‌شود، به قدر ده سنگ آب آن به نظر آمده و قریب دو سنگ نیز از چشمهٔ گوگرد در دربند خواجه ضمیمهٔ این رود می‌شود. تمام این آب، به محل چهارده و دو شاخ می‌رود، که قریب سیصد خانوار از طایفهٔ تکه در آنجا ساکن و از این آب زراعت می‌کنند. سابقاً این طایفه هم، مثل اهالی قهقهه، جزو حکومت کلات بوده و ده یک به حاکم آنجا می‌دهند. اکنون فایده‌ای که از این رود به رعیت کلات می‌رسد، همان قلیل زراعت شلتوکی است که در داخلهٔ کلات می‌نمایند. (قریهٔ استیق سو)، یک فرسخ و نیم بالاتر از دربند ارغوانشاه، در کنار این رود واقع است. رعیت این قریه از طایفهٔ ثانی گوک‌باش است که در قریهٔ ارغوانشاه ساکنند و نعال دیوانی آنها نیز جزو سایر دهات داخلهٔ کلات است.

یک قسم از دهات مضافات کلات نیز، در داخل کوه بزرگ واقع شده و آنها سه قریه‌اند: (قریهٔ درده)؛ (قریهٔ باغ کند)؛ (قریهٔ جرف) به همین جهت قراء ثلاثه را میان قد می‌نامند.

(درده) قریب یک صد خانوار رعیت و سی و پنج زوج عوامل دارد، ولی آبش بسیار کم است. کفایت زراعت آنها را نمی‌کند، لهذا تمام زراعت آنها دیمه است و باغات هم ندارد.

(باغ کند) در امتداد درهٔ درده واقع است. قریب پنجاه خانوار رعیت دارد، که نصف آنها را اهالی قدیمهٔ قراء میان قد و نصف دیگر، از طایفهٔ رشوانلو می‌باشند. قریب پانزده زوج عوامل دارند. آب درده که به علت قلت در خود آن قریه ابداً قابل زراعت نیست. آنقدر از آشامیدن اهالی زیاد می‌آید به ضمیمهٔ چند چشمه مختصر، که در بین راه واقع است به قریهٔ باغ کند رسیده و از آن زراعت بسیار کم آبی به عمل می‌آید، ولی اغلب آنها دیمه است و باغات هم ندارند.

(قریه جرف)، مابین قریتین چرم و درّه، میان کوه درّه با صفائی واقع شده، قریب یک صد خانوار رعیت و بیست و هشت زوج عوامل دارد. به علت عدم وسعت اراضی درّه، نمی‌توانند زراعت آبی بکنند، لهذا زراعتشان دیمه است. مواشی و اغنام هم بسیار دارند. کلیتاً این قُراء ثلاثه، در تحدید حدود جدید دولتین، داخل نبودند و ضرری هم به اهالی آنجا نرسیده.

### حالات رود هشتم و دهاتی که در سواحل آن است.

سرچشمه این رود در کوه بزرگ، از محلی که معروف به خنیه زواست، می‌باشد. به این وضع که در محل معروض، غاری است و از تمام سقف آن غار، این آب مانند لوله آب‌پاش در ترشح است، به حدی که بعد از رسیدن رشحات آن به زمین، این رود تشکیل می‌یابد و امتداد نیم فرسنگ را در میان کوه بزرگ می‌پیماید، آن وقت داخل درّه، که امتداد آن تا قریه قراتیکان است، می‌شود در محاذی بهبودخان قلعه، از درّه که معروف به خور درّه است، نیز قریب یک سنگ آب ضمیمه آن می‌گردد و به مسافت یک فرسنگ پائین‌تر از قلعه‌نو، در موقعی که معروف به دربند دو آبی است، رود مشهور به شورسوئی که از قریتین زو می‌گذرد، نیز داخل این رود می‌شود و بعد از آمیختن این چند رشته، تقریباً دوازده سنگ آب بهم می‌رساند.

در پای چشمه خنیه زود درختهای خیار لکنی هست، که به اعتقاد اهالی نظر کرده‌اند. در سواحل این قریه، چهار قریه واقع شده: (قریه سررود)؛ (بهبودخان قلعه)؛ (قلعه‌نو)؛ (قراتیکان).

اما قریه سررود، به مسافت یک فرسنگ پائین‌تر از کوه بزرگ در سمت مشرقی رودخانه بالای تپه اتفاق افتاده. قریب شصت خانوار رعیت و پانزده زوج عوامل دارد که در سنوات قبل، اطراف این رود را با بهبودخان قلعه، شلتوک می‌کاشته‌اند. حال که از زرع شلتوک ممنوع شده‌اند، به همان زراعت گندم و جو، که قلیلی از آن آبی و بقیه دیمه است، گذاران می‌کنند. قدری باغات نیز به اندازه کفایت خود دارند. قلیلی هم ابریشم نیز به عمل می‌آورند.

**(قریه بهبودخان قلعه)**، به مسافت نیم فرسنگ پائین‌تر از سررود، در طرف مشرقی رود بالای تپه واقع است. این قریه محل سُکنای یک‌صد و پنجاه خانوار از اکراد هیزانلو است که نیمی از آنها در میان آبادی ساکنند و نیم دیگر در بیرون چادر زده نشسته‌اند. کلیتاً چهل و دو زوج عوامل دارند. تا نیم فرسنگ به قلعه نو مانده، سابقاً رعایای آنجا زراعت گندم و شلتوک می‌کرده‌اند، حال که از عمل شلتوک ممنوع شده‌اند، آنها نیز قلیلی زراعت گندم و جو دارند که اغلب آن دیمه است. اغنام و احشام رعایای این قریه بالنسبه از سایر طوایف آنجا بیشتر است. در سابق این قریه آباد نبوده است و اهالی نظر به وفور مواشی در بیرون چادر زده به سر می‌برده‌اند. بهبود خان مرحوم این قریه را بنا کرده و قلعه خوبی هم برای آن ساخته است.

**(قریه قلعه‌نو)**، تقریباً در اواسط این درّه، سمت مغربی رودخانه بالای تپه واقع است و قریب یک‌صد و بیست خانوار از اکراد شیخوانلو در آنجا ساکنند و سی جفت عوامل دارند. از سنوات قبل تا حدود دربند دو آبی در خارج قراتیکان که جلگه اتک است، زراعت شلتوک می‌کرده‌اند. حال که از مداخله در اراضی اتک و کاشتن شلتوک به کلی ممنوع شده‌اند، در میان همین درّه و اطراف رود، قلیلی زراعتی از گندم و جو، که بیشتر آن دیمه است، می‌نمایند. اهالی این قریه در سابق مختار بوده‌اند، که در تمام درّه‌های آن حدود به طیب خواطر زراعت کنند. اکنون آزاد نیستند، الا در همین درّه آن هم با یک چیز معین و به شرط نکاشتن شلتوک. این قریه مواشی و اغنام زیادی دارد.

**(قریه قراتیکان)**، این قریه در دهنه دربند کوه کوچک که خط سرحد شمالی خراسان، در سمت مغربی رودخانه واقع است، قریب یک‌صد و بیست خانوار رعیت دارد، که اغلب آنها عرب و قلیلی نیز از طایفه کُرد معروف به مزنگ می‌باشند. چهل و چهار جفت دارند، که سنوات قبل در این درّه تا حد دربند دو آب و نیز در دشت اتک همه قسم زراعت از گندم و جو و شلتوک می‌کرده‌اند. حال که از بسیاری مزارع خود ممنوع شده‌اند، بر حسب تعیین و تحدید سنه ماضیه، یک فرسنگ و ربع از اراضی این درّه به آنها واگذار شده است که هر زراعتی بخواهند بکنند، مشروط بر اینکه شلتوک

نکارند و زراعت کُنجد و پنبه و سایر صیفی زیاد از یک خروار کشت نکنند. این قریه از سایر دهات بیشتر باغات دارد. ابریشم نیز بیش از سایر جاهای آن حدود، در اینجا به عمل می‌آید.

### حالات رود نهم و قریتین زوکه در ساحل آن است.

این رود معروف به شورسوئی است و سرچشمه آن در کوه بزرگ، از محلی که معروف به کوک کُتل است، برمی‌خیزد و قدری از امتداد درّه، مجرای خود را که پیمود، چند چشمه کوچک هم از اطراف داخل آن می‌گردد و نیز از زیر قلعه خرابه‌ای که معروف به بیت‌خانه<sup>۱</sup> است چشمه جاری و در نیم فرسنگی پائین‌تر از قریه زوعلیا، ضمیمه این رود می‌شود و در آنجا دارای چهار سنگ آب می‌گردد، به مسافت یک فرسنگ و نیم پائین‌تر از قریه (زوسفلی) از طرف جنوب غربی کوه اشلیکر به رود قراتیکان می‌ریزد.

(قریتین زوعلیا و سفلی)، این دو قریه درّه با صفائی سمت مشرقی این رود، به فاصله ربع فرسنگ با یکدیگر و روی تپه اتفاق افتاده‌اند. رعایای این دو قریه، قریب یک‌صد و پنجاه خانوارند که یک ثلث آنها عربند و دو ثلث از طایفه گُرد، معروف به بلاغ و هشتاد جفت عوامل دارند که سنوات قبل در تمام این درّه و درّه بیت‌خواه و اراضی اتک زراعت شلتوک می‌کرده‌اند، حال به قدر نیم فرسنگ از این درّه بیت‌خانه<sup>۲</sup> برای زراعت شلتوک آنها معین کرده‌اند مشروط بر اینکه زیاده از یک خروار نکارند و تا خرابه قریه معروف به طَرَعُتی<sup>۳</sup> که از زیر آن چند چشمه بیرون آمده و داخل رود قراتیکان می‌گردد، نیز برای زراعت گندم و جو آنها مقرر شده است و باغات این دو قریه نیز زیاد است. در سال قلیلی ابریشم هم نیز به عمل می‌آورند. و به قدر کفایت هم مواشی و اغنام دارند. روی هم رفته حالت رعیت این دو قریه، از سایر رعایای کلات بهتر است.

### حالت رود دهم و قراء ثلاثه که در ساحل آن واقع است.

سرچشمه این رود در داخل کوه بزرگ، از طرف شرقی قریه درده برمی‌خیزد. بعد از

۱. بُت‌خواه.

۲. بتخاه.

۳. طَرَعُتی.

پیمودن مسافتی، در حوالی قریه خور فصل تابستان دو سنگ آب دارد. از آنجا که قدری پائین آمد تا دربندی که معروف به دروازه خور است چند چشمه از اطراف ضمیمه آن می‌گردد. دو رود مختصر نیز، که یکی معروف به آب قوزلق<sup>۱</sup> است، در داخل کوه بزرگ و دیگری معروف به رود آب گرم، در محاذی قریه امیرآباد داخل این رود می‌شوند. آن وقت تقریباً دارای دوازده سنگ آب گردیده و از دربند چهچهه بیرون شده و در صحرای اتک، به محل قری چهچهه، که مسکن پانصد خانوار از طایفه تکه هست، می‌رود.

**(قریه خور)**، این قریه در داخل کوه بزرگ، تقریباً در همان خطی که قریه درّه افتاده، میان درّه باصفائی واقع است. دهی خیلی معظم و معتبری است، قریب سیصد و پنجاه خانوار، رعیت فارسی زبان در آنجا ساکنند. این درّه به امتداد یک فرسنگ و نیم باغات دارد. آبادی آن در سه قسمت، که فاصله هر یک از هم ربع فرسخ کمتر است، میان باغات اتفاق افتاده و باغات آنجا مشتمل است به درخت گردوی بسیار و سایر میوه‌جات معمول و فعلاً این قریه سپرده به محمد امین خان پسر آقاش خان خوری می‌باشد، که مردی کافی و دولتخواه دیوان همایون اعلی است. اهالی این قریه قریب یک صد و سی جفت دارند، که سابقاً در چهار فرسنگ امتداد این درّه که داخل رشته کوه بزرگ و دو فرسنگ در امتداد درّه چهچهه و امیرآباد که خارج از آن است زراعت شلتوک می‌کرده‌اند. و در این تحدید حدود قرار داده‌اند. فقط در همان درّه داخله کوه بزرگ تا قلعه خرابه الله ویردی خان که در دهنه دربند موسوم به دروازه خور واقع است مداخله نموده و تجاوز نکنند، آن هم مشروط بر اینکه سالی زیاده از سه خروار شلتوک نکارند. با وصف اینکه این قریه در داخل رشته کوه بزرگ واقع و تا خط سرحد شمالی خراسان هشت فرسنگ فاصله دارد.

**(قریه امیرآباد)**، به مسافت یک فرسنگ زیر دست دربند دروازه خور واقع است و بیست و پنج خانوار رعیت و ده جفت عوامل دارد که سابقاً از طرف بالا تا دربند خور و از طرف پائین تا محل معروف به صندوق شکن و در درّه معروف به آب گرم که محل

۱. قزلق.

زراعت رعایای خور بوده آنها نیز به قدر کفایت زرع شلتوک می‌کرده‌اند، ولی حال قرار شده است از خود امیرآباد تا دربند دروازه خور که یک فرسنگ به فاصله است، در هر سال ثلثی از آن مسافت را اهل امیرآباد زراعت کنند به شرط نکاشتن شلتوک.

(قریه چهچهه)، در دهنه دربندی که به همین اسم موسوم و خط سرحل شمالی خراسان است، واقع شده و قریب هشتاد خانوار رعیت و نزدیک به چهل جفت عوامل دارد. در سنوات سابقه رعیت آنجا را کلیتاً محل زراعت در دشت اتک بوده و قدری هم در داخله درّه چهچهه می‌کاشته‌اند و حال که بر حسب قرارداد خور از مداخله اتک به کلی ممنوع‌اند، از چهچهه تا یک فرسنگ و ربع بالاتر که محل معروف به صندوق شکن است، مقرر شده است در آن درّه هر سال یک طرف رود را گندم و جو بکارند و طرف دیگر را نکارند و نیز مقرر شده، عدد سکنه چهچهه هیچ وقت از شصت و سکنه امیرآباد از بیست خانوار بیشتر نباشد. احداث باغات هم زیاده از آن قلیلی که داشته‌اند نمایند. تحدید حدود جدید، در آن نقطه طوری شده، که فعلاً قبرستان اهالی چهچهه در قسمت روسیه واقع است.

قریتین چهچهه و امیرآباد هر دو از بناهای مرحوم حسین خان نظام‌الدوله‌اند. به این معنی که هنگام ایالت خراسان، خرابه چهچهه را آباد و امیرآباد را احداث نموده است. این دو ده از ابتدا جزو ابوابجمعی کلات بوده. در دو سال قبل موضوع شده، حال در عوض موجب پنجاه سوار در تیول عطاخان سرکرده مقرر است. مشارالیه خیال داشت از حاصل آنجاها بالمناصفه مالیات بگیرد، رعیت تحمل نکرده به مشهد عارض شدند. جناب آصف‌الدوله آنها را احضار کرده، قرار دادند همه ساله از جنس یک ثلث و از گوسفند سری پانصد دینار و سایر مواشی سری یک‌هزار دینار به قانون مالیات عراق بدهند. رعیت را از این قرارداد آسوده کرده مرخص نمودند. کلیتاً رعایت این دو قریه، نهایت لزوم را دارد، زیرا که اگر آنها در قسمت خود متفرق شوند، رعایای سایر محال اقدام به اقامت آنجا نخواهند کرد. این دو موقع مهم، خالی از سکنه خواهند ماند. در آن صورت تراکمه قری چهچهه به آزادی و بی‌منازع به تمام درّه خور جای مداخله

نموده و در اندک مدتی تمام اراضی و رودهایی که در شمال کوه بزرگ واقع است به این وسیله به تصرف آنها درخواهد آمد. پس بهتر آن است که موافق معمول سابق این دو قریه ابوابجمع کلات باشد. قرار مالیات و نوکر نیز مطابق سایر دهات کلات بوده آسوده و مرفه، مشغول دعاگوئی باشند.

یک قریه دیگر از توابع کلات هست که از حدود رودهای ده گانه خارج است و آن قریه به اصطلاح اهالی تیرآباد که در اصل طاهرآباد باشد نام دارد. این قریه در میانه قریتین زو و کتل معروف به گیو، در قله کوه مرتفعی اتفاق افتاده است. قریب چهل خانوار رعیت و پانزده زوج عوامل دارند. آب آن به قدر یک سنگ از چشمه‌ای که در همان حوالی است می‌آید. اهالی با آن آب در دهنه همان کوه قدری زراعت گندم و جو می‌کنند. هر ساله مقداری هم ابریشم به عمل می‌آورند.

در باب دربندهای ده رود سابق العرض که در اوایل کتابچه عرض شده است، از بعضی آنها راه هست و از بعضی دیگر راه نیست از قرار تفصیل است:

در بند رود تیرگان، به هیچ وجه راه ندارد.

در بند رود لائین راه سختی از بالای کوه هزار مسجد دارد.

راه دربند خاکستری، همان راه کوه هزار مسجد است.

دربندهای ایکدلک و سنی و چرم، ابداً راه ندارد.

دربند رود کلات، راه معمولی حالیه است که از گردنه میرزا قاشدی و دوه بوینی به کار ده می‌رود، ولی توپ نمی‌توان بُرد.

دربند رود قراتیکان، از کتل چین و ماچین و کتل گیوبه خور می‌رود و از گردنه صندوق شکن به جلکای مشهد می‌رود.

دربند رود زو، به هیچ وجه راه ندارد.

دربند رود چهچهه، راهی است که از کتل گیو می‌گذرد و سهل‌ترین راه‌ها است که توپ هم از این راه می‌توان بُرد.

این مختصری از حالات خارجه و داخله کلات که محض اطلاع خاطر خورشید

مظاهر همایون ملوکانه ارواح العالمین فدا، معروض و برای توضیح موقعی که عرض شده، نقشه‌ای هم خودِ غلام خانه‌زاد به دقت تمام در کلات کشیده بود، همان را عیناً تقدیم خاکپای جواهرآسای مبارک می‌نماید، ۱۳۰۲ هجری قمری.

## ضمیمه‌ها

### ۱

#### کتابچه سواد پروتکلهای آب و غیره متعلقه به کلات (خط سلیمان خان صاحب اختیار)

هو

بنا به دستورالعمل واحد المضمون مأمور اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران سلیمان خان صاحب اختیار امیر تومان و مأمور اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه غزنالی شتاب پولکونیک نقولا قورنین قاراویف در خصوص قرارداد آب واتک و تعیین زمین در میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جزو کلات مأمورین مشار البها به تاریخ چهارم شهر شعبان المعظم ۱۳۰۱ مطابق ۱۸ ماه می سنه ۱۸۸۴ در نزد خرابه خیره آباد مجلس کرده چنین قرار گذاشتند.

### فصل اول

چون خط سرحدی طرف شمالی خراسان تقاطع می‌کند رودخانه ارچنکان را در دربندی که تقریباً در مسافت دو ورس ویک ربع ورس در شمال قریه مزبوره واقع شده به قزلباشها قدغن می‌شود که هیچگونه بنا و زراعت در دره ارچنکان که در شمال دربند مزبور است نکنند.

### فصل دویم

در همه مجرای بالای رودخانه ارچنکان زراعت مشترک تجویز نمی‌شود و غیر از شلتوک همه گونه زراعت می‌توانند بکنند.

بنا به دستور العمل واحد المضمون مأمور اعلیحضرت کل ممالک ایران سلیمان خان صاحب اختیار امیر تومان و مأمور اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه غزالی شتاب پولکونیک نقولا قورنین قاراویف در خصوص قرارداد آب واتک و تعیین زمین در میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جزو کلات مأمورین مشارالیهها به تاریخ غره شهر شعبان المعظم ۱۳۰۱ مطابق ۱۵ ماه مای سنه ۱۸۸۴ در نزد خرابه خیوه آباد مجلس کرده چنین قرار گذاشتند:

در همه دره رودخانه لائین از دربند داشلوکمر تا خط سرحد خراسان که تقریباً از چهار ویرس طرف جنوب خرابه خیوق آباد میگذرد هیچگونه زراعت و بنایی نباید کرده شود. در همه این مسافت دره مزبور نباید آب را از رودخانه نهرها بیندازند و نهرهایی که حالا در اینجا است بعد از برداشتن محصولات حالیه باید خراب گردد.

بنا به دستور العمل واحد المضمون مأمور اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران سلیمان خان صاحب اختیار امیر تومان و مأمور اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه غزالی شتاب پولکونیک نقولا قورنین قاراویف در خصوص قرارداد آب و تعیین زمین در میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جزو کلات مأمورین مشارالیهها به تاریخ ۱۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۰۱ مطابق ماه مای ۱۸۸۴ در اردوی واقع در کنار رودخانه دوشاخ مجلس کرده چنین قرار گذاشتند:

### فصل اوّل

در زمین دره رودخانه دوشاخ (کلات چای) در میان خط سرحدی شمالی خراسان که تقاطع می کند رودخانه مزبور را در دربندی که در نزد چشمه های گوگرد خوجه چشمه داشت در میان دروازه دربند نفته که تقریباً در مسافت هفت ورس در جنوب خط سرحد می باشد، هیچگونه زراعت و بنایی کور تجویز نمی شود.

### فصل دوّم

همه زراعت شلتوک که از دروازه دربند نفته به طرف شمال کرده اند با نهرهایی که

آنها را مشروب می‌کند، در مدت هفت روز بعد از امضای این پروتکل باید خراب شود. بنا به دستورالعمل واحد المضمون مأمور اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران سلیمان خان صاحب اختیار امیر تومان و مأمور اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه غزالی شتاب پولکونیک نقولا قورننن قارایف در خصوص قرارداد آب و تعیین زمین در میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جز و کلات مأمورین مشارالیهما به تاریخ ۲۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۰۱ مطابق ۱۱ ماه ایول سنه ۱۸۸۴ در اردوی قره تیکان مجلس کرده چنین قرار گذاشتند:

چون خط سرحدی شمالی خراسان تقاطع می‌کند دره رودخانه چهچه را در دربندی که نزدیکی قریه چهچه قزلباش واقع است و دروازه چهچه نامیده می‌شود لهذا به قزلباشها تجویز نمی‌شود که در شمال خط سرحد مزبور زراعت بکنند و هرگونه زراعت قزلباشیه که حالا در آنجا موجود است باید بدون درنگ خراب شود.

### فصل دوم

در قریه چهچه قزلباش عدد خانوار نباید زیاده بر شصت خانوار بشود محلی از برای زراعت این قریه معین می‌شود از ده مزبور به طرف جنوب در دره رودخانه چهچه تا دربندی که هفت ورس بالاتر از قریه چهچه واقع است هر سال باید یک طرف رودخانه را در این مسافت زراعت کنند و زراعت را از آب رودخانه بواسطه یک نهر که از دم دربند ابتدا می‌شود، مشروب کنند. زراعت کنجد و پنبه و سبزی کاری از همه جهت نباید زیاده بر یک خروار بشود. در نزد این قریه باغات از مقداری که حالا موجود است نباید بیشتر شود.

### فصل سیم

در همه مسافت دره رودخانه چهچه در میان دربند مذکور فوق که در طرف جنوب قریه چهچه هفت ورس بالاتر از قریه مزبور می‌باشد و میان دربندی که در نزد قریه امیرآباد در جائی که خورچای با آب گرم بهم وصل می‌شود و از این رودخانه چهچه

نامیده می شود، هیچگونه زراعت تجویز نمی شود.

### فصل چهارم

در دره رودخانه آب گرم، در همه مسافت آن نباید زراعت بشود. بیرون کردن آب از مجرای آن قدغن می شود. نه‌هایی که در دره آب گرم موجود است باید خراب شود.

### فصل پنجم

عدد خانوار امیرآباد نباید زیاده از بیست خانوار باشد. احداث باغات در آنجا تجویز نمی شود. محل از برای زراعت امیرآباد معین می شود. در دره خورچای از قریه مزبوره بطرف جنوب، الی دربند اول، که بالاتر از خرابه نیکی قلعه واقع است هر سال تجویز می شود، که یک ثلث همه این مسافت زمین را زراعت کنند، غیر از گندم و جو زراعت کنجد و پنبه و سبزی کاری نیز اجازه می شود ولیکن از اینها نباید زیاده بر پنجاه من (نیم خروار) بکارند.

### فصل ششم

در قریه خور عدد خانوار نباید از سیصد خانوار بگذرد. محل از برای زراعت این قریه در دره خور چای در میان خود قلعه خور و مخرج جنوبی دربندی که در طرف جنوب خرابه نیکی قلعه در جایی که محل زراعت‌های امیرآباد منتهی می شود واقع است معین می شود. خود دربند مزبور نباید زراعت بشود. هر سال در این مسافت یک ثلث همه این محل زراعت را می‌توانند زراعت نمایند، غیر از گندم و جو به اهالی خور تجویز می شود. زراعت کنجد و پنبه و سبزی کاری، مشروط بر اینکه از همه جهت زیاده به سه خروار از اینها (یعنی از پنبه و کنجد، و سبزی کاری) نکارند. همچنین زراعت شلتوک نیز به آنها تجویز می شود، به شرطی که زیاده به سه خروار تخم نکارند.

### فصل هفتم

نه‌هایی که بواسطه آنها آب به زراعت‌ها داده می شود و نباید از دامنه تپه‌هایی که این

طرف و آن طرف این درّه واقع اند بالاتر کشیده شوند. بعد از برداشتن محصولات آب از انهار بدون درنگ باید به مجرای رودخانه رها شود بُردن آب از مجرای رودخانه به نهرهای همجوار درّه خور قدغن می شود.

### فصل هشتم

همهٔ زراعت‌های شلتوک که امسال کرده‌اند، در همهٔ مسافت درّهٔ چهچهه و خورچای از خط سرحد خراسان تا دربندی که بالاتر از خرابهٔ نیکی قلعه واقع است، با نهرهایی که آنها را مشروب می‌کند، باید بلادرنگ خراب شود و آب از انهار به مجرای رودخانه رها شود در مستقبل زراعت شلتوک در همهٔ این جاها بدون حرف قدغن می‌شود، مگر مقدار شلتوک که در فصل ششم همین پروتکل، از برای اهالی قریهٔ خور معین شده است، همچنین در همهٔ مسافت درّهٔ زراعت تریاک قدغن می‌شود.

### فصل نهم

در همهٔ مجرای خورچای و آب گرم و رودخانه چهچهه، هیچگونه بنای جدید و آبادی و آسیاب تازه و باغات جدید تجویز نمی‌شود.  
بنابه دستورالعمل واحد المضمون مأمور اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران سلیمان خان صاحب اختیار امیرتومان و مأمور اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه غزالی شتاب پولکونیک نقولا قورنین قاراویف در خصوص قرارداد آب و تعیین زمین در میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جزو کلات مأمورین مشارالیهما به تاریخ نهم شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۳۰۱ مطابق ماه ایول ۲۱ سنهٔ ۱۸۸۴ در اردوی قراتیکان مجلس کرده چنین قرار گذاشتند:

### فصل اوّل

محل از برای زراعت قراتیکان معین می‌شود، در درّهٔ رودخانهٔ مهنه (قراتیکان سوء) در میان خط سرحد شمالی خراسان که تقاطع می‌کند درّهٔ رودخانه مزبور را در دربندی که ترکیب یافته از صخره‌های چهل‌گذر و قلّه قاط سفید و میان مخرج شمالی دربندی که

در نه ویرس طرف جنوب غربی خط سرحد مزبور واقع است، علاوه بر گندم و جو زراعت پنبه و کنجد نیز تجویز می‌شود، مشروط بر اینکه از پنبه و کنجد زیاده بر یک خروار کاشته نشود. در هر یک از طرفین رودخانه، آب باید فقط بواسطه یک نهر بالاتر شود. باغات این قریه نباید از مقداری که حالا موجود است زیادتر بشود.

### فصل دویم

از برای زراعت قریه‌های نیکی قلعه و بهبود خان قلعه و سررود قلعه داده می‌شود مسافت زمین درّه رودخانه از دربندی که در دو ویرس و یک ربع ویرس طرف مشرق قریه نیکی قلعه واقع است به بالا تا دربندی که در یک ویرس و یک ربع بالاتر از محل اورتا کند واقع شده غیر از گندم و جو، کاشتن پنبه و کنجد و سبزی کاری نباید زیاده بر یک خروار بکارند.

### فصل سیّم

در همه باقی مسافت درّه رودخانه مهنه (قراتکان سوء) غیر از جاهائی که در فصل اولی همین پروتکل ذکر شد، هیچگونه زراعت تجویز نمی‌شود و همه نهرهایی که حالا در این مسافت موجود است، باید در مدت هفت روز خراب شود.

### فصل چهارم

در همه مجرای رودخانه شور سوء زراعت گندم و جو تجویز می‌شود، ولی غیر از گندم و جو نباید زراعت دیگر بکنند. رودخانه آب زو تا نقطه‌ای که با آب رودخانه بیت<sup>۱</sup> که از خرابه بیت ابتدا می‌شود بهم متصل می‌شوند و همچنین رودخانه مزبور تا نقطه وصل آن با آب زو، به اختیار اهالی هر دو قریه‌های زو واگذار می‌شود. زراعت شلتوک در این جا تجویز می‌شود، ولی نباید زیاده بر یک خروار تخم بکارند. این مقدار شلتوک باید در درّه زو در مسافت نیم فرسخ (سه ویرس) از زو بالا به این طرف کاشته شود پائین‌تر از

۱. بیت خواه.

نقطه اتصال دو آب مزبور در درّه که شعبیه رودخانه مهنه را ترکیب می‌کند تا خرابه اول طرغ تی به اهالی قریه زو تجویز می‌شود زراعت گندم و جو تجویز می‌شود ولی غیر از گندم و جو در اینجا نباید چیز دیگر بکارند بهره‌مند شدن از آب چشمه‌هایی که در نزد خرابه‌های طرغ تی بیرون می‌آید و همچنین پائین‌تر از آنجا بدون حرف قدغن می‌شود بردن آب بواسطه نهرها از همه این آبها و رودخانه‌ها که در این فصل ذکر شده به دره‌های همجوار بدون حرف قدغن می‌شود.

### فصل پنجم

در همه مجرای رودخانه مهنه (قرا تیکان سو) آب را از برای مشروب کردن نباید بالاتر از دامنه تپه‌هایی که این طرف و آن طرف درّه واقع‌اند به نهرها بلند کنند بعد از برداشتن محصول آب از نهرها باید بدون درنگ به رودخانه‌ها رها شود بُردن آب از درّه رودخانه مهنه به دره‌های همجوار و همچنین به دره شور سوء قدغن می‌شود.

### فصل ششم

زراعت‌های شلتوک که امسال در همه مسافت درّه رودخانه مهنه کرده‌اند، با نهرهایی که آنها را مشروب می‌کند، باید بدون درنگ خراب شوند. در مستقبل در همه مجرای رودخانه مهنه زراعت شلتوک و تریاک قدغن می‌شود، مگر مقدار شلتوک که در درّه آب زو موافق فصل چهارم همین پروتکل به اهالی زو تجویز شده است.

در همه مجرای رودخانه مهنه هیچگونه آبادی و بنای جدید نباید احداث بشود. بنا به دستورالعمل واحد المضمون مأمور اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران سلیمان خان صاحب اختیار امیرتومان و مأمور اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه غزالی شتاب پولکونیک نقولا قورنین قاراوایف در خصوص قرارداد آب و تعیین زمین در میان اهالی اتک و اهالی سرحدیه دره جزو کلات مأمورین مشار الیهما به تاریخ ششم شهر شوال سنه ۱۳۰۱ مطابق ۱۷ ماه ایول ۱۸۸۴ در اردوی واقعه در دربند ارغونشاه مجلس کرده و در تکمیل پروتکل که در چهاردهم شهر شعبان سنه ۱۸۸۴ امضا شده بود چنین قرار گذاشتند:

### فصل اوّل

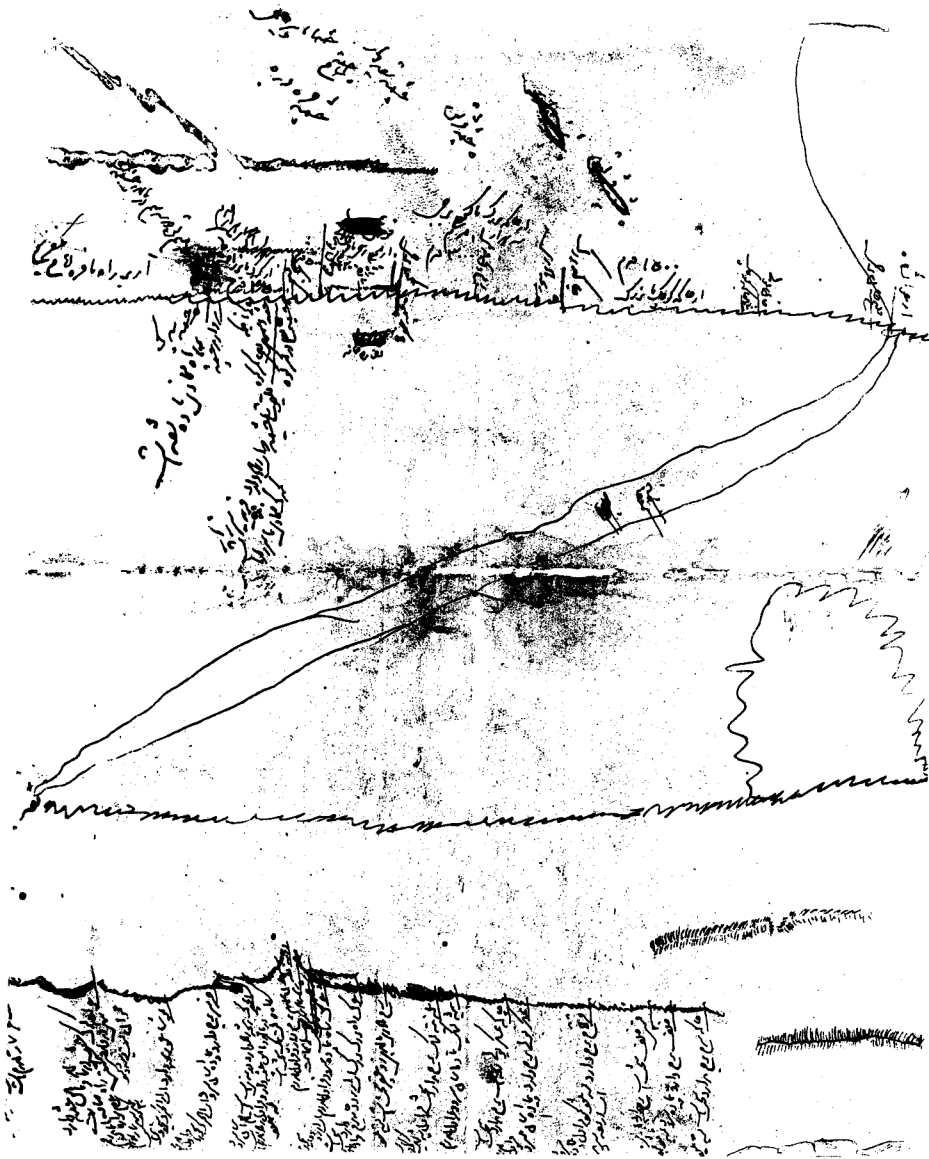
در درّه مجرای علوی کلات چای (رودخانه دوشاخ) در میان دربند ارغونشاه و دربندی که تقریباً نه ویرس از یک فرسخ و نیم بالاتر از دربند ارغونشاه واقع است فقط زراعت گندم و جو تجویز می شود بُردن آب از رودخانه بواسطه انهار به درّه های همجوار تجویز نمی شود.

### فصل دویم

در درّه رودخانه کلات چای (رودخانه دوشاخ) در میان در بندهای ارغونشاه و دروازه نفته علاوه بر سایر زراعت ها زراعت شلتوک تجویز می شود، ولی شلتوک را نباید پیش از سی خروار تخم بکارند. بردن آب از رودخانه به دره های همجوار، غیر از درّه های واقعه در نزدیکی کیودگنبد که بالفعل انهار موجوده دارند قدغن می شود، علاوه بر آنهار که حالا هست احداث نهر جدید تجویز نمی شود. بعد از برداشتن محصولات آب از انهار بدون درنگ باید به رودخانه رها شود. انهار را باید همیشه پاک و بی عیب نگاهدارند و آب در هیچ جا نباید بیهوده تلف شود. شرح خط و مهر امیر الأمراء عظام صاحب اختیار مقرب الخاقان نور چشم مکرم مهربان بلنیک توش خان حاکم کلات این کتابچه سواد پروتکل های آب و غیره متعلقه به کلات است می باید آن نور چشم مکرم مهربان از قرار التزامی که سپرده است مراقبت و مواظبت کامل به عمل بیاورد و غفلتی به هیچ وجه ننماید و به کدخدایان و ریش سفیدان هم قدغن اکید کنید که کمال توجه و مراقبت را بنمایند. موافق همان التزام اگر غفلتی بشود. آن نور چشم مکرم مهربان مورد مؤاخذه و سیاست دیوان همایون اعلی خواهد بود. البته از قراری که قلمی رفته معمول داشته تخلف و تجاوز نمایند تحریرا شهر شوال المکرم سنه ۱۳۰۱ به خط خود صاحب اختیار نور چشم مکرم مهربان من سواد پرتکلها را از برای شما فرستادم همه وقت بخوانید و رفتار کنید. انشاء الله اگر اهمال کنید مسئول خواهد بود سلیمان.

## نقشه‌های کلات نادری (ترسیم عبدالله خان قراگوزلو)

نقشه‌ای است از کلات و توابع آن، که غلام خانه زاد عبدالله قراگوزلو هنگامی که بافوج فدوی ساخلو آنجا بود، تمام نقاط آن حدود را کاملاً دیده و با عدم اسباب نقشه کشی، با کمال زحمت و دقت رسم نموده بود، اینک محض نمودن پیاده راهها و سایر مواقع مهمه سرحدی که شروح آنها در کتابچه مخصوص شده، عیناً تقدیم خاکپای فلك سائى همایون ارواح العالمین فداه می‌گردد:











## کلات نادری (گزارش دوم)

در سال فرخنده فال پیچی ئیل ۱۳۰۲ [هجری قمری] خیریت دلیل، که این خانه زاد دولت ابد مدّت قاهره، عبدالله قراگوزلو مأمور ساخلوی سرحدّ کلات بود، حالت آنجا را در این مدّت توقّف، آنچه دیده و فهمید این است که معروض می دارد:

مثل اینکه سابقاً هم عرض شده بود، در خوبی و مرغوبی و استحکام در هیچ جا مثل کلات سرحدی نیست، که جمیع آب و آذوقه از خود آنجا به عمل بیاید.

### راههای کلات.

راه عبور کلات، که اسب و آدم به آسانی بتواند داخل شود، منحصر به پنج دربند است. در نقشه‌هایی که سابقاً کشیده‌اند معین است و علاوه بر این پنج دربند، هفتاد و پنج پیاده‌راه دارد، که از پنج شش راه آن اسب می‌توان عبور داد، ولی از باقی اغلب را پیاده آسان عبور می‌کند، که قراول و سرباز گذاشته شده. در چند راه عبور پیاده هم صعوبت دارد. چنانچه تمام این هفتاد و پنج پیاده‌راه در نقشه‌هایی که سابقاً کشیده‌اند، نموده نشده باشد، محض این است که جز به رأی العین دیدن، به قسم دیگر، محققاً نمی‌توان بیان آنها را نمود، چون با اسب نمی‌توان آنها را گردش کرد. هیجده فرسخ اطراف کلات را هم، از بالای آن، چنان کوههای سخت پیاده پیمودن مشکل است. به این جهت است که نگردیده‌اند و ندیده‌اند و نوشته‌اند. ولی این فدوی جان‌نثار، تمام اطراف کلات را از

بالای کوهها پیاده گردش نموده و تمام حالت این پیاده‌راه‌ها را به دقت مشاهده نمود. در تمام آنجاها که احتمال عبور بوده است، نادرشاه برجها ساخته و با گِل و آهک و سنگ و ریخته کرده است، جز دروازه‌ها، از جاهای دیگر ابداً عبور به کلات ممکن نبوده و قراول هم لازم نداشته و به کلی مسدود بوده است.

در این مدت سردر آن استحکامات رو به انهدام نهاده و حال مثل حالت اول شده است، که در صورت لزوم با قراول و استعداد کامل باید آنجا را محافظت نمود، که اقلأً هزار الی پانصد نفر سرباز برای حفظ آن راه‌ها لازم خواهد بود. ولی آنچه فدوی به دقت ملاحظه نمود، به قلیل مخارجی ممکن است که به همه جهت پنج دروازه و پنج راه از پیاده‌راههای دیگر، برای عبور گذاشته باقی را تمام مسدود کنند که راه کلات منحصر به همین ده راه باشد و از باقی ابداً کسی نتواند عبور نمود و هیچ قراول هم لازم نداشته باشد.

مصالح جهت سدّ این راهها هم از قبیل آهک و گچ و سنگ در خود کلات فراوان است، ولی نوکر امین و صدیق مأمور این خدمت شود که خود رفته در سر هر پیاده‌راهی، به دقت ملاحظه نماید و هر یک را به مناسبت حالت خودش، هر جایی که با سنگ و گِل و آهک مسدود می‌شود، بنائی کند و هر جایی که به تراشیدن تراش و قسم دیگر آسان‌تر و کم خرج‌تر و محکم‌تر ممکن است، به آن قسم‌ها مشغول شود و این خدمت را به انجام برساند. در صورتی که آن مأمور صدیق باشد می‌تواند به اقسام مختلف که صلاح داند، این راه‌ها را خیلی با استحکام مسدود نماید، که چندان خرجی هم نداشته باشد. بعد از استحکام اینها به جهت حفظ این پنج دروازه و پنج پیاده‌راه کلات، دویست الی سیصد نفر سرباز زیادتر لازم نخواهد بود، که از هر جهت بتوان ایمن بود. این خرجی که برای سدّ این راه‌ها می‌شود در یک سال از تفاوت جیره و مواجب این ساخلوی کلات، که کم می‌شود، حاصل خواهد بود.

### اسلحه و قورخانه کلات.

در باب اسلحه و قورخانه کلات، تفصیل قورخانه سابقاً عرض شده بود که در کلات به قدر لزوم و احتیاط قورخانه صحیح نیست و توپ به همه جهت شش عرّاده در کلات هست که دو عرّاده آن، در دربندِ نفته موجود و دایره و در جای خود مفید است. دو عرّاده دیگر هم، در دربندِ ارغوانشاه، در داخل کلات گذاشته‌اند، که دهن آن توپ به طرف داخله کلات عاقل و باطل است و بُردن آن توپها به بالای دروازه که برای خارج مفید باشد، ممکن نیست مگر در طرف خارج کلات و در سمت مغربی دروازه، که متصل به دروازه است، تپه‌ای است که گذاشتن توپ به آنجا ممکن است. دو عرّاده توپ دیگر هم در خود کبود گنبد هست، که عرّاده ندارد و به روی خاکها افتاده.

چنانچه حفظ کلات اهمیت داشته باشد، آن عرّاده توپ را به دربند (ده‌چه) باید ببرند. دروازه (کشتنی) و دربند (چوب‌مست) هم هر یک دو عرّاده توپ لازم دارد، بلکه توپهای اطریشی کوچک که با قاطر حمل و نقل می‌شود، برای آنجا خیلی لازم و مفید است. ولی در صورتی که حفظ آنجا اهمیتی نداشته باشد، این توپها هم جز اینکه اسباب خرج تراشی بشود، ابداً حاصل دیگری ندارد و برای اسم سرحدی آنجا همین قسم ساخلو که در حالیه هست با همین اسلحه کافی خواهد بود.

### آبادی داخله کلات.

اما حالت آبادی داخله کلات، در داخله کلات هشت پارچه ده هست، که حالت هر یک از آنها مفصلاً به شرح علی حده تشریح داده شده است ولی کلیتاً زمین کلات خیلی مرغوب و خوب است. ممکن است در داخله کلات هزار خروار غله دیمه و بیست خروار شلتوک کاشته می‌شود. اغلب زراعت دیمه و شلتوک کلات در خارج بوده است، که حالا ممانعت دارند. سهل است کوهی که از (قراتیکان) تا دربند (ده‌چه)، به فاصله یک فرسخ از اطراف کلات کشیده شده است، در واقع به جای شیرحاجی کلات است و ابداً ربطی به اتک ندارد. در آن یک فرسخ فاصله که میان دو کوه است، علاوه بر اینکه در همان اوقاتی که تاخت و تاز طایفه ضالّه ترکمان به درجه کمال بود، اهل کلات برجها

ساخته و به زراعت آبی و دیمه مشغول بودند و حال از هر قسم زراعت در آنجاها ممنوع هستند. گوسفند کلاتی را هم نمی‌گذارند که تا در بند (بلان) و (خواجه) و (ده‌چه) برود و آمده، از رعیت حق المرتع مطالبه می‌نمود. تا اینکه مأمورین دولت روس نزد این فدوی دولت ابد مدّت قاهره آمدند و آنها را به جوابهای درست ساکت نموده روانه نمود. ولی در مابین کوه کلات و کوه خواجه بلان مفروض که فاصله یک فرسخ است، چنانچه قرار درستی داده نشود، در دست کلاتی نباشد، گذران اهل داخله کلات خیلی مشکل خواهد شد.

برای دهات خارجۀ کلات هم از قبیل (ارچنکان)، (لاین)، (قلعه‌نو) و (خور) از بابت محلّ زراعت قدیمه خود، که حالا ممانعت دارند، کمال وحشت و دل‌تنگی حاصل است، جز اینکه در هر دهی دو نفر چهار نفر ریش سفید، که رئیس و بزرگتر هستند و سایر رعیت از آنها حرف شنوی دارند، آنها را به مواجب و مقرری و مراحم دولتی امیدوار نموده، در جای خودشان ساکت و ساکن کنند، چاره نیست و الا در صورتی که هیچگونه التفاتی در حق آنها نشود و به همین حالت باقی باشند، مسلماً آسوده نخواهند بود.

### سوار کلات.

از سوار کلات هم که سابقاً بود، چنانچه اسمی باشد ابداً رسمی باقی نیست و با این حالت حالیه هم سواری در کلات لازم نیست، مگر اینکه با آن اشخاص معتبرین و رؤسای طوایف مواجبی لازم است مرحمت شود، چنانچه پنجاه نفر یا صد نفر به عنوان سوار، اسم بگذارند و مواجبی مقرر فرمایند که هم باعث امیدواری آنها در سکونت کلات شود و هم در نزد حکومت و سرحددار کلات به خدمات لازمه داخله و خارجه مشغول باشند، برای حالت کلات خیلی مفید است و محسنات دارد که در واقع هم کدخدا و معتبرین آنجا برای خود مواجبی مقرر دیده، با کمال امیدواری مشغول حفظ سایر رعایا خواهند بود و هم پنجاه یا صد سواری خواهند بود، که در هر موقع به کار خدمت بیایند. ولی کلیتاً مقصود امیدوار نمودن و مشغول داشتن آنها است.

### مقبره نادری.

محلّ سُکنای سرکرده و حکومت کلات در مقبره نادری است که در قریه کبود گنبد واقع است و از علامات قدیمه است که در حفظ آن در حقیقت لازم است در چهار سمت آن مقبره، هر سمتی یک دست عمارت سه قسمتی واقع است که اغلب آنها حالا مخروبه است و دو طرف باقی است که کفایت منزل حاکم و سرکرده را نمی‌کند و لابد حاکم در خانه رعیتی منزل می‌کند. چنانچه عمارات اطراف آن مقبره را تعمیر کنند، جای خوبی می‌شود، که همه کس بتواند بنشیند و آن قدرها هم که سابقاً به عرض رسانده‌اند خرج ندارد.

در دربندها نیز منزل صاحب منصب و سرباز درست نیست و آنچه بوده خراب شده که اغلب در چادر و شکاف سنگ‌ها گذران می‌کنند. تعمیر آن منازل صاحب منصب و سرباز هم در هر جایی که باید قراول باشد، از جمله لوازم است. وضع حالت حالیه کلات، آنچه به عقل قاصر غلام فدوی رسیده بود، این است که به عرض رسید. رأی رأی مبارک اولیای دولت ابد مدّت قاهره است. شهر جمادی الاولی ۱۳۰۲ [هجری قمری].



## کتابچه بازدید تعمیرات کلات (گزارش سوم)

در باب بنایی کلات، که امر و مقرر شده است بازدید نموده مراتب را معروض دارد، آنچه در دولتخواهی به عقل قاصر فدوی رسیده است، لازم می‌داند که جسارت نماید: در کلات دو قسم بنایی ممکن است نمود. یکی مثل بنایی نادری است که در این مدت مدید - جز اینکه در هر راهی اگر دستی خراب کرده باشند - باقی طوری سخت و محکم ساخته شده است که به مرور حالت حجریّت پیدا کرده و هیچ بنایی به این استحکام نیست. قسم دیگر، مثل تعمیراتی است که بهبودخان در سه سال قبل به حکم مرحوم سپهسالار، در بعضی پیاده راه‌ها نموده به نمک مبارک قسم است از این بنایی بهبودخان فقط اسمی می‌دهند و الاً ابداً رسمی باقی نیست و به هیچ وجه آثاری دیده نشده. چنانچه حالا حکم به تعمیرات کلات شود، باید مثل تعمیرات نادری بسازند، که ابدی باقی بماند و الاً بنایی که دو سه سال زیادتر دوام نکند، زحمت بی‌حاصل و ضرر به دولت، ثمری ندارد. گذشته از این، وضع کلات مثل سایر جاها نیست، که جمیع مصالح بنایی در پای کار حاضر باشد و بعد از ساختن، به بازدید معمار صحّت عمل معلوم شود؛ قسمی است که در اغلب پیاده‌راه‌ها باید از نیم فرسخ الی یک فرسخ با پشت آدم آب آورده بنایی کنند و این آب را از مشکلی یک صد دینار تا یک هزار دینار ممکن است آورده به خرج و تومان محسوب دارند. مأمور این کار اگر دولتخواه باشد و دلسوزانه

مراقبت نماید، می‌تواند با پنج هزار تومان مثل بنایی نادری مستحکم بنایی کند و چنانچه مثل سایر مأمورین باشد، ممکن است بیست هزار تومان هم گرفته و در جلو هر کاری یک قطار سنگ و آهک کار کرده و پشت ریخته‌ها را پُر از خاک و سنگ کنند، که مثل تعمیرات بهبودخانی دو سال دیگر خراب شود. پس باید مباشر این بنائی خیلی امین و صدیق و دولتخواه و بی‌طمع باشد که:

اولاً: در هر جائی به شخصه خود مراقب باشد که درست و محکم ساخته شود و ابدالدهر باقی بماند.

ثانیاً، مصالح را تقبل و در پای کار حاضر کنند که ضرر دیوان اعلی نشود و حالا چنانچه تمام تعمیرات کلات را، از قبیل ساختن آب انبارهای خشت و مجرای آب قره‌سو و غیره، عرض کند، خیلی مفصل است و خرج زیاد دارد و فعلاً آنچه تعمیری که در کلات برای دولت مفید است عرض می‌شود:

اولاً عمارت مقبره نادری که در کبود گنبد واقع و محل نشیمن سرکرده و حکومت است، چهار سمت آن عمارت و باغ بوده است و حال دو سمت آن فی‌الجمله آبادی دارد و دو سمت دیگر با انبار و طویله و غیره تماماً خراب شده چون از آثار قدیمه و بنای معتبری است، چنانچه تعمیر شده باقی بماند، خوب است و خرج تعمیر آن، از همه جهت قریب یک هزار و پانصد تومان است که خوب تعمیر شود. چنانچه آن عمارات کلیتاً تعمیر شود، آنچه فعلاً لازم است این است، که یک سمت عمارت مقبره را که الان چندان اطاق هم دارد به قرینه سمت دیگر، برای نشیمن حکومت بسازند. انباری هم در کلات لازم است که اقلماً دو هزار خروار گندم بگیرد و این انبار هم از همان اطاقهای اطراف مقبره هم چنانچه بسازند، ممکن است که خرج علی‌حده‌ای بشود. دیگر ساختن طویله و بعضی دیوارهای عمارت، که فی‌الجمله صورت آبادی بهم‌رساند لازم است. این قدر تعمیری که در این عمارات به قاعده رفع احتیاج شود، با پانصد تومان خیلی خوب می‌شود و زیادتر لازم نیست.

اما در باب دروازه و پیاده‌راههای کلات، تمام دقایق و نکاتی که در استحکام آنها باید

منظور شود ملاحظه نموده و حالت هر یک را شرح مبسوطی نوشته که برای استحکام هر دربندی چه باید ساخته شود و برای سدّ هر پیاده‌راهی، در هر موقع، به چه وضع و چند ذرع ریخته و دیوار باید بسازند که خوب محکم شود، ولی چون این کتابچه خلاصه است، تفصیل جزء آنها عرض نشد. در وقت ساختن هر کس که مباشر بنایی کلات شود، مقرر فرمایند دستورالعمل کلیه داده شود که برای استحکام دربندها و سدّ پیاده‌راهها در هر موقع بدانند چه بسازد و به چه نحو مسدود کند.

### وضع دربندها.

پنج دربند کلات - دربند ارغوانشاه، کشتنی، چوب‌مست، نفته، ده‌چه - که محل انکار و معبر خلق است باید به قاعده ساخته شود.

در دو دربند ارغوانشاه و نفته در وسط دربند پُل ساخته و بالای پُل قراولخانه و جان‌پناه سرباز است و چشمه‌های پل دروازه بوده است. دربند ارغوانشاه قدری آباد است و دربند نفته خراب شده و آن سه دربند دیگر هم آباد بوده و حالا به کلی خراب شده است. تمام دربندها را باید مثل ارغوانشاه پُل ساخت، روی پُل قراولخانه و جان‌پناه سرباز باشد. برجهایی در جلو و اطراف دربندها از عهد نادر ساخته شده است که برای محافظت دروازه خیلی مفید است و حال خراب شده‌اند که باید محکم بسازند.

در دربندها برای صاحب منصب و سرباز منزل درستی نیست، مگر چند جای خیلی کوچک بی مصرف که ابداً فایده ندارد و حال باید در هر دربندی اقلّاً منزل صد نفر سرباز و صاحب منصب به قاعده بسازند. در دربند ارغوانشاه در بالای تپه‌ای قلعه کوچکی است. دو سه اطاق دارد که خراب شده است و فعلاً قورخانه دیوانخانه هم در آنجا است. آن قلعه و جای قورخانه را باید طوری بسازند که محکم باشد و صد نفر سرباز بتوانند منزل کنند.

این پنج دربند را چنانچه بخواهند به قاعده ساخته شوند، یک هزار و دویست تومان خرج دارد که خوب است به قاعده باشد. اگر به قدر لزوم و احتیاج حالیه تعمیر کنند، هر دربندی را پنجاه تومان هم کافی خواهد بود.

در بند ارغوانشاه و نفته، چون رودخانه از میان آنها جاری است، در این فصل به سهولت ساخته می‌شود، ولی سه در بند دیگر، آب در نزدیکی ندارند. چنانچه حالا بخواهند بسازند، باید از فاصله‌های دور آب برای گِلکاری بیاورند و رساندن آب به پای کار خرج کُلّی دارد و ضرر دیوان اعلیٰ خواهد بود. اگر در بند نفته و ارغوانشاه را امسال و سه در بند دیگر را در اول بهار آینده بسازند کم خرج و بهتر خواهد بود.

اما وضع پیاده‌راهها این است که در تمام اطراف کلات هر جا یک رخنه داخل عبوری بوده است، به حکم نادر با ریخته و دیوار و اقسام مختلف مسدود نموده بوده‌اند و بعدها آن استحکامات را از خارج و داخله خراب کرده‌اند که دوباره راه شده و حال هم هر جایی را که خراب نکرده‌اند و باقی است، طوری سخت و محکم است که اگر دستی بخواهند خراب کنند، خیلی صعوبت دارد. در جهت راه هم که آثار برج و بنائی از قدیم نیست، گویا آن اوقات اینها راه نبوده‌اند و الاً ممکن نیست در جایی که گمان عبور بوده، استحکامات ساخته و مسدود نکرده باشند.

چند راه دیگر هم احدی از اهل کلات بلد نبوده، این سفر دو روزی با کمال دقت گردش نموده، دید که باز آنجاها هم پیاده می‌تواند بالا رود و سد آنها هم آسان است و چندان خرجی ندارد. به همه جهت اطراف کلات هفتاد و نه پیاده‌راه دارد که از تمام خود فدوی بالا رفته و جزء به جزء نکات استحکامات هر یک را که چه قسم باید ساخته شود، سنجیده است. چنانچه بخواهد به تفصیل عرض کند، به قدر یک کتاب می‌شود، حاصل این است، که در بالای هر راه برای قراول برج ساخته بوده‌اند که حالا خراب شده و فعلاً قراول در بعضی جاها چادر زده و بعضی دیگر در شکاف سنگها منزل دارند. در زمستان و تابستان برای آنها گذران سخت است. چنانچه این راهها مسدود نشود آن برجها را برای منزل قراول باید تعمیر کنند و بسازند. اما طریقه سدّ این پیاده‌راهها این است، که تقریباً بیست راه را با صحّاری<sup>۱</sup> باید مسدود نمود که چندان خرجی ندارد و باقی با بنّایی و آنچه باید با خاکی! مسدود شود، تقریباً دره راه آب دارد، که در پای کار

۱. حجاجری.

حاضر است، و باقی از آب خیلی دور است که باید در اول بهار ابتداء به بنایی می شود که در بالای کوهها از آب باران بتوان صرف نموده و الا چنانچه در غیر اول بهار باشد، آب را هر مشکی ده شاهی و زیادتیر یا کمتر، به تفاوت باید پای کار رساند. تفاوت همین فقره زیاد می شود و چنانچه امسال حکم به سد این راهها بشود، از آنچه با صخاری مسدود می شود یا آنهایی که آب در نزدیک دارند قریب به سی راه را ممکن است امسال مسدود نمود و الا باقی در این فصل خرج زیاد دارد و اول بهار بهتر است.

کلیتاً مخارج سد این پیاده راهها که جزء به جزء بازدید شد، قریب چهار هزار و پانصد تومان به نظر این غلام می آید و به پنج هزار و پانصد تومان خیلی خوب مسدود می شود. زیادتیر هم خرج ندارد، ولی این مبلغ در صورتی است که کسی مثل مال خود دانسته، دلسوزانه و صدیقانه بنایی کند و طوری به قاعده و محکم مسدود کند، که بعد از ساختن، کسی نتواند بالا بیاید و دو سال بعد معدوم صرف نشود و الا چنانچه مثل سایر بنایی های دیوانی باشد، میزانی ندارد از پنج هزار تومان الی بیست هزار تومان هر قدر بخواهند قلمداد کنند ممکن است و موقوف به انصاف مباشر خواهد بود. آنچه به نظر فدوی آمد این بود که جسارت شد، فی شهر شعبان ۱۳۰۲ [هجری قمری].



## مالیات فارس

هو

مُعین است که رأی مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف اعظم در دولتخواهی بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ارواحنا فداه بر انتظام امور دولت و مملکت و آسایش عموم رعیت و ملت است و به همین جهت پیشکش حکام را موقوف فرموده‌اند که وضع سابق منسوخ و تعدی بر رعیت متروک باشد و مسلماً بهترین عقاید است و خداوند هم انشاءالله تأیید می‌فرماید.

برای اجرای این نیت مقدس، هیچ ضرری ندارد که آنچه به عقل قاصر خانه‌زادان دولتخواه می‌رسد، محض تذکره و یادآوری عرضه دارند، که مزید بر اطلاعات خاطر مبارک شده انشاءالله تعالی این مقصود با حسن و اقرب وسیله حاصل شود.

حکام ولایات هر قدر عاقل و عادل تعیین شود، این نیت مقدس مجری نخواهد شد، مگر اینکه تکلیف داد و ستد اصل و فرع مالیاتی هر ولایتی برحسب حالت حالیه از دربار معدلت مدار مشخص شود.

مالیات ولایات این مملکت بر دو قسم است:

بعضی از قبیل عراق و همدان و خمسه و قزوین و غیره، که غالباً اربابی است هر مالک جزو صورت اصل مالیاتی خود را کاملاً می‌داند و ممکن نیست حکومت بتواند یک دینار زیادی بگیرد، مگر اینکه به اسباب چینی، رشوه و تعارف و جریمه بگیرد. در این

شَقُّ مالیات اشکال و اختلافی حاصل نمی‌شود، همین قدر که حاکم ظالم نباشد برای آسایش، رعیت کافی است و مقصود حاصل.

در بعضی از ولایات که غالب به خالصگی معامله می‌شود یا ایلات زیاد دارند، فقط عقل و عدل حاکم اسباب آسودگی رعیت نمی‌شود مگر اینکه، تکلیف داد و ستد حاکم کُل با عُمال جزء، و تکلیف عُمال جزء با رعیت اربابی و خالصگی و ایلات تماماً محدود و معین بشود.

من جمله فارس، اینکه حُکام تا به حال پنجاه هزار یا صد هزار تومان پیشکش می‌دادند، محلّ این تقدیم جریمه و تعارف و تعدی به رعیت نبوده است، بلکه دو مقابل این تقدیم، تفاوت عمل معین فارس است، که در واقع جزء مالیات شده و در کم و کسر تقدیم دولتی کم و زیاد نمی‌شود و این فقره در السنه و افواه اشتباه بزرگی است و چنانچه حاکم فارس، دویست هزار تومان تقدیم بدهد، همان معامله می‌شود و اگر دیناری پیشکش ندهد، باز آن تفاوت عمل گرفته خواهد شد. و این از دو حال خارج نیست چنانچه حکومت کُل از عُمال جزء، به معمول سابق تفاوت عمل بگیرد، تفاوت گزافی است، برای شخص حکومت فارس و دولت فایده نبرده و رعیت آسایش ندیده. و اگر حاکم کُل از عُمال جزء فرع نخواهد و به اصل مالیات قناعت کند، باز تفاوت عمل معمولی را عُمال جزء خواهند بُرد. در هر حال معمول سنواری از رعیت گرفته خواهد شد. از نگرفتن تقدیم دولتی، برای رعیت هم ثمری نخواهد بود، مگر به ترتیب مخصوص معینی.

و اینکه گاهی رعیت از حُکام شکایت می‌کند، محض طمع مُفرط حُکام است، که می‌خواهند به عنوانات مختلف تعدی نمایند و الا به این اصل و فرع معمولی، هر حاکمی قناعت کند، رعیت کمال تشکر را خواهد داشت.

مالیات فارس بر چند قسم است:

یک فقره عمده، جاهائی است که به خالصگی عمل می‌شود، از قبیل قیر و کارزین و لارستان و داراب و بهبهان و غیره و معمول است از زراعت و رعیت خُمس یا عَشْر حاکم

مالیه بردارد و از هر درخت خرما، فلان مبلغ مالیات بگیرد فرضاً اگر عامل جزء، بلوکی ده هزار تومان هم زیادت‌تر تفاوت عمل به حکومت کل قبول بکند و بدهد، در واقع در حکم اجاره است و به امید این است که زیاد تخم بکارد و حاصل بردارد. و الا نمی‌تواند از محصولی که عشر معمول است، خمس مالیه بردارد و این مسأله عنوان تعدی ندارد. و اگر به هیچ وجه تفاوت هم ندهد، کمتر از میزان معمول معامله نخواهد نمود.

بطور واضح عرض کنم: مثلاً اصل مالیات و تفاوت عمل داراب، بیست و هفت هزار تومان است، در هذه السنه چنانچه دولت از حکومت فارس پیشکش نخواهد، حکومت فارس هم نصف این مبلغ را به داراب تخفیف بدهد، فایده شخصی حکومت داراب خواهد بود، و برای رعیت جزء فرقی حاصل نمی‌شود و همچنین است قیر و کارزین و بعضی بلوکات دیگر، همین قدر که حاکم جریمه و تعدیات دیگر نکنند، رعیت بر دادن عشر دیوانی خود، در کمال منت شاکر است و ابداً توقع ندارد که عشر را صد و پنج بگیرند.

ایلات فارس معمول است که از هرخانه فلان مبلغ به کدخدا و رؤسای جزو مالیات بدهند، چنانچه دولت از قشقائی یا عرب و بهارلو و غیره تفاوت عمل نگیرد، منفعت ایلخانی و کدخداهای جزو خواهد بود و به عموم رعیت فایده نخواهد رسید.

حاجی رستم خان پسر فتحعلی خان لاری از قرار معمولی، که از عشر و خمس صیفی و شتوی لارستان مالیه بر می‌دارد، دور نیست در سالی از پنجاه الی هشتاد هزار تومان زیاد از مالیات دیوان عاید می‌کند و سی و دو هزار تومان به حاکم فارس تفاوت عمل می‌دهد.

چنانچه این سی و دو هزار تومان را از او و امثال او حکومت بگیرد و به دولت تقدیمی ندهد، فایده شخصی حکومت می‌شود و اگر مطالبه نکند، فایده شخصی حاجی رستم خان است و به احوال رعیت جزء، فرقی حاصل نخواهد شد.

لفظ باقی فارس، عبارت از وجهی است که حکام و عمال جزء اول سال از رعیت می‌گیرند و به مصرف شخصی خود می‌رسانند. در آخر سال، باقی قلمداد می‌کنند و الا

هیچ وقت در پیش آحاد رعیت مالیات باقی نمانده. از هفتاد هزار تومان باقی سنه ماضیه حاجی نصرالله خان ایلخانی، قدر قلیلی مُلزمی عبدالله خان و امامقلی خان و بهادرخان است، که حکومت فارس تقویت نکرده وصول نشده و باقی تماماً بدهی ایلخانی است، که به مصرف شخصی خود رسانده و الاطایفه قشقائی تمام مالیات خود را داده‌اند و هیچ وقت تمرّد از دادن مالیات نداشته‌اند. منتصرالملک در بهبهان باقی قلمداد می‌کند، این باقی عمال جزء بهبهان است و الا رعیت و طوایف ایلات بیچاره در اوّل سال پرداخته‌اند. تمام باقی فارس آنچه هست، بدهی ده نفر است و اسم یک مملکتی بدنام باقی شده. یک قسم معامله فارس هم، مالیات املاک اربابی (مودیان موضوعه) جناب صاحب دیوان و نصیرالملک و قوامالملک و شیخ‌الاسلام و این قبیل اشخاص است، که جزء هیچ بلده و بلوکی نیستند و دیناری تفاوت عمل نمی‌دهند، چنانچه حاکم فارس دویست هزار تومان پیشکش بدهد یا هیچ ندهد. هر قدر از دولت به فارس تخفیف مرحمت شود، قدری را حکومت می‌خورد، قدری را هم به این اشخاص حق‌السکوت می‌دهد، به دولت ضرری وارد آمده، به رعیت جزء هم دیناری عاید نشده. [۱۳۱۱ ه.ق.]

## سفرنامهٔ مکهٔ معظمه بسم الله الرحمن الرحيم

سفرنامهٔ سفرخیریت اثر مکهٔ معظمه به تاریخ یکشنبه ۱۵ شهرشوال اودئیل سنهٔ ۱۳۱۹ [ق. ه.] حرکت از رشت به طرف بادکوبه و مقصد مقدس.

یکشنبه ۱۵ شوال ۱۳۱۹: از پیربازار، رشت، بندر انزلی، وضع شهر انزلی.

صبح برخاسته خُرده ریز<sup>۱</sup> را جمع کردند آمدیم پیربازار، با کالسکهٔ سالارافخم آمدیم. برای نوکرها هر درشکه، دو تومان [و] پنج هزار کرایه کردند. کرایهٔ درشکه از پیربازار الی رشت یک تومان [و] دو هزار است، ولی غالباً از رشت الی پیربازار زیادتر می‌گیرند. چون سرای معین ندارد و در تحت نظارت دولت نیست. به مسافرین تعدی می‌کنند. از رشت الی پیربازار یک فرسخ است. راه جزء راه شوسه است، که روس از دولت امتیاز دارد. [از] هر درشکه دو قران راهداری می‌گیرند و آنچه تخمین شده است از پیربازار الی طهران، روزی قریب هزار تومان می‌گیرند. اگر اغراق است این قول مردم [است]، ولی در روزی چهارصد الی پانصد تومان محل شُبّه نیست.

پیربازار ملک یک سید رشتی، کاروان‌سرائی ساخته است. چند بالاخانه دارد، در

---

۱. برخواسته خورده ریز.

کمال کثافت<sup>۱</sup>. اسکله آنجا جایی که از رودخانه و کرجی به خشکی بیرون می‌آیند، راه تنگی است. بسیار کثیف، همیشه راه پُر است از گِل و کثافت. برای عبور من، قدری خواسته بودند پاک کنند، چندین خرمن از گِل در آن قطعه زمین جمع شده بود و حال اینکه این نقطه [را] می‌توان خیلی پاکیزه و نظیف ساخت. برای دولت ترتیب این بندر از جمله لوازم است. ورود تمام اهالی اروپا به اوّل خاک ایران در این نقطه است. باید مُلتفت این نکته شد، که کسی از نقاط اروپا به ایران مسافرت می‌کند، از آن ترتیب صحیح، یک دفعه چنین نقطه کثیفی را در اوّل خاک ایران مشاهده می‌کند، چقدر بد است. الحاصل، جناب حاجی شیخ فضل‌الله [نوری] و اصحاب از عقب رسیده قدری در بالاخانه نشستیم. دو کرجی گرفته رفتیم به طرف انزلی، رود کم وسعتی است. تا مرداب، که جز کرجی کشتی‌های کوچک (بارکاس) حرکت نمی‌کند و همه مجبور هستند به مسافرت با کرجی. کرجی‌های بسیار کثیف دارند، که قابل نشستن نیست.

هرطور بود خودی به مرداب رساندیم، در رودخانه پسیخان - و چون سرازیری آب است - کرجی تُندتر می‌رود، و در آمدن از انزلی به رشت در این رودخانه مجبور هستند، که کرجی‌ها را با دست بکشند. کشتی دولتی در اوّل مُرداب حاضر بود. با آقای شیخ فضل‌الله و سایر همراهان و شریعتمدار رشتی در کشتی دولتی نشسته، به طرف انزلی روانه شدیم. شریعتمدار که مهمان‌دار آقای شیخ است، نهار آورده بود؛ قابل‌های چلو و خورش. رفتیم در نهارخوری. دست‌ها را بالا زده به خوردن نهار مشغول شدیم. آفتابه لگن بود<sup>۲</sup>، به زحمتی دستها را بدون صابون پاک کردیم و چون این خوردن نهار برای اهالی اروپا خیلی اترسان دارد. رسیدیم به انزلی، هوا صاف است. فاصله از انزلی الی رشت از این قرار است:

از انزلی الی آخر مُرداب...، از مُرداب الی پیربازار با کرجی از رودخانه...، از پیربازار الی رشت با درشکه.

از انزلی الی آخر مُرداب، که اوّل ورود رودخانه مُرداب است، چند کشتی آتشی

۱. کسافت (در تمام کتاب).

۲. نبود!

کوچک هست، که مسافرین را می‌برد و اسم آنها را بارکاس می‌گویند. روزی دو سه دفعه می‌رود و غالب مردم هم با کرجی می‌روند.

کرایه بارکاس از انزلی الی آخر مُرداب ... ، کرایه کرجی از انزلی الی پیربازار ... ، کرایه کرجی از اول رودخانه الی پیربازار ...<sup>۱</sup>

انزلی بر دو قسمت است: یک شهر انزلی است، عمارات دولتی که شمس العماره گویند. تلگرافخانه و توپخانه و بازار در این شهر است. عمارت دولتی سه مرتبه است. محلّ با صفائی است ولی خیلی خراب است. کوچه‌های انزلی کم وسعت و تنگ و غالباً گِل است. یک قسمت هم در مشرقی انزلی است غازیان<sup>۲</sup> گویند. گمرگ خانه و بعضی باغات! و غیره در غازیان است که در سمت شرقی رودی که وارد دریا می‌شود واقع است. معمول این است: هر کسی از کشتی وارد انزلی بشود یا خارج بشود، باید بروند در جلو گمرگ‌خانه، بازدید اشیاء آنها بشود و بعد عبور کند. نهر انزلی و غازیان بسیار قابل آبادی است و [می‌توان] میوه‌های خوب ساخت و منافع کثیره بُرد.

از انزلی الی آستارا<sup>۳</sup> چهارده فرسخ است. از کنار دریا و میان جنگلها راه مسطح خوبی دارد، که باکمال سهولت می‌شود راه آهن ساخت. امسال از طهران مهندس آمده است برای تشریف‌فرمائی موکب مبارک همایونی راه را تعمیر کند. چند رودخانه در آن راه هست<sup>۴</sup>، که به این تعجیل پل ساخته نمی‌شود و باید با کرجی عبور کنند و ممکن است مثل جسر کرجی ها را بهم متصل کرده، سهل عبور بشود. الحاصل، سه ساعت به غروب مانده که رسیدیم انزلی. جناب شیخ تشریف بُردند خانه تاجرباشی خیال ما این بود که امروز غروب با کشتی پست برویم. بعد از ورود انزلی، دیدیم یک کشتی تجارتنی - که لنکرانسکی اسم آن است و مال امام وردی بادکوبه‌ای است - تازه ساخته به این دریا انداخته است. چون کوچک است وارد دهنه انزلی شده - حاضر است و فردا حرکت

۱. مبلغ کرایه را ذکر نکرده است.

۲. فاریان.

۳. آستارا (در تمام کتاب).

۴. در حاشیه نوشته است: بهترین آبهای مشروب هشت رودی است معروف به گیل و اخالا = گ ی ل و اخ ال.

می‌کند. برای همراهان این کشتی را کرایه کرده، قرار دادیم امروز غروب حرکت کند و می‌گوید زودتر از کشتی پُست می‌روم.

کشتیهایی که از بادکوبه و غیره به انزلی وارد می‌شوند، یک نمره کشتی پست است، که این اوقات هفته‌ای یک مرتبه از بادکوبه می‌آید. صبح یکشنبه اول طلوع آفتاب وارد انزلی می‌شود و در میان دریا لنگر می‌اندازد. تا غروب یا نصف شب از انزلی حرکت می‌کند به طرف بادکوبه. این ترتیب برای چهار پنج ماهه زمستان و پائیز است. در باقی اوقات سال، هفته‌ای دو مرتبه به این ترتیب می‌اندازد. بادکوبه الی انزلی این کشتی در ۳۰ ساعت می‌آید. از بادکوبه [به] لنکران ۱۲ ساعت الی ۱۳ ساعت است. از لنکران الی آستارا ۳ ساعت، از آستارا الی انزلی ۶ ساعت. در حقیقت ۱۸ الی بیست ساعت راه است و باقی توقف در آستارا و لنکران است.

این یک قسم کشتی است. قسم دیگر، کشتیهای تجارتي است که برای حرکت و ورود آنها روز و ساعت معینی نیست. بعضی در لنکران و آستارا معطل نمی‌شوند، در ۲۰ ساعت الی ۲۴ ساعت می‌آیند و بعضی که بارگیری دارند، سه روز هم طول می‌کشد. کشتیهای پست نمی‌توانند وارد دهنه انزلی شوند. در دریا لنگر می‌اندازند. سایر کشتیهای تجارتي هر یک بزرگ است نیز در دریا لنگر می‌اندازد. هر یک کوچک باشد وارد دهنه شده در اسکله انزلی می‌آیند در صورتی که دریا آرام باشد. و اگر منقلب باشد، داخل دهنه که نمی‌تواند بود سهل است، در دریا هم نمی‌تواند لنگر اندازد. این دریا بدترین دریاها است، غالباً متلاطم است. غالباً اتفاق می‌افتد که دریا متلاطم است کشتی پست می‌اندازد مقابل انزلی، اما نمی‌تواند پست را با بارکاس یا کرجی به انزلی برساند لابد بدون دادن پست مراجعت می‌کند و آنچه مسافر دارد لابد هستند که مراجعت نموده در آستارا یا بادکوبه بمانند و هفته دیگر بیایند. برای رفتن از انزلی به کشتی، بعضی کشتیهای کوچک آتشی هست (بارکاس) که مردم را حمل می‌کنند.

کشتیهای پُست بارکاس مخصوص دارند که کرایه نمی‌گیرند. برای سایر، کشتی یا باید بار بارکاس‌های دیگر رفت یا با کرجی، اگر هوا خوب باشد کرجی خوب می‌تواند داخل

دریا شود، (بارکاس) هم می‌رود ولی اگر هوا منقلب باشد، بارکاس ممکن نیست از دهنه گذشته داخل دریا بشود، چرا بدترین نقاط بندرهای سواحل بحر خزر، دهنه انزلی است. به واسطه اینکه از مُرداب، رودی عظیم وارد دریا می‌شود، در تلاقی آب رود به دریا همیشه موج است، وقتی که تلاطم باشد چون دهنه زیاد عمیق نیست، موج دریا که بالا می‌زند، بارکاس به زمین خورده می‌شکند. به این جهت در هوای منقلب ابداً حرکت نمی‌کند و منحصر به کرجی‌ها می‌شود و کرجیها هم دلی دریا کرده خود را به دریا می‌زنند. هر کرجی از بیست تومان الی پنجاه تومان آنچه زورشان برسد از مسافری می‌گیرند. نفری از یک تومان الی ده تومان آنچه بتوانند، انصاف در گرفتن پول ندارند. کسی که در انزلی است در هوای منقلب حتی الامکان داخل دریا نمی‌شود، ولی اشخاصی که از بادکوبه آمده و به صدمه تلاطم دریا گرفتار شده‌اند، لاعلاج برای استخلاص جان خود هر قدر بخواهند می‌دهند. شاید جانی سالم به ساحل برسانند. غالب هم غرق می‌شوند، ولی اسلم شقوق آن است که در تلاطم دریا کسی از کشتی خارج نشود، نه با کرجی نه با بارکاس. برای مسافرت این دریا، بهترین کشتیها، همان کشتی پست است که هفته‌ای یک مرتبه حرکت می‌کند و کرایه آن از این قرار است: درجه اول ....، درجه دوم ..، درجه سوم ....<sup>۱</sup>. ولی چون هوا صاف است و این کشتی تعهد کرده است ۲۴ ساعته حرکت کند، این کشتی تجارتي را انتخاب کرده: درجه اول ۹ منات<sup>۲</sup>، درجه ۲...، درجه ۳...، کرایه دادیم.

**یوم دوشنبه ۱۶ شوال: انزلی، آستارا، لنکران، بادکوبه.**

غروب آفتاب از انزلی حرکت کردیم در هفت ساعت به آستارا رسیدیم. هفت ساعت در آستارا توقف کرده، اول طلوع آفتاب (یوم دوشنبه ۱۶ شوال) از آستارا حرکت کرده در لنکران، لنگر نینداخت. هشت ساعت از ظهر گذشته رسیدیم بادکوبه. در ۱۳ ساعت از آستارا به بادکوبه آمدیم. این کشتی تندر از کشتی پست آمد و با کشتی پست از

۱. مبلغ کرایه را ذکر نکرده است.

۲. مناط.

بادکوبه الی لنکران در ۱۲ ساعت رفتیم و این کشتی از آستارا تا بادکوبه در ۱۳ ساعت آمد. کلیتاً از انزلی الی بادکوبه در ۲۷ ساعت آمدیم. شش ساعت توقف آستارا و ۲۱ ساعت راه شب را به مقابل بادکوبه کشتی در دریا لنگر انداخته.

کشتیهائی که از ایران می‌آیند، جز کشتی پست، باقی شب حق ورود ندارند. باید در دریا لنگر انداخته بعد از طلوع آفتاب، به اسکله‌های بادکوبه وارد شوند. آستارا سرحدّ دولت ایران و روس است. یک طرف شمالی رود که وار[د] دریا می‌شوند، شهر آستارای روس است و جنوبی رود، شهر آستارای ایران با اینکه روس‌ها کثیف‌ترین ملل روی زمین هستند، باز هزار درجه از شهر ایران بهتر است. افسوس در همه جا حالت ایران و سایر دول را که انسان ملاحظه می‌کند اسباب حیرت غیرتمندان است.

#### سه‌شنبه ۱۷ شوال: بادکوبه، راه‌های از بادکوبه الی اسلامبول.

صبح کشتی به کنار پُل اسکله بادکوبه آمد. فخیم‌الملک قونسول ایران و آقا محمدحسین تاجر و میرزا و رعیت‌های کبودر آهنگی که آنجا هستند آمدند. قونسول وارد کشتی شد. قدری پشت مأمورین گمرک آمده، به او گفته که شما بیرون نیائید. رسم این است کشتی تجاری که وارد می‌شود، کسی از بادکوبه حق ورود به کشتی ندارد تا مأمورین گمرک وارد شوند، پاسپورتها را تمام بگیرند و اشیاء مردم را نگاه بکنند، آن وقت بیرون می‌آیند، ولی در کشتی پست قدری مسافری را محترم‌تر می‌نگرند. برای خوراک در همان کشتی غذاهای روسی هست، ولی برای ایرانی لازم است که خوراک با خود بردارد.

الحاصل، قدری در کشتی بودم. بیرون آمده، جناب حاج شیخ فضل‌الله و من و سه نفر دیگر را، رئیس گمرک اجازه دادند بیرون آمدیم. درشکه نشسته رفتم منزل شیخ، که در منزل حبیب آدم قونسولخانه است. حبیب پسر میرزا عبدالله خان است، که در اینجا نایب بود. شیخ برای راه استخاره<sup>۱</sup> کرد، راه سوستاپل و باطوم، هر دو خوب آمد ولی چون استخاره راه باطوم، بهتر بود اختیار کردیم. من آدمم منزل. در گراند هتل شیخ

۱. استخواره (در تمام کتاب).

شیپور هم همراه است. مشغول نوشتن کاغذ شدیم به ایران و اروپا. عصر رفتیم گردش. دو سه قالیچه و مفرش و غیره خریدیم.

برای حجّاج از بادکوبه به اسلامبول چند راه است: راه خشکی از بادکوبه، از راه والا جفکی به وینه، [وین]، و از وینه از بوداپست و سربی و بلغاری، به اسلامبول، که در هیچ نقطه‌ای دریا نمی‌بیند و تمام با شَمَن دُ [فِر] است. فاصله از این قرار است: از بادکوبه الی وینه در چهار شبانه روز و ۱۸ ساعت می‌رود، از این قرار: بادکوبه الی پطروسکی، پطروسکی الی راستو، راستو الی والاجفکی که سرحد آلمانی است، از والاجفکی الی پست والاجفکی که خاک آلمانی است، نیم ساعت، از پست والاجفکی الی وینه ۲۰ ساعت، کرایه این راه از این قرار است: از بادکوبه الی والاجفکی سرحد آلمانی، درجه اول ... ، [درجه] دویم ... ، [درجه] سیم ... ، از پست والاجفکی الی وینه، درجه اول ... ، [درجه] دویم ... ، [درجه] سیم ...<sup>۱</sup>

وینه پایتخت اطیش است و از شهرهای خوب اروپا است، که شرح آن در سفرنامه اروپا نوشته شده. از وینه الی بوداپست، پایتخت مجارستان که جزء اطیش است، پنج ساعت. از بوداپست الی اسلامبول ۳۸ ساعت. کلیتاً ۴۴ ساعت است، از وینه الی اسلامبول کرایه آن از این قرار است: درجه اول ... [درجه] دویم ... ، [درجه] سیم ...<sup>۲</sup> ، کلیتاً از بادکوبه الی اسلامبول تمام راه با شمن دفر در هفت شبانه روز راحت می‌توان رفت. راه دیگر از باطوم الی ادسه با شمن دفر در چهار شبانه روز می‌رود و از ادسه الی اسلامبول در ۳۶ ساعت و این راه بدتر از راه سوستاپل است: از بادکوبه به ادسه، درجه دویم ۲۱ منات، از ادسه به اسلامبول [درجه] دویم ۱۱ منات. راه سوستاپل بالنسبه بهترین راه‌هاست. از بادکوبه، از راه پطروسکی و راستو به ادسه در ۸۱ ساعت می‌رود و کرایه آن نیز ارزانتر است بالنسبه:

بادکوبه الی را شکف ۴۴ ساعت، از راشکف الی خرچنگی ۷ ساعت، از خرچنگی الی سینتیل اسکوف ۵ ساعت، از سینتیل اسکوف سوستاپل ۲۵ ساعت. از سوستاپل تا اسلامبول، هفته‌ای یک کشتی استمراراً می‌رود، (دوشنبه یا یکشنبه) و ۲۴ ساعت از

۱. مبلغ کرایه را ذکر نکرده است.

۲. مبلغ کرایه را ذکر نکرده است.

سوستاپل تا اسلامبول است و هر کس از بادکوبه به اسلامبول برود، بهترین طُرق است. کرایه آن از این قرار است: از بادکوبه به سوستاپل با شمن دفر، درجه اول ۳۳ منات ۵۰ کپک، [درجه] دویم ۲۰ منات ۳۰ کپک، [درجه] سیم ۳ منات ۲۰ کپک، از سوستاپل با کشتی به اسلامبول، درجه اول .... [درجه] دویم .... ، [درجه] سیم ...<sup>۱</sup>، راه دیگر از بادکوبه به تفلیس و باطوم است. این راه دور است ارزانتر از سایر راهها است، ولی دریای این راه، بیشتر از تمام راههای دیگر است. از بادکوبه همه روزه دو دفعه شمن دفر، به تفلیس حرکت می‌کند. پنج ساعت از ظهر گذشته و دو ساعت از نصف شب گذشته. بلیط<sup>۲</sup> تا باطوم یکسره گرفته شود ارزانتر است، تا به تفلیس بلیط گرفته شود و از تفلیس به باطوم. کلیتاً قانون روسیه این است، راه هر قدر دورتر باشد، بلیط ارزانتر می‌شود تا اینکه فاصله بعدی را در دو قسمت یا سه قسمت بلیط بگیرند. در بادکوبه الی تفلیس پانصد ورس. قیمت بلیط از این قرار: از بادکوبه به گنجه ده ساعت و نیم، از گنجه به اقسٹفا ۳ ساعت و نیم. از اقسٹفا (اق س ت ف ا) به تفلیس ۳ ساعت: درجه اول ۱۳ منات ۵۰ کپک، درجه دویم ۸ منات ۱۰ کپک، درجه ۳، ۴ منات. کلیتاً از بادکوبه الی تفلیس در هجده ساعت یا هفده ساعت می‌رود.

یک ترن اکسپرس هم هست، که از بادکوبه الی تفلیس در ۱۴ ساعت و نیم می‌رود، که من با آن ترن رفتم. از تفلیس الی باطوم چهارصد ورس است در ۱۲ ساعت و نیم ترن می‌رود. همان شمن دفر که از بادکوبه می‌آید. یک ساعت یا کمتر یا بیشتر در تفلیس مکث می‌کند و باطوم می‌رود، قیمت بلیط از تفلیس الی باطوم: درجه اول ۱۰ منات، [درجه] دویم ۷ منات، [درجه] سیم ۴ منات. ولی از بادکوبه بلیط یکسره گرفته شود ارزانتر می‌شود مثلاً بلیط دو سره از بادکوبه الی باطوم درجه اول (۲۳ منات ۵۰ کپک می‌شود) و یکسره از بادکوبه الی باطوم قیمت بلیط از این قرار است: درجه اول ۱۸ منات ۲۰ کپک، [درجه] دویم ۱۱ منات، [درجه] سیم ۸ منات ۵۳۰ کپک. و یکسره هجده منات، هشت کپک می‌شود. از تفلیس تا باطوم نیز ترن اکسپرس هست، که در هشت ساعت می‌رود. بلیط کشتی راه سوستاپل نیز ارزانتر است از بلیط کشتی باطوم. و به این

۱. مبلغ کرایه را ذکر نکرده است.

۲. بلیط (در تمام کتاب).

دلایل می‌توان راه سوستاپیل را انتخاب نمود که ۲۴ ساعت زیاد دریا ندارد و دریای باطوم الی اسلامبول از سه شبانه روز الی شش شبانه روز است و اگر طولانی شود، الله اعلم که چه وقت می‌رسد.

الحاصل، با این علم و اطلاع، آنچه خدمت جناب شیخ اصرار کردم، به حکم استخاره راه باطوم را ترجیح دادند. من هم در اول مسافرت تفریق را جایز ندیده، راه باطوم را اختیار کرده، مصمم به این راه هستم.

اسدیگ که از خان‌زاده‌های قدیم بادکوبه است و از جوانمردهای مسلمان بادکوبه و از سفر سابق با من آشنا بود آمد منزل من خواهش کرد فردا نهار را برویم خانه او، جناب شیخ هم تشریف بیاورند. قبول کردم، تا عصر منزل بودم، شب رفتم سیرک‌ز بازی اسب و بندبازها همانطورهایی است که در اروپا دیده بودم. چیزی که در انظار غریب بود، این است: غاز سفیدی را تعلیم کرده است، می‌آید و به صدای موزیک رقص می‌کند و به فرمان صاحب خود رفتار می‌کند. پسرکی است که چند سگ دارد. تماشاهاى تعجب‌انگیز می‌دهد، من جمله سگ را در کناری بسته است. ظرف<sup>۱</sup> خوراکی در روی میز می‌گذارد و یک گربه به دستمال پیچیده است در طرف دیگر، میان صندوقی می‌کند. درب صندوق را می‌بندد و می‌رود. سگ می‌آید بشقاب خوراک را در روی میز می‌خورد، بعد می‌آید درب صندوق را باز کرده، با دندان، گربه [ای] که میان دستمال پیچیده است، گرفته می‌آورد روی میز، پهلوی بشقاب می‌گذارد، که به صاحب خود مشتبه کند که بشقاب خوراک را گربه خورده، و فوراً می‌رود و در جای اولی، قلاده‌ای که داشت، به گردن خود می‌اندازد. صاحب آن می‌آید می‌بیند بشقاب خوراک خورده شده و گربه در میان دستمال پهلوی بشقاب است. تعجب می‌کند که چگونه - گربه که در میان دستمال پیچیده است - بیرون آمده و [غذای داخل] بشقاب را خورده است. دو سه دفعه این کار را مکرر می‌کند.

و از این کار فراست سگ ثابت می‌شود، که چگونه می‌فهمد خوراک را که خورد باید

گربه را از میان جعبه با دستمال بیرون آورده در کنار بشقاب بگذارد، که صاحب آن گمان کند، این خوراک [را] گربه خورده. و نیز چند صفحه کاغذ اعداد نوشته، نوشته هر عددی را که اسم می برد، سگ می آورد و از مردم می پرسد که چه عدد را می خواهند سگ بیاورد. می گویند مثلاً عدد هجده به سگ می گوید، سگ می رود، اول یک عدد یک را می آورد می گذارد و بعد عدد هشت را با پوزه خود آورده، پهلوی عدد یک می گذارد، که ۱۸ خوانده می شود. به این ترتیب این سگ چندین هنرها نموده و اعداد آورد و تماشا داد و یکی آمد، که به ترکیب اسب او را زین زده و ساخته بودند، آدم مقوایی روی سگ سوار کرده بودند، که سگ از اسب و مقوا از آدم تشخیص داده نمی شد و مثل اسب حرکت می کرد و از روی چوب می پرید و دست را بلند می کرد. انواع حرکات می نمود. دیگر بندبازی آمد رفت روی سقف سیرک، چوبی به طنابی آویخته اند، کله خود را گذاشت روی چوب و دوپای خود را به هوا بلند می کرد، به این شکل (  ) ایستاده بود، ساز می زد و طبل می زد. خیلی هنر داشت. و همچنین بعضی ها آمدند که سوار اسب بودند و در روی اسب معلق ها می زدند و از میان گویی بیرون می آمدند، تا آخر شب بودیم، آمدیم منزل شیخ شیپور. در سیرک بود، گاهی صدای گاوی بلند می کرد، برای مردم اروپایی و بادکوبه ای خیلی اسباب تعجب بود.

#### چهارشنبه ۱۸ [سؤال]: بادکوبه.

صبح حمام رفتیم. این حمام ایرانی است، نزدیک خیابان کنار دریا، مثل حمامهای طهران است. منازل حجاج در این شهر کاروانسراهای مسلمانی است بسیار کثیف و پُر از ساس و یک هتلی هست مسلمانی که نامش مشهدی حاجی دلاک اوف می گویند. جای کثیفی است. به قدری ساس (تخته بی تی) دارد، که زندگانی یک روز در آنجا نمی شود. ظهر رفتیم منزل اسد بیگ در سینه کوه واقع است. عمارت مفصل خوبی است. میل آبرومندی دارد. شهر بادکوبه در سینه کش کوه واقع است. عمارات روی هم واقع شده. مسلمانان غالباً در شهر قدیم و میان قلعه قدیم است. مساجد و حمامها دارند. جمعیت

نفوس بادکوبه، دویست و بیست هزار نفر است. سالی شصت ملیان<sup>۱</sup> منات مالیات بادکوبه است، که قریب سی ملیان آن فقط از معدن نفت<sup>۲</sup> است. علمای بادکوبه در منزل اسدبیگ بودند. آقا میرزا ابوتراب و سیدی بود. آدمهای بدی نیستند. نهار در سر سفره ترتیبی به قانون ایران حاضر کرده است، بسیار مفصل. جناب شیخ فضل الله تشریف نیاوردند. آقازاده و اصحاب آمدند. قونسول و سایرین هم بودند. نهار خورده، رفتیم منزل جناب شیخ. ساعتی بوده، رفتیم منزل به تهیه حرکت مشغول شدم. منات این اوقات ترقی کرده است. قران همراه داشتیم. یک تومان دادیم، یک منات [و] هفتاد و پنج کُپک گرفتیم. در رشت مناتی پنج هزار [و] هشتصد [و] پنجاه دینار است. و در آنجا باز قدری ارزانتر است. خاطر دارم بیست [و] دو سال قبل، در سنهٔ جنگ شیخ عبیدالله، منات دو هزار [و] پانصد دینار یا کمتر بود. امپریال هجده قران ولیره عثمانی دو تومان [و] دو هزار و حالا به این اندازه ترقی کرده است و مسلم است که به واسطهٔ ارزانی نقره است، ولی در اروپا این اختلاف پولی مرعی نیست. فقط در ایران است که قران روز به روز در تنزل است. سابق هر قران مطابق یک فرنک بود و حالا هر فرنکی دو هزار [و] یک صد دینار است. خلاصه شام خورده، ساعت یازده آمدیم به گار راه آهن، روسها واقزال<sup>۳</sup> می گویند. از هتل تاگار هر درشکه، دو عباسی روس است، که دو قران چیزی بالا است. سایر محلها، کرایهٔ درشکه از محلی به محل دیگر، یک عباسی روس و اگر چرخ کالسکه لاستیک باشد، سی شاهی روس است که هر منات روس را بیست شاهی حساب می کند و هر شاهی پنج کُپک است. یک صد کُپک یک منات است.

آقایان در واقزال بودند. در اطاق بزرگ عمومی، که تمام روسها جمع و در سر میزها به خوردن مشروبات مشغول بودند. در سر میزی آقایان را جلوس داده بودند، خوش نبود و این غفلت را می توان گفت از فخیم الملک قونسول شده. من بلیط گرفتم با ترن اکسپرس، که نصف شب حرکت می کند، حرکت کردم و آقایان ماندند با ترن دو ساعت بعد حرکت

۱. بلیان.

۲. نبط.

۳. و اقرال.

کنند. شب در ترن خوابیدم. شیخ شیپور هم همراه است.

### پنجشنبه ۱۹ [سؤال]: تفلیس.

صبح در ترن از خواب بیدار شدم. چایی در اکتفا خوردیم. دو ساعت [و] نیم از ظهر گذشته رسیدیم به تفلیس. ساعت بادکوبه با تفلیس نیم ساعت فرق دارد. به این طور که در بادکوبه نیم ساعت از آفتاب بالا آمده، اول آفتاب تفلیس است. چون نزدیک تر مشرق است، آفتاب در بادکوبه نیم ساعت قبل از تفلیس طلوع می‌کند و همچنین نیم ساعت قبل از تفلیس غروب می‌کند. به همین تفصیل بادکوبه با رشت ۲۵ دقیقه فرق دارد. ناظم‌الملک جنرال قونسول برای استقبال درگاز راه آهن حاضر شده بود، پیاده شدیم. اطاق دولتی گار را حاضر کرده است. بخاری<sup>۱</sup> سوزانده، مزین بود. به اتفاق کالسکه نشسته رفتیم قونسول خانه. نهار حاضری داشت. سه ساعت بعد از ظهر [نهار] خورده، رفتیم در بیرونها گردش کرده مراجعت کردیم. در قونسولخانه نماز خوانده، قدری صحبت داشتیم (مسیوکارنول) از طرف دولت ایران برای تذکره قفقاز به تفلیس آمده و اطاق کار آن در قونسول خانه است. ناظم‌الملک دخالتی به تذکره ندارد. فقط سالی پانزده هزار منات مواجب و مخارج از مسیوکارنول می‌گیرد. سایر قونسولها هم حقوق خود را از بابت تذکره قفقازیه، از مسیوکارنول می‌گیرند. قونسول بادکوبه، سالی دوازده هزار منات می‌گیرد، مداخل هم دارد.

ساعت هفت از ظهر گذشته آمدیم به گار راه آهن، در اطاق دولتی نشسته منتظر شدیم. در ساعت هفت [و] نیم ترن بادکوبه رسید. جناب آقا شیخ فضل الله و سایرین رسیدند. در همان اطاق دولتی نشسته، ترن یک ساعت در اینجا معطل شد. من هم بلیط گرفته به ساعت از ظهر گذشته از تفلیس حرکت کردیم به طرف باطوم. دو نفر از حاجیها که نمره اول داشتند و از بادکوبه در اطاقی نشسته بودند. در تفلیس دیگری به جای آنها گذاشته بودند، لاعلاج یکی از آنها را در اطاق خودم جا داده، حرکت کردیم.

## جمعه ۲۰ [سؤال]: باطوم.

صبح جمعه رسیدیم باطوم. از تفلیس تا باطوم در ۱۲ ساعت [و] نیم آمدیم. وارد شدیم، میرزا آقاخان قونسول ایران آمد استقبال، رفتیم. برای جناب شیخ یک خانه کرایه کرده بودند. من رفتم در هتل اروپ، که به زبان روسی یُوژپا قستینسه می‌گویند. هتل دو مرتبه است، بالنسبه ارزانتر از هتل‌های بادکوبه و تفلیس است. دو اتاق منزل کردیم. دو منات [و] نیم کرایه آن است. این شهر (باطوم) بندر عثمانی بود. در جنگ با روس قرار دادند که این بندر عمومی فرنگ باشد. چند سال هم به همین طور بود و روس تصرف کرد. اینک بندر بزرگ روس است. شهری بالنسبه خیابان‌های طولانی و دکاکین و خانه‌های طرح اروپا دارند. کنار دریا خیابان دوره دارد، مثل جنوبی فرانسه، ولی به آن پاکیزگی و نظافت نیست. غالب اهالی این شهر عیسوی هستند. مسلمان ایرانی و عثمانی نیز در این شهر زیاد است.

حمام اینجا به طرز عثمانی است. قونسول اینجا و اجزاء آن غالباً اوقاتشان صرف غارت اهالی ایران است، خاصه در این موقع حج، که مردمان بیچاره فقیر، که زبان و راه رسمی بلد نیستند. چند نفر آمده شکایت کردند، که قونسول تذکره ما را گرفته ضبط کرده، می‌گوید باید تذکره دیگر بگیرد. در حضور جناب شیخ قونسول را نصیحت کردیم؛ یک نفر خراسانی مرده است. در این ترن که می‌آمدیم، فوراً قونسول فرستاد، یک صد [و] شصت تومان پول او را ضبط کرده. برادر میت که کلاتی است آمد خدمت جناب شیخ، به ناله و فریاد، که من و برادرم، خرجی که داشتیم قونسول ایران ضبط کرده، معطل مانده‌ایم. جنازه برادرم در زمین مانده. فرستادیم قونسول آمد، پرسیدیم، نتوانست انکار کند. گفت گرفته است. هر قدر اصرار کردیم پول این بیچاره را پس بده، تمکین نمی‌کند و معاذیر غیر موجه می‌آورد. بالأخره دید که تمام ماها اصرار از این مطلب دادیم، برای پیشرفت حال خود گفت: «پول را می‌دهم در خدمت جناب شیخ امانت بماند» و از اینکه پول را از او پس می‌گیریم، باطناً فوق‌العاده خُلقش تنگ شده. ساعتی نگذشت یک نفر زنجانی به شکایت آمد، که یک نفر از ماها ناخوش است، هنوز

نمرده است، آدم فونسول برای ضبط دارائی او آمده. الحاصل، نهار به منزل خود، جناب شیخ را دعوت کرده بوده، هنوز به این درجه مفساد خیالاتش ظاهر شده بود، قبول کرده به اصرار من هم رفتیم. بعد دیدیم به این تفصیل در صدد<sup>۱</sup> اذیت فقرا است. آدم خود را فرستاد برای حجّاج بلیط بگیرد. تحقیق کردیم معلوم شد از درجه اول سه منات و از درجه دوم، دو منات و از درجه سیم، یک منات گرفته، خیلی تعدّیات به مردمان فقیر کرده. امروز را در آنجا به سر بُرده. بازار و دکاکین اروپایی به قدر کفایت شهر دارند. رفتیم در کشتی، اطاق برای همراهان معین کردم، آمدیم منزل شیخ حاجی محمد علی نام خمسه ناخوش بود. طبیبی که همراه است، می‌گوید دو ساعت دیگر خواهد مُرد. صاحب منزل گفته است اگر این آدم در این منزل تلف شود، تمام حاج را قرانتین می‌گذارند. به این جهت صلاح دیدند، این میّت را ببرند مریضخانه. من خودم رفتم او را بینم که حالش چطور است. با شمس‌العلماء رفتم، دیدیم بیچاره حالش خوش نیست و خواهد مُرد، لابد او را فرستادم مریضخانه.

در باب حرکت از باطوم به اسلامبول، از باطوم چند قسم کشتی هست. اوّل کشتی مسافری فرانسه است. در ماهی سه دفعه می‌رود. یک هفته هیچ معطل نمی‌شود. دو روزه به اسلامبول می‌رسد. یک هفته در یک دو نقطه معطل نموده، سه روزه می‌رود. به خط مستقیم دو شبانه روز از آنجا به اسلامبول راه است به خط مستقیم از باطوم به اسلامبول (...<sup>۲</sup>).

میل دریا ۱۸۵۳ متر است. فاصله دریای اسود از باطوم الی اسلامبول ۶۲۷ میل: از باطوم - طرابزون ۹۲ میل، از طرابزون تا کرسون ۶۵ میل، از کرسون تا صامسون<sup>۳</sup> ۹۸ میل، از صامسون تا انی [آنابلی] ۱۴۰ میل، از انی [آنابلی] تا اسلامبول ۲۳۲ میل - این کشتی ساعتی ۱۳ میل دریا راه می‌رود.

یک کمپانی دیگر دو کشتی دارد، کمپانی پاکه است، که نیز کشتیهای خوب دارد و باقی کشتیها از کمپانیهای اطریشی و آلمانی است. کشتی پاکه روزهای چهارشنبه و

۱. سدد.

۲. بیاض بالاصل.

۳. سامسون.

پنجشنبه از طریق سوستاپل، که شمالی بحراسود است، حرکت می‌کند و کشتیهای مسافری روزهای شنبه و یکشنبه بعضی اوقات دوشنبه و برای باقی کشتیها بر آن روز معینی نیست. کشتی مسافری ده روز بعد و کشتی پا که ۱۳ روز بعد حرکت خواهد کرد. و فعلاً کشتی که حاضر هست، مال کمپانی لُوید اطریشی Loud Austria, co است که از باطوم به اسلامبول ۶ روزه می‌رود، لابد شدیم که با این کشتی حرکت کنیم. اسم مخصوص این کشتی ونوس venus است، بلیط گرفتیم: درجه اول ۳۰ منات، درجه دوم ۲۱ منات، درجه سیم ۹ منات.

در حالی که مبلغ مذکور را آدم‌های قونسول از میان برده است، چنانچه قبل از وقت، بلیط گرفته شده بود، ارزانتر می‌شد. این کشتیها در چند نقطه، بنادر سواحل جنوبی، دریای سیاه، باید لنگر انداخته، بسته و مال‌التجاره بگیرد و بدهد و حالت دلیل معطلی از باطوم [به] طرابزون هفت ساعت، از طرابزون به کرسون: طرابزون به پلاتن، نیم ساعت، پلاتن به کرسون، ۵ ساعت [و] نیم، از کرسون - صامسون، ۱۱ ساعت، از صامسون - انی بلی (ان ی ب ل ی) ۱۵ ساعت، در انی بلی [= آنابلی] این است که در بنادر عثمانی کشتیها خوف ندارند، شب وارد شوند و کار نکنند، لابد اگر غروب وارد شوند، باید در دریا ایستاده صبح وارد بندر شوند و بار بگیرند یا بدهند. به این جهت معطلی زیاد می‌شود، چرا که در تمام این بنادر باید روز کار کنند. الحاصل، شب را در هتل خوابیدیم.

#### شنبه ۲۱ [سؤال]: باطوم، دریای سیاه.

صبح برخاسته به تهیه حرکت مشغولیم. حاجی ملا علی تبریزی وکیل حاجی محمد باقر رضا اوف تبریزی که در تغلیس است در باطوم است. آمد پیش من، آدم بدی نیست. قدری منات داشتم، تبدیل به لیره کردم. از قرار هشت منات [و] ۶۱ کپک. یک لیره عثمانی، که معادل چهار تومان [و] نه هزار [و] یک عباسی ایران است. در منزل نهار خوردیم. بعد از نهار جناب شیخ آمد منزل من. آدم‌ها به تواتر آمدند از اجزاء قونسولخانه ایران شکایت کردند، که کرایه کرجی از ساحل تا کشتی، که قریب پنجاه قدم است، هر

آدمی ده کپک بُرده<sup>۱</sup> و آدم‌های قونسول رفته با کرجی، با آنها شریک شده و آنها را تحریک کرده‌اند، که از هر آدمی یک منات و دو منات بگیرند و حاجی‌ها را بگیرند و بزنند و به جبر پول گرفته به کرجی بانها می‌دهند. ضمناً با اینها تقسیم می‌کنند. با جناب شیخ رفتم کنار دریا. آدم قونسول آمد، به خشونت و تلخی حرف، در این بین خود قونسول آمد. من هم از حالت طبیعی خارج شده، به او خیلی سخت بد گفتم. بالأخره به هزار زحمت، حجّاج را وارد کشتی کردیم. جاکم بود و خرده ریز مردم زیاد، طوری روی هم ریخته‌اند، که ابداً جا برای عبور نیست و نمره ۳ را در خن و انبار کشتی منزل داده‌اند. هر یک از حجّاج یک منقل آتش گذاشته ذغال دود کرده‌اند، که اسباب ناخوشی مردم است. چهارصد و سی و دو نفر حاجی در این کشتی است. سوای خارجه و مسافرین بنادر ترکی. خلاصه، قونسول آمد به ترضیه و معذرت. جناب شیخ هم فرمایشی کردند، که من هم از او بگذرم، لابد اظهار مهربانی کرده، به او نصیحت کردم که من بعد با هموطنان خود درست راه برود. روانه کردم رفته. کشتی با هفت ساعت [و] نیم از ظهر گذشته از باطوم حرکت کرده. شهر باطوم در موقع خوش واقع شده. یک طرف آن کوه و یک طرف دریا است و عمارات کنار دریای آن خوب است. چراغهای شهر از دریا خالی از صفا نیست. کوه باطوم تمام برف دارد. هوای آنجا سردتر از تغلیس به نظر می‌آید. شب را که در کشتی راحت کردم. از باطوم الی طرابزون هفت ساعت است. و می‌بایست دو ساعت [و] نیم از نصف گذشته به طرابزون برسیم، اما چون شب اجازه ورود ندارند، نزدیک صبح آرام رفته که اول صبح به طرابزون برسیم.

### صبح یکشنبه ۲۲ [سؤال]: طرابزون.

و صبح رسیدیم، لنگر انداخت و به گرفتن و دادن بار و مسافر مشغول شد. من دیدم موقعی است برای تماشای طرابزون. کرجی نشسته رفتم داخل شهر. این شهر نیز در کنار دریا واقع است و عمارات آن در دامنه کوه واقع و در بالای تپه ساخته شده است، که

روی هم است. از دور خیلی مصفاً است، داخل آن نیز بد نیست. اول خاک عثمانی و بندر بزرگی است. تمام مال التجاره ایران از فرنگ به این بندر وارد می شود و از راه ارزنة الروم<sup>۱</sup> به تبریز و بلاد ایران می رود. سالی بیست [و] چهار هزار بار از اروپا به ایران، از این بندر مال التجاره می رود و چند نفر تجار ایرانی آنجا هستند که دلال حمل این بارها هستند. از هر صندوقی سه قروش حق دلالی می گیرند. از اینجا به تبریز چهل منزل است و مال التجاره غالباً با شتر و بعضی با اسب و قاطر حمل می شود. میزان کرایه، به وزن هزار مثقال معمول تبریز است و بار معتدل ۴۵ من به وزن هزار مثقال است، که معادل با سی من طرابزون، هر سی من طرابزون که ۴۵ من هزار مثقال است. اکنون تا تبریز، چهارده تومان ایران کرایه می برند و حالا اوقات ارزانی کرایه مال التجاره است. این وزن که یک بار است تا بیست تومان و بیست چهار تومان می رسد. از تبریز الی طهران، باری از شش الی هشت تومان است. حساب کردیم، از راه باطوم و بادکوبه و انزلی گران تر نمی شود، الا اینکه بعد مسافت راه، راه طرابزون به طهران زیادتر و مال التجاره دیرتر می رسد و الا در کرایه چندان فرقی نیست. بارهای بزرگ و مهم از قبیل آینه و غیره از راه طرابزون فرستادن غیر ممکن است. تجار آنجا، میرزا جواد اصفهانی، که وکیل حاجی امین دارالضرب است جوان خوبی است، آدم تربیت شده به نظر آمد، که حاجی احمد آقا و حاجی مهدی و حاجی محمد علی تجار تبریزی هستند، که عصر همه آمدند به کشتی، مال التجاره ایران، در این شهر فقط شال کرمانی و خراسانی است که برای دهات اطراف می آورند. دو باب دکان شال فروشی ایرانی در اینجا است.

هوای این شهر بسیار خوب است و اطراف، تمام کوه و جاهای بسیار مصفاً و باغات و مزین دارند. برف تا پای کوه هست و هوا سرد است. بهار، اطراف شهر طرابزون، خیلی مصفاً می شود. بعضی که این شهر را خوب دیده اند، طرب افزون می نامند، این شهر پانزده هزار خانوار دارد و قریب شصت هزار نفوس و غالب آنها، مسلمان اهل سنت هستند. ده دوازده مسجد مسلمانی دارند، که سه مسجد آن قدیم کلیسا بوده است، که

۱. ارضنت الروم.

حالا مسجد شده. لباس بزرگان آنها، لباس اروپایی است و فقط فرقی که دارد، فینه عثمانی در سر دارند. سایر نجباء<sup>۱</sup> و مستخدمین اروپایی هم، در این حدود فینه عثمانی سر می‌گذارند. اواسط الناس آنها، غالب به لباس عربی یا کردی و مختلف هستند. باغ و باغچه در وسط شهر است، که باغ شهر است، خالی از صفا نیست. چایی و قهوه و غیره همه چیز دارند. این شهر حاکم‌نشین محالات اطراف است. والی دارد این مملکت یک ملیان<sup>۲</sup> [و] دویست هزار نفوس دارد، که صامسون نیز جزء آن است. جنرال قونسول ایران، در اینجا حاجی میرزا رضی خان مفخم‌الملک، برادرزاده حاجی میرزا حسین خان گرانبایه است.

پیرمردی است، او را ندیدم، ولی گویند از قوه کار افتاده است. سالی ششصد [و] چهل تومان موجب از دولت دارد و ماهی ده تا هفده لیره عثمانی هم مداخل دارد. سالی چهل تومان از دولت کرایه می‌دهند! جنرال قونسول بیچاره، سالی پنجاه لیره کرایه‌خانه می‌دهد. در بادکوبه سالی هفت هزار تومان عاید قونسول می‌شود. در اینجا به همه جهت، سالی هزار [و] پانصد الی دو هزار تومان عاید این بیچاره جنرال قونسول می‌شود. تفاوت بین قونسول خانه تفلیس و بادکوبه و آنجا چقدر است. طرابزون چند هتل دارد، بهترین هتل اینجا هتل شمس معروف است. پانزده رختخواب دارد. این هتل متصل به باغ عمومی است. چند حمام دارد. یک میدان بزرگی است، حمامی در یک سمت میدان هست، مشتمل بر سردابی و گرمابه. بیرون اطراف سکوئی است، که سنگها انداخته‌اند و قدیفه گذاشته از برای رخت کردن مردم. یک دو بالا خانه هم هست، که نیم تخت دارد. جای پاکیزه است. حمام گرم داخل، عبارت است از یک صحن و چند خلوت، که هر یک شیری دارد و سنگ گودی در زیر شیر هست، که آب می‌ریزند و با جام از میان سنگ آب بر می‌دارند. کیسه کشیده، صابون زدیم. پنج فروش پول حمام است و پنج فروش اجرت دلاک. مختصر چهل هم به جامه دار می‌دهند. وقتی در بالاخانه که بودم دیدم جای مناسبی است، فرستادم نهاری آورده خوردیم و پول زیادتری دادم. یک لیره خرج حمام

و نهار شد، ولی عموم مردم، این قدر لازم ندارند. از حمام بیرون آمده، به باغچه عمومی ملتی شهر آمدیم، ساعتی نشسته چایی خوردیم. کاغذی نوشتم. بیشتر پستخانه اینجا صورت فرانسواژزف امپراطور اطریش را دارد. قهوه‌خانه در اینجا بود، رفتیم صدای<sup>۱</sup> چهار تار ترکی و کمانچه‌ای می‌آمد، دیدیم پیر مرد ریش سفیدی چهار تار و مرد دیگری کمانچه می‌زند. دادار اشعار ترکی می‌خوانند. بازار مفصلی دارد. پُرتقال در این شهر خیلی زیاد و ارزان است، ارزان‌تر از ایران. و چیزی که خیلی ممتاز است حلوائی‌ارده ممتاز است. به این خوبی حلوائی‌ارده در هیچ جا ندیده بودم. خیلی خوب است. معلوم می‌شود در تمام سواحل بحر اسود معمول است. سایر شیرینی‌ها و مأكولات نیز وافر و خوب دارد. آمدیم به کشتی. هوای امروز بسیار خوب است. الحق حالا هم زمستان است، طرب افزون است. کشتی از اینجا می‌بایست غروب حرکت کند به کرسون، ولی در پلاتن هزار لنگه توتون<sup>۲</sup> هست، می‌بایست حمل فرنگ کنند. از طرابزون به این جهت امشب می‌رود پلاتن، امشب را بماند و صبح کار خود را به انجام برساند.

جناب شیخ فرمودند، که این توقف با تنگی جا و بدی هوای کشتی اسباب ناخوشی خواهد شد. و کپتان را ببینید طوری شود که از حمل این توتون صرف‌نظر نموده. یکسر به کرسون برود، که زودتر به اسلامبول برسیم. حجّاج نفری یک منات می‌دهند، کپتان را خواسته سؤال کردیم. قبول کرد که برود، وکیل گُمپانی خود را در شهر طرابزون راضی نموده، حرکت نماید. می‌گوید سه هزار فرنگ کرایه این توتون است. که باید از پلاتن حمل کنم، اما محض اینکه زودتر کشتی به منزل برسد و اسباب ناخوشی نشود<sup>۳</sup>، این خواهش شما را قبول می‌کنم و محض خاطر شما می‌رویم، اما عدد نفوس حجّاج چهارصد و بیست نفر است، نفری یک منات، چهارصد [و] بیست و نه منات می‌شود. شما اگر کفیل می‌شوید، من می‌روم و وکیل را راضی می‌کنم، رفت. و آقای شیخ فرمودند چند نفر بروند در میان حجّاج بگویند، که قرار داده‌ایم نفری یک منات بدهیم،

۱. سدای.

۲. طوطون.

۳. شود.

کشتی زودتر برود. این اشخاص رفته و چند نفر از میان حاج آمدند، که قبول داریم، ولی فریادی از میان کشتی و مردم بیرون آمد، مثل بلوای احمقانه، که در ایران معمول است. من رفتم نزدیک‌تر به تماشا، دیدم که هر کس یک افسانه‌ای می‌گوید. یکی می‌گوید: که این کشتی خیلی از خانه خودتان بهتر است، ده روز هم بمانیم یک دینار نمی‌دهیم، در حالی که جای گوینده این حرف، در این کشتی به اندازه‌ای کثیف و بد و تنگ است که سگ را که اگر ببندند، نمی‌تواند زیست کند. با این تفصیل این طور می‌گوید: یکی می‌گوید ماها را اگر به دریا هم بیندازند، دیناری نمی‌دهیم؛ یکی می‌گوید می‌روم تلگراف به قونسول می‌کنم. خلاصه الفاظی شنیدم که در عمر نشنیده بودم. حاملین فرمایش آقا، هر قدر می‌گویند، که مردم کسی از شما به جبر چیزی نمی‌خواهند، آقا محض رفاہیت شما این طور قرار داده‌اند، که کشتی زودتر برسد و خدای نخواستہ مُبتلا قرانتین نشویم، چرا که اگر خدای نکرده، یک نفر در کشتی تلف شود، ده روز قرانتین می‌کنند. در بین ده روز، چنانچه یک نفر دیگر هم مُرد، ده روز دیگر اضافه می‌شود و به این ترتیب ممکن است خدای نکرده پنجاه روز کشتی در قرانتین بماند و به مکه نخواهیم رسید. افسوس که این حرف‌ها ابداً به گوش مردم نمی‌رود، این است که ایران هیچ وقت آباد نمی‌شود و اجرای قانون و تربیت نمی‌شود. در دولت انگلیس، پانصد ملیان<sup>۱</sup> لیره خرج جنگ ترانسوال می‌شود. همین قدر که وکلای ملّت، در مجلس پارلمند تصدیق نمودند، دیگر کسی یک کلمه تکلم نمی‌کند، و می‌دانند که این جنگ اسباب شرافت دولت و ملّت است. ایرانی بی‌علم، بی‌سواد «کالانعام بلهم اضل» برای حفظ جان خود چون به رضایت نمی‌خواهند یک منات به فرمایش مجتهد و پیشوای خود نمی‌دهد، من چون قول داده‌ام، چنانچه وکیل کمپانی قبول کرد، لابد هستم که من خود متحمل شوم، مگر اینکه هر کسی به میل خود آنچه میل دارد بدهد، کپتان رفت از وکیل کمپانی خود اجازه بخواهد و امشب حرکت کند. ساعتی طول کشید، مراجعت کرد، معلوم شد وکیل اجازه نداده است. شب را در طرابزون توقف کرده، صبح زود حرکت کرد. در نیم ...<sup>۲</sup> رسیدیم پلاتن، لنگر انداخت.

۱. بلیان.

۲. بیاض بالاصل.

## دوشنبه ۲۳ [سؤال]: پلاتن.

یوم دوشنبه ۲۳ چهار پنج ساعت در پلاتن توقف کرد، کنار رفتیم، شهر کوچکی است. یک نفر پلیس در کنار دریا ایستاده. هر کسی خارج شود، باید تذکره او را ببیند و نگاه دارند تا مراجعت. هر آدمی را چهار فروش - که یک عباسی عثمانی است - می‌گیرند. برای بُردن یکبار و برگرداندن. رفته قدری گردش کردیم. قهوه‌خانه بود، که باغ ملّتی هم دارد. برف داشت. قدری جمع کردیم به کشتی فرستادیم. پلیس آنجا علی نام دارد. جوان خوش روئی است. افتاد به جلو، رفته همه جا را گردش کرده، رفته به انبار توتون که رژی تمام دخانیات ترکی را منوپول کرده است، یعنی انحصار داده است. انبار تحتانی و فوقانی مفصل دارد. سالی سه ملیان<sup>۱</sup> کیلو توتون از اینجا به فروش می‌رسد. حقه از پنج، فروش الی ده فروش، که معادل است یک ملیان من تبریز ۶۴۰ مثقال که ده هزار خروا [ر] به وزن تبریز است. عمارات این شهر از بالای تپه روی هم ساخته شده، با اینکه برف است باز سبز و خرم است. آمدیم به کشتی. نیم ساعت از ظهر گذشته کشتی از پلاتن حرکت کرد و شش ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به گرسون.

## گرسون.

از پلاتن تا گرسون پنج ساعت [و] نیم آمدیم. می‌بایست شب را آنجا بمانیم. و صبح بارگیری بکند و ظهر یا بعد از ظهر، از گرسون حرکت نماید. کپتان آمد، گفت من محض اینکه شماها را زودتر به اسلامبول برسانم، امشب اینجا می‌مانم. الآن خبر می‌فرستم به شهر گرسون، که اگر حکومت اجازه می‌دهد، بلیط را شبانه الآن بیاورند و الا حرکت نمی‌کنم. شما هم یک شهادت‌نامه بدهید که چون هوا بد بوده و اهل کشتی را احتمال خطر ناخوشی می‌رفت، کشتی حرکت کرده که من مورد مؤاخذه نباشم. من هم قبول کردم، و ساعت هفت [و] نیم از ظهر گذشته حرکت، صبح ساعت شش از نصف شب گذشته رسیدیم به صامسون<sup>۲</sup>.

۱. بلیان.

۲. سامسون (در تمام کتاب).

**صامسون.**

از گرسون به صامسون در ده ساعت [و] نیم آمدیم. کشتی لنگر انداخت. برخاسته نماز کردیم. شب هوا قدری منقلب بود و مردم همه بی حال شدند. حالا که کشتی ایستاده است قدری به حال آمدم، چائی خوردیم.

**سه شنبه ۲۴ [سؤال]: صامسون.**

میرزا آقاخان کارگذار بصره، در اینجا دبیر قونسول است و شهیندر می گویند. آمد به کشتی، آدم بسیار خوبی است. بلمی آورد، با جناب شیخ و حاجی امجدالدوله و سایرین رفتیم به شهر صامسون. در ابتدای ورود، پل چوبی در میان در ساخته اند. به جای اسکله که مأمورین در اینجا مستخفظ هستند. تذکره مردم را گرفته، نگاه می دارند و نفری نیم قروش که تقریباً معادل پنج شاهی ایران است می گیرند.

این شهر هفت هزار خانوار است، از ۲۵ الی سی هزار نفر نفوس اینجا است. دوازده مسجد و یازده حمام دارد و غالب نفوس این شهر آرامنه و عیسوی هستند، مسلمان کمتر است. میرزا آقاخان شهیندر اینجا مواجب هیچ ندارد. از تذکره آنجا معاش مأمور می گیرد. هر تذکره تقریباً نیم لیره عثمانی می گیرند، نصف از سفارت اسلامبول می گیرد و نصف مأمور. سیصد نفر تبعه ایران در این شهر هست. با این تفصیل نمی دانیم مأمور چه قسم زندگی می کند، که البته روزی دو لیره شاید مخارج دارد. رفتن منزل میرزا آقاخان، جناب شیخ حمام رفته. و من مشغول نوشتن روزنامه هستم. به اصرار به نهار نگاهداشت. نهار خوردیم و درشکه حاضر کردند. سوار شده آمدیم به اسکله و بلم نشسته به کشتی آمدیم.

در این شهر، هفت هشت درشکه کرایه زیادتر نیست. آن هم تا پارسال بوده است، از پارسال معمول شده. دکاکین این شهر مثل ایران است. خروس و مرغ های بسیار زیرک دارد. تقریباً وضع اروپایی ندارند، جز بعضی عمارات جدید آنها، که به طرز جدید اروپایی ساخته شده، درویش بکتاش را دیدم که حاجی اسماعیل اسم او است. اهل

تبریز است، بابا افندی می‌گویند، ریش سیاه و سفید [دارد]. موی سر [او]<sup>۱</sup> نریخته است يك درمیان سیاه. هشتاد [و] هشت سال دارد. خیلی غریب است که موی سرش هنوز سیاه است. آدم بدی به نظر نیامد. چند سکه قدیم به من داد و دو دانه دو هزاری از من خواست. دادم. عصر است، در سالون<sup>۲</sup> کشتی نشسته به نوشتن این روزنامه مشغولم. یوسف قدری اظهار کسالت می‌کند.

اسم کپتان کشتی (لانیو) (Cpo. Hiego Laneau) آدم خوبی است. ارفع الدوله تلگراف کرده بود به میرزا آقاخان که آقا شیخ فضل الله می‌آید، سلام برسانید و حرکتشان را اطلاع [دهید]، چون از مسافرت من مطلع نبود، گفتم تلگراف کند، که اجازه سلام لوق جمعه حاصل نماید. حمّام صامسون نرفتم، ولی جناب شیخ و سایرین که رفته‌اند، تعریف می‌کردند، که خیلی خوب بوده است. سنگهای مرمر داشته و خوب بوده. کره خوردنی را گویند در این شهر وافر و ارزان بوده.

الحاصل، نزدیک حرکت کشتی است. میرزا آقاخان شهبندر وداع کرد رفت. در خدمت جناب شیخ به صحبت مشغولیم. مسأله تیمم را یکی از حجّاج پرسیدند، که جناب آخوند ملاً کاظم خراسانی در کتاب نوشته است، احوط این است که قبل از مسّ دو ضرب به خاک زده بعد دو دفعه، دست به خاک زده و به صورت مسّ نمایند و بعد یک دفعه هم دست به خاک زده مسّ دو دست بشود. جناب شیخ می‌فرماید شیخ مرتضی علیه الرّحمة استنباط خوبی فرموده. صحیح بین اقوال عظاما فرموده‌اند و آن این است، که اول یک دفعه، دست به خاک زده، صورت و دستها را به این یک ضرب، مسّ نمایند و بعد یک دست دیگر زده، دو دست مسّ شود. و در این صورت صحیح بین القولین می‌شود، که اهمّ دو ضرب صورت و دست مسّ شده، و هم یک دست. مدتی در این مسأله سخنها گفته شد. و سائل اشتقاق مسأله نموده، ایرادات وارد شد و مباحثه‌ها به میان آمد و کتابها گشوده و وقت امروز ماها، صرف این کار و این مسأله شد. به علاوه اوقات سایر مردم در روزهای گذشته و آینده. خدمت جناب شیخ عرض کردم. مسأله

تیمم این قدر مسأله مشکلی نیست. فرمایش حضرت ختمی مآب صلوات و سلامه و علیه و احادیث یکی است. در این یک مسأله کرورها ابیات کتابها نوشته شده. و اوقات عموم در این مسأله صرف مباحثه گردیده، و حال اینکه قصد از تیمم معلوم است، که چه بوده و محض چه حکمت است.

حالا چه می شد، که قول یکی از مجتهدین یا ائمه هداء علیهم السلام را سایر علماء یک دفعه تصحیح می فرمودند و حکم معینی در باب تیمم، تصریحاً نوشته می شد، که یا به دو ضرب سر و دست مس بود، یا یک ضرب و دیگر این قدر، اوقات خواص و عوام، صرف حلّ این مسأله جزئی نمی شد و این افکار، اوقاتی را که از اول اسلام تا به حال و بعدها صرف این مسأله کرده اند و خواهند نمود، صرف علوم و مطالب دیگر فرمایند. مسلم است چه قدر نفوس، اوقات شریف، صرف شقوق مسأله تیمم کرده اند و خواهند نمود و این وقت اگر صرف کار دیگر بشود، البته بی نتیجه نخواهد بود. تیمم یک قانونی که در شرع مقدس جاری شده، به جا بیاوریم و حکم مشخص نمائیم. دیگر در این مسأله شقوق و شعب و قول احوط، تولید نکنیم. منتها فلان که قانون تیمم را نمی دانند، در صورتی که حکم مسلم شد و به عربی و فارسی نوشته شد، از ملای هر دهی که سؤال مطابق حکم تصحیح شده مضبوط<sup>۱</sup> جواب خواهد داد و تکلیف مسائل معین نمود که این قدر وقت صرف این مسأله نشود. پس سایر مسایل را هم از همین قرار، می توان تصوّر نمود، که غالب اوقات عزیز علما و عقلائی ملت ما، صرف مباحثه شقوق جزئیات احکام می شود و از مطالب بزرگ و کلی باز می مانند و این راجع به دو چیز است، یکی عدم اطلاع از قدر و قیمت وقت عزیز انسانی. دیگر عدم اطلاع علمی، سوای آنچه را که داریم و الا از علمای شیعه بسیار بوده اند، از قبیل شیخ مرتضی علیه الرحمه که محلّ قبول عموم علما و خواص و نافذ به حکم بوده اند، چنانچه این محلّ انکار نبوده و نخواهد بود و منکرین آن وجودهای محترم، را کافر می دانیم، چه ضرر داشت سایر علماء عظام از مسایل جزئی صرف وقت و حواس<sup>۲</sup> نفرموده، راجع به فرمایش و حکم یکی از علماء

۱. مضبوط.

۲. هواس.

بزرگ سلف فرمایند و اوقات عزیز، در شقوق جزئیات تلف نشود، اما نمی‌شود و این مسأله خیلی مفصل است که تحریر آن می‌ترسم خدای نخواستہ حمل بر سستی عقیده، در حق علماء متأخرین بشود. نستجیر باللہ که معتقدتر از خود، در میان اقران و اشتمال احکام شریعت مطہر کمتر می‌بینم.

### آنابلی.

الحاصل، پنج ساعت از ظهر گذشته، از صامسون به طرف آنابلی کشتی حرکت نمود. شب از نصف گذشته، رسیدیم آنابلی. دو ساعت [و] نیم ماندیم. دو ساعت [و] ربع به ظهر مانده حرکت کردیم. سه ربع تفاوت ساعت. به این طریق ان‌شاءالله تعالی روز پنجشنبه به اسلامبول خواهیم رسید. شب را در راه بودیم، دریا قدری طلاطم داشت و هوا خوب نبود.

### چهارشنبه ۲۵ [سؤال]: آنابلی، بغاز، اسلامبول.

صبح ساعت هشت رسیدیم آنابلی، از صامسون به آنابلی در ۱۵ ساعت آمدیم. چون بارگیری در صامسون زیاد کرده است، در آنابلی زیاد توقف ننموده و پیاده نشدیم. دو ساعت [و] نیم در کنار آنابلی، کشتی لنگر انداخته بود. این حدود، تمام ییلاق است. کوههای آن که در کنار دریا واقع است تماماً برف دارد.

شهر آنابلی، در دو سه نقطه، در میان درّه واقع شده، شهر بزرگی نیست. از اینجا دو ساعت و یک ربع به ظهر مانده، حرکت کردیم و به قاعده‌ای که گویند، از آنابلی به اسلامبول، ۲۴ ساعت است. باید فردا دو ساعت قبل از ظهر برسیم به اسلامبول. امروز هوا منقلب است. باران می‌آید. شب آشپز جناب شیخ چلو خوبی پخته است. همه سر میز سالون خوردیم. فرنگی با چهره تعجب نگران بودند. رئیس بانک امپریال اتومات اسلامبول، ماشین خط‌نویس داشت، آورد برای جناب شیخ تماشا داد و یک یادگار، برای جناب شیخ و یک صفحه یادگار، برای من نوشت. همان ماشینی است که در تمام آفیس‌های اروپا است. شب است به واسطه‌ای که روز خوابیده‌ام، خواب نمی‌آید،

نشسته‌ام و صحبت می‌داریم. چند ساعتی خوابیدم. پنج ساعت از نصف گذشته، رسیدیم به نزدیکی بغاز<sup>۱</sup>. کشتی لنگر انداخته، دو ساعت و نیم توقف کرده، تا صبح شود و اذن گرفته، داخل بغاز شود. به قدری توقف کردیم، تا نزدیک طلوع آفتاب، قدری جلوتر آمده در جلو استحکامات و قراولخانه عثمانی ایستاد. کپتان بابلم رفت اجازه گرفت و هفت ساعت [و] سه ربع از نصف شب گذشته، از اول بغاز اسلامبول حرکت کردیم. در یک ساعت [و] ربع از اول بغاز به اسلامبول وارد شدیم.

#### پنجشنبه ۲۶ [شوال]: اسلامبول (بغاز).

صبح است از میان بغاز حرکت می‌کنیم. اطراف کوه است. عمارت‌ها و سبزه‌ها و باصفا است. این بغاز دریای سیاه را به دریای سفید و مدیترانه متصل می‌کند. در اول بغاز کشتی ایستاد، بابلم کپتان رفت، از قراولخانه عثمانی اجازه خواست و بعد وارد بغاز شد. همه جا در اطراف عمارات و سبزه و باغات است. در اسکله اسلامبول کشتی دورتر ایستاد. صدیق‌الملک و صفاء‌الممالک آمدند میان کشتی. بلمچی‌ها هم برای بردن بارها ریخته میان کشتی و با یکدیگر جنگ می‌کردند. هر آدمی را با خرده ریز، اول می‌گفتند «شش فروش» و بعد تا دو فروش و یک فروش [و] نیم هم بُردند. قایقچی در اینجا خیلی زیاد است. کشتی دودی کوچکی آورده بودند. سوار شدیم، با جناب شیخ و سایرین رفتیم به ساحل. ارفع‌الدوله سفیر کبیر با تمام تجار ایرانی و غیر آمده بودند استقبال. وارد شده تعارفات بجا آوردیم. آنها سفارت رفته و من تا دو سه کالسکه، برای اسبابها و آدمها حاضر شود، آمدم به پلاس هتل که اولین هتل اسلامبول است و مال همان کمپانی است که در استاندر روایال پلاس هتل دارد و در پیکارلو روایال را پلاس هتل دارد در مصر جزیره پلاس هتل هست. در هر نقطه، این کمپانی هتل دارد و هتل‌های خیلی بزرگ عالی بنا است.

الحاصل، وارد شده، دو اطاق گرفتیم. یک خوابگاه و یک سالون، به روزی شصت [و]

سه فرانک که تقریباً سیزده تومان ایران و زیاد است. یوسف ناخوش است. فرستادم حکیم آوردند. سفیر کبیر صفاء الممالک را فرستاد بود، رفتم سفارت، ساعتی بودم. رفتم منزل جناب شیخ که در خانه آقا محمد جواد منزل گرفته، ساعتی بودیم. آمدم منزل. امشب در هتل بال ماسکه می دهند. برای ایتالیایی ها شرح آن این است، که برای مریض خانه ها، یا مکتبها در تمام شهرهای اروپا، در هتل های بزرگ و غیره بال می دهند، که مردم را دعوت می کنند. هر کس وارد می شود، پول مقدس می دهند و این وجه را جمع کرده به اعانه فقرا می دهند. مثلاً امپراتوریس آلمانی، برای مدرسه ایتام، یا فلان مریضخانه، در هتل یا باغ بزرگی، مهمانی می کند هر که وارد شود یک لیره، دو لیره می دهد. شاهزاده خانمها و خانواده سلطنت از زن و دختر در آن مهمانی خدمتگارانند، یکی چای می دهد، یکی شیر می آورد، یکی قهوه می آورد، هر کسی بخورد، لابد باید چند لیره بدهد. بعضی خانمها یا بزرگان مردها اشیاء می فروشند، از قبیل گُل یا جوراب و دستمال و غیره به قیمت خیلی گزاف<sup>۱</sup> است. در چنین شبها، گاهی از ده هزار تومان الی صد هزار تومان، جمع می شود و به مصرف خیریه منظور می رسانند. این مال هم از آن قبیل است و ورود آن یک لیره عثمانی. ماسکه عبارت است از مقوای صورتی است، که هر کس تمام یا نصف روی خود می گذارند، که او را نشناسند. زنی با مردی رفیق می شوند، در بین رقص، در حالتی که هیچ یک همدیگر را نمی شناسند و زنها غالباً ماسکه دارند. همین که مقوای برداشته شناخته می شوند، گذاشتن ماسکه، نه فقط برای این است که کسی را نشناسند، بلکه عادت است جاری شده. گاهی معمول می دارند و استیحا از شناخته شدن ندارند، چرا که محترمین به جای نامناسب وارد نمی شوند. در جای مناسب هم شناختن آنها ضرری ندارد. الحاصل، شب حاجی زین العابدین تُرک و حاجی محمد ابراهیم، برادر حاجی محمد اسماعیل مغازه و یک تاجر دیگر آمدند، ساعتی بودند و رفتند.

---

۱. گزاف.

### جمعه ۲۷ [شوال]: اسلامبول - ملاقات با اعلیحضرت سلطان عثمانی.

ارفع‌الدوله دعوت کرده و به دربار اطلاع داده است، که برویم سلام لوق سلطان. رفتیم منزل ارفع‌الدوله. دیدیم جناب حاجی شیخ فضل‌الله و سایرین همه جمع‌اند و می‌خواهند بروند سلام لوق و صحبت از این است که جناب شیخ برود در مسجد، به قانون اهل سنت اقتدا به وکیل سلطان نماید و دست بسته نماز بخواند. من این مسأله را صلاح ندیده، اظهار کردم که ماها جناب حاجی شیخ فضل‌الله را به سمت مجتهدالعصری و حجة‌الاسلامی ایران معرفی کرده‌ایم. حجة‌الاسلام شیعه که ماها در این حدود معرفی کرده‌ایم، چه داعی شده است بدون جهت برود تقیه در غیر لزوم نماید. و اقتدا به امام مجهول الحالی نماید. چرا که امام مسجد سلطان معلوم نیست کی است. چه لزوم دارد حجة‌الاسلام ما در مسجد دولتی، به این امام اقتدا نمایند. در جائی که اول مجتهد ما، اقتدا به جماعت اهل سنت نماید، دیگر چه شأنی برای ما باقی می‌ماند.

در هر صورت صلاح به رفتن مسجد و اقتدای نماز آقا را ندیده و مکرر گفتم، آقا استخاره فرمودند. و فرمودند: قبول و ترک خوب آمد. با اینحال مکرر عرض کردم، که این رفتن مسجد، از شأن حجة‌الاسلامی آقا می‌کاهد. نگذاشتند قبول شود. رفتیم مسجد این مسجد سلطان در جایی واقع شده، که اطراف آن باز است و باغچه مسجد کوچکی است دو سمت آن بالاخانه است. در میان مسجد جلو محراب است. دست راست، محراب منبر مرتفعی است و در عقب دو سمت، جائی است به اندازه نماز ده نفر، که چوب نرده‌ای اطراف آن کشیده‌اند. رفتیم آنجا، دو صف بسته نشستیم. ارفع‌الدوله رفت بیرون، آمد: آقا گفت بفرمائید بیرون. گمان کردیم می‌خواهند نزد سلطان ببرند، رفتیم میان حصار که رسیدیم، گفته برویم در یک سمت خیابان، ایستاده ورود سلطان را به مسجد تماشا کنیم. برای من و امجدالدوله و خود سفیر ارفع‌الدوله ضرر نداشت، ولی برای آقا و سایر علما مناسب نبود. خود آقا هم گفته، که به واسطه موزیک مناسب نیست. ولی باز از اطراف صلاح ندید. رفتیم در جائی که مثل سکومانندی است، مشرف بر خیابان عبور سلطان. همه به ردیف ایستادیم: جناب حاجی شیخ فضل‌الله و آقاعلی اکبر،

شمس العلماء، حاجی شیخ حسین شریعتمدار، [آقاهادی] پسر آقا و شیخ شیپور، من و امجدالدوله و ارفعالدوله و حاجی وکیل الرعایای تبریزی همه ایستادیم. آقایان دستها را از عبا بیرون آورده، با کمال ادب ایستاده، پائین موزیک می زدند. افواج از سواره و پیاده، از جلو گذشته و اطراف مسجد را احاطه کردند. در این بین قریب دویست نفر صاحب منصبان پیاده از جلو آمدند. سه نفر پسرهای سلطان دویده اسب سوار شده، در کنار خیابان ایستاده، سایر وزراء و صاحب منصبان در اطراف خیابان صف کشیده گاردهای امپریال از جلو آمده، در اطراف مسجد صف کشیدند. سلطان با درشکه روباز، از درب عمارت بیرون آمد. رضاپاشا وزیر جنگ در همان درشکه جلو نشسته، اطراف درشکه را، قریب صد نفر بی ترتیب گرفته بود. از دو طرف و عقب، که اگر تیری بیندازند، از هیچ طرف به سلطان نگیرد، و درشکه با کمال آرامی حرکت می کرد و قبل از سلطان، در یک کالسکه حرم و در یک کالسکه پسر کوچک سلطان گذشته، ماها که بالا ایستاده بودیم، تعظیم تمنا کردیم. سلطان هم جواب تمنا نمود.

سلطان مرد ضعیف الجثه<sup>۱</sup> ای و ریش کوچکی دارد. رضاپاشا مرد ریش سفید قطوری است. سلطان که از جلو گذشت، ماها هم آمدیم میان مسجد، در جای اولی قرار گرفتیم. جلو ماها را زوار بخارائی، از فقیر و غنی، گرفته بودند. مسجد پُر بود. تمام از زوار بخارائی و تُرکمان، از اهالی اسلامبول خیلی کم بود. آنها اول دوازده رکعت نماز (...)<sup>۲</sup> خواندند و بعد نماز جماعت شروع شد و همه اقتدا کردیم. در ظاهر دست بسته، بدون اینکه بدانیم امام کیست. در این بین که نماز می خواندیم، سلطان آجودانی فرستاد، به ارفعالدوله پیغام داد، که دو نفر مجتهدین و دو نفر وزراء میل دارم ملاقات کنم، بیاورید به حضور، میل دارم به آنها نشانی بدهم. جناب شیخ از حُسن اتفاق، جواب دادند که نشان برای علما در ایران معمول نیست. عصایا انگشتی یا امتیاز دیگر بدهند. جواب رسید، که بسیار خوب به آقایان انگشت هدیه می دهیم، به فلانی و امجدالدوله نشان می دهیم. سلطان در بالاخانه نشسته اند، که چند شبکه دارد و از پشت شبکه، مردم را که در مسجد

نماز می خوانند می بیند. ماها هم پُشت بخارائی‌ها واقع شده، در موقع نامناسبی بودیم. نماز تمام شد، بیرون آمدیم. جناب آقا و آقاعلی اکبر و من و امجدالدوله و حاجی وکیل الرعایا را ارفع‌الدوله تعیین کرد به حضور برویم و من می دانستم که در مجلس سلطان هم خوش نخواهد گذشت، ولی به امید اینکه خوش بگذرد، تصوّر کردم مجلس حضور سلطان تلافی خفت‌های اقتداء نماز و تماشای شوکت سلطانی را، که ایستاده کردیم، می نماید.

شمس‌العلماء و آقازاده و شریعتمدار و شیخ شیپور و سایرین، که به حضور سلطان احضار نشدند، اوقاتشان تلخ بود. آنها از نیامدن به حضور سلطان، خُلقشان تنگ بود و من از رفتن، به این تفصیل خوشحال نبودم. چرا که یقین داشتم سلطانی که حجة‌الاسلام ما را ایستاده برای تماشای موزیک و قشون در معبر خود ببیند، این قدرها و قری نخواهد گذاشت. به هر صورت بود، رفتیم وارد سرای سلطانی شدیم. در بین راه پیغام رسید، که سلطان به صحابه آقا هم، که به حضور نیامدند، هدیه خواهد داد. رفتیم وارد عمارت شدیم. در اطاق انتظار نشاندند. قریب دو ساعت منتظر بودیم. قهوه و سیگار آوردند. صحبت از مجلس سلطان شد. من گفتم که پادشاه ایتالیا را ملاقات کردم، در حالی که تا درب اطاق استقبال کرد و نشست. به من هم اذن جلوس داد. پهلوی پادشاه نشستم، ظرف سه ربع ساعت، بلکه یک ساعت صحبت‌های مفصل کردیم، وقتی که برخاستم، باز پادشاه برخاست تا دم درب اطاق مشایعت کرد و دست داد، بیرون آمدم. ارفع‌الدوله گفت: سلطان هم این طور پذیرایی خواهد کرد، تا آمده گفته که ببخشید تا به حال سفیر انگلیس در خدمت سلطان بود و حالا رفت. شما بفرمائید، رفتیم. آقای بزرگ و آقاعلی اکبر - که به لباس ملائی - من هم با سِتره و شلوار اروپائی و کلاه ایرانی، حاجی امجدالدوله با سرداری ایرانی بود و پیراهن ایرانی، حاجی وکیل هم همین‌طور. آنها کفش را بیرون آوردند. من و ارفع‌الدوله، که نیم چکمه داشتیم بیرون نیاورده، داخل شدیم. دیدیم<sup>۱</sup> سلطان، درب در یک اطاق ایستاده است با پالتو و یک نشان و قَدّاره. آقایان سلام

داده، ماها تعظیم کردیم. سلطان ایستاده با آقایان صحبت داشت. خیلی اظهار مهربانی کرد. از موافقت مذهب و ملیت و اهمیتی که سلطان در آسایش اهالی عتبات عالیات و حُجَّاج بیت الله الحرام می داشت و من به محض اینکه علما را اذن جلوس نداد و ایستاده پذیرایی کرد، خیلی اوقاتم تلخ است به اندازه ای که هیچ نمی توانستم خود را به صحبت های سلطان مشغول کنم. بالأخره صحبت را در سر پا تمام کرده و بعد با ماها صحبت داشت که شماها به مکه می روید، بعضی از این قبیل فرمایشات فرموده، فرمود: از (ایلچی بک) سفیر کبیر خیلی راضی هستم و در مراجعت رضایت مرا به خاک پای مبارک شاه عرض کنید. به آقای شیخ فرمودند. به شیخ الاسلام [اسلامبول] گفته ام با شما ملاقات کنند و متوالی تلگراف می کنم همه جا از شماها پذیرایی و احترامات کنند. بعد از صحبت ها بیرون آمدیم و سلطان خیلی آرام و نرم حرف می زند، که کمتر می شود فهمید. خلاصه بیرون آمده، آمدیم و در منزل ارفع الدوله قریب به غروب نهار خوردیم. بعد آمدیم منزل، ولی من از این ملاقات و اینکه سلطان ایستاده حجة الاسلام ما را پذیرفت و از اینکه جناب شیخ در معبر سلطان ایستاده تماشای قشون و موزیک کردند در پشت سر فقرای بخارا نشسته و دست بسته اقتدا به امام مجهول الحال کرده، بسیار اوقاتم تلخ است. از برای من و امسال حاجی امجدالدوله پذیرائی ایستاده ضرری نداشت، ولی برای جناب شیخ که به سمت بزرگترین علمای خودمان معرفی کرده ام، هیچ متناسب نبود و بسیار اسباب خفت شد. از اول، رفتن جناب شیخ به مسجد خبط بود و ایستادن در معبر سلطان نیز، بزرگترین خبطها و این فقرات اسباب این شد که سلطان اذن جلوس نداد و نشست و اگر در غیر روز جمعه، سفیر محض ارتباط دولتین و ملتین، شیخ به حضور سلطان می بُرد، خیلی خوشتر از این واقع می شد و ناموس شریعت شیعه، از میان نمی رفت و به این مقامات حتک احترام حجة الاسلام ایران نمی شد. سبحان الله که هر یک از این فقرات مبنی بر چه مصلحت های عظیم بوده است و ما بیچاره ها ابداً در خیال درک دلایل آن نیستیم.

الحاصل، روزی گذشت به خفت و ذلت و این که برای شخص من هیچ تخفیف شأن

نشده و بلکه نشان لایق هم، از طرف سلطان عطا شده است. محض ملاحظه ملت روحم در عذاب بود.

شنبه ۲۸ [سؤال]: اسلامبول؛ مساجد - تکلی داش - موزه ینکی چریک [ینی چری] - حاج زین العابدین مراغه‌ای - حاجی ملا ابراهیم طالب اوف - اوانس خان ارمنی - بال ماسکه - طاهر بگ افندی.

صبح منزل بودم، یوسف احوالش امروز بهتر است. رفتم منزل جناب شیخ، ساعتی نشسته، چون در ایران همیشه اسمی از والده خان شنیده‌ایم، خواستم بینیم چطور جایی است. رفتم کاروانسرای است که مرتبه تحتانی و فوقانی، تجار ایرانی تمام در این کاروانسرا منزل دارند و ملک والده سلطان بوده است. به این جهت خان والده گویند. حاجی محمد ابراهیم برادر حاجی محمد اسماعیل مغازه، در این خان منزل دارد. به اصرار حاجی زین العابدین که همراه بود رفتم چائی خوردم، بیرون آمدم، لباس دادم بدوزند. آمدم به گردش شهر. مسجد ایاصوفیه، مسجد بزرگی است که بدو کلیسا بوده است. بنای بسیار عالی است. پانصد و پنجاه سال بعد از مسیح بنا شده است. از بناهای جُستی‌نین اول است. قبله آن منحرف است، به علت آنکه، اول کلیسا بوده و بعد محراب مسجد ساخته‌اند. طول مسجد دویست و شصت و نه فوت، و عرض آن ۲۴۲ فوت است. و بنای آن به ترکیب کلیساها شده است. منبر مرتفعی از مرمر دارد. [چهل و] هشت ستون مرمر دارد، که دوازده [عدد] آن از سنگ سماق است و یکپارچه. باقی سنگ مرمر و هفده ستون کوچک خروجی دارد. دو سقاخانه مرمر منبت دارد یک پارچه. سقف آن صورت چهار ملائکه دارد و فرش آن قالی است. خیلی پاکیزه، ولی چراغهای آن از چهل چراغ آویز و غیره چدن و پیاله‌های بلور در آن گذاشته‌اند، که روغن زیتون می‌سوزد. به نظر مسلمان‌هایی که کلیساهای عالی اروپا را ندیده‌اند، این مسجد بسیار جلوه می‌کند، ولی من که کلیسای سنت پیر دوّم و سایر کلیساهای رُم و پاریس و لندن و پترزبورق و مسکو را دیده‌ام، خیلی تعجب نمی‌کنم که در اسلامبول، که متصل به اروپا است، و غالب اهالی این شهر که مکنت و ثروت و اشیاء نفیسه کلیساهای بزرگ

اروپا را دیده‌اند از نرده‌های موزائیک و نقاشی و مجسمه‌های گران‌بها و چهل چراغ و طلا آلات و نقره‌ها و غیره، چگونه راضی می‌شوند، که در اولین مسجد اسلام، چهل چراغ موشی روشن باشد و حال اینکه این مسجد را باید خیلی مزین‌تر از این داشت، که در انظار خارجه و داخله شعار اسلام ماست.

الحاصل، از آنجا رفتیم به مسجد سلطان احمد، که در میدان معروف به آت‌میدانی رفتیم. این مسجد نیز بسیار عالی بنا است و حصاری دارد. سنگ فرش و ستون‌های مرمر یک پارچه، سقاخانه مرمر در وسط و میان مسجد نیز به طرز مساجد اسلام ساخته شده است، خیلی بنای عالی است. فرش و چراغ آن نیز به طرز مسجد ایاصوفیه و این مسجد از بناهای سلطان احمد است. (...)<sup>۱</sup> اینجا را تعمیر می‌کرده‌اند. بیرون آمده در میدان قدری گردش کردیم، در وسط میدان سقاخانه بسیار مزین است. یادگار امپراتور آلمانی چند سال قبل که به عزم زیارت بیت‌المقدس به اسلامبول آمده، محض اظهار مودت و اتحاد، این سقاخانه را به یادگار خود ساخته و خیلی لوازم آن را، حتی از سنگ و گچ از آلمانی به اینجا حمل نموده و نیز در این میدان است، تکلی داش یعنی تکلمش داش و آن عبارت از ستونی است مربع از سنگ یک پارچه قریب ده زرع متجاوز، ارتفاع آن است و اطراف آن اشکال مرغ و حیوانات است که تاریخ یا مطالب مندرجه در آن ستون است. چرا که قدیم خطوط به اشکال حیوانات می‌نوشتند. بعضی را عقیده بر این است که این اشکال فقط برای حجاری و نقاشی است، ولی مسلم است که این اشکال خط نوشته است در زمانی است که خطوط به اشکال بوده است. و در مقابل آن نیز ستونی است که زیر ستون، سنگ مربع بزرگ یک‌پارچه‌ای است، تقریباً چهار ذرع در چهار ذرع و روی آن را ستونی از سنگهای کوچک ساخته‌اند، که قدری بلندتر از ستون یک‌پارچه است و تعجب در این است که به این مرور ایام، هیچ فرسوده نشده است و این هر دو ستون از بناهای قیصره رُم است و در همان میدان است. موزه مجسمه ینکی<sup>۲</sup> چریک، که از کثرت استعمال، ینکی چری معروف است. ینکی چری عبارت از اشخاصی بوده است

۱. بیاض بالاصل.

۲. ینکی.

که به میل طبیعی خود، داخل قشون می شدند و آنها را ینکی چریک می گفتند و کم کم قوه و استعداد یافته، به تغییر و تبدیل سلطنت اقتدار یافته و حل عقد امور مملکت، به دست آنها افتاد و در این عمارت مجسمه علما و امراء و صدر اعظم و سایر اعظم طبقات آنها با همان لباسهای قدیم از موم ساخته اند. اما مه ها و کلاهای خیلی بزرگ دارند. لباس آنها نسبت به لباس حالیه، خیلی غریب به نظر می آید و مضحک است. در میان آنها بعضی کلاه هست، به ترکیب شال کلاه (شاه کلاه) ایرانی، که از پارچه ساخته اند و قریب سه چارک زرع است بلند و نیم زرع زیادتر، قطر آن است. بعضی کلاه ها مثل بوق بلندی است. خیلی محل تعجب است آن کلاه ها و آن وضع، برای ورود این عمارت. هر آدمی چهار پنج قروش می دهند، تماشا کرده، بیرون آمدیم. نماز نخوانده ام. حاجی زین العابدین تکلیف کرد: خانه من نزدیک است، نماز بخوانید. نماز خوانده، چائی آوردند خوردیم.

حاجی زین العابدین، مراغه ای است ولی به جهتی رعیت روس شده و اکنون دو سه سال معمول شده که خود را به تبعیت ایران بیاورد. مرد باغیرت با اطلاعی است، صاحب سیاحت نامه. همیشه میل دارد که سخن وطن را بشنود و بگوید و بنویسد.

حاجی ملا عبدالرحیم طالب اوف، صاحب کتاب احمد، به او نوشته است که در اسلامبول مرا ببیند و پذیرایی کند و به این جهت خیلی مراقب حالات من است. فردا شب را به اصرار دعوت کرده است. الحاصل، کالسکه سوار شده، آمدیم هتل پراپالاس، که منزل من است. شب ارفع الدوله آمد منزل من و اصرار کرده برویم تیاطر که بال می دهند. صفاء الممالک، برادرزاده مشیرالدوله که جنرال قونسول است، با اوانس خان ارمنی، که باش ترجمان است، منبع السلطنه همراه ارفع الدوله بودند، به اتفاق رفتیم به تیاطر کوچکی، که قدری بالاتر از هتل پراپالاس است داخل شدیم. اگرچه ظاهر آنها از پارچه ها و قالیچه ها انداخته، خیلی مزین کرده اند، ولی اصلاً تیاطر بسیار کوچکی است. یک لچ معین کرده بودند. رفته نشستیم. بال ماسکه است. زنها غالباً و بعضی از مردها صورت خود را با مقوا ساخته و پوشانده اند، که شناخته نشوند. مثل اینکه در تمام اروپا

معمول است. قدری رقص کرده، از ساعت دهِ فرنگی شروع شد تا دو ساعت از نصف شب گذشته، یک نفر کلهٔ مقوائی بسیار بزرگی با کلاه بلند انگلیسی برای خود ساخته است، که خیلی مضحک است.

الحاصل، در اسلامبول بال بدی نیست، ولی نسبت به بالهائی که در اروپا دیده‌ایم، بسیار کثیف و بد است. بعضی اشیاء گذاشته‌اند، برای تالار<sup>۱</sup> بلیط می‌فروشدند. هر بلیط پنج قروش. بعضی‌ها کاغذ سفید است که هیچ نمره ندارد و بعضی که نمره دارد، چیزی به اسم آن بیرون می‌آید. من و ارفع الدوله چندین بلیط خریدیم. بعضی که سفید بود. بعضی هم که نمره داشت. رفته آنچه به این نمره بیرون آمد آوردند. هر یک بلیطی، یک قالب صابون یا<sup>۲</sup> شیشه شراب، بعضی‌ها دستمال گردن و شیرینی و اشیاء خردهٔ متفرقه بیرون آمد. بعضی زنها که صورت خود را با مقوا پوشیده‌اند (ماسکه) آمده در لِح ما نشسته، خیلی صحبت داشته، در حالی که ندانستیم و نشناختیم کی بود. طاهر بگ افندی که مدیر یک روزنامه است آمد نشست. قدری صحبت داشت. خیلی خیلی جوان خوبی است. خوش رو و خوش قامت و خوش تقریر. بسیار آدم خوبی است. الحاصل تا بعد از نصف شب بودیم، آمدیم به هتل خودمان. در این هتل هم بال است. اصرار کردند با ارفع الدوله وارد شدیم. فوراً سلام ایرانی و سلامتی شاه، محض احترام، زدند و خیلی احترامات کرده، قدری نشستیم و برخاستیم. ارفع الدوله رفت و من آمده خوابیدم.

یکشنبه ۲۹ [سؤال]: اسلامبول؛ مدیر روزنامهٔ اختر، ارفع الدوله، صدیق الملک، موزهٔ سفیر، سفارت ایران، سادات اخوی، حمامهای اسلامبول.

صبح حاجی زین‌العابدین و حاجی میرزا مهدی مدیر اختر آمدند. نهار منزل ارفع الدوله مهمان هستیم، رفتیم. یوسف هم از ناخوشی برخاسته همراه آمد. در منزل ارفع الدوله سفرهٔ مرتبی به قانون ایران ترتیب داده‌اند. خیلی مفصل است، نهار خوردیم. حاجی شیخ فضل‌الله و اصحاب ایشان و آفاعلی اکبر و امجدالدوله همه بودیم.

شمس العلماء محض اینکه، به حضور سلطان نبرده بودند، امروز نیامده و کاغذ معذرتی نوشته بود، که بدانند به این جهت دلتنگ شده است تا فرستادم آمد و به نهار هم رسید، اما من یک ساعت [و] نیم، که در زمین و سر سفره ایرانی غذا نخورده‌ام، دولاشدن و غذا خوردن برای خود بسیار دشوار می‌بینم و همچنین ارفع الدوله و سایر اجزاء سفارت، که در فرنگستان بوده‌اند اینجا هستند، هر طور بود نهار را خورده، بعد از نهار برای نماز جناب شیخ امامت نموده همه اقتدا کردیم. ارفع الدوله بعد از بیست سال نماز جماعتی خواند. عجب‌تر اینکه نماز را فراموش نکرده سهل است، نکات جزئیات آن را هم می‌داند. مثلاً نماز را که جناب شیخ و ماها همه قصر می‌خوانیم، برای ارفع الدوله و سایر اشخاص که مقیم اسلامبول هستند، تمام لازم است. بعد از اتمام دو رکعت نماز قصر، ارفع الدوله به قانون و آداب شریعت، برخاست و دو رکعت دیگر نماز ظهر را فرادا به اتمام رساند. صدیق‌الملکِ حالیه، پسر مرحوم صدیق‌الملک که حالا در بلغارستان جنرال قونسول است، نیز حاضر بود و نماز را اقتدا نمود، اما ملتفت این نکته نشد و در اتمام نماز قصر شیخ، او هم نماز خود را قصر تمام نمود. مثل ارفع الدوله برخاست، که دو رکعت دیگر فرادا به اتمام برساند. برای علما اسباب خنده‌ای شد.

الحاصل، بعد از نهار ارفع الدوله رفت به اطاقهای دیگر خود. شیخ شیپور فریاد زد به من و آفا که بیاید اطاق موزه سفیر را تماشا کنید. شیخ میل نداشت. هر طور بود آوردند. دو سه قفسه ساخته و آنچه از جواهرات مختصر و طلاآلات و مینا و غیره دارد، در آن قفسه‌ها چیده، کلیتاً قصد این بود، که ماها ببینیم. گویا مثل او آخر مرحوم آصف‌الدوله، هر کس وارد شود، تماشای این اطاق‌ها و مبل، از لوازم است. کلیتاً وضع سفارت ایران در اسلامبول خیلی عالی است و حقیقتاً سفارت است. بنای [بانی] این عمارت حاجی میرزا حسین خان سپهسالار است. و عمارت عالی است، مشتمل بر چندین اطاق تحتانی و فوقانی و تالارهای بزرگ، تقریباً شبیه به عمارت باغ طهران مرحوم سپهسالار است. مبل و فرش و ابنیه‌ها تمام مال دولت است. بعضی مبل‌ها هم خود ارفع الدوله گذاشته و الاً غالباً دولتی است و در تمام اروپا فقط این سفارتخانه شباهتی به سفارتخانه دولتی دارد.

افراد آن زیاد، از نایب و مترجم و فزاش و فراش‌باشی و منشی و غیره. فراشان را در اسلامبول قواس گویند و گویا مشتق از قوس کمان است. در سایر نقاطِ خاک عثمانی نیز، جنرال قونسول و قونسول و دلیل قونسول و غیره از طرف ایران زیادتر از سایر نقاط اروپا است. منافع اجزاء سفارت ایران در خاک عثمانی، نیز خیلی خوب است و دولت ایران فقط در خاک عثمانی سفیر کبیر دارد و در ایران نیز، فقط از طرف دولت عثمانی [سفیر] کبیر هست و بس.

الحاصل، بعد از نهار خواستیم حمام برویم. گفتند حمام محمود پاشا خوب است. کالسکه سوار شده رفتیم. شیخ شیپور هم همراه آمد. درب حمام که پیاده شدیم حاجی سید علی سادات اخوی را دیدم که تازه از طریق ادسه وارد اسلامبول شده. دعوت کردم آمد به حمام. وضع حمام اسلامبول، وضع مخصوصی است. هیچ شباهتی به [حمامهای] ایران ندارد. اول حمام گرمی است که فضائی است دو سه خلوت دارد، برای شست و شو و دو خلوت هم برای واجبی کشیدن و بعد باز داخل حمام گرم دیگر نموده، که چهار خلوت در چهار گوشه دارد و چند صُفه در اطراف. هر خلوتی دو شیر دارد، که زیر شیر سنگ آب کوچکی است، که فقط جامی از آب پُر می شود برای ریختن به سر. و در یک سمت هم، دو حوض کُر دارد، که از منبع<sup>۱</sup> آب گرم آنجا ریخته می شود و شیرها هم دو شیر است. یک شیر، آب سرد و یک شیر، آب گرم از هر یک بخواهند، اندازه معتدل می ریزند. آب حوض قدری کثیف بود. من وقت بیرون آمدن، شیرها را باز کردم و آب ریخت و در موقع جریان آب خود را تطهیر کردم. اول ورود به حمام سرد، در اطراف جاها انداخته اند. برای لُخت شدن، در بالا هم، بالاخانه است از برای محترمین. بعد از لُخت شدن، یک لُنگ به آدم می دهند و یک قطیفه دوش می اندازند و یک حوله به سر می بندند و کفش راحتی می گذارند تا پائین پله. از آنجا کفش چوبی است، که میان آن مخمل یا ماهوت است می پوشند. بعد از ورود، حمام گرم، حوله را بر می دارند و کفش را عوض می کنند. کفش چوبی دیگر می گذارند، که میان آن ماهوت و مخمل ندارد، فقط

زیر آن چوب است و روی آن یک تسمه چرمی دارد و در میان حمام، تمام مردم از دلاک و غیره با کفش چوبی راه می‌روند. حمامهای آنجا دو قسم دلاک دارد. یک قسم بزرگ‌ترها هستند و یک قسم اطفال. هر کس طالب طفل است می‌گوید: جوجوق بیاید. چند نفر اطفال هستند، هر یک را پسند نمود می‌برد به خلوت. در خلوت کیسه می‌کشند و صابون می‌زنند. هر کس هم طالب است فاعل واقع می‌شود و درب خلوتها هم لُنگ و پرده آویزان می‌کنند. فقط کفشها را در درب خلوت می‌گذارند. علامت آن است که در اینجا آدم هست و کسی نباید داخل خلوت شود. من که وارد شدم، پرسیدند: که شما اطفال خدمت کنند یا بزرگ‌ها؟ گفتم طفل لازم ندارم، کسی بیاید که خوب بتواند کیسه بکشد. جوانی آمد، علی نام داشت. چندان بدگل هم نبود. دست مرا گرفت خواست به خلوت برود. گفتم من کار خلوتی ندارم. در میان حمام جلو شیری نشستیم، مرا شُست و شو داد، کیسه کشید. در ضمن تحقیق حال این سؤالات کردم، که می‌گویند جوجوق بیاید یا بزرگان، یعنی چه و تشریح این حالات را او برای من کرد. معلوم شد اطفال که در این حمامها هستند، بدتر از دخترهای پاریس، با کمال وقاحت و بی‌ناموسی آشکار و به اصرار مفعول واقع می‌شود. از قیمت آنها پرسیدم. می‌گوید: از پانزده الی بیست قروش، که قریب یک تومان ایران است، او به من اصرار می‌کرد، که من فاعل این کار نیستم. اگر میل دارید این حسن جوجوق خیلی خوشگل است، با شما به خلوت بیاید. گفتم: من ابدأ لازم ندارم. گفت: چرا؟ گفتم من حاجی هستم، به مکه می‌روم، گفت: حاجیها را خیلی دیده‌ام، همه به این حمامها برای این کار می‌آیند و همه این کارها را می‌کنند. عیب ندارد. گفتم: اگر آنها عیب ندانند، برای من سند نیست. من عیب می‌دانم. الحاصل، بیرون آمدم. پول حمام پنج قروش است. دلاک صابون زن و کیسه کش پنج قروش. یک دو قروش هم به جامه دار و غیره می‌دهند. بعد از پوشیدن لباس، که بیرون آمدم. کسی جلو آمد. آینه‌ای به جلو گرفت. معلوم شد حمامی است. و آینه را در جلو آدم می‌گیرد و پول حمام را روی آینه‌ای می‌اندازند و از این رسم خوشم آمد. قانون خوبی است. از اینجا آمدم منزل امجدالدوله. ساعتی نشسته رفتم هتل<sup>۱</sup>.

۱. در حاشیه ص ۴۰ نوشته است: از اسلامبول به از میر ۲۸۲ میل؛ از از میر به پیره ۴۱۰ میل؛ از پیره به اسکندریه

دوشنبه غره ذی قعدة: اسلامبول؛ منزل حاج زین العابدین مراغه‌ای، طالب اوف، سیرک بیگ اوغلی.

صبح منزل بودم، آمدم پیاده در بیرون‌ها قدری گردش کرده، آمدم منزل جناب شیخ. امشب حاجی زین العابدین علی اوف مراغه‌ای از من دعوت کرده است و محض آشنائی طالب اوف قبول کرده، فرستادم حاجی امجدالدوله هم آمد. رفتم آنجا. عمارت خوبی دارد. جمعی از تجار ایرانی بودند. شیخ شیپور آمد و بعضی شیرین‌کاریها کرد. شام ایرانی و فرنگی داخل هم، در سر میز چیده بودند. بعضی با دست و بعضی با کارد چنگال می‌خوردند. شام صرف نموده، آمدم به طرف منزل شیخ. اصرار کرد برویم به سیرک. به کالسکچی گفتم برو به سیرک. رفت در مقابل تیاطری ایستاد؛ در بیگ اوغلی. معلوم [شد] اینجا تیاطر است و حسن افندی نام در اینجا حکایت می‌کند. مثل پاریس و غیره تحقیق سیرک را کرده رفتیم یک لج به هشتاد قروش گرفته رفتیم.

وضع سیرک بسیار کثیف بود، ولی بازیه‌های آن از اسب‌بازی و بندبازی مثل اروپا است. آدمی آمد به اشکال مختلف در روی دو چرخه حرکات می‌کرد و روی یک چرخه سوار شد و گاهی با دست معلق می‌شد و گاهی با پا می‌راند، بد نبود. حاجی شیخ شیپور بعضی صداها بیرون آورد. این سیرک خُنک را گرم کرد. مردم برای او دست زدند. الحاصل، برای من که دیدن آن مزه نداشت، ولی برای شیخ خیلی تماشا داد، آمدم منزل.

سه‌شنبه ۲ [ذی قعدة]: اسلامبول؛ شرح راههائی که به مکه می‌رود.

صبح حاجی زین العابدین آمد. قدری با هم بودیم. میرزا رفیع‌خان پسر مرحوم حاجی ملاًباشی تبریزی و برادرش و دو پسر او انتظام‌الممالک و میرزا عبدالحسین خان مخبرالملک آمدند. قدری نشست، رفتیم منزل حاجی امجدالدوله و کشتی را رفتیم

→

۵۱۰ میل؛ از اسلامبول تا اسکندریه مستقیماً ۷۱۰ میل؛ کشتی عرب خدیوی ساعتی ۱۶ میل راه می‌رود، ولی حالاکه طوفانی است ۱۲ الی ۱۴ میل.

دیدیم. کشتیها از آنجا به مکه معظمه، از چندین طرف می‌رود. یک راه از بیروت می‌رود، که کشتی چند ساعت در بیروت لنگر می‌کند و از آنجا به پُرت سعید می‌رود و یک راه از آنجا مستقیماً به پُرت سعید می‌رود و یک راه مستقیماً به اسکندریه. اشخاصی که به اسکندریه می‌روند غالباً با کشتی پست می‌روند و دو کشتی پست هر هفته از اسلامبول به اسکندریه می‌رود. روز چهارشنبه کشتی مسکو که مال گُمپانی روس است می‌رود، و روز جمعه کشتی خدیو معروف به عرب از اسلامبول به اسکندریه: درجه اول ۸ منات، درجه دوم ۵ منات، درجه سیم ۲ منات. بعضی کشتی‌های تجارتی هم هست که از این راه می‌رود و ارزان‌تر است.

از اسکندریه راه تا به سویس [سوئز] با شمن دُفر است، یک راه به خط مستقیم می‌رود و به سویس. و یک راه از اسکندریه با شمن دفر از پُرت سعید و اسماعیلیه به سویس. و یک راه به مصر می‌رود و از مصر به سویس. کلیتاً از اسلامبول به مدینه یا مکه، از سه خط می‌توان عبور نمود. یک خط<sup>۱</sup> با کشتی تا بیروت و از بیروت با شمن دُفر هفت ساعت است تا شام و با قافله شام به مدینه، یک ماهه می‌روند و این راه از اسلامبول کمتر رفته می‌شود. اشخاصی که از اسلامبول می‌خواهند بدواً به مدینه طَیبه مشرف شوند، باید از خط اسکندریه یا کانال سویس به بندر ینبع بروند و از ینبع تا مدینه با شتر قافله پنج شب فاصله است، که حالت ینبع بعد ذکر خواهد شد. کسانی که می‌خواهند اوّل به مکه معظمه مشرف شوند و بعد به مدینه، بدواً به جدّه می‌روند، که نیز در بحر احمر واقع است. در هر صورت از اسلامبول به سویس دو راه است، به طریق مذکور، که یک راه تا اسکندریه با کشتی از اسکندریه تا سویس با شمن دُفر و از سویس به ینبع یا جدّه با کشتی می‌روند و راه دیگر از اسلامبول، یکسر با کشتی از راه پُرت سعید وارد کانال سویس می‌شود و از سویس وارد دریا شده، به ینبع یا جدّه می‌رود.

۱. در حاشیه ص ۴۳ و ۴۴ آمده: راه بیروت: از از میر تا سوسان ۹ ساعت؛ از سوسان تا بیروت ۴۰ ساعت، از بیروت به پُرت [سعید] ۱۸ ساعت؛ از پُرت سعید به اسماعیلیه با شمن دفر ۳/۳ ساعت ۷۸ کیلومتر؛ از اسماعیلیه به مصر با شمن دفر ۳ ساعت، ۱۱۶ کیلومتر (۹۰ کیلومتر) از اسماعیلیه به سویس ۳ ساعت، از مصر تا سویس درجه اول ۹۶ قروش و نیم، درجه دوم ۴۸ قروش و نیم.

من قصدم این بود که اول به مدینه مشرف شوم و اگر روز اول ورود اسلامبول، با کشتی یکسره از کانال رفته بودیم به ینبع، می‌توانستیم در موقعی برسیم که با قافله مدینه حرکت کنم، ولی تأخیر این چند روزه، اسباب معطلی شده و حالا دیگر رسیدن مشکل است. چرا علی‌المعروف یک قافله در اول ذی‌قعدة، از ینبع به مدینه حرکت می‌کند، و یک قافله در دهم ذی‌قعدة و اگر فردا از اینجا حرکت کنم، کشتی صفاریه یکسره از کانال به جدّه می‌رود که از ینبع می‌گذرد، می‌گوید از اسلامبول شش روزه، به ینبع می‌رسیم و هشت روزه به جدّه.<sup>۱</sup> چنانچه در پنجشنبه هم، که چهارم است حرکت کنم، روز دهم به ینبع می‌رسیم، ولی به واسطه اینکه می‌گویند قرانتین هست، احتمال می‌دهم تأخیر شود. منجر به استخاره شد. جناب شیخ استخاره کردند، مساعد نیامد. موقوف کردیم. از آنجا بلیط یکسره تا جدّه، به اختلاف است. بعضی کشتی‌ها درجه اول ده لیره، دویم هفت لیره، سیم دو لیره [و] نیم می‌گیرند. ولی گران‌تر و ارزان‌تر میزان معین ندارد. چون تا یک اندازه من از تقدّم زیارت مدینه، به واسطه ضیق وقت مأیوس شده‌ام. همراهی با جناب حاجی شیخ فضل‌الله را از دست نداده، با ایشان از راه اسکندریه حرکت می‌کنم و بلیط یکسره گرفتم تا جدّه، که تا اسکندریه با کشتی و از اسکندریه تا سویس با راه آهن و از سویس به جدّه نیز، با کشتی برویم: درجه اول ۱۳ لیره، دویم ۹ لیره، سیم ۶ لیره. آقا علی‌اکبر و حضرات، در این جهات اختلاف رأی داشته و می‌خواستند از طریق کانال مستقیماً به جدّه بروند. بعد از استخاره بالأخره با ماها موافق شدند، شب آمدیم منزل.

**چهارشنبه ۳ [ذیقعدة]: اسلامبول، آسانسور، راه آهن، مسجد سلطان سلیم، مسجد سلطان محمد فاتح، هدایای سلطان عثمانی.**

صبح من خواب بودم، جناب حاجی شیخ فضل‌الله با اصحاب تشریف آوردند. از

۱. در حاشیه ص ۴۴ آمده: لیره انگلیس ۹۷ قروش و نیم ساق؛ لیره مصر: یک صد قروش ساق؛ ده ملیم: ۴ ل ی م، یک قروش؛ پول مصر ۸۷ قروش، سی پاره ساق یک لیره عثمانی؛ تا ۷۵ قروش [و] نیم ... یک لیره؛ ۷۷ قروش و ۶ پاره.

اینکه با آسانسور. بالا آمدند - چون ندیده بودند - تعجب داشتند. از وضع پاکیزگی هتل و سالونهای بزرگِ عالی که تماشا کردند، نیز خیلی مسرور شدند. ساعتی تشریف داشته، چائی خوردند. برای تکمیل تماشای آسانسور و تماشای شهر اسلامبول با آسانسور رفتیم مرتبهٔ چهارم که تمام بغاز و شهر اسلامبول دیده می‌شود. خالی از صفا نبود. بعد پیاده قدری راه رفته، از مغازهٔ بزرگ اروپائی، که نزدیک پراپلاس هتل است، قدری خرید کرده، آمدیم به جائی که راه‌آهن از زیر کوه و عمارات به قدر سه دقیقه فاصله طی می‌کند. از تونل تا نزدیک پُل و این فاصله را نفری سی پاره می‌گیرند، دادیم. بعد سه چهار کالسکه و درشکه گرفته، رفتیم مسجد سلطان سلیم. مسجد بسیار عالی است، که ستون‌های سنگ یک پارچه در صحن مسجد دارد و داخل مسجد نیز بزرگ است. در سر راه آمدیم مسجد سلطان محمد فاتح، که نیز بنای عالی است. آمدیم منزل جناب شیخ، نهار خورده، خوابیدیم. شیخ رسماً شب را دعوت کرده بمانم. عصر قدری گردش کردیم. شب را هم در منزل جناب شیخ شام خوردیم. ارفع الدوله هم آمد آنجا، هدایای سلطان را آوردند برای علما از این قرار: جناب شیخ، آقاهادی آقازاده، شریعتمدار، آقا علی اکبر، شمس‌العلماء، آقا عماد<sup>۱</sup> برادر آقا علی اکبر، حاج شیخ شیپور.

نفری یک انفیه دان مینا آوردند. که تقریباً همه مثل هم بود. هیچ یک مرصع نبود، برای سایر ضرر نداشت ولی برای جناب شیخ، همه گمان می‌کردند عصا یا انگشتری با انفیه دان مرصع خواهند آورد، که اقلأً هزار تومان قیمت داشته باشد. همچنین برای آقا علی اکبر که شرفیاب حضور سلطان شده بود، اقلأً درجهٔ دویم جناب شیخ، ولی معلوم شد همه را یک اندازه و میزان هدیه فرستاده‌اند، که بسیار ناقابل به نظر می‌آید. برای من و جناب حاجی امجدالدوله، نشان اوّل عثمانی و برای حاجی وکیل نشان اوّل مجیدی دادند. برای ماها نقلی نیست. در هر صورت این هم بالای کارهائی [که] گذشت. آمدیم منزل.

پنجشنبه ۴ [ذیقعه]: اسلامبول؛ موضوع ملاقات شیخ الاسلام، ارفع الدوله، میرزا حسین خان سپهسالار،

صبح از منزل آمدم، سفارت نهار خورده، بعضی کارها را یوسف رفت صورت داده. حضرت سلطان در روز ملاقات، به جناب شیخ فرمودند، که شیخ الاسلام را گفته‌ام با شما ملاقات کند و همچنین فهمیدیم که برحسب ارادهٔ علیه، شیخ الاسلام به دیدن شیخ که حجة الاسلام شیعه و ایران است خواهند آمد. امروز فرستاد از دربار سؤال کرده‌اند، که بنا بود حاجی شیخ فضل الله به دیدن شیخ الاسلام برود. رفته است یا نرفته، دیدیم قضیه برعکس شده اصراری دارند که شیخ به دیدن شیخ الاسلام برود و من هیچ راضی نمی‌شدم. بالأخره جناب شیخ هم رضا نشدند. جناب ارفع الدوله می‌گویند شیخ از شیخ الاسلام دیدن کنند. شیخ الاسلام هم به شرط اینکه بازدید بیاید. من گفتم: القادم یزار ولا یزور. آن همه خفت افتادن در پیش سلطان را که حجت السلام ما متحمل شد، دیگر سبقت دیدن از شیخ الاسلام چرا بکنند. در این مسأله از طرف دولت قدری اصرار شد، که جناب شیخ از شیخ الاسلام دیدن کنند. جناب ارفع الدوله هم اصراری در این باب داشت. بعد از رفتن من، جناب شیخ راهم راضی کرده بودند، حُسن اتفاق این است که بحمدالله این اسباب فراهم نشد. چون قانون است که از ظهر پنجشنبه تا بعد از ظهر جمعه، تمام اوقات سال قراول در اطراف خانهٔ شیخ الاسلام می‌گذارند، که کسی وارد نشود و خارج نگردد. به احتیاط اینکه، در روز جمعه که مجمع مسلمانان می‌شود، شیخ الاسلام بر علیه سلطان فتوائی ندهد و این اسباب شد، که بحمدالله این دیدن موقوف شد.

ارفع الدوله چند گَبّه و قالی! برای آقاعلی اکبر و شمس [العلماء] فرستاد. برای جناب شیخ هم، که فرستاده است. ارفع الدوله از جمله اشخاص پُلْتیک دان این دوره است در سکنات رفتار ظاهری مجلس، بسیار مهارت کامل دارد. شیخ سعدی می‌فرماید:

سخن را بر مزاج مستمع‌گوی      اگر خواهی که دارد با تو میلی

هر آن عاشق که با مجنون نشیند      نگوید جز حدیث عشق لیلی

این سفیر کبیر ما، این نکته را خوب یافته و به اعلیٰ درجه، به رعایت آن مشغول

است. از چیزی که ضرر وارد نشود، به اندازه‌ای مراقب است، که مردم را فریفته و شیفته خود کرده‌اند. حفظ ظاهر را به اعلیٰ درجه مراقب و مایل است. سعی می‌کند که هر کس او را ملاقات کند، با تعریف و توصیف و رضایت خاطر، از او جدا شود. خودنمایی را از فعل و قول و لباس و آسایش و پُلتیک و غیره، از هر جهت ساعی و جاهد است. به روزنامه‌نگاران تماماً حقی می‌دهد، که در روزنامه جانب خویش بنویسند. با علماء ایران به تملق و ارادت رفتار می‌کند و عقیده‌اش بر آن است، که در ایران به مسند ریاست و وزارت جلوس کند، و جزء اهمّ و اعظم انجام این مطلب، رضایت علما را می‌داند.

در خط مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار مشی می‌کند، فرقی که دارد مرحوم سپهسالار برای صحّت امور، در اقدامات مجدّانه، ملاحظه رضایت و رعایت عمر و زید را نداشت، و این آدم فقط حفظ مقامات و علو رتبه خود را طالب است و رفتار را به مقتضای وقت قائل است و نان را به نرخ روز می‌خورد و خیالش را می‌بینم، که بدو در وزارت جنگ یا وزارت امور خارجه است. تا چه شود. الحاصل، این شب را هم در هتل گذرانیدیم.

**جمعه ۵ [ذیقعه]:** حالت شهر اسلامبول؛ کوششهای آزادی خواهی، رفتار با مخالفان، سلطان مراد، مأکولات، زبان مردم، اوضاع اجتماعی، حرکت از اسلامبول.

جمعه ۵ ذیقعه است و یوم حرکت از اسلامبول به طرف اسکندریه. مختصری از حالت اسلامبول نوشته می‌شود: شهر اسلامبول در طرف غربی بغاز (بوسفر) واقع شده، که این بغاز، دریای سیاه را به دریای سفید و مدیترانه وصل می‌کند. قریب دو ساعت [و] نیم کشتی از اوّل بغاز الی آخر بغاز حرکت می‌کند و تمام این فاصله کنار دریا، عمارات و باغات است، که شهر اسلامبول و بیلاقات آن است و آخر خاک اروپا است. و سمت شرقی بغاز، اوّل آسیا است، که به ایران متصل می‌شود و خشکی است الی هند و چین. در آن سمت نیز، عمارات عالی از بیلاقی و غیره ساخته‌اند، که عمارت بیگلربیگی که یکی از عمارات عالی اسلامبول است نیز در آن سمت واقع شده. در طرف غربی بغاز (آسیا) نیز عمارات بسیار عالی هست و کشتی‌های آتشی کوچک هست، که اتّصالاً از این

به آن طرف عبور می‌کنند و مردم از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌روند. گردش میان بغاز، خاصه شبها، خیلی مصفاً است.

شهر اسلامبول در کوه واقع شده، چراغ‌های خانه‌ها و خیابان‌ها در بالای هم دیده می‌شود، خالی از صفا نیست. از بغاز یک شعبه از دریا جدا شده، داخل شهر اسلامبول است، که از مشرق به مغرب و فاصله مابین اسلامبول و بیگ اوغلی است، سمت جنوب مغربی اسلامبول است و سمت شمال شرقی، بیگ اوغلی پُلی هست که همه روزه از پُل هرکسی عبور کند، پیاده را نفری ده پاره و کالسکه‌ای دو قروش [و] نیم می‌گیرند. اگر کالسکه‌ای روزی ده دفعه از این طرف به آن طرف برود و مراجعت کند، باید در هر دفعه دو قروش [و] نیم بدهد و همچنین پیاده و سواره. روزی پانصد لیره گویند عایدی این پُل است، ولی آنچه مشخص است در سال هفتاد و پنج هزار لیره عاید می‌شود و به وزیر بحری می‌رسد.

سمت بیگ اوغلی، تمام هتل‌های عالی و خانه‌های اروپایی و به طرز فرنگستان است. سمت اسلامبول، خانه‌های قدیمی مسلمانی اسلامبول است. باب عالی در اسلامبول است. سفارت ایران نیز، متصل به باب عالی است. هتل‌های سمت اسلامبول بسیار کثیف است. محض دوری از سفارت و رفقا، من خواستم در هتل‌های اسلامبول منزل کنم. چند هتل را دیدم، هتل از میر، هتل اروپ و هتل پاریس به قدری کثیف است، که ابداً نمی‌توان یک ساعت توقف کرد. کلیتاً مسلمانی و بازار و دکان مسلمانی در اسلامبول است. همچنین حمام‌های مسلمانی، قصر سلطنت، به انضمام باغ و تمام دستگاه، در سمت بیگ اوغلی واقع است. در بالای تپه‌ای که یک درّه بزرگ و دو طرف تپه‌های آن، باغ مخصوص سلطان است، گردشگاه و تفرج و شکارگاه [و] تیاطر و تمام لوازم زندگانی سلطان، در داخله عمارت است. از این عمارت هیچ وقت خارج نمی‌شود، مگر روزهای جمعه به مسجد سلطانی، که این نیز داخل عمارات سلطان است. از عمارات تا مسجد دویست قدم فاصله نیست. کلیتاً داخله شهر اسلامبول نسبت به اروپا امتیازی ندارد، الا پستی و بلندی‌های آن که از دور دیده می‌شود. جمعیت این شهر را، هفتصد هزار نفر

گویند. احتیاط سلطان از آرامنه و ژن ترکی‌ها به اندازه‌ای است که به تحریر و تقریر نمی‌آید. خفیه‌نویس سلطان به اندازه‌ای زیاد است که هیچ دو نفری ممکن نیست با هم همراز باشند و مطمئن شوند، که دیگری خفیه‌نویس نیست. هیچ دو نفری در یک جا جمع نمی‌شوند، الا اینکه ثالث آنها خفیه‌نویس نباشد. از حالت شبانه‌روز تمام مردم، به‌علاوه درجه مطلع است. سالی مبالغ کلی خرج این کار می‌شود.

چراغ الکتریسته اجازه نیست کسی بسازد. در تمام اسلامبول فقط پراپلاش هتل، چراغ برق هست که آن هم به اشکالات گذاشته شده. تلفن در این شهر قدغن است و به قدری از وزراء احتیاط دارد که مافوق آنها متصوّر نیست. هیچ هفته نمی‌گذرد، که چند نفر از وزراء و اعیان و مردم مختلف، مطرود و مردود و نفی یا کشته نشوند.

در کتابخانه کتابی که لفظ حرّیت و آزادی داشته باشد، نمی‌تواند داشته باشند. هر روزه وزارت نظمیه غفلتاً پلیس می‌فرستد کتابهای کتابخانه را می‌بیند و اگر مکتوب مضری در کتاب‌ها یا کتابخانه‌ها باشد ضبط می‌کند و مورد مؤاخذه هستند. چند روز قبل مأمورین نظمیه، غفلتاً به دکان کتاب فروشی ایرانی ریخته بودند. ارفع‌الدوله مطلع شده، تا فرستاده بود، اوراق مضره از کتابهای ایرانی بیرون آورده، خود کتاب فروش را نیز حبس کرده بودند و ارفع‌الدوله به زحمات خلاص کرده است. ژن ترکی‌ها که نمونه‌ای از عکس ابتدای ینکی چری‌های سابق است، زیاد شده‌اند و به اطراف اروپا و غیره پراکنده شده، روزنامه‌جات مضره بر علیه سلطان می‌نویسند و سلطان حتی‌الامکان به پول و مواجب، سعی در اسکات آنها دارد. هر یک را بتواند به این تدبیر، از خارجه مراجعت می‌دهد و از این راه باز می‌دارد. ولی این نه مسأله است که به این تدابیر خاموش شود. گمان این است که این تدابیر، فقط تا زمان حیات خود سلطان مؤثر باشد و بعد را نتیجه اثری بر آن مترتب نخواهد بود.

سلطان در حفظ سیاست و پلتیک ترکی به‌علاوه ساعی و جاهد است. مکاتب و معارف در عهد سلطان خیلی زیاد شده است. قشون عثمانی به مراتب ترقی کرده و فقط این قوه و اهمه سلطان و طریقی که طی زمان می‌کند، مانع از سایر ترقیات است و چنانچه

مثل (میکادو) می‌خواست مملکت عثمانی را ترقی بدهد، حالا ترقیات کلی حاصل شده بود. الحاصل بگذریم از این مطلب، که قصد از این روزنامه تشریح مملکت دولت عثمانی نیست، جزئیات حالات شهر را باید یادداشت نمود.

مختصراً سلطان در حفظ سلطنت شخصی خود، مافوق تصور کفایت بروز داده و مهارت تامی یافته، به این درجه که چندین سال است، سلطان مُراد برادر خود را - که بعد از سلطان عبدالعزیز چند روزی به سلطنت رسید - در حبس دارد، ولی احدی نمی‌تواند اسم مراد به زبان جاری کند، و بلکه غالب اهالی اسلامبول، از ممات و حیات او، خبر قطعی ندارند و منزل و محل توقف سلطان مراد را نمی‌دانند. آنچه معروف است در عمارت (...) (۱) کنار دریا منزل دارد، با عیال و اطفال خودش. قراول و مستحفظ آن به اندازه‌ای محکم است، که احدی قادر بر دخول و خروج نیست. حتی نوکر و خدمه شخصی اطاق سلطان مراد، نیز اجازه خروج از عمارت را ندارند و هیچ تصور نمی‌شود که اهالی مملکت و وزراء حالیه، به هیچ قسمی از اقسام، بتوانند در مقام مخالفت با سلطان برآیند.

الحاصل، مأكولات در اسلامبول از هر قبیل وافر است و میوه‌های ییلاقی و قشلاقی همیشه دارند. در این فصل، که چهل [و] چهار روز به عید مانده و وسط ۲ چله زمستان است، باقلای تازه و بادمجان خوریم، که از مصر آورده‌اند، سرشیر بسیار خوب و ماست و پنیر به اعلی درجه خوبی دارد. عسل‌های خوب دارد. خمیریات از قبیل نانهای شیرین و غیره منحصر به این بلد است. خود اهالی زیاد می‌خورند. حبوبات نیز غالب قوت اهالی اسلامبول است.

زبان اهالی: ترکی مخصوصی است و لباس به اختلاف، غربی و کردی و ترکی و همه قسم. ولی بزرگان و تجار معتبر، تماماً به لباس اروپائی ملبس هستند. فقط فینه در سردارند و فرنگیها هم، که در اسلامبول و مملکت ترکی اقامت دارند، فینه بر سر

۱. بیاض بالاصل.

۲. وسط.

می‌گذارند<sup>۱</sup> که کمتر مسلمان از فرنگی، تشخیص داده می‌شود. چرا که یقه<sup>۲</sup> و دستمال گردن غالباً دارند. طرز زدن زلف و سر عثمانی هم، تماماً مثل اروپائی است. دکاکین آنها آنچه در بیگ اوغلی است، شبیه به اروپا و آنچه در اسلامبول است، بعضی اروپائی وضع و باقی مثل ایرانی و مسلمان است. محل گردش پیاده و خیابانهای وسیع خوب کمتر دارد. مگر قدری در بیگ اوغلی و باقی کوچه‌ها، غالباً تنگ و سنگ فرش است، از قلوبه<sup>۳</sup> سنگ که حرکت در روی آنها خالی از زحمت نیست.

کالسکه‌ها و درشکه‌کرایه زیاد است. کالسکه و درشکه دو اسبه و یک اسبه، به طرز پاریس. کرایه یکسره در داخله اسلامبول تا بیگ اوغلی، که زیاد دور نباشد، پنج فروش است و از اسلامبول به بیگ اوغلی از پانزده فروش الی بیست و پنج فروش است. هر لیره عثمانی<sup>۴</sup> یک صد [و] هشت فروش است و هر فروش چهل پاره. الحاصل:

حساب هتل ما را کرده، برای کرایه هشت روزه و چند دفعه چائی و قهوه که آورده بود، بیست لیره دادیم. این هتل خیلی گران است. هتل‌های اروپایی پاکیزه، ارزان‌تر از این هم هست. هتل برلین، هتل لندن، گنتی نان‌تایل و غیره. اما این کمپانی در هر جا هتل به اسم پلاس دارد، خیلی گران است. در هر صورت، ضرر این چند روزه از برای من، که یک سال و نیم است در اروپا متحمل مخارج گزاف<sup>۵</sup> بوده‌ام، اهمیتی ندارد، ولی در نظر سایر رفقا و همراهان که می‌شنوند خیلی اسباب تعجب است. اسبابها را به کشتی حمل کرده. خودم آمدم به سفارت نهار با جناب شیخ و سایرین مهمان هستیم. در سفارت صرف کرده بعد از نهار عکس انداختیم و سه ساعت از ظهر گذشته (یوم جمعه ۵) آمدم به کنار دریا.

این کشتی که ما با آن سفر می‌کنیم، دور از اسکله ایستاده است. بعضی کشتیها خیلی نزدیک به اسکله می‌ایستند و بعضی دورتر، که باید با کرجی (بلم) میان کشتی رفت. بلمی

۱. می‌خورند.

۳. قُلبه.

۵. گداف.

۲. یخه.

۴. عثمانی است.

حاضر بود، سوار شده رفتم به کشتی. پلیس دریایی اداره مخصوصی است که همیشه در دریا گردش می‌کنند. هیچ کشتی بدون اذن پلیس نمی‌تواند قبول مسافر کنند. بلمهائی که مسافر را از ساحل به کشتی می‌برند، قدرت ندارند بدون اذن پلیس، مسافر را نزدیک پله کشتی ببرند. از ساحل می‌روند تا نزدیک کشتی، اگر پلیس حاضر است که پاسپورت (تذکره) را می‌بیند و اجازه می‌دهد. بلم را متصل به پله کشتی می‌کنند، مسافر بالا می‌رود و اگر پلیس در کنار کشتی حاضر نیست، باید این قدر بلمچی معطل بشود و در دور کشتی بماند، تا پلیس بیاید، تذکره را دیده اجازه دخول کشتی بدهد.

خلاصه ارفع الدوله تا کنار دریا مشایعت کرد و سایر اجزاء آمدند تا میان کشتی و یک ساعت [و] نیم به غروب مانده، کشتی حرکت کرد. ساعت اسلامبول مثل ایران، غروب کوک است.

آمدیم، شب را آمدیم در دوازده ساعت به چناق قلعه رسیدیم. چون دخول و خروج را کشتیها باید اجازه بگیرند، قدری ایستاد، حرکت کرد. ده ساعت از نصف شب گذشته، تقریباً چهار ساعت [و] نیم از دسته ایرانی گذشته رسیدیم متلین [=] م ت ل ی ن.

#### شنبه ۶ [ذیقعه]: متلین، از میر.

کشتی دو ساعت در متلین توقف کرد، پیاده نشدیم. متلین، شهری است در دامنه کوه، سمت شرقی دریای سفید واقع شده، جزء آنادولی ترکی است. قلعه‌ای و خانه‌های مفصل، بالای کوه دارد. چمن و سبزه‌های مفصل دارد. تمام کوه جنگل است. از متلین حرکت کرده در چهار ساعت [و] نیم رسیدیم (از میر). از میر نیز شهری است، در مشرقی دریای سفید واقع شده. سه ساعت به غروب مانده رسیدیم از میر. کشتی در اینجا چهار ساعت لنگر انداخت. بقاء السلطنه برادر ارفع الدوله، در اینجا قونسول است. کشتی کوچک آتشی با بیدق ایرانی آورد به استقبال. پیاده شدیم. رفتیم ساحل. جناب شیخ و حضرات خانه قونسول رفته. من چون قصد سیاحت داشتم و وقت کم بود، رفتم به گردش. این شهر تقریباً شبیه به جنوبی فرانسه و سواحل دریای مدیترانه است. گردشگاه در کنار دریا دارد. و قهوه‌خانه‌ها هستند، که مردم نشسته‌اند و گردش می‌کنند. فقط کنار

دریا خوب است. سایر کوچه‌های آن تنگ است و وسعتی ندارد. نایب‌الصدر و غیره همراه من بودند. نشستیم. لیمونات و چائی خوردیم. از اسلامبول به از میر ۲۴ ساعت راه است. دو ساعت در متلین توقف کرده ۲۲ ساعت راه آمدیم. دکاکین اروپائی در از میر زیاد است. شعبه‌ای از این بار، شبیه پاریس در اینجا است. گل‌فروشیهای خیلی مفصل دارد. در لنگرگاه از میر، کشتیهای زیادی است. دریا در این نقطه به شکل قوس واقع شده که شهر از میر مثل نصف دایره‌ای در کنار دریا واقع است. مغرب که آمدیم به کشتی چراغ‌های شهر و کنار دریا و خیابانها خالی از صفا نبود. الحاصل، دو ساعت از شب گذشته از از میر حرکت کردیم. شب را در میان دریا بودیم. آرام بود، خوابیدیم.

#### یوم یکشنبه ۷ [ذیقعه]: پیره، یونان، آتن، در کشتی از آتن به اسکندریه.

چهار ساعت به غروب مانده، وارد پیره شدیم. از از میر به پیره ۱۸ ساعت تمام راه آمدیم. کشتی بنا بود چهار ساعت در پیره توقف کند. بعد از ورود معلوم شد دو ساعت زیادتر، نخواهد ماند. پیاده شده به ساحل رفتیم. پیره، بندر یونان است (کرک) که در کنار دریای سفید واقع شده، شهر خوبی است. خود یونان جزیره بزرگی است. از پیره به (آتن) - که پایتخت یونان است - با شمن دفر ۲۰ دقیقه می‌رود. یونان فعلاً دولت مستقلة است، که سلطنت دارد. شهر پیره ۲۵۰۰۰ بیست و پنج هزار نفر نفوس دارد. شهر کوچکی است، باغ عمومی دارد.

خانه‌ها به طرز اروپایی است. با آنکه وقت ضیق بود، رفتیم بلیط راه آهن گرفته، رفتیم به آتن، که پایتخت است. بلیط رفتن و مراجعت: نمره اول ۶ قروش، دویم چهار قروش و نیم، سیم ۳ قروش.

کارخانه‌های مفصل در راه دیده شد. غالب اطراف راه از پیره به آتن، عمارات و باغات و زراعت و سبزه است. زمین بایر، هیچ دیده نشد. از دوردهات دیده می‌شود، مثل دهات ایران، وضع زراعت آنها به قانون اروپا دیده می‌شود. پول اینجا هر لیره عثمانی، نود و هفت قروش یونانی است. صحرای این صفحه بسیار سبز و خرّم و باصفا

است. درخت‌های سرو زیاد دیده می‌شود. شهر آتن، بسیار قشنگ است. خانه‌های خوب به طرز اروپا و خیابانهای وسیع و ترن الکتریک<sup>۱</sup> دارد. باغات عمومی و مخصوص زیاد دارد. بسیار باصفا است، مثل شهرهای خوب فرنگستان مزین است. پشت بامها، غالباً مثل مازندران سفال است. چندین عمارت و کلیسا در سر کوهها ساخته‌اند. ابنیهٔ عتیقه<sup>۲</sup> در این شهر زیاد است.

اول متمدن دنیا اینها بوده‌اند. همین یونان است که آن همه حکمای بزرگ و شیمی‌دان و علوم این سرزمین است، که اروپا را گلستان نموده. سربازان یونان نیم چکمه و زرنگار گشاد دارند. لباس پلیس آنها، نزدیک به پلیس فرانسه، کشیشها کلاه کوتاه ماهوت در سر دارند، شبیه به کلاه نظامی حالیهٔ ایران، که فزاقی است. اهل شهر در میان کوه واقع است. شبیه است به ماریان باد اطریش و خیلی باصفا تر. می‌شود گفت که امروز مخصوصاً روز یکشنبه است و مردم به گردش و تفریح هستند، و این اوقات که کارنوال است، عموم مردم هستند، جشن و عیش و به این جهات خیلی طرب‌انگیز به نظر آمد.

در چندین نقطه، بندبازها ایستاده‌اند، ژیمناستیک بازی می‌کنند و مردم دور آنها تماشا، خودم در باغچهٔ مصفایی رفتم که چند نفر بازی می‌کنند و مردم هم تماشا می‌کردند. شیخ شیپور دو سه فریادهای عمدی زد، که تمام مردم دست از تماشای بازی برداشتند، به اطراف شیخ جمع شدند. من دیدم بدمیشه توند کردم. مراجعت شیخ هم قدری باز با اطفال سر به سر گذاشت که ما می‌روییم رو به فرار نهاد و اطفال عقب او را گرفته و رسیدند. تمام علما و جناب آقا شیخ فضل‌الله لباسهای ندیده، دیده همدیگر را فریاد می‌زدند که بیائید. نمی‌دانیم این جماعت مردم کجا هستند. کالسکچی که فرانسه می‌دانست، زبان کرک را ترجمه می‌کرد. دیدیم ایستادن اسباب افتتاح است به کالسکه نشسته، به عجله رانندیم. دسته دسته مردم به اشکال مختلف کارنوال می‌کردند. با موزیک و نی و شیپور آدمی را به شکل شتر ساخته بودند. اطراف او را گرفته می‌بردند. مثل پاریس در روی عراذهٔ بزرگی موکب ساخته می‌برند. مختصراً خیلی خوش گذشت.

۱. الیکتریک.

۲. اتیقه.

به قدری این جمع راتماشا مشغول کرده بود، که جناب حاجی امجدالدوله با جناب شیخ در یک کالسکه بودند، در موقعی که پیاده شدیم و دوباره به کالسکه نشستیم جناب شیخ به کالسکه نشسته فراموش کرده بودند، که حاجی امجدالدوله هم بوده. وقتی که به گار رسیدیم، معلوم شد در آنجا مانده است. من و حاجی عمده‌الملک قدری معطل شدیم، بعد معلوم شد با ترنی که از طرف دیگر شهر حرکت می‌کند، سوار شده و به این استاسیون رسیده‌اند. آتن دو استاسیون دارد. یکی آن است که تونل مفصلی چهار دقیقه از زیر شهر می‌گذرد. در اواسط شهر پیاده می‌شوند، که سمت غربی شهر است. در رفتن از آنجا رفتیم از پیره به آتن، نیم ساعت رفتیم. مراجعت از استاسیون نزدیکتر سوار شده در بیست دقیقه آمدیم. میان اطاق نمره اول ترن مثل نیم تختها و صندلیهای حصیری است.

هوای این شهر گرم‌تر از اسلامبول است. خلاصه، چون کشتی به عجله خواهد رفت، زیاد وقت نداشتیم. سوار شده آمدیم پیره. در سر کرایه درشکه‌ها، قال مقال مفصلی شد. کالسکچی‌ها پول زیاد می‌خواستند. یک دفعه از مسافری که نشسته بودند گرفته بودند، باز آمده مطالبه کردند. دیدم اسباب افتضاح است، یک دفعه هم من دادم. یکی از درشکچی‌ها آمده بودند به مشهدی محمود حاجب‌الشریعه چسبیده بودند. یک وقت ملتفت شدم که کلیه حاجب‌الشریعه را به قدری قایم زده‌اند که از گردش گذشته، رسیدم نهیب زدم، ول کرد و پلیس رسید به کالسکچی تغییر کرد. خلاصه آمدیم، به پیره رسیدیم. درشکه سوار شده رفتیم پای بلم کنار دریا. سوار بلم شده رفتیم به کشتی. معلوم [شد] که یک ساعت قبل لنگر برداشته می‌خواستند حرکت کند، به ملاحظه اینکه ماها نرسیده بودیم، حرکت نکرده، منتظر بودند. تا رسیدیم، فوراً حرکت کرد.

نیم ساعت به غروب مانده، کشتی از خلیج آتن حرکت کرد. جناب شیخ بالا آمده‌اند در عرشه نماز جماعتی خواندیم. باد شدیدی می‌وزید. کشتی که کم‌کم به تلاطم درآمد، مردم همه از پا افتاده و من تا ساعت پنج از شب طوری خودداری کرده و شام خوردم و خوابیدم. تلاطم کشتی زیادتر شد. باد از جلو می‌آمد. دریا به شدت طوفانی شد، که آب موج به طبقه فوق ریخته بود. مردمی که در عرشه بودند، به فریاد و زاری برآمدند. من

هم در رختخواب بودم ولی خواب نمی‌برد. جایم هم زیاد بر هم نخورده بود، تا سه ساعت به صبح مانده، صدای<sup>۱</sup> غرش از کشتی برآمده، مثل آنکه به سنگ خورد و صدای ریختن آب به میان اطاق همسایه آمد و کشتی به قدر یک دقیقه از حرکت مانده. آثاری ظاهر شد، که الآن غرق می‌شود. من چنین گمان کردم، که به سنگ خورده و شکست و از آن سوراخ آب داخل کشتی می‌شود و الآن غرق خواهد شد. به کلی قطع امیدم از حیات شد. فوراً برهنه جلو اطاق آقا شیخ فضل‌الله دویدم، برای اطلاع که کلمه شهادت بگویند و وداع آخر را بگویم. دیدم آنها هم بیدار هستند. گفتم گویا کشتی به سنگ خورد و شکست برخواستند، گفتند: ما هم اینطور صدا شنیدیم، حالا چه بکنیم. گفتم علاج از قوه ما خارج است. باید خداوند را به یگانگی و وحدانیت یاد کرد و تسلیم رضای الهی شد. زود برگشتم از حالت یوسف مطلع شوم.

می‌دانستم از بستن لاستیک به کمر افاقه حاصل نخواهد شد. چرا که وسط دریا است و به هیچ ساحلی نزدیک نیستیم و ممکن نیست سالم به ساحل رسیدن یقین مرگ کرده، کلمه شهادت را گفتم و افتادم. دیدم کشتی عیب نکرده، حرکت کرد. گارشن خدمتکار آمد. گفتم مگر کشتی سوراخ شد، آب ریخت؟. گفت: کشتی سوراخ نشده، ولی دریچه اطاق همسایه شما را درست محکم نبسته بودند، آب موج بسیار کف داشت، میان اطاق ریخت و صاحب آن منزل [را] به اطاق دیگر بردیم. بیچاره‌ها که در سطحه منزل داشتند، متصل فریاد می‌کردند و یا علی‌والله می‌گفتند. از حالت آنها تحقیق کردم. خدمتکار گفت: آب موج دریا به سطحه ریخته، همه ترسیده‌اند و فریاد می‌کنند. دیدم که هنوز حیات این اهل کشتی به آخر نرسیده و کشتی سالم است. احوالم برهم خورده بود از حرکت به اطاق آقای شیخ عرق زیادی کرده، حالت قی دست داد، با کمال برهم خوردگی تا صبح بودم.

یوم دوشنبه ۸ [ذیقعه]: در کشتی بین راه آتن به اسکندریه.

یوم دوشنبه ۸ هم تا شب و صبح دیگر تمام شب را دریا متلاطم بود. همه افتاده بودند

از حجة الاسلام و غيره نماز صبح و ظهر ترك شد. كسى قادر نبود به سراغ و پرسش حال رفيق خود بيايد و من فقط نماز صبح و ظهر و عصر را به هزار زحمت نشسته خواندم. ديگر كسى به سراغ ما نيامد. من هم قادر بر حركت نبودم، كه برخيزم. چائى يا غذايى<sup>۱</sup> [بخورم] نزديك غروب آفتاب غفار به زحمت آمد. يك پياله چائى آورد خوردم با دو لقمه نان خشك. برخاسته رفتم سالن. تا چهار از شب گذشته بالا بودم، ولى نتوانستم چيزى بخورم. يوسف هم خوابيده است. ساير مردم هم همه خوابيده اند. كسى در سر پا نيست مگر چند نفرى. من هم آمده خوابيدم تا صبح.

سه شنبه ۹ [ذيقعدة]: در كشتى بين راه آتن به اسكندريه، اسكندريه، خليج اسكندريه، قونسول ايران، وضع بناها، حمامها.

برخاسته نماز ايستاده خواندم و رخت پوشيده بالا رفتم. همين قدر كه اميد وصول به اسكندريه هست، قدرى دلها آرام گرفته و مردم به عرشه آمده اند. تا به حال كشتى به طول حركت مى كرد، حالا از عرض حركت مى كند. ولى هواى عرشه خوب است. خوددارى كرده ايم بدون اينكه كسى بتواند خوراكى بخورد. قريب دو ساعت (۳۰ ميل) به اسكندريه مانده. فنر دريائى كه ميل بلندى است در اسكندريه ساخته اند و شها چراغ هدايت در سر آن مى گذارند ديده شد و كم كم بناهاى اسكندريه پديدار شد و قلبها زيادتر آرام گرفت تا پنج ساعت از آمد و شد گذشته كه يك ساعت [و] ربع به ظهر مانده است به اسكندريه رسيديم. كشتى به واسطه بودن من و سايرين بيدق شير و خورشيد بالاي كشتى كشيده است، از دور ديده، قونسول ايران هم در اسكله بود. دانسته بود كه ماها در كشتى هستيم. لنگرگاه اسكندريه آب زياد ندارد و تنگ<sup>۲</sup> است و هميشه كشتيها در ورود به خليج اسكندريه خيلى احتياط مى كنند و غالباً خطرناك است. شنيده بوديم از اعراب، پله براى واصل نمودن كشتى به جلو مى آيد، كه آنها را (قلاوز) گويند. اما جلو اين كشتى كسى نيامد و كشتى ما را بى خودى به اسكله و كنار ساحل رساند. از پيره بندر يونان تا اسكندريه (۴۱ ساعت نيم) طول كشيد. اين كشتى چنانچه طوفان نباشد، ساعتى

۱. قضائى.

۲. سنگ.

۱۶ الی ۱۷ میل انگلیسی طی می‌کند، ولی در این طوفان به اختلاف اوقات، از ساعتی نه میل الی ۱۲ میل زیادتر نمی‌تواند راه طی کند. اگر طوفان نبود ده ساعت زودتر می‌رسیدیم. تمام اهل کشتی شکرها کردند که جانی به سلامت به ساحل رساندیم. از وقتی که کشتی در چند زرعی اسکله ایستاد تا خود را به اسکله چسباند و پلیس‌ها آمدند بیرون و مراقب حال اهالی کشتی شده و از ناخوشی و عدم ناخوشی در کشتی تحقیقات نمودند و پیاده شدیم یک ساعت طول کشید. قانون این است اشخاصی که در قمره نمره اول و دوم هستند به اسکله بیرون می‌روند و با آنچه از اسباب و اشیاء در قمره خود دارند و کسانی که در سطحه و درجه ۳ هستند با تمام مایحتاج خود باید میان کشتی بادی بزرگ بروند، ببرند در گمرک خانه. آنها دود قرانطین بدهند بعد مرخص نمایند.

قونسول ایران (حسن خان)، برادر میرزا فرج‌الله مستنصرالسلطنه، جنرال قونسول مصر است. پسر رکن‌الدوله دائی‌زاده مرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله در کنار دریا حاضر بود. من هم در عرشه کشتی ایستاده بودم، نمی‌شناخت. از من پرسید این بیدق ایران را در این کشتی برای کی کشیده‌اند؟ گفتم: برای محترمین ایرانی که در این کشتی هستند. گفت: سردار اکرم و آقا شیخ فضل‌الله در این کشتی هستند؟ گفتم: بلی هستند. تا موقع پیاده شدن شد، مأمور دولتی آمد پیش من گفت: قانون این است مسافری درجه ۳ داخل کشتی دیگر بشوند، به قرانطین بروند. و درجه اول و دوم، از این اسکله پیاده شوند، استدعا می‌کنم دو نفر از نوکرهای شما که در سطحه باشند برای خدمت خودتان همراه ببرید و باقی را امر بفرمائید به قانون معمول رفتار کنند. گفتم: بسیار خوب است، هرطور قانون مملکتی شما است رفتار می‌کنیم. همین طور کردم. به این تفصیل بیرون آمدیم. پلیس و مأمورین دولتی که حاضر بودند، احترامات کرده، قونسول گفت: خانه حسن پاشا را برای شما خالی و معین کرده‌ام. درشکه نشسته روانه شدیم. از درب کوچه گمرک که می‌گذرد، معمول این است تذکره تمام حاجیها را می‌گیرند، بعد برای قونسول ایران می‌فرستند، که قونسول هرچه بخواهد از حجاج بگیرد و تذکره‌ها را امضاء کند. من و جناب حاجی امجدالدوله و یک نفر دیگر در یک درشکه نشسته بودیم، آمدند جلو تذکره خواستند. ما از رسم بی‌اطلاع بوده، تذکره‌ها را همراه برنداشته بودیم. من کارت

اسم خودم را دادم. گرفت و نگاه کرد. تعظیم کرده و احترام نمود، روانه شدیم. تذکره‌ها را که می‌گیرند، هر کس تذکره عثمانی اسلامبول داشته<sup>۱</sup> باشد، نفری ۹ قروش برای امضای اداره قرانطین می‌گیرند. هر کس تذکره ایران را بدهد، چیزی مأمورین اسکندریه نمی‌گیرند، فقط قونسول ایران چیزی می‌گیرد که سابقاً نفری (شصت قروش) می‌گرفته و حالا نمی‌گیرند، مگر قدری به اختلاف احوال حجّاج. آن هم خارج از نظام نامه و راپرت وزارت خارجه است.

خلاصه، رسیدیم منزل. عمارت دو مرتبه بزرگ عالی است. به قانون ایران حصار در جلو و باغچه در عقب دارد و سه طرف عمارت باز است. اطاقهای بزرگ مبله دارد. بد نیست مابین فرنگی و مشرقی. من و جناب شیخ و امجدالدوله در این خانه منزل کردیم. حسن پاشا...<sup>۲</sup> صاحب این خانه مُرده است. پسرش در ییلاق است. چهل چراغ و دیوارکوب و غیره دارد. میز، صندلی و مبل و غیره دارد. عمارتی هم در مقابل دارد که بعضی از تُجّار تبریزی معروف به خطائی منزل کرده‌اند و در دو اطاق هم آقاعلی اکبر منزل کرده است. نهار قابل پسند داشتیم، خورده، بعد از نهار تمدّد اعصابی به جا آورده، رفتم به حمامی که در بالای آن به خط عربی نوشته. حمام رجال العربی و افرنگی. شریعتمدار هم در حمام پیش من بود. حمام بسیار خوبی است که این طور حمام در اسلامبول هم ندیدم. حمام بیرون در پائین جاها انداخته و اطاقها دارد و همچنین در بالا اطاقهای مخصوص دارد. نیم‌کت گذاشته‌اند و آینه‌ها دارند خیلی پاکیزه. در حمام گرم هم حوضهای حوضی که آب از بالا می‌ریزد متصل می‌ریزد. تمام حمام سنگ مرمر است. درهر خلوتی یک حوض دارد. در وسط سکوئی دارد. حمام بسیار روشن است. قانون کیسه کشیدن و صابون زدن، مثل اسلامبول است. کیسه خوب می‌کشند، الا اینکه اطفال امرد در حمامهای این شهر معمول نیست. خلاصه، شستشو کرده بیرون آمدیم. قتیفه و حوله پاک آوردند. رخت پوشیده، مغرب بود، بیرون آمدیم. شب آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم.


۱. داده.

۲. یک کلمه خوانده نشد.

#### چهارشنبه ۱۰ [ذیقعه]: شهر اسکندریه، دیوانخانه عدالت، مدنیّت اسکندریه.

صبح با حاجی امجدالدوله و سایرین سوار درشکه شده، رفتیم به گردش، شهر اسکندریه از بنادر بسیار معتبر است. نصف شهر اروپایی است که خانه‌ها و خیابانها را به طرز فرنگ ساخته‌اند. ترنهای الکتریک دارد. خانه‌های عالی و هتل‌های عالی دارد. خیابانها دو طرف که پیاده‌رو است سنگ فرش و وسط قیر. و بهبوهه آبادی اسکندریه میدانی است معروف به (من شأ) که باغچه در وسط میدان از چمن و گلکاری و مجسمه محمد علی پاشای اول را سواره در وسط میدان گذاشته‌اند و اطراف میدان، دکاکین اروپایی است و قهوه‌خانه و تیاطرها غالب مغازه‌های بزرگ در این میدان و خیابانهای متصل به میدان است. چراغ الکتریک در بعضی هتلهای و خانه‌ها هست، ولی عمومیت ندارد. عموماً خیابانها و غیره چراغ گاز است. دیوان خانه عدالت در این میدان است. رفتیم به تماشا، چند اطاق دارند که هر یک به اسمی موسوم است. در یک اطاق که محاکمه می‌کردند. چندین نیمکت و صندلی‌ها پشت سر هم گذاشته‌اند. اجزاء مجلس نشسته‌اند و رئیس مجلس هم که فرانسوی است در بالای اطاق روی صندلی و میزی نشسته محاکمه در اسکندریه به زبان فرانسه می‌شود. و کلا، که اوکات می‌گویند، لباس مخصوصی دارند. کلاه بلند و لباده بلند مثل شل که پشت گردن چین دارد. رئیس مجلس هم خارجه‌ای است که ماهی سیصد لیره مصری موجب دارد. اجزاء مخصوص، نفری یک صد و پنجاه لیره ماهی موجب می‌گیرند. طریق محاکمه که به قانون اروپا است. قوائد در این عدالت خانه هست که هر کس پول قرضی می‌خواهد گرویا ضامن می‌گیرند می‌دهند.

این طرف شهر عمارات اروپایی است و سمت دیگر که بحری گویند، عمارات عربی و اروپایی داخل هم است و غالباً عمارتها حصار دارند. مثل ایران و باغچه و حوض غالباً یک حصار در جلو، و باغچه پشت عمارت دارند. زبان اسکندریه کلیتاً عربی است. جز اینکه بعضی انگلیسی و فرانسه و ترکی هم می‌دانند. از هر گروه و ملتی در آنجا آدم هست. لباس زنهای عرب در اینجا خیلی وضع مخصوصی است. چادر سیاهی دارند، که

کمر آن بسته است، مثل اینکه دو چادر انداخته‌اند، یکی از سر تا کمر، دیگری از کمر تا پا. نقاب سفیدی به رو می‌اندازند. از پائین صورت تا روی دماغ را گرفته و چشم و ابرو نمایان است و لوله‌ای از نقره مطلاً شده یا طلا به این شکل:  از میان دو ابرو از بالا به چادر وصل کرده و از پائین به نقاب. همیشه این لوله را دارند و دلیل آن معلوم نیست و منحصر به صفحات مصر است. در پای زنها کفشها فرنگی غالباً زیاد بر پا است. لباس مردها عموماً عباء عربی است، با عمامه<sup>۱</sup> کوچک مولوی سفید. فینه هم به سر می‌گذارند و بعضی تجار و عموم نوکرهای دیوانی، لباس اروپائی دارند و فینه به سر می‌گذارند. فینه‌هایی که در اینجا به سر می‌گذارند قدری بلندتر است از فینه‌های عثمانی.

دکان غیر اروپایی، مثل دکاکین ایرانی است. محمول آنها به همان شهر عراده‌ها است که دو چرخه و چهار چرخه غالباً به قاطر بسته‌اند. درشکه و کالسکه کرایه نیز در اینجا زیاد است. هر کورس که از محله به محله‌ای برود، غالباً پنج فروش ساق می‌دهند.

پول طلای صفحات مصر را جُنی می‌گویند، بر وزن کتی انگلیسی که هر صد فروش ساق، یک جنی مصری است و هر فروش ساق، دو فروش ... و هر فروش به ... ده ملیم است، به کسر میم و تشدید ل. ترن الکتريک در اسکندریه هست. هوای آنجا بالنسبه به مصر بهتر است و به ییلاق مصر سفری نموده. اما کلیتاً گرم است. غالب مردم اینجا را می‌بینم چشمشان معیوب است. چشم سلامت کمتر دیده می‌شود. جائی است که معروف است به قبر دانیال نبی. رفتم زیارت، مسجدی است، به زیر آن چند پله پائین می‌رود. یک مرقدی است که می‌گویند قبر حضرت دانیال است. و حال اینکه قبر حضرت دانیال مسلم است در شوش خوزستان است. الحاصل، پهلوی آن نیز قبری است که می‌گویند مقبره لُقمان است.

پهلوی همان مسجد، دو اطاق است که مقبره شاهزادگان مانوی مصر است. بعضی قبور آنها از سنگ مرمر، صندوق ساخته و بعضی از چوب. و تمام روی صندوق‌ها با آب طلا منقش است. قبر سعید پاشا - که پُرت سعید به نام او نامیده شده است - در این محل

است و تاریخ آن ۱۲۷۹. قاریها در این مسجد و نیز مقبره بودند. من خواستم قرائت اعراب را بشنوم. گفتم یکی قرآن بخواند. کوری را گفته بخواند خواند. بسیار خوب می خواند. قرائت اعراب که معلوم است. لحن آن هم خوش بود، قدری قرآن خواند. انعامی به او دادم. وقتی که او قرآن می خواند، سایرین که نشسته بودند و گوش می دادند، در سر هر آیه، یک تحسین<sup>۱</sup> و به به می گفتند.

سوار درشکه رفتم کنار نیل. سر راه ستون سنگ سماقی<sup>۲</sup> دیدم، که ده دوازده زرع است و از زمان فراعنه بوده و پارسال از زیر خاک بیرون آمده. آمدیم منزل، نهار خوردیم و خوابیدیم. عصر رفتم به گردش رامن الطین، که عمارت سلطنتی خدیو در آنجا است. محلی است که خشکی پیش رفته و سه طرف آن آب است. در نقطه آخر، باغ و عمارت خدیوی واقع است. باغ باصفائی است؛ گلکاری و مشجر خیابان آن نیز خالی از صفا نیست. شیخ و جمعی اصرار کردند که تیاطر آنجا را تماشا کنند. رفتم به تیاطری که در میدان (من شأ) واقع است. کریستال باله می گویند. از اسم آن چنان گمان کردیم، که باید جای عالی باشد، مثل کریستال باله لندن. وقتی که رسیدیم معلوم شد، جای پستی است مثل تیاطرهای نمرة ۲ و ۳ پاریس. مردم وارد می شوند. در صحن دو شیشه خمیری می خورند و پولی نمی دهند، مگر جهت آنچه خورده اند و در لجهای نفری پنج قروش عثمانی می دهند. من رفتم بالا نفری پنج قروش دادیم. لجه درجه اول گرفتم. دخترها بازی می کردند و بعضی مردها حکایت می کردند، یکی دو پرده که نشستیم، دیدم برای من لذتی ندارد و آدمم منزل. حاجی عمدة الملک و قونسول و برادر شیخ شیپور ماندند.

پنجشنبه ۱۱ [ذیقعدة]: اسکندریه، قبر عبدالله جابر بن انصاری، عمودالواری، مذبحه یونان، محصولات.

صبح رفتیم زیارت قبر عبدالله جابر بن انصاری. قدری دور از شهر است، ولی خیابان

۱. تحصین.

۲. سماغ.

مستقیم خوبی دارد. از میدان (من شأ) به آنجا با کالسکه در نیم ساعت رفتیم. ۱۲۷۶ سال قبل این بقعه را می‌گویند ساخته‌اند. یک کشتی، نمونه کشتی نوح، در دیوار این بقعه آویزان است. مسجدی در جلو بقعه است. فاتحه خوانده بیرون آمدیم. عباس پاشا این بقعه را تعمیر کرده است. آمدیم منزل نهار خورده، رفتیم عمودالواری. عمودالواری ستون سنگ سماق یک پارچه است، به ارتفاع ۲۵ الی سی ذرع. سنگ بزرگی که در زیر آن است، چهار زرع در چهار زرع است، خیلی ستون بلندی است. در طرف مغرب جنوبی آن محلی است که چند پله خورده، پائین می‌رود. و در زیرزمین از سنگ دالانی ساخته‌اند که گویند محل قبر آنها بوده است و آخر آن دالان، تا به زیر ستون می‌رود. از چوب پله‌ها ساخته‌اند، که مردم می‌روند تماشا می‌کنند. در زیر خود ستون که زیر ستون سنگی است جایی سوراخ و نمایان است، که در سنگی خط شکلی<sup>۱</sup> نوشته‌اند. از آنجا باز با درشکه رفتیم به محلی، که مذبحة یونان می‌گویند. این محل را دو سال است پیدا کرده‌اند.

گمانی این زمین را از دولت خریده برای ساختن عمارت، بعد که این بنا بیرون آمده است، به حکومت اطلاع داده و پول خود را گرفته واگذار نموده. چند نفر مستحفظ دارد. پله‌های خوب ساخته‌اند، نفری پنج قروش می‌گیرند حق دخول. اول هفتاد [و] دو پله رو به بالا می‌رود و به محل مرتفعی بیرون می‌آید و از آنجا ۱۲۱ پله پائین می‌رود و در این زیرزمین از سنگ و خمسه‌ها و حجرات تراشیده‌اند. در موقعی حمام داشته‌اند و در یک اطاق سه صفا<sup>۲</sup> است.

در جلو که میان هر یک، یک قبری است و جلو قبر از سنگ صورت تراشیده‌اند و در دیوار صفا شکل گاو و اشکال غریبه از سنگ حجاری کرده‌اند. میان سوراخهای آن تماماً پُر است، از کله آدم که مثل کله گوسفند روی هم ریخته و زمین اینجا تمام آب است و بعضی مُرده‌ها را از میان آب بیرون آورده‌اند. ولی معلوم نیست منبع<sup>۳</sup> این آب از کجا

۱. مشکلی.

۲. صفا.

۳. منبأ.

است، که زیاد و کم نمی شود و متعفن هم نشده است.

در رو به روی اطاق عالی که حجاری مفصل دارد مثل حافظ از برف و بوران در بالای پشت بامهای ایران روی پله می سازند یا روی پله آب انبارها می سازند، ساخته اند و پله ها پائین می رود، ولی آب گرفته و معلوم نیست این پله ها به کجا پائین می رود و در زیر آن چه هست، ولی معین است که بدون جهت این پله ها ساخته نشده و جهتی دارد. در معابر که زمین تمام آب است، تخته ها گذاشته اند، که مردم از روی آنها عبور می کنند. در تمام اطاق، چراغ الکتریک قرار داده اند، که روشن می کنند و مردم تماشا می دهند، خیلی عالی بنائی است. الحاصل، درست دیده بالا آمدیم و ورقه آنجا را به خط فرانسه گرفتیم. بعضی خمره ها در اینجا پیدا شده است که میان آن مرکز مرده ها سوزانده بوده است و در مقبره مرده ها هم بعضی جواهرآلات و پول بوده است، که یافته اند و چون این بناء تازه پیدا شده است، درست تمام جاهای آن را نیافته اند. شاید در این قطعه عالمی است و جاهای غریب تر از آنچه کشف شده باشد، که بعدها کشف خواهد شد. الحاصل، آمدیم منزل. وضع اسکندریه بد نیست. مأكولات آن نیز از هر قبیل فراوان است.

بادمجان تازه و باقلای تازه و خیار و کاهو همه چیز هست. نیشکر در بازارها می فروشند و مردم می خرنند و می خورند. نی است که میان آن شیرین است. (موز) در اینجا زیاد است. یک قسم نارنگی اینجا است، که خیلی درشت است و اسم آن را یوسف افندی گویند. گویا یوسف افندی نامی، تخم آن را آورده و کاشته. به قدر یک پرتقال درشت است و بی مزه هم نیست خوب است. الحاصل، شب را مانده.

**یوم جمعه ۱۲ [ذیقعه]:** گار راه آهن اسکندریه، راه اسکندریه به مصر و سویس، بنها، پرت سعید، اسماعیلیه، مصر.

صبح آمدیم به گار راه آهن. از اسکندریه به مصر روزی هشت مرتبه ترن شمن دفر حرکت می کند. چهار ترن اکسپرس و چهار ترن اسنی یوسن. این ترن در ساعت نه فرنگی از اسکندریه حرکت می کند. جناب شیخ اصرار کرده اند: اول طلوع آفتاب به گار آمدیم.

کرایه این خانه بیست و پنج لیره می‌خواهند. برای سه شب خیلی گزاف است. جناب شیخ می‌فرمودند می‌آیند در مصر خواهیم داد. بالأخره چهارده لیره دادیم. بعضی آدمها را از اینجا مستقیماً روانه سویس کردیم. بعضی را همراه می‌بریم به مصر. از اسکندریه یک خط آهن هست که به مصر و اسماعیلیه و سویس می‌رود. راه مصر با راه سویس یکی است تا استاسیون بنها BENHA از بنها ترن سویس عوض می‌شود. این ترنی که از اسکندریه حرکت کرده، یکسر می‌رود به مصر. مسافرین سویس پیاده می‌شوند با ترن دیگر به سویس می‌روند. از بنها تا مصر سه ربع ساعت است و اسماعیلیه مابین بنها و سویس است. راه پُرت سعید به سویس، نیز در اسماعیلیه به راه مصر ملحق می‌شود. کسی که از اسکندریه بخوهد به پُرت سعید برود، می‌آید از بنها گذشته به اسماعیلیه می‌رود. از اسماعیلیه همه جا از کنار کانال به پُرت سعید و از اسماعیلیه تا پُرت سعید ۷۹ کیلومتر<sup>۱</sup> است. در سه ساعت [و] نیم می‌رود و باقی راه نیز از این قرار است:

از اسکندریه الی پُرت سعید ۸ ساعت؛ از پُرت سعید الی سویس ۶ ساعت؛ از سویس به اسماعیلیه ۸۲ کیلومتر؛ از اسماعیلیه به پُرت سعید ۸۰ کیلومتر. از اسماعیلیه به پُرت سعید: درجه اول ۱۲ فرنک، درجه دویم ۹ فرنک، درجه سیم ۶ فرنک. از اسماعیلیه الی پُرت سعید ترن بخاری مالِ کُمپانی کانال است.

از اسکندریه تا مصر سه ساعت [و] نیم ۲۰۷ کیلومتر: تابنها، دو ساعت [و] سه ربع، از بنها به مصر ۳ ربع ساعت، قیمت: درجه اول ۸۷ قروش [و] نیم، [درجه] دویم ۴۳ قروش، درجه ۳، ۲۴ قروش. از اسکندریه به بنها ۱۶۳ کیلومتر، از بنها به مصر ۴۵ کیلومتر.

قیمت از اسکندریه الی سویس، یکسره ۳۵۶ کیلومتر. درجه اول ۱۲۷، درجه دویم، ۷۳ قروش، ۳۰ پاره، درجه سیم، از بنها تا اسماعیلیه ۱۱۱ کیلومتر، از اسماعیلیه به سویس ۸۲ کیلومتر.

از مصر الی سویس - اکسپرس<sup>۲</sup> - ۶ ساعت. از مصر الی بنها<sup>۳</sup> ربع. قیمت: درجه اول

۲. اکسپرس است!

۱. مطر.

۹۶ قروش [و] نیم، درجه دویم ۴۸ قروش [و] نیم. درجه ۳، ۲۴ قروش از بنها الی سویس ۵ ساعت [و] ربع. اسماعیلیه در وسط راه واقع است.

ساعت نه فرنگی ترن حرکت کرد. بلیط از اسلامبول تا جدّه را یکسره گرفته‌ایم. حق کمپانی است همانطور که با کشتی تا اسکندریه رسانده با شمن دفر از اسکندریه به سویس برساند و از سویس با کشتی به جدّه برود و تمام بارهایی که همراه داریم، قیمت حمل‌راه آنها به عهده کمپانی است، ولی این کمپانی مستقیماً به سویس می‌برد. کسی که بخواهد به مصر برود، کرایه از بنها تا مصر و مراجعت به بنها را خودش متحمل می‌شود. در اینجا کمپانی گفت که من شما را می‌برم تا مصر و کرایه از اسکندریه به مصر را متحمل می‌شوم و آنچه بقیه کرایه، از اسکندریه الی سویس است، می‌دهم که خودتان از مصر تا سویس بلیط بخرید. آدمها و بنه را از آنجا یکسره الی سویس می‌برد این کار را رجوع کردیم به حاجی عمده‌الملک. رفت بلیطها را گرفت و اضافه پول را هم از کمپانی گرفت، که از مصر الی سویس، خودمان بلیط بگیریم. کمپانی صاحب کشتی، که بلیط یکسره داده است، وکیلی در اسکندریه دارد، که از شمن دفر بلیط می‌گیرد و [به] مردم می‌دهد. نمره اول را، بعد از وضع بلیط تا مصر نفری چهل قروش داده و نمره دویم، سی قروش، نمره ۳ را شانزده قروش گرفته که تا سویس یکسره از مصر برود، ولی در دادن پول تقلب<sup>۴</sup> کرد.

الحاصل، از اسکندریه حرکت کردیم. تمام اطراف راه زراعت و باغات است. زمین بایر ابداً دیده نمی‌شود. خود اسکندریه، از جاهای دیدنی است. رمله محل ییلاق اسکندریه است، که باغات بسیار خوب دارد. قریب سه فرسخ، خیابان مستقیمی است که اطراف آن سنگ فرش پیاده رو است و مشجر. وسط خیابان کالسکه رو و باغات [است]. عمارت ییلاقی مردم در اطراف این خیابان و آخرین نقطه این خیابان، عمارت خدیوی است. تاجری در اینجا باغ بسیار خوبی دارد، که خیلی مزین است. خلاصه، از اسکندریه به مصر که آمدیم، تمامی زراعت مشروب از رود نیل است. از

اسکندریه تا بنها که یک استاسیون به مصر مانده است، در دو ساعت [و] سه ربع آمدیم و در سه ربع از بنها به مصر آمدیم که تمام سه ساعت [و] نیم آمدیم. ورود مصر، میرزا فرج‌الله خان مستنصرالسلطنه که جنرال قونسول به مصر است در گار حاضر بود. درشکه او هم حاضر بوده، سوار شده آمدیم به قونسولخانه ایران، که در خیابان عباسی است. نهار را در آنجا خورده، در همان خیابان، هتلی که معروف به هتل عباسی است، دو اطاق گرفته برای من، شبی پنجاه قروش ساق مصر، قدری خوابیده، رفتم با امجدالدوله شهر گردش تا غروب بودیم، برگشتیم منزل.

شنبه ۱۳ [ذیقعه]: مصر، محمل عایشه و رسول (ص)، ارتش و حکومت مصر، راه آهن مصر، مالیات‌های انگلیسی در مصر خدیویه محصولات، رود نیل، هتل‌های مصر، مختار پاشا.

امروز محمل عایشه را از مصر حرکت می‌دهند، که به مکه معظمه مشرف شوند. هر سال دو محمل به مکه معظمه حرکت می‌دهند، یکی محمل عایشه است، که از مصر حرکت می‌دهند، و دیگر محمل حضرت رسول (ص) است از شام. امروز این محمل را از آنجا حرکت می‌دهند. دو روز در بیرون دروازه می‌ماند و بعد می‌روند از سویس عده‌ای، اولاً سه روز، بلکه یک هفته، از جلو مردم شترها را آرایش کرده، در میان محلات و کوچه و بازار می‌گردانند، با ساز و نقاره و امروز حرکت می‌دهند. اول صبح قشون سواره و پیاده حرکت کردند. موزیک مصری بسیار خوب است، دخیلی به سایر جاها ندارد. بعد رفتیم میان شهر، دیدم در میان خیابان راه عبور مسدود است. از مسجد محمدعلی پاشا، که میان قلعه است، محمل را حرکت می‌دهند. من در هتل بودم. حاجی امجدالدوله و سایرین آمدند برای تماشا. در سمت شرقی هتل، زمین وسیعی است چادرهای زیادی زده‌اند که محمل را به آنجا ورود خواهند داد. اول فوج پیاده آمدند و صف کشیدند. لباس سربازان مصری بد نیست. لباس مشکی پوشیده‌اند، همراه محمل دوازده عراده توپ کوهی و صحرائی قاطری.

در روی نیم چکمه آنها زنگار سفیدی است، مثل انگلیسی‌ها با دستکش، وقتی که

ایستاد دستمالهای سفید بیرون آورده، لباس خود را پاک کردند. تفنگشان مارتینی است. خلاصه افواج یک صف در دو طرف، صف کشیده ایستادند و سواره نظام آمد با فینه و زین فرنگی است.

سوارها زیاد بزرگ نیست. هر سواری یک نیزه بیدق در دست دارند و جمعی سرباز و پلیس نیز در جلو محمل بودند. شیخ شیپور تنها وسط، راه می‌رفت. شتری را محمل بار کرده‌اند و شکل محمل از قراری است که در عکس انداخته شده و یک و دو شتر نیز کجاوه بار کرده و یک تخت شتری نیز بار کرده‌اند خیلی مجلل. حاکم شهر با جمعی از اعیان در عقب شتر محمل، با لباس رسمی سواره می‌آیند. جمعیت کثیری دنبال محمل است و به این شوکت محمل را آورده، در میان پوش بزرگی گذاشته و متفرق شدند. قشون مصری ظاهراً بد نیست. مصر بیست [و] چهار هزار قشون، بر حسب معاهده، باید داشته باشد و زیاده از آن، آنچه داشته باشد، بر خلاف معاهده‌ای با دولت عثمانی است. سردار قشون مصری انگلیسی است، ولی فینه عثمانی بر سر می‌گذارند. نفوذ انگلیسی در خاک مصر حالا زیاد است و مصر الآن در تحت حکومت ثلثه است. اختیارات<sup>۱</sup> کلیه و روح مملکت در دست انگلیسی است. عنوان ظاهر حکومت خدیوی است. از حکومت عثمانی، فقط سکه و خطبه به اسم سلطان است و بس و هیچ قسم اختیار دیگر ندارد. سالی (هفتصد [و] پنجاه هزار لیره قرار داده‌اند) به دولت عثمانی از تمام مصر برسد. آن هم به اشکال می‌رسد و نیز قرار داده‌اند، که در موقع احتیاج و جنگ چهل هزار قشون، از مصر به عثمانی کمک برسد، ولی این معاهدات اسباب اقتدار عثمانی به مصر نخواهد شد و متدرجاً اسباب فراهم می‌شود، که به کلی مصر از اختیارات عثمانی خارج گردد. سودان و خرطوم تماماً در تصرف انگلیس است.

راه آهن از مصر تا خرطوم کشیده شده، پنج روزه از مصر به خرطوم می‌رود، که در واقع اول خاک سودان است و راه آهن هنوز باریک است و عوض خواهند کرد. این راه تقریباً موقتی بوده است. بعد از این دور نیست دو روزه الی سه روزه، از مصر به خرطوم

۱. امتیازات!

بتوان رسید. قصد انگلیس این است: راه آهن مصر و خرطوم را به خاک ترانسووال وصل کنند. مانع این خیال، عجزاً مستملکات فرانسه و آلمانی است، که در خط راه آهن واقع خواهد شد (سکمة الحديدية) و چنانچه این مانع مرتفع شد و راه ترانسووال وصل شد، می توان گفت، که عنان اختیار کلیه آفریقا به دست انگلیس خواهد افتاد. این قطعه آفریقا برای انگلیس از هندوستان مهم تر خواهد شد. الا اینکه دول بزرگ محض از دیاد قوت انگلیس، تا هر اندازه بتوانند، البته مانع اجرای این مقصود خواهند بود. از وقتی که جنگ ترانسووال اسباب اشغال انگلیس شده، تا یک درجه در خاک مصر جلو اقتدارات ظاهری خود را گرفته و به حکومت محلی مصر (خدیوئه) اندکی قوت و برتری داده است. به خیال اینکه مبدا آنها نیز در آن موقع، فرصتی غنیمت شمرده، مقام مخالفت برآیند و از این طرف هم انگلیس را مشغول نمایند.

الحاصل، خاک مصر و رود نیل از ممالک بسیار خوب و مرغوب دنیا است. سالی سه حاصل از زمین مصر بر می دارند. همه قسم مأكولات و امتعه در مصر به درجه و فور است. نی شکر و قند مصری، که معروف عالم است. قند آنجا بالنسبه از قند روس و فرانسه خیلی شیرین تر است. چرا که قند آنجا فقط از نی شکر است که در جلو ماشین آب نی شکر را می گیرند و تفاله آن را دور می ریزند. آب شکر در یکجا جمع می شود و ته دیگها می ریزد و قند می شود. این است که بسیار شیرین و نبات مصری نیز ممتاز است. اراضی را دو سال اتصلاً سه حاصل بر می دارند که قوت بگیرد و یک سال پنبه می کارند.

رود نیل اراضی مصر را آباد کرده، ۲۴ کیلومتر بالاتر از شهر مصر، که پائین تر از پُل قنطرة النيل است، مقسم آب نیل است. در محلی که اسم آن را (فم البحر) گویند، یعنی دهن دریا. در آن موقع پلی ساخته اند، که از اول پل های عالم شمرده می شود. آب نیل را بر سه قسمت کرده اند، که هر قسمتی ۲۱ حبه است و عمارتی در روی پل ساخته اند، که نیز از بناهای عالی است و این بنا از اسماعیل پاشا است. از جاهای دیدنی دنیا است و عمارات عالی در آنجا ساخته اند و از مصر تا آنجا مسافرین باشمن دفر می روند.

عمارات عالی در اینجا ساخته‌اند و جزیره‌ها که در وسط پیدا شده. گل‌کاری بسیار مزین کرده‌اند و این پُل بسیار عالی است و برای عبور کشتی‌ها، پُل را باز می‌کنند. طول این پُل (...)<sup>۱</sup> و درها در زیر پُل قرار داده‌اند، که با زنجیر بالا می‌آورند، می‌بندند و باز می‌کنند و به هر اندازه که می‌خواهند آب به هر قسمت می‌دهند.

قدری پائین‌تر از فَم البحر، فَم خلیج است و تفصیل آن این است که نهری از نیل به میان شهر جاری بوده است، که آن را خلیج می‌نامیده‌اند. در تابستان که آب نیل زیاد می‌شود، که می‌خواسته‌اند از فَم الخلیج آب را به میان شهر باز کنند، جشنی می‌گرفتند، آتش‌بازی‌ها و چراغان و مهمانی‌ها می‌کرده‌اند و آب را باز می‌کردند به میان خلیج. تا وقتی که آب در تزیاید بود، جاری بود. وقتی که آب کم می‌شده است، خلیج نیز خشک می‌شده. تا چند سال قبل یک کمپانی تشکیل شده، به حکومت اظهار داشته است، که این خلیج برای شهر مصرفی ندارد، جز اینکه کثافات شهر داخل آن بود و آن هم این قدر فایده نیست. مختصراً امتیاز آن را گرفته، خلیج را پُر کرده‌اند و خیابان و راه ترن الکتریک و عمارات ساخته‌اند.

الحاصل، در روی نیل، پلهای زیاد هست، که تمام را با آهن و بسیار محکم ساخته‌اند و هیچ پولی برای عبور نمی‌گیرند. در اسلامبول یک پُل هست و آن را هم از تمام نفوس وجه عبور می‌گیرند و در مصر به هیچ وجه پول نمی‌گیرند. یکی از آنها پُلی است که در مغربی شهر مصر است، که به جزیره می‌رود. مجسمه شیر عظیم در دو سمت پُل هست. شعبه بزرگ نیل همین است، که این پُل در روی آن است. یک شعبه کوچک هم در مغربی آن است، که مابین این دو، جزیره کوچکی شکل یافته که میدان اسب دوانی و هتل جزیره پلاس در آن جزیره واقع است.

راه عبور اهرام<sup>۲</sup> نیز از روی همین نیل است. کالسکه و اسب و عراده عبور می‌کنند، إلا راه آهن و ترن الکتریک، از این پُل نمی‌رود این پُل را (قنطرة النيل) گویند. یعنی پُل نیل. الحاصل، عصر با میرزا فرج‌الله خان مستنصرالسلطنه رفته هتل جزیره پلاس. این هتل باغ

۱. بیاض بالاصل.

۲. احرام.

و عمارتی است، که اسماعیل پاشای خدیو برای پذیرایی امپراتوریس فرانسه ساخته است. در زمان ناپلیان (= ناپلئون) سیم و بعد از او فروخته‌اند به این کمپانی (واگن دُولی) که هتل کرده است. این باغ و عمارت در جزیرهٔ مغربی مصر واقع و عمارت بسیار بزرگ و باغ بزرگی است که گل‌کاری و بسیار مصفاً است. چند دست سالون و طالارهای بزرگ هم، در نقاط دیگر باغ دارد، و طوری مزین است، که در هیچ نقطهٔ اروپا، هتلی به این بزرگی و خوبی ندیده بودم. قدری با درشکه در میان باغ گردش کرده آمدیم، در جلو هتل نشسته چائی خوردیم و یک سمت این هتل متصل به رود نیل است.

گویند اسماعیل پاشا، در این هتل مهمانی کرده بوده است و این پُل را با کمال عجله ساخته که محل منفعت است. اطاقهای داخل هتل، بسیار مزین است و یک عمارت کوچکی نیز، در میان باغ است، که مشتمل بر سه چهار اطاق است. منزل دیرکتر این هتل است دو سال قبل یک نفر امریکایی، اما به میل خود به اینجا وارد شده، آن عمارت کوچک را کرایه کرده بود، یک ماهه پانزده هزار فرنک داده است. غالب مسافری این هتل انگلیسی‌ها و امریکایی هستند. سالی چهار ماه این هتل مفتوح است و باقی اوقات، بسته است، چرا که مصر محل قشلاق و تفرّج‌گاه زمستانی اهالی اروپا است. از قبیل نیس و ناپل و جنوبی فرانسه و ایتالیا است. دیرکتر این هتل، در مدّت چهار ماه، معادل هشت هزار تومان پول ایران مواجب می‌گیرد. از هر جهت این هتل، بهترین هتل‌ها است و چندین هتل خوب در مصر هست، که نمرهٔ اول آنها، جزیرهٔ پلاس و بعد از آن، هتل کنتی نان تایل، که به باغ اوریکن ناظر است و هتل (شپرتس) به کسرشین و بعضی هتلهائی که بعد ذکر آنها می‌شود.

خلاصه از هتل سوار شده آمدیم از پُل عبور کرده به محلهٔ جدید الاحداث رفتیم، که در غربی مغربی، تازه بنا شده است و از این محله، جز اروپائی سایرین کمتر خانه دارند. موافق قرارداد انگلیس، بنای عمارات این محله، در تحت قانون معین است، که از هر چند هزار ذرع زمین، چقدر باید باغ باشد و چقدر عمارت. محض این است که مردم تمام اراضی را خانه نسازند و در هر زمینی، قطعه باغی باشد، که به واسطهٔ اشجار، تلطیف

هوا بشود و عمارات دو مرتبه نیز نباشد که فضای خانه‌ها کوچک نشود و معین است که دو ثلث اراضی باید باغ باشد و یک ثلث عمارت. قصرالدواره نیز در این محله است. چند سال قبل، این اراضی ابداً قیمتی نداشته است و خدیو به اجزاء خود منفعت می‌داده است که بیایند در اینجا عمارت و خانه بسازند، کسی قبول نمی‌کرده است و الحال ذرعی دو لیره و سه لیره مصری قیمت دارد. شارع سلیمان پاشا، ذرعی پنج لیره قیمت دارد و بیشتر. در اواسط شهر الی ۲۵ لیره و پنجاه لیره قیمت اراضی است. عمارات عالی غالباً در این سمت شهر است. عمارت عالی از اسماعیل پاشا در کنار نیل واقع است، که بسیار عالی است. فعلاً متصرفی عمومی خدیو است.

در قُرب این محلّه خانه‌ای است از حکومت مصر، منزل مختار پاشای معروف است، که حالا در مصر از طرف دولت عثمانی مأمور است. در واقع قصد این است که در اسلامبول نباشد. سالی هجده هزار لیره مواجب از دولت عثمانی دارد، که معادل نود هزار تومان ایران است. خود مختار پاشا، همسفر اروپایی من بود. پیرمرد بسیار خوبی است. پارسال به استاندر آمد و مسافرت طرف قطب شمال و استیش برگن رفت. مرد قدکوتاهی است. ریش سفید کمی دارد. بعد از جنگ روس و ترکی بیکار است و مصدر کاری نیست. معاصر و هم قطار عثمان پاشا و غیره بود و حالا از همقطاران او در دولت عثمانی و قشون او کسی نمانده است.

الحاصل، آمدیم، شب قدری گردش کردیم. در جلو باغ اوریک و مقابل هتل کنتی نان تایل و آمدیم منزل.

#### یکشنبه ۱۴ ذیقعدہ: مصر؛ رأس الحسین، حمامهای مصر، تیاطرهای مصر.

صبح به دستور روز گذشته، محمل را با توپ و سرباز و سوار حرکت دادند و من رفتم در شهر گردش کردم و رأس الحسین را زیارت نمودم. مسجد بسیار بزرگی است، مفروش و مزین. در عقب مسجد بقعه و ضریحی است، که گویند سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام در اینجا است و حال اینکه خبر ضعیفی است و مردم به زیارت می‌آیند. لوحه‌ای به ضریح آویخته‌اند: «الله محمد علی فاطمه حسن و حسین». در هر

صورت چون منسوب به آن حضرت است البته زیارت آن اجر کامل دارد، و از این بقاع در مصر زیاد است. از قبیل سَتّی زینب و سَتّی سکینه و غیره.

خلاصه، رفتم حَمّام، اما چه حَمّامی که خیلی بدتر از حمام‌های اسکندریه است و کثیف. در یک خلوت حوض دارد، که میان آن می‌روند و سگّوی کوچک هشتی در وسط حمام هست، که کیسه را حتماً باید در روی آن سگّو بکشند. دُلاک حمام بسیار بد است و مثل حکیم خرّم درّه قزوین است. اوّل سینه و پای آدم را نشسته کیسه می‌کشد و یک طرف دست را نیز در جزء آن. و بعددَمَرَو می‌خواباند و پشت را کیسه می‌کشد. ترتیب مخصوص دارد، که جز آن هیچ چیز بلد نیست. بعد از کیسه می‌برند در خلوتی که دو شیر آب گرم و سرد دارد. در آنجا با علف صابون می‌زنند و لنگی درب خلوت می‌آورند، که آدم لُنگ خود را انداخته، صابون بزند. به هر شکلی از اشکال بود به زحمت خود را تمیز کرده بیرون آمدم. دُلاک خود را به اندازه استاد و معلّم کُل می‌داند، که هیچ حرفی را به میل قبول نمی‌کند. من دو سه حرف به او، در موقع کشیدن کیسه و صابون گفتم. قبول نکرده و ساکت بودم. تا دیدم به آن ترتیبی که او اقدام در کشیدن کیسه دارد، خلاف عادت من و تمام اهالی مملکت عجم است، بالأخره فحشی<sup>۱</sup> داده و تغییر کردم، قدری آدم شد و آدبش کردم بعد به هر طوری که دستورالعمل می‌دادم خدمت می‌کرد و مطیع شد.

من از روی میزان، پول حَمّام را زیادتر دادم، ولی گویا قانون عموم برای حمام چهار فروش، و کشیدن کیسه و صابون نیز، چهار پنج فروش زیادتر نیست، شاید فقرا کمتر هم می‌دهند. رخت پوشیده، آمدم منزل نهار خوردیم و عصر رفتم گردش. بعضی مساجد را دیدم، که شرح آن مذکور خواهد شد. شب به اصرار شیخ شیپور رفتیم تیاطر واریاته که نزدیک مُسکه واقع است. مسکه میدان کوچکی است، که ترن‌های الکترونیک در آنجا عوض می‌شود و محل ایستادن درشکه‌ها است. خلاصه تیاطر چندان تعریفی نداشت. رقص دادار زنانه بود. چند نفر مرد هم آمده، آوازی خواندند و تقلید کردند. شیخ شیپور

۱. فحشی.

هم به میدان برآمد و از آوازگاوای و بعضی صداها اسباب خنده و حیرت اهل تیاطر شد. کلاه سفیدی به سر گذاشته بود. در ورود تیاطر، من دانستم که او آرام نخواهد نشست و طاقت آن را ندارد که چهار پنج ساعت به معقولیت و سکوت بگذرانند. قدری دورتر از خود نشاندم که کسی ملتفت نشد با من آمده یا ایرانی است. اگر هم دقت<sup>۱</sup> می‌کردند، شاید غالب گمان می‌نمودند از ممالک روسیه است و کارهای غریب کرد و زودتر از خودم، گفتم از تیاطر بیرون رفت. وقتی که من بیرون آمدم، دیدم در درب تیاطر میان خیابان ایستاده و قریب صد نفر اروپائی‌ها او را احاطه و تماشا می‌کنند. شیخ هم به دیواری تکیه و گاهی فریادی می‌کشید، لگدی به دیوار می‌زند. گاهی دوره به رقص در می‌آید، و به قول خودش «اسکندری»، یاما تحت تمام فرنگیها را روی می‌غلطانند! و مردم خنده می‌کنند. قدری از دور تماشا کردم و به آرامی از میان بیرون آمدم، به یوسف گفتم اشاره در وسط خیابان بنماید و خودم از طرف دیگر رفتم و قدری راه هم باز چند نفری به تماشا دنبال او را گرفته آخر رها کردند و به کوچه خلوتی خود را به من رسانید، درشکه نشسته آمدیم منزل.

### دوشنبه ۱۵ ذیقعد: مصر؛ اهرام مصر، باغ وحش، باغ اوربکیه.

صبح به اتفاق جناب حاجی شیخ فضل‌الله و سایر همراهان ۲۲ نفر رفتیم به ۲ اهرام (کمینه هرمان<sup>۳</sup>). جناب شیخ اصرار کردند، به ترن الکتریک بنشینیم، نشستیم. نفری یک قروش ساقِ مصری دادیم تا مُسکه که میان شهر و محل استاسیون ترنهای الکتریک است، پیاده شده، یک ترن دیگر نشستیم. رفتیم تا نزدیک پُل قنطره، قصرالنیل که پُل جزیره است، پیاده شده، از پُل، پیاده عبور کردیم. نزدیک پُل، سربازخانه انگلیس است و میدان مشقی در یک سمت سربازخانه انگلیس. دولت انگلیس در مصر شش هزار قشون دارد. در سمت غربی پُل، ترن الکتریک نشسته رفتیم تا کمینه هرمان، کرایه آن نفری سه قروش است. در نیم ساعت رسیدیم، پیاده شدیم. در اینجا هتلی است، که

۱. وقت.

۲. با.


۳. حرمان.

سیاحان اهرام راحت می‌کنند و از آنجا تا پای کمینه‌ها، قریب هزار قدم متجاوز و کمتر و بیشتر است. غالباً مردم با شتر و الاغ طی مسافت می‌کنند. ماها الاغ و شتر کوهه سوار شدیم. هر مالی از سه قروش الی پنج قروش است. در ورود به این نقطه، اعراب اطراف آدم را می‌گیرند و هر یک اصرار می‌کنند، که الاغ یا شتر خود را به کرایه بدهد و بعضی اعراب هم هستند، که اطراف مال سواری مسافر را می‌گیرند و پیاده نمی‌شوند، که دلیل و راهنمای اهرام بشوند، پیاده می‌دوند. من شتر را خیلی بلند دیدم و سواری الاغ را ترجیح دادم و سوار شدم. الاغ تندی بود، که آدم‌های پیاده می‌دویدند و الاغ را نمی‌توانستم نگاهدارم. خیلی یورغه و تند است. الحاصل.

در این نقطه، سه کمینه بزرگ و ۶ کمینه کوچک است، که ابوالهول گویند. در نقطه دیگر که خیلی دورتر است، در محلی که (مکارا) می‌گویند، ۷۲ کمینه است: ۱۸ بزرگ و باقی کوچک است. شرح این کمینه‌ها خیلی مفصل است، که در کتب نوشته‌اند. تاریخ صحیح آنها معلوم نیست و آنچه معلوم است و از تواریخ بر می‌آید: قصد از بناهای اهرام، مقبره است که فراعنه برای خود ساخته‌اند. آنچه در ابوالهول دیده شد، این است که بدو چاه بزرگی از سنگ دیدیم، که در پائین صورت آدمی از چدن نمایان است. گویند مقبره دختر پادشاه آن عصر بوده (کمیل اسطون) و به این شکل در اطراف آن نیز مابین دو سنگ تا پائین‌تر از عمیق است. پائین‌تر از آن سنگ بسیار بزرگی دیده شد، که مجسمه نیم تنه آدمی است. او را (اسفنکس) گویند. از عقب معلوم نیست و از جلو واضح است، که صورت آدمی است بدون ریش و زلف آن زیاد است، به ترکیب صورت‌های قدما، و نزدیک آن در زیرزمین معبد است. دو اطاق است، یکی در جلو ستون دارد، ۶ ستون در پنج ستون، یک معبد در عقب بدون ستون است، که در عقب آن جای کوچکی است. در بالای آن مثل طاقچه<sup>۱</sup> بالاهای قدیم ایران جای کوچکی از سنگ تراشیده‌اند، که آفتاب پرست‌ها در آن فقط اول آفتاب عبادت می‌کرده‌اند و بعضی دخمه‌ها در آنجا است، که نیز از سنگ ساخته‌اند و زیر و رو سنگ مرمر است و تمام

۱. تا قچه.

جای مُرده‌ها می‌بوده یا قسمتی. هر دخمه جای پنج یا شش میّت بوده. یک چاه آب در آنجا هست که یازده میّت مَمّی [مومی] از آنجا بیرون آورده‌اند. سنگهای این معبد و این بناها را از (سوان) سمت سودان آورده و سنگ پنج ذرع در پنج ذرع زیاد است در این بنا. اسم این بنا را (کرنید) گویند، نامبل اسفنکس.

از اینجا رفتیم به کمینه بزرگ که درش باز است. اسم آن را (شالپس) گویند. تمام این کمینه‌ها مسدود است و این یک کمینه را در زمان مأمون بن هارون الرّشید باز کرده است. از طرف مغربی کمینه [ای] به شکل این کمینه‌ها  و بر خلاف تمام بناهای عالم است. عکس آنها انداخته شده و زیاد است که من نیز عکس کمینه و اسفنکس (ابوالهول) را انداختم. از کمینه چند ذرع که بالا می‌رود، دری است که باز شده و از قدیم خطّی به خطوط اشکال در سمت راست<sup>۱</sup> در، نوشته شده که اکثر مسافرین و علماء اروپ آن را خوانده و در تواریخ و سیاحت نامه‌ها نوشته‌اند که خواهیم دید.

الحاصل، داخل شدیم میان کمینه‌ها دری دارد. مقداری سرازیر رفتیم، پله ندارد، فقط جای پائی درست کرده‌اند. سنگ بسیار صافی است، بعد چند پله بالا رفتیم تا رسیدیم به مقبره امپراتوریس آن زمان، اطاقی است که قبر زن پادشاه در آنجا بوده و بالای آن دالان بسیار مطوّلی است، خیلی مرتفع؛ زمین آن دو طرف بالا و وسط گود و می‌رود به مقبره خود پادشاه و بالای آن نیز چند اطاق کوچک است. روی هم ساخته‌اند برای اولاد پادشاه.

خلاصه، به زحمت بالا رفته از آن راهها عبور کردیم ولی ایستاده نمی‌شود رفت. خیلی کوتاه است. این بناهای اهرام، از جمله بناهای خیلی عالی روزگار است. که سنگهای خیلی بزرگ کار گذاشته‌اند. الحاصل، بعد از دیدن مقابر و دخمه‌های داخل بیرون آمدم. در آنجا چند نفر اعراب اطراف مرا گرفته بودند، و دست مرا از جلو و عقب گرفته بودند، با حالت بدی بیرون آمدم که عرق از سر و صورت ریخته می‌شد. مدّتی در دم درب کمینه نشسته حال آمدم. انعامی به اشخاص، که در میان کمینه همراه بودند، داده

۱. شاید: عقب.

روانه شدیم. عموماً هر کسی داخل شود، نفری ده قروش ساق هم می‌گیرند. و من چیزی زیاد انعام داده، و باز به الاغ سوار شده، آمدیم از جلو هتل گذشته، به ترن نشستیم و روانه شده آمدیم در مقابل انتیکه<sup>۱</sup> خانه و (موزه) و باغ وحش پیاده شدیم.

نهاری به قانون ایران، با آقایان عظام خورده، تماشای باغ وحش رفتیم. اقسام حیوانات به اندازه ساخته، از قبیل زرافه<sup>۲</sup> و فیل و غیره هست. که در اروپا دیده بودم، ولی باغ اینجا به تفصیل باغ وحش‌های لندن و پاریس و غیره نیست. فیل و زرافه، شتر مرغ و بعضی مرغهای مختلف و آهو دارد والسلام. چیزی که اسباب صفای این باغ است، گل‌های قرمز، که از زمین مثل نیلوفر رفته و روی درخت و غیره را گرفته، خیلی قشنگ است و اسم آن را جهنمیه گویند. باغ آن نیز خالی از صفا نیست. انتیکه خانه را از اینجا عَصْر می‌دهند، عمارت بسیار بزرگی ساخته‌اند، که به اینجا می‌برند، غالب اسباب رامیان صندوق چیده‌اند، که ببرند به عمارت جدید، از قبیل اشیاء، انتیکه در این جا است و مُردهای مومی (ممی) در اینجا زیاد است، مومی فرعون، موسی هم در اینجا است.

الحاصل، رفتم بازار باغ و ترن الکتریک نشسته رفتم تا کنار پُل و از آنجا درشکه گرفته رفتیم باغ اوربکیه. این باغ، باغی است در وسط شهر، مقابل هتل کنتی نان تایل. دریاچه بزرگی در وسط دارد. کافه و رستوران و تیاظر دارد، هر آدمی وارد شود، نیم قروش باید بدهد. مگر اشخاصی که بخواهند به کافه و رستوران<sup>۳</sup> برود، در آن صورت پول نمی‌گیرند. حاجی امجدالدوله و حاجی آقا هادی آمدند قدری پیاده گردش کرده نشستیم. بستنی خواستم بخوریم، حضرات نخوردند. برای اینکه از رستوران فرنگی آورده‌اند و به اینکه بخورند و تطهیر کنند نیز قناعت نکردند، برخاسته آمدیم در مقابل هتل کنتی نان تایل، بستنی و چائی خوردیم، شب آمدیم منزل.

۱. انتیکه: عتیقه.

۲. ضرافه.

۳. رستوران.


سه‌شنبه ۱۶ ذی‌قعدة: مصر، قلعه و مسجد محمدعلی پاشا، زندان یوسف، سلسلهٔ بکتاشیه، جزیرهٔ پلاس، هتل ارسویویگمن، شهر مصر، مساجد مصر.

صبح با جناب حاجی امجدالدوله رفتیم تماشای قلعه. تقریباً از هتل عباسی در ۲۰ دقیقه رسیدیم به قلعه. این قلعه از بناهای فاطمین است که در مصر سلطنت داشته‌اند، فعلاً مُعسکر انگلیسی است. سرباز و توپ انگلیسی در این قلعه هست و آنها متصرف‌اند. توپها را روی شهر مصر گذاشته‌اند، که اگر وقتی در شهر بلوایی شود، این توپ تمام شهر را بگیرد. این قلعه، در بالای کوه واقع است و از بناهای محکم است. مسجد محمدعلی پاشا در این قلعه است، که محمل عایشه را از آنجا بیرون می‌آورند و به مکه معظمه می‌برند. این مسجد، از بناهای عالی است و خیلی خوب ساخته‌اند، که غالب مسافریین اروپائی می‌آیند تماشای این مسجد. اولاً جلو مسجد میدانی است و دور مسجد، از بیرون کتیبهٔ اشعار خط سنگلاخ است. در بالای دروازه، تاریخ آن را نوشته‌اند، سنهٔ ۱۲۶۱ و عدد شش را این طور نوشته‌اند ۱۲۶۱.

و شعر مادهٔ تاریخ او، این است که در بالای در کتیبه نوشته‌اند (تریک علی قدرالعزیز محمد ۱۲۶۱) و با سنهٔ ۱۲۶۱ مطابق<sup>۱</sup> می‌شود. در اطراف بیرون مسجد، یک طرف، ستون‌های سنگ یک پارچه است و خود مسجد، محض اینکه در بلندی کوه واقع است، خیلی باصفا و خوش منظر اتفاق افتاده. تمام شهر مصر، از حصار مسجد نمایان است. حتی اهرام ابوالهول و اهرام مکارا، که دورتر است غالب دیده می‌شود. خواستیم داخل صحن و حصار مسجد شویم، در میان در، دو سه نفر عرب پیرمرد، با چشم و بی چشم، نشسته بودند.<sup>۲</sup> کفشهای زرد بزرگی دارند، گذاشتند که از روی نیم چکمه بپوشیم، پوشیدیم بندی داشت، بسته، داخل شدیم، چند نفر مرد و زن سیاحان اروپائی آمدند، همانطور کفشهای زرد از روی نیم چکمه پوشیده، داخل صحن حصار و داخل خود مسجد شدند. حصار مسجد از سنگهای مربع مرمَر صاف فرش است. قدری از جلو

۱. شاید تطابق.

۲. در حاشیه نوشته شده: «اسم رئیس قرانطین طور سینا ذکر یا دلیس کلنل قلنل، ملنل».

مسجد، سنگهای بزرگ داشت. فرش شده، یک ذرع [و] نیم، در یک ذرع [و] نیم است. تقریباً باقی سنگهای سه چارک در سه چارک به این طور فرش کرده‌اند:  ولی خیلی صاف و پاکیزه فرش شده. دور حصار، تمام ستونهای مرمر یک پارچه است. هر طرفی ۱۳ ستون دارد، که ۱۲ در ۱۲ می شود، که تماماً چهل [و] هشت ستون است. که میان آنها غلام گردش است که هر چند ذرع، یک در به بیرون دارد. و روی این ستونها و غلام گردش، هر دهنه یک گنبد زده‌اند. در پشت بام که روی هر یک، یک میله است و بالای آن ماه و ستاره. در وسط مسجد سقاخانه، مرمری است بسیار مزین، اطراف آن خط سنگلاخ است که اشعار فارسی نوشته‌اند.

در هر طرف یک رباعی نوشته و رقم سنگلاخ و تاریخ دارد، سنه ۱۲۶۳ خیلی خوب نوشته است. مجال ندارم که تمام اشعار آن را بنویسم. در هر نقطه‌ای بالا کتیبه هست فارسی است. سقاخانه منبت و حجاری شده از گل بته و غیره است و اطراف شیر دارد، که آب می‌ریزد. داخل مسجد تقریباً ۶۰ متر<sup>۱</sup> در ۶۰ متر است. چهار ستون مربع مرمر در چهار طرف گوشه مسجد دارد. خیلی عالی روی مرمر را رنگ زده‌اند. که به ارتفاع ۲۰ متر الی ۲۵ متر به قطر ۴ ذرع و چهار ستون سنگ یک پارچه مرمر در پایین است و دیوارها تماماً مرمر است. از درب مسجد، که وارد می‌شود، قبر محمدعلی پاشا در یک طرف مسجد است. منبر مرتفعی است از مرمر که جای مکبر است و منبر کوچک دیگر هست برای موعظه.

فرش مسجد، قالی‌های بسیار مزین است. پرسیدم، گفته در از میر بافته شده، چند قطعه قالی بزرگ خوب در آنجا دیدم و چهل چراغهای خوب در اینجا هست. بر خلاف مساجد اسلامبول، که تمام چراغهای گیلاسی است.

چیزی که در اینجا دیدنی است، زندان یوسف است. چاهی که گویند حضرت یوسف را در آن حبس کرده‌اند، ولی مأخذ آن معلوم نیست. بچه عربی، دلیل راه شده است، که نقاط قلعه و مسجد را معرفی می‌کند. بچه عرب سیاهی است، به سن ده

دوازده سال، خیلی زرنگ است. انگلیسی می‌داند و حرف می‌زند. به او، محض مزاح<sup>۱</sup> شیخ خطاب کردم، جواب داد: من شیخ نیستم. گفتم: پس تو چه چیزی؟ می‌گوید: من مرد عربی هستم، انگلیسی هم می‌دانم. این حرفها را به عربی تکلم می‌کند و مصطفی‌خان برادر میرزا فرج‌الله خان مترجم است. انگلیسی همچون او کسی نمی‌داند، حرف زدیم معلوم شد طفل پُردروغ نمی‌گوید و به قدر حاجت انگلیسی دان است.

الحاصل، خیلی اسباب تعجب شد، که طفل به این سن به این اندازه زرنگ و باکفایت است. الحاصل، درشکه نشسته، رفتیم به عمارت و محل سلسله بکتاش. راه آن از همین قلعه است. با درشکه رفتیم. راه طوری ریگ و خاک است که صدمه آن خیلی است و محل و مسکن بکتاشیه، جایی است در همین کوهی که بالا می‌رود و این سمت کوه، به قدری بی‌آب و درخت و کویر<sup>۲</sup> و خشک است، که خیلی اسباب صدمه و هواگرم است. به هر صورت رسیدیم پای کوه.

اما عمارت بکتاشیه، در غار<sup>۳</sup> بسیار بزرگی است، که در سمتی در این کوه کنده‌اند و جلو آن نیز عمارت ساخته‌اند، ۸۴ پله بالا می‌رود، پله‌های سنگی ساخته‌اند. در بالا اطاقی است. بالای راه، مثل سردر داخل شدیم. قدری نشستیم. مُرشد بکتاشیه آمد. مرد میانه بالائی است، خوش صورت و خوش کلام، قهوه خواست آوردند. در میان سینی، مربای آلوبالوی خیلی خوب داشت و دو سه طرف، آب گذاشته بودند. ظروف بلور خیلی شیک<sup>۴</sup> پاکیزه، مثل مجالس اعیان ایران. آنچه بود پاکیزه بود. سیگار آوردند. تحقیق حالتِ مُرشد کُل بکتاشیه را کردم. مُرشد کُل (محمد علی بابا) به حکم سلطان، همیشه در خود اسلامبول متوقف است و سایر خلفا در سر مقبره حاجی بکتاش مرحوم است، که در شمالی اسلامبول، در شهر (قیر) است و همیشه سیصد نفر از فقرایی که ریاضت می‌کشند، در سر مقبره حاجی بکتاش هستند در هر نقطه از طرف محمدعلی بابا شیخ مأمور می‌شود و سالی یک مرتبه، که موقع ذکر مخصوص بکتاشیه است، محمدعلی بابا

۱. مذاح.

۲. کبیر.

۳. قار (در تمام کتاب).

۴. شاید: قشنگ.

به اجازه سلطان، به مقبره می‌رود و باز محکوم است به مراجعت. این رؤسای بکتاشیه، تمام شیعه هستند که زیارت ۱۲ امام، خاصه حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در ایام عمر، یک مرتبه قریب به وجوب می‌دانند. در مصر و این محل دستگاه بزرگی دارند، که همیشه یک نفر رئیس، به مأموریت از طرف رئیس کل باید در آنجا متوقف باشد...<sup>۱</sup> حیدر بابا رئیس به مصر بود که تازه مرحوم شده است. برادر قونسول می‌گوید: خیلی مرد خوبی بوده است و در ضمن تعریف، می‌گوید: غالب شرب خمر می‌کرده است. مردم مصر خیلی از او راضی بوده‌اند و اسم رئیس حالا حاجی محمد لطفی بابا است. آدم بسیار خوبی است.

در میان غار، اول مقبره رؤسای بکتاشیه است، که در این محل مرحوم شده‌اند. تمام را با سنگهای مرمر ساخته‌اند، که یکی از آنها قبر حیدر بابا است، که تازه مرحوم شده و بعد راهی است که دو طرف آن نرده چوبی است و آن راه به آخر غار می‌رود. در اینجا مقبره قیقوسز سلطان است، یعنی (قوئوسز) هرون شماس ۵۳۴ سال قبل مدفون شده و خیلی محترم است. در مصر غالب اعراب را دیدم که به زیارت آمده بودند.

بیرون آمده، رفتم کهف دیگری، یعنی غار دیگری که میز و صندلی دارد، جای پاکیزه است. چند تار و نی در میان قاب به دیوار آویخته و چند عکس و تابلو<sup>۲</sup> به دیوارها آویخته، باغچه در جلو دارد. دیدیم اطافی مخصوص خود حاجی محمد لطفی بابا است. خیلی پاکیزه چراغهای برنز و غیره دارد. فرش پاکیزه و مزین، منازل دراویش نیز که به آنجا مهمان می‌آیند، نیز چند اطاق مفروش و مبله، آشپزخانه مفصل دارد. سالی چند روز دعوت عمومی می‌کنند و دیگر جوش می‌دهند. عالم خوش و خانقاه صحیحی است. حاجی محمد لطفی بابای مرشد مرا هدایت کرد: در مدینه (سید علوی سفاف را) ملاقات کنم و می‌گوید آدم خوبی است.<sup>۳</sup>

الحاصل، بیرون آمده، به هتل آمدیم. قُرب دو ساعت [و] نیم طول این سیاحت شده

۱. یک جمله خوانده نشد.

۲. تابلو.

۳. در حاشیه آمده: «در مدینه آدمی است سید علوی سفاف آدم خوبی است».

بود، ۲۶ قروشِ مصری به درشکچی دادم. در مصر درشکه‌های سواریِ خوب هست. جلو هر درشکه و کالسکه ورقه چایی به عربی و انگلیسی نوشته، قیمت ساعتی و یکسره درشکه‌ها را معین نموده. هر ساعتی به اختلافِ موقعی، یعنی خارج شهر یا داخل شهر شش قروش یا هشت قروش است و هر ربع ساعتی که اضافه شود دو قروش است و هر سری از چهار الی پنج قروش است که از خارج شهر به داخل بیایند. در میان شهر سه قروش است. در این فصل که یونجه تازه و شبدر به مالها می دهند، جلو هر درشکه یک بار شبدر می گذارند. در واقع درشکه‌ها محملِ شبدر هستند. منتها ماها را هم در جوف حمل می کنند.

عصر رفتیم با جناب حاجی شیخ فضل الله و سایرین به جزیره پلاس هتل. با درشکه در میان باغ قدری گردش کردیم. بعد تنها در کنار نیل روی صندلی های هتل نشستیم و من با سایرین در جلو هتل نشستیم. بستنی آوردند خوردیم. بعضی ها به ملاحظه تقدس نخوردند. قدری تماشا و گردش کردیم، آمدیم منزل. فردا بناي حرکت است. شب در منزل به رسیدگی حساب هتل و جمع آوری اسباب یوسف مشغول شده، صورت حسابی که از هتل آورده اند، چیزهای غریب نوشته اند. اینها گمان کرده بودند که من هم از قبیل حاجیهایی بی اطلاع هستم که به مکه معظمه مشرف می شوم. یک شب شیخ شیپور آمده است و در این اطاق خوابیده و یک شب میرزا محمد علی خان آمده، برای دو نفر هر شبی چهار پنج نفر و هر آدمی بیست قروش کرایه اضافه کرده است. در حالتی که دو اطاق در بست، به من کرایه داده، شبی یک نفر باشد یا ده نفر از او تخت و رختخوابی نگرفته اند. بالأخره بعضی حسابهای خارج از قاعده نوشته بود، رد کردم و حساب حسابی او را ادا کردم.

شب میرزا فرح الله خان مستنصر السلطنه آمد. مدتی بود و رفته. حکایت غریبی مستنصر السلطنه می گوید از مسیو بیگمن بلجیکی در اینجا است و در علم مانیا نیز هم مهارت تام [دارد] و آدم را می خواباند و آنچه از اخبار غیبی از آدم خواب رفته، بپرسد جواب می دهد. اگر چه این مسأله معروف است، ولی نه به این تفصیل که حکایت

می‌کند، مثلاً می‌گوید ثروت بیگ عثمانی جوان قوی هیکلی بود. در اسلامبول ادعا کرد که ممکن نیست بتواند در من تصرفی نماید و با کمال اطمینان پیش رفت و این آدم به او گفت: خودت را محکم نگاه دار که نشینی، (محکم ایستاده‌ام نخواهم نشست). (تو را خواهم نشانند، هر قدر می‌توانی سخت بایست)، سختی لازم نیست، ایستاده‌ام و تو قادر بر نشاندن من نخواهی بود. در این بین توجهی کرده گفت: بنشین مثل اینکه ده نفر مرد قوی هیکل او را به عنف نشانده باشد، به زمین چسبید و هم در ایستادن و حرکات جلو و عقب قدرت‌نمایی‌ها کرد و این جوان رشید را خوابانید و سؤالات از او کرد، خلاصه خیلی میل دار شدم او را ببینم. اتفاق نیفتاد و افسوس که مجال نیست.

الحاصل، شهر مصر از شهرهای خوب است، بسیار قشنگ و پاکیزه. هفتصد [و] پنجاه هزار نفر نفوس این شهر است. زبان مملکت آنها عربی است. وضع زندگانی آنها نیز عربی است، مگر کوچه‌های اروپائی آنها که خیلی تمیز و نظیف است و از اهالی اروپا همه قسم مردم در اینجا هستند. و از مملکت (= ممالک) زمستانها به سیاحت مصر می‌آیند. مأكولات از هر جهت در مصر وافر است. در این فصل زمستان، خیار و کدو و بادمجان، مرکبات از لیموی آب، پرتقال، نارنگی به اعلیٰ درجه خوبی وافر است. نیشکرهای خوب دارد و در این فصل، هوای خوشی دارد. الا اینکه در تمام خاک مصر پشه پابلند زیاد است. در تمام اطاقها و خانه‌ها، روی هر تختی یک پشه‌بند دارند. مالیات مصر، سالی ۱۲ ملیان لیره مصری است که از لیره انگلیسی دو قروش [و] نیم زیادتر است. سالی یک‌صد هزار لیره مواجب خدیو است. قند در مصر قنطاری ۶۰ قروش، هر قنطاری ۳۶ حقه است. نبات مصری حقه‌ای دو قروش [و] نیم، الی چهار قروش. الجه ابریشم مصری هفت زرع، یک لیره مصری الی یک لیره پنج قروش.

آثار قدیمه در مصر از همه زیاد [تر] است. بواسطه قدمت آن از قبیل مسجدالازهر<sup>۱</sup> و باب‌الفتوح که دروازه قدیم است و بقعه موم و مسجد سلطان حسن و سایر مساجد بزرگ و مجسمه محمدعلی پاشا و اطراف آن، خالی از صفا نیست. و امرای مصر در پشت

مجسمه محمدعلی پاشا واقع است. بقاع و غیره از هر مذهب و ملیت در مصر یافت می‌شود. مثلاً حاجی میرزا حسن تاجر شهیر بابی است و از جانب عباس افندی در مصر پیغمبر است و خودشان پیغمبر می‌گویند، به علت اینکه عباس افندی را خدا می‌دانند.

#### چهارشنبه ۱۷ - یکشنبه ۲۱ ذیقعده: سویس، شهر سویس، حوض.

صبح من رفتم میان شهر. قرار این است که امروز برویم. یک ترن یک ساعت قبل از ظهر می‌رود، دیگری هفت بعد از ظهر. اتفاقاً به نظرم رسید که با این ترن نروم، استخاره کردم با ترن عصر بروم بد آمد. استخاره کردم شب بمانم تا صبح در مصر، خوب آمد. استخاره کردم الآن بروم بد آمد، ولی این استخاره به نظر من خیلی غریب می‌آید. چرا که یقین داریم کشتی از سویس فردا، که پنجشنبه است، حرکت می‌کند و اگر من امشب بمانم، در مصر فردا مسلماً به این کشتی نمی‌توانم برسم. رفقا خواهند رفت و من می‌مانم و به مکه نمی‌روم. آن وقت در پیش خلق و خودم چگونه بگویم، رفتم تا مصر و آنجا من استخاره کردم و یک شب توقف کردم و به مکه معظمه نرسیدم. چگونه این حرف را می‌شود قبول کرد. به اندازه‌ای از این استخاره صریح، متحیر هستم، که چه جهت داشته است که استخاره توقف یک شبه مصر خوب آمده. از این مقصود مقدس و زیارت مکه معظمه باز نمانم و به این دلایل عقل اطاعت استخاره را تجویز نکرد و آمدیم به گار راه آهن. آقایان و رفقا سوار شده بودند. من هم سوار شدم، چادری خریده بودیم مانند مستنصرالسلطنه آمده بود و مشغول روانه کردن حضرات بود، وداع کرده روانه شدیم.

ترن راه آهن از اسماعیلیه به سویس غالباً از کنار دریا می‌آید. کلیتاً از مصر الی سویس، به انضمام نیم ساعت توقف، ۶ ساعت، در دو ساعت [و] سه ربع رسیدیم به محلی که راه اسماعیلیه و پُرت سعید از راه سویس جدا می‌شود و چون این ترن اکسپرس است از اسماعیلیه عبور نمی‌کند. در این نقطه ایستاده، اسبابها را از ترن پایین آوردیم و این ترن رفت به اسماعیلیه و نیم ساعت توقف کردیم. ترن دیگر آمد سوار شدیم، در دو ساعت [و] سه ربع رسیدیم به سویس یک ساعت به غروب مانده است. عبدالرحمن بیگ قونسول افتخاری سویس است، آمده بود به گار راه آهن با سایر حاجیها که پیش‌تر

آمده بودند به محض ورود خبر دادند کشتی که فردا می‌رود تمام شاهین است، یعنی بار گرفته و جا ندارد و باید شش روز در اینجا ماند، دوشنبه یا سه‌شنبه با کشتی دیگر برویم. هر قدر قونسول و سایر حاجیها تلاش کرده بودند، که شاید از برای ما که قریب دویست نفر هستیم، در این کشتی فردا جا بشود، ممکن نشده است. اما خودمان هم قونسول فرستادیم و اهتمامات به عمل آوردیم که شاید بشود با این کشتی حرکت کنیم، ممکن نشد ولو برای ۲۰ نفر هم باشد، چرا که هر کس جلو سویس آمده، جا گرفته و ماها که از این کمپانی بلیط داریم باید بمانیم، با کشتی دوشنبه یا سه‌شنبه. این پنج شش روزه باید بیکار و عاطل و باطل در سویس بنشینیم این است حکمت استخاره، که حکم کرد شب را در مصر بمانیم، و اگر امشب را مانده بودیم، امروز این خبر می‌رسید و تا روز حرکت از سویس در مصر می‌ماندم و بعضی جاهای ندیده را می‌دیدیم و حقیقتاً به قدری حکم استخاره به زودی معین شد، که کمتر دیده بودیم.

برای هر یک از ماها منزل معین کرده بودند، که دو سه اتاق بدون فرش و مبل داشت. غالباً شبی یک لیره کرایه منزل گرفتیم. این منازل را مردم هستند که از دیگری اجاره می‌کنند. در تمام موسم حاجی هر دسته حاج که می‌رسد منزل می‌دهند. این خانه که من منزل دارم هشت لیره اجاره کرده‌اند، فقط ۵ لیره از من گرفته و البته بیست سی لیره هم از سایرین مداخل کرده‌اند. شب را گذرانیدیم. پشه زیادی هست که تا صبح کمتر خواب رفتم و صبح پشه‌بند دوختم. یک پشه‌بند کوچک قریب چهار تومان ایران تمام شد. الحاصل، یوم (پنجشنبه ۱۸) (جمعه) (شنبه ۲۰) (یکشنبه ۲۱) را در سویس ماندیم. این چهار پنج روز در واقع وقت بی‌حاصلی است که تلف می‌کنیم.

سویس از هفده الی بیست هزار جمعیت دارد. دو سه هزار نفر آن اروپائی است. خانه‌های این شهر طرح اروپائی است. سه چهار خیابان راست دارد و دکاکین اروپائی است، که هر قسم مال دارد. به اندازه سویس باغ عمومی در میان شهر هست. باغچه کوچکی است گل کاری و چند نیمکت دارد. در یک سمت سویس، محله‌ای است که گویند تمام آن، زنهای عرب و فرنگی هستند و مردم را به اصرار می‌برند و نگاه می‌دارند.

غالب اهالی اروپائی اینجا، اهل یونان هستند. کِرک چند هتل مسلمانی و فرنگی در اینجا هست. دو مرتبه به اندازه سوئیس دارند که هر هتلی چهار پنج اتاق دارد. هتل را در اینجا (لُکانه) گویند، به ضم لام، لُک ا ن ت ه.

غالب عمارات سوئیس دو مرتبه است. شهر سوئیس در اول کانال واقع است و اسماعیلیه در وسط کانال و پُرت سعید در آخر کانال واقع است. از شهر سوئیس تا دریا که کشتیها می ایستند، باراه آهن ده دقیقه راه است و آن محل را حوض می گویند. از سوئیس تا حوض، راه آهن از وسط دریا که راه ساخته اند می رود. درجه نمره ۲ دارد و درجه ۳. درجه دویم دو قروش ساقِ مصری است و درجه ۳ یک قروشِ ساق. و الاغ از سوئیس به حوض، که سوار می شوند، یکی دو قروش است.

درشکه پنج قروش است. الحاصل، این چند روزه در سوئیس بودیم. روزها می رفتیم گردش و قدری اسباب لوازم سفر از قبیل میز و صندلی و غیره خریدیم و کاغذها به ایران نوشتیم.

#### دوشنبه ۲۲ ذی قعدة: حوض، کانال سوئیس.

امروز برحسب وعده گُمپانی، می بایست کشتی از حوض به طرف جدّه حرکت کند. صبح رفتیم حمام تطهیر و تنویر استحبابی احرام را بجا آورده، آدمم منزل. معلوم شد، امشب کشتی حرکت نمی کند. فرستادم خدمت جناب شیخ معلوم شد صبح زود رفته اند پای کشتی. با اینکه امشب حرکت نمی کند، رفتن آنجا را مناسب ندیدم. اما چون جناب شیخ و تمام حجّاج رفته اند، من هم نهار خورده رفتیم. قونسول هم همراه من آمد. رفتیم حوض. در میان دریا، پل میان بُری ساخته و جلو رفته اند، که کشتیها در کنار اسکله می ایستند. رسیدم دیدم حصار چوبی کشیده اند، که تقریباً ۱۵ ذرع در ۱۵ ذرع است و حجّاج نمره اول و دویم را میان آن حصار نشانده اند، به حالت تخفیف و وضع بدی و زن و مرد داخل هم اسبابها در داخل و بیرون ریخته و پاشیده. مسافری درجه سیم در بیرون، جلو آفتاب ویلان هستند. من رسیدم و قونسول قدری حرف زد. قرار شد اشخاصی که بلیط درجه اول و دویم دارند، وارد شوند و شب در کشتی بمانند. اول بارها

را داخل بُردند و بعد جناب شیخ و من بعد از ساعتی وارد شدیم. هر کس می آید بلیط او را باید ببیند، بعد داخل شود. و از مردم را بسیاری بی احترامی می کنند. درجه سیم به کَلّی ممنوع هستند. سه چهار نفر نوکرهاى من، که در درجه ۳ بلیط دارند داخل شدند، ولی سایرین تماماً بدون نوکر در میان کشتی مانده اند و دو سه نفر از نوکرهاى رفقا را هم من داخل کردم و به زحمت ورود یک نفر نوکر جناب شیخ و حاجی ناظر حاجی امجدالدوله را اجازه گرفته. ماها در کشتی ایستاده ایم و اشخاصی نمره ۳ در بیرون، یقین حالت بهشت و جهنم را دیدم، که از دور با یکدیگر تکلم می کنند و به قدری سخت می گیرند که روی این پُل، از پُل صراط کمتر نمی آید. عصر رفتیم به تماشای آبادی، که در این حوض هست و اسم این بندر را، پرت توفیق می گویند، به اسم توفیق پاشا. خیابان مشجری دارد مطول. در کنار دریا خالی از صفا نیست. چند هتل هست و خانه های مشجری. [از] کمپانی کانال یک کشتی آتشی کوچک گرفتیم (ایستیم لنج) به یک لیره مصری. رفتیم به تماشای کانال، همه جا در جلو کانال چراغهای راهنمای شب و علامت ساخته اند. به قدر ربع ساعت رفتیم. رسیدیم به کانال. این کانالی است که کنده اند و دریای سفید و احمر را به هم متصل کرده اند. همه جا از نو کنده اند، بعضی جاها از دریاچه های کوچک گذشته اند. از اول طول این کانال، ۹۰ (نود) کیلومتر است و کشتیها ساعتی شش کیلو [متر] در کانال حرکت می کنند. عرض کانال قریب پنجاه ذرع است که از سی ذرع وسط آن کشتیها عبور می کنند. عمق کانال ۵ قدّ آدم است. قریب ده الی ۱۲ ذرع است. اصطلاح قدّ آدم این است که آدمی دو دست خود را بلند کند راست بایستد، آن را یک قدّ آدم می گویند که قریب دو ذرع چارک می شود.

الحاصل، شب رفتیم شهر گردش کردیم. در مراجعت درشکه حاضر نبود. ترن هم دیر حرکت می کند. دیدم خیلی دیر خواهد شد. چهار الاغ کرایه کردیم به یازده فروش. سوار شدیم با کمال تندی و عجله رانندیم و رسیدیم کنار کشتی، در را بسته بودند. به زحمت باز کرده داخل شدیم. هوای آنجا الآن که ۲۵ روز به عید مانده، معتدل است. در سویس میان اطاق می خوابیدیم با یک پتو و یک در باز است و شب میان کشتی قدری

سردتر است. میان اطاق کشتی نیز با یک پتو خوابیده در را بسته‌ایم. در سوئیس چند روز باران آمد و لباس، یک پیراهن پشم و یک جلپتقه<sup>۱</sup> ماهوت پشم از یک پیراهن چلووار و یک قبای ماهوت پوشیده‌ام. الحاصل، نفری شش فروش [و] نیم گرفته، تذکره قرانطین دادند.

**سه‌شنبه ۲۳ ذیقعه [= ۱۸ دلو]: حوض، حرکت به طرف طور سینا، وضع کشتی عرب.**  
سه‌شنبه ۲۳ ذیقعه هم تا عصر در کشتی بودیم. اول اجازه دادند حملها خرده مردم را آوردند داخل کشتی، بدون [اینکه] بدانند مال کی است و بعد خود مردم را دسته دسته آوردند داخل حصار چوبی کردند و از آنجا آوردند میان کشتی. هر تکه<sup>۲</sup> اسبابی، یک قروش ساق حملها می‌گیرند. چه پنجاه من وزن داشته باشد، و چه دو من، بزرگ و کوچک و آنچه هست، تمام را هر پارچه، یک قروش پول حمالی می‌گیرند. حاکم سوئیس با قونسول ایران در کشتی به دیدن آمد. قدری صحبت کردیم و رفت.

یک ساعت به غروب مانده، از کنار حرکت کردیم. حاجی عباس آشپز من رفته بود از سوئیس آذوقه بیاورد، دیر رسید. وقتی بود که کشتی دوبه، یعنی پُل کنار را برداشته حرکت کرده بود و حاجی عباس در کنار ماند و باد گاز، یعنی کشتی دودی کوچک (ایستیم لنج) کمپانی کشتی که می‌رفت به شهر، صدا کردند، برگشت حاجی عباس را برداشت آوردند از عقب در میان دریا به کشتی داد. شب را در میان دریا و حرکت بودیم. درب اطاق کشتی بسته بود. دریچه آن را قدری باز کردیم و با یک پتو خوابیدیم و اسم این، (آسوان) است، از کشتیهای خدیوی است، که اسم آن را عرب می‌گویند. سه هزار تُن، بار کشتی آن است و قوت پنج هزار اسب دارد. اکنون هزار [و] سیصد نفر حاجی برداشته است. پنجاه [و] چهار نفر عمله دارد. ساعتی ۱۴ الی پانزده میل انگلیسی راه می‌رود.

**چهارشنبه ۲۴ ذیقعه: طور سینا، وضع قرانطین، شهر طور سینا، ذکر یادلیس.**  
دو ساعت از دسته رسیدیم طور سینا. کشتی در آنجا لنگر انداخت. ده ساعت [و] نیم

در طورسینا توقف کردیم. طیب از بندر و ساحل آمد. درجه اول و دویم را در کشتی گذاشتند. درجه سیم را تماماً بیرون بردند. من هم میل کردم بروم وضع قرانطینه را تماشا کنم. دکتر و رئیس قرانطینه خواهش کردند، که بفرستند خبر کنند، که من می‌خواهم برای سیاحت بروم. بعد کرجی آوردند برویم. ساعتی طول کشید، بلم مخصوص آوردند من و جمعی از همراهان او، آقای حاجی آقا علی اکبر و سایرین آمدند رفتیم. دو پل دارند، از یک پل وارد می‌کنند و می‌برند دود می‌دهند و از پل دیگر خارج می‌کنند. ما را چون نمی‌بایست به قرانطین برویم [می‌رفتیم] از پلی که می‌بایست خارج شوند وارد کردند، رفتیم. چند حصار چوبی است. از حصار اول داخل شدیم. دو سه نفر مستحفظ دم در ایستاده بودند. متحیر شد که چگونه از این راه آمده‌ایم. کسی که همراه آمده بود از طرف دکتر، گفت: که این اشخاص همراه فلانی به تماشا آمده‌اند. داخل حصار دویم شدیم، که عموم مردم آنجا بودند. یک درب چوبی بزرگ هست. از آنجا داخل شدیم. چند اطاق هست، که مردم را در آنجا لخت می‌کنند و به هر یک پیراهن سفید بلندی می‌پوشانند و خودشان را دود می‌دهند و تمام لباس‌ها را میان ماشین می‌ریزند و دود می‌دهند و به صاحبانش تسلیم کرده، از در دیگر خارج می‌کنند. چند عکس در آنجا انداخته، بیرون آمدم. آقایان عظام و سایرین، که همراه من آمده بودند، در بیرون ایستاده بودند و عملیات قرانطین آمده بودند، که آنها را هم داخل قرانطین نمایند. از آنها اصرار در بردن و از اینها انکار، در حال اضطراب بودند که من رسیدم و مستحفظین و مأمورین قرانطینه که دیدند همراه من آمده‌اند، متعرض نشدند. بیرون رفتیم. بعضی از همراهان میل داشتند به شهر طور بروند. کسی که همراه ما مأمور احترام بود، راضی نشد مرد عرب خری است. می‌گوید دکتر مرا مأمور کرده همراه سردار اکرم باشم. اگر خود سردار برود همراه خواهم آمد، ولی سایر مردم را اجازه ندارم داخل شهر کنم. معلوم شد به واسطه اینکه در مصر قرانطینه هست، از کشتیهایی که از بر مصر عبور کرده‌اند، احدی را نمی‌گذارند داخل شهر شود، لاعلاج من خود چند نفر را که میل رفتن داشتند، همراه برداشتم و رفتیم داخل محوطه بزرگ قرانطین که شدیم، دیدم راه دور و هوا گرم، پیاده شهر رفتن زحمت

زیاد دارد. فسخ عزیمت کرده، خواستیم در داخل محوطه همراهان گردش کنند، چرا که من خود حالت پیاده حرکت کردن در میان رمل و هوای گرم را در خود ندیدم، باز این مرد نماینده رفت که از رئیس کل قرانطینه اجازه بگیرد. همراهان را به تماشا ببرد، همین که رفت گفت: جمعی همراه سردار اکرم هستند، می‌خواهند گردش برونند. رئیس قرانطینه خودش آمد و خیلی احترامات کرد و ترن مخصوص آورد سوار شدیم و خودش پهلوی من نشست و بردن تمام امکان قرانطینه را نشان داد و معرفی کرد. خیلی احترامات نمود، اسم او (ذکریادلیس) اهل یونان است و رتبه کلنلی دارد، آدم خوبی است.<sup>۱</sup> دو کیلومتر [و] نیم مربع زمین قرانطینه است که اطراف آن را چوبها نصب کرده‌اند و میان چوبها را با شبکه آهن مسدود کرده‌اند، به ارتفاع دو ذرع متجاوز طوری کرده‌اند که از این محوطه احدی نتواند خارج شود. جائی که اهالی حاج را قرانطینه می‌گذارند. ده جا است که هر فضایی دویست متر (ذرع) طول در پنجاه متر عرض اطراف آن را مسدود کرده‌اند و میان هر فضایی یک فضای خالی گذاشته‌اند، که با هم مخلوط نشود و در این ده فضا هر یک ماهی، یک کشتی را قرانطینه می‌اندازند:



اگر ناخوشی در کشتی نباشد مسافرین آن، سه روز قرانطینه دارند و اگر ناخوشی باشد، دوازده روز قرانطینه خواهد بود. چنانچه در بین دوازده روز، در میان قرانطین یک نفر از طاعون یا وبا تلف شود، دوازده روز دیگر از ساعت فوت ناخوشی تمدید قرانطینه می‌شود. در میان هر یک از این فضاها، سه چراغ الکتریک هست. قهوه‌خانه و چیزهای خوراکی همه چیز دارند و به حاج هم چادر می‌دهند. هر کسی هم خودش بخواد چادر بزند، مختار است. زمین قرانطینه تمام رمل است. در بین قرانطینه، اگر به سایر ناخوشیها کسی فوت شود، متعرض آن نمی‌شود.

الحاصل، رئیس قرانطینه مرا بُرد در تمام نقاط قرانطینه تماشا داده و گردش کردم. دو

۱. در حاشیه صفحه ۹۶ نیز نوشته است: «اسم دکتر قرانطینه، اهل ایتالیا لانیونی ادربان = (Lanyoni)

مریضخانه برای سی نفر ساخته‌اند، که هر یک، یک تختخواب دارد و یک مریضخانه. به همین ترتیب، برای ده نفر زن دواخانه مخصوص و یک اتاق مخصوص برای عملیات یدی دارند و چند اتاق چوبی یک نفری به فاصله چند ذرع از هم دیگر، مثل قراولخانه‌های چوبی معمولی ایران ساخته‌اند. برای ناخوشی و با یا طاعون این قرانطینه از طرف حکومت مصر است و تا به حال دو ملیان فرانک خرج شده و تا آخر پنج میلیون فرانک خرج خواهد شد، برای اجزاء و رؤساء و غیره هر یک عمارت علی حده ساخته‌اند و چند خانه عربی در یک سمت هست و باغ درخت نخلی هست و در آن خانه‌های عربی با راهرو و دکاکین دهاتی مختصری هست و کم‌کم این بندر آباد می‌شود و تا شهر طور سینا قریب دو هزار قدم فاصله است و این طور سینا همان طوری است که حضرت موسی علی نبینا علیه السلام به طور تشریف برده‌اند و کوه طور، کوه دو شاخه‌ای است در پشت این شهر و تا کنار دریا و شهر فاصله بعیدی است. طور کوهی مرتفع بر این کوههایی که دیده نمی‌شود.

خلاصه، بعد از گردش‌ها آمدیم، حضرات همراهان در سرپُل معطل بودند. بلم مخصوص رئیس قرانطینه، مخصوصاً حاضر بود. خود رئیس هم تا کنار بَلَم (کرجی) مشایعت کرد، سوار شده به کشتی آمدیم و تا غروب و مغرب هم معطل شدیم، نیم ساعت از غروب گذشته از طور سینا کشتی حرکت کرد، شب را در کشتی بودیم هوا قدری گرم‌تر شد.

#### پنجشنبه ۲۵ ذیقعدة: ینبع.

صبح پنجشنبه در میان کشتی هستیم. صبح از مقابل ینبع گذشتیم، ولی در ینبع کشتی توقف نکرد. یکسر آمدیم و ینبع را ندیدیم. هوا خیلی خوش است. دریا طوری آرام است که ابداً حرکت ندارد. شب شام می‌خوردیم، دیدم جناب شیخ صدا<sup>۱</sup> کردند که کپتان می‌خواهد کربلغاری را که نصب کرده‌ایم برای تطهیر بردارند، حاجی رضا را هم

فرستاده‌اند قبول نکردند و جواب نداده است، خودم رفتم. دیدم چند نفر گرفته‌اند می‌خواهند بردارند. خیلی اوقاتم تلخ شد، گفتم چرا بر میداری؟ دلیل اقامه نکرد و گفت باید برداریم. من هم متغیر شدم. آدمها رسیدند. من گفتم: محال است بتوانی برداری. آدمها که جمع شدند، کپتان خیلی ترسید. به آدمهای خودگفت واگذارند. و خودش آمد به معذرت و گفت: علت این است که این کُر سنگین است و روی زنجیر مهار کشتی را گرفته نمی‌گذارد حرکت کند و امروز چهار ساعت حرکت کشتی کند شده است. من گفتم: می‌بایست قبل از وقت به من بگویی و اذن بگیری. بعد از گفتگوها خودشان آمدند و چوب به اطراف زنجیر گذاشته، پُل چوبی در روی آن قرار دادند، که آب و کُر روی زنجیر را نگیرد و خیلی از این مسأله متوحش شده بودند و عذر خواسته.

#### جمعه ۲۶ ذیقعد: جحفه، احرام بستن، لنگرگاه جدّه.

روز جمعه ۲۶ هم در کشتی هستیم و هوا خیلی خوش است، که حرکت کشتی ابداً محسوس نمی‌شود. امروز می‌رسیم به مقابل جحفه که باید احرام بست و مُحرم شد. عصر رفتم حمام کشتی. در این کشتی چند حمام هست، که هر یک حوض و دوش دارند، به قانون حمامهای اروپائی. در آن حمام، از طهارت خود مطمئن نشدم. باز آدم بیرون و آب کُر را دادم به کَلّی خالی کردند و از نو پُر کردند و دو ساعت قبل از احرام غسل احرام بجا آورده و دو پارچه احرام را بستم. غروب آفتاب موافق قراری که با کپتان داده بودم، که یک ساعت قبل از وقت احرام، یک شوط کشتی بزنند، یک شوط زد و یک ساعت از غروب گذشته، شوط دیگر را زد، به ترتیبی که در تمام بانکها هست و علی‌حده هم نوشته خواهد شد. دعای احرام را خوانده، نیت کردیم و تلبیه گفتیم: (لبیک). مُحرم شدیم. حُسن اتفاق بود، که احرام بعد از نماز مغرب و عشا بود، که به جماعت به جناب حاجی شیخ فضل الله اقتدا کردیم. بحمدالله خیلی خوش گذشت و در موقع احرام دستورالعمل داده بودم، که ده دقیقه کشتی را نگاه دارد و نگاه داشت و بعد روانه شد و به حدّی کشتی آرام حرکت می‌کند، که محسوس نشد، چه وقت توقّف کرد و چه وقت حرکت نمود، مخصوصاً کشتی را آرام می‌برد، که روز وارد شود و چنانچه تُندتر

برود، شب وارد خواهد شد. لنگرگاه جدّه خیلی خراب است و سنگلاخ و برای کشتیها محلّ خطر. باید بلد از اهل جدّه جلو کشتی بیاید و کشتی را از راهی [که] بلدیت دارند، سالمأ به لنگرگاه برساند. الحاصل، شب را در بالای سطحه ماندیم. هوا چندان سرد نیست و یک پتو روی احرام انداختم و کشتی نیز آرام است.

**شنبه ۲۷ ذیقعدہ: جدّه، مدّت و فاصله‌های سویس، شهر جدّه، ینبع، طور سینا.**  
پنج ساعت از دسته گذشته وارد لنگرگاه جدّه شدیم. از دو ساعت به جدّه مانده آبادی و دگل‌های کشتیهای بزرگ نمایان شد و یک بلم کرجی آمد جلو و بلد آمده است که قلاؤز گویند. بلدرا داخل کشتی آوردند. کشتی خیلی به آرامی و احتیاط می‌آید. تمام این حدود، میان دریا، کوه و سنگ است، که کشتی بدون بلد ممکن نیست بتواند حرکت کند. از سویس تا جدّه از این قرار آمده‌ایم و فاصله از این قرار است:  
سویس الی جدّه یکسره: ۶۳۷ میل انگلیسی. از سویس به جدّه از راه ینبع: سویس به طور سینا ۱۲۷ میل. از طور سینا به ینبع ۳۶۳ میل. از ینبع به جدّه ۱۸۶ میل. و ما از این قرار آمده‌ایم:

از سویس الی طور سینا ۱۵ ساعت، توقف طور سینا ۱۰ ساعت [و] نیم. از طور سینا یکسره به جدّه ۶۵ ساعت.

کلیتاً در نود ساعت از سویس به جدّه رسیدیم، با توقف در طور سینا در حالتی که روز آخر، قدری آرام آمدیم، ۱۶ ساعت به جدّه مانده احرام بستیم، که در این شانزده ساعت، گویا ساعتی ۱۲ میل راه طی کرده، بلکه ده میل. چرا که شب خیلی آرام حرکت می‌کرد، که شب به جدّه نرسد و روز برسد. الحمدلله علی السلاّمه، شکر خدا را با کمال خوشی و آسایش، الیوم که شنبه ۲۷ ذیقعدہ است، وارد لنگرگاه جدّه شدیم. طیب آمد اهالی کشتی را ببرد قرار است فردا جمعی را ببرند قرانظین در جزیره ابوسعده و واسه. شب را در عرشه کشتی بودیم. به حالت احرام در سطحه خوابیدیم، با یک پتو، ولی هوا گرم شد. پتو را انداختیم. هوای روز آنجا سی و دو درجه سانتی‌گراد است و هوای [شب] بیست [و] پنج درجه.

یکشنبه ۲۸ ذی‌قعدة: [= ۱۸ حوت]: قرانطینِ جدّه، جزیرهٔ ابوسعده و واسته، حوض بلغاری.

صبح حکیم قرانطینه آمد. گفت: باید همهٔ حاج بروید جزیرهٔ واسته. یکی از عثمانیها که در کشتی بود، گفت: شما تمکین نکنید به جزیرهٔ واسته. جزیرهٔ ابوسعده را اختیار کنید. بعد قبول کرد که ایرانیها را ببرد جزیرهٔ ابوسعده و باقی را که از اعراب و مصری، در کشتی هستند، به جزیرهٔ واسته ببرد. این دو جزیره، به فاصلهٔ نیم فرسخ در مقابل جدّه واقع است. جزیرهٔ ابوسعده قدری نزدیکتر است و آبش بهتر و جزیرهٔ واسته دورتر است. وسعتِ جزیرهٔ واسته بیشتر است. کپتان آمد به من گفت: اگر شخص شما با اجزاء خودتان بخواهید در کشتی بمانید، با کمال میل از شما پذیرایی<sup>۱</sup> می‌کنم، ولی برای عموم آب ندارم. من گفتم از رفقا جدا نمی‌شوم. اگر بنا بشود در کشتی بمانیم، همه می‌مانیم، اگر برویم هم همه می‌رویم. در این بین میرزا علی اکبر خان مفخم‌السلطنه قونسول ایران با یک تیم لنج کشتی کوچک دودی آمد در پای کشتی ما ایستاد. قدری حرف زدیم و گفتم که همه باید به اتفاق باشیم، او هم سؤال و جواب کرد، بالأخره قبول کردند که مسافرین درجهٔ اول و دویم در کشتی بمانند و از آدمهای آنها هم پانزده نفر بمانند. هر قدر اصرار کردیم که بیست نفر قبول کنند، نکردند. قونسول رفت و ما پنجاه و یک نفر نمرهٔ اول و دویم بودیم. پنجاه [و] شش [نفر] هم از درجهٔ ۳. بعضی از اهل وطن، از قبیل حاجی سید علی سادات اخوی و غیره بودند، که نوکرهای خودمان هم بودند. قریب شصت نفر درجهٔ سیم ماندند و جناب شیخ و سایر رفقا گفته: هر طور است باید کاری بکنی که این درجهٔ سیم اینجا بمانند. من هم با حکیم قرانطینه و کپتان سؤال [و] جواب کردم و به احترام سرداری - که لفظ مارشال در اروپا خیلی شأن دارد - قبول کردند و این حکیم قرانطینه، اهل ایتالیا است و چون مستخدم عثمانی است، بعضی اجزاء قرانطینه به آن جهت قید می‌گذارد ترتیب شده است. یک قالیچه<sup>۲</sup> هم روز پیش به کپتان کشتی تعارف داده بودم و به اجزاء کشتی انعامات داده شده خیلی راضی هستند.

۱. پزیرائی.

۲. غالیچه.

خلاصه، امروز را گذشت و با کمال خوشی در کشتی دور هم بودیم. زندهای حاجی امجدالدوله و آقا علی اکبر و حضرات در پایین بودند. هوا خیلی گرم بود. از کپتان خواهش کردم در سطح کشتی محلی که برای مریضخانه معین کرده‌اند، یک طرف آن را برای زنها خالی کنند و پرده بکشند. گفت: افسوس می‌خورم که این کار قدغن است، ولی برای فرمایش شما با دکتر حرف می‌زنم. رفت و دکتر کشتی را راضی نمود آمدند. یک طرف کشتی را برای زنها خالی کردند و عجالتاً که بحمدالله راحت هستیم و حوض بلغاری جناب شیخ که کر است، برای رفتن به قرانطینه برداشته بودند، حالا که آورده‌اند بگذارند، کپتان نمی‌گذارند. باز او را به هزار تفصیل برقرار کردم. شب در عرشه کشتی با احرامهای حوله<sup>۱</sup> خوابیدیم و یک احرام هم، روی خودمان کشیدیم. هوا بد نیست الا اینکه رطوبت<sup>۲</sup> موج دریا خیلی اذیت می‌کند.

دوشنبه ۲۹ ذیقعد: لنگرگاه جدّه، تصادف کشتی عجم احمدی با کشتی فرانسه الکسندر سیّم و غرق شدن کشتی فرانسه، شعر سادات اخوی، آتش گرفتن کشتی بزرگ بادی.

به هر حال، دوشنبه ۲۹ در کشتی دور هم جمع بودیم. در سر نهار، شمس العلماء گفت: که بر ما این ماندن قرانطینه خیلی ناگوار است و دلتنگ هستم و از آنجایی که هر آدم دلتنگی، طالب یک حادثه جدید است، ما طالب هستیم حادثه جدیدی واقع شود. شاید از قرانطینه مستخلص شویم و امروز هم دریا قدری تلاطم<sup>۳</sup> دارد و بادهای مخالف می‌وزد. شمس العلماء گفت: ضرری ندارد، یک کشتی غرق شود، یا اتفاقی بیافتد. کپتان می‌رود، شاید ما خلاص شویم. در همین صحبت بودیم دیدیم کشتی از دور نمایان شد و آمد تا ردیف این کشتیها. یک دفعه فریاد از کشتی ما بلند شد، که بلم‌ها را پایین می‌آورند. من برخاستم و از کپتان سؤال کردم، گفت: این کشتی که تازه رسید، کشتی عجم بوده و خورده است و کشتی فرانسه را شکسته، بلم‌ها را برای استخلاص اهالی آن کشتی

۱. هوله.

۲. رتوبت.

۳. تلاطم.

سوراخ شده می‌فرستیم. فوراً من رفتم بالا، جای کپتان دیدم به فاصله دویست قدم از کشتی، سه کشتی ایستاده است. اول ندانستم کدام یک غرق خواهد شد. بعد از چند دقیقه دیدیم یک کشتی که در وسط است کم‌کم پائین می‌رود و خیلی به آرامی پایین رفت تا لبه کشتی به آب رسید و یک پهلو شد و آب روی کشتی را گرفت و کشتی به آن بزرگی غرق شد. فقط دو دگل کشتی به قدر پنج شش زرع بیرون ماند. دو نفر رفته بالای دگل کشتی آنها را هم کرجی رفت گرفت. معلوم شد کشتی کمپانی عجم، که در ینبع و بوشهر هستند و چند کشتی دارند، حاج از بوشهر آورده است و اسم کشتی احمدی است و یک کشتی فرانسه هم هشتصد نفر حاج از (الجزایر) الجزایر با این کشتی آمده‌اند، که به مکه مشرف شده باز با این کشتی، از جدّه بروند ینبع و از ینبع به مدینه طیبه رفته، باز مراجعت به ینبع نموده بروند. چون اهل این کشتی، به قصد مراجعت بوده‌اند، هر کسی نصف پول خود را به کپتان سپرده و با مایحتاج مختصری به مکه معظمه مشرف شده‌اند و امروز که دریا متلاطم بود، کشتی احمدی عجم آمده است، از تنگه جدّه خواست وارد شود، نتوانست کشتی را برگرداند. وزده کشتی فرانسه را شکسته و اسم کشتی فرانسه الکسندر سیّم است.

بعد از غرق شدن کشتی، تخته پاره‌ها و میزها و صندلی‌ها روی آب افتاد‌گاو و گوسفند در میان کشتی بوده، مُرده روی آب افتاده. یک گاو زنده، کرجی کشتی ما گرفته آورد. چهار بلم کوچک، که در خود کشتی بوده پاره شد، روی دریا افتاد، صندوق‌ها است که به جلو امواج افتاده. عرب سیاهی است از طرف قرانتینه در کشتی ما است. مثل ماهی به روی آب افتاد، متصل می‌رود صندوق‌های پرتقال و سیب‌زمینی و غیره می‌آورد و چندین دفعه با این موج رفت، به دریا و بعضی اسبابها آورد. این عرب در دریا ید طولائی دارد. مجیدی<sup>۱</sup> سفید از بالای کشتی انداختم میان دریا، هنوز این پول به قعر دریا نرسیده، عرب رفت و از سه چهار زرع میان آب مجیدی را یافته آورد. من به خیال اینکه مبادا از خودش مجیدی داشته باشد و عوض این مجیدی بیاورد، قدری با سوهان قدری

سائیده انداختم. بعد معلوم شد راست است پول به آرامی به زیر آب می‌رود، این عرب هم خود را می‌زند زیر آب و در میان آب چشم گشوده مجیدی را می‌بیند و می‌گیرد. الحاصل، کشتی مسمی به الکسندر سیّم که مال کمپانی فرانسه است غرق شد، شصت هزار لیرة انگلیسی قیمت کشتی است، تخمین می‌زنند که بیست الی سی هزار لیرة هم پول و اسباب در میان او بوده، و حالا غرامت تمام را از کشتی عجم مطالبه خواهد کرد. به این جهت قدری اوقاتم تلخ است، ولی از جهت دیگر، این مسأله را به فال میمون گرفتم، که کشتی موسوم به احمدی، که متعلق به تُجّار ایرانی است، زد و کشتی موسوم به الکسندر سیّم امپراطور روس را غرق کرد، ان شاء الله برای غلبه اسلام بر روس این فال میمون است و جناب حاجی سیّد علی سادات اخوی برای این تفأل من، چند شعر ساخته‌اند که در این صفحه نوشته می‌شود:

باید گرفت که این فر خجسته جشن

هنگامه مواصلت شاه لافتی است

نیکو تفالی زده فالش همیشه خیر

بادا در این تفال اوقات<sup>۱</sup> مستی است

افتد مگر بینم آن روی نازنین

عمری تو و مرا ز خداوند این دعا است

مأمون بود ز خُلف خُلاف ارگنه کند

جورش به از وفا است که این صدق، آن صفا است

سردار کرده نذر کند جاودانه جشن

یعنی مرا به فاطمه پیوسته التجا است

گفت ار شکست خورد الکسندر ز احمدی

اسلام را مسلم بر کفر اعتلاست

داریم اضطرار و خدا را در اضطرار  
وقت<sup>۱</sup> اجابت است و خدا صادق الوفاست  
پیدا است نذر فاطمه بهتر توسلی است  
اصل اوست کاین اثرها در قصیدهٔ کسا است  
نیکو بشارتی است که هنگامهٔ ظهور  
سلطان غیب را همه از پردهٔ خفاست  
نگرفته است زو فدک را بگردش!  
روی خجسته برکهٔ مرمر که حق ماست  
از «برکهٔ مرمر»، قصهٔ حوضِ مرمری است، که حضرت اتابگ اعظم به حاجی سید  
علی داده بودند و بعد فروخته شده است به مرحوم سعدالملک.

عجالتاً که علاجی در استخلاص مملکت خودمان نمی‌توانیم نمود، باید دل خود را  
به این قبیل تفأل‌ها خوش کنم. شاید ان شاء الله توجه نفوس، اسباب استخلاص به این یک  
تیت، مملکت و ملت ایران از شرّ روسیه بشود، چه که فرموده‌اند: تَفألُو بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ.  
ان شاء الله به کشتی عجم هم، از روی قانون، غرامت وارد نخواهد آمد. چرا که دستی و  
عمد نبوده و تلاطم دریا، عنان را از اختیار کپتان ربوده و این اتفاق جزء حوادث دنیا  
شمرده می‌شود، چنانچه امشب شام خورده خوابیدیم. من دیدم قدری دورتر از این  
کشتی شعلهٔ آتش به آسمان روشنائی انداخته، بلند شدم نگاه کردم: کشتی بزرگ بادی  
است و آتش گرفته. قریب دو ساعت بیدار بودیم. با دوربین و عینک نگاه می‌کردیم تا به  
کلی سوخت و خسته شده خوابیدیم تا نزدیک‌های صبح آنچه چوب داشته سوخته و  
آهن آن به دریا فرورفته و این کشتی مال تجار یمن است، که قدری نفت و سایر  
مال‌التجاره داشته، اجسامی آتش کرده‌اند برای خوراک یا حاجتی، آتش به نفت<sup>۲</sup> رسیده  
و تمام کشتی را آتش زده. سبحان الله این چه روزی است، که یک کشتی غریق در سمت  
راست و کشتی دیگر حریق در سمت چپ ما واقع شده و هر دو از اتفاقات غریبهٔ دنیا

۱. وغه.

۲. نبط.

است و برای ما هیچ وقت روز و شب این چنین، به صدمه ممکن نبوده است، بلکه برای احدی ممکن نیست که در میان کشتی ایستاد و کشتی دیگر به فاصله دویست قدم به این آرامی غرق شود یا آتش بگیرد و بسوزد. خداوند ان شاء الله از اتفاق سیم، ما را حفظ کند.

### سه شنبه سلخ: لنگرگاه جدّه.

باز سعادت نموده در میان کشتی هستیم. مفخم السلطنه قونسول با بلم آمد نزدیک کشتی. قدری صحبت [کردم] آقا شیخ فضل الله اصرار کرده، که باید ما را شب با الاغ یکسره از جدّه به مکه روانه کنی. مفخم السلطنه گفت راه خیلی معشوش است و چندی قبل چند نفر عسکر را اعراب کشته اند و رفتن شما با هیچ قافله شب ممکن نیست و اگر من اصرار کنم والی خواهد گفت: نوشته بدهید، که اگر هرچه واقع شد، به عهده خود شما است تا اذن بدهم. جناب حاجی فضل الله فرمودند: چه عیب دارد. شما این نوشته را بدهید. گفت: من نمی توانم چنین نوشته بدهم. شیخ فرمود ما به شما نوشته می دهیم، شما هم به آنها نوشته بدهید. مفخم السلطنه گفت: اگر شما هم نوشته بدهید، من نمی توانم نوشته بدهم و نخواهم داد. بالأخره صحبت ناتمام ماند و رفت. یک کشتی از بیروت آمده، دیروز به اینجا رسیده که باید پنج روز هم در قرانطینه بماند. نزدیک کشتی ما است. متصل با هم حرف می زنیم. عیال مرحوم رکن الدوله و آقا شیخ احمد و جمعی که در این کشتی هستند و سفارشات در استخلاص آنها کردیم بُردند. نشسته صورت تلگرافی نوشته برای آنها فرستادیم، که تلگراف به اسلامبول نمایند، شاید مفید شود. در حال احرام هستیم. روزها در اطاقها که گرم است نمی توان ماند، هوای روز الی ۳۲ درجه سانتی گراد است، می توان خوابید، شبها هم بیست درجه در سطحه.

### چهارشنبه غرّه ذیحجه: لنگرگاه جدّه.

نزد هم به همین ترتیب بودیم در کشتی.

### پنجشنبه ۲ ذیحجه: ورود به جدّه، خانه قونسول ایران، شهر جدّه.

صبح زود بلمهای بزرگ آوردند برای حمل اشیاء. هر کسی بُنه و مایحتاج خود را

پایین بُرد. مشغول حرکت شدند. امروز پنج روز تمام است و باید به جدّه برویم. بُنه شیخ و مرا هم در کشتی کوچک بادی گذاشته، سوار شدیم و کشتی شراه کشید. قدری روی به شرق رفت و برگشت روی مغرب. معلوم شد چون باد موافق نیست، یکسره نمی‌تواند برود. قدری که از کشتی دور شدیم، یک ایستیم لنج، کشتی بخاری کوچک از عقب رسید. معلوم شد مفخم السلطنه برای بُردن ماها فرستاده، من و جناب شیخ و پنج شش نفر نشستیم در میان کشتی کوچک و این آدمها و بُنه ماندند در همان کشتی بادی میان آن کشتی بیست نفر بودیم که نشسته‌ایم تا قریب چهار خروار از کشتی که بودیم تا کنار اسکله یک ساعت آمدیم و پیاده شدیم. مفخم السلطنه قونسول در دم اسکله ایستاده بود، تعارفات به عمل آمد. یک نفر هم از طرف قائم مقام در اینجا حاضر بود برای احوال‌پرسی. مفخم السلطنه به [ما] گفت: این کشتی کوچک که فرستادم شما را از کشتی به اینجا آورد، بفرمائید انعامی به او بدهند. گفتم: یوسف، هرچه مفخم السلطنه می‌گوید بده، او هم گفت یک لیره بده، داد. بعد مستحفظین آمده، مطالبهٔ سند قرانطینه کردند، که در کشتی نفری سی هفت قروش [و] نیم گرفته، ورقه داده بودند، دادیم ورقه را نفری هفت قروش [و] نیم گرفته، ما که رفتیم معلوم شد از سایر حجّاج تذکرهٔ پاسپورت را هم گرفته‌اند. به این تفصیل که قونسول ایران با مأمورین عثمانی همه شب هستند. مأمور عثمانی پاسپورت‌ها را از حاجی حتماً می‌گیرد و می‌فرستد پیش قونسول ایران، آن هم نفری سه مجیدی الی چهار مجیدی می‌گیرد و پاسپورت‌ها را می‌دهد. و در اول اگر پاسپورت بدهند، حاجی را از آن حصار چوبی، که در دم اسکله است، نمی‌گذارد وارد شود.

خلاصه، ما چند نفر، به حالتِ إحرام، با کفشهای چوبی، به هزار زحمت راه طولانی را طی کرده، رفتیم به قونسولخانه. قرار این بود، که به محض ورود، دیگر در جائی معطل نشویم و یکسر بُنه را بار کنند برویم با قافله به مکه. بعد از رسیدن به قونسول خانه مفخم السلطنه قونسول آمد که امروز قافله رفته است، شما بمانید فردا با قافله بروید. بُنه شما را هم همه را گفتم بُردند در یک خانهٔ بزرگی که راحت کنید. گفتم بسیار خوب، حاجی امجدالدوله و آقا علی اکبر و سایر رفقا هم همه آمدند. چائی خوردیم و قلیان و

سیگاری کشیدیم. قونسول آمد پیش من نشست. گفت که من نمی دانستم حضرات تا عصر اینجا خواهند بود. تهیه نهاری نکرده‌ام. حالا چه باید کرد؟ گفتم: شما را به زحمت نینداخت و الآن برخاست به منزل رفت. گفتم آقایان حالا که منزل معین شده خوب است بفرمائید برویم. قبل از این صحبت در اول ورود، جناب شیخ فرمایش کردند به قونسول که: جناب ارفع‌الدوله شما خیلی پذیرائی کرد و مهمانداری‌ها نمود و ما تمام پذیرایی‌ها را به شما مصالحه بکنیم، که ما را از جدّه به مکه با الاغ شب روانه کنید برویم که آفتاب نخوریم، زیرا که در جلو آفتاب اگر چتر بگیریم شرعاً خوش نیست، چتر برداریم آفتاب صدمه [می‌زند]. مفخم‌السلطنه قونسول گفت: باید برویم والی را ملاقات کنم رفت و ساعتی طول کشید و برگشت. گفت که والی می‌گوید من شبها نمی‌توانم اجازه بدهم و باید به شریف مکه تلگراف کنم و من نشستم، با حضور خودم تلگرافی کرد، که حضرات به این اسم، از اعظام ایران آمده‌اند و می‌خواهند شب بمانند. ترتیب راحت و اقامت آنها را باید فراهم آورد. تلگراف خوبی هم کرد و تا عصر جواب می‌رسد و نهار خواستیم و گفتیم آنچه جواب رسید به ما اطلاع بده، آمدیم منزل. خانه‌های جدّه تمام سنگ از دو مرتبه الی شش مرتبه است. کوچه‌های تنگ کثیف، هوا گرم، بازار متعفن عربی دارد. درشکه و کالسکه و مال سواری وجود ندارد. و پیاده بعضی با کفش چوبی و بعضی پابره‌نه و بعضی با نعلین چرمی به زحمت خودی منزل رساندیم. خانه بزرگ مفصلی است نسبت به جدّه. مال (حاجی موسی است) نشستیم. نان و پنیری هر کسی هرچه داشت آوردند خوردیم. حاجی صاحبخانه پیدا شد. گفتم تحقیق قیمت را بکنید. می‌گوید: بیست و پنج لیره. چشم‌های واردین از حذقه در رفت، ولی حالا که بُنه و اسباب را آورده‌ایم، دیگر علاج ندارد، مانده‌ایم تا ببینیم چه می‌شود. هر دو سه نفری، در یک اطاق هستیم. کشتی به آنها و بلمچی‌ها که اسباب مردم را از کشتی به ساحل رسانده‌اند، ریخته و ادعای وجه گزاف از هر کسی می‌کنند. حاجیها به قول شیخ شیپور، چس خور اعراب طماع، که هیچ چیز قناعت ندارند، بالأخره روی هم، گویا نفری ده فروش داده شد از قال مقال آنها خلاص شده. حملها آمدند از گمرک که این خورده! بود تا این خانه

یک صد قدمی بیش نیست و هر یک مبلغی پول می‌خواهند. هر کسی چهار تکه اسباب داشته، مطالبه پنج تومان ایرانی و چهار تومان می‌کنند. این اشخاص هم هیچ وقت این قبیل پولها نداده، خیلی سخت می‌آید. مثلاً از طرف من، برای یک جفت یخدان و دو بشکه، بار که آنها آورده بودند، هفتاد قروش دادند که از سه تومان پول ایران بیشتر است. هر قسم بود از شر آنها خلاص شدیم، ولی آنچه فهمیدم، ابداً میزان و قانونی در این قبیل امور ندارند و یک آدمی است که اسم خود را حمال باشی گذاشته و هر قدر می‌تواند از مردم پول می‌گیرد و سهمی به حکومت و قونسول ایران می‌دهد،<sup>۱</sup> و چند نفر ایرانی هم در جده مقیم شده‌اند که در این کار و غارت حجاج ایران همدست و اسباب کار هستند و تمام اینها در اذیت مسلمانان ایرانی به یکدیگر تقویت دارند. مثلاً در هر موقع که قونسول محتاج تقویت حکومت جده می‌شود، عسکر می‌فرستد و به اسم حارسه<sup>۲</sup> از مردم پول می‌گیرد و در جایی که تقویت از قونسول لازم می‌شود، در تصدیق غارت حجاج مضایقه نمی‌کنند. مثلاً از خانه که حاجی کرایه می‌کند، سهمی باید به قونسول بدهند. خلاصه، شب قونسول آمد و گفت که از صبح والی و شریف مکه چندین تلگراف سؤال جواب کرده، بالأخره قرار شده است نیم ساعت به صبح مانده، ده ساعت بعد از غروب، الاغ حاضر باشد حرکت کنید و تا سه ساعت از روز گذشته، قدری از راه را طی کنید و در منزل وسط بخوابید و سه ساعت به غروب مانده، باز از آنجا حرکت کنید. دو ساعت از شب گذشته وارد مکه شوید. من گفتم: این ترتیب صحیح نیست و به نظرم نمی‌آید ما بتوانیم از آفتاب محفوظ باشیم و ترتیب خوشی نیست.

تحقیق از مال سواری کردم، گفتند الاغ بی‌دهنه و رکاب است. گفتم هرگز سوار نمی‌شوم، چرا که عادت ندارم و همان سواری این چنین الاغ، برای من از صدمه آفتاب و راه، از هر چیزی بدتر است و من نمی‌توانم بیایم، می‌مانم صبح یخت یاسکد ف گرفته

۱. در حاشیه ص ۱۰۶ نوشته شده: در لوحه [کتیبه خانه موسی افندی در جده] بالای در ماده تاریخی نوشته‌اند: حلیف العلی موسی افندی لیکتفی (فخاراً به اذصدمیته دونه البدر) لیهنک یا مولای تاریخ بنیه لک العز یا موسی دوام لک الخیر ۱۲۹۶. ۲. حارسه.

سوار می شوم و از عقب می آیم. قونسول برخاست رفت بیرون و آمد گفت: برای شما اسب تهیه کرده‌ام، که دهنه و رکاب هم داشته باشد. من ساکت شدم. شیخ فرمودند: بسیار خوب است. مفخم السلطنه رفت و من هم دلخور از این حرکت، برخاسته آمدم با حاجی آقا علی اکبر و امجدالدوله و رفقا نشستیم و حرف زدیم. دیدیم این حرکت ابداً صلاحیت ندارد و از این تقریرات یقین حاصل شد که ما ساعت ده حرکت نخواهیم کرد و لابد دو سه ساعت طول می کشد و مسلماً آفتاب را خواهیم خورد و امشب هم نخواهیم رسید و ناچار فردا می‌رسیم و بُنه و اسباب ما هم خواهد ماند و از هم جدا می‌شویم. اما چه می‌شود، راهی رفته‌ایم و به هیچ یک از مقاصد نرسیده‌ایم.

خلاصه، من استخاره کردم، به این ترتیب برویم، بد آمد، بمانیم بعد با بُنه یا قسم دیگر برویم، خوب آمد. قرار شد من و امجدالدوله و حاجی آقا علی اکبر بمانیم. بعد گفتم تا آنجا با جناب شیخ همراه بوده‌ایم. اینجا جدا شدن صحیح نیست. برویم بلکه جناب شیخ را هم، از این حال منصرف کنم. من رفتم خدمت شیخ. قریب یک ساعت صحبت مفصّلی داشتیم. گفتم به چند دلیل، این حرکت صحیح نیست، اولاً آدمها و بارهای ما آنجا می‌ماند بی صاحب، نمی‌دانم چگونه حمل شود و به چه اطمینان سالم برسد یا نرسد. ثانیاً قصد ما این است، که آفتاب نخوریم و از آن ترتیب همچو بر می‌آید که ما تا طلوع آفتاب نمی‌توانیم حرکت کنیم و آن وقت که راه بیفتیم لابد تمام روز را آفتاب خواهیم خورد و فردا هم نمی‌توانیم برسیم و این مقصود حاصل نخواهد شد، که یک روز زودتر برسیم و یقیناً با قافله خواهیم رسید و آفتاب هر دو روز را هم مفصلاً خواهیم خورد و بُنه و بارهای ما هم در آنجا به زحمت حمل می‌شود و گذشته از این، این حجّاج که از اسلامبول و سویس همراه شما آمده‌اند متوقع‌اند که باز در خدمت شما باشند و اینکه حالا سوار الاغ بشویم، از جلو برویم، اسباب دلخوری آنها هم خواهیم شد. آقای شیخ این عرایض را قبول نکرده، اصراری در رفتن دارند. عرض کردم و التماس کردم که این راه از طهران به شمیران و حضرت عبدالعظیم نیست، ما چهار الاغ سوار شده برویم. آنچه اصرار کردم قبول نشد. بالأخره گفته من محض خاطر شما یک

استخاره می‌کنم، به شرط اینکه بعد از استخاره، دیگر تردید نکنید. آقا علی اکبر تمکین به استخاره کرد و من قلباً میل نداشتم. آقای شیخ استخاره قرآن کرده، فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم تلك الجنة التي يورث من عبادنا من كان تقياً المتقين» و فوراً قرآن را بهم گذاشته و من از این استخاره بسیار اوقاتم تلخ شد. حضرات دیگر به میل تمکین کردند و من به اوقات تلخی برخاستم. گفته: سردار شما چه خواهید کرد؟ گفتم: نمی‌دانم و خلقم تنگ است که استخاره من، به رفتن بد آمده است و این استخاره جناب شیخ خوب آمده. اما به کدام یک باید رفتار کرد، رفتم خوابیدم. باز در تردید، که آیا بروم یا بمانم. خیلی مشوش و متحیرم و تا یک ساعت قبل از صبح هم که برخاستم باز من در حرکت مردد بودم تا جناب شیخ برخاسته و نماز خوانده بنای حرکت را گذاشته. من دیدم تا اینجا همراهی کرده‌ام و حالا صحیح نیست شیخ را تنها بگذاریم. من هم عازم شدم و تا مالها را حاضر کردند و کرایه خانه را دادیم دیر شد. قونسول آمد شش صد لیره هم، که از همدان به اسلامبول برات رسیده و از آنجا به جدّه برات کرده‌اند، عین لیره آورد با کمال عجله. یوسف تحویل گرفته، گفتم قدری در آنجا بگذارد و قدری را همراه بردارد، سوار شدیم.

جمعه ۳ ذیحجه، [= ۲۳ حوت]: راه از جدّه به مکه. ستم و اجحاف قونسول ایران،

آمار حجّاج ایرانی، هزینه راه جدّه به مکه، شرح غارت اعراب حجّاج ایرانی را.

صبح سر آفتاب از خانه بیرون آمده، بُنه و بارها را به امید خداوند گذاشتیم و غفار را گذاشتم و به حاجی وکیل الرعایای تبریزی سپردم. برای خودم یک یابوی پالانی آورده بودند. امتیازی که داشت این بود، که فقط دهنده و رکابی دارد، دو دانه پتو روی آن انداخته، سوار شدم. برای حاجی نایب‌الصدر و یوسف و حاجی عباس و میرزا محمد علی خان هم الاغی سوار شدند و سایرین هم از جانب شیخ و آقای امجدالدوله و آقا علی اکبر و شمس[العلماء] و عیالات همه یکی یک الاغ گرفته خورجینی روی الاغ انداخته سوار شدند. قریب چهل پنجاه نفر به حالت احرام بدون دهنه و رکاب سوار شدیم. الاغ را از جدّه به مکه هشت مجیدی [و] نیم و شتر با بار را سیزده مجیدی [و] نیم کرایه کردند، که به پول ایران، الاغ یکی چهار تومان چیزی بالا و شتر شش تومان [و] نیم

می‌شود و آنچه معین شد و صاحبان الاغ و شتر گفته به هر الاغی چهار مجیدی به صاحب آن داده‌اند. چهار مجیدی [و] نیم آن را قونسول خورده و شتر را پنج مجیدی به صاحب آن داده‌اند و هشت مجیدی [و] نیم را قونسول برده است و تقریباً نصف بیشتر از تمام مالی که برای حجاج از جدّه به مکه داده‌اند، به قونسول رسیده است، و نصف کمتر، به صاحب مال. قونسول ایران برای حجاج بدترین بلاهای این سفر است و کاری که قونسول ایران می‌کند و صدماتی که از او به حجاج وارد می‌شود. قونسول جدّه چند شعبه مداخل دارد. اولاً هر کس که وارد می‌شود، تذکره آن را می‌گیرند و نفری سه تومان ایران می‌گیرند و تذکره را پس می‌دهند. ثانیاً هر یک از حاجیها که از جدّه یا مکه می‌برند، آنچه دارند قونسول ضبط می‌کند و می‌خورد. ثالثاً از کرایه مالها، که از جدّه به مکه می‌آید و مالی که از مکه از راه جبل یا شام می‌روند، از تمام آنها به همین نسبت نصف قونسول می‌گیرد.

امسال مسلماً قریب صد هزار نفر از ایران به مکه مشرف شده‌اند و رسماً نفری شش تومان در اسلامبول در جدّه پول تذکره گرفته‌اند و روی هم از کرایه مال و شتری که از جبل و شام آمده و از راه دریا آمده‌اند، نفری ده تومان به سفارت اسلامبول و قونسولخانه جدّه فائده رسیده است، که می‌شود دو کرور تومان ایران: جوی طالع زخرواری به.

الحاصل، آمدیم به هیئت اجتماع، تا بیرون دروازه منتظر بودیم که عسکر برسد. مدتی در پهلوی قهوه‌خانه شهر معطل شدیم، عسکری نیامد. من گفتم حالا که دو ساعت از روز گذشته است و یک ساعت دیگر قافله حرکت می‌کند، لازم نیست ما برای یک ساعت پیش برویم و آفتاب بخوریم. شیخ هم راضی شد. در این بین یک نفر سواره نظام سیاه رسید. گفت: من مأمورم همراه شما باشم و در این راه هر فرسخی یک قراولخانه هست. از هر قراولخانه تفنگچی برمی‌داریم و شما را سلامت می‌رسانم. باز من اصرار کردم که حالا دیگر موقع رفتن نیست، ولی حضرات همه حرکت کردند. من هم لاعلاج

همراهی کردم ولی به مشکوة طیب و تمام همراهان گفتم که حکایت ما حکایت «چوب و پول و پیاز» است. هم گرمای دو روز را خوردیم، هم امروز نمی‌رسیم، فردا می‌رسیم و بُنه و اسباب ما هم که عقب ماند و خدا می‌داند امروز چه وقت اعراب به سر ما بریزند. گویا به قلب من نازل شده، که امروز برای ما خطر هست، ولی تقدیر عنان را رو به قضا کشانید. الحاصل، ظهر رسیدیم به (بحره) قهوه‌خانه‌ای است، چند کپرازی ساخته‌اند. در یکی از آنها افتادیم با کمال کثافت خسته و مانده به حالت فلاکت که دو سه ساعتی آنجا خوابیدیم. هندوانه هست، یکی را بیست فروش خریدیم. چائی خوردیم، آب بسیار بدی دارد. حصیر کثیفی انداخته‌اند. در روی آنها بی‌اختیار از شدت خستگی غلطیدیم. دو ساعت و نیم به غروب مانده برخاسته حرکت کردیم. از جدّه تا اینجا هر فرسخی یک قهوه‌خانه هست، که از نی و کپر ساخته‌اند. قهوه و چائی بسیار کثیفی دارد. در هر چادر قدری ایستادیم. صاحبان الاغها می‌آیند [می‌گویند] حاجی حشیش، یعنی پول علف برای الاغ بدهید. در جدّه الاغی دو فروش الی پنج فروش پول علف دادیم. به قدری وحشی هستند که برای دو فروش همدیگر را می‌خواهند بکشند. برای دعوی دو سه فروش قریب دو ساعت با هم جنگ کردند. ضابط عسکر عثمانی که همراه اول آمد. گفت یک مجیدی بدهید. من برای تمام الاغها پول علف می‌دهم، دیگر یکی یکی ندهید. مجیدی را که دادیم رفت و به جیب خود انداخت و اعراب یکی [یکی] بر سر حاجی ریخته برای پول علف الاغ آنچه خواستند گرفته برای دو ساعت از هر حاجی نفری دو فروش کرایه قهوه‌خانه را گرفته و با این سختی و مصیبت عیب کار این است که ناخوشی و با هم چند روز است در جدّه و مکه طلوع کرده و در این قهوه‌خانه‌ها، بعضی را می‌بینم ناخوشی افتاده، پناه به خدا.

الحاصل، دو ساعت [و] نیم به غروب مانده، از بحره حرکت کردیم یک ساعت راه آمدیم. جلو و عقب هرچند با هم صحبت کنان می‌آمدیم. من هم با چند نفر که همراه بودند راه می‌رفتیم. یک دفعه دیدم از طرف جنوب راه صدای<sup>۱</sup> شلیک<sup>۲</sup> بلند شد و گلوله

۱. صدای.

۲. شلیک.

باران کردند. نگاه کردم که قریب صد [و] پنجاه نفر عرب سیاه پیاده مثل برق رو به ما می‌آیند و متصل تفنگ می‌زنند. به محض اینکه صدای تفنگ بلند شد و گلوله‌ها به اطراف الاغ‌ها به زمین خورد، غالب این مردم از ترس گلوله خود را از الاغ به زمین انداخته. هنوز اعراب به قافله نرسیده که دیدم چند الاغ دویدند جلو و گلوله‌ها را به طرف ما که جلو بودند انداخته و غالباً به اطراف یابوی من، به زمین می‌خورد. عربهای صاحب یابو و الاغ اصرار کردند: حاجی انزل انزل، یعنی پیاده شوید. یوسف و آقارضا پسر حاجی محمد حسین صراف تبریزی همراه من بودند. از اطراف هم فریاد زدند که پیاده شوید. من دیدم پیاده شدن غلط است. پیاده نشدم، قدری ایستادم. دیدم گلوله مثل تگرگ می‌ریزد. استخاره بایستم بد آمد، عقب برگردم پیش حاجی شیخ فضل‌الله و سایرین، بد آمد، جلو بروم خوب آمد. دیدم برگشتن تعریفی ندارد، چراکه جز دو قدیفه احرام، چیزی ندارم. فقط تسبیحی در دست دارم جواب عرب را می‌دهد، به حکم استخاره راندم جلو، در حالتی که از تمام اطراف و جلو و عقب هیچ یک اطمینان نیست و نمی‌دانم در کدام طرف هست، ولی به حکم استخاره راندم جلو یک نفر عسکر سواره و دو سه نفر تفنگچی پیاده که همراه بودند، در همان تیر اول فرار کردند. یابوی من مثل الاغ است، ولی باز حیوان تاخت. الا اینکه یوسف سوار الاغ است و لابد آرام آرام می‌رانم، قدری جلو رفتم، دیدم عسکر هم می‌رود، تاخته رسیدم. گفتم کجا فرار می‌کنی، بایست. گفتم: ما اجازه تفنگ زدن نداریم. گفتم: که تفنگ خودتان را به من بدهید، هر قدر اصرار کردم، گفتم: مأذون نیستم تفنگ به شما بدهم و فرار کرد من هم. رفقا عقب مانده‌اند، ایستادم. اعراب به اشخاصی که عقب بودند، رسیده، در کمر و روی الاغ آنچه داشتند برده و یک حربه به گوش حاجی امجدالدوله زده زخم کرده و با سنگ سر حاجی میرزا سید علی را شکافته و دو سه قدره به طرف حاجی نایب‌الصدر انداخته بود، ولی زخم کاری نشده فقط خراشیده است. دختر حاجی امجدالدوله را سرش را شکافته و آنچه پول داشته گرفته بودند و خورجین‌ها و الاغ‌ها را برده‌اند. یک جامه‌دان کوچک من، جلو حاجی عباس بود. در جنگ اول کشته شد و رفت. خلاصه، جناب شیخ و حاجی

امجدالدوله و سایرین پیاده رسیدند. از آدمها پیاده کرده آنها را سوار کردیم. خیلی حالت بدی داشتیم. خون از سر و صورت حاجی امجدالدوله و حاجی سید علی ریخته، لبیک گویان می آمدند. حالت رقتی دست داد. به هر طور بود سواره و پیاده خود را رساندیم به جدّه که نصف راه مکه و جدّه است.

اطراف جدّه خانوار زیادی است که از نی خانه‌ها ساخته منزل دارند و منزل گاه قهوه‌خانه است. در کمال کثافت رسیده پیاده شدیم و باز اطمینان نداریم که آیا امشب در آنجا سالم خواهیم بود یا خیر؟ عسکری که باز به ما ملحق شد، می‌گوید در بالای بام مسجد منزل کنید. رفتم، مسجدی است کوچک. بالای بام آن فرشی انداخته<sup>۱</sup> همراهان خسته و مانده مثل مُرده بیچاره‌ها افتاده. دیدیم این بنا هم شکست خورده و احتمال خرابی دارد. در بالای بام که راه می‌روند، حرکت می‌کند و بعضی جاها فرو می‌رود و نزدیک است خراب شود. این درد بالاترین دردها است که از جنگ اعراب جانی سلامت در بُرده‌ایم و حالا در زیر آوار مسجد بمانیم. باز نقل مکان به جلو قهوه‌خانه کرده. فرش آنچه باقی مانده بود انداختیم و باقی را هم حصیر فرش کردند افتادیم. هر کسی هرچه داشته رفته، یک پول نداریم. نان و آذوقهٔ مأکول نداریم. در پیش یوسف قدری نان خشک باقی بود، با پنیر و چند دانه تخم‌مرغ هم از قهوه‌خانه خریده، نیمرو کرده و هر کسی لقمه‌ای خورده. من و حاجی امجدالدوله از شدت خستگی و گرمای، روز هم ابداً نهار نخورده بودیم، دو سه نفر از تُجّار تبریزی که همراه بودند و از جلو سلامت در رفته‌اند چائی داشته قدری خوردیم و نمازی خواندیم. صحبت با حالت کسالت و ملامت و خستگی مختصر شرح و بیان بعضی ریختن اعراب است و بر هر کسی هر صدمه وارد شده، حکایت می‌کند. حالت عیالات و خود حاجی امجدالدوله که معلوم است غم‌انگیز است. می‌گویند و به همه حالتِ رقت و گریه دست می‌دهد و در بین از حال بعضی که حکایت می‌کنند. مضحک است، مثلاً عماد روضه خوان حالش بسیار مضحک است که هم خودش حکایت می‌کند و هم سایرین، که حاضر بود و به

رأی العین دیده‌اند نقل می‌کند. عمادالمحققین اصلاً و سواسی است. در بین راه ادرار کرده و آب تطهیر نیافته، دستمالی به خودش بسته بوده است. عرب می‌رسد، احرام او را باز می‌کند، می‌بیند دستمالی بر سر حَشَفَه (احلیل)<sup>۱</sup> خود بسته. به خیال عرب که این دستمال پول است می‌گیرد، عماد می‌گوید به محض گرفتن، نزدیک بود روح از بدنم مفارقت کند. گرفت، او کشید و من کشیدم. آخر عرب دستمال را از دست من رُبود. دید که چیزی در میان آن نیست انداخت و گفت: لعن الله اباک<sup>۲</sup> و رفت. در همچنین میرزا محمد علی خان موسیو سه چهار لیره داشته به خایه خود بسته بود، او را کشیده که غالب این مردم خودشان به اختیار کشف‌العوره شده‌اند. جناب شیخ خودشان احرام‌ها را باز کرده و خود را لخت به اعراب نشان داده. آقای آقاعلی اکبر قطیفه<sup>۳</sup>‌های احرام را دور انداخته، مدتی بدون ساتر کشف‌العوره ایستاده بوده است. در بین آنکه گلوله باران بود دیدم آقا میرزا حسن مدیر مدرسه رشدیّه پیاده و خاکها را جمع می‌کند. من اوّل گمان کردم، چون تیر باران است، برای اینکه مبادا گلوله بخورد و کشته شود، تیمم می‌کند، بعد دیدم همیان خاک می‌کند. ملتفت شدم که خیال خوبی است، خاک کرد و آمد. صبح با یک نفر عسکر فرستادیم رفت همیان لیره را عیناً از خاک بیرون آورده آورد.

افسوس در این است که در تمام این مردم ابداً حربه‌ای نبود واحدی به این خیال نبود، که تهیه از سابق نماید. حتی یک چاقو هم در پیش کسی نبود. فقط دو پارچه احرام و یک تسبیح. این چنین واقعه، گویا در قرن‌ها اتفاق نیفتاده، فقط من و چند نفر که همراه من بودند به چنگ اعراب نیفتادیم، ولی چیزی همراه نداشتیم، مگر یک ساعت خودم در کمر من بود که سلامت ماند و کیف آینه و شمایل در زیر پای یوسف میان خورجین بود سالم رسید و باقی آنچه بود در میان جامه‌دان جلو حاجی عباس بود که رفت.

الحاصل، همراهان از شدت خستگی، تمام افتاده‌اند و می‌ترسم امشب هم حادثه‌ای رُخ بنماید. گفتم باید به نوبه کشیک کشید. اوّل من خودم با یک نفر تبریزی، مدتی کشیک کشیدیم و حضرات خوابیدند. یوسف بعد از مدتی بیدار شد، دید من نشسته‌ام، آمد

۱. اهلیل.

۲. ابوک.

۳. قدیفه.

اصرار کرد که شما بخوابید من کشیک می‌کشم. هر قدر اصرار کردم بخوابید قبول نکرد. گفت: خوابم نمی‌برد. حاجی رضا قلیخان هم بیدار شد. با هم مشغول کشیک شدند و من خوابیدم. آنچه معین است قریب یک صد لیره از کمر حاجی محمد حسن خان آدم امجدالدوله، قریب دویست لیره از حاجی رضا قلیخان و قریب دویست لیره از حاجی عمده‌الملک برده‌اند. از سایرین چیز قابلی نبوده. قدری از حاجی سید علی، که در میان خورجین بوده، از جناب شیخ چند دانه پنجهزاری طلا و شصت [و] هشت لیره برده‌اند و من آنچه همراه داشتم میان جامه‌دان برده‌اند. کلیتاً از پول و اسباب قریب شش هزار تومان برده. من هم لیره‌هایی که در حین حرکت، قونسول داده بود، قدری را گذاشته و قدری آورده‌ایم نشمار است. معلوم نیست چقدر برده‌اند. تخمین این قدرها نبود. الحاصل، بحمدالله علی‌السلامه شکر باید کرد، که از همراهان کسی تلف نشده، به هر طور بود شب را روز آورده و همان شبانه شرح حال به شریف مکه نوشته، یک لیره داده قاصدی فرستادیم.

#### شنبه ۴ ذیحجه: راه از جدّه به مکه، ورود به مکه.

صبح برخاسته متحیر هستم، که آیا حالت ما چه خواهد بود و از اینجا چگونه جانی سالم بتوانیم به مکه رسانید. چند درخت خُرم‌ما و جوب آبی در پشت قهوه‌خانه است. حاجی سید علی و بعضی رفته تطهیر کردند و آفتاب جلو قهوه‌خانه را گرفت. لابد برخاسته داخل شدیم. طویله‌ای است، یک طرف اسب و الاغ بسته‌اند و یک طرف ما نشسته‌ایم و شکر خدا را می‌کنیم و منتظر تقدیر. در این بین چهار نفر عرب آمدند، که ما از اشراف هستیم و شتر داریم. شما را می‌بریم به مکه. ما گفتیم به شریف نوشته‌ایم. تا جواب و عسکر یا قافله جدّه نرسد، نمی‌توانیم حرکت کنیم. الاغ‌دارها که عقب الاغ خود رفته بودند، خبر آوردند که سارقین الاغها و بعضی خورده‌ریزها را در میان کوه جمع کرده‌اند و می‌خواهیم یکی از این اعراب اشراف را بفرستیم برود الاغها را بخرد. ضابط عسکر که همراه بود گفت: خوب است بفرستیم یکی از این اشراف بروند الاغها را بخرد و اموال شما را هم بگیرد بیاورد، انعامی به او بدهید. قبول کردیم. در این بین از قراولخانه

پایین، قُرب پنجاه نفر عسکر قاطر سوار آمد و گفت: که قافله جده می آید. شما هم سوار شوید برویم. آنچه الاغ حاضر بوده گرفته سوار شدیم. بقیه هم که پیاده بود، شتری یک لیره و الاغی سه چهار مجیدی در آن قهوه‌خانه کرایه کردیم تا مکه. الاغ کوچکی برای حاجی امجدالدوله آوردند. خواست سوار شود، الاغ خوابید. دیدم پیاده ماند، من پیاده شد یابوی خودم را دادم سوار شد، دیدم الاغ و شتر را هیچ یک نمی‌توانم سوار شوم و هیچ وقت شتر سواری نکرده‌ام. به یکی از عسکرهای قاطر سوار گفتم: ممکن است تا رسیدن قافله، قاطر خودت را با شتر من عوض کنی. قبول نکرد. خیلی حالم بر هم خورد برگشتم که شتر سوار شوم. عسکر دیگری مرا شناخت، فوراً از قاطر خودش پیاده شد جلوی من آورد: بسم الله افندیم. سوار شوید، سوار شدم. او اول سوار الاغ شد و بعد دید الاغ ابداً حرکت نمی‌کند. پیاده شد شتر سوار شد. آمدیم تا قراولخانه عسکر، که قریب نیم فرسخ متجاوز است و آن عرب شریف هم رفت که خرده ریز را گرفته بیاورد در قهوه‌خانه دیگر.

خلاصه آمدیم، در عسکرخانه نشسته، چائی آوردند. چند باب چادر و یک عمارتی در آنجا هست، که همیشه مستحفظ قافله هستند. ساعتی توقف کرده حرکت کردیم. من یابوی آقا رضا را سوار شدم، آمدیم. هوا در کمال گرمی است. در هر قهوه‌خانه پنج دقیقه می‌ایستیم تا قافله بگذرد، بعد می‌رویم. شش ساعت به غروب مانده از قراولخانه حرکت کردیم، یک ساعت [و] ربع به غروب مانده رسیدیم به مکه. در حالی که از یک فرسخ به مکه مانده، جلو افتادیم آمدیم در میان شهر مکه. یک ساعت تمام کوچه‌ها عقب منزل گشتیم، تا آخر غروب پیدا کردیم، که تا پیاده شدیم و نماز خواندیم، نماز قضا شده بود. جناب شیخ هم نماز قضا خواند ولی به قدری خسته و مانده‌ایم که نماز را نشسته می‌خوانیم و هیچ حالی نیست. معین‌الممالک رشتی پیدا شد، منزلی گرفتیم. من و حاجی امجدالدوله در سیزده لیره [و] دو مجیدی.

شب آمدیم منزل حاجی عمده‌الملک. بارها تمام عقب مانده‌اند. هر کس به طرفی متفرق شد. من و حاجی امجدالدوله و یوسف در منزل هستیم. از منزل معین‌الممالک شام آوردند. عمده‌الملک هم آمد، ولی دیر رسید. شب را به هر قسم بود به سر برده.

یکشنبه ۵ ذیحجه: مکه، باب‌السلام، طوافِ عُمره، نماز مقام ابراهیم، سعی صفا و مروه، وضع صفا و مروه، مسجدالحرام، نماز نساء، هوای مکه.

صبح بُنه و بارها را که از صحرا افتاده بودند آوردند. این عمارتی که منزل کرده‌ایم، محلّه (۱) متصل است به خانهٔ قائم مقام شریف چهار مرتبه است. هر مرتبه سه چهار اطاق است و راهرو در هر مرتبه یک سالن دارد، که پهلوئی آن خمی گذاشته‌اند و حمام است. هر وقت آب سرد لازم شود به سر می‌ریزند و آشپزخانه صحیح ندارد. امروز تا عصر را هیچکدام از ماها حالش نداشتیم به حرم مُشرف شویم. تا چهار از شب گذشته رفتیم، اول از دَرِ بابِ السَّلام وارد حرم شده، رفتیم طوافِ عُمره تمتع کردیم و نماز را در مقام ابراهیم دو رکعت خواندیم. طواف هفت دفعه دور خانهٔ کعبه گردش کردن است و بعضی آنها در مقام خودش نوشته خواهد شد. ترتیبی که در مناسک‌ها نوشته شده است. بعد از نماز طواف رفتیم به سعی میان صفا و مروه، یکسر از صفا به مروه و یکسر مراجعت به همین تفصیل هفت دفعه میان صفا و مروه حرکت کردن از صفا یک صد [و] پانزده قدم می‌آید، می‌رسد به مناره، که علامت اول هروله است و تا منارهٔ دیگر، یک صد [و] پنجاه گام است که مثل قدم دو باید به دو حرکت کرد و از آن مناره تا سیصد قدم می‌رود می‌رسد به مروه. صفا و مروه هر دو کوهی بوده است که حالا عمارات شده و چند پله ساخته‌اند. مردم می‌روند بالای پله، ولی انگشتهای پا باید همه جا به دیوار پله سائیده شود و در مراجعت، پشت پاشنه باید به دیوار پله بخورد. من اول قدری با کفش احرام حرکت کردم تا سه دفعه، دیدم ممکن نیست و پا زخم می‌شود. پا را برهنه کرده، چهار مرتبه مابین صفا و مروه پابرنه سعی کردم. ولی به قدری کثیف است که اندازه ندارد. اطراف این راه دکا کین بسیار کثیف بد و میان راه که مردم همه پابرنه سعی می‌کنند. تمام فضلۀ سگ و آدم و ادرار و سرگین و شاشِ الاغ، انواع کثافتها در این راه موجود است. در دعا می‌خوانند: «ان الصفا و المروه من شعائر» است، شعار خداوند به این کثافت، به قدری مایهٔ حیرت و افسوس است که اندازه ندارد و نمی‌دانم چرا تا این

۱. بیاض بالاصل.

درجه کثیف است. خلاصه بعد از سعی، باز داخل مسجدالحرام شدیم. هفت شوط طواف نساء را جمعاً کرده نماز طواف را هم خواندیم، و دیگر جان نداشتیم و حالت پیاده آمدن باقی نبود. سه الاغ گرفته سوار شدیم آمدیم منزل. هشت ساعت [و] نیم از شب گذشته بود تا شام خوردیم، صبح شد، نماز خوانده خوابیدیم. هوای مکه امروز که ۴ روز به عید مانده روز ۳۲ درجه و شب ۲۲ درجه صد درجه. در میان اطاق می خوابیم. پشه زیاد است. شب پشه‌بند می‌زنند. لخت میان پشه‌بند می‌خوابیم.

#### دوشنبه ۶ ذیحجه: مکه، ناخوشی و با، کرایه از مدینه به مکه.

از احرام بیرون آمدم، ولی پیراهن، شلوار و لباس تابستانی، آنچه میان جامه‌دان بوده برده‌اند. یک پیراهن کتان معین السلطنه فرستاد و یک پیراهن شلوار موقرالذوله برادر حاجی مشیر لشکر، شکر می‌کنم خدا را. عصر به حرم مشرف شدیم. امروز حمل جبل وارد شده. در روز پنجم حمل شام وارد شده، معین السلطان و یمین الملک با حمل شامی رسیده‌اند. معین السلطان آمدند اینجا، حکایت‌های غریب می‌کنند. ناخوشی و با از مدینه تا مکه، در میان حاج بوده، یک ثلث از حاج تلف شده‌اند و آنچه رسیده‌اند نیمه جان، از گرمی هوا و بدرفتاری اعراب و تاخت تاراج‌های از ینبع به مدینه حکایتها می‌کنند که عقل متحیر می‌ماند.

می‌گویند حاجی ناخوش را هنوز جانش بیرون نرفته، از شتر می‌اندازند پائین، حاجی مُرد شتر خلاص. یک کجاوه و یک شتر را از مدینه تا مکه بیست و یک لیره داده‌اند. از ینبع به مدینه هر شتری را به رعیت روس دو لیره داده‌اند، به رعیت ایران هفت لیره، به رعیت عثمانی و اعراب دو لیره [و] نیم از رعیت ایران چون قونسول ینبع طمع دارد، یک لیره به صاحب شتر می‌دهند و شش لیره به قونسول ایران و شریف و غیره. از ینبع به مدینه، روز یازدهم ذیقعه قافله حرکت کرده، پنج روز به مدینه رسیده است، هر شتری هفت لیره، که یک کجاوه و یک شتر دیگر بیست و یک لیره می‌شود. از<sup>۱</sup> مدینه به مکه

۱. در حاشیه نوشته شده: کرایه مسیر مدینه مال قونسول.

یازده روز است، آن هم به همین قیمت است. کجاوه چهارده لیره، شتر بار با سرنشین هفت لیره. سبحان الله که از قونسول به اهل حاج چقدر صدمات رسیده و می رسد. قونسول ایران مفخم السلطنه از جدّه رسیده، اینجا آمده می گوید: آنچه بُرده اند حکماً از شریف غرامت خواهم گرفت. من به جناب شیخ عرض کردم، صلاح این است روز اول ورود تلگراف به اسلامبول کنم. جناب شیخ به بعضی ملاحظات صلاح ندیدند، که شاید شریف خود به مقام احقاق حق برآید، یا تعارفی خدمت جناب شیخ بدهد، ولی من می دانم که تمام اینها عاطل و خیالات باطل است و هیچ یک صورت نخواهد گرفت. حاجی محمد حسن خان آدم حاجی امجدالدوله دو نفر از اعراب سارق را در کوچه جلو منزل خودمان دیده خبر داد، فرستادم آنها را به دست قائم مقام شریف، که همسایه است سپردند. جواب داده است تحقیق می کنم بعد از منا و عرفات تکلیف معلوم می شود، تا چه شود.

#### سه شنبه ۷ ذیحجه: مکه، منا و عرفات.

بنای کوچ حاج است به منا و عرفات. حاجی کاظم پسر حاجی عبود جدّی که حمله دار جبل است آمد شتر و قاطر کرایه داد تا منا و عرفات شتر و کجاوه روی هم سه لیره، یک قاطر سواری پنج لیره و الاغ یکی یک لیره [و] نیم کرایه داده پنج نفر عکام گرفتیم. حاجی عبد علی نام رئیس آنها است. کجاوه و مشک و مشعل و لوازم این مسافرت را عکام رفت خرید. عکام نوکرهای عرب را می گویند که عوض فراش و جلو دار کار می کنند. خیلی پرتاقت و زرنگ هستند. هر یک از آنها به قدر پنج نفر فراش ایرانی کار می کنند، ولی بسیار بی ادب و کثیف هستند، بدون اجازه می نشیند و برای حاجیه های متوسط الحال آشپزی می کنند، ولی آنچه می پزند، اول خودشان می خورند و بعد به حاجی می دهند. در واقع نوکر متشخص تر از آقا هستند.

الحاصل، معین السلطنه رشتی آمد، برنج فرستاد و عبا برای من خرید، نهار فرستاد. معین الممالک هر روز مراقب است و موقرالذوله برادر حاجی مشیرلشکر و صدیق السلطان حاجی رضا خان خزانه و حاجی صمصام الملک و حاجی سیاح محلاتی

و یمین نظام و معتضد السلطان، معین نظام در جزینی، مشیر السلطنه، یمین الملک، سایر حجّاج هر که هست آمدند دیدن کردند. ناخوشی و با بسیار سخت است. از اواسط و اواخر ذیقعدہ در مکه ناخوشی است. در میان حمل شام هم ناخوشی زیاد بود. حالا که آمده‌اند شدت کرده است. هیچ محلی عبور نمی‌شود که مریض یا میت دیده نشود.

روز وانفسا<sup>۱</sup> است، یوم یفرء المرء من اخیه، خداوند حفظ کند که آیا روزگار این مردم چه خواهد شد تمام این ناخوشیها از کثافت این شهر است، که در دنیا کثیف‌تر از شهر مکه شهری نیست. سالی از ده هزار الی پنجاه هزار الی پنجاه شصت هزار نفوس در این راه تلف می‌شود و یک نفر نیست به حال علاج این کار باشد، یا حرفی بگوید، یا چیزی بنویسد و نمی‌دانیم این ذلت تا کی برای مسلمانهای بیچاره خواهد بود. وای به حال ما که الآن کثیف‌تر از یهودی شده‌ایم. کسی تا جاهای ترتیب شده را ندیده است، حالت اینها را نمی‌تواند بداند.

#### چهارشنبه ۸ ذیحجه: منا.

صبح زیارت مسجد الحرام رفتیم و چادرها را بُردند در منا بزنند. عصر مردم به طرف منا حرکت می‌کنند. شترهای ما را دیر آوردند و گفتند شریف شترها را برای بُنه خودش می‌گیرد و به این جهت، اعراب شترها را پنهان کرده‌اند، که شریف حرکت کند، بعد بیاورند. شریف یک ساعت به غروب مانده حرکت کرد و توپ انداختند. غروب بارهای ما را بار کردند، حرکت کردیم. حاجی امجدالدوله و سایرین کجاوه نشسته، قاطری برای من آوردند، سوار شدم با پالان قجری. مفخم السلطنه آمد منزل من. به اتفاق سوار شدیم. شش مشعل در جلو قونسول و من می‌کشیدند. در یک ساعت [و] نیم رسیدیم به منا. مردم همه بدون چادر افتاده‌اند و به قدری جمعیت است، که هیچ کس منزل خود را پیدا نمی‌کند. مردم به آواز بلند فریاد می‌کنند و می‌گردند عقب منازل خودشان.

در حین عبور، چادرپوشی دیدیم که جلو آن چراغهای شیشه فانوس سبز و قرمز

۱. وانفسی.

آویزان است و مشعلها در جلو زده‌اند. سلام کردند، معلوم شد چادر معین‌الممالک رشتی است. من پیاده شدم. فرش و چراغ و میز و تخت مفصل دارد. دوازده فانوس شیشه‌ای<sup>۱</sup> در یک سیمی کشیده از جلو چادر آویزان است و چهار مشعل زده جلو چادرش. باز خیلی خوب است. معلوم شد در این بیست روز که از جلو آمده، تهیه این کارها را کرده است. شام آنجا خوردیم. قاطر آوردند سوار شده، رفته منزل خودمان که در پشت مسجد خیف است و مستحب است در این مسجد نماز خواندن، که حضرت رسول صلوات‌الله و سلامه و علیه نماز خوانده‌اند، الحاصل، شب را خوابیدیم.

[حالت شهر مکه<sup>۱</sup>]: شهر مکه در میان کوه واقع است و یک دلیل گرمی هوای آن همین است که دیوار خانه‌ها نیز از سنگ است. عدد نفوس شهر مکه، هشتاد هزار نفر است. خانه‌های مکه، تمام از سنگ و گچ است، سه مرتبه و چهار مرتبه. اطراف شهر هر عمارتی حصار کوچکی، بعضی در جلو دارد باقی تمام بدون حیات هستند، مثل عمارات اروپا. فرقی که دارد عمارات اروپا تمام پاک و تمیز و اینجا تمام کثیف است. اطاقهای مرتبه دویم و سیم غالباً نیم تخت چوبی دوره دارد. روی آن تشک<sup>۲</sup> پنبه یا پشم هست، و روی آن چلواری می‌کشند و هم چنین پستی‌ها، درها و پنجره‌ها تمام تخته است. شیشه ابداً یافت نمی‌شود و پنجره‌ها به قانون هندوستان و بوشهر کرکری است. یعنی تخته‌ها روی هم ساخته‌اند، که گاهی باز می‌کنند باد می‌آید، و حرارت آفتاب زیاد داخل نمی‌شود، گاهی می‌بندند، باز که می‌کنند، هم روشنائی دارند هم باد می‌آید. چفت و رزه درها فرنگی است، ولی بسیار بد. کوچه‌ها تماماً بدون استثنا، به اندازه‌ای کثیف و بد است که نمی‌توان حرکت کرد و پُر است از فضلۀ سگ و تفوت<sup>۳</sup> آدم. هیچ وقت جاروب نمی‌کنند. از روزی که من شریف را ملاقات کرده و این حرفها را گفته‌ام، گاهی چند الاغ‌دار می‌آید کوچه‌ها را که سر راه من است پاک می‌کند.

یک بازار سرپوشیده دارد که با تخته و نی پوشانده‌اند. و دکانهای شمع فروشی و

۱. شرح وضعیت شهر مکه را بین پنجشنبه ۹ و جمعه ۱۰ ذیحجه، نوشته است.

۲. نقوت.

۳. دسک.

پارچه و غیره است. باقی دکاکین در کوچه‌ها واقع و غالب از چوب ساخته‌اند. از بقالی و سری فروشی غالب تخته چیده، مثل ایران تا میان کوچه آمده و راه عبور را گرفته در کمال عفونت و کثافت. دکاکین برده فروشی در بازار سرپوشیده است، که غلام و کنیز سیاه می‌فروشند و آنها را بطور عربی به عقیده خودشان زینت کرده و نشانده‌اند، هر جائی پنجاه الی صد نفر از پنج شش ساله الی سی ساله نشانده‌اند و مثل اینکه اسب و الاغ بفروشند می‌فروشند. رفتن تماشا، به نظرم خیلی قبیح آمد، به اینطور بندگان خدا را مثل حیوانات بیع [و] شرا می‌نمایند. می‌خواستم خواجه بخرم نبود. بوی عفونت به اندازه‌ای است که نمی‌توان از میان بازار عبور کرد، مگر دکاکین عطر فروشی که در آن نیز عطر ممتاز یافت نمی‌شود.

زبان اهالی این شهر، تماماً عربی است و لباس آنها، آنچه اهالی شهر است و کسبه هر یک طاس کلاه به سر و پارچه سفیدی به دور آن پیچیده، قبای عربی بلند و لبادۀ تنگ مصری اعراب و بعضی هم عبا و چپیه و اگال (عقال) است و خنجرهای بلند که بعضی به اندازه بزرگی شمشیر کوچک بر کمر می‌زنند و غالباً تمام قلاف آنها نقره است و تفنگ نیز غالب دارند و با اسلحه حرکت می‌کنند و بعضی لخت، فقط زیرجامه و پیراهن سفیدی دارند و بعضی سر برهنه با کمال کثافت.

غالب اهالی حجاز سیاه‌ها هستند و باقی هم از شدت گرمی هوا و تابش آفتاب سیاه هستند. آدم سفیدپوست دیده نمی‌شود. لباس زنهای این شهر خیلی وضع غریبی، مفرش بر سر می‌اندازند و در زیر آن، سر را طوری می‌بندند که مثل شاخ به نظر می‌آید. روی بند سفید دارند و کمرها را از روی چادر بسته و چادر از دو زانو به پائین نمی‌رسد. هر یک، یک چکمه تیماج زردی می‌پوشند، به اندازه نیم چکمه ساق بلند، مثل چکمه‌های کُردی ایران و کفش زردی نیز از روی آن می‌پوشند مثل گالش، و چادرها غالب سفید است.

آب مکه، همان است که زیاده از طایف به عرفات و از آنجا به مکه آورده است و در هرخانه خمها گذاشته‌اند و همه روزه سقا می‌آورد، مشکى از یک قروش الی چهار

قروش می‌فروشند و به خود اهالی مکه ارزان‌تر می‌فروشند. هم چنین سایر اجناس را تا وقتی که موسم حاج است، به هر قیمت می‌خواهند می‌فروشند. بعد از حرکت حاج میزان معین شریف قرار می‌دهد، که زیاد از آن قادر نیستند بفروشند.

باغ و باغچه در مکه نیست، مگر باغچه شریف که برکه شریف نیز گویند و باغی بد نیست. اشجار میوه و گل‌کاری دارد و گویند شریف دویست هزار لیره خرج باغچه طایف و مکه کرده است. در بعضی خانه‌های شرفا نیز باغچه‌های کوچک دارند، که درخت خرما و مرکبات دارد و اگر باغات و اشجار در مکه زیاد شود، مسلم است، هوا چند درجه بهتر خواهد شد. برکه‌ای هست که مستحب است حجاج در آن غسل کنند، و به زیارت بروند، به قدری کثیف بود، که کسی جرئت ورود به آن آب را نداشت.

چند حمام در این شهر هست، که بهترین آنها حمامی است که نزدیک (باب العُمره) و مثل حمام‌های ترکی است، ولی کثیف و به واسطه گرمی هوا، کمتر کسی میل به رفتن حمام می‌کند و هر کس در خانه خود آب سرد به سر می‌ریزد.

#### پنجشنبه ۹ ذیحجه: عرفات، وضع چادرها، بیماری وبا، مشعر الحرام.

صبح پنجشنبه، اول بُنه را بار کردند. من هم سوار قاطر سواری به اتفاق قونسول روانه شدیم به اطراف عرفات. قریب یک فرسخ که رفتیم رسیدیم به مشعرالحرام، گذشته در دو ساعت هم رسیدیم به عرفات. در سمت چپ کوه عرفات واقع است، که اهل سنت در بالای کوه و سینه کوه منزل می‌کنند و شیعه‌ها در پائین صحرای مسطح منزل می‌کنند. اول با قونسول رسیدیم به چادر حاج علی آقای حمله شامی، پسر حاجی محمد آقای شیرازی قدری نشستیم و بعد رفتیم چادر معین‌السلطان و یمین‌الملک. شربت خوردیم. یک نفر کبودر آهنگی شیرعلی سعید آمد و مرا پیدا کرد. پیرمرد خیلی خوشوقت شد. محمدخان نصرت‌الملک صاین قلعه‌ای آنجا بود. خلاصه آمدیم چادر خودمان. چادرهای مردم غالب یک دیرکی است. هر حمله‌داری یک چادر بزرگ پوش یک دیرکی دارد، ولی فقط پوش است و اطاق ندارد. بالای چادرها غالباً قبه‌های برنجی دارد. بالای چادر حاجی علی آقا بیدق ایران زده است. بعضی چادرها هم دو دیرکی کوچک است.

چادر من دو دیرکی گل دوری است.

ناخوشی وبا امروز خیلی زیاد است. غفار میرابی پیدا شد و گفت نادر علی خان پسر شعبان علی خان<sup>۱</sup> میرابی<sup>۲</sup> ناخوش است. فرستادم طبیب نظامی او را دید. یک لیسه حق‌القدم دادم، دوا هم فرستاد. یک دفعه دیدم غفارخان آمده می‌گوید: این حکیم پنج بسته دارو فرستاده، پنجاه فروش پول می‌خواهد. من هرچه می‌گویم اگر خوب شد پول دوا را می‌دهم، قبول نمی‌کند و تعجب می‌کند که: چرا من می‌گویم پول دوا بماند اگر خوب شد می‌دهم. من زیاد از او تعجب کردم، که در این حالت که نادر علی خان افتاده و می‌میرد و این آدم، ملاحظه پنجاه فروش را می‌کند و نیز تعجب در این است که این آدم چرا این قدر خر است و نمی‌داند که به دکتر نظامی عثمانی نمی‌توان گفت دوا را بده، اگر خوب شد پول بگیر. مدتی در این حیرت بودم و گفتم تو لازم نیست پول بدهی و به یوسف گفتم پول را داد. و متصل دوا و غذا فرستادم برای نادر علیخان و مراقب حالش بودم و خودم برخاستم بروم، دیدم آقای حاجی امجدالدوله و رفقا اکراه دارند از اینکه من به عیادت ناخوشی وبا بروم و باز مراجعت به این چادر بکنم. دیدم حقیقت از این جهت برای حضرات سخت است و اسباب محذور. اگر بروم به عیادت این مریض و باز برگردم اسباب وحشت رفقا از من می‌شود و این مرض را مسری<sup>۳</sup> می‌دانند و شاید خدای نکرده به همین جهت یکی از رفقا مبتلا شوند. این است که از رفتن خودم صرف نظر کردم و اتصالاً محرمانه غفار را می‌فرستادم و در ظاهر می‌گفتم که نزدیک نرو به ملاحظه رفقا و الا من ابداً ترس و ملاحظه از ناخوشی وبا ندارم و نمی‌ترسم.

خلاصه، هوا گرم بود به درجه صد درجه ۳۵ درجه گرما است. منا آب جاری دارد، ولی به چادر ما دور است. با مشک می‌آورند. یک ساعت به غروب مانده مردم دست گذاشته به بار کردن. من چند عکس از حالت احرام انداختم. غروب حرکت کردیم و دعائی که باید خوانده شود، خواندیم. من با جناب حاجی امجدالدوله در کجاوه

۱. معلوم نیست علیخان است یا علیجان.

۲. سرایی.

۳. مثری.

نشستیم. در یک ساعت با شتر آمدیم به مشعر وارد شده. در مشعر منزل کردیم مشعر مابین<sup>۱</sup> دو کوه واقع است و آب انباری ساخته‌اند که از همان آب عرفات بر می‌دارند. در این صحرا افتادیم نماز خواندیم. واجب است که در اینجا هفتاد سنگ ریزه برای سنگ جمره برداریم و سنگهای اینجا همان ریگ است. به قدر یک فندق بزرگ و کوچک و خالهای سیاه و سفید، غالباً دارند. سنگها را جمع کردیم، شام خورده خوابیدیم. واجب این است که از طلوع صبح تا طلوع آفتاب حاج متوقف در مشعر هستند و به این جهت است که از اول غروب می‌آیند. شب عید را اینجا ماندیم و طلوع آفتاب حرکت کردیم.

**جمعه ۱۰ دیحجه: عید قربان و عید نوروز اول سال بارس نیل است؛ حرکت از مشعر الحرام، وادی محسر، منا.**

یوم جمعه ۱۰ روز عید قربان، اول طلوع آفتاب از مشعر حرکت کردیم و من سوار قاطر شدم. مدتی به اتفاق رفقا آمدیم تا رسیدیم به وادی مُحَسَّر، محلی است که باید از اینجا [سوار] اسب یا مال سواری شد حرکت داد و لُگه راند. چون شترها با کجاوه ممکن نبود و دیدن من یک طرف راه رفتم و قاطر را بسته راندم. قریب یک ساعت متجاوز راندم رسیدیم به منا. قافله و حاج به قدری زیاد است که هیچ کس منزل خود را نمی‌تواند پیدا کند. مدتی در میان حاج ایستادم، هیچ قسم نمی‌شود منزل را یافت. توپ متصل می‌زنند. از دیروز که به عرفات می‌رفتیم، غالباً توپ می‌زدند و دیشب نیز توپ زیادی زدند. امروز نیز عید است و اتصالاً توپ می‌زنند. در کنار راه قدری ایستادم و گمان می‌کردم چادر ما را مثل آنکه وقت رفتن به عرفات نزدیک مسجد خیف زده‌اند، حالا هم آن طرف است. مسجد خیف در سمت چپ راه است. استخاره کردم به آن طرف بروم بد آمد و دست راست بروم خوب آمد. رفتم قدری میان چادرها گردش کرده، رسیدیم به چادر خودمان، فوراً قاطر را سوار شده، رفتیم به رمی جمره. سنگها را انداختم در سر قاطر. مستحب آن است که پیاده سنگ انداخته شود، ولی به قدری جمعیت است که

۱. شاید: پائین.

ممکن نیست بتوان سنگ انداخت و این ستون جمره عقبه است که به طرف مکه واقع، و در آخر دیواری است که در دامنه کوه کوچکی کشیده شده؛ غالب مردم از سر و روی جمره سنگ می‌زنند، که مستحب است پشت به قبله سنگ زدن و بعضی هم بالا می‌روند و این ستون در آخر آبادی منا به طرف مکه معظمه واقع است. منا آبادی مختصری است. بازار و دکاکین و عمارات دو مرتبه و سه چهار مرتبه دارد. در راه چند جا دیدم شربت آلو در بُشکه گذاشته‌اند و متصل فریاد می‌زنند، شربت. الا اینکه با این کثافت و هوا، احدی رغبت نمی‌کند از آن شربت بخورد مثل مکه معظمه. جمعیت در راه برای زدن سنگ خیلی زیاد است و ناخوشی امروز زیادتر است. در راه غالباً مُرده دیده می‌شود که می‌برند. یا نیمه‌جان ناخوش در راه افتاده‌اند، یوم یفرالمرء من اخیه است. آدمم به چادر. عمده الملک را فرستادم رفت گوسفند قربانی واجب<sup>۱</sup> و قربانی تقصیرهای احرام حج تمتع را گرفت و کُشت. چون تقصیراتی که در عُمره تمتع می‌شود، که قبل از ورود به مکه معظمه است، تا ورود و طواف باید در مکه معظمه کُشت و آنچه در حج تمتع تقصیر شود، در روز هشتم ذیحجه (احرام بسته) مُحرم شده به طرف منا تا مراجعت، تقصیر شود قربانی آن را که فدیة است، باید در منا کُشت. سابق رسم بوده است هر کسی قربانی را در چادر خود می‌کشته است و گودالها در آنجا هست که در همان چاله‌ها گوسفند را زیر خاک می‌کرده‌اند، ولی چون خوب دفن نمی‌شده، اسباب تعفن و ناخوشی بوده و حالا قرار داده‌اند در خارج اردو گوسفند کشته می‌شود و ابداً فائده‌ای به کسی نمی‌رسد. از این قربانیها و یک مثقال از گوشت قربانی به مصرف حاج نمی‌رسد و کسی از گوشت قربانی نمی‌خورد و اگر هم بخواهد بخورد، نمی‌گذارند. به محض سر بریدن مأمورین و اعراب می‌کشند و میان چاله می‌اندازند. بعضی را اعراب حربی و غیره پوست می‌کنند. پوست گوسفند را می‌برند و گوشت آن را دور می‌ریزند. غالب با پوست میان گودالها ریخته می‌شود. گوسفند یکی شصت قروش یا نیم لیره می‌فروشد، به بعضی هم گران‌تر می‌فروشد.

خلاصه، حاجی عمده‌الملک گوسفندها را کشته مراجعت نمود و بعد از قربانی، تکلیف آخر این است که آدم تقصیری بکند، یعنی سر بتراشد یا ناخن بگیرد، آن وقت آنچه بر او حرام بوده حلال می‌شود و از احرام خارج می‌شود، و به همین ترتیب از احرام خارج شده، لباس پوشیدیم و حجاج تمام رفته گوسفند می‌خریدند. در این بین صدای تیر و تفنگ بلند شد و از عسکر عثمانی شیپور کشیدند و خبر رسید که دو طایفه از اعراب که گوسفند آورده‌اند بفروشنند، با یکدیگر جنگ کرده‌اند و چند نفر حاجی در میان کشته شده و از طرف والی حجاز عسکر مأمور شده و با عرب مشغول جنگ هستند. مدتی صدای تفنگ در نزدیکی اردو بلند شد، تا آخر خبر رسید که اعراب شکست خوردند. در این موقع چادرها به قدری توی هم و جنجال زده شده است که خیلی وسعت در اردو کم است و ناخوشی و با شدت کرده و در غالب چادرها مبتلا هستند. خدا رحم کند. نهار را با کمال بی میلی خوردیم. در این بین، دیدم از پشت چادر ما فریاد بلند شد. کسی فریاد می‌زند، که خدایا تخت مظفرالدین شاه را واژگون کن. خدایا دولت ایران را منقرض کن.

خلاصه، متصل خدا را قسم می‌دهد و نفرین به دولت و سلطنت ایران می‌کند. به حالتی که من بدنم مرتعش شد و حالم منقلب فوراً از چادر بیرون دویدم و فرستادم آدمها را که ببینند کی است. معلوم شد حاجی کاظم حمله‌دار است پسر حاجی عبود جدی کاظمینی. خواستم، آمد: چه خبر است؟ گفت: قونسول فرستاده است حکماً چادرپوش ما را ببرد، برای خودش بزند. در این حمله‌دارها رقابتی با هم دیگر و محض اینکه محترم شوند و شوکتی به خرج بدهند، در منا و عرفات چادرپوش بزرگی می‌زنند و اظهار شأن می‌کنند، که حاجی زیادتر به حمل آنها بیاید و اگر این چادرپوش را از هر یک آنها بگیرند، مثل صاحب عرض است که شمشیر از کمر آن باز کرده باشند و فوق‌العاده اسباب ننگ و خفت خود می‌دانند و هر قسم توهین بر آنها بشود، این قدر اثر بر آنها نمی‌کنند. به این جهت خیلی دلش از این حال سوخته و آن طور نفرین‌ها می‌کرد و فریاد می‌زند و می‌گوید الآن می‌روم رعیت خارجه می‌شوم، یا در چادر والی پاشا بست

می‌نشینم و شکایت می‌کنم. من هر قسم خواستم او را ساکت کنم، که چادر را بدهد راضی نشد. گفتم فریاد زن، من می‌فرستم پیش مفخم السلطنه چادر تو را نگیرد، حاجی محمد حسن خان آدم حاجی امجدالدوله را پیش قونسول فرستادم. گفتم این چادر را شما نگیرید، نرمش‌ها کردم، حتی به این زبان گفتم، که این چادر برای ماها لازم است، شما چادر دیگری ببرید، یا اگر چادر دیگری نیست، من چادر خودم را برای شما بفرستم. حاجی محمد حسن خان رفت و پیغام را رساند. قبول نکرده و جواب سخت داد. بعد معلوم شد که در این اردو هرچند نفر حمله‌دار است فرستاده است که باید چادر خود را بدهد، هر کدام ده لیره و پانزده لیره داده‌اند و چادر خود را معاف کرده‌اند و دیگر چادری نمانده است، منحصر به این چادر حاجی کاظم حمله‌دار است. من خوابیدم، یک وقت بیدار شدم دیدم، باز حاجی کاظم و کسانش همان طور فریاد می‌کنند و ناله و نفرین می‌کنند و قونسول آدم فرستاده است، جبراً چادر را خراب کرده برده‌اند. و من عرش را سیر کرده‌ام، که این قبیل مأمورین چگونه اسباب افتضاح دولت می‌شوند. در هر صورت آن روز گذشت. غروب رفتم منزل شیخ. برگشته شام خوردم و خوابیدم، که قونسول با شیخ شیپور آمدند و گفتند فلانی خوابیده است. شیخ شیپور آمد و بیدار کرد. برخاستم. قونسول آمد، ایستاده چهار کلمه حرفی زد و رفت و گفت فردا شب منزل ما مهمانی است تشریف بیاورید. من گفتم صبح به شهر می‌روم و نمی‌توانم بیایم. شب خوابیدم. دیدم هوا خیلی متعفن است و در پهلو چادر ما زنی مبتلا به وبا شده، تا نصف شب قی و اسهال کرده و مرد، اسباب زحمت و واهمه نوکرها و عیالات حاجی امجدالدوله شد. دیدم به قدری ترسیده‌اند، که دور نیست اگر بمانم در اینجا، چند نفر از نوکرها و عیالات مبتلا شوند. شب را خوابیدم. صبح استخاره کردم برویم شهر، خوب آمد و نرویم بد. هوا خیلی عفونت دارد. از این همه قربانی که کشته شده است هوا بد شده، عجب است از این قربانی که حاج در این روز می‌کنند، یک قاز فائده به احدی عاید نمی‌شود و همه زیر خاک می‌رود. در چنین سالی یقیناً سیصد هزار حاجی در آنجا هست. غالباً از قربانی واجب و قربانی تقصیر است، ششصد هزار گوسفند کشته می‌شود. از یکی نیم لیره الی

سه مجیدی و چهار مجیدی پول می دهند و مسلماً سه الی پنج کرور تومان قیمت گوسفند داده می شود، دو پول فائده برای هیچ مسلمانی نیست، الحاصل.

### شنبه ۱۱ ذیحجه: جمره.

صبح شنبه ۱۱ روانه شده آمدیم به هر سه جمره سنگ زدیم؛ سه جمره است از طرف منا که می آیند، جمره اول و دویم در میان کوچه ای واقع است، که از منا به مکه معظمه می آیند. منار کوچکی است و اطراف آن به فاصله یک ذرع دیواری است به ارتفاع یک ذرع، سنگ را که می زنند در میان آن دیوار جمع می شود و جمره عقبه که جمره سیم است متصل به دیوار است. روز عید سنگ را به جمره عقبه می زنند، که متصل به دیوار است. روز یازدهم و دوازدهم به هر سه جمره سنگ می زنند. هر یک هفت سنگ که با انگشت وسطی می زنند و آنچه از هفتاد سنگ باقی بماند، در منا دفن می کنند. بالباس هستیم. دیروز بعد از قربانی و تقصیر، ظهر لباس پوشیدیم. خلاصه هر سه سنگ جمره را زده آمدیم به طرف شهر. حاجی امجدالدوله قاطر پالانی باری بدی سوار بود. من هر قدر اصرار کردم قاطر سواری مرا سوار شود، نشد و خیلی اوقاتم تلخ شد. به محض اینکه راه افتادیم، دیدم اسب کرنندی عربی سوار است. اسب عربی قشنگ با زین تازه، می رود. با اینکه گمان می رفت این اسب کرایه باشد، پرسیدم اسب را کرایه می دهی؟ گفت: بله چند می دهی؟. یک مجیدی. فوراً قبول کرده، گرفته آورده رساندم به حاجی امجدالدوله. پیاده شده، گفتم قاطر و اسب حاضر هر یک را می خواهید سوار شوید. اسب را سوار شد و مرا دعا کرد و حقیقت به قلب من هم اثر کرد، آمدیم شهر. از منا تا شهر یک ساعته آمدیم. راه خیلی مغشوش است. متصل در راه مردم افتاده اند، رسیدیم به شهر و منزل، جناب شیخ هم برای طواف آمد تا عصر بود و رفت باز به منا، ماندن شب دوازدهم در منا واجب است، الا اینکه ماها چون به واسطه ناخوشیهای اطراف چادرمان آدمها و زنها وحشت کرده بودند، اضطراراً مجبور ماندن شهر شدیم و هر آدمی یک قربانی می کشیم به کفاره نبودن در منا و امروز را تا عصر منزل بودیم. نزدیک به غروب به حرم مشرف شدیم، طواف را کردیم. نماز طواف کردیم،

آمدیم سعی میان صفا و مروه را بجا آورده، طواف نساء را هم کردیم و نماز طواف نساء را یک دفعه به حاجی امجدالدوله اقتدا کردیم، یک دفعه هم خودمان خواندیم. ساعت چهار از شب گذشته، از اعمال فارغ شدیم. بیرون آمدیم. من استخاره کردم بروم منا، خوب آمد. حاجی عمده‌الملک هم گفت می‌آیم. دو الاغ کرایه کردیم، سوار شده برویم به منا. در راه بعضی از اعراب دچار شدند به مطوف به این طرف که همراه ما می‌آمد، گفتگو کردند و به او گفته (خر سیس) یعنی دزد هست و اعتبار ندارد. با این تفصیل باز من میل به رفتن داشتم، رسیدیم درب منزل خودمان، حاجی امجدالدوله گفته این رفتن را ترک کن. چرا که از هر جهت مرز رفتن و پشیمانی آن زیاد است و در نرفتن افسوس نداریم. دیدم راست می‌گویند، چرا که آقای حاجی شیخ فضل الله یک اصراری در آمدن از جدّه به مکه، به آن شکل نمود، تا قیامت مورد ملامت عموم خلق است. و حالا من اصرار کنم در راه به صدمه غربت حربی مبتلا شوم، یا اینکه در آنجا ناخوشی عارض شود، فرضاً به سلامت هم مراجعت [کنم] اسباب خیال حضرات است، تعریفی ندارد، موقوف کرده آمدیم منزل شامی خورده، خوابیدیم.

#### یکشنبه ۱۲ ذیحجه: مکه: ناخوشی وبا، منا.

صبح زود به حرم مشرف شده، در راه دیدیم مردم به حالت وحشت و اضطراب مثل قشون شکسته به عجله طوری می‌آیند، که گویا چندین هزار دست به شمشیر و تفنگ اینها را تعاقب کرده است. حتی حاجی سید علی اخوی را دیدم به عجله سوار الاغ است و می‌رود. فهمیدیم صدمه بر او وارد شده، که این طور صبح زود از منا آمده است و الا تقدس او مفصل بود که تا ظهر در منا نماند. هواس جمعی نداشت. تعارف مختصری کرد و رد شد. بعد که مطلع شدیم، عیال او مبتلا به ناخوشی وبا شده بودند و سایر مردم هم کسی نتوانسته است تا ظهر بماند و معلوم شد دیشب هوا در عرفات به اعلی درجه بدی بوده و از غالب چادرها یک نفر و دو نفر مبتلا به ناخوشی شده است. میرزا عبدالله خان نایب مفخم السلطنه به فاصله شش [ساعت] مبتلا شده و مرده. دو نفر آدمهای معین الممالک مبتلا شده، بعد از رسیدن به مکه به فاصله هشت ساعت مرده است.

معین التجار رشتی مبتلا شده. هر کس را می شنویم مبتلا شده یا مرده است یا ناخوش. جناب آقای شیخ فضل الله هم اول طلوع فجر، حرکت کرده آمده‌اند. خیلی ناخوشی شدت دارد و هوای دیشب سرد بود در مکه، ولی در منا خیلی گرم بوده است. در مکه هوای شب ۲۲ درجه بود، که من محتاج به پتو شدم امروز را گذرانیدیم.

### دوشنبه ۱۳ ذیحجه: مکه.

برای شدت ناخوشی وبا، در آراء مردم، برای زیارت مدینه منوره اختلاف و تزلزل حاصل شد. غالب مردمی که زیارت مدینه منوره را درک نکرده‌اند، بعضی به حکم استخاره و بعضی بدون استخاره ترک می‌کنند و از راه دریا می‌روند و ماها اول به خیال مدینه طیبه بودیم، که با حمل جبل یا شامی برویم و در عبور از مدینه سه راه هست، بلکه چهار راه. یک راه از مکه با حمل جبلی به مدینه. از مدینه از راه جبل به نجف اشرف. از مکه به مدینه یازده روز است. چند روز در مدینه می‌مانند. از مدینه دوازده روز به جبل می‌رود. ده روز هم در جبل می‌مانند. و از جبل تا نجف اشرف ۱۵ روزه می‌رود و از این قرار ۳۷ روزه به نجف اشرف می‌رود. ده روز هم در خارج نجف قرانطینه می‌گذارند و از این قرار ۴۷ روزه از مدینه به نجف اشرف است. از راه جبل در حین آمدن به مکه یکسره می‌آیند و به مدینه می‌روند. و از خود جبل ۱۴ روزه به مکه می‌آیند. یک راه از مدینه به راه شام است. از مدینه سی و پنج روزه می‌رود شام و چند منزل بسیار گرم و بد است. مداین صالح، ناقه صالح که خیلی گرم‌تر از مکه معظمه است و گویند در این موقع ناقه صالح تمام حمله دارها و حمال و عکامها به فریاد و صداها بلند داد می‌کنند، که صدای ناقه صالح به گوش این شترها برسد و عقیده آنها این است که اگر صدای ناقه صالح به گوش این شترها برسد، می‌خوابند و حرکت نمی‌کنند؛ مداین صالح شهری است که از سنگ تراشیده‌اند و قوم عاد به هلاکت رسیدند.

الحاصل، هشت روز قافله در شام می‌ماند، بعضی‌ها از راه بیروت که هشت ساعت است از دمشق به بیروت می‌روند و از راه دریا به اسلامبول یا فرانسه و غیره می‌روند و

بعضی از راه دیر از شام می‌روند به نجف اشرف ۱۲۲ روز است و منازل آن از این قرار است؛ ولی یک ماهه می‌توان از شام به نجف اشرف رسید:

از شام قُطنیه ۷ ساعت، قریتین = قری ت ی ن ۱۰ ساعت، چاه برده ۱۴ ساعت، پُر فر عمارت حضرت سلیمان سنگ سماق و مرمر ۷ ساعت، اراک ۶ ساعت، سخنیه آب ندارد ۱۲ ساعت، چاه قیاحب ۱۸ ساعت، دیر، که آب فرات تا اینجا است ۱۴ ساعت، میادین ۹ ساعت، صالحه ۱۰ ساعت، ابو کمال ۷ ساعت، خرای ۶ ساعت، صخریه ۱۲ ساعت، آنه ۱۰ ساعت، حدسیه ۱۳ ساعت، بغدادی ۹ ساعت، هیت ۹ ساعت، زیادیه ۱۱ ساعت، قلوچه ۹ ساعت، میرحمود ۱۰ ساعت، بغداد ۵ ساعت.

از شام تا بیروت با شمن دفر ۸ ساعت، از بیروت تا یافه باس ۱۲ ساعت، از یافه تا بیت المقدس با شمن دفر ۳ ساعت، از شام تا مضیرب ۳ ساعت، از مضیرب تا مقابل رشه راه آهن حجاز آمده ۳ ساعت تا ۱۲ فرسخ هم خاک ریخته‌اند.

اصطبل آنتر منزل دویم مدینه شام، از شام که به مدینه می‌آیند ۲۶ شوال حرکت می‌کنند، ۲۱ ذی قعدة وارد مدینه می‌شوند. راه از مدینه الی شام: مدینه الی... ۲، ۱۰ ساعت، منزل دویم اصطبل انتر ۱۲ ساعت، طامه ۱۰، ۱۵ ساعت، دیر آله ۱۸ ساعت، زهره ۲۱ ساعت، باب الحجاز ۲۲ ساعت، صحرای ملاس ۱۶ ساعت، ارض حمراء ۹ ساعت، معظم ۱۲ ساعت، ارض خضرا ۱۹ ساعت، سموک ۲۲ ساعت، عقبه ۷ ساعت، اگوره ۸ ساعت، دهر ابوی ۱۷ ساعت، معان ۲۱ ساعت، عنبره ۱۰ ساعت، زهدانیه ۱۰ ساعت، قطرانیه ۱۰ ساعت، ابلغه ۹ ساعت، عین زرقه ۱۰ ساعت، مفرق ۱۲ ساعت، مضیرب ۱۰ ساعت، از مضیرب به شام ۴ منزل راه آهن است. از مدینه به شام یک ماه طول می‌کشد.

و راه شام به نجف اشرف دورتر است و راه دیگر، از مکه به مدینه معظمه و از مدینه طیبه پنج روزه می‌رود به ینبع. راه دیگر، از مکه به جدّه، دو روزه می‌رود، از جدّه یک شبانه روز با دریا به ینبع می‌رود و از ینبع پنج روزه به مدینه می‌برند. چند روز در مدینه

می‌مانند و باز مراجعت به ینبع کرده از راه اسلامبول می‌روند.

راه شام از مکه تا کربلای مُعلی: یک جفت کجاوه و یک بار ۵۰ لیره، بار خالی یا سرنشین ۱۷ لیره، نجف ۱۳۰ لیره. متفرقه مصارف هم باز زیاد دارد، راه جبل از مکه به نجف اشرف: یک جفت کجاوه و یک بار بُنه، یک بار آب [لیره] ۴۵، سرنشین ۱۸ لیره، بار ۱۳ لیره. اگر تا مدینه بروند و از آنجا به نجف بروند، نصف باید بگیرند و نجف را از راه جبل ۱۳۰ لیره، از مکه به نجف اشرف حاجی حمل شامی و جبلی اگر خودشان بخواهند در مدینه فسخ کنند، باید نصف بدهند، اگر حمله‌دار فسخ کند، باید ثلث بگیرد. حمل شامی را از مکه تا شام اگر آنجا بگیرند قیمت شامی است و با کرایه از مکه تا نجف اشرف این حمله‌دارها حقیقتاً قاتل نصف حجاج هستند. اول که از نجف اشرف می‌خواهند حاجی را از راه جبل یا شام بیاورند، هزار قسم دریاغ سبز نشان می‌دهند و کرایه شتر را دو لیره معین می‌کنند و قسط قرار می‌دهند، که حاجی را بیاورند به مکه برگردانند. همین که از نجف اشرف حرکت دادند، هزار قسم بازی برسرحاج بیچاره بیرون می‌آورند. در مکه می‌گویند شتر مرده است، شتر مُرد حاجی خلاص. باز برای مراجعت وجه علی حده می‌خواهند، و چنانچه حاجی در راه بمیرد و مُرده و نمرده نیمه جان می‌گوید: حاجی مُرد شتر خلاص، اوّل بدبختی حاج بیچاره این است که خود را اسیر این حمله‌دارها قرار بدهند.

اما در راه ینبع از مکه به مدینه، که با حمل شامی و جبل باید رفت، یک قافله هم بعد از حمل شام و جبل حرکت می‌کند، که حمل دریایی گویند، می‌روند به مدینه و از مدینه دو برادر هستند، که شاگرد ناصر می‌گویند. آنها در مکه شریف اطمینان می‌دهند برای امنیت از مدینه به ینبع. از مدینه به ینبع از ایرانی شتری هفت لیره و از اعراب دو لیره [و] نیم و از رعیت روس دو لیره می‌گیرند. در تمام راهها و مواقع کرایهٔ حاجی ایرانی دو مقابل حاجیها دیگر است. الحاصل، به جهات عدیده اسباب تردید در راه مدینه شد. استخاره کردیم راه مدینه بد آمد و خیال به راه اسلامبول قوت گرفته است، تا چه شود.

سه شنبه ۱۴ ذیحجه: مکه، ناخوشی و با.

صبح به حرم مشرف شدم. کسانی که بر من حق دارند، باید به نیابت آنها طوافی کنم و

اول ذوی الحقوق اعلیحضرت شاهنشاه و حضرت اتابگ اعظم و سپهسالار است که اجازه زیارت مکه معظمه حاصل کرده‌اند. امروز سه طواف برای این سه نفر کردم، که هر طوافی هفت دور و یک نماز است. طواف را به اتمام رسانده، به منزل آمدم. خیلی گرم شد و امروز ناخوشی وبا خیلی زیاد شدت دارد و گویا در راه قریب پنجاه نفر میت دیدیم. خداوند رحم کند. امروز اول حرکت قافله است به جدّه.

#### چهارشنبه ۱۵ ذیحجه: مکه.

می‌خواستیم حرکت کنیم، مال پیدا نشد، لابد قرار دادیم بمانیم، روز جمعه را زیارت کرده صبح شنبه که عید غدیر است برویم. امروز را هم ماندیم. حاجی صمصام‌الملک عراقی پسر مرحوم حاجی صمصام‌الملک و صمصام‌الممالک برادر او هم آمده‌اند، همشیره‌شان به ناخوشی وبا فوت شده و خودشان می‌خواهند از راه جدّه به بوشهر بروند، حاجی صمصام‌الملک از راه بوشهر به اینجا آمده است. فوج او مأمور شیراز است. دو سه دفعه در اینجا پیش من آمده است. تحقیق حالت فارس را کردم. می‌گوید بر مردم فارس خیلی سخت گرفته‌اند. حاجی عز‌الملک شیرازی هم اینجا است و خیلی شکایت از شعاع السلطنه دارد. می‌گوید هر کس هر چه داشته است، شعاع السلطنه گرفته و آبادی در فارس نگذاشته. حیدرخان امیر تومان و نصرت‌الملک محمدخان نواده سلیمان خان صاین قلعه اینجا هستند. آمدند پیش من. معین السلطنه و معین‌الممالک رشتی و حاجی میرزا محمودخان موقرالذوله برادر حاجی مشیر لشکر اینجا است، مکرر پیش من آمده‌اند.

#### پنجشنبه ۱۶ ذیحجه: مکه.

نیز صبح و عصر زیارت رفتیم. طواف برای پدرم و مادرم و مرحوم حاجی محمدخان مرحوم کردم. تلگرافی به ارفع‌الدوله کردیم در باب اموال مسروقه، جواب رسیده حکم اعلیحضرت سلطان صادر شده اموال را مسترد و سارقین را تنبیه کنند. تلگراف را دادم به قونسول ببرد پیش والی. می‌گوید والی از ترس ناخوشی وبا کسی را به خود راه نمی‌دهد.

نمی‌دانیم تمام عذر همین است یا غالب. مفخم‌السلطنه مشغول تحصیل وجه است از حاجی و مجال گفتگو ندارند. این دو سه روز کاری نداریم. صبح نشستیم مردم می‌آیند و روزی یک مرتبه و دو مرتبه به زیارت می‌رویم. گاهی با جناب شیخ ملاقات می‌کنم. با آقا شیخ فضل‌الله همسایه‌ایم. متصل حجاج هستند که به شکایت از قونسول و حمله دار به آه و ناله می‌آیند، فریادها می‌کنند و ناله‌ها در نفرین به دولت و سلطنت و مملکت ایران می‌کنند، که جگرم کباب می‌شود و راه تاخت و تاراج ایرانی بیچاره، یکی و دو تا و ده تا نیست. از هر راه و از هر جهت اسبابها است، که برای غارت حجاج فراهم می‌آورند. اعراب و هندیها و تاتار و ترک ترکستان و قفقازیه خیلی راحت هستند و فقط ایرانی فقیر است که متصل مورد این تعدّیات است. چندین قسم تعدّیات به حاجیها می‌شود.

اولاً وجه تذکره که از بادکوبه و باطوم و اسلامبول و اسکندریه و سویس که می‌گیرند مطلبی است جداگانه در جده نفری سه مجیدی می‌گیرند که سه تومان ایران است. گاهی هم سه مجیدی [و] نیم می‌گیرند و هر پنج مجیدی و هشت قروش یک لیره عثمانی است.

هر شتری که از جده به مکه بگیرند، شتری شش مجیدی و هر الاغی چهار مجیدی [و] نیم به قونسول می‌رسد. از حمل شامی و جبلی که از مکه می‌روند، هر شتری دو لیره به قونسول می‌رسد. از یک حملی که از مکه به مدینه بسته می‌شود ۱۳ لیره کرایه آن است: قونسول یک لیره، به عنوان آدمهای قونسول یک لیره، شریف مکه ۱۵ مجیدی، مطوف یک لیره، خاوه یک لیره، ۷۰ من جنس مال سردار است. و از آن می‌گیرد، قسمت می‌شود. وجه کرایه تمام شتر حمل شام و جبل و غیره یک راه مداخل از مُرده‌های حاج است. هر کس بمیرد آنچه دارد قونسول ضبط می‌کند، به عنوان اینکه باید به وراثت آن برسانم. شنیدم یک نفر آذربایجانی مُرده بود، فرستاده بودند مالش را ضبط کنند. هر قدر برادر او فریاد کرده، که این مُرده برادر من است و جمع‌المال هستیم، گوش ندادند. بالأخره آذربایجانیها جمع شده به قوه قهریه آدم قونسول را جواب دادند. و از این قبیل که مالشان را بُرده‌اند و می‌برند زیاد است. و هر کس بمیرد، نفری سه مجیدی الی یک

لیره باید به قونسول بدهند تا اجازه بدهند جنازه میّت را غسل و کفن و دفن کنند. شنیدم کسی مُرده بود، که پول نداشته است، از صبح تا ظهر میان کوچه گذاشته‌اند تا مردم پنج قروش و چهار قروش داده‌اند. سه مجیدی جمع شده داده‌اند تا اجازه حمل جنازه را داده‌اند. محاکمه‌ای که مابین حجاج و حمله‌دار واقع می‌شود، مبلغی از حمله‌دار می‌گیرند و مال حجاج از میان می‌رود. حاجی مجید حمله‌دار مبلغی پول از حجاج گرفته و خورده، حالا نه مال می‌دهد نه پول. مبلغی به قونسول داده و آسوده است. حاجی غلامعلی طهرانی حمله‌دار است. مبلغی از حجاج قرض کرده، نفری پنج لیره الی بیست لیره در راه گرفته است. قریب دو هزار لیره از مردم قرض کرده و ۴۶ شتر دارد و بعضی چادر و اموال آنچه دارد، قونسول ضبط کرده و هر کسی هر چه طلب دارد از میان رفته است بیچاره مردم مبتلا و گرفتار مانده‌اند بی خرجی و معطل در طهران. خلاصه اقسام تعدیّات از قونسول به ایرانی لاتعد و لا تحصی است در منا و در عرفات مزاحمت می‌کنند. قونسول مهمانی می‌کند و آتش بازی می‌کند. امسال هم قونسول شب مهمانی کرده است.

شش قاب پلو داشته و مختصر آتش بازی. ولی قیمت تمام را تقسیم کرده از حمله‌دارها گرفته است به علاوه اینکه چادر پوش حمله‌دارها را خواسته بود و هر یک مبلغی تعارف داده‌اند که چادر را نبرند. غریب‌تر این است که می‌گویند در مکه آب برای اعراب و غیره دو مشک و سه مشک یک قروش است و برای حاجی ایرانی هر مشکی دو قروش الی چهار قروش آب می‌آورند و گویند از این ممرسقاها چهارصد لیره به قونسول داده‌اند و یکی از خوش‌بختیهای مفخم‌السلطنه این است که میرزا عبدالله خان قونسول ینبع آنچه می‌توانست در ینبع پول گرفت و مردم را غارت کرد و پولها را جمع کرد و در روز منا مُرد و هر قدر جمع کرده بود برای قونسول ماند و برای حاجی ایرانی آنچه فکر کرده‌ام این است که دولت ایران به کلی قونسول به جدّه نفرستد و فقط یک فرمان و هدیه برای شریف فرستاده شود کافی است و خود شریف مکه بهتر از همه از حاج ایرانی توجه می‌کند. چرا که هنوز در ایران آن طور قانون و حکم محکمی نداریم که

قونسول به اطاعت حکم دولت است از مردم آزاری ندارد و هر قدر بیشتر سفارش شود زیادتر به حاجی اذیت می‌شود و پول از حاجی می‌گیرند، زیرا که آنچه بیشتر سفارش شود، قونسول باید برای زیادتر تعارفات بدهد و همچنین تنها چند نفر از ملاها که در میان حاج رئیس هستند هر کدام ده لیره و بیست لیره و پنجاه لیره پول و تعارف بدهند و رضایت نامچه می‌گیرند.

روی هم می‌توان گفت از هر حاجی در ذهاب و ایاب از جده به مکه و مدینه، چهار لیره به قونسول عاید می‌شود، با کمال کثافت و تلخی و ترشی در حالی که دو مقابل باید به شریف و مطوف و غیره عاید بشود تا یک ثلث به قونسول برسد.

#### جمعه ۱۷ ذیحجه: مکه.

صبح زود به اتفاق آقای حاجی امجدالدوله و جمعی رفتیم به قبرستان حضرت ابوطالب علیه‌السلام؛ قبرستانی است که عموم مردم را آنجا دفن می‌کنند و در یک دره کوه مقبره حضرت آمنه و والده حضرت رسول علیه‌السلام یک بقعه دارد و یک بقعه هم قبر حضرت خدیجه کبری و والده حضرت فاطمه علیهاالسلام است که اول «من آمن» بعد از حضرت شاه ولایت، این شیرزن بوده و اسلام قوت گرفت از شمشیر مرتضی علی علیه‌السلام و مال خدیجه. و اوصاف آن حضرت بالاتر از آن است که امثال ماها قابل تقریر و تحریر آن باشیم و در یک محوطه دو بقعه هست، یک بقعه، مقبره حضرت ابوطالب پدر بزرگوار حضرت امیرالمؤمنین و در یک بقعه، مقبره حضرت عبدالمطلب پدر بزرگوار حضرت رسول علیه‌السلام و عبدالمناف جد بزرگوار حضرت رسول است. این بقاع متبرکه را زیارت کرده مراجعت کردیم. اطفال گدای اعراب در سر راه نشسته‌اند و متصل می‌گویند: حاجی: خاطر سید ناعلی، و اطراف آدم را می‌گیرند و به اصرار پول می‌خواهند. در سر راه هم چند جا سفره‌ها پهن کرده و پول سیاه در روی سفر چیده است، که با پول سفید عوض می‌کند. و به هر طفلی یک پول سیاه می‌دهند، قناعت دارند.

خلاصه، هوا خیلی گرم است و این قبرستان به قدری عفونت دارد که حرکت خیلی

مشکل است. آمدیم خیلی خسته و مانده عرق از سر رو می‌ریزد. منزل قونسول سر راه است. رفتیم نَفَس تازه کرده، یک پیاله چائی خوردیم. امروز با شریف مکه قرار است ملاقات کنیم. به اتفاق مفخم السلطنه قونسول برخاستم رفتیم، منزل شریف نزدیک به مسجد الحرام است. عمارت چند مرتبه است. در مرتبهٔ تحتانی که قریب دو سه زرع از سطح خیابان ارتفاع دارد، اطاقی شش زرع در چهار زرع وارد شدیم، که شریف آنجا نشسته است. یک شکم دریده به طرف خیابان دارد وارد شدیم. مفخم السلطنه در بین راه گفت: باید بعد از ورود دست شریف را بوسید. گفتم: من نمی‌بوسم، و هیچ جهتی تصوّر نمی‌کنم که قبل از آشنایی، در اول ملاقات دست شریف را به بوسم. مفخم السلطنه اصراری داشت و می‌گوید: امین الدوله و نظام العلماء هم که آمده‌اند دست شریف را بوسیده‌اند و شما اگر نخواهید بوسید، خوب است نرویم و [به] یک بهانه عذر بخواهید. دیدم خیلی اصرار در این مطلب دارد. گفتم: شما کاری به این مسأله نداشته باشید. در این مأموریت سابقاً هم با شریف ملاقات کرده‌اید. به همان طوری که معمول دارید، در ورود دست ببوسید و عیب نبوسیدن من بر شما وارد نخواهد شد و من نخواهم بوسید و در حین این صحبتها وارد شدیم، سلام کردم. شریف برخاست تا وسط اطاق استقبال کرد. من دست بوسی نکردم؛ چرا ندیده و نشناخته از روی عدم علم و عقیده سزاوار نمی‌بینم تدلیس و تزویر را:

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ      که دست زهد فروشان ریا است بوسیدن  
مفخم السلطنه دست بوسید، نشستیم. صندلی در مقابل صندلی شریف گذاشته  
نشستیم. بعد از تعارفات بنای صحبت من از باب مهربانیا که به حجاج کرده است، من  
اظهار امتنان کردم، چرا که شنیده‌ام در این سفر به شیعه‌ها خیلی مهربانی کرده است.  
حاجی شیخ شیپور چند روز قبل از ورود به مکه معظمه، وارد شده است. شنیدم شبی در  
درب حرم، یک نفر شامی با شیخ شیپور نزاع کرده بود و کفش شیخ شیپور را برداشته و  
به دور انداخته، شیخ شیپور در مقام مرافعه برآمده، او را کتک بسیاری زده بودند. شریف  
مطلع شده، بدون آنکه اظهاری به او بشود فرستاده به جستجوی زیاد، شامی را پیدا کرده

و شیخ شیپور را خواسته شامی را چوب زده و حبس کرده بوده است و شیخ را استمالت کرده است و نیز در چندین مقدمه، از شیعه حمایت زیادی کرده و فعلاً در حرم شیعه بطوری آزاد است که هیچ فرقی با اهل سنت و عامه ندارند. نماز را دست باز می‌خوانند و قنوت می‌خوانند و مُهر می‌گذارند.

ابداً کسی نمی‌تواند متعرض شود و این قوت شیعه را تماماً از همراهی‌های شریف شنیده‌ام و به همین جهت بر خود لازم می‌دانستم که از قول تمام حجاج شیعه ایران اظهار امتنان کنم. در ضمن صحبت، مدلل داشتم که باید شیعه و سنی با هم مشفق و موافق باشند، چرا که فرنگیها حالا تماماً متفق شده‌اند بر اضمحلال مسلمانان و مسلمانان در حفظ باید با هم موافق باشند، تا از شرّ تدلیس آنها آسوده شوند. و حتی صحبت به اینجا منتهی شد که باید با چینی و ژاپونی هم به مناسبت مشرقی بود [ن] موافق بود. مدتی در این مقوله صحبت رانیدیم، تا اینکه من خواستم قدری به نصایح و حکایت، شاید اسباب آسایش حاج و تنظیف شهر مکه را فراهم کنم. به شریف گفتم: با این صحبت‌های پلتیکی که شما می‌دارید، می‌بینم که از عوالم ملیت و سیاست با اطلاع هستید و از پلتیک دول و ژئوپلیت اطلاع کامل دارید و با این کمال و اطلاعاتی که دارید، تعجب دارم که چرا هیچ اقدامی در تربیت این وحشیها و ترتیب و تنظیف شهر مکه نفرموده‌اید، و این همه حجاج که از اقصی بلاد دنیا شدو حال می‌کنند و به زیارت خانه خدا می‌آیند، چه مروت است که به این چنین شهر کثیف متعفن وارد شوند و از عفونت و کثافت این شهر، که همه ساله تولید امراض وبا و غیره می‌شود، در سالی بیست هزار و سی هزار نفر مسلمان در این امراض و هواهای کثیف تلف می‌شوند. در دنیا هر وقت در هر جا که بنائی ترتیب و آبادی شده است، ابتدای از یک نفر مرد بزرگ بوده است و اقوای دلیل بر این قول، وجود مبارک حضرت ختمی مآب صلوات‌الله و سلامه و علیه است که از میان همین اعراب مبعوث شدند و این چنین اعراب را تربیت کردند و عالم را مسخر فرمودند، که هنوز اثر تربیت آن وجود مقدس، اسباب تمدن مسلمان است و غالب قوانین اروپا، از روی احکام شرع مطهر است و در تمام دنیا هیچ عالمی نیست که بتواند انکار احکام

شریعت مقدسه را نماید. منتها ما مسلمانان به پیغمبری آن وجود مقدس معتقدیم و فرنگیها حکیم بزرگش می‌دانند و می‌خوانند. با این تفصیل چه شده است که رشته تمام احکام شریعت از هم گسیخته و هیچ اسمی و رسمی از آن باقی نیست. مکه معظمه اول معبد مسلمانان دنیا است.

و این چنین معبد بزرگی، چگونه سزاوار است که تا این درجه کثیف باشد و میان این کوچه‌ها، مملو از نجاسات باشد که اسباب ناخوشی و اتلاف نفوس شود. خداوند می‌فرماید: «انّ الصفا و المروه من شعائر الله» و همین طور در سعی صفا و مروه، این آیه را می‌خوانیم. این چنین جائی که من شعائر الله است باید به این درجه کثافت باشد، که در سعی مسلمانان تا زانوی انسان غرق نجاست و نفوت اعراب و فضله سگ و پهن خر و گاو بوده. تصوّر کنید که اگر این موقع معبد اروپایی‌ها بود، تا چه اندازه به تنظیف و تزیین این شهر می‌کوشیدند و مابین صفا و مروه را چگونه می‌ساختند، که اگر روغن بر زمین آن بریزند با زبان بتوان لیسید. شریف جوابی که داد این است، که در زمان حضرت ختمی مآب هم بین صفا و مروه بازار بوده است و اگر من بخواهم این زمین را سنگ مرمر فرش کنم، مخالف با آن وضع می‌شود. گفتم بسیار خوب اگر سنگ مرمر فرش کنید، خلاف قانون زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) است، اما اگر روزی چهار دفعه جاروب کنند و آن همه نجاسات و فضولات سگ و خوک را از آنجا دور کنند هم، مخالف قانون شرع است.

خلاصه، از این قبیل صحبتها خیلی داشتم، در شریف خیلی مؤثر شد و زبان به معاذیر مختلفه گشود، که این کارها تدریجی است و کم‌کم مشغول شده‌ایم و ان شاء الله به تدریجاً درست خواهد شد. آب قناتی که زُبیده از طائف عرفات به مکه معظمه آورده است، آنچه اطباء می‌گویند بطور صحیح نیامده است و باید آن را تعمیر کرد تا میکروب و ناخوشی و با رفع شود و ساختن آن، خرج دارد که رفع این عیب شود و ان شاء الله ساخته خواهد شد. گفتم: بلی می‌فرمایند این مطالب تدریجی است، راست است ولی تمام دول تربیت شده را می‌بینیم که به اختلاف از دویست الی هزار سال قبل به مراتب

وحشی تر از حالیه اعراب بوده‌اند. امریکا چهار صد و بیست و هشت سال است کشف شده. در این مدت قلیل، چگونه تا این درجه ترقی کرده‌اند که اول متمدن دنیا شمرده می‌شوند و دولت ژاپون سی [و] چهار سال است پا بر جاده ترقی گذاشته است و حالا انگلستان مشرق زمین خوانده می‌شود و به این درجه ترقی کرده است که می‌بینیم و می‌شنویم و این خانه خدا که از اول آدم تا به حال معتقدیم که بوده و از زمان حضرت خاتم الانبیاء که هزار [و] سیصد سال است و در آن زمان این اعراب بالنسبه به وقت تربیت شده بودند، چه شده است که روز به روز بدتر می‌شود و آن همه تأکیدی که در تنظیف و تطهیر در احادیث و اخبار وارد است، ابدأ اعتنایی به این احکام نیست و اگر در این مدت این شهر رو به ترقی و تربیت نگذاشته باشد، این تدریج را تا کی می‌توان منتظر بود. این زمان نه زمانی است که بتوان به این وحشیگری و عدم تربیت، خانه خدا را معبد عموم مسلمانان قرار داد و متوقع بود که با این حالت هم نصارا و یهود و ارامنه اسلام قبول کنند. عالم را تربیت فرا گرفته است و این مشکل و حالت شهر مکه و خانه خدا و وحشیت اعراب را، خدای نخواستہ دلیل بر عدم حقیقت این مذهب اسلام می‌دانند و ادله براهین در وحشیگری ما اقامه می‌کنند. الحاصل، از حرفهای من خیلی شریف متالم شد و گفت می‌بینم که شما خیلی اوقات تلخ شده و حق دارید. گفتم بلی هر کس فی الجمله غیرتی دارد و از حالت نظم و ترقیات خارجه مطلع باشد، بیش از من دلتنگ می‌شود. چه کنم که می‌بینم وضع خارجه را در گذشته، از مراتب مدنیت و سیاست و علم، برای هر کلیسای شهر کوچکی چه اسباب‌ها فراهم آورده‌اند و این خانه خدا که اولین معبد مسلمانان است، به این درجه بی‌نظم و ترتیب و کثیف است. شریف وعده‌های خوب داد که ان شاء الله همه را درست می‌کنم و در واقع زیاد به مقام معذرت برآمد و قطع این صحبت را کرده، خواستم بدانم شریف شیعه است یا سنی. پرسیدم: مولد حضرت امیرالمؤمنین را کجا می‌دانید؟ گفت: در خانه کعبه، و من داخل بیت، در محلی که دیوار شکافته فاطمه بنت اسد داخل بیت شده و حضرت متولد شده‌اند، و دیوار به هم آمده است، سنگی نصب کرده‌ام و خانه‌ای را که مولد علی جعل کرده اسم

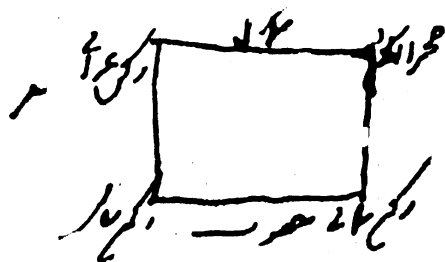
گذاشته خراب کردیم. دیدم این مسأله را بر خلاف عقیده عامه، موافق عقیده شیعه می‌گوید. قدری صحبت مذهبی کردیم پاشای مصری، که محمل مصری را آورده است حاضر بود و از تقریرات شریف بر آشفت. در حالتی که جز تمکین و تصدیق قول شریف چاره ندارد. و باکمال ملایمت بعضی احادیث و دلایل بیان کرد در حقیقت مذهب سنت و ابوبکر و عمر. و شریف احادیث و آیات قرآن در رد اقوال او نقل می‌کند و صریح تکذیب شیخین و تصدیق حضرت امیر را می‌کند ...

خلاصه، خیلی واضح و آشکار تشییع خود را بروز داد و ظاهر نمود که تمام حضار مجلس تعجب کردند و من حیرت کردم که اقبالاً در ملا چرا تقیه نمی‌کند، ولی می‌بینم که مثل شیر نر می‌گوید و نمی‌ترسد. این مسأله اسباب اخلاص من شد و صحبت خیلی گرم شد و تعارفات زیاد کرد. متصل چائی و قهوه می‌خواهد و سیگار می‌خواهد. در این بین یک دسته گل رازقی و گل سرخ و دو تفت میوه هندوستانی و گل کلم آوردند به من تعارف کرد و تعارفات و توصیفات زبانی زیاد از حد می‌کند و گویا از اولین ساعتی که به مسند شرافت و امارت مکه نشست است، این حرفها به گوش خود شنیده و چنین آدمی به چشم ندیده بود. می‌گوید این گلها و این میوه‌ها از باغچه‌ای است که خودم ساختم و آنچه از آب مکه، که از عرفات می‌آید، زیاد می‌ماند صرف آن باغچه می‌کنم. قدری صحبت از سرقت اموال ما شد. اول از خانواده و محل اقامت من در ایران پرسید. گفتم: که قراگوزلو و اولاد قرایوسف هستم. گفت: قرایوسف سلطنت داشت و شما از سلطنت به نوکری رسیده‌اید. مثل اینکه من از سلطنت عمومی به سلطنت خصوصی رسیده‌ام. و عقیده شریف این است، که اولاد حضرت ختمی مآب هستند و جائ‌نشین پیغمبر و دارای حقوق آن حضرت است.

شرح حال قشون ایران را از من پرسید و تفنگهای ایران را پرسید. آنچه لازم دیدم تقریر کردم و گفتم: خیلی تعجب کرد، که چنین اسلحه و تفنگی در ایران داریم. گفتم: بلی، افسوس که در حمله اعراب حربی جز تسبیح و دو پارچه احرام چیزی نداشتیم. گفت: بلی این مسأله اسباب خجالت من هم شده است. امسال تمام حجاج از هر راه به

سلامت و عافیت رسیدند، جز شما که این قضیه واقع شد و اسباب خجالت همه شده است. و سخن در اینجا ختم شد. گفتم چون قصد داریم فردا یا پس فردا حرکت کنیم، خواهش دارم بفرمائید درب خانه مکه را باز کنند که از این فیض باز نمایم. گفتم: با کمال تشکر قبول می‌کنم، ولی شما چرا به این عجله می‌خواهید بروید. گفتم: رفتنی باید بروم. خیلی اصرار کرد که شما خوب است یک ماه بیائید طایف و با من باشید. گفتم: قدری مشکل است. چرا که اجازه در توقف ندارم. شریف می‌گوید: اگر ملاحظه اجازه همایونی را دارید، من می‌نویسم به اعلیحضرت و اتابک اعظم که من چنین صلاح دیدم که بمانند. خیلی اصرار کرد که این یک ماه را البته بمانید و مهمان من بشوید. برخاستیم وداع کرده آمدیم منزل. نهار خورده خوابیدیم. هنوز خواب نرفته، آدم شریف آمد که فرستاده‌ام درب خانه کعبه را برای شما باز کرده‌اند، حاضر است بفرمائید. فوراً برخاستم. آقای حاجی امجدالدوله و سایر رفقا را خبر کرده، نیم ساعت از ظهر گذشته، مشرف شدیم. اول در سر چاه زمزم جمع می‌بوده، آدم شریف رفت خلوت کرد. رفتم داخل اطاقی که چاه زمزم هست. طوری غرق کردند که احدی نبود. لُخت شده غسل مفصلی کردیم و جامه احرام بستیم و با جامه احرام داخل خانه کعبه شدیم. کلیددار حرم در میان در نشسته است. مرد سیاهی است از بنی شیبه، چه که از قدیم مفتاح بیت با بنی شیبه است. یک لنگه در را پوشیده، در پشت آن نشسته است. نردبان پنج شش پله گذاشته، بالا رفتیم. ده نفر بودیم. اول در میان دو ستون، در سمت مشرقی بیت دو رکعت نماز خواندیم، به طوری که وارد است، آن سنگ سنگ سرخی است، مثل سنگ سماق، مقابل پله حرم است و آن طوری که نوشته‌اند مابین دو ستون بیت، دیگر رفتم مابین رکن شامی و یمانی؛ جایی است که محل زیارت است. سنگ کوچکی است که دعا می‌خوانند و مورد استجاب دعا می‌دانند. و نیز سنگ مدوری است مایل به سیاهی که محل تولد حضرت امیر (ع) و محل دخول و خروج حضرت فاطمه بنت اسد است و عقیده شیعه این است که دیوار شکافته شده و حضرت فاطمه بنت اسد داخل بیت شده‌اند، ولی آنچه معروف است، دری در آن موقع بوده است که حالا گرفته شده.

الحاصل، دو رکعت نماز در گوشه رکن شامی و دو رکعت در رکن عراقی که جلو پله است خواندیم و نیز دو رکعت در رکن یمانی و دو رکعت در رکن حجرالاسود و به این شکل است بیت الله.



ولی در جلو حجرالاسود صندوقی گذاشته بودند که حجرالاسود نمایان نبود. دعا و زاری زیاد کرده، چهار لیره به خدّام و یک لیره به آدم شریف و دو سه مجیدی به یک خادم داده بیرون آمدیم و با همان حالت احرام طوافی کردم، برای مرحوم حاجی محمد خان جدّم و پدرم و مادرم و نماز طواف را هم در مقام ابراهیم خواندم. سنگها طوری داغ است که پا را می سوزانند. در نزدیکی چاه زمزم، که رختها را بیرون آورده بودیم پوشیدیم و با کمال خوشوقتی آمدیم به طرف منزل. در راه دیدم حالت خوشی دارم و درست خیال مُردن را کردم. دیدم اگر الان بمیرم بهتر از تمام جاهای دنیا و تمام اوقات خوش ترم است. زیارت بیت الله را کرده، به خانه خدا داخل شده و بیرون آمده و از گناهان فارغ شده، چرا که حدیث است هر کس داخل خانه خدا بشود، داخل رحمت خدا شده است و بیرون که می آید از گناهان دنیا بیرون رفته و فارغ شده و برای من هیچ وقت این چنین اتفاقی نخواهد افتاد، در کجا اجل بیاید که من به این آسانی و سهولت از زیر بار گناهان در رفته باشم، شکر به خداوند.

در هر حال آمدیم منزل حاجی صمصام الملک. حاجی عزّالملک و حاجی صمصام الممالک آمدند شکایت از اینکه شتر می خواهم نمی دهند. باز مسأله پول بلیط کشتی تجدید شده و قدغن کرده اند که هر [که] می خواهد به جدّه [برود] باید نفری نه

لیره کرایه کشتی از جدّه تا بصره را اینجا بدهند بلیط بگیرند. از کمپانی عجم با شتر به مدینه و حجاج به جدّه بروند و از این حکم زیاد دل‌تنگ هستند. بعد آنچه تحقیق کردیم کرایه از جدّه الی بصره را از دو لیره الی چهار لیره گرفته‌اند و می‌گویند فردا جمع می‌شویم و می‌رویم تلگرافخانه یا پیش شریف و از این ظلم شکایت می‌کنیم. من گفتم شما صمصام‌الملک هستید چه لباس و نشانه و حشمتی! از صمصام‌الملکی دارید و به چه دلیل می‌توانید ثابت کنید که شما صمصام‌الملک هستید و امیر تومان دولت ایران هستید. شما یک فینه بر سر گذاشته، مولوی مدور فینه بسته این لباده عربی و پیراهن عربی که خود را شبیه به یک نفر بقال مکه ساخته‌اید، چگونه می‌توانید بگوئید من حاجی صمصام‌الملک امیر تومان هستم. باز حاجی عز‌الملک کلاه و عبائی دارد و باقی مردم از اعیان و اشراف و علما تماماً در مکه به همین لباس هستند. هر یک پیراهن عربی بلند و ساده<sup>۱</sup> مصری از پارچه‌های نازک پوشیده و هر یک فینه بر سر گذاشته‌اند. بعضی پارچه سفیدی هم مولوی بسته‌اند و بعضی فقط همان فینه را دارند. چند نفر از اعیان را که دیدم تمام به همین لباس هستند. مشیرالسلطنه، میرزا فضل‌الله خان رئیس تلگراف، حیدرخان امیر تومان، نصرت‌الملک صاین قلعه، یمین‌الملک، میرزا خسرو گروسی، حاجی صمصام‌الملک، صمصام‌الممالک، موقرالذوله، میرزا محمودخان برادر حاجی مشیر لشکر و چند نفر از مستوفیها تمام هر کسی را که دیدم به همین لباس هستند. فقط معین‌الممالک و معین‌السلطنه رشتی به لباس ایرانی هستند. امجدالدوله را هم من نگذاشتم این لباس را بپوشد و لباس ایرانی دارد. و تمام مردم بسیار محقر و مختصر به مکه می‌آیند. فرش و لباس هرچه دیده‌ایم بسیار کثیف و بد. گویا هر لباس کثیف و وضع بدی دارند مردم برای سفر مکه تهیه می‌کنند. خیلی مایه افسوس است که ایرانی‌ها به این حقارت رفتار کنند، کلیتاً مرام ایران بی‌ادبی است، بسیار سست عنصر و سست عقیده‌اند، بلکه مثل میمون آنچه می‌بینند تقلید می‌کنند. هر کس یک ماه در اروپا بماند عادات و اخلاق فرنگی را کسب می‌کند. هر یک در میان ترک یا عرب یا چین و غیره هر

جا باشند، به عادات آنها عادت می‌کند بدون اینکه حُسن و قُبیح اخلاق را بسنجند و عاداتی از عادات را به دیگری ترجیح دهند و این رشته سر دراز دارد. در هر مورد و هر موقع تظاهر و شواهد تقلید از ایرانی دیده می‌شود و هیچ ملّتی این طور نیست. هر ملّت و مملکتی برای خود لباس انتخاب کرده‌اند و عموماً تبلیغی به آن لباس هستند، جز ایرانی که ده نفر در یک مجلس که باشند به یک لباس نیستند. فقط چیزی که مانده است لباس علما است. آن هم به دلایل عدیده، ان شاء الله خداوند ثبات رأی و قوّه ممیزه به ما مردم ایران بدهد.

## توضیحات و تعلیقات

ص ۱۳ س ۱۷ ترمومتر: Thermomètre واژه‌ای فرانسوی به معنی میزان الحراره.  
ص ۱۶ س ۲۳ نظام السلطنه: حسین قلی خان مافی فرزند شریف‌خان قزوینی (۱۳۲۶ - ۱۲۸۴).  
وی در ۱۲۹۲ و ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۲ ه. ق حکومت فارس را عهده‌دار بوده است (در باب احوال  
و مشاغل او رجوع شود به: بامداد: ج ۱ ص ۴۴۸؛ سلیمانی، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ مستوفی، ج ۲  
ص ۳۰).

ص ۱۷ س ۵ شیخ مزعل خان معز السلطنه: فرزند حاج جابرخان نصرت‌الملک. وی پس از مرگ  
جابرخان، رئیس عشیره بنی کعب شد و پس از مدتی با برادر بزرگتر خود، شیخ محمد، حاکم  
محمیره (خرمشهر) درگیر شد و بر او چیره گشت. وی هفده سال حکومت کرد و با انگلیس  
ارتباط دوستانه داشت. به تدریج بر اعتبار و نفوذ او افزوده گشت و از طرف دولت مرکزی،  
ابتدا به لقب پدرش، «نصرت‌الملک»، و سپس به لقب «معز السلطنه» و درجه امیرتومانی  
نایل گردید و فرمانده فوج پادگان خرمشهر شد.

نامبرده در یک رقابت سخت برای حفظ قدرت، توسط برادر کوچک خود، شیخ خزعل،  
به قتل رسید. بدین ترتیب که یکی از غلامان وی به نشانه وفاداری به شیخ خزعل، ارباب  
خود را به ضرب گلوله از پای درآورد. (بامداد، ج ۴ ص ۷۴؛ سلیمانی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰).  
ص ۲۲ س ۳ باستیان: یا باستیون، بنای مرتفعی که در قلعه سازند، قلعه‌ای که در آن اسلحه و  
ابزار جنگی ذخیره کنند.

ص ۳ س ۲۱ حشمت الدوله: حمزه میرزا، فرزند عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی‌شاه  
قاجار (د: ۱۲۹۷). در سال ۱۲۵۵ حاکم زنجان و در دوره سلطنت محمدشاه، مدتی والی  
خراسان بوده است. در ۱۲۶۲ همراه با ابراهیم خلیل خان سرتیپ و محمدعلی خان سرتیپ،

مأمور سرکوب شورش سالار، پسر آصف الدوله، در خراسان شد. در سال ۱۲۶۵ به حکومت آذربایجان و در ۱۲۸۵ به سمت وزارت جنگ منصوب گردید.

در سال ۱۲۹۳ حاکم خوزستان و لرستان شد. وی عموی ناصرالدین شاه بوده است. (خور موجی، ص ۳۴؛ عضدالدوله، ص ۱۸۱؛ مستوفی، ج ۱ ص ۹۳؛ بامداد، ج ۱ ص ۴۶۲، سدید، ص ۲۲۴؛ اعتماد السلطنه، ص ۳۰۷؛ سلیمانی، ص ۶۰)

**ص ۳۱ س ۱، احتشام السلطنه:** حاجی میرزا محمودخان دولو علامیر، فرزند محمد ابراهیم علاءالدوله (۱۳۵۴/۱۳۱۴ خ - ۱۲۷۷/۱۲۳۹ خ).

در سال ۱۲۹۹ در کشیکخانه، سمت و عنوان یوزباشی داشت و از سال ۱۳۰۱ به مدت چهار سال ریاست غلامان شاهی (قوللر آقاسی باشی) را برعهده گرفت. شغل‌ها و مناصب دیگر وی عبارتند از: جنرال قونسولگری بغداد ۱۳۱۳، وکالت و ریاست مجلس شورای ملی ۱۳۲۴، وزیر مختاری برلن ۱۳۲۷، سفیر کبیر ایران در اسلامبول در ایام جنگ بین‌الملل اول ۱۸ - ۱۹۱۴ م؛ وزیر کشور (کابینه حسن مستوفی الممالک ۱۳۰۵ خورشیدی). (ممتحن الدوله، ص ۲۰۷؛ بامداد، ج ۴ ص ۳۳؛ مستوفی، ج ۱ ص ۵۱؛ اعتماد السلطنه، ص ۳۱۱؛ سلیمانی ص ۲۶؛ قزوینی، ج ۸ ص ۱۴۷).

**ص ۴۱ س ۴ بقعه دانیال:** بطوری که مؤلف هم اشاره دارد اکنون بقعه دانیال در شوش است و مهمترین زیارتگاه خوزستان، در کنار رود شاوور، مجاور تپه‌های تاریخی شوش، که گویند مدفن دانیال نبی است. به قول معروف، مدفن دانیال اصلاً در شهر شوش بود، و در زمان خلافت عمر، بقایای وی به کنار شاوور منتقل شد. بنای قدیم را سیل منهدم ساخت؛ بنای کنونی، باگنبد مضرس مخروطی، به وسیله حاج شیخ جعفر شوشتری احداث گردید (حدود ۱۲۸۷ ه. ق.). (مصاحب، ج ۱ ص ۹۵۴).

**ص ۴۱ س ۲ حسین قلی خان والی:** ابوقدره، فرزند حیدرخان، پسر حسن خان والی (د: ۱۳۱۷). والیان پشتکوه از اولاد حسین خان، اولین والی لرستان هستند. حسین خان در دستگاه شاه ویردی خان، آخرین اتابک لرستان، مشغول به کار بود. «بامداد» درباره جد حسینقلی خان می‌نویسد: «حسن خان با محمدحسن خان، پسر اسماعیل خان بوده و مرکز حکومت والیان پشتکوه، تا زمان اسماعیل خان، قلعه فلک الافلاک در خرم‌آباد بوده است. بعداً به واسطه اختلافاتی که در امور مرزی بین ایران و عثمانی روی داد، محمدحسن خان والی، بنابه امر دولت، مقر خود را از خرم‌آباد به پشتکوه - که به خط مرزی نزدیکتر بود - انتقال داد تا از تجاوزات دولت عثمانی و تحریکات دائمی آنان جلوگیری به عمل آورد. والیان پشتکوه از

حسین خان تا غلامرضاخان، در حدود ۳۳۴ سال والی لرستان و پشتکوه بوده‌اند». حسینقلی خان در سال ۱۳۱۷ درگذشت و پسرش جانشین وی و ملقب به «صارم السلطنه» و «سردار اشرف» گردید. (بامداد، ج ۵ ص ۸۳؛ سلیمانی، ص ۲۱۰).

**ص ۴۱ س ۷ شهر جند شاپور:** جندی‌شاپور یا جندی‌سپور، معربِ گندی‌شاپور [فارسی و ظاهراً مأخوذ از صورت پهلوی وندیوشا (vandiv)]، شهر قدیم خوزستان، در محل ویرانه‌های شاه‌آباد کنونی، ۸ فرسخی شمال غربی شوشتر جاده شوشتر به دزفول، شاپور [ساسانی آن را بنا کرد و اسیران رومی را در آن منزل داد. انوشیروان نزدیک آن بود. پس از قتل مانی در زمان بهرام] ساسانی، پوست او را پرازگه کردند. بر یکی از دروازه‌های جندی‌شاپور آویختند، و آن پس این دروازه به دروازه مانی معروف شد. در زمان عمر خطاب، ابوموسی اشعری آن را تصرف کرد (۱۷ ه. ق). مدرسه طبّی که خسرو انوشیروان در این شهر تأسیس کرده بود، و در آن علوم یونانی به زبان آرامی تدریس می‌شد، مشهور بود. شهر و مدرسه آن تا دوره عباسیان رونق داشت؛ خاندان بختیشوع از مردم این شهر بودند. یعقوب لیث صفاری جندی‌شاپور را پایتخت خود قرار داد، و هم در آنجا درگذشت (۲۶۵ ه. ق) بقعه شاه ابوالقاسم را قبر او گفته‌اند. در زمان یاقوت حموی، از جندی‌شاپور جز بعضی آثار مخروبه نشانی نبوده است. (مصاحب ج ۱ ص ۷۵۴)

**ص ۴۱ س ۱۶ شوشتر:** در باب اطلاعاتی که مؤلف از وضعیت کلی شوشتر در یکصد و اندی سال قبل به دست داده است مقایسه شود با کتاب تحفة العالم میر عبداللطیف خان شوشتری، تهران، طهوری، ۱۳۶۳ ص ۳۲ تا ۱۹۱؛ تذکره حزین لاهیجی).

**ص ۴۵ س ۲۱ قلعه سلاسل:** این قلعه مقر حکومت و از بناهای احتشام السلطنه پسر مرحوم احتشام الدوله خانلر میرزا و آباد شده نظام السلطنه وزیر عدلیه است (فرید، ص ۱۵۳).  
**ص ۴۶ س ۲۰ و ص ۵۰ س ۱۶ درباره پل و سد شوشتر (شادروان یا شاذروان)؛ سد شاپوری** رجوع شود به: معین، ج ۵ ص ۳۵۱ و ۷۳۷ - ۷۳۸)

**ص ۵۵ س ۲۰ سد اهواز:** در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، به منظور استفاده بهتر از آب کارون برای توسعه زمینهای کشاورزی، با صرف مبلغ ۵۰ هزار تومان سدی بر روی کارون احداث شد (نک: نجم الملک، ۵۷)، اما همین سد اندکی بعد به علت اهمال در ساختن آن محتاج مرمت فوری شد. در ۱۲۹۰ ق به مباشرت میرزا بزرگ مستوفی سد باریکی به طول ۶۰ تا ۷۰ ذرع و ارتفاع ۳ ذرع بر کارون بسته شد که این بار نیز این سد به علت نبود دانش و امکانات لازم نیمه تمام رها شد (همانجا). در صفر ۱۳۰۶ / اکتبر ۱۸۸۸ ناصرالدین شاه به

سبب فشار انگلیسی‌ها با آزادی کشتیرانی در رود کارون از محمّره (خرمشهر) تا اهواز موافقت کرد و حق امتیاز کشتیرانی از بالای سد اهواز تا شوشتر را برای اتباع ایرانی محفوظ داشت (نک: تیموری، ۱۶۶). در همان سال حاج معین‌التجار بوشهری شرکتی به نام شرکت ناصری به منظور کشتیرانی در کارون تأسیس کرد که در ۱۳۰۷ ق / ۱۸۹۰ م امتیاز کشتیرانی از اهواز تا شوشتر و دزفول به شرکت ناصری اعطا گردید (همو، ۱۷۷). مانع عمده بر سر راه کشتیرانی در رود کارون سد اهواز بود که کشتیهای بخاری در اغلب فصول سال نمی‌توانستند از آن عبور نمایند (سایکس، II/371-372). برای رفع این مشکل، شرکت ناصری خط آهنی به طول ۳ کیلومتر از مسیر یاد شده کشید که کالاها را به وسیله تراموای اسبی از بالای سد با کشتی به شوشتر حمل می‌کرد (انصاری، ۱۷۸). (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰ ص ۴۸۲).

**ص ۵۷ س ۱۴ بهمه شیر:** بهمنشیر، یا بهمشیر یا بمشیر، شاخه‌ای از رود کارون، خوزستان، که در حدود ۱۰ کیلومتری سابله از کارون منشعب شده از طریق خور بهمنشیر به خلیج فارس می‌ریزد. طولش حدود ۹۰ کیلومتر است. نامش ظاهراً تحریف شده بهمن اردشیر است، که منسوب به نخستین شاهنشاه ساسانی می‌باشد، که در قسمت جنوبی عراق و خوزستان کانالهای فراوان حفر کرد. جنوبی‌ترین بخش ساحلی این ایالت، و نیز شهری مقابل اُبله بر ساحل چپ العرب نیز بنام وی بهمن اردشیر خوانده می‌شد. بهمنشیر با شط الاعمی (شاخه دیگر کارون) جزیره قبان و با شط العرب جزیره آبادان را تشکیل می‌دهد.

**ص ۶۰ س ۸ عبّادان:** نام آبادان تا پیش از ۱۳۱۴ ش - که به پیشنهاد فرهنگستان ایران و تصویب دولت، تلفظ و رسم الخط امروزی را پیدا کرد، - به شکل عبّادان خوانده و نوشته می‌شد. همه مورخان و جغرافی نویسان اسلامی که در گذشته یادی از این ناحیه ایران کرده‌اند، همین تلفظ و رسم الخط را به کار برده‌اند. آنان، عبّادان را هم بر ده یا شهر آبادان اطلاق کرده‌اند، هم بر خود جزیره. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱ ص ۲۰).

**ص ۶۳ س شیخ خزعل خان معز السلطنه:** و سردار اقدس ۱۲۸۰ - ۱۳۵۵ ه. ق، شیخ معروف محمّره، که عملاً مدتی بر خوزستان فرمانروائی داشت. وی از شاخه آل محیسن از طایفه بنی‌کعب، و پسر حاج جابر خان و برادر شیخ مزعل خان بود، و پس از کشته شدن (اول محرم ۱۳۱۵ ه. ق) مزعل، شیخ قبیله محیسن گردید، و مظفرالدین شاه قاجار عناوین و سمتهای مزعل را، از حکمرانی محمّره و سرحداری آنجا و لقب معز السلطنه و درجه امیر تومانی به او بخشید. خزعل مردی بسیار باهوش و سیاستمدار بود؛ با دادن رشوه و هم

از طریق وصلت، طرفدارانی در دربار پیدا کرد؛ در ۱۳۱۶ ه. ق، شاه او را فرمان شیخی فلاحیه داد، و بدین سان بر همه کعبیان خوزستان ریاست یافت، و مالیات خود را مستقیماً به تهران می‌پرداخت. سپس حکمرانی اهواز به او بخشیده شد، و در ۱۳۱۹ ه. ق زمینهای دو طرف کارون را که خالصه دولت بود به او واگذار کردند، و سرانجام لقب سردار اقدس و رتبه امیرنویانی یافت. سایر عشایر عرب را مرعوب و مطیع ساخت، و مشایخ دیگر را از بین برد، و ثروت سرشار اندوخت، و داعیه سلطنت عربستان (= خوزستان) یافت، و با انگلیسها بی‌پرده همدست شد، و در ۱۳۲۹ ه. ق نشان کی. س. آی. ای. ["شهبسوار فرمانروای (عالیترین نشان) امپراطوری هند"] گرفت. در وقایع حج I خودسرانه با انگلیسها همداستان بود، و در ۱۳۳۴ ه. ق نشان کی. سی. اس. آی. ای. ["شهبسوار فرمانروای (مجللترین نشان) ستاره هند"] به وی اعطا گردید. خلاصه آنکه خزعل عملاً بر خوزستان فرمانروائی یافت، و حکام و مأمورین دولتی عملاً مطیع او بودند، و خود را امیر عربستان (= خوزستان) می‌خواند، و در بصره و کویت نیز نفوذی تمام داشت.

وضع بدین منوال بود تا رضاخان سردار سپه ظهور کرد، و در ۱۳۳۹ ه. ق رشته امور را به دست گرفت تا آنکه او را در محرمه دستگیر کردند، و از راه خرم‌آباد روانه تهران ساختند، و بدین طریق فتنه شیخ خزعل پایان یافت. گویند در شب ۴ خرداد ۱۳۱۵ ه. ش (۴ ربیع الاول ۱۳۵۵ ه. ق)، جمعی به منزل او رفتند، و وی را در سن ۷۵ سالگی خفه کردند. (مصاحب ج ۱ ص ۸۹۵ نیز بامداد، ج ۱ ص ۴۷۶؛ قزوینی؛ ج ۸ ص ۱۷۵)

ص ۹۲ س ۲۱ کاسه برج: برج بزرگ مدور (لغات عامیانه فارسی افغانستان، تألیف افغانی نویس، ۱۳۶۹، ص ۴۴۰)

ص ۹۳ س ۱۵ حُسام السلطنه: سلطان مراد میرزا، فرزند عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی شاه (۱۳۰۰ - ۱۲۳۳) در سال ۱۲۵۳ به حکومت ارسباران (قراچه باغ) منصوب شد. سپس در عهد صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر، شورش حسن خان سالار در خراسان را سرکوب نمود. - سالار و برادرش، محمدعلی خان، و دو پسرش، امیر اصلان خان و یزدان بخش، گرفتار و در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الآخر ۱۲۶۶ به جرم طغیان کشته شدند. - حسام السلطنه مدتها حکومت خراسان و فارس را برعهده داشت. در سال ۱۲۹۳ حکومت کردستان و کرمانشاه به وی محول شد. (بامداد، ج ۲ ص ۱۰۴؛ مستوفی، ج ۱ ص ۶۷؛ سلیمانی، ص ۵۹).

ص ۱۰۵ س ۲۱ سپهسالار اعظم: میرزا محمدخان قاجار دولو، فرزند امیرخان سردار (د: ۱۲۸۴)

وی یکی از افسران طرفدار سلطنت محمدشاه بود که برای سرکوب حسینعلی میرزا فرمانفرما (۱۲۵۰)، همراه با سپاه اعزامی، به فارس گسیل شد. در ۱۲۶۸ در حالی که «کشیکچی باشی» بود، حکومت دامغان - سمنان نیز به وی محول شد. در سال ۱۲۷۵ به وزارت جنگ و لقب سپهسالاری نایل آمد. در ۱۲۸۱، صدر اعظم شد و در ۱۲۸۳ به حکومت و تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید. اعتضادالملک و اعتضادالدوله، پسران نامبرده، داماد ناصرالدین شاه بودند. (صدر، ص ۵۱؛ بامداد، ج ۳ ص ۲۲۸؛ مستوفی ج ۱ ص ۱۰۳؛ سلیمانی ص ۷۵).

**ص ۱۰۶ س ۲۱ عباس میرزا نایب السلطنه:** فرزند فتحعلی شاه قاجار (۱۲۴۹ - ۱۲۰۳) عباس میرزا یکی از شاهزادگان لایق و با شخصیت خاندان قاجار بود. در اغلب جنگهایی که بین ایران و روس درگرفت - اگر چه منجر به شکست ارتش ایران گردید - نایب السلطنه از خود رشادتهای بسیار به خرج داد... و محصلینی را به کشورهای اروپایی برای کسب علم و دانش به ویژه در زمینه فنون نظامی اعزام کرد. و این یکی از خدمات بزرگ وی به شمار می آمد. همچنین احداث اولین چاپخانه در ایران و ایجاد بعضی از صنایع دیگر، در زمان او انجام شد. هنگام مرگ از وی ۲۶ پسر و ۲۲ دختر به جا ماند که بزرگترین پسرش محمد میرزا (شاه)، ۲۷ ساله بود. (بامداد، ج ۲ ص ۲۱۵، سلیمانی ص ۱۹۳).

**ص ۱۱۴ س ۱۱ فرمانفرما:** محمودخان ناصرالملک همدانی از بزرگان طائفه قراغوزلو و از رجال معروف دوره سلطنت قاجاریه و جد ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب السلطنه بوده است. حکومتش در خراسان تا اواخر سال ۱۳۰۴ ه. ق قریب به ۱۸ ماه به طول انجامید. او در سال ۱۳۰۵ ه. ق وفات کرده است (بامداد، ج ۴ ص ۵۴).

**ص ۱۴۳ س ۱ میرزا سعید خان:** انصاری، مؤتمن الملک، فرزند میرزا سلیمان شیخ الاسلام (۱۳۰۱ - ۱۲۳۱). میرزا تقی خان امیرکبیر در سال ۱۲۶۴ او را به خدمت گرفت و به دلیل داشتن خط زیبا، منشی و کاتب اسرار امیر شد. در سال ۱۲۶۸ - پس از فوت میرزا محمدعلی خان شیرازی، وزیر دول خارجه - میرزا سعیدخان به سمت دبیری مهم خارجه منصوب و به لقب «مؤتمن الملک» ملقب گردید. یک سال بعد وزیر خارجه شد و در سال ۱۲۷۶ با حفظ سمت قبلی، به عضویت دارالشورای دولتی درآمد. در سال ۱۲۸۳ اداره حکومتی کرمانشاه، لرستان، نهاوند، خرقان، اداره تذکره، اداره راهسازی و امور ملل متنوعه اتباع ایران به وی محول شد.

در سال ۱۲۹۰ از وزارت خارجه معزول و به تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید.

وی در سال ۱۲۹۷ به تهران احضار و مجدداً به وزارت خارجه منصوب گشت. نامبرده مجموعاً مدت ۳۰ سال سابقه خدمت در وزارت خارجه داشت که از این مدت، حدود ۲۵ سال وزیر بود (از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ و از ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱). در زمان مسئولیت او، وزارت خارجه تشکیلات جدیدی یافت و اولین نظم‌نامه وزارت خارجه در سال ۱۲۹۹ تنظیم گردید.

وی در سال ۱۳۰۱ ه. ق وفات کرده است. (بامداد، ج ۲ ص ۶۶؛ قزوینی، ج ۸ ص ۱۹۱؛ سلیمانی، ص ۱۸۰)

**ص ۱۵۲ س ۱۶:** متن کتیبه مقبره نادری: در این باب رجوع شود به کلات نادری. نوشته خسروی، مشهد، آستان قدس، ص ۵۷-۵۸، ۶۶-۶۷

**ص ۱۶۰ ص ۱۵ آصف الدوله:** میرزا عبدالوهاب خان شیرازی، فرزند محمدجعفر خان جبه‌دار باشی فارسی (۱۳۰۴-۱۲۴۲). در سال ۱۲۶۶ در دستگاه علی‌قلی میرزا وزیر علوم، به خدمت گرفته شد. در سال ۱۲۷۳ نایب دوم وزارت خارجه شد. مأموریت کارگزاری آذربایجان در سال ۱۲۸۲ به وی محول گشت. پس از چهارسال به حکومت ساوجبلاغ مکری و ارومیه و سپس به حکومت گیلان منصوب شد. در سال ۱۳۰۱ با لقب «آصف الدوله» به سمت فرمان‌فرمایی خراسان و تولیت آستان قدس رضوی نایل آمد. (بامداد، ج ۲ ص ۳۰۱؛ سلیمانی، ص ۲۴-۲۵).

**ص ۱۷۳ ص ۱۵ نظام الدوله:** حاج حسین خان شاهسون (د: ۱۲۹۲). در هنگام فتح هرات به وسیله ارتش ایران (۱۲۷۳)، نامبرده از سرکردگان سپاه بود سپس به درجه سرتیپی نایل و چارچی‌باشی شد (۱۲۷۷) و در همین سال ملقب به «شهاب‌الملک» گردید. در ۱۲۸۳ سرکرده قشون خراسان شد و از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۴ نیابت حکومت کرمان را برعهده داشت. وی پس از عزل سلطان مراد میرزا حسام السلطنه (۱۲۸۹)، به حکومت خراسان منصوب گشت و دو سال بعد ملقب به «نظام الدوله» گردید. وی تا زمان فوتش، حاکم خراسان بود. (بامداد، ج ۱ ص ۳۹۳؛ سلیمانی ص ۲۰۱).

**ص ۱۷۵ س ۷ صاحب اختیار:** سلیمان خان افشار قاسملو (د: ۱۳۰۹). در سال ۱۲۴۵ وارد خدمت دولت شد و در ۱۲۵۳، در سفر جنگی محمدشاه، همراه وی بود. در سال ۱۲۸۶ به حکومت گرگان و در ۱۲۹۶ به ریاست قشون خراسان منصوب گردید. در سال ۱۳۰۰ مأمور تعیین حدود شمال خراسان و گرگان بین ایران و روس می‌شود که این مأموریت سه سال به طول می‌انجامید. (بامداد، ج ۲ ص ۱۱۶؛ سلیمانی ص ۹۳).

ص ۲۰۴ س ۱۰ نصیر الملک: میرزا حسنعلی خان، فرزند حاج میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی (ت: ۱۲۳۷). وی از ملاکین و ثروتمندان فارس بود و بیشتر عمر خود را در منصب حکومت نواحی فارس و بوشهر گذراند: از رجب ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۳ و از شعبان ۱۳۰۴ تا اسفند ۱۳۰۴ و ۱۳۱۳ حاکم بهبهان و بعضاً بندر لنگه و بندر عباس بوده است. (بامداد، ج ۶ ص ۸۲، سلیمانی ص ۲۰۱؛ مصدر، ص ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶).

ص ۲۰۴ س ۱۰ قوام الملک: مقصود قوام الملک شیرازی یعنی قوام الملک سوم، محمدرضا خان فرزند میرزا علی محمدخان قوام الملک دوم (۱۳۲۵ - ۱۲۶۸) است. در سال ۱۲۸۸ به سمت کلانتری و بیگلربیگی فارس منصوب و پس از درگذشت پدرش ملقب به «قوام الملک» شد. وی برخوردارهایی با محمدتقی میرزا رکن الدوله، برادر ناصرالدین شاه و حاکم فارس، داشت که منجر به فلک شدن رکن الدوله گشت. اعتمادالسلطنه درباره قوام الملک سوم می نویسد: «در سال ۱۳۰۹ حاکم ایلات شیراز و بلوکات و مباشر امور شهر بود. در چند سال قبل، هشتاد نفر را کشت و مغضوب دولت شده، حضرت والا شاهزاده مسعود میرزا - که حکومت اصفهان و فارس را داشت - او را صد هزار تومان جریمه کرد و لی باز هم بعد از آن در ایالت فارس مشغول خدمات شد.» سدیدالسلطنه می نویسد: «از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳ حکومت بوشهر و بنادر را برعهده داشت.» وی در ماه صفر سال ۱۳۲۵ در سن ۵۷ سالگی در خانه شخصی خود به ضرب گلوله نعمت الله، نوکر معتمد دیوان، کشته شد. (بامداد، ج ۳ ص ۴۰۱؛ سلیمانی، ۱۲۶).

ص ۲۰۴ س ۱۰ شیخ الاسلام: در کتاب شناسنامه بهبهان (تألیف جوکار قنوتی، ص ۱۳۸، ۱۵۴) از میرزا حسن شیخ الاسلام بهبهانی و فرزندانش یاد شده که در قرن ۱۴ می زیسته اند:

۱. میرزا احمد شیخ الاسلام، که در سال ۱۳۴۲ ه. ق وفات یافته است.
۲. محمد معین الاسلام بهبهانی، از علمای و آزادی خواهان معروف بهبهان است. رکنزاده آدمیت در کتاب فارس و جنگ بین الملل می گوید: میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی از فضلا و دانشمندان عصر حاضر ایران و از ناطقین درجه اول به شمار می رود. سال وفاتش معلوم نیست. سلطان علی سلطانی شیخ الاسلامی بهبهانی فرزند او است. ظاهراً منظور مؤلف رساله مالیات فارس باید همین خاندان بزرگ باشد.

ص ۲۰۴ س ۶ منتصر الملک: فرج الله خان فرزند میرزا عبدالحسین خان عطاءالدوله است. وی در ذیقعد ۱۳۱۱ ه. ق ضابط و بعد حاکم بهبهان بوده است (سدید، ص ۴۱؛ مصدر، ص ۱۱۷؛ سلیمانی ص ۱۷۵).

ص ۲۰۴ س ۹ صاحب دیوان: ظاهراً میرزا فتحعلی خان، فرزند حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک، پسر حاجی ابراهیم خان کلانتر شیرازی اعتماد الدوله (۱۳۱۴ - ۱۲۳۶). (در باب احوال او رجوع شود به: بامداد، ج ۳ ص ۷۰؛ سلیمانی ص ۹۴).

ص ۲۰۵ س ۳ تاریخ سفر مکة سردار اکرم: بطوری که معلوم می شود آغاز سفر سردار اکرم و شیخ فضل الله نوری روز یکشنبه ۱۵ شوال اودئیل سال ۱۳۱۹ هـ. ق است. این موضوع به استناد مدارک و اسناد رسمی سفر شیخ فضل الله نیز تأیید می شود. متن دو نامه مربوط به این سفر را - از کتاب مجموعه ای از مکتوبات... شیخ فضل الله نوری، تألیف ترکمان، نقل می کنیم:

### نامه سفیر کبیر عثمانی در ایران

#### به مناسبت سفر حج شیخ شهید و... به وزارت امور خارجه<sup>۱</sup>

فدایت شوم توصیه نامه [ای] که برای مسافرت بیت الله الحرام جنابان مستطابان آقای آقا شیخ فضل الله و آقا علی اکبر سلمهما الله تعالی خواسته بودند این است نوشته، ملفوف این مراسله ایفاد داشت که به محل خود بسپارند. در این موقع احترامات فائقه را تجدید می نماید.<sup>۲</sup>

محل مهر: محمدشمس الدین

#### تلگراف ارفع الدوله سفیر کبیر ایران در استانبول به

#### میرزا نصرالله خان مشیرالدوله<sup>۳</sup>

هو

استخراج تلگراف رمز از اسلامبول

حضرت مستطاب اجل اکرم افخم وزیر امور خارجه. دیروز جناب آقای شیخ فضل الله، آقا علی اکبر، امجدالدوله، سردار اکرم، وکیل الرعایای آذربایجان را حضور سلطان معرفی کردم به آقایان و همراهان انفیه دان و نشان مرحمت شد. همه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی

۱. کارتین ۱۰. سال ۱۳۱۹ هـ. ق.

۲. تاریخ وصول نامه به وزارت امور خارجه: ۱۵ شهر شوال ۱۳۱۹.

۳. کارتین ۱۰، سال ۱۳۱۹ هـ. ق.

- روحانفاده - را دعاگو شده و فردا عازم مقصد هستند. در اینجا از توجه اولیای دولت به تمام حجاج بسیار خوش گذشت. تفصیل با همین بسته عرض می شود.

رضا

۴ ذیقعده ۱۳۱۹

نظر به اهمیت موضوع، علامه قزوینی به بحث در تاریخ و حوادث این سفر پرداخته است. از آنجا که این مطالب قزوینی خود نشان دهنده عمق تحقیق و دقت نظر فوق العاده او در مسائل علمی است، مناسب دیده شد در اینجا به نقل آن بپردازد:

شیخ فضل الله نوری، نمی دانم کجا این اواخر خواندم که وی در حج چندین هزار تومان خرج کرد. بعد پیدا کردم الحمد لله در تایخ بیداری ایرانیان (۱: ۲۲۱)، ولی حیف که تعیین این سنه حج او را نمی کند و بنا بر حدس و تخمین من و بعضی قرائن دیگر گویا بل قریب به یقین سفر حج او در سنه ۱۳۱۹ بوده است یا در سنه ۱۳۲۰.

زیرا که من در همان سال سفر مرحوم حاجی شیخ فضل الله و مرحوم شمس العلماء و حاجی علی اکبر بروجردی بود که بواسطه اغتنام غیاب شمس العلماء از طهران به مدرسه آلیانس فرانسه رفتم و چون قریب به یقین بلکه یقین دارم که من سه سال در آن مدرسه ماندم دو سال اول را برای تحصیل دیپلوم «سرتیفیکادتود» و یک سال بعد را برای تکرار و مراجعه به میل خودم باز منظمماً و مرتباً به مدرسه می رفتم و در سال سوم مدرسه آلیانس بود که من از طهران در ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۲ به قصد سفر به اروپا بیرون آمدم، و بعبارة آخری من تقریباً یقین دارم که سه سال قبل از خروج از طهران (۵ ع ۲: ۱۳۲۲) من به مدرسه آلیانس رفتم و از آن طرف باز یقین دارم که سه سال دخول من به مدرسه آلیانس همان سالی بود که مرحومین حاجی شیخ فضل الله و شمس العلماء به حج رفته بودند. پس بالطبع سال حج آنها یا همان سال ۱۳۱۹ خواهد بود (که از ذی الحجّه آن سال یعنی از ماه حج آن سال تا ع ۲ یعنی تا خروج من از طهران سه سال و چهار ماه می شود) اگر سه سالی که یادم هست سه سال و چیزی کم باشد (که از ذی الحجّه آن سال تا خروج من دو سال و چهار ماه می شود) اگر سه سالی که یادم هست سه سال و چیزی کم باشد.

بعد الحمد لله بواسطه صحبت شفاهی با آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی (17.12.38) واضح و مبرهن شد که حج آنها در ذی الحجّه ۱۳۱۹ بوده است<sup>۱</sup> نه قبل و نه بعد؛ زیرا که آقای

۱. بعدها بالصراحه به خط خودم در دفتر جلد سیاه طهران تاریخ روز و ماه و سال این سفر حج حضرات را یافتم، رجوع به همان دفتر و به ورقات «تواریخ وقایع معاصره» [این مطلب بعدها به خط قرمز اضافه شده است. (۱.۱)].

میرزا ابوالحسن خان که حافظه بسیار بسیار خوبی برای اینگونه امور یعنی امور شخصی خودشان و خانواده‌شان و آشنایانشان دارند و مخصوصاً امور واقعه در بیست سی سال قبل را یعنی مصادف با اوایل ایام جوانی ایشان را دارند فرمودند که خوب و مثل آفتاب یادشان می‌آید که حج حضرات در سالی بود که عید نوروز و عید اضحی و روز جمعه هر سه در یک روز واقع بوده‌اند (و پس از آنکه این فقره را گفتند من هم خوب به یادم آمد که همین طور بوده است و همه ذاکرین و واعظین در آن سال از این تصادف سه عید اسلامی در عید متصل صحبت می‌کردند). به مجرد اینکه این مطلب را گفتند از روی جداول تطبیقیه و وستنفلد حساب کردم بلی سالی که عید نوروزش یعنی ۲۱ مارسش جمعه و مقارن ۱۰ ذی‌الحجه باشد جز سال ۱۳۱۹ نمی‌تواند باشد. زیرا که در آن سال ۲۱ مارس ۱۹۰۱ مطابق است از روی حساب من درست با جمعه ۱۱ ذی‌الحجه ۱۳۱۹، یعنی جمعه و عید نوروزش محقق است که در یک روزاند. باقی می‌ماند اینکه به حساب من از روی وستنفلد آن روز ۱۱ ذی‌الحجه بوده و در واقع یعنی از روی تقویم و متعارف بین مردم آن روز دهم ذی‌الحجه بوده و همه کس می‌دانند که در تطبیق ایام ماههای قمری با ایام ماههای شمسی مسیحی (یا غیر مسیحی) از روی حساب همیشه یک روز ممکن است اختلاف با روز واقعی تقویمی پیدا کند. به‌عللی که ذکرش در اینجا نه جای گنجایش دارد و نه همه را من در حافظه‌ام مانده است. پس قطعاً غره ذی‌الحجه در آن سال بر حسب تقویم سه‌شنبه ۱۱ مارس ۱۹۰۱ نبوده چنانکه در جداول وستنفلد است بلکه چهارشنبه ۱۲ مارس بوده. بنابراین پس صورت حساب به‌طریق ذیل خواهد بود:

چهارشنبه ۱ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۲ مارس ۱۹۰۱

پنجشنبه ۲ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۳

جمعه ۳ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۴

شنبه ۴ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۵

یکشنبه ۵ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۶

دوشنبه ۶ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۷

سه‌شنبه ۷ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۸

چهارشنبه ۸ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۱۹

پنجشنبه ۹ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۲۰

جمعه ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ = ۲۱ مارس ۱۹۰۱

یعنی دهم ذی‌الحجه ۱۳۱۹ درست و انگ مطابق خواهد بود با جمعه ۲۱ مارس (یعنی عید

نوروز). پس سال حج حضرات ریاضياً - و بوجه لایق‌بیل الشک بوجه من الوجوه - از پرتو حافظه بسیار عجیب آقای میرزا ابوالحسن خان معلوم شد، در سال (یعنی در ذی‌الحجه سال) ۱۳۱۹ بوده است که لابد پنج شش یا شش هفت ماهی قبل از آن تاریخ از طهران حرکت کرده بوده‌اند (چه بنابر ظن قریب به قطع ایشان در رفتن از راه جبل رفته‌اند و در برگشتن از راه مصر و اسلامبول نه بر عکس، چه قطعی است که یک راه را از جبل رفته‌اند و راه دیگر را از راه دریا و اسلامبول کما سنذکره علی حده انشاءالله تعالی) و لابد سه چهار یا چهار ماهی هم بعد از ذی‌الحجه ۱۳۱۹ یعنی لابد در ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ (و به احتمال ضعیف هم شاید در صفر همان سال یعنی ۱۳۲۰ یا از طرف دیگر در جمادی‌الاولی همان سنه) به طهران عودت کرده‌اند. (یادداشتها، ج ۶ ص ۱۱۴-۱۱۶)

**ص ۲۰۵ س ۶ سالار افخم:** فتح‌الله اکبر (پسر حاجی خان أمشه‌ای و برادرزاده اکبرخان بیگلربیگی رشتی) از دیگر القاب اوسالار اعظم و سردار منصور است. دارای سمتهایی چون بیگلربیگی رشت؛ مدیر گمرکات خراسان، گیلان و مازندران؛ وزیر پست و تلگراف بعد از ۱۳۲۷ (ه. ق سه بار)؛ وزیر دادگستری (دو بار)؛ وزیر جنگ (در کابینه وثوق الدوله)؛ نخست‌وزیر (۱۲۹۹ خ). رجوع شود به بامداد ج ۳ ص ۵۱.

**ص ۲۰۵ س ۱۲: مالک پیر بازار:** میرزا حسین فراهانی در سفرنامه خود (ص ۵۰) مالک کاروانسرا و دکاکین پیر بازار را در سال ۱۳۰۳ ه. ق حاجی میرقاسم نامی از ملاک معتبر رشت دانسته است.

**ص ۲۰۶ س ۸ شیخ فضل‌الله:** که به صورت جناب شیخ، آقا شیخ، آقا بزرگ، آمده همگی، شیخ فضل‌الله نوری است (۱۲۵۹ - ۱۳۲۷ ه. ق) از علما و مجتهدین معروف در اوایل عهد مشروطیت. وی مقام علمی عالی داشت، و شاگرد میرزای شیرازی و داماد محدث نوری بود. در آغاز مشروطیت، با آقا سید عبدالله بهبهانی و میرزا سید محمد طباطبائی در مشروطه‌خواهی همراه بود. اما بعدها، به سبب ضدیت شخصی با سید عبدالله بهبهانی، بنای مخالفت با مشروطه‌خواهان را گذاشت، و در تقویت اساس استبداد و برهم زدن بنای مشروطیت با محمدعلی شاه همراهی کرد، و در واقعه توپ بستن مجلس، محمدعلی شاه را تشویق و تقویت کرد. عاقبت، بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، دستگیر شد، و به موجب حکم دادگاه عالی انقلابی و تأیید هیئت مدیره در روز ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ه. ق در میدان توپخانه به دار آویخته شد. (مصاحب، ج ۲ ص ۱۹۱۱؛ بامداد، ج ۳ ص ۹۶؛ قزوینی، ج ۶ ص ۱۱۳).

ص ۲۰۶ س ۱۵ شریعتمداری: نام کامل او (بنابر آنچه از صفحات ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۶۰) برمی آید حاجی شیخ حسین شریعتمداری رشتی است که در انزلی مهماندار شیخ فضل الله نوری بوده است.

ص ۲۰۶ س ۱۹ انترسان: Intéressant واژه‌ای فرانسوی به معنی جالب توجه.

ص ۲۰۷ س ۵، انزلی: در شهریور ماه سال ۱۳۱۴ ش، نام انزلی به [بندر] پهلوی بدل شد و در سال ۱۳۵۷ نام پیشین را بازیافت (در باب انزلی رجوع شود به دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰ ص ۳۶۷).

ص ۲۰۷ س ۵ شمس العمارة انزلی: بنابر نوشته فرید الملک همدانی از بناهای ناصرالدین شاه قاجار است (خاطرات فرید، ص ۵).

ص ۲۱۰ س ۶ آستارای روس: آستارا به موجب عهدنامه گلستان که در ۱۲۲۸ ق / ۱۸۱۱ م میان دولت ایران و روسیه منعقد شد به دو قسمت تقسیم گردید. قسمتی از این شهر که در شمال رودخانه آستارا است، به دولت روسیه واگذار گردید و رودخانه آستارا مرز میان دو کشور شناخته شد. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱ ص ۳۳۷)

ص ۲۱۰ س ۱۱ فخیم الملک: تنها در یک مأخذ - ممتحن الدوله، ص ۲۱۴) میرزا مهدی خان فخیم الملک را می شناسیم که کارگزاری قرحسان ۲۸ جمادی

ص ۲۱۶ س ۸ ناظم الملک، جنرال فونسول: میرزا جهانگیرخان، فرزند محب علی خان مرندی ناظم الملک از سال ۱۳۰۰ نزد پدرش در وزارت خارجه با سمت منشی‌گری، مشغول به کار شد. از ۱۳۰۶ تا اواخر سال ۱۳۰۷ به معاونت کارگزاری خراسان - که مسئولیت آن با پدرش بود - تعیین گشت و یک سال بعد از صاحب منصبان وزارت خارجه شد. در همین سال (۱۳۰۸)، پس از فوت پدر، لقب وی را دریافت نمود. در سال ۱۳۱۳ کارگزار آذربایجان شد و تا ۱۳۱۵ در آنجا اقامت داشت. از سال ۲۲ - ۱۳۱۷ سرکنسول ایران در تفلیس بود و یک سال بعد به کارگزاری خراسان مأمور گردید. نامبرده مدتی نیز مدیر کل و کفیل وزارت خارجه بود. (بامداد، ج ۱ ص ۲۸۵ و ج ۵ ص ۵۶؛ سلیمانی ص ۱۸۹)

ص ۲۱۸ س ۱۱ شمس العلماء: حاج شیخ محمد مهدی عبدالرزب آبادی قزوینی (فرزند حاج آقا آخوند) وی از فضیلت عصر خود بود و از جمله کسانی است که در تألیف نامه دانشوران و سایر کتابها منسوب به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه دست داشته است. شمس العلماء دوست معظم شیخ فضل الله نوری بود. (بامداد، ج ۴ ص ۷ و ج ۱ ص ۳۹۵؛ سلیمانی، ص ۹۰: قزوینی، ج ۸ ص ۱۹۵).

ص ۲۱۷ س ۳ میرزا آقاخان: مشاغل او بنا بر همین سفرنامه چنین است: قونسول ایران در باطوم (ص ۲۱۷)؛ کارگزار بصره (ص ۲۲۶)؛ دبیر قونسول (= شهیندر) در صامسون (ص ۲۲۶).

ص ۲۲۶ س ۷، مجدالدوله: ناصر قلی خان، فرزند امیر اصلان خان مجدالدوله قاجار، خالوی ناصرالدین شاه (د: ۱۳۳۰). وی چهار بار (در سالهای ۱۲۸۵، ۱۲۹۵، ۱۳۰۱ و ۱۳۱۰) حکومت زنجان - خمرسه - را بر عهده داشت. در سال ۱۳۰۴ علیرضا عضدالملک، پسر دایی ناصرالدین شاه، به وزارت عدلیه منصوب شد و پسر دایی دیگر شاه، ناصر قلی خان عمیدالملک، معاون او بود. پس از بازگشت از سفر مکه به «حاجی امجدالدوله» معروف شد. در سال ۱۲۹۵ به لقب پدر خویش عمیدالملک، ملقب گردید و در ۱۳۱۳ به لقب «امجدالدوله» مفتخر گشت.

ص ۲۱۸ س ۱۹ صامسون یا سامسون: باستانی آمیسوس دریابندر، کرسی ولایت صامسون، ترکیه، بر ساحل شمالی آسیای صغیر کنار خلیج صامسون (شاخابه‌ای از دریای سیاه)، بین دلتاهای قزل ایرماق و پشیل ایرماق. در ایام باستانی در این محل شهری وجود داشت که در ۱۱۸۲ ق م به دست فریگیائیها ویران شد. یونانیان در آنجا مهاجرنشینی دایر کردند (۵۶۲ ق م)، که بعد از ۳۰۱ ق م جزء قلمرو شاهان پونتوس شد، و سپس به رومیان تعلق یافت. قلع ارسالان II آن را از دولت بیزانس گرفت. در ۷۹۵ یا ۷۹۷ ه. ق به تصرف سلطان بایزید I عثمانی درآمد.

ص ۲۲۱ س ۱۴ میرزا جواد اصفهانی: که از تجار طرابزون و وکیل حاجی امین دارالضرب است، ظاهراً در سال ۱۲۵۳ ه. ق وزیر اصفهان بوده است (بامداد، ج ۳ ص ۱۰۸).

ص ۲۲۱ س ۱۴، امین دارالضرب: یعنی امین الضرب، که منظور حاج محمدحسین امین الضرب یگانه فرزند حاج محمد حسین امین الضرب اصفهانی مشهور به «کمپانی» در محرم سال ۱۲۸۹ قمری در تهران متولد شد. پدرش حاج محمدحسن امین الضرب از تاجران درجه اول تهران و مسئول ضرب سکه‌های ناصرالدین شاهی بود؛ خانواده امین الضرب دارای نفوذ فراوان سیاسی در دربار قاجاریه بوده و همیشه مصدر امور عام المنفعه و ملی بودند.

محمدحسین امین الضرب در نهضت مشروطه ایران فعالانه وارد شد و کمکهای مالی او پشتوانه اقتصادی مشروطه خواهان بود و به همین خاطر بود که در دور اول مجلس شورای ملی او به نمایندگی انتخاب شد و در مجلس سمت نیابت ریاست را دارا بود.

او پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به دستور دولت «سید ضیاء الدین» بازداشت شد که پس

از چندی از توقیف خلاصی یافت و پس از آن در ادوار هفتم و هشتم و نهم مجلس شورای ملی و مجلس مؤسسان (۱۳۰۴ خ) به نمایندگی برگزیده شد و در اواخر عمر به ریاست اتاق تجارت تهران نیز منصوب شد.

حاج محمدحسین امین‌الضرب در اواخر عمر به مرض قند مبتلا شد و مدتی نیز جهت معالجه و مداوا به پاریس رفت. پس از کسب بهبودی نسبی به تهران بازگشت و در ۲۵ آذرماه سال ۱۳۱۱ با سگته قلبی دارفانی را وداع کرد. در باب حُسن خُلق و درستی او رجوع شود به (قزوینی، ج ۸ ص ۱۵۴؛ بامداد، ج ۱ ص ۴۲۹؛ سلیمانی، ص ۴۴؛ ج ۱ ص ۲۹)

**ص ۲۲۲ س ۷ مفخم الملک:** حاجی میرزای خان مفخم الملک ظاهراً هموست که در المآثر و الآثار، تصحیح افشار، ج ۱ ص ۴۱۶ نام او به عنوان کارپرداز طرابزون آمده. به هر حال او برادرزاده حاجی حسین گرانمایه است و نباید او را با حاج میرزا موسی خان مفخم الملک (۱۳۴۴ - ۱۲۸۸) که دارای سمتهایی در اسلامبول بوده اشتباه گرفت.

**ص ۲۲۲ س ۷ گرانمایه:** حاجی میرزا حسین خان، فرزند میرزا عبدالله. وی ابتدا به خدمت قهرمان میرزا، پسر عباس میرزا درآمد. سپس مدتی در تبریز، در دستگاه محمدخان امیر نظام زنگنه مشغول بود. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، به ریاست تذکره سرحدات اردبیل و مشکین مأمور شد ولی پس از مدتی به تهران احضار گشت و به جمع منشیان وزارت خارجه پیوست. در سال ۱۲۷۷ به کارپردازی طرابوزان مأمور و پس از چند سال خدمت در آنجا، به کارپردازی ارزنة الروم فرستاده شد. در ۱۲۸۱ بنابه دستور حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، وزیر مختار ایران در عثمانی، به مأموریت قنصل ژنرالی مصر برگزیده و رهسپار گشت. در ۱۲۹۷، هنگام تصدی میرزا حسین خان مشیرالدوله بر وزارت خارجه، مأموریت قنصل ژنرال بغداد به گرانمایه محول می‌شود.

**ص ۲۲۳ س ۳ فرانسوا ژرف:** منظور مؤلف خاندان فرانسوا ژرف اول، امپراتور اتریش و هنگری (و ۱۸۳۰ - جلوس ۱۸۴۸ ف ۱۹۱۶ م)؛ فرانسوا ژرف دوم یعنی فرانسوا فردیناند آرشیدوک و ولیعهد اتریش، پسر فرانسوا ژرف اول. وی در شهر سرايو به دست یک دانشجوی صربستانی به نام گرادیلو پرنزیپ کشته شد (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴) و همین قتل بهانه‌ای برای جنگ جهانی اول گردید. (معین، ج ۵ ص ۱۳۲۵؛ بامداد، ج ۱ ص ۴۰۵؛ سلیمانی، ص ۱۲۹).

**ص ۲۲۴ س ۱۶ ترانسوال:** ایالت (۲۸۶۰۶۰ کمه؛ اتحادیه آفریقای جنوبی؛ کرسی آن پرتوریا. از جنوب رود وال آن را از کشور آزاد اورانژ جدا می‌کند. قسمت عمده آن در اراضی موسوم

به ولد و برای گله‌داری مناسب است. عدهٔ سکنهٔ اروپائی آن نسبتاً زیاد می‌باشد. پشم و پوست صادر می‌کند. غلات و مرکبات به‌عمل می‌آید. ولی ثروت عمدهٔ آن از منابع معدنی پهناور (مخصوصاً ویتواترزنند) آن است که مشتمل بر طلا، الماس، زغال، و طلای سفید است.

بوئرها در این ناحیه مهاجرنشینهائی داشتند. در ۱۸۳۷ دست قوم ماتابله از این سرزمین بکلی کوتاه شده بود، و به رهبری آ. و. ی. پرتوریوس دولت بوئری مقتدری در ترانسوال تشکیل یافت. این دولت را بریتانیا در ۱۸۵۲ شناخت، و آن عنوان جمهوری آفریقای جنوبی یافت؛ رهبر عمدهٔ جمهوری پ. کروگر بود. در ۱۸۷۷ بریتانیا جمهوری آفریقای جنوبی را به متصرفات خود ملحق کرد، ولی در ۱۸۸۱ استقلال آن را بازگردانید. کشف طلا در ۱۸۸۶ منجر به هجوم بریتانیائیها به این سرزمین شد که به «جنگ بوئرها انجامید. پس از شکست بوئرها، ترانسوال مستعمرهٔ فرمانگزار بریتانیا شد (۱۹۰۲). در ۱۹۰۷ خود مختاری یافت، و در ۱۹۱۰ به اتحادیه آفریقای جنوبی پیوست (مصاحب، ج ۱ ص ۶۲۴).

**ص ۲۲۵ س ۸ شرکت یا کمپانی رژی:** عنوان اداره و شرکت انحصاری موسوم به شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران که در زمان ناصرالدین شاه با سرمایهٔ ۶۵۰/۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی تشکیل، و به موجب امتیازی، صاحب حق انحصاری تجارت تنباکوی ایران و حتی نظارت در زراعت آن شناخته شد. امتیاز انحصار تجارت داخلی و صدور به خارج محصول تنباکو در ایران، که به موجب تخمینی کل آن سالیانه بالغ بر ۵/۴۰۰/۰۰۰ کیلوگرم می‌شده است، در رجب ۱۳۰۷ ه. ق (مطابق ۸ مارس ۱۸۹۰ ب م) در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان و اندکی بعد از مسافرت ۱۸۸۹ سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان، به اهتمام امین‌السلطان و برای مدت ۵۰ سال، به یکی از اتباع انگلیسی موسوم به ماژور تالپوت و شرکای او و در مقابل سالیانه ۱۵/۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی به‌علاوهٔ یک ربع از عایدات خرج دررفتهٔ شرکت، که صاحب امتیاز می‌بایست به خزانهٔ دولت ایران بپردازد، واگذار شد. مذاکرهٔ واگذاری این امتیاز ظاهراً در هنگام مسافرت شاه به لندن صورت گرفته بود، منتها امضای آن بعد از بازگشت از سفر مزبور انجام پذیرفت. شروع مقدمات اجرای آن با مخالفت علما و تجار و بعضی از رجال ایران مواجه شد؛ از طرف میرزای شیرازی و حاجی میرزا حسن آشتیانی حکم تحریم دخانیات صادر گردید؛ در تهران و تبریز بازار تعطیل عمومی شد؛ و حتی اتباع خارجی در تهران تهدید شدند. به این جهات، با وجود اهتمام صدر اعظم و صاحب امتیاز در تنفیذ قرار دارد، عاقبت قرارداد مزبور قبل از شروع قطعی به اجرا، در ۲۶

ژانویه ۱۸۹۲ (۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹ هـ) رسماً لغو گردید، و در الغاء آن ظاهراً روسها نیز دست و مداخله داشته‌اند. لغو این امتیاز سبب بروز کدورت در روابط شاه و اتابک اعظم ایران با انگلیسها و تمایل آنها به سیاست روس گشت. و ۵۰۰/۰۰۰ لیره، که با فرع صدی پنج بابت غرامت به کمپانی مقرر شد، اساس قروض ایران و موجب خسارت و گرفتاری عظیم دولت و ملت ایران گشت. (مصاحب، ج ۱ ص ۱۰۷۹)

**ص ۲۲۵ س ۸ منوپول کردن:** واژه‌ای فرانسوی است به معنی انحصار دادن؛ امتیاز و مزیتی که فردی، شرکتی یا دولتی به دست می‌آورد برای ساختن، فروختن، کشف کردن بعضی اشیاء یا تعهد انجام دادن آن.

**ص ۲۲۷ س ۶ ارفع الدوله:** میرزا رضاخان دانش، فرزند حاجی حسن صراف تبریزی (ت: ۱۲۷۰) در سال ۱۲۹۵ مترجم و نایب اول جنرال قونسولگری تفلیس بود. در ۱۲۹۷ آجودان ولیعهد شد در سال ۱۳۰۷ جنرال قونسول تفلیس و در ۱۳۱۲ وزیر مختار پترزبورگ گردید. دو سال بعد علاوه بر مشاغل مذکور، به عنوان نماینده دولت ایران در دربار سوئد و نروژ برگزیده شد. در سال ۱۳۱۷ نماینده ایران در انجمن صلح لاهه و در ۱۳۱۹ سفیر کبیر ایران در اسلامبول شد و مأموریت وی تا سال ۱۳۲۷ طول کشید. در ۱۳۳۱ وزیر عدلیه شد و یک سال بعد به اروپا مراجعت کرد. در سال ۱۳۱۲ به لقب «ارفع الدوله» ملقب گردید. در حدود نود سالگی در دوره پهلوی از دنیا رفت. (بامداد، ج ۱ ص ۵۰۷؛ سلیمانی، ص ۳۰؛ قزوینی، ج ۸ ص ۱۵۰)

**ص ۲۲۷ س ۱۶ شیخ مرتضی:** منظور شیخ مرتضی انصاری از مجتهدان عالی مقام شیعه و صاحب کتاب معروف و معتبر رسائل و مکاسب در اصول و فقه است. (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ هـ. ق).

**ص ۲۲۷ س ۱۴ جناب آخوند ملا کاظم خراسانی:** محمدکاظم خراسانی از فقهای مبرز و آزادی‌خواه شیعه است (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ هـ. ق). کتاب حاشیه بر رسائل شیخ انصاری، کفایة الاصول و حاشیه بر اسفار ملاصدرا، از آثار این عالم بزرگ می‌باشد.

**ص ۲۳۰ س ۱۲ صدیق الملک:** (پسر مرحوم میرزا محمد نوری مازندرانی صدیق الملک) جنرال قونسول ایران در بلغارستان میرزا احمدخان. وی در سال ۱۲۸۲ به خدمت وزارت خارجه درآمد و نایب دوم سفارت پاریس شد. برخی دیگر از مشاغل و مناصب وی عبارتند از: نیابت اولی سفارت پاریس ۱۲۸۶ - ریاست اداره تشریفات و مستشاری وزارت خارجه ۱۳۰۰ - منصب امیرتومانی ۱۳۰۷ - آژان دیپلماتیکی بلغارستان و اقامت در صوفیه ۱۳۱۷ -

وزیر مختاری هلند ۱۳۲۳. وی در سن هفتاد و سه سالگی در پاریس درگذشت و همانجا دفن شد. (بامداد، ج ۳ ص ۲۴۳؛ سلیمانی، ص ۹۹)

ص ۲۳۰ س ۱۲ صفاء الممالک (برادرزاده مشیر الدوله) جنرال قونسول: میرزا مصطفی خان (ت: ۱۲۹۱). تحصیلات خود را در رشته علوم سیاسی در ایران و اسلامبول به اتمام رساند. در ۱۳۰۷ به خدمت وزارت خارجه درآمد و نایب سوم سفارت کبرای دولت در اسلامبول شد. بعضی از مشاغل وی عبارتند از: نیابت اول سفارت اسلامبول ۱۳۱۴ - جنرال قونسولگری جده ۱۳۱۶ - مستشاری سفارت کبرای اسلامبول و ژنرال قونسولگری همانجا ۱۳۱۹ - مستشاری سفارت فوق العاده به دربار پطرزبورگ، لندن و پاریس ۱۳۲۰ - وزیر مختاری وین ۱۳۲۶. (سلیمانی، ص ۱۰۰)

ص ۲۳۱ س ۲۰ حاجی زین العابدین مراغه‌ای: فرزند مشهدی علی، بازرگانزاده ثروتمندی از مردم آذربایجان و از کسانی بود که خیلی زود به اردوی آزادخواهان و طرفداران اصلاحات پیوست. پدران او از اکراد ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) و از خوانین آن سامان بودند و طریقه تسنن و مذهب شافعی داشتند، اما بعدها به کیش تشیع گرویدند و در مراغه مشغول کسب و کار و تجارت شدند و «با داشتن پنج هزار تومان ثروت روچیلد آن دیار گردیدند.»

زین العابدین در سال ۱۲۵۵ ه. ق به دنیا آمد، در هشت سالگی به دبستان رفت و هشت سال راه مکتب پیمود و در بیست سالگی به اردبیل رفت و از آن هنگام در اردبیل و مراغه به قول خود «بنای اعیانی گذاشت و اسب و نوکر و تفنگدار فراهم آورد و از ادای مالیات هم گردن پیچید و زدن راهدار و فحاشی به میزان آفاسی و کدخدا و فراش را یکی از افتخارات خود قرار داد.»

بدین قرار «قولچوماقی دامنگیرش شده مداخل یک و مخارج نوزده و بیست، نه روزنامه صحیح و نه حساب و کتاب معین» بالاخره پریشانی از هر جهت روی آورد و زندگانی در ایران برای او سخت دشوار شد و ناچار با برادر دیگر خود ترک یار و دیارگفته بانداک مایه‌ای که داشت مانند بسیاری از تجار ورشکسته آن زمان عازم قفقاز شد و در شهر تفلیس، پایتخت گرجستان، که در آن او ان کسی از ایرانیان در آنجا نبود، رحل اقامت افکند و در مدت سه چهار سال چند هزار منات از بقالی فراهم آورد. کم‌کم عده‌ای از ایرانیان کارگر به تفلیس روی آوردند و میرزا اسدالله خان ناظم الدوله، ژنرال کنسول ایران در تفلیس، او را به ویس کنسولی (نایب قنسولی) شهر کتائیس معین کرد. خلاصه باز دست خالی مانده ناچار به کریمه رفت تا در اندک زمانی باز سرمایه کافی به دست آوردند.

در سال ۱۲۹۴ هـ. ق جنگ روس و عثمانی درگرفت و برادران به یالتا، شهر بیلاقی امپراتور، رفتند و در آنجا کارشان رونق گرفت و سر و کارشان با امرا و درباریان و اهل دیوان افتاد و زین العابدین به وسیله شاهزاده خانم، زوجه پرنس ورنسوف معروف، به امپراتریس معرفی شد و حرمت و اعتبار برادران به جایی رسید که نامشان را «تاجر درستکار ایرانی» گذاشتند و بالاخره از او خواستند که تبعیت دولت روس را بپذیرد تا امتیازاتی به او بدهند و چون در این باره اصرار ورزیدند و او چند مرتبه در استانبول از کنسولگری اذیت و حقارت دیده بود، قبول تبعیت کرد و پس از ادای سوگند از تبعه دولت روس شناخته شد. چند سال بعد در استانبول تأهل اختیار کرد و زن خود را نیز به یالتا آورد و از او صاحب سه فرزند شد و سالها در آنجا به خوشی و آسایش به سر برد.

اما عشق و علاقه به میهن دمی آسوده‌اش نمی‌گذاشت، پیوسته خود را به گناه خیانت به کیش و میهن نکوهش می‌کرد و از اینکه «طوق لعنت تبعیت اجنبی را به گردن انداخته» و در چنان موقعی که برادران او در زیر فشار جور و ستم حکام مستبد جان می‌دهند، او دور از پیکار سیاسی در مملکت غربت زندگی آرام و آسوده‌ای می‌گذراند، همواره با وجدان خود در کشمکش بود.

تا بالاخره تصمیم خود را گرفت و مغازه و کالای خود را به بهای ارزان فروخته رهسپار استانبول شد و خانواده خود را در آنجا گذاشته برای ادای فریضه حج عازم مکه شد. حاجی زین العابدین سالها با تبعیت روس در استانبول می‌زیست تا بالاخره به وسیله میرزا محمود خان علاءالملک، سفیر کبیر ایران در عثمانی، تقاضای ترک تبعیت از دولت روسیه کرد و این کار که در ابتدا چنان دشوار می‌نمود، به دست پرنس ارفع الدوله انجام یافت و مدتها بعد - روز نهم فوریه سال ۱۹۰۴ م (ذیقعه ۱۳۲۱ هـ. ق) که روز اول جنگ ژاپون و روس بود - تقاضایش پذیرفته شد.

حاجی زین العابدین برای همیشه در ترکیه اقامت گزید و با شوق و علاقه وافر در راه خدمت به وطن، از راه قلم به مبارزات سیاسی پرداخت.

وی به اعتراف خود «معانی و بیان و منطق و برهان نخوانده و علوم و ادبیات ندیده» ولی به هر حال مرد با سواد، کتاب خوانده و آشنا به اوضاع زمان و عنصر آزادیخواه و وطن پرستی بود، در مدت اقامت خود در عثمانی مخصوصاً با روزنامه شمس استانبول همکاری داشت و مقالات سودمندی در آن روزنامه و نیز در روزنامه جبل المتین کلکته می‌نوشت، تا آنکه به سال ۱۳۲۸ هـ. ق در هفتاد و سه سالگی در استانبول درگذشت.

و اما سیاحتنامه ابراهیم بیگ، این کتاب در سه مجلد کاملاً مستقل نوشته شده است. در چاپ جلد اول نام مؤلف ذکر نگردیده و نویسنده اش در آن هنگام و تا دوازده سال بعد از آن دانسته نبود و حتی کسانی به کنایه و اشاره نسبت تألیف آن را به خود می دادند. چند نفر از جانب میرزا علی اصغر خان اتابک به اتهام تألیف آن کتاب دستگیر و تعقیب شدند تا آنکه پس از استقرار مشروطه و آزادی در مقدمه جلد سوم آن نام حاجی زین العابدین مراغه‌ای، از بازرگانان استانبول، پدید آمد. (از صبا تا نیما، ج ۱ ص ۳۰۴)

**ص ۲۳۲ س ۲۱ آقاعلی اکبر:** نام کامل او حاج شیخ آقاعلی اکبر بروجردی است. وی فرزند آقا جمال مجتهد فرزند مولی اسدالله بروجردی مشهور به حجّت الاسلام بوده و آقا جمال مجتهد سالها پیشنماز و صاحب محراب و منبر مدرسه دوستعلی خان معیرالممالک (نظام الدوله) بود و در منبر دارای نطق و بیان بوده و در این باب شهرتی داشته است. پس از فوت وی در سال ۱۳۰۲ قمری تمام مناصب و مراتب و رواتب وی حسب الارث به فرزندش، که او هم مرد ملائی بود، انتقال یافت و اختصاص گرفت.

آقاعلی اکبر بروجردی در اوان مشروطیت بر ضد مشروطه قیام نمود، به تبع حاج شیخ فضل الله نوری که دختر آقا علی اکبر زن پسر او میرزا هادی بود و در سال ۱۳۴۸ قمری در مشهد درگذشت. (بامداد، ج ۶ ص ۱۶۶)؛ بامداد در جلد ۱ ص ۳۹۵ نیز می نویسد: وی محرر حاج شیخ فضل الله نوری بوده است و در سال ۱۳۱۹ ق با او به مکه رفته. و همین مطلب را علامه قزوینی به طور مشروح در یادداشتهای خود شرح داده است (یادداشتها، ج ۶ ص ۱۱۴). در اسناد و مدارک سفر حاج شیخ فضل الله نوری نام او هست.

**ص ۲۳۳ س ۲۰ حاجی وکیل الرعایا تبریزی:** حاج میرزا کاظم طباطبایی معروف به حاجی وکیل و اعتضاد الممالک فرزند میرزا عبدالوهاب وکیل الرعایا (۱۳۰۱ خ / ۱۳۴۱ - ۱۲۴۶). وی از اعیان و فضیلت تبریز بود و سالیان دراز وکالت رعیت و مالیات آذربایجان به عهده این خانواده بود. میرزا کاظم چند بار به منصب بیگلربیگی تبریز رسید. در سال ۱۳۰۹ با درجه سرتیپ اولی، حاکم دهخوارقان گشت. وی دارای کتابخانه مجلل و نسخه های خطی زیادی بود و به امر حسنعلی خان امیر نظام گروسی، کتاب کلیده و دمنه را تصحیح کرد. (سلیمانی، ص ۳۳؛ بامداد، ج ۳ ص ۱۴۹ و ج ۶ ص ۱۸۰).

**ص ۲۳۵ س ۷ رضایت از ایلچی بک:** مهدی بامداد در احوال ارفع الدوله به همین نکته اشاره کرده است که ارفع الدوله بسیار طرف توجه عبدالحمیدخان سلطان عثمانی بوده است (ج ۱ ص ۵۱۲).

ص ۲۳۶ س ۱۴ جستی رنن اول: بنای ایا صوفیه را به امپراتور کنستانتین اول (حکومت ۳۲۴ - ۳۳۷ م) نسبت می‌دهند، ولی در آثار مورخان نزدیک به عصر این امپراتور، به چنین موضوعی اشاره نشده است و بررسیهای اخیر نشان می‌دهد که از طرف کنستانتین دوم (حکومت ۳۳۷ - ۳۶۱ م) به افتخار پیروزی پدرش، کنستانتین اول برلیکینیوس احداث شده، و در ۱۵ فوریه ۳۶۰ برای عبادت عموم افتتاح شده است (در باب این بنای عظیم رجوع شود به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰ ص ۴۹۰).

ص ۲۳۷ س ۲۱ ینکی چری: علاوه بر اطلاعاتی که مؤلف سفرنامه مکه درباب این گروه داده است این نکات را نیز می‌افزایم: (مصاحب، ج ۲ ص ۳۳۶۵)

ص ۲۳۸ س ۱۵ طالب اوف: شهرت میرزا عبدالرحیم، ۱۲۵۰ - ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ ه. ق، از نویسندگان ایرانی اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ ه. ق، و از پیش‌قدمان تجدد و روشنفکری در ایران. در محله سرخاب شهر تبریز متولد شد. پدرش، شیخ ابوطالب، نجار بود، ولی او به شغل پدر اعتنائی نکرد، و در ۱۷ سالگی از تبریز بیرون شد، و به تغلیس رفت، و در دستگاه مقاطعه کاری محمدعلی خان شیبانی به کار مشغول شد، و بعد خود به استقلال به مقاطعه کاری پرداخت و ثروتی تهیه کرد، و در تمرخان شوره، مرکز حکومت داغستان، مسکن گزید، وهم در آنجا وفات یافت.

همت طالبوف در نوشته‌های خود آن بود که مردم ایران را با افکار آزادیخواهی و تمدن‌فرنگی به زبان ساده آشنا سازد، و به‌همین جهت، در ابتدای مشروطیت، مردم آذربایجان به پاس احترام او، وی را در دوره اول به نمایندگی خود برگزیدند، ولی طالبوف به‌جهاتی (و شاید به علت پیری و ناتوانی) به ایران نیامد. طالبوف به سفر حج رفته و نیز برای معالجه چشم سفری به برلین کرده است. آثارش عبارت است از پندنامه مارکوس؛ رساله‌ای در فیزیک؛ نخبه سپهری (خلاصه‌ای از شرح حال حضرت رسول)؛ سفینه طالبی یا کتاب احمد؛ رساله هیئت جدید (ترجمه رساله هیئت فلاماریون، از روسی)؛ مسالک المحسنین؛ مسائل الحیات؛ ایضاحات در خصوص آزادی؛ و سیاست طالبی. طالبوف شعر نیز می‌گفت، و در بعضی از جراید عصر خود مقالاتی نیز می‌نوشت. (مصاحب، ج ۲ ص ۱۶۱۰ نیز رجوع به از صبا تا نیما، ج ۱ ص ۲۸۷؛ قزوینی ج ۸ ص ۲۰۱).

ص ۲۳۸ س ۱۹ اوانس خان ارمنی: (۱۳۳۵ - ۱۲۶۴)، در از میر به دنیا آمد و در همانجا درس خواند. در سال ۱۲۹۲ به عنوان مترجم در کارپردازی از میر مشغول شد. تصدی کارپردازی از میر (۱۳۰۱)، ریاست قونسولگری ایران در از میر (۹ - ۱۳۰۳) و مترجم اولی سفارت ایران

در اسلامبول (۳۵ - ۱۳۲۰) از دیگر مشاغل وی به شمار می‌رود. او انس خان در سال ۱۳۱۶ ملقب به «منیع السلطنه» گردید. نامبرده با او انس خان مساعد السلطنه، تنها مشابهت اسمی دارد. (سلیمانی، ص ۱۷۸)

**ص ۲۳۹ س ۹ سید علی سادات اخوی:** وی حاج میرسید علی بن حسین بن ابراهیم حسن مشهور به اخوی تقوی [حسینی طهرانی] وفات ۱۳۳۵ ق است. از سلسله سادات اخوی از افاضل دار الخلافه است. در معقول و منقول رنجهها برده از سخن‌پردازی به پارسی و تازی هر دو تواناست (مشارح ۴ ص ۲۶۲)؛ از آثار او اقامة الشهود فی ردّ اليهود است که ترجمه منقول رضائی است و به سال ۱۲۹۲ ق چاپ شده. مجموعه اشعار او در چهار جلد به وسیله عبرت نائینی جمع شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس موجود است (آقا بزرگ، ج دیوان، ص ۷۰۵؛ فهرست مجلس، ج ۳ ص ۶۹۲). در باب سادات اخوی؛ بعضی اشعار او و نیز نزدیکی او با اتابک اعظم رجوع شود به: بامداد، ج ۵ ص ۳۱۵؛ مجله وحید، ش ۲۰۵ ص ۴۲ - ۴۴؛ عبرت نائینی (مدینه الادب).

**ص ۲۳۹ س ۱۲ طاهر بک افندی:** ظاهراً منظور آقا محمدطاهر قرچه‌داغی تبریزی (وفات: ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ در اسلامبول) مدیر اختر است. وی بازرگان و صاحب چاپخانه‌ای بود که اختر در آن به چاپ می‌رسید و به نوشته بسیاری از منابع، غیر از تأمین سرمایه انتشار روزنامه، دخالت مثبت دیگری در کار آن نداشته است. با این حال، نام او همواره در آخرین صفحه اختر به صورت «طاهر» چاپ می‌شد و از برخی شواهد، از جمله نامه‌های او به میرزا ملکم چنین برمی‌آید که در اداره روزنامه و حتی تنظیم مطالب آن نیز بی‌تأثیر نبوده است. تا نیمه سال دوم روزنامه، نامی جز آقا محمدطاهر در میان نبود ولی اکثر مطالب مهم را نجفعلی خان می‌نوشت... (پروین، ج ۱ ص ۲۵۰ نیز رجوع شود به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷ ص ۱۶۵).

**ص ۲۳۹ س ۱۹: روزنامه اختر به مدیریت حاجی میرزا مهدی:** مشهورترین روزنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به زبان فارسی که در استانبول منتشر می‌شد. این روزنامه به یاری میرزا محسن خان معین الملک، سفیر ایران و به تشویق میرزا نجفعلی خان نایب سفارت ایران در عثمانی، به مدیریت محمدطاهر تبریزی، در استانبول تأسیس شد و نخستین شماره آن، روز پنجشنبه ۱۶ ذیحجه ۱۲۹۲ ق / ۱۳ ژانویه ۱۸۷۶ م با نویسندگی میرزا مهدی اختر، منتشر شد و نشر آن تا ۱۳۱۳ ق / ۱۸۹۵ م ادامه یافت رجوع شود به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷ ص ۱۶۵؛ پروین، ج ۱ ص ۲۴۹؛ فراهانی ص ۳۱۵).

ص ۲۴۰ س ۱۸: میرزا حسین خان سپهسالار: حاج میرزا حسین خان، فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی (۱۲۹۸ - ۱۲۴۳).

پدر وی در زمان سلطنت محمدشاه، حاکم اصفهان بود و مشیرالدوله را با خود به اصفهان برد و وکالت امور خویش را به او سپرد، پس از فوت محمدشاه، نامبرده مورد توجه میرزا تقی خان امیرکبیر واقع شد و او را در سال ۱۲۶۴ به قونسولگری بمبئی اعزام داشت. بعد از شش سال به قونسول ژنرال تغلیس مأمور گشت.

در سال ۱۲۷۷ با سمت وزیر مختاری به دربار سلطان عبدالمجید راه یافت و در ۱۲۸۵ به عنوان سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی انتخاب و ملقب به «مشیرالدوله» گردید. شایستگی‌های فراوان وی موجب شد که در دستگاه حکومت عثمانی نفوذ چشمگیری داشته باشد.

در سال ۱۲۸۸ به تهران احضار و به حکم ناصرالدین شاه وزارت عدلیه به او واگذار گردید. یک سال بعد به صدارت رسید و پس از چند ماه به سپهسالاری و وزارت جنگ نیز نایل گشت. در سال ۱۲۹۲ ناصرالدین شاه را به اروپا برد ولی در بازگشت از سفر، در اثر توطئه شاهزادگان و وزرا، به حکم شاه از مناصب و مشاغل قبلی معزول گشت و تنها حکومت گیلان به وی واگذار شد. پس از چند ماه به تهران احضار گردید و مقام سپهسالار اعظم و چندی بعد، وزارت خارجه نیز به وی تفویض شد. در سال ۱۲۹۷ از سمت‌های مزبور معزول و مأموریت پترزبورگ به او محول گردید. پس از بازگشت از روسیه، در سال ۱۲۹۸ به حکومت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی منصوب و روانه گشت. (سلیمانی، ص ۱۴۹: بامداد، ج ۱ ص ۴۰۶، ۴۲۶) در باب بنای سفارت ایران در استانبول به وسیله حاجی محمدخان و سپهسالار رجوع شود به فراهانی، ص ۱۵۰).

ص ۲۴۳ س ۲۰: انتظام الممالک پسر میرزا رفیع خان و نوه حاجی ملا باشی تبریزی: شاید انتظام الملک باشد (خاطرات فرید، ص ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶).

ص ۲۴۴ س ۲: پرت سعید: یا پورت سعید شهر و دریابندر (جع ۷۰۳، ۱۷۷). شمال شرقی مصر، کنار دریای مدیترانه بر مدخل کانال سوئز. در ۱۸۵۹، در ضمن نقشه برداری برای ساختن کانال، تأسیس و به نام سعید پاشا که خدیو مصر بود خوانده شد. بنای عمده آن ادارات شرکت کانال سوئز است. بندرگاهش دو موج شکن دارد؛ بر موج شکن غربی مجسمه عظیمی از ف. لیس برپا است (در ۱۸۶۹ برپا شد). نزدیک انتهای موج شکن غربی مناره البحری به ارتفاع ۵۳ متر موجود است. پرت سعید از پایگاههای سوختگیری است. (مصاحب: ج ۱ ص ۵۲۹)

ص ۲۴۴ س ۹ سویس (سوئز): عربی سویس، شهر مصر، بر انتهای شمالی خلیج سوئز. اگر چه محل آن از ایام بسیار قدیم مسکون بود، شهر سوئز در طول قسمت اعظم تاریخش دهکده کوچکی بیش نبود. پس از اتمام (۱۸۶۹) کانال سوئز توسعه آن آغاز گردید. سوئز بر منتهای جنوبی کانال قرار دارد. در واحه نزدیک آن «چشمه موسی» قرار دارد، که گویند موسی آب آن را شیرین کرد (خروج ۱۵. ۲۵). (مصاحب، ج ۱ ص ۱۳۶۱)

ص ۲۵۱ س ۱ میکادو: عنوان باستانی امپراطور ژاپن؛ معنای حرفی این کلمه در بلند یا باب عالی است که آن را به جای نام شخص امپراطور به کار می‌بردند، که از لحاظ جلالت قدر و داشتن جنبه خدائی (← شینتو) اشاره‌ای به نام او جایز شمرده نمی‌شد. (مصاحب، ج ۲ ص ۲۹۵)

ص ۲۵۱ س ۱۴ گار: gare واژه‌ای فرانسوی به معنی ایستگاه قطار راه آهن.  
 ص ۲۵۱ س ۶ سلطان عبدالعزیز: عبدالعزیز از سال ۱۲۷۷ تا ۱۲۹۳ و سلطان مراد نیز در همین سال یعنی ۱۲۹۳ ه. ق (به مدت کوتاهی) سلطنت کرده‌اند. بعد از آن از ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۷ نوبت حکومت به عبدالحمید (متوفای ۱۳۳۶) ه. ق رسیده است. بنابراین هیئت ایرانی به همراه شیخ فضل الله و سردار اکرم به حضور این خلیفه عثمانی رسیده‌اند.  
 ص ۲۵۳ س ۱۰ غروب کوک: ساعتی که وقت غروب آن را کوک کنند و ساعت ۱۲ مطابق غروب باشد.

ص ۲۵۳ س ۱۴ ازمیر: در باب وضع گذشته و حالیه ازمیر رجوع شود به دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۸ ص ۵۳.

ص ۲۵۳ س ۲۰ بقاء السلطنه: چنانکه عبدالله قراگوزلو می‌نویسد او برادر ارفع الدوله و در سال ۱۳۱۹ ه. ق قونسول ایران در ازمیر است. بنابراین سخن، او فرزند حاجی حسن صراف تبریزی است.

ص ۲۵۶ س ۱۸ استاسیون: Station واژه‌ای فرانسوی به معنی ایستگاه.  
 ص ۲۵۹ س ۱۰ مستنصر السلطنه: میرزا فرج الله خان (ت: ۱۲۸۰). در تبریز متولد شده و در همانجا درس خوانده است. مشاغل وی به ترتیب عبارتند از: آتاشگی سفارت کبرای اسلامبول ۱۳۰۲ - آتاشه نظامی همین سفارتخانه ۱۳۰۳ - کارپردازی بصره ۱۳۰۸ - نیابت اول سفارت کبرای دولتی ۱۳۱۱ - کارپردازی بصره ۱۳۱۲ - وکالت سیاسی مصر ۱۳۱۴ - ژنرال قونسولگری تفلیس ۱۳۲۱ - ژنرال قونسولگری مصر و شارژ دافری سفارت کبرای اسلامبول ۱۳۲۸. نامبرده در سال ۱۳۱۵ به لقب «مستنصر السلطنه» و منصب سرتیپ اولی

ملقب و منصوب گشت. (سلیمانی، ص ۱۴۴؛ ممتحن الدوله، ص ۱۹۳).  
 ص ۲۵۹ س ۱۱ حاجی محسن خان مشیرالدوله: فرزند شیخ کاظم رشتی تاجر. (۱۳۱۷ - ۱۲۳۵).

در جوانی مانند پدرش، در اسلامبول مشغول تجارت بود. تحصیلات خود را در مدرسه نظامی سلطانی به پایان برد و مدتی سرهنگ فوج نهاوند بود. سپس به خدمت وزارت خارجه درآمد و در سفارت ایران در سن پترزبورگ (لنینگراد) مشغول به کار شد. در سال ۱۲۸۰ با سمت مستشاری سفارت ایران در پاریس، روانه آن کشور گردید. در ۱۲۸۳ به ایران بازگشت و در همین سال به سمت شارژدافری سفارت ایران در لندن منصوب شد و تا ۱۲۸۶ بر آن باقی بود. در این سال به سمت وزیرمختاری مقیم انگلستان تعیین گشت و یک سال بعد ملقب به «معین الملک» گردید. وی از ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود.

در سال ۱۳۰۹ - پس از مدتی که مورد بی مهری ناصرالدین شاه واقع شده بود - به حکم شاه به وزارت عدلیه و وزارت تجارت منصوب و ملقب به «مشیرالدوله» گشت و تا ۱۳۱۰ این دو مسئولیت را برعهده داشت. در ۱۳۱۴ وزیر خارجه شد و دو سال بعد - به مدت دو ماه - رئیس الوزرا گردید. اما چون نتوانست مانند میرزا علی خان امین الدوله از انگلستان اسقراض نماید برکنار شد. در سال ۱۳۱۷ بیمار گشت و برای معالجه به اروپا رفت، ولی سودی نبخشید و در همین سال درگذشت. (سلیمانی، ص ۱۴۹؛ بامداد، ج ۳ ص ۲۰۴ و ۲۱۲).

ص ۲۶۳ س ۹ خدیو: [فارسی، = خداوند، پادشاه]، عنوان فرمانروایان سلسله‌ای که به توسط محمدعلی پاشا در مصر تأسیس شد، از زمان تأسیس آن تا سال ۱۹۱۴ که مصر تحت الحمايه انگلستان گردید. اگر چه این عنوان رسماً اول بار از طرف عبدالعزیز، سلطان عثمانی، طبق فرمانی به اسماعیل پاشا اعطا شد، قبلاً محمدعلی خود را بدین عنوان ملقب کرده بود، و به همین جهت نام سلسله مذکور گردید. از ۱۹۱۴ تا فوریه ۱۹۲۲، که مصر تحت الحمايه بود، فرمانروایان آن عنوان سلطان، و از آن به بعد عنوان ملک داشتند. در مآخذ اروپائی، خدیوهای مصر را به عنوان «نایب السلطنه» نام می‌برند، و این اصطلاح در زمان محمدعلی هم معمول بود. (مصاحب، ج ۱ ص ۸۸۶).

ص ۲۷۹ س ۱۱ خط سنگلاخ: میرزا سنگلاخ، ف ۱۲۹۴ هـ. ق، شاعر فارسی‌گوی و عارف و خوشنویس عهد قاجاریه، اصلش از خراسان بود، و سفرهای متعدد کرد، و از جمله بیش از ۲۵ سال در ممالک مصر و عثمانی به سر برد. در تبریز به سن نزدیک به ۱۱۰ سال درگذشت.

در باره خود غلو بسیار می‌کرده است. و در رفتارش نوعی جنون وجود داشته. کتابی دارد به نام امتحان الفضلاء، معروف به تذکرة الخطاطین، که در دو جلد به طرز بسیار زیبایی در تبریز چاپ شده است. کتاب دیگرش، درج جواهر (dorje javaher)، مجموعه رقمهای اوست، و در سال ۱۲۷۲ ه. ق در مصر چاپ شده است. قطعه سنگ مرمر بزرگی با گل و بوته و اشعار عربی و فارسی تهیه کرده بوده است، و می‌خواسته از مصر به مدینه ببرد، و بر سر قبر حضرت رسول بگذارد، و چون موفق نشده است، با خود به تبریز برده است. و اکنون بر سر قبر او در بقعه سید ابراهیم گذاشته شده است. (مصاحب، ج ۱ ص ۱۳۵۹؛ قزوینی، ج ۵ ص ۱۶۵).

ص ۲۸۱ س ۷ بکتاشیه: فرقه‌ای از صوفیه، منسوب به حاجی بکتاش ولی که احوال او با قصه‌ها و افسانه‌ها آمیخته است، و گویند محمد نام داشته و اصلاً از اهل نیشابور در خراسان بوده است، و در سنه ۷۳۸ ه. ق وفات یافته. ولیکن در کتابی عربی الاصل به نام مقالات حاجی بکتاش، که بعدها به شعر و نثر به ترکی ترجمه شده است، به هیچ وجه در باب تعالیم و عقاید خاص فرقه بکتاشیه تأکید و اصراری نشده است. اما در هر حال درویشان بکتاشی، که مذهب شیعی دارند و در محبت علی و اقامه ماتم ماه محرم تأکیدی تمام می‌ورزیده‌اند. در قرن ۱۵ میلادی در عثمانی تشکیلات مرتبی داشته‌اند، و در قرن ۱۶ میلادی بالیم سلطان (Balim)، مشهور به پیر دوم، مبانی و اصول عقاید بکتاشیه را مهمد و مرتب کرده است، و بکتاشیه، که تشکیلات نظامی ینی چری به آنها منسوب است، خانقاهها و تکیه‌های بزرگ در بلاد عثمانی داشته‌اند، و مشایخ آنها غالباً نزد عامه، و در بعضی موارد نزد سلطان و امرا نیز، محترم و به کرامات منسوب بوده‌اند، و ظاهراً با فرقه حروفیه نیز ارتباط داشته‌اند. بکتاشیه در عهد سلطان محمود II عثمانی، به واسطه انحلال (۱۸۲۶ م) تشکیلات ینی چری ضعیف شدند، و بعضی تکایا و خوانق آنها ویران گشت. اما در اواسط قرن ۱۹ م مجدداً به تجدید اساس تشکیلات خویش پرداختند تا آنکه در ۱۹۲۵ مجدداً مانند سایر فرق صوفیه از فعالیت ممنوع شدند. و هر چند در ترکیه جدید امروز دیگر فعالیت علنی رسمی ندارند، اما ادب ترکیه از تأثیر افکار آنها بر کنار نیست، و تشکیلات آنها در آلبانی هنوز تا حدی قوت دارد، و نیز در مقطم (moqattam)، نزدیک قاهره، تکیه بزرگ بکتاشیه هنوز دایر و برقرار است. (مصاحب ج ۱ ص ۴۳۶).

ص ۲۸۴ س ۱۶، الازهر: مسجد یا جامع الازهر، کهن‌ترین نهاد آموزشی - دینی بازممانده از روزگار فاطمیان در مصر که همزمان با تأسیس شهر قاهره بنیاد نهاده شد. در باب جامع

الازهر رجوع شود به دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸ ص ۶۳).  
**ص ۲۸۵ س ۲ عباس افندی:** و معروف به عبدالبهاء بن (میرزا حسین) بهاء الله پیشوای فرقه بهائیه (۱۲۶۰ - ۱۳۴۰ ه. ق).

**ص ۲۸۹ س ۱۹ دسته:** در عهد قاجاریه ساعت ۱۲ (صبح و غروب) را دسته می‌گفتند.  
**ص ۲۹۹ س ۹، اتابیک اعظم، امین السلطان:** میرزا علی اصغرخان، فرزند آقا ابراهیم امین‌السلطان (۱۳۲۵ - ۱۲۷۵). ابتدا «صاحب جمع» بود. (متصدی شترخانه و قاطرخانه دولتی - مشابه اداره حمل و نقل امروزی) پس از فوت پدر وزیر دربار، خزانه، گمرک و مجموعاً صاحب چهل و چهار منصب بزرگ شد. وی در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه مدتی صدر اعظم بود و در سال ۱۳۲۵ به دستور محمدعلی شاه مجدداً به همین سمت منصوب شد سایر القاب او امین‌الملک و اتابک اعظم است. (سلیمانی، ص ۴۴ و بامداد، ج ۲ ص ۳۸۷ و ۴۲۵).

**ص ۲۹۹ س ۱۰ سعد الملک:** ظاهراً محمدحسن خان مافی. وی در سال ۱۳۰۱ مدیر گمرک فارس و بنادر حاکم بندر عباس و بندر لنگه بود. در سال ۱۳۰۵ مجدداً حاکم بنادر خلیج فارس گردید و تمام گمرکات فارس تا اصفهان جزو ابوابجمعی او شد. نامبرده در سال ۱۳۰۵ ملقب به «سعد الملک» گردید. وی برادر کوچک حسینقلی خان نظام السلطنه مافی است و پیش از او درگذشت. (سلیمانی، ص ۸۱؛ بامداد، ج ۳ ص ۳۷۱).

**ص ۳۰۰ س ۵ مفخم السلطنه:** میرزا علی اکبر خان (ت: ۱۲۹۰). در تبریز به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۹ به عنوان منشی در جنرال قونسولگری تفلیس استخدام گردید. نامبرده در سال ۱۳۱۲ کارگزار سلماس، در ۱۳۱۳ نایب سوم سفارت پترزبورگ، در ۱۳۱۸ نایب دوم همان سفارتخانه، در ۱۳۱۹ قونسول ایران در جدّه و در ۱۳۳۱ جنرال قونسول اسلامبول شد. (سلیمانی، ص ۱۶۸، ممتحن الدوله، ص ۱۸۶).

**ص ۳۰۲ س ۷ شرعاً خوش نیست:** یعنی شرعاً جایز نیست؛ یعنی مطابق احکام حج، گرفتن چتر بر بالای سر به هنگام اعمال حج جایز نیست.

**ص ۳۰۵ س ۱۷ حاجی نایب الصدر:** حاج میرزا معصوم، فرزند میرزا زین‌العابدین رحمت علی شاه (۱۳۴۴ - ۱۲۷۰). تحصیلات مقدماتی خود را در شیراز پشت سر گذاشت. سپس برای تکمیل آن به عراق رفت و مدت چهار سال در کربلا و در خدمت فاضل اردکانی درس خواند و در سال ۱۲۹۳ به شیراز بازگشت. در آغاز مشروطیت به آزادیخواهان پیوست و پس از آن در مجلس شورای ملی به سمتی مهم دست یافت. در سال ۱۳۲۶ بعد از به توپ بستن

مجلس، ابتدا به حرم حضرت عبدالعظیم پناه برد و سپس با کسب اجازه از محمدعلی شاه به مشهد رفت. در سال ۱۳۳۰ در گناباد، نزد حاج ملا سلطان محمد، معروف به سلطان علی شاه رفت، به او گروید و از مریدان وی شد. لقب طریقتی حاجی میرزا معصوم، «معصوم علی شاه» بود. در اواخر عمر، مدتی ریاست اوقاف گرگان و چندی نیز ریاست اوقاف گناباد را برعهده داشت.

(سلیمانی، ص ۱۹۴؛ بامداد ج ۶ ص ۲۶۴؛ قزوینی، ج ۸ ص ۲۵۲).

**ص ۳۰۷ س ۱ حکایت چوب و پول و پیاز:** اشاره به داستانی است که کسی را به جرم گناهی که مرتکب شده بود، مخیر ساختند که صد ضربه چوب بخورد یا صد تومان بدهد و یا یک کیلو پیاز بخورد. او نخست خوردن پیاز را انتخاب کرد. اما نتوانست همه آن را بخورد. گفت مرا چوب بزنید. چند تا چوب که خورد ناتوان شد و گفت صد تومان را می‌دهم. بدین ترتیب هم بخشی از پیاز را خورد و هم چوب را و هم صد تومان را داد.

**ص ۳۰۹ س ۱۸ عماد روضه خوان، عماد المحققین:** ظاهراً حاج میرزا علی اکبر معروف به عماد فرزند ملا حسین فرزند ملا مختار روضه خوان تبریزی (ت ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۵ و ۱۳۷۹ ه. ق) است. در الذریعه (ج ۱۱ ص ۲۵۴) کتاب رنگارنگ که گویا در ۱۴ جلد تألیف شده، از آثار او برشمرده شده، اما تاکنون بیش از دو جلد آن منتشر نشده است (مشار، ۵۲۹). در کتاب داستان دوستان (ص ۱۰۵) عماد در ردیف ارادتمندان مرحوم لنکرانی و کارمندان انجمن صفا دانسته شده و تخلص شعری وی رمزی است.

**ص ۳۰۸ س ۱۲ حمله اعراب:** مؤلف سفرنامه مکه، واقعه حمله ۱۵۰ عرب سیاه به کاروان حج شیخ فضل الله نوری و سردار اکرم بدان شکل که پیش آمده در این سفرنامه مشروحاً بیان کرده است؛ به طوری که از اسناد موجود این سفر برمی‌آید، بعد از این واقعه و مراجعت شیخ فضل الله به ایران وی اقدام به صدور فتوایی کرد که به موجب آن رفتن به مکه - تا امن شدن راه جبل - تحریم شد. این فتوای شیخ به همراه دیگر فتاوی علمای در رساله‌ای با نام رساله تحریم استطراق حاجیان از راه جبل به مکه معظمه در تهران در تیراژ هزار نسخه و به سال ۱۳۲۰ ه. ق انتشار یافت و شهرت یافت. محمد قزوینی و عین السلطنه قهرمان میرزا نیز در باب این حمله اعراب مطالبی نقل کرده‌اند که چاپ آن در اینجا بد نیست:

و از جمله چیزهایی که آقای میرزا ابوالحسن خان معزی الیه راجع به این سفر [حج] حکایت می‌کنند، این است که در یکی از منازل راه (لابد راه جبل) دزد به قافله حضرات زده بوده و ایشان را تقریباً لخت کرده بوده و تمام اموال و مراکب و حمولات ایشان را به غارت برده و

ایشان پیاده مانده بوده‌اند. بعد یادشان نیست چگونه و شاید بعضی از اتراک برای هر یکی از آنها یک خری پیدا کرده بوده‌اند که با آن خر توانسته بوده‌اند به منزل برسند و می‌گویند بعدها پس از مراجعت، یک روز که همه آن حضرات که از جمله مرحوم حاجی شیخ شیپور مسخره و حاجی میرزا هادی پسر مرحوم شیخ فضل الله [از شاگردان سابق من] در منزل مرحوم حاجی نجم‌الدوله مهمان بودند، حاجی شیخ شیپور حکایت این واقعه دزدی و غارت اعراب را می‌کرده تا بدانجا رسیده که برای هر یکی خری آوردند، و این چنین مطلب را ادا کرده: «خلاصه برای هر یکی از ماها خری آوردند: آقا یک خر (و با دست اشاره به مرحوم شیخ فضل الله کرده)، آقا هم یک خر، آقا هم یک خر (و در هر کدام از این آقاها با دست اشاره به یکی از آقایان حاضر یعنی مرحوم شمس‌العلماء و مرحوم آقا علی اکبر بروجرودی و غیره و غیره می‌گردد) و آقا هم یک کره‌خر (و در این جمله اخیر اشاره به حاجی میرزا هادی پسر مرحوم شیخ فضل الله نموده). (یادداشت‌های قزوینی، ج ۶ ص ۱۱۶).

اما عین السلطنه قهرمان میرزا می‌نویسد: سفر سردار اکرم و شیخ فضل الله؛ یک خانه سردار اکرم عبدالله خان در اینجا است. باغ و عمارت اجدادی دارد. ده بزرگی است. دکان، بازار همه چیز دارد. خودش فرنگستان است، امسال مکه رفته بود. دزدهای اعراب خدمت خوبی به او کرده بودند. یعنی جمعی بودند: حاجی شیخ فضل الله مجتهد طهران، امجدالدوله رضاقلی خان، شیخ شیپور معروف و جمعی دیگر از محترمین. از جده الاغ کرایه کرده از قافله حججاج جلوتر بروند. هر قدر آنها را منع کرده‌اند مؤثر واقع نشده. به جده نرسیده اعراب حرب به میان الاغ سوارها ریخته جمعی را زخم زده جمعی را به قدری کتک زده‌اند که مشرف به موت شده‌اند. دار و ندار آنها را هم سرقت می‌کنند.

مشهور است امجدالدوله دستهایش را به روی آلت خود گذاشته که ستر عورت شده داخل معصیت نشده باشد. اعراب چماق می‌زدند که بردار به گمان اینکه لیره‌ها را آنجا مخفی داشته و امجدالدوله ترک این عمل را خلاف شرع مقدس می‌بیند و دست بر نمی‌دارد تا با قمه به سرش زده‌اند که نصف گوشش بریده شده. آن وقت که «برهان قاطع» را مشاهده کرده و احساس الم فوق‌العاده می‌کند رفقا هی زده [اند] که بردار و الا هلاک می‌شوی. دستها را برداشته اعراب جز ذکر و خصیتین چیز دیگری ندیده، چندین چماق دیگر برای خوردن این فریب زده و می‌روند. به سر حججاج امسال بلایی آمده که احدی خاطر ندارد. افخم‌الدوله می‌فرمود حاجی در کشتی بود، بارش در ساحل، حاجی در ساحل بود بارش را عرب در قایق ریخته و می‌برد. مال و اموال بود که در بر و بحر ریخته و به چنگ اعراب افتاده بود. راه ینبوع

از اینجها مغشوش تر بوده و از حاج به قدری کشته بودند که اندازه نداشت، حیف است از دولت عثمانی که با همه قدرت راضی بشود که آن قدر به زائرین بیت الله الحرام صدمه وارد بیاید و قتل و غارت شود. (روزنامه خاطرات، ج ۲ ص ۱۵۵۴).

**ص ۳۱۰ س ۱۱ آقا میرزا حسن رشديه مدير مدرسه رشديه:** شهرت حاجی میرزا حسن، (۱۲۶۷ - ۱۳۶۳ ه. ق (۱۳۲۳ ه. ش)، روحانی و از پیشقدمان فرهنگ نو در ایران. بعد از اتمام تحصیلات مقدماتی در تبریز، برای تکمیل تحصیلات دینی عازم نجف بود، ولی به سبب خواندن شرحی راجع به اشکالات یاد گرفتن زبان فارسی در روزنامه اختر چاپ اسلامبول، توجهش به این موضوع جلب شد. پس به بیروت رفت، و مدتی در دارالمعلمین آنجا تحصیل کرد. پس از مسافرت‌هایی به مصر و اسلامبول، به ایران بازگشت، و اصول الفبای صوتی را تدوین کرد، که بسیار مهم بود. در ۱۳۰۰ ه. ق دبستان رشديه را در تبریز دایر نمود، و به کرات مورد هجوم روحانی نماها، و چند دفعه مورد اصابت گلوله واقع شد؛ در بعضی از تهاجمات، عده‌ای از اطفال مدرسه مقتول و مجروح شدند. سرانجام رشديه تحت حمایت مظفردالدین میرزا، ولیعهد وقت، و پیشکار او امین الدوله قرا گرفت. در سلطنت مظفردالدین شاه و صدارت امین الدوله، به تهران احضار شد، و مدیر دبستان رشديه تهران که امین الدوله ایجاد کرد گردید. در انجمن معارف عضویت داشت. رشديه از آزادیخواهان و مشروطه طلبان بود، و به این جهت بارها تبعید یا اضطراراً به خارجه فراری شد. پس از مراجعت به ایران، مدرسه‌ای به نام «مکتب» در تهران تأسیس و مجله مصوری به همین اسم منتشر کرد (۱۳۲۲ ه. ق). از سال ۱۳۴۵ ه. ق در قم گوشه‌نشین شد، و هم در آن شهر وفات یافت. در اواخر عمر اصولی برای تعلیم کوران اختراع نمود. رشديه مشوق ایجاد مدارس دخترانه نیز بود. کتب و رسائل بسیاری از او به فارسی و ترکی چاپ شده است؛ از جمله اصول عقاید یا اتحاد بشر؛ تبصرة الصبيان؛ و صد درس. شهرت وی به رشديه بدین مناسبت بوده است که کلمه رشديه در اصطلاح عثمانیان آن زمان به معنی مدرسه ابتدائی بوده است، و حاجی میرزا حسن به مناسبت اینکه به تأسیس مدرسه ابتدائی همت گماشت بدین عنوان شهرت یافت. (مصاحب، ج ۱ ص ۱۰۸۶؛ قزوینی؛ ج ۸ ص ۱۸۵)

**ص ۳۱۲ س ۱۷ معین الممالک رشتی:** در سفرنامه مکه جز ذکر نام او، هیچ اطلاع مفید دیگری از او به دست نمی‌آید. تنها قطعی است که معین الممالک است نه معین الملک یا معیر الممالک. شاید همان میرزا صادق خان معین الملک باشد که در خاطرات فرید چند جا از او نام برده شده (ص ۲۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸) و سرتیپ فوج فدوی سال ۱۳۳۰ ه. ق است.

ص ۳۱۴ س ۹ معین السلطنه رشتی: چند معین السلطنه می‌شناسیم:

۱. میرزا رضا معین السلطنه، مستوفی و سپس حاکم قزوین در سال ۱۳۰۱ ق (اعتماد السلطنه، چاپ افشار، ج ۱ ص ۵۶، ۳۱۷، ۳۸۱، ۳۸۲؛ ورجاوند، ج ۱ ص ۳۴۶).
۲. معین السلطنه رشتی. نام او در یادداشتهای خاطرات سپهسالار تنکابنی (۱۳۲۴ ق) هست (ورجاوند، ج ۱ ص ۴۲/۲ به نقل از واقعات اتفاقیه، ص ۳۸۲).
۳. معین السلطنه، که دارای سمتهایی است: دار الحکومه کرمانشاهان (۱۳۲۸ ق)؛ رئیس نظمیة پست شورین همدان (۱۳۳۱)؛ رئیس کابینه حکومت همدان (۱۳۳۱) (خاطرات فرید، ص ۳۴۳ و صفحات دیگر).

اینکه این سه معین السلطنه یک تن است یا بیش به تحقیق بیشتری نیاز دارد.

ص ۳۱۴ س ۱۲ ناخوشی وبا: به طوری که در همین سفرنامه مکه قراگوزلو می‌خوانیم، در حج سال ۱۳۱۹ ه. ق، بر اثر بیماری وبا، از صد هزار حجاج ایرانی، نیمی از آنان جان باخته‌اند (ص ۳۶). عین السلطنه قهرمان میرزا آمار حجاج را ۲۴۰ هزار نفر ذکر می‌کند (ص ۱۵۱۱) که به قول او نیمی از آنان مُرده‌اند (ص ۱۵۴۷)، وی از زبان حاجیانی که از این واقعه جان به سلامت برده و به وطن بازگشته‌اند، داستان غم‌انگیزی را نقل می‌کند: **ورود مسافران و صدای چاوش** مژده دادند حاجی افخم‌الدوله و سایرین به سلامتی قبل از نهار تشریف می‌آوردند. ما هم افتخار نظام و سایر نوکرها را استقبال فرستادیم. خودم با شاهزاده مشکوة الملک در بالاخانه نشسته دوربین می‌انداختیم و دیده‌بانی می‌کردیم. سه ساعت و نیم از دسته گذشته طلیعه حضرات نمایان شد. مثل این بود دنیا را به سر من کوبیده‌اند. شرم و خجالت از مشکوة الملک مانع بود و الا خودم را از بالاخانه به پائین می‌انداختم. او هم برای همین کارها آمده و مانده بود. ورود حاجی افخم‌الدوله به ده و بلند شدن صدای چاوش که ملا عبدالحسین کوریجانی باشد و جلوی حضرات افتاده می‌خواند یک صدای گریه و شیون از زن و مرد کوریجان راه افتاد که دل من نزدیک بود بترکد. بی‌اختیار اشک سرازیر شد. هرچه صدا نزدیک‌تر می‌شد گریه مردم بیشتر. مختصر چه شرح و بسط دهم. ای کاش مرده بودم و دست من می‌شکست این مطالب را نمی‌دیدم و نمی‌نوشتم. به حیاط رفتیم افخم‌الدوله با جمعیت وارد شد. دیگر حالت من و او معلوم است. خداوند به حق خمسه طیبه نصیب هیچ برادری و فرزندی نکند. چنان غرق خجالت بود که کانه او باعث موت خانم جانم شده است. به اطاق رفتیم نشستیم و گریه می‌کردیم. افتخار نظام و نوکرها و رعیتها به سر و سینه می‌زدند. مشکوة الملک مانع بود. چای صرف شد. هر مز میرزا که وارد شد آن عشق و علاقه

خانم به این طفل یاد من افتاد. مجدداً بی اختیار شدم. دست به گردن او کرده از حالت طبیعی خارج شدم. خدا می‌داند که به چه اندازه به این بیچه انس داشت. تمام آنچه خدا خلق کرده برای خاطر او حاضر می‌کرد. با همه ماها دعوا و نزاع در سر او و نزهت الملوک دختر من که نامزد برای هر مز کرده بود، می‌کرد. شب و روز انیس و مونس خانم بودند. خدایش رحمت کند. همچو مادری کسی یاد ندارد. از هر چیز آراسته و تمام بود. مجلس ثالث ورود شاهزاده خانمها و سایرین بود. من نمی‌توانم بنویسم اهل این دو آبادی کوریجان و مارهموار که دودانگ مارهموار ملک خود آن مرحومه است چه عزاداری کردند. آحاد افراد این دو آبادی از انعام و احسان آن مرحومه متنعم بودند. به یکان یکان توجه و رسیدگی می‌کرد.

اندرون رفتن رقت قلب زنها معلوم است، حالت من هم معلوم. به نوشتن درست نمی‌آید. خداوند قسمت احدی نکند. باری بعد از ناله و افغانها جمعی ما را ساکت کردند و ناهار آوردند که از زهر مار بدتر بود و از گلوی احدی فرو نرفت. بعد از ناهار متفرق شدیم. الحمد لله شاهزاده آغا و شاهزاده خانم، گلین خانم، قجراقا و بیچه‌هایشان به سلامت آمده‌اند.

باز هزار شکر دارد. هر کس از این سفر مکه به سلامت مراجعت کرده باشد عمری است که دوباره خدای لایزال عطا کرده. نصف حجاج امسال مراجعت نکرده‌اند. از خمسه سی نفر رفته بود، پانزده نفر مراجعت کرد. از همدان شصت نفر بیست نفر آمده. از دهات هرچه رفته‌اند کمتر آمده‌اند. آن هم هرکدام از یک راه، از یک سمت با حالت پریشان و فقر و فاقه. همچو سالی تاکنون کسی یاد ندارد. اشخاصی که سی دفعه و بیست دفعه به مکه معظمه که در سرطان و اسد هم رفته‌اند می‌گویند این قسم ناخوشی و گرفتاری ندیده بودیم که جان و مال و هر چه هر کس دارد به باد فنا رفته باشد. حتی اهل مکه معظمه و شریف مکه گفته بوده است تا حال در هیچ سنه این قسم ناخوشی واقع نشده که نصف بیشتر حجاج تلف شوند. از یکصد هزار زوار و حجاج ژاوه<sup>۱</sup> که بروز وبا از آنها [بود] و خودشان مظهر و هیکل وبا هستند پانزده هزار به جده رسیده آنها را هم به حکم دولت عثمانی به یکی از جزایر بی‌آب و علف بردند که به جهنم رفته دیگر احدی از جاوه‌ای‌ها میل و رغبت زیارت بیت الله الحرام را نکند که یک نفر آنها باعث اتلاف نفوس کثیره محترمه می‌شوند.

حال بهتر آن است تفصیل خروج از مدینه منوره و بروز وبا و گرفتاری حضرات را از قول حاجی افخم الدوله و حاجیه شاهزاده آغا و حاجیه زهرا سلطان بدهیم. مسافرین مکه معظمه ما نه نفر بودند. چهار زن، چهار مرد به این اسامی. مرحومه مغفوره خانم طاب تراها - نواب

۱. جاوه‌ای.

علیه شاهزاده آغا همشیره محترمه - زهرا سلطان عیال مرحوم محمدتقی لله من که بعد از وفات شوهری اختیار نکرده. تقریباً شانزده سال است در خانه مرحومه خانم با کمال صداقت و امانت و دیانت و معقولیت خدمت کرده با وجود آنکه جوان بود و محمدتقی بیگ شوی اول او بود ترک همه چیز را کرد - مرحومه نه نه آقا که نگاه دار و نه نه افخم الدوله بود (افخم الدوله و من را خانم مرحومه مغفوره شیر داده بودند. پرستار من زن مشهدی بود. پرستار حاجی افخم الدوله نه نه آقا) - حاجی افخم الدوله - مرحوم صدر میرزا ابراهیم آملی مازندرانی - سید مجتبی - رمضان خان کاکا - مشهدی صفر با هفت «عکام».

روز ۲۳ ذی‌قعدة به مدینه منوره با کمال سلامتی حجاج شامی وارد شدند. سه روز در مدینه منوره به زیارت و عبادت مشغول [بودند]. روز حرکت می‌شنوند که حجاج زاوه از دریا به بندر ینبوع آمده، ورود به مدینه از آن کثافت ظاهر و لثامت باطن، خوراکیهای بد کثیف‌گرفتار و دچار ناخوشی شوم وبا شده‌اند.

این اخبار محرمانه بود و عبدالرحمن پاشا امیر حاج شام حکم به خروج حجاج شامی می‌کند و حکم به توقیف حاج زاوه. روز به مسجد شجره رفته محرم می‌شوند و جز معدودی از حجاج کسی واقف به طلوع وبا نیست. خانم مرحومه با کمال سلامت مزاج محرم می‌شود. خروج از مسجد شجره حجاج زاوه داخل حجاج شام می‌شوند. عبدالرحمن پاشا فوراً به زور عسکر آنها را خارج از قافله می‌کند که یک منزل عقب بیابند. در صورتی که نصف بیشتر آنها تلف شده بودند.

حاجی افخم الدوله می‌گوید سیصد کجاوه آنها را دیده بودند که یک نفر در آنها زنده نبود. به قول آن عرب که پرسیدم زنده‌اند گفت «کلهم موتوا». روز سوم جناب صدر میرزا ابراهیم مبتلی شده تا آن روز کسی نمرده بود و ناخوشی شهرت نداشت. در ظرف شش ساعت به دار باقی رفت. آن بدن سفید او مثل تکه هیزم نیم سوخته سیاه بود. چشم او پیدا نبود. صدای او مثل آنکه از قعر چاهی تکلم می‌کند بیرون می‌آمد و وصیت می‌کرد. ناخنهای او مثل مرکب سیاه شده بود. احدی صدر را با کاکای حبشی یا زنگباری تمیز نمی‌داد. وصیت کرد و مرد. در پشت چادر به زحمت زیاد غسل داده کفن کرده دفن کردیم. بعد نه نه آقا گرفتار شد و او مثل آدم مارگزیده به خود می‌نالید. تمام خار و خاشاک صحرا را با ناخن کنده به سر و صورت خود می‌پاشید. مثل برگ درخت در هنگام خزان و وزیدن باد شدیدی از روی شترها آدم به زمین می‌افتاد. مرده و نمرده روی هم می‌ریخت. هر کس را که ناخوش بود با آنچه در کجاوه داشت اگر می‌فهمیدند جبراً قهراً به زمین انداخته می‌گذاشتند. یک وانفسائی، یک

قیامتی که احدی ندیده و انشاء الله نخواهد دید. مرده بر روی مرده، نیم جان و نیم نفس به روی هم می ریختند. مال و اموال بود که در جاده افتاده و احدی اعتنا نمی کرد، مگر عکامها که فقط اگر ممکن بود همیانهها را از کمرها باز می کردند. پدر به فرزند، برادر به برادر ترحم نمی کرد. هر کس صاحبی داشت و فرصتی خاک را پس کرده میت را دفن می کرد. هرکس نداشت انداخته و می رفت. عسکرها مواظب بودند که هرکس مبتلا شده است از روی مال به روی زمین انداخته بروند. روز پنجم خروج از مدینه که اول ماه ذیحجه الحرام باشد مقارن ناهار حالت خانم برهم خورد و بسیار هم واهمه کرده بودند. عصر نهنه آقا مرحومه شد. فردای آن خواهر حاجی ملک التجار طهران که با دو پسرش با خانم و افخم الدوله همسفر بودند در میان کجاوه گرفتار شده فوراً مرد [ند]. در میان صحرا دفن کردند. بیشتر اسباب پریشانی مرحومه خانم شد. زهرا سلطان می گفت همین قدر دعا می کرد که خدایا پنج روز دیگر به من مهلت بده که من در این صحرا نمرده و مرا در این بیابان دفن نکنند. افخم الدوله را هم نمی گذاشت نزدیکش بیاید. تمام راه فریاد می کرد کنار برو نزدیک من نیا. باری روز دوم تخت روان حاجی علی آقا حمله دار را به روزی هفت لیره که سی و پنج تومان حالیه باشد کرایه کرده دفعه ای هم دو لیره حق القدم طبیب امیرحاج [می دادند]. روز سوم همه شکرگزار شدند که مرض رفع شده. شاهزاده آغا می فرمودند همان روز اول که دکتر به عیادت آمد زبان خانم را که دید گفت تلف نخواهد شد و خوب می شود و همین طور بود. از مرض ویا مرحوم نشدند بلکه بعد از ویا به اسهال کبد دچار شدند و به آن مرض فوت کردند. قلب مرحوم خانم مدتها بود می گرفت و طپش داشت. حدت و حرارت ناخوشی ویا باعث تشدید آن مرض شد، گرمای آنجا و اینکه هر ساعت به جایی نقل و تحویل می دادند صدمه بیشتر زد تا آنکه قضای فلکی کار خود را کرد و خاک بر سر ما نمود. ورود به مکه ناخوشی خانم همان اسهال کبد شد. شب خانم را در سریر نشانیده عکام به دوش گرفته با لباس احرام طواف را بجای آورد. مابقی تکالیف را افخم الدوله نیابةً [انجام داد]. در منی و عرفات و مشعر هم به مبلغ گزاف تخت کرایه کرده خانم را بردند و عمده اعمال را بقدر امکان خودش بجای آورده بعضی را نایب شدند. مراجعت از منی دیگر حالت خانم بدتر شد. در حالت اغما بودند تا در روز پانزدهم شهر ذیحجه ۱۳۱۹ بعد از فراغت از اعمال به دار باقی و سرای جاویدانی شتافت، رحمة الله علیها.

صاحب خانه آدم خوبی بود و خیلی مهربانی کرد. چادر در حیاط زد. از اتفاقات آسمانی ملک الملوک خانم که دختردائی خانم مرحومه باشد و از آن زنه‌های یگانه جانانه است بطوری

که منفرداً به مکه آمده بود بدون یک نفر نوکر یا محرم پیدا شده خودش متکفل غسل و کفن می‌شود. بعد جنازه را بطوری که ندانند کیست به قبرستان ابوطالب حمل کرده در پائین پای ام‌المؤمنین حضرت خدیجه کبری - سلام الله علیها - دفن می‌کنند و اگر کسی مخبر شده بود و ایام آشوب و گرفتاری اهل مکه نبود، به صد لیره و دو یست لیره آن مکان شریف را نمی‌دادند و محال بود به این جزئیات در آنجا میت دفن شود. تمام این مطالب دال بر نیکی اعمال و خوبی کردار آن مرحومه است که خدایش آمرزیده بود که در همچو مقامی و مکانی از دار دنیا رفت. بدون هیچ حساب و کتابی آمرزیده و رستگار بود و به جنات نعیم شتافت. خداوند جل و علا با همان خدیجه کبری محشورش فرماید که تمام ملت اسلام و زنان عالم به آن وجود محترم باید فخر و مباهات کنند. پس از این وقایع حالت آن بیچاره‌ها معلوم است. به صدمه زیاد به جده آمده به زحمت زیاد و پول فراوان کشتی گرفته چهارده روز در کشتی بودند و همشیره در کشتی سخت گرفتار ناخوشی شده، الحمد لله شفا یافت. هزار و پانصد نفر در آن کشتی بودند، مثل گوسفند روی هم ریخته. لیکن الحمد لله و با در کشتی نبود و به‌خیر گذشته بود. یک شب هم کشتی به یک فرزند کشتی بادی که از بوشهر می‌آمد خورده بود و کشتی بادی را غرق می‌کند، بیست و دو نفر از ملاحان را نجات می‌دهند. سه نفر غرق می‌شوند. اهل کشتی در آن هنگامه یک بار دیگر دست از جان شسته منتظر موت شده بودند. ده روز هم در بصره قرانتین داشتند. در ۲۵ محرم وارد کاظمین و ۲۶ کربلای معلی، وارد به خانه [می‌شوند] و اینکه ابداً شاهزاده خانم و سایرین از این واقعه اطلاع نداشتند و شربت و شیرینی حاضر کرده انتظار ورود خانم را داشتند از هر مصیبتی بالاتر بود که یک مرتبه امیدها ناامید شده، عیش و سور مبدل به عزا و سوگواری شد. خدایا خودت می‌دانی چه مادری بود و از این به بعد راحتی و آسودگی بر ما حرام شد. دیگر آن دستگاه و آن نعمت و آن لذت برای ما فراهم نخواهد شد. گذشت که گذشت. بی‌خانه، بی‌لانه و بی‌صاحب و بزرگتر شدیم. حالا این بچه‌های کوچک ما را که آن علاقه و انس به آن مرحومه مغفوره داشتند کی نگاهداری و پرستاری خواهد کرد، جز تو ای خدای کریم. به‌حق همان مکه، زمزم و صفا، هم صبر به ما عطا کن و هم عاقبت امر ما و این طفلان را بخیر کن.

آسمان در کشتی عمرم کند دایم دو کار گاه شادی بادبانی، گاه انده لنگری دیگر بیشتر از این تفصیل نمی‌دهم. (روزنامه خاطرات، ج ۲ ص ۱۵۱۱، ۱۵۴۶ - ۱۵۵۱).

ص ۳۱۴ س ۹ موقر الدوله: حاج میرزا محمودخان (موقر)، فرزند حاج میرزا عباسقلی، بعد از آنکه برادرش، حاجی میرزا ابوالقاسم مشیر لشکر، به وزارت رسید، شغل لشکرنویسی وی

به موقرالدوله واگذار گردید و زمانی که ابوالفضل میرزا عضد السلطان، حاکم اراک بود، نامبرده به وزارت وی منصوب شد و به آنجا رفت. مدتی نیز نایب الحکومه تهران شد. در دوره مشروطیت، هنگامی که عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر داخله بود، موقرالدوله چند ماهی نیابت وزارتخانه مزبور را برعهده داشت. وی داماد میرزا نصرالله مستوفی بود. (سلیمانی، ص ۱۸۱؛ بامداد، ج ۴ ص ۵۰).

**ص ۳۱۴ س ۱۱ یمین الملک:** حاج میرزا علی خان حساب تفرشی. ابتدا از مستوفیان وزارت دفتر استیفا بود و پس از مدتی، سررشته دار اداره گمرک آذربایجان شد. در همین زمان بود که ملقب به «معز السلطان» گردید. هنگامی که اداره گمرک ایران در اختیار مسیورنوز بلژیکی قرار گرفت (۱۳۱۷)، معز السلطان ابتدا به سمت مترجمی و سپس به معاونت کل او انتخاب شد و مدت شش سال در خدمت وی بود.

با اخراج «نوز» در سال ۱۳۲۲، میرزا علی خان نیز به عراق رفت و پس از آن به بیروت، مکه و اروپا سفر کرد. در حدود سال ۱۳۲۷ به وزیر مختاری ایران در مادرید مأمور گشت و در ۱۳۳۱ به ایران مراجعت نمود. نامبرده در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۱۳۳۴)، وزیر مالیه بود. سپس در کابینه محمد ولی خان سپهسالار اعظم، در همین سمت ابقا گردید. پس از سقوط کابینه مزبور، او نیز بیکار شد و مدتی بعد در تهران درگذشت. حاج میرزا علی خان، بزرگ خاندان «حسابی» هاست. (سلیمانی، ص ۲۲۰؛ بامداد ج ۳ ص ۳۷۲).

**ص ۳۱۴ س ۱۱ معین السلطان:** منظور، حاج جعفر قلی خان اعتمادی جلال الملک است، فرزند عیسی خان والی اعتمادالدوله قاجار قویونلو (ت: ۱۲۸۰). ابتدا از پیشخدمت‌های ناصرالدین شاه بود. سپس در سال ۱۳۱۰ حاجب الدوله (فراش باشی) ناصرالدین شاه شد. (سلیمانی، ص ۵۵؛ بامداد، ج ۱ ص ۲۴۴؛ اعتماد السلطنه، چاپ افشار، ج ۱ ص ۳۱۲).

**ص ۳۱۵ س ۲۴ حاج سیاح محلاتی:** حاجی میرزا محمدعلی (بن ملاً محمدرضا) محلاتی معروف به حاجی سیاح ت ۱۲۵۲ - ف ۱۳۴۴ ه. ق. حاج سیاح در خاطرات معروف خود - تهران، ابن سینا، ص ۵۱۷ - به مسافرت مکه سال ۱۳۱۹ ه. ق اشاره دارد.

**ص ۳۱۵ س ۲۴ صدیق السلطان:** منظور حاجی رضاخان صدیق السلطان رئیس تحویلخانه خزانه نظام پسر آقا محمدعلی صراف است (بامداد، ج ۵ ص ۱۲۰).

**ص ۳۱۵ س ۲۴ صمصام الملک:** آنچه از نوشته اعتماد السلطنه برمی آید این است که: فوج مخبران کرازی نمره ۵۲ جمعی حاجی صمصام الملک، حاجی ذوالفقار خان سرتیب مأمور خوزستان - است (اعتماد السلطنه، چاپ افشار، ج ۱ ص ۳۶۸). نام کامل او سردار عمده

الامراء العظام علی نقی خان صمصام الملک (ج ۱ ص ۸۱) می باشد. فوج ششم سربندی نمره ۵۳ هم جمعی او است. اما در خاطرات فرید (ص ۱۴۵) آمده است: «جناب حاجی صمصام الملک ذوالفقار خان با فوج مخصوص کزاز» بنابراین چنین تصوّر شده است که این یک نام است.

ص ۳۱۶ س ۱ معین نظام در جزینی: منظور دکتر علی همدانی رئیس الاطباء حکیم باشی کل نظام است. در باب احوال او رجوع شود به (اعتماد السلطنه، چاپ افشار، ج ۱ ص ۲۶۳ و ۳۷۷ و صفحات دیگر).

ص ۳۱۶ س ۱، یمین نظام: دو امیر نظام می شناسیم:

۱. عبدالحمید غفاری کاشی (فرزند میرزا علی اکبرخان) ۱۳۴۳ - ۱۲۸۸ ه. ق هموست که بعد از فتح تهران به مشروطه طلبان پیوست و در سال ۱۳۳۲ ملقب به سردار مقتدر شد (بامداد، ج ۲ ص ۲۶۰؛ سلیمانی، ص ۲۲۱).

۲. میرزا خدادادخان یمین نظام که در خاطرات فرید (ص ۱۹۷) یاد او هست و قریه ماهینان (نزدیک آوه) در سال ۱۳۱۶ ه. ملک او بوده است.

ص ۳۱۶ س ۱ معتضد السلطان: ظاهراً مصطفی خان میر پنج است (سدید، ص ۲۸۹)، او در سال ۱۳۲۷ رئیس نظمیّه است. و جلیل الدوله برادر اوست (خاطرات فرید، ص ۳۲۵، ۳۳۳ و صفحات دیگر).

ص ۳۱۶ س ۱۸ پالان قجری: پالان سواری، پالان خردتر و ظریف تر از پالان باری که به جای زین به کار می رود.

ص ۳۱۸ س ۲۳ زبیده: منظور، زبیده (۱۴۵ - ۲۱۶ ه. ق) دختر جعفر بن منصور خلیفه (ف ۲۱۶ ق / ۸۳۱ م) زن هارون الرشید و مادر خلیفه امین جعفر او را به سبب زیبائی و طراوتش زبیده لقب داد. در ۱۶۵ ه. ق به ازدواج هارون درآمد. پس از کشته شدن امین خلیفه مأمون عباسی در بزرگداشت او اهتمام نمود. زبیده در بغداد درگذشت. به سبب سخاوت و حمایتش از اهل فضل و ادب و کارهای خیریه اش از مشاهیر زنان اسلام است. وی ترعه ای (= عین زبیده) برای آبیاری مکه به طول ۱۶ کیلومتر کشید؛ علت این کار را فراهانی (ص ۲۳۹) در سفرنامه خود به طور مفصل نوشته است.

ص ۳۲۷ س ۱ معین التجار رشتی: حاجی محمدحسن معین التجار رشتی است (فرید، ص ۳۳) است.

ص ۳۳۰ س ۱۴ حاجی عز الملک شیرازی: منظور حاجی آقاخان عز الملک کارگزار خارجه

فارس است (اعتماد السلطنه، چاپ افشار، ج ۱ ص ۳۱۶...؛ فرید، ص ۱۳۰).

ص ۳۳۰ ص ۱۴ شعاع السلطنه: ملک منصور میرزا پسر دوم مظفرالدین شاه در سلطنت پدر خود دو بار در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ ه. ق والی فارس شد. و در هر دو بار حکومت او با شورش و فساد همراه بود (بامداد، ج ۴ ص ۱۵۶؛ اعتماد السلطنه، ج ۲، ص ۴۴۴).

ص ۳۳۴ س ۲ شریف مکه: عارف عبدالغنی در کتاب خود تاریخ أمراء مکه المکرمة (دمشق دار البشائر، ۱۴۱۳ ق، ص ۸۳۹) می نویسد: از ذی القعدة سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۳ ه. ق شریف مکه - که از جانب دار السلطنة عثمانی تعیین می شده - شخصی است با این نام و نسب: عون الرفیق بن محمد بن عون بن محسن بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن حسن بن [أبي نَمِيّ] محمد بن برکات بن محمد بن برکات بن حسن بن عجلان بن رمیثة بن [أبي نَمِيّ] محمد بن [أبي سعد] حسن بن علی بن [أبي عزیز] قتادة بن مطاعن بن عبدالکریم... بنابراین شریف مکه در سال ۱۳۱۹ ق عون الرفیق [پاشا] بوده است.

ص ۳۳۴ س ۹: نظام العلماء: میرزا رفیع طباطبائی نظام العلماء تبریزی ابن میرزا علی اصغر بن میرزا رفیع بن میرزا ابوطالب وزیر بن میرزا سلیم نایب الصدر (وفات ۱۳۲۶ ه. ق) و صاحب کتاب انیس الادباء. (اعتماد السلطنه، چاپ افشار، ج ۱ ص ۲۴۸، ج ۳ ص ۷۸۶).

ص ۳۳۸ س ۱۷ قرايوسف: فته ۸۲۳ ه. ق، امیر (۷۹۲ - ۸۲۳ ه. ق) معروف ترکمان، از سلسله قراقوینلو؛ پسر و جانشین قرا محمد تورمش. وی تبریز را گرفت (از این زمان، تبریز پایتخت سلسله قراقوینلو شد)، و استقلال یافت. با امیر تیمور جنگید، و به درگاه سلطان ایلدرم بایزید عثمانی پناه برد. سپس، هنگامی که تیمور در آسیای صغیر مشغول جنگ بود، بغداد را مسخر کرد، ولی میرزا ابوبکر، نوه تیمور، او را از آنجا براند، و او به مصر گریخت، و در آنجا محبوس شد. مقارن وفات تیمور، آزاد شد، و سپاهی گرد آورد، و دیار بکر را گرفت، و در ۸۰۹ ه. ق ابوبکر را در حوالی نخجوان شکست داده، تبریز را مجدداً به دست آورد. در ۸۱۰ ه. ق، پسر خود پیر بوداق (فته ۸۱۶ ه. ق) را در سلطنت شریک ساخت، و خود به کشورگشائی پرداخت. در ۸۱۳ ه. ق سلطان احمد ایلکانی (جلایر) را مغلوب و مقتول کرد، و بغداد را گرفت. سپاهیان امیر شیروان و پادشاه گرجستان را نابود کرد. در ۸۲۲ ه. ق، ساوه، سلطانیه، و قزوین را گرفت. مقارن لشکرکشی شاهرخ تیموری (پسر و جانشین تیمور) بر علیه او، بیمار شد، و در سن ۶۵ سالگی درگذشت. تاریخ وفاتش را ذیحجه ۸۲۲ ه. ق نیز نوشته اند. (مصاحب، ج ۲ ص ۲۰۳۳).

ص ۳۴۰ س ۱۶ صمصام الملك: ظاهراً منظور شیرخان امیر تومان رئیس ایل سنجایی است

(ص ۳۳۲ و صفحات دیگر)

ص ۳۴۱ س ۱۴ میرزا خسرو گروسی: برادر جناب حسن علی خان وزیر فواید، میرزا خسرو با درجه سرهنگی، سرکرده فوج گروس است (رمضان ۱۲۹۵ هـ) (مصدر، ص ۱۱۰).

ص ۳۴۱ س ۱۳ مشیر السلطنه: میرزا احمدخان. در سال ۱۲۷۰ در دستگاه میرزا صادق قائم مقام، پیشکار آذربایجان، به خدمت پرداخت و در ۱۲۷۵ منشی باشی عزیز خان مگری، پیشکار بهرام میرزا معز الدوله (والی آذربایجان) شد. وی در سال ۱۲۷۸ - پس از آنکه عزیز خان پیشکار ولیعهد گردید - در سمت پیشین خود ابقا گشت. در ۱۲۸۴ منشی باشی مظفرالدین میرزا ولیعهد شد و مدت کمی نیز پیشکاری ولیعهد را برعهده داشت. در سال ۱۳۰۰ ملقب به «مشیر السلطنه» و در ۱۳۰۲ حاکم گیلان گردید. در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۳ والی گیلان بود. وی از درباریان مقرب مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بوده و از سال ۱۳۲۵ (۱۲۸۶ خ) به بعد، چهار بار نخست وزیر و وزیر کشور شده است.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت (۱۳۲۷)، میرزا احمدخان به سفارت عثمانی پناهنده شد. مدتی بعد با پرداخت شصت هزار تومان، آزاد گشت و از آن پس عزلت اختیار نمود. در ۱۳۲۹ توسط چند مجاهد به گلوله بسته شد، اما این ترور نافرجام ماند. زمان زیادی از این حادثه نگذشته بود که از دنیا رفت. (بامداد، ج ۱ ص ۱۰۰، سلیمانی، ص ۱۵۲)



## نمایه‌ها

مکانها

اشخاص

طایفه‌ها، عشایر، سلسله‌ها، قبیله‌ها، خاندان‌ها،

فرقه‌ها، ملیت‌ها

واژه‌ها، اصطلاحاتِ مدنی، اجتماعی

کتابها



## مکانها

الف	آ
ابله، ۳۲۸	آب سرد (آبادی)، ۳، ۷-۹
ابوالهول، ۲۷۶	آتن، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸
ابوجده، ۵۹	آت میدانی، ۲۳۷
ابوخامه سفلی، ۷۱	آخال، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۶
ابوخامه علیا، ۷۱	آدینه، دروازه، ۴۲
ابودبیان، ۷۱	آذربایجان، ۱۴، ۳۶
ابوزنکور، ۲۹	آستارا، استارا، ۲۰۷، ۲۱۰
ابوکمال، ۳۲۸	آستارای روس، ۲۱۰
اتک، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱	آسوان، ۲۸۹
اٹله، ۷۱	آسیا، ۲۴۸
اداره قرانتینه سینا، ۲۶۰	آسیای باد، ۸۳
ادسه، ۲۴۱، ۲۱۱	آقداش، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶
اراک، ۳۲۸	آق دربند، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۱۱۲
اراضی دویلان، ۳۸	آق سقال، ۱۱۱
اراضی سید، ۳۸	آجری (الجزایر)، ۲۹۷
ارچنکان، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	آل گیچان، ۲
ارچنکان - رود، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۹۲	آلمانی (= آلمان)، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۷۰
ارزنه الروم، ۲۲۱	آنابلی (انی بلی، آئینه پولی = آناتولی حصاری)، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹
ارض اقدس (= مشهد؛ کربلا)، ۷۹، ۱۰۷، ۱۱۰	آناتولی (= آسیای صغیر)، ۲۵۳
	آنه، ۳۲۸

اکوره، ۳۲۸	ارض حمراء، ۳۲۸
البرز - کوه، ۱۴۱	ارض خضراء، ۳۲۸
البوعلايه، ۷۰	ارسيو بيگمن - هتل، ۲۷۹
البونعيم، ۷۳	ارغوانشاه، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۸
التق سو، ۱۵۰	ارک سرخس، ۸۸
امريکا، ۲۷۲، ۳۳۷	اروپ، اروپا، ۲۲، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲
ام تمير، ۲۷	۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸
ام يمن، ۲۹	۲۸۴، ۲۹۵، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۴۱
ام السخر، ۷۳	اُريص، ۵۹، ۶۹
امير آباد، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸	ازمير، ۲۵۳، ۲۴۲ ح، ۲۴۴ ح، ۲۵۴، ۲۸۰
امين آباد، ۳۸	ازمير - هتل، ۲۴۹
امينيه، ۷، ۵۲	الازهر - مسجد، ۲۸۴
انيزک (سرچمن)، ۱۵۷	استکي، ۵۲
انجيرک، ۳۸	استيشن برگن، ۲۷۳
انزلی، ۲۰۵، ۲۰۹	استيق سو؛ ايستيق سو، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸
انگليس، انگلستان، ۲۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۲۲۴	اسفنکس (= ابوالهول)، ۲۷۶، ۲۷۷
۲۳۴، ۲۴۵ ح، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵	اسکندريه، ۲۴۳ ح، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴
۲۷۹، ۳۳۷	۲۵۷، ۲۷۴، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۳۱
اني بلی ← آنابلی	اسلامبول، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹
اهرام مصر، اهرام ابوالهول، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷	۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۰
۲۷۹	۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۲۷
اهرام مکارا، ۲۷۹	۳۲۹، ۳۳۱
اهواز، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۸، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹	اسماعيليه، ۵۹، ۲۴۴، ۲۴۴ ح، ۲۶۵، ۲۶۸
۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۷۵	۲۸۷، ۲۸۵
اهواز - سد، ۵۴	اشليبر، ۱۷۱
اياصوفيه - مسجد، ۲۳۶	اشکفتی - محله، ۴۲
ايندج، ۵۵	اصطبل انتر، ۳۲۸
ايران، ۱۳۲، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵	اصفهان، ۱۹
۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶	اطريش، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۵۵
۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۹	افشار، ۷۳
۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۶	افريقا، ۲۷۰
۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹	اقستفا، ۲۱۲
۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲	

- ایطالیا، ۲۳۴، ۲۷۲، ۲۹۱ ح، ۲۹۵  
ایکلک، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴
- ب**
- با ایمان، ۶۹  
بابا کمیخ - کوه، ۱۵۴، ۱۵۵  
باب الحجاز، ۳۲۸  
— السلام، ۳۱۳  
— عالی، ۲۴۹  
— العُمره، ۳۱۹  
— الفتوح، ۲۸۴  
بادامستان، ۴، ۳  
بادکویه، ۲۰۵، ۲۰۸ - ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۲۱  
با سداوران، ۶۹  
باسدی، ۶۹  
باطوم، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶ - ۲۱۹، ۳۳۱  
باغ اوریک، ۲۷۲، ۲۷۳  
— اوربکیه، ۲۷۵، ۲۷۸  
— خان، ۴  
— سپهسالار (طهران)، ۲۴۰  
— کند، ۱۶۱، ۱۶۸  
— وحش (مصر) ۲۷۵  
باقلازار، ۳  
بالنجان علیا و سفلی، ۳۸  
بانک امپریال اتومات اسلامبول، ۲۲۹  
بانویه، ۴۲  
بحر احمر، ۲۴۴  
بحر اسود، ۲۱۹، ۲۲۳ نیز دریای سیاه دیده شود  
بحر خزر، ۱۴۲، ۲۰۹  
بحره، ۳۰۷  
بخارا، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۳۵  
بختیاری، جبال، ۵، ۱۴، ۴۱، ۶۸  
بدیل، ۵۲
- برج عیار - بند، ۵۴  
برکة شریف، ۳۱۹  
برنج زار، ۶، ۷  
بروجرد، ۱۰، ۱۲، ۳۵، ۴۵  
بریجع، ۷۳  
بسیطین، ۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹ - ۳۲، ۷۳  
بصره، ۱۵، ۲۴، ۳۰، ۳۵ - ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۷۶،  
۲۲۶، ۳۴۱  
بعلیه، ۷۱  
بغاز، (بوسفر) ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹  
بغداد، ۱۵، ۴۹، ۶۷، ۳۲۸  
ببققو، ۸۱  
بقعه سید محمد گیاه‌خوار، ۵۴  
بقعه موم (مصر) ۲۸۴  
بقعه دانیال، ۴۱، ۲۶۲  
بکتاشیه - عمارت، ۲۸۱  
بلاد رضی، ۷۱  
— مطلب، ۷۱  
بلاورد (رودخانه‌ای است که از کوهستان  
بختیاری به جلگه دز فول می‌ریزد)، ۳، ۵  
بلغارستان، ۲۴۰  
بلغور، ۱۵۲  
بمبئی، ۳۶، ۶۰، ۶۳  
بند اراض خان، ۹۸  
— دختر، ۵۴  
— خاکی، ۵۴  
— خدا آفرین، ۵۴  
— دارا، ۵۴  
— سنگ دیوار، ۱۶۱  
— عقیلی، ۵۴  
— قدیم، ۵۶  
— قیر، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۵۲  
بندر انزلی، ۲۰۵

- بزی، ۷۳، ۷۵ —  
 روس، ۲۱۷ —  
 صاحبقرانیه، ۲۲، ۶۶، ۶۷ —  
 عثمانی، ۲۱۷ —  
 مبارکه ناصری، ۵۶، ۶۶ —  
 معشور، ۷۰، ۷۲ —  
 هندجان، ۷۱، ۷۲ —  
 ینبع، ۲۴۴ —  
 یونان (کرک) ۲۵۴، ۲۵۸ —  
 رود مرو، ۱۳۸ —  
 بنود، ۳۸ —  
 بنها، ۲۶۵ - ۲۶۸ —  
 بنه بال، ۳۸ —  
 بُنه جو، ۳ —  
 بنوار خواجه حسین، ۳۹ —  
 سفلی، ۷۱ —  
 شاهلی، ۳۸ —  
 علیا، ۷۱ —  
 ناظر، ۳۹ —  
 بوداپست (پای تخت مجارستان)، ۲۱۱ —  
 بورکی، ۵۱ —  
 بوزنکور، ۲۵، ۳۰، ۳۲ —  
 بوشهر، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۲۹۷، ۳۳۰ —  
 بههان، ۵۸، ۶۸، ۷۱، ۲۰۲، ۲۰۴ —  
 بهبود خان قلعه، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰ —  
 بهمه شیر، ۵۷، ۶۰، ۶۳ —  
 بیاتی، ۳۸ —  
 بیت الله، ۳۴۰ —  
 المقدس، ۲۳۷، ۳۲۸ —  
 خانه - رودخانه، ۱۸۰ —  
 خانه، قلعه، ۱۷۱ —  
 بیروت، ۲۴۴، ۲۴۴، ۳۰۰، ۳۲۷، ۳۲۸ —  
 بیشه نی، ۳۸ —
- بیضا، ۲۸ —  
 بیگ اوغلی، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲ —  
 بیوض، ۲۸ —
- پ**
- پاریس، ۴۱، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۴،  
 ۲۶۳، ۲۷۸ —  
 پاکه - کمپانی، ۲۱۸ —  
 پاگچی، ۶۹ —  
 پاپالاس - هتل، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۰ —  
 پُرت توفیق، ۲۸۸ —  
 پرت سعید، ۲۴۴، ۲۴۴، ح، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶،  
 ۲۸۵، ۲۸۷ —  
 پرفر، ۳۲۸ —  
 پست والا جفکی، (خاک آلمان)، ۲۱۱ —  
 پس کمر، ۱۱۲ —  
 پسیخان - رودخانه، ۲۰۶ —  
 پشتکوه، ۴، ۴۰، ۴۱ —  
 پطروسکی، ۲۱۱ —  
 پطروزبورق، ۲۳۶ —  
 پلاتن، ۲۱۹، ۲۲۳ - ۲۲۶ —  
 پلاس - هتل، ۲۵۲، ۲۷۱ —  
 پل زال، ۳ —  
 خاتون، ۸۰ —  
 شاپوری، ۴۹، ۵۰ —  
 شوشتر، ۴۶ - ۵۸، ۶۶ - ۶۹، ۷۴ —  
 پلیم، ۶۹ —  
 پنج ده، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۸ —  
 پیر بازار، ۲۰۵ - ۲۰۷ —  
 پیره (بندر یونان)، ۲۴۲، ح، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸ —  
 پیکارلو، ۲۳۰ —
- ت**
- تبریز، ۸۴، ۲۲۱، ۲۲۶ —

- جزیره ابوسعده، ۲۹۴، ۲۹۵  
 — الرّساس، ۶۰  
 — ام الخنسیف، ۶۰  
 — پلاس (هتل)، ۲۳۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۹،  
 ۲۸۳  
 — عبّادان (؛ جزیره الخضر)، ۵۷، ۵۹، ۶۰،  
 ۶۱  
 — شلهه، ۶۰  
 — محلّه، ۶۰  
 — واسته، ۲۹۴، ۲۹۵  
 جعفری، ۷۳  
 جعفریه، ۳۸  
 جفّار، ۷۳  
 جلکان، ۵۳، ۵۴  
 جمره، جمره عقبه، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۲۲  
 جمعانی، ۲۹  
 جمیلی، ۲۸  
 جُند شاپور، ۴۱، ۵۵  
 جوب آسیاب (ده)، ۶۹  
 جوبند - قنات، ۵۳  
 جو دهدار، ۳۸  
 جوزار، ۳  
 جومه، ۶۹  
 جهانگیری، ۷۳  
 جهنمیه، ۲۷۸  
 جیبر، ۳۸  
 جیحون - رود، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۳۲
- تجن، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳  
 تجن - رود، ۱۱۱  
 تخت مشهور، ۸۱  
 ترانسوال، ۲۲۴، ۲۷۰  
 ترکالکی، ۵۲  
 ترکستان، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۱، ۳۳۱  
 ترکی = ترکیه، ۲۷۲  
 تفلیس، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲  
 تُک تک آب، ۳، ۶  
 تکلی داش، ۲۳۶، ۲۳۷  
 تلال، ۴۱  
 تنک - پل، ۴، ۵  
 تنک چشمک، ۳، ۹  
 تنکل شور قلعه، ۸۰  
 تنگه جدّه، ۲۹۷  
 توپچییه، ۷۳  
 تیاطر مصر، ۲۶۳  
 تیرآباد (طاهر آباد) ۱۷۴  
 تیرگان، ۱۶۱
- ث**  
 ثلثه، ۲۶۹  
 ثل شوره، ۶۹
- ج**  
 جایدر، ۲، ۵  
 جحفه (مکان احرام بستن)، ۲۹۳  
 جدّه، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۷، ۲۸۷، ۲۹۳ - ۲۹۶، ۳۰۰  
 - ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۱،  
 ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۱  
 جراحی - بلوک، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲  
 جراحیّه، ۷۲، ۷۴، ۷۵  
 جرف، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹
- چ**  
 چاه برده، ۳۲۸  
 — زمزم، ۳۳۹، ۳۴۰  
 — قیاحب، ۳۲۸  
 چچابه، ۲۶

- چرم، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۵ - ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۴  
 چزان، ۶۹  
 چشمه اسماعیل، ۱۵۸  
 — بابا قضا، ۱۵۸  
 — باغچه قلی، ۱۵۸  
 — کُلمه، ۱۶۶  
 — ملک، ۱۵۴  
 — یعقوب علی، ۱۵۸  
 چعب، ۵۹  
 چقا سبز، ۳۸  
 چقا سرخ، ۳۸  
 چله قی، ۷۹  
 چم حبکی، ۷۱  
 — کز، ۲  
 — محمدعلی بیک - رود، ۵۴  
 — لیشان، ۶۹  
 — ملا، ۶۹  
 چمابیه، ۷۱، ۷۰  
 — هاشم، ۶۹  
 چنار براقل، ۲  
 چناق قلعه، ۲۵۳  
 چنداول، ۸۰  
 چوب مست، ۱۴۶، ۱۹۱  
 چول، ۲  
 چهارجو، ۱۰۶، ۱۱۷  
 — دانگه (قریه درود) ۴۱، ۴۲، ۵۱ - ۵۳، ۶۷  
 — گنبد، ۸۱، ۸۳  
 — لنگ بختیاری، ۴۱  
 — محال بختیاری، ۷۴  
 — چهجه، ۹۹، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۳،  
 ۱۷۷، ۱۷۹  
 چین، ۳۶، ۱۴۱، ۲۴۸، ۳۴۱  
 چین و ماچین - کتل، ۱۷۴
- ح  
 حجاز، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۸  
 حجرالاسود، ۳۴۰  
 حدّامه، ۷۱  
 حدید (ده)، ۷۱  
 حدیسه، ۳۲۸  
 حَزْ فَرّیح، ۷۱  
 حسام آباد، ۵۱  
 حسین آباد، ۷۹  
 حسینیه، (= مهندسیه) - قلعه، ۳، ۵، ۶  
 حشجه علیا و سفلی، ۷۰  
 حمام اسکندریه، ۲۶۰  
 — اسلامبول، ۲۴۱، ۲۴۲  
 — محمود پاشا، ۲۴۱  
 — مصر، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹  
 حویزه، ۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۳ - ۳۳، ۵۶، ۵۷  
 حور، ۲۶، ۲۹  
 حوی نسق، ۷۳
- خ  
 خاتون - پل، ۸۰، ۹۶  
 خاکستری، ۱۶۱، ۱۶۲  
 خاک دولت عثمانی (= ترکیه)، ۶۰  
 خانقاه بکتاشیه، ۲۸۲  
 خان کچن، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸  
 خان والده، ۲۳۶  
 خدا آفرین (= ماهی بازان) - بند، ۵۴  
 خدیوی - عمارت، ۲۶۷، ۲۶۹  
 خدیویه، ۲۶۸، ۲۷۰  
 خرابه خیره آباد، ۱۷۵، ۱۷۶  
 خراسان، ۱۴، ۸۴، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲،  
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۱  
 ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹

دارالخلافه؛ دارالخلافه باهره [= تهران]،	خرای، ۳۲۸
دارالخلافه ناصره [= تهران]، ۱۸، ۲۱، ۳۲،	خرنیتان، ۲۹
۴۱، ۶۲، ۸۴، ۱۱۵	خرراه، ۱۴۷
داری گل، ۶۹	خرچنگی، ۲۱۱
داراب، ۲۰۲	خرم آباد (لرستان)، ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۰
داریان - نهر، ۴۲، ۵۰	خرم درّه (قزوین)، ۲۷۴
دانیال (ع) - بقعه، ۴۱	خرطوم، ۲۶۹، ۲۷۰
دجله بغداد، ۱۵، ۶۴	خزئلیه، ۷۳
دره آب گرم، ۱۷۲	خشت، ۱۴۹، ۱۵۴
در بند انچرک، ۱۴۷	خفاجیه، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲
_____ ارغوانشاه، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷ -	خفی، ۲۷
۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸	خلف آباد، ۷۱
_____ پلان، ۱۹۲	خلیج آتن، ۲۵۶
_____ چوب مست، ۱۵۸، ۱۹۷	خلیج اسکندریه، ۲۵۸
_____ خاکستری، ۱۷۴	خمسه، ۲۰۱
_____ خواجه، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۹۲	خنیه زو، ۱۶۹
_____ دهچه، ۱۹۱، ۱۹۷	خوارزم، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۳،
_____ رود لائین، ۱۷۴	۱۴۹
_____ رود چهجه، ۱۷۴	خوارزمی قلعه، ۱۱۲
_____ رود تیرگان، ۱۷۴	خور، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۷۲ - ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۲
_____ رود زو، ۱۷۴	خورچای، ۱۷۷ - ۱۷۹
_____ رود قراتیکان، ۱۷۴	خوجه چشمه، ۱۷۶
_____ رود کلات، ۱۷۴	خور درّه، ۱۶۹
_____ شمس خان، ۱۶۱	خوزستان، ۱ - ۵، ۷، ۱۲ - ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۳،
_____ کارده، ۱۵۲	۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۹ - ۴۱، ۴۵، ۶۰، ۷۲،
_____ کشتنی، ۱۹۷	۴۶، ۵۵، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷،
_____ کوه بزرگ (البرز)، ۱۶۷	۲۶۲
_____ قوشجی، ۱۵۹	خوک راه، ۱۴۷
_____ لائین، ۱۶۱	خیف - مسجد، ۳۲۱
_____ نفته، ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸	خیوق، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵
درده، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲	خیوق آباد - قلعه، ۱۶۳، ۱۶۴
دره گز، دره جز، ۸۹، ۱۳۴، ۱۶۱، ۹۶۲، ۱۷۵،	
۱۷۷	<b>د</b>
	دارا - بند، ۵۴

دولت آباد - قلعه، ۹۶	دروازه بابا یوسف، ۳۵
ده چه، ۱۴۶، ۱۹۱، ۱۹۲	_____ بختیاری، ۳۵
دهراپوری، ۳۲۸	_____ شوستر، ۳۵
دهلیز - گردنه، ۳، ۸، ۱۰	_____ شاه خراسان، ۳۵
دهملا، ۱۴، ۷۰ - ۷۲	_____ پل دزفول، ۳۵
دهیور، ۶۹	_____ خور، ۱۷۲
دیدانی، ۶۹	_____ دریای احمر، ۲۸۸
دیرآله، ۳۲۸	_____ باطوم، ۲۱۳
دیمچه، ۵۳	_____ اسود؛ دریای سیاه، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۰،
دیوان خانه عدالت، ۲۶۱	_____ ۲۴۸
	_____ سفید، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۸
ر	_____ مدیترانه، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۵۳
رأس الحسین (ع) (در مصر)، ۲۷۳	_____ دزفول، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۸ - ۲۴،
راستو، ۲۱۱	_____ ۳۵ - ۴۱
رامهرمز، ۱۴، ۳۹، ۵۵، ۶۸ - ۷۰، ۷۲	_____ دزفول - پل، ۳۷
راشکف، ۲۱۱	_____ دزفول - رود، ۱۴، ۴۱، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲،
راکی، ۶۹	_____ ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۷۴
راه آهن اسماعیلیه، ۲۸۵	_____ دستوا (محلای در شوستر)، ۴۲
_____ مصر، ۲۸۵	_____ دشت بزرگ، ۵۲
_____ ترکیه، ۲۴۶	_____ دشت بقل، ۳۸
_____ اسکندریه، ۲۶۵	_____ دکان شمس - محله، ۴۲
رامن الطین، ۲۶۳	_____ دمشق، ۳۲۷
راه جایدر، ۲	_____ دوه بوینی، ۱۷۴
راه جبل (شام) ۳۰۶، ۳۲۹	_____ دوشوکلر (داسلوکمر) ۱۶۲، ۱۷۶
_____ چول، ۳	_____ دوکوهک، ۶۹
_____ خرم آباد، ۲	_____ دوب المیر، ۷۱
_____ قبربیگ علی، ۷	_____ دویندار، ۳۹
_____ کیالان، ۴، ۵	_____ دوشاخ، ۱۴۴، ۱۵۷
_____ لرستان، ۱، ۱۰ - ۱۲	_____ دوشاخ - رودخانه، ۱۷۶
_____ میش وند، ۷	_____ دودانگه، ۴۱، ۴۲، ۵۱
رباط سنگی، ۱۶۲، ۱۶۳	_____ دودانگه - رود، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۵،
رباط ماهی، ۸۱، ۸۳	_____ ۶۷
ربیدی، ۷۳	_____ دولت آباد، ۵۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۹۸

- ز
- زحمانیه، ۲۸  
 زونی، ۵۲  
 رزن - قلعه، ۳، ۵، ۶  
 رستم آباد، ۶۹  
 رسن، ۷۱  
 رشت، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۵  
 رغله، ۲۸  
 رکن حجرالاسود، ۳۴۰  
 — شامی، ۳۳۹، ۳۴۰  
 — عراقی، ۳۴۰  
 — یمانی، ۳۳۹، ۳۴۰  
 رم، ۴۷، ۲۳۶  
 رمله (محل بیلاقی اسکندریه)، ۲۶۷  
 روایال پلاس، ۲۳۰  
 رود جیحون، ۱۰۵  
 — چم محمدعلی بیگ، ۵۴  
 — دودانگه، ۴۲، ۵۱-۵۳، ۶۷  
 — زیدان، ۷۱  
 — پسیخان، ۲۰۶  
 — کاران، ۲۳  
 — بوالفریس، ۶۸  
 — بهبهان، ۶۸  
 — شاپور، ۴۰، ۴۱  
 — برم‌جمال، ۶۸  
 — زرد، ۶۸  
 — الله، ۶۸  
 — آب‌گرم، ۱۷۲  
 — تجن، ۱۱۱  
 — شور سوء، ۱۸۰  
 روس، روسیه، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۹۲،  
 ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۰،  
 ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۴  
 ریحانه، ۷۱
- زال - پُل (بر روی رودخانه قلعه رزن)، ۶  
 زاویه، ۳۸، ۵۲  
 زربینه، ۶۹  
 زعیلانی، ۲۹  
 زُناط، ۷۱  
 زندان یوسف، ۲۷۹، ۲۸۰  
 زو، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۱  
 زو علیا، ۱۶۱، ۱۷۱  
 زوسفلی، ۱۶۱، ۱۷۱  
 زور آباد، ۱۰۷، ۱۰۸  
 زهدانیه، ۳۲۸  
 زهره، ۳۲۸  
 زیادیه، ۳۲۸  
 زیرکان، ۳۸
- ژ
- ژاپون، ۳۳۷
- س
- ساعدی، ۷۳  
 سامسون ← صامسون  
 سبعه، ۲۴، ۲۸، ۵۷  
 سیاه پوش - محله، ۳۶  
 سَتی زینب، ۲۷۴  
 سَتی سکینه، ۲۷۴  
 سخنیه، ۳۲۸  
 سدِ اهواز، ۳۴، ۶۶، ۶۷  
 — خاکی، ۵۰  
 — شاپوری، ۵۰، ۵۴  
 — قدیم اهواز، ۶۵  
 — میزان، ۴۹  
 — ناصری، ۲۴، ۲۹، ۳۴، ۳۳

سنی - رود، ۱۶۵ - ۱۶۷	— نهر هاشم حویزه، ۳۴
سوان، ۲۷۷	سدیره، ۷۱
سو خچر، ۱۶۱	سربی، ۲۱۱
سودان، ۲۶۹، ۲۷۷	سرچشمه، ۶۹
سوسان، ۲۴۴ ح	سرخس، ۳۹، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۶ - ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۷
سوستاپیل، ۲۱۰ - ۲۱۳، ۲۱۹	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳ - ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۹
سوق شیخ، ۴	سرخس - رود، ۸۰، ۸۳، ۹۵، ۱۱۲
سویره، ۷۱	سرخس - قلعه، ۹۷، ۱۰۷
سویس (= سوئز) ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۵ - ۲۶۷، ۸۵،	سرخس کهنه، ۱۰۶، ۱۰۸
۲۸۶ - ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۳۱	سررود، ۱۶۱، ۱۶۹
سه تنان، ۴۴	سررود - قلعه، ۱۸۰
سه کناران، ۳۸	سرطان، ۶۹
سیاه بالا، ۸۱	سُرق، ۵۵
سیاه منصور، ۳۸	سُرکُل، ۷
سیر بیشه، ۳۸	سفارت ایران در عثمانی (اسلامبول)، ۲۳۹،
سیرزار، ۱۴۹، ۱۵۵	۲۴۰
سبیریات (از دهات بصره)، ۶۲	سلطان آباد، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶
سید صالح - محله، ۴۲	سلیمان پاشا - شارع، ۲۷۳
سید قاسم - محله، ۴۲	سلیمان - عمارت حضرت، ۳۲۸
سیرک بیگ اوغلی - ۲۴۳	سلاسل - قلعه، ۴۲، ۴۵، ۴۹
سیستان - کوه، ۱۶۵	سلطان آباد، ۶۹
سینتیل اسکوف، ۲۱۱	سلطان حسن - مسجد، ۲۸۴
<b>ش</b>	سلطان سلیم - مسجد، ۲۴۵، ۲۴۶
شاپور، رود، ۴۰، ۴۱	سلطان محمد فاتح - مسجد، ۲۴۵، ۲۴۶
شاپوری، پل، ۴۹، ۵۰	سلطانیه - قلعه، ۶
شاپوری - سد، ۵۴	سله الخبز ← خوزستان
شاخه الکروش، ۲۶، ۲۹	سلمانی، ۶۹
شاخه حمید، ۷۳	سماله، ۵۲
شاخه غانم، ۷۳	سموک، ۳۲۸
شاخه الروم، ۲۹	سنجری - مزرعه، ۳۹
شادیچه، ۸۰، ۸۱، ۸۳	سندرون، ۶۹
شاکریه، ۲۹	سنگر، ۶۳
	سنی، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴

- شالیس (= کمینۀ بزرگ اهرام مصر)، ۲۷۷  
 شام، ۲۴۴، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹  
 شاه رخیه سفلی، ۷۳  
 شاه رخیه علیا، ۷۳  
 شاه ولی، ۷۳  
 شاهان، ۳۹  
 شاه آباد، ۳۸  
 شپرتس - هتل، ۳۷۲  
 شحنه اسپرک، ۱۴۶  
 شرف آباد، ۳۸  
 شرق، ۸۵، ۸۶  
 شط العرب، ۴، ۱۴، ۲۲، ۳۴، ۴۲، ۵۷، ۵۹، ۶۱ -  
 ۶۴  
 شط فرات، ۳۵  
 شط کارون، ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۵۷، ۹۷، ۶۱، ۶۴، ۶۶  
 شط محمد، ۲۱  
 شطیط، ۴۱  
 شلگه‌ئی، ۳۸  
 شلیلی، ۵۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷  
 شمس - هتل، ۲۲۲  
 شمس آباد، ۳۸  
 شمس العماره رشت، ۲۰۷  
 شمعون، ۳۸  
 شمیران، ۳۰۴  
 شورجه، ۸۱، ۸۲، ۸۶  
 شوره، ۱۴۷  
 شور سوء - رودخانه ۱۸  
 شور سوئی، ۱۶۹، ۱۷۱  
 شوره کال، ۱۱۲ - ۱۱۵  
 شوش، ۱۵، ۴۱، ۵۵، ۲۶۲  
 شوشتر، ۱۳ - ۱۵، ۱۸ - ۲۱، ۲۳، ۳۱، ۳۳، ۳۶،  
 ۴۱ - ۴۴، ۴۶، ۵۵، ۶۱، ۶۵  
 شوشتر - رود، ۳۵، ۵۳
- شوشتر - پل، ۳۷، ۴۶ - ۵۸، ۶۶ - ۶۹، ۷۴  
 شوشتر - دروازه‌ها، ۴۲  
 شوئیب، ۲۵، ۲۶  
 شهنشاه، ۹۰  
 شیخ - محله، ۳۶  
 شیراز، ۳۳۰  
 شیر تپه، ۹۱، ۹۶  
 شیرین چاه، ۱۵۶  
 شیلی - مزرعه، ۳۸
- ص**  
 صاحبقرانیه، ۲۰، ۲۲، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶  
 صافین، ۲۴  
 صالح آباد، ۳، ۵، ۳۹، ۴۰  
 صالح آقا، ۳۶  
 صالحه، ۳۲۸  
 صامسون، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵ - ۲۲۷، ۲۲۹  
 صاین قلعه، ۳۱۹، ۳۳۰  
 صحرا - محله، ۳۶  
 صحرای ملاس، ۳۲۸  
 صخریه، ۳۲۸  
 صفا، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۳۶  
 صفاریه، ۲۴۵  
 صفحه، ۲۸  
 صفره، ۷۳  
 صندوق شکن، ۱۷۲، ۱۷۴  
 صیدخان - قلعه، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۳
- ط**  
 طامه، ۳۲۸  
 طاهر آباد، ۱۶۱  
 طاهری - مزرعه، ۳۹  
 طایف، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۹

- طیس، ۱۵۸  
 طخارستان، ۱۰۵  
 طرابوزن، ۲۱۸ - ۲۲۴  
 طراحي، ۴۲  
 طرخ‌تی، ۱۷۱، ۱۸۱  
 طره، ۲۹  
 طاله، ۷۳  
 طویجیه، ۷۰  
 طور، کوه، ۲۹۲  
 طور سینا، ح ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴  
 طهران، ۹۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۴، ۳۳۲
- ع**  
 عاشق آباد، ۳۸ ح  
 عبادان ← جزیره  
 عباس آباد، ۳۸  
 عباسی - خیابانی در مصر، ۲۶۸  
 عباسی - هتل، ۲۷۹  
 عبدالله - محله، ۴۲  
 عبدالعظیم حسنی (ع)، - امامزاده، ۳۰۴  
 عثمانی (= ترکیه)، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۶۲، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۹  
 عتبات عالیات، ۱۵، ۲۱، ۲۳۵  
 عراق، ۱۵۵، ۲۰۱  
 عراق (عجم)، ۱۴، ۳۶، ۳۹، ۷۱  
 عرفات، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۲  
 ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸  
 عسکر مکرم، ۵۲، ۵۵  
 عقبه، ۳۲۸  
 عقیلی، ۵۱ - ۵۳، ۵۶  
 علی آباد، ۶۹  
 علو بابا، ۹۰، ۹۷  
 علی کولی، ۳۸
- علی بن حسین - قریه، ۳۹  
 عماره (شهر)، ۴، ۱۵، ۱۶، ۲۷  
 عماره - رود، ۳۴  
 عمارت بیگلربیگی (اسلامبول)، ۲۴۸  
 عمود الواری، ۲۶۳، ۲۶۴  
 عنافجه، ۲۸  
 عنایتی، ۷۳  
 عنبره، ۳۲۸  
 عین زرقه، ۳۲۸
- غ**  
 غازیان، ۲۰۷  
 غریبه، ۵۶  
 غیاری، ۷۳
- ف**  
 فارس، ۱۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ۳۳۰  
 فاو، ۲۲  
 فاریاب - محله، ۱۳۲، ۱۳۴  
 فدک، ۲۹۹  
 فرات، ۳۲۸  
 فرانسه، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۲۷  
 فرج آباد، ۵۳  
 فرنگ، فرنگستان، ۶۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۱  
 فرود بن سیاوش - قلعه، ۱۵۴  
 فلاحیه، ۱۳، ۱۴، ۱۸ - ۲۲، ۵۶، ۶۸، ۷۰ - ۷۶  
 فم البحر (نام خاص در اسکندریه)، ۲۷۱  
 فم الخلیج (نام خاص در اسکندریه)، ۲۷۱  
 فیلیه، ۵۹ - ۶۲
- ق**  
 قارلی بند، قارقلی بند، ۱۱۱، ۱۱۷

- قاط سفید - کوه، ۱۷۹  
 قالون، ۳۸  
 قبر دانیال نبی، ۲۶۲  
 قبر سعید پاشا، ۲۶۳  
 قبر عبداللّه جابر ابن انصاری، ۲۶۳، ۲۶۴  
 قبر حضرت ابی طالب (ع)، ۳۳۳  
 قبر محمدعلی پاشا، ۲۸۰  
 قبلی، ۴۲  
 قزوین، ۲۷۴، ۲۰۱  
 قصاب - قلعه، ۸۳، ۸۸، ۹۷  
 قصرالدواره، ۲۷۳  
 قصرالنیل، ۲۷۵  
 قنطاریه - غار، ۱۵۴  
 قطب شمال، ۲۷۳  
 قطنیه، ۳۲۸  
 قطنیه، ۳۲۸  
 قرائقه، ۷۹، ۸۰، ۹۳  
 قرائقه - قلعه، ۸۰  
 قراتپه، ۱۰۷، ۱۰۸  
 قراتیکان، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۹۱  
 قراتیکان - رود، ۱۷۱  
 قراتیکان سوء، ۱۷۹  
 قراجان، ۷۳  
 قراسو - رود، ۸۰، ۱۵۹  
 قراقایه - قلعه، ۹۶  
 قرانتینه طور سینا، ۲۷۹ ح  
 قرنه، ۴  
 قریاب، ۱۱۳  
 قریبه، ۷۳  
 قفقاز، ۲۱۶، ۳۳۱  
 قمش اصلان آباد، ۳۸  
 قمش حاجیان، ۳۸  
 قندهار، ۹۳  
 قنطرةالنیل، ۲۷۰، ۲۷۱  
 قلعه حاج علی، ۳۹  
 حاجی ابراهیم، ۵۱  
 حاجی محمد حسین، ۵۱  
 حاجی سیّد امین، ۵۱  
 خور، ۱۷۸  
 زو، ۱۴۹، ۱۵۵ - ۱۵۷  
 سیّد، ۵۱، ۶۷  
 طوق، ۳۹  
 شیخ، ۶۹  
 قاضی، ۳۸  
 مبارکه ناصریه، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴  
 نو، ۵۱، ۸۶، ۹۷، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۲  
 قلوچه، ۳۲۸  
 قلیچ آباد - قلعه، ۸۰  
 قوئین لولی، ۱۴۷  
 قواقلی، ۱۱۰  
 قوزلق، ۱۷۲  
 قوشید خان - قلعه، ۹۱، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۴  
 قونسولگری ایران (در جده)، ۳۰۰  
 قرانسولگری ایران (در مصر)، ۲۶۸  
 قهقهه، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸  
 قیچی در، ۸۱  
 قیر - بند، ۵۴، ۵۵  
 قیر، ۲۰۲، ۲۰۳  
 قیر (شهری در شمال استانبول)، ۲۸۱  
**ک**  
 کابل، ۹۳  
 کارده، ۱۷۴  
 کارون، ۲۷، ۲۸، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰  
 ۶۱  
 کارزین، ۲۰۲

کوت سیف‌الدین، ۳۸	کانال سویس (= سوئز)، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۸۷
کوت شیخ، ۶۹	کاشان، ۴۹
کوتی، ۶۹	کاظمی، ۲۸
کوچه چشمه، ۱۵۳	کاکاعید - محله، ۴۲
کوزه گران، ۴۲	کایدان، قایدان، ۵۲، ۵۳
کوشک، عمارت دزفول، ۳۸	کبودگنبد، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵
کوک کتل، ۱۷۱	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶
کوه بزرگ ← البرز	کت کتان - محله، ۳۶، ۴۴
کوهله، ۶۹	کریستال باله لندن، ۲۶۳
کوه زر، ۵۲	کریلا، ۳۲۹
کیالان، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰	کرخه - رود، ۴، ۶، ۱۴، ۲۴ - ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۰
کیمه، ۶۹	۴۱، ۵۵
	کردستان، ۱۴، ۱۵۵
<b>گ</b>	کرسون، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳
گتوند، ۵۳، ۵۴	کرفنج، ۶۹
گذار ریگ، ۸۱	کریک، ۲۵۵، ۲۸۷
گذار شر شر، ۸۱	کرن - رود، ۱۴، ۴۱، ۵۲
گرانده هتل اسلامبول، ۲۱۰	کرنید، ۲۷۷
گردنه میرزا قاشدی، ۱۷۴	کرو، ۱۴۷
گرسون، ۲۲۵، ۲۲۶	کریشان، ۲۷
گرگان، ۸۴، ۱۰۹	کزی خشکه، ۲
گرگر - پل، ۴۲، ۴۹، ۵۰	کزدون، ۳۸
گرگر - محله، ۴۲	کشکان، ۲
گرگر - دروازه، ۴۲	کشتنی، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۹۱
گرو، ۱۴۹، ۱۵۳	کلات، کلات نادری، ۸۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۴۱
گزی، پل، ۸۱، ۸۲	۱۴۲ - ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۱۷
گلوگرد - قنات، ۵۳	کلات چای (رودخانه دوشاخ)، ۱۷۶، ۱۸۲
گنبدلی، ۸۵، ۸۶	کل ملک، ۳۸
گنجعلی برجی، ۱۴۷	کمینة اهرام، هرمان، ۲۷۵، ۲۷۶
گنجه، ۳۹، ۲۱۲	کنار پسر، ۵۱
گندکی، ۶۹	کنتی نان تایل - هتل اسلامبول، ۲۵۲، ۲۷۲
گیل واخالا - رود، ۲۰۷ ح	۲۷۳، ۲۷۸
گیو، کتل، ۱۷۴	کوانک، ۲۳، ۴۱، ۵۳

متلین، ۲۵۳، ۲۵۴	ل
مجارستان، ۲۱۱	لائین، ۱۶۱-۱۶۴، ۱۷۶
مجمع‌المال ← خوزستان	لارستان، ۲۰۲، ۲۰۳
محمدعلی پاشا (مجسمه)، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵	لاین، ۱۹۲
محمدعلی پاشا - قلعه، ۲۷۹	لب آب (سواحل رود جیحون)، ۱۰۵
محمدطاهر - شیخ، ۳۶	لیپاوی، ۶۹
محمد نیازی بای - قلعه، ۱۱۶، ۱۲۴	لنکو، ۵۱
محمدی، ۷۳	لرستان، ۱، ۱۰-۱۲، ۱۴، ۳۵، ۳۶، ۴۳
محمّره، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۴۲، ۵۵ -	لشکر - پل، ۴۲
۶۸، ۷۴ - ۷۶	لشکر - دروازه شوشتر، ۴۲
محمود شیخ طایفه مقدم، ۷۳	لطف آباد، ۱۴۳
محمود پاشا - حمام، ۲۴۱	لندن، ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۷۸
مخبر آباد - قلعه، ۷	لنکران، ۲۰۸ - ۲۱۰
مداین صالح، ۳۲۷	لنکرک - قلعه، ۸۰
مدرسه رشدیّه، ۳۱۰	لنکرگاه جدّه، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۰
مدینه، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۲۷ -	
۳۲۳، ۳۴۱، ۳۲۹	م
مدینه - آبادی، ۷۳	مداین - رود، ۲
مریچه، ۶۹	ماده‌بتو، صحرا، ۵۴
مرداب - رودخانه، ۳۰۶	مارو چاق، ۱۰۷
مرداب کش، ۳۸	ماریان باد اطریش، ۲۵۵
مرداب انزلی، ۲۰۶، ۲۰۷	مارد، ۵۶
مرده شو - محله، ۴۲	مازندران، ۲۵۵
مرغاب - رودخانه ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸	مال حیدر، ۵۲
مرو، ۳۹، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱،	مال کامحمد، ۶۹
۱۰۳ - ۱۳۹	مال کاند، ۶۹
مروه، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۳۶	مالمیر، ۵۵
مریر - کوه، ۲۴	مالی کوه بزرگ، ۱۶۱
مزدوران، ۸۱، ۸۳-۸۶، ۹۵، ۱۷۰	مالح، ۲۹
مسجد کبود گنبد، ۱۴۸	ماوراءالنهر، ۱۰۵، ۱۳۳
_____ اباصوفیه، ۲۳۶	ماه پارکان - دروازه، ۴۲
_____ خیف، ۳۱۷، ۳۲۱	مبادری، ۷۳
_____ محله، ۳۶	متوی، ۶۹



وینه (= وین)، ۲۱۱	ناوه، ۲
	نجف اشرف، ۴، ۳۵، ۳۹، ۳۲۷ - ۳۲۹
<b>ه</b>	نَجّه، ۳۸
هتل ارسبو بیگمن، ۲۷۹	نردین، ۶۹
هتل از میر، ۲۴۹	نشوه دُقرنه، ۲۳
— لندن، ۲۵۲	نشوه عثمانی، ۳۳
— برلین، ۲۵۲	نصیر - قلعه، ۸
— شپرتس، ۲۷۲	نعامیه، ۲۹
— شمس، ۲۲۲	نفته، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹
— پلاس، ۲۷۱، ۲۵۲	۱۸۲، ۱۶۰
— پیراپلاس، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۰	نودر آر، ۳۸
— پاریس، ۲۴۹	نوروز آباد، ۹۶
— اروپ، ۲۴۹، ۲۱۷	نوروز آباد - قلعه، ۹۶
— اسلامبول، ۲۳۰	نهر بن ناصر، ۷۳
— عباسی، ۲۶۸، ۲۷۹	— تیری، ۵۵
هرات، ۸۴، ۹۳، ۹۶، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۴	— خمین، ۷۳
هزار مسجد - کوه، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۴	— شیخ، ۷۳
همدان، ۴۵، ۵۵، ۶۹، ۲۰۱، ۳۰۵	— عماره، ۷۳
هندجان، ۷۰ - ۷۲	— محمود، ۷۳
هند، هندوستان، ۳۶، ۲۴۸، ۲۷۰	— مرز عادی، ۷۳
هیت، ۳۲۸	— هاشم، ۲۵، ۲۸، ۳۴
<b>ی</b>	نیس، ۲۷۲
یافه باس، ۳۲۸	نی سیاه، ۵۳، ۵۴
یالقامش، ۱۰۹	نیکچه، ۱۵۶
یکه توت، ۱۵۳	نیکی قلعه، ۱۷۸ - ۱۸۰
یلتن، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸	نیل - رود، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰ - ۲۷۲، ۲۸۳
یمامیه، ۷۱	<b>و</b>
یمن، ۲۹۹	وادی محسر، ۳۲۱
ینبع، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۲۸	واس، ۱۱۰
۳۲۹، ۳۳۲	والاجفکی (سرحد آلمان)، ۲۱۱
یونان، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۷، ۲۹۱	وعیجی، ۳۹
	ولمیان، ۴

## اشخاص

- آ
- آتابیگ ترخان، ۱۱۹
- آتاجان عرب، ۱۲۲
- آصف الدوله (والی خراسان)، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۴۰
- آفاجان خان سرتیب (نایب الحکومه دزفول)، ۲۱، ۳۶، ۶۳
- آفاخان ابن علی بن محمد خان، ۳۶، ۴۰
- آفاخان، میرزا (کارگزار بصره) ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۱۷
- آفا رضا (پسر حاجی محمدحسین صراف تبریزی)، ۳۰۸، ۳۱۲
- آفاش خان خوری، ۱۷۲
- آفا علی ← علی اکبر بروجردی
- آفا علی همت، ۴۲
- آفا عماد (برادر آفا علی اکبر بروجردی)، ۲۴۶
- آفا محمدجواد، ۲۳۱
- آفا محمدقلی، ۴۲
- آفا هادی، آفازاده [= پسر شیخ فضل الله نوری]، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۷۸، ۳۱۴
- آق یوسف، ۱۲۳
- فرق باشلاق، ۱۲۳
- قنقر، ۱۲۲
- آقتمش، ۱۰۹
- آمنه (ع) (والده حضرت رسول (ص))، ۳۳۳
- آنه خلیفه، ۱۲۳
- محمد ایشیک، ۱۲۳
- مراد پهلوان، ۱۲۲
- گلدی سردار، ۱۳۳
- نفس سردار، ۱۳۲
- یارخان، ۱۹، ۱۲۴
- آیم بیک، ۱۱۸
- الف
- اباچیک، ۱۲۳
- ابوبکر (خلیفه)، ۳۳۸
- ابوتراب، آقامیرزا، ۲۱۵
- ابوظالب (ع)، ۳۳۳
- اتابک اعظم، ۲۹۹، ۳۳۰، ۳۳۹
- احتشام السلطنه، ۳۱
- احمد، حاجی آفاشیخ، ۲۲۱، ۳۰۰
- احمدخان جمشیدی، میر، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
- اراض خان، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵



ت

- تاجر باشی انزلی، ۲۰۷  
 تاج سردار، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۳  
 تقتمش، ۱۰۹، ۱۳۴  
 تکه، ۱۰۴، ۱۰۵  
 توره، ملا، ۱۲۲  
 توفیق پاشا، ۲۸۸  
 تولی خان بن چنگیز خان، ۱۰۵  
 تیلر، مستر، (وکیل لنج)، ۶۵، ۶۶

ث

- ثامر (شیخ عچرش)، ۲۶  
 ثروت بیگ عثمانی، ۲۸۴

ج

- جابر انصاری، عبدالله، ۲۶۳  
 جابر خان - حاجی، ۵۹، ۶۲، ۶۳  
 جانی، مستر (وکیل لنج)، ۶۶  
 جراح، ۵۹  
 جُستی نین اول، ۲۳۶  
 جعبی، شیخ سلمان، ۵۶  
 جعفر، شیخ (پسر محمد خان ابن شیخ فارس)،  
 ۴۳، ۷۴، ۷۵  
 جعفر قاضی، ملا، ۱۶۰  
 جناب شیخ ← شیخ فضل الله نوری  
 جواد اصفهانی، میرزا (وکیل حاجی امین  
 دارالضرب)، ۲۲۱  
 جوهر، ۱۸  
 جهانگیر زمبوف، ۱۶۲

چ

- چاری خان، ۱۲۲

ح

- حاجب الشریعه، مشهدی محمود، ۲۵۶  
 حارون عوض دردی بهادر، ۱۲۳  
 حبیب (آدم قونسول و پسر میرزا عبدالله خان)،  
 ۲۱۰  
 حبیب الله محمره ای - شیخ، ۶۳  
 حجة الاسلام عثمانی، ۲۴۷  
 حسام السلطنه (والی خراسان) ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۲،  
 ۱۱۶، ۱۱۸  
 حسن (ع) - امام، ۲۷۳  
 — افندی، ۲۴۳  
 — تاجر بابی - ملا حاجی میرزا، ۲۸۵  
 — رشدیه، آقا میرزا (مدیر مدرسه رشدیه)،  
 ۳۱۰  
 — خان (قونسول ایران در اسکندریه و برادر  
 میرزا فرج الله خان مستنصر السلطنه)، ۲۵۹  
 — پاشا، ۲۵۹، ۲۶۰  
 حسین (ع) - امام، ۲۷۳  
 — خان، میرزا سید، ۴۲  
 — خان بیگ، ۱۲۰  
 — خان نظام الدوله، ۱۷۳  
 — خان سپهسالار، حاجی میرزا، ۲۲۲،  
 ۲۴۰، ۲۴۸  
 — شریعتمدار، حاجی شیخ، ۲۰۶، ۲۳۳،  
 ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۶۰  
 — حسین خان گرانمایه، حاجی میرزا، ۲۲۲  
 حسینقلی خان والی، ۴۱  
 حشمت الدوله (امیر جنگ)، ۳۰، ۳۴، ۵۷ - ۵۹،  
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸  
 حکیم خان، ۱۲۱، ۱۲۴  
 حیدر بابا، ۲۸۲  
 حیدر خان امیر تومان، ۳۳۰، ۳۴۱  
 حیدر قلی خان سرتیب هراتی، ۱۰۲

رضی خان مفخم‌الملک، حاجی میرزا، ۲۲۲  
رفیع خان، میرزا حاجی (پسر حاجی ملا باشی  
تبریزی)، ۲۴۳  
رکن‌الدوله (دائمی‌زاده حاجی محسن خان  
مشیرالدوله)، ۲۵۹، ۳۰۰  
رم، ۲۳۷  
رمضان علی خان سرهنگ، ۱۸، ۱۹  
ریچرز (وکیل)، ۶۵

### ز

زایر علی، ۲۹  
زُبیده، ۳۱۸، ۳۳۶  
زین‌العابدین مراغه‌ای، حاجی (= علی اوف)،  
۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳

### س

سادات اخوی، حاجی سید علی، ۲۳۹، ۲۴۱،  
۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۶  
ساری خان، ۱۱۸  
ساری بهادر، ۱۲۱  
سالار افخم، ۲۰۵  
سالور، ۱۰۴، ۱۱۰  
سالور خان، ۱۰۵  
سام خان ایلخانی، ۱۱۶  
سبحان، حاجی، ۲۹، ۳۱، ۳۲  
سبحان، شیخ، ۵۵  
سپهسالار اعظم (وزیر جنگ و وزیر امور  
خارجه)، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۹۴، ۳۳۰  
سخی، ملا، ۱۲۲  
سردار اکرم ← عبدالله قراگوزلو  
سعد، شیخ، ۵۱  
سعدالملک، ۲۹۹  
سعدبای، ۱۲۰

### خ

خان جان خان بن حسین قلیخان، ۳۵  
خان خوارزم، ۱۱۳، ۱۱۵  
خان محمد ایلخان، ۱۱۵  
خجقه سردار، ۱۰۸، ۱۳۲  
خداکرم بختیاری، ۲۳  
خداکرخان (پسر علی‌رضا خان)، ۴۱  
خدیدجه (ع) (مادر حضرت فاطمه (ع))، ۳۳۳  
خدیبو، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۴  
خراسانی، آخوند ملا کاظم، ۲۲۷  
خزعل، شیخ (برادر علی خان)، ۶۲، ۶۳  
خسرو گروسی، میرزا، ۳۴۱  
خلیل عمر، ۱۲۳  
خواجم شکور، ۱۱۱، ۱۱۲  
خواجه نفس، ۱۲۴

### د

دانیال نبی (ع)، ۴۱، ۲۶۲  
درویش بکتاش (= حاجی اسمعیل بابا افندی)،  
۲۲۶  
دکان سید، ۴۲  
دلاک اوف، حاجی مشهدی، ۲۱۴

### ذ

ذکریا دلپس (رئیس قرانتینه طور سینا - اهل  
یونان)، ۲۷۹ ح، ۲۸۹، ۲۹۱

### ر

رستم خان (پسر فتح‌علی خان لاری، حاجی،  
۲۰۳  
رضا، حاجی، ۲۹۲  
رضا پاشا (وزیر جنگ عثمانی) ۲۳۳  
رضا خان خزانه، حاجی (صدیق السلطان)، ۳۱۵

- سعيد پاشا، ۲۶۳  
 سعدي، ۲۴۷  
 سعيد خان، ميرزا (وزير امور خارجه)، ۱۴۳  
 سفرک خان، ۱۱۶  
 سلطان (شيخ جردان)، ۲۶  
 — احمد، ۲۳۷  
 — عبدالعزيز، ۲۵۱  
 — عثمانی، ۲۳۲  
 — عليخان، ميرزا، ۴۲  
 — مراد، ۲۴۸، ۲۵۱  
 — (شيخ شرفاء)، ۲۶  
 سليمان پاشا، ۲۷۳  
 سليمان خان صاحب اختيار امير تومان، ۱۷۵ -  
 ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲  
 سنت پير دوّم، ۲۳۶  
 سنگلاخ، ۲۷۹، ۲۸۰  
 سهرابخان ابن نورعلي ميرشکار، ۳۶  
 سياح محلاتی، حاجی، ۳۱۵  
 سيد رشتی (مالک پير بازار)، ۲۰۵  
 سيد محمد شاه، ۴۲
- ش**  
 شاه رکن الدين، ۳۶  
 شاپور (قيصر روم)، ۴۷  
 شاه زيد، ۴۲  
 شرحان - شيخ، ۲۹، ۳۱  
 شريف مکّه، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵،  
 ۳۳۹  
 شعاع السلطنه، ۳۳۰  
 شعبان عليخان ميرابی، ۳۲۰  
 شمس العلماء، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۶،  
 ۲۴۷، ۲۹۶، ۳۰۵  
 شيبور، شيخ، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰،
- ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۷۵،  
 ۲، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۲۴  
 شيخ الاسلام اسلامبول، ۲۳۵  
 شيخ الاسلام شيراز، ۲۰۴  
 شيخين، ۳۳۸  
 شيرعلي سعيد کبودرآهنگی، ۳۱۹
- ص**  
 صاحب ديوان (از مالکان فارس)، ۲۰۴  
 صديق السلطان، ۳۱۵  
 صديق الملک، (پسر صديق الملک جنرال  
 قونسول ايران در بلغارستان)، ۲۳۰، ۲۳۹،  
 ۲۴۰  
 صفاء الممالک (برادرزاده مشيرالدوله جنرال  
 قونسول)، ۲۳۱، ۲۳۸  
 صفي خان سلطان، ۱۹  
 صمصام الملک، حاجی، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۱  
 صمصام الممالک، حاجی، ۳۴۰، ۳۴۱
- ط**  
 طالب اوف، حاجی ملا ابراهيم، ۲۳۶، ۲۳۸،  
 ۲۴۳  
 طالقانی، سيداحمد، ۲۷  
 طاهر بگ افندی، (مدیر روزنامه ای در ترکیه)،  
 ۲۳۶، ۲۳۹  
 طغان ترکی، ۱۰۴
- ع**  
 عاشور لک، ۱۳۲  
 عاشور بیگ مزدورانی، ۸۵  
 عباس، ۲۹  
 عباس، حاجی (آشپز سردار اکرم)، ۲۸۹، ۳۰۵،  
 ۳۰۸، ۳۱۰

- عباس میرزا، (نایب السلطنه)، ۱۰۶، ۱۱۰  
 عباس افندی، ۲۸۵  
 عباس پاشا، ۲۶۴  
 عبدالحسین ابن محمدباقر خان ابن حاجی  
 رشیدالدین خان، ۳۶  
 عبدالحسین خان، میرزا، ۱۸  
 عبدالحسین خان مخیرالملک، میرزا، (فرزند  
 میرزا رفیع خان)، ۲۴۳  
 عبدالرحمن بیک (قونسول افتخاری سوئز)،  
 ۲۸۵  
 عبدالغفار ابن حاجی سید عیسی، سید، ۳۶  
 عبدالصمد، حاجی سید، ۴۳  
 عبدالعلی، مولی، ۳۲  
 عبدعلی، حاج، ۳۱۵  
 عبدالمناف (جدّ حضرت رسول (ص))، ۳۳۳  
 عبدالمطلب (پدر حضرت رسول (ص))، ۳۳۳  
 عبدالله، ۲۹  
 عبدالله ← جابر بن انصاری  
 عبدالله - شیخ، ۷۴، ۷۵  
 عبدالله خان، میر، ۷۱، ۷۲  
 عبدالله خان ← قراگوزلو  
 عبدالله خان، میرزا (قونسول ایران در ینبع و  
 نایب مفخم السلطنه)، ۲۱۰، ۳۲۶، ۳۳۲  
 عبیدالله خان - مولی، ۳۲  
 عبیدالسید، (شیخ حردان)، ۲۶  
 عبدالله بن شیخ عیسی، شیخ، ۷۴  
 عبدالله خان، میر، ۷۰  
 عبدالله خان، ۲۰۴  
 عبدالانام (شیخ بنی نعامه)، ۲۶  
 عبود جدی کاظمینی، حاجی، ۳۱۵، ۳۲۳  
 عبود (شیخ خنافره)، ۷۳  
 عبیدالله، شیخ، ۲۱۵  
 عثمان پاشا، ۲۷۳  
 عزالملک شیرازی، حاجی، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۱  
 عزیزالله خان، حاجی، ۴۲  
 عطا خان سرکرده، ۱۷۳  
 علی (ع)، ۲۵۷، ۲۷۳، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹  
 علی (پسر منیشد)، ۳۲  
 علی (دلاک)، ۲۴۲  
 علی (پلیس پلاتن)، ۲۲۵  
 علی آقا حمله شامی، حاج (پسر محمد آقا  
 شیرازی)، ۳۱۹  
 علی ابن سعاس (شیخ)، ۵۱  
 علی ابن غافل - شیخ، ۴۰  
 علی بن موسی الرضا (ع)، ۲۸۲  
 علی اکبر بروجردی (آقا علی اکبر)، ۲۳۲، ۲۳۴،  
 ۲۳۹، ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۱،  
 ۳۰۴  
 علی اکبر خان مفخم السلطنه، میرزا (قونسول  
 ایران در جدّه)، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴  
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴  
 علی بابا، ۹۷  
 علی تبریزی، حاجی ملا (وکیل حاجی  
 محمدباقر رضا اوف تبریزی)، ۲۱۹  
 علی رضا خان، ۴۱  
 علی سفاف - سید، ۲۸۲  
 — مردان خان سرتیپ تیموری، ۸۰، ۹۳  
 — مجتهد، شیخ، ۵۸  
 — عماد روضه خوان (= عمادالمحققین)،  
 ۳۱۰، ۳۰۹  
 — عمده الملک - حاجی، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷،  
 ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶  
 عمر (خلیفه)، ۳۳۸  
 غ  
 غازان بابا، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰

- غفار، ۲۵۸، ۳۰۵  
 غفار میرابی، ۳۲۰  
 غلام حسین شوشتری، ۵۰  
 غلامعلی طهرانی حمله‌دار - حاجی، ۳۳۲  
 غزالی شتاب پولک نیک نقولا قورنینی قارایف،  
 ۱۷۵ - ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱  
 غیث - شیخ، ۷۴
- ف**  
 فاطمه (ع)، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۳۳  
 فاطمه بنت اسد، ۳۳۷، ۳۳۹  
 فتحعلی خان لاری (حاکم لارستان)، ۲۰۳  
 فخیم‌الملک (قونسول ایران در بادکوبه)، ۲۱۰،  
 ۲۱۵  
 فراغنه، ۲۶۳، ۲۷۶  
 فرانسوا ژرف (امپراطوار اطریش)، ۲۲۳  
 فرج‌الله خان مستنصرالسلطنه (جنرال قونسول  
 ایران در مصر)، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۱،  
 ۲۸۳، ۲۸۵  
 فرحان (شیخ آل کثیر)، ۱۸، ۵۱  
 فرمانفرما - شاهزاده والی خراسان، ۱۱۴، ۱۱۶  
 فضیل (شیخ عساکره)، ۷۳  
 فضل‌الله خان (رئیس تلگراف)، ۳۴۱
- ق**  
 قائم مقام، ۳۰۱  
 قادر نیاز خان، ۱۲۲  
 قاشدی، میرزا، ۱۷۴  
 قاق شال، ۱۲۳  
 قراگوزلو، عبدالله خان سردار اکرم، ۱، ۷۹، ۱۰۳،  
 ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۹۸، ۳۰۵  
 قراگوزلو مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه، ۱، ۷۹،  
 ۱۰۳
- قرا یوسف، ۳۳۸  
 قره بیگ، ۱۲۲  
 — شیطان، ۱۱۶  
 — یوسف، ۱۲۳  
 قطعی بای، ۱۲۲  
 قلطاق بای، ۱۱۹  
 قلیچ آق سقال، ۱۲۲، ۱۲۴  
 قلماق بای، ۱۲۴  
 قوام‌الملک، از مالکین فارس، ۲۰۴  
 قوشید خان، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۴،  
 ۱۲۸، ۱۳۹  
 قوللر سردار، ۱۲۳  
 قیصر رُم، ۲۳۷  
 قیقوسز سلطان (= قوقوسز)، ۲۸۲
- ک**  
 کارنول، مسیو، ۲۱۶  
 کاظم، حاجی (پسر حاجی عبود جدی)، ۳۱۵  
 کاظم خان میرزا کارگزار محمره، ۶۸  
 کاظم حمله‌دار - حاجی، ۳۲۳، ۳۲۴  
 کریم خان، ۲۲  
 کریم خان بن باقر خان بن کلب علی خان (رئیس  
 طایفه دیناروند)، ۴۱  
 کریم دردی، ۱۱۸  
 کساء، ۲۹۹  
 کمیل اسطون، ۲۷۶  
 کهننگ سردار، ۱۱۸  
 گرانمایه ← حسین خان
- گ**  
 گرچک، ۱۲۳
- ل**  
 لانیونی ادریان، ۲۹۱

- لایسو (کاپیتان)، ۲۲۷  
 لقمان، ۲۶۲  
 لوید اطریشی - کمپانی، ۲۱۹
- م  
 مأمون بن هارون الرشید، ۲۷۷  
 مجید حمله‌دار - حاجی، ۳۳۲  
 محسن، سید، ۲۴  
 محمد (ص)، ۲۶۸، ۲۷۳، ۳۳۳، ۳۳۵ - ۳۳۷  
 — مولى (پدر مولى فرج‌الله)، ۳۴  
 — آقا شیرازی، حاجی، ۳۱۹  
 — امین خان، ۸۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵  
 — اسمعیل مغازه، حاجی، ۲۳۱، ۲۳۶  
 — ابراهیم، حاجی (برادر حاجی محمد  
 اسمعیل مغازه)، ۲۳۱، ۲۳۶  
 — امین خان (پسر آقاش خان خوری)، ۱۷۲  
 — بردی خان، ۱۱۹، ۱۲۴  
 — بن جعفر المتوکل (خلیفه ۱۳)، ۴۴  
 — بن فلاح سید، ۳۲  
 — باقر رضا اوف تبریزی، حاجی، ۲۱۹  
 — حسن خان - حاجی، ۳۲۴  
 — حسین تاجر، ۲۱۰  
 — حسن خان - حاجی (آدم امجدالدوله)،  
 ۳۱۱، ۳۱۵  
 — حسین صراف تبریزی - حاج، ۳۰۸  
 — خان، حاجی (جد سردار اکرم مؤلف رساله  
 مکه)، ۳۳۰، ۳۴۰  
 — خان نصرت‌الملک صاین قلعه‌ای (نواده  
 سلیمان خان صاین قلعه)، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۴۱  
 — خان جلایر، سید، ۱۵۱  
 — خان - شیخ (برادر شیخ! مزعل خان)، ۶۳،  
 ۷۵  
 — زمان (آقا)، ۴۲
- شیخ، ۱۳۲  
 — طاهر - حاجی شیخ، ۳۷  
 — علی پاشای اول، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۰  
 — علی میرزا، ۴۹  
 — علی خان، ۱۵۱  
 — علی - حاجی شیخ، ۴۳  
 — علی خان عراقی، ۳۶  
 — علی میرزا (سرهنگ)، ۱۸  
 — علی بیگ، ۵۴  
 — علی تجار تبریزی، حاجی، ۳۲۱  
 — علی خان مسیو - میرزا، ۳۱۰  
 — علی خان، میرزا، ۲۸۳، ۳۰۵  
 محمد علی بابا (مرشد کل بکتاشیه)، ۲۸۱  
 — گیاه‌خوار، سید، ۵۴  
 — لطفی بابا - حاجی (رئیس بکتاشه)، ۲۸۲  
 — مراد بای، ۱۲۳  
 — نیاز بای، ۱۱۳  
 — وردی خان، ۱۱۹  
 محمود خان موقرالدوله - حاجی میرزا (برادر  
 حاجی مشیر لشکر)، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۰،  
 ۳۴۱  
 محمود پاینده، ۱۲۳  
 محیی (شیخ شرفاء)، ۲۶  
 مخاد بای، ۱۲۳  
 مختار پاشا، ۲۶۸، ۲۷۳  
 مراد بای، ۱۲۲، ۱۲۴  
 مزعل خان معز السلطنه، شیخ، ۱۷، ۲۲، ۵۵، ۵۷،  
 ۵۹ - ۶۲، ۷۵  
 مزبان - شیخ طایفه قاطع، ۲۶  
 المسترشد بالله ابو منصور فضل ابن المستظهر،  
 ۴۵  
 مستنصر السلطنه ← فرج‌الله خان  
 مشکوة طیب، ۳۰۷

- مشیرالدوله، حاجی محسن خان، ۲۵۹  
 مشیرالسلطنه، ۳۴۱  
 مشیر لشکر - حاجی، ۳۱۴ - ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۴۱  
 مصطفی خان مترجم (برادر میرزا فرج‌الله خان)،  
 ۲۸۱  
 مطب خان، مولی، ۳۲، ۳۳  
 مطیلب (شیخ مروانه)، ۲۷  
 مظفرالدین شاه، ۳۲۳، ۳۳۰  
 معتضد السلطان، ۳۱۶  
 معزالسلطنه ← مزعل خان  
 معین السلطان، ۳۱۴، ۳۱۹  
 — السلطنه رشتی، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۴۱  
 — الممالک رشتی، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۶،  
 ۳۳۰، ۳۴۱  
 — التجار رشتی، ۳۲۷  
 — التجار بوشهر، حاجی آقا محمد، ۵۷، ۶۰  
 — نظام درجین، ۳۱۶  
 مفتخ‌السلطنه ← علی اکبر خان  
 مقیمی (شیخ خانفاره)، ۷۳  
 ملاولی، ۱۲۳  
 مکرری، محمد صالح خان، ۵  
 ملا باشی تبریزی - حاجی، ۲۴۳  
 ملک‌التجار، ۶۰  
 مله حیران، ۱۲۱، ۱۲۴  
 مملی بیگ، ۱۱۹، ۱۲۴  
 منتصرالملک (از مالکین فارس بهبهان)، ۲۰۴  
 منیع‌السلطنه ← اوانس خان ارمنی  
 منیشد (ولد عبدالله)، ۲۹، ۳۱، ۳۲  
 موسی، حاجی سید، ۲۷  
 موسی، حاجی، ۳۰۲  
 موسی (ع)، ۲۹۲  
 موسی افندی (مدفون در جدّه)، ۳۰۳ ح  
 موقرالدوله ← محمود خان
- موکھی، ۴۲  
 مهاوی، شیخ، ۲۵، ۳۰، ۳۲  
 مهتریگ، ۱۲۱  
 مهدی - حاجی (مدیر روزنامه اختر)، ۲۲۱، ۲۳۹  
 مهودر، شیخ بنی ساله، ۲۵  
 میرزا (صاحب منصبی در بادکوبه)، ۲۱۰  
 میکادو (امپراطور ژاپن)، ۲۵۱
- ن**  
 ناصرالدین شاه، ۱۰۶، ۱۳۲  
 ناپلیان سوم (= ناپلئون) ۲۷۲  
 نایب‌الصدر، حاجی، ۱۱۰، ۱۱۵، ۲۵۴، ۳۰۵، ۳۰۸  
 نادرشاه افشار، ۴۹، ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰،  
 ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷  
 ناظم‌الملک (جنرال قونسول)، ۲۱۶  
 نادر علیخان (پسر شعبان علیخان میرابی)، ۳۲۰  
 نصرالله خان علیخانی، ۲۰۴  
 نصیرالملک (از مالکین بهبهان)، ۲۰۴  
 نصرت‌الملک ← محمد خان  
 نصرالله خان ابن موسی عبدالله خان، مولی، ۳۲  
 نظام‌الدوله، ۹۳  
 نظام‌السلطنه، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۳۱ - ۳۳، ۳۸،  
 ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۷۴،  
 ۷۵  
 نظام‌العلماء، ۳۳۴  
 نعمت - حاجی (شیخ بنی ساله)، ۲۵  
 نعمت سیف‌السادات - سید، ۲۸  
 نفس بیگ، ۱۲۰، ۱۲۲  
 نقی (شیخ آل بوغریه)، ۲۶  
 نقی خان سرتیپ، ۱۴۵  
 نوح (ع)، ۲۶۴  
 نورمحمد قلیچ، ۱۱۹  
 نوروردی خان، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۹

- نوری، حاج شیخ فضل‌الله (جناب شیخ، آقا،  
 شیخ آقا بزرگ)، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳،  
 ۲۱۵-۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۶-۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶،  
 ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵،  
 ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴-۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰-  
 ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۵-۳۲۷، ۳۳۱
- نیاز بیگ، ۱۲۱
- و
- والی پاشا، ۳۲۳  
 والی حجاز، ۳۲۳  
 والی مکه، ۳۰۳  
 وکیل الرعایا تبریزی - حاجی، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۶،  
 ۳۰۵  
 ولی، ملا، ۱۲۳  
 ولی - استاد، ۱۲۰  
 ولی ساریان، ۱۲۲
- ه
- هادی ← آقا هادی  
 هاشم، ۳۳، ۳۴  
 هولند (وکیل کمپانی لنج)، ۶۶
- ی
- یازی آنه حسن بیگ، ۱۲۳  
 یالقاش، ۱۰۵، ۱۱۰  
 یمین‌الملک، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۴۱  
 یمین نظام، ۳۱۶  
 یموت، ۱۰۴  
 یوسف (ع)، ۲۷۹، ۲۸۰  
 یوسف (از اعضای خانواده سردار اکرم)، ۲۲۷،  
 ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۵،  
 ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲،  
 ۳۲۰  
 یوسف خان (سرهنگ اطریشی)، ۱۸

طایفه‌ها، عشایر، سلسله‌ها، قبیله‌ها، خاندان‌ها،  
فرقه‌ها، ملبیت‌ها

الف	آ
ابن غانم، ۵۹	آروق، ۱۲۳
ابن کنعان، ۵۹	آروق پرنگ، ۱۲۱
آبه، ۱۲۰	آفتاب پرستی، ۲۷۶
اخیاری، ۵۸	آقرباش قاپان، ۱۲۲
اخیه (پیروان اخی اورن)	آقزی یوسف، ۱۲۰
ادریس، ۶۰، ۵۹	آق صوفی، ۱۲۰
ارامنه، ۴۳، ۶۵، ۲۲۶، ۲۵۰، ۳۳۷	آلاجه گز، ۱۲۰
اردلان، ۱۵۵، ۱۵۶	آلاسقل، ۱۲۰
اردوقاجا، ۱۰۹	آلاشه، ۱۱۸
ارساری، ۱۳۲	آلام، ۱۰۹
ارسلان، ۱۰۹	آل بوروایه، ۲۷
استاد توره، ۱۱۸	آل بوغریه، ۲۶
استرآباد، ۱۰۹	آل کنیر، ۱۸، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۵۱
اسماعیل، ۱۰۹	آلیلی، ۱۶۳
اصولی مذهب، ۵۸	آلمان، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۸،
اعراب ← عرب	۱۳۰، ۱۳۳
اقتمش، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۹	آنابولگی، ۱۰۹
اکوز جلکی، ۱۰۹	آنه قلیچ کور، ۱۱۸
البو فرهان، ۵۹	

بق بُرن، ۱۱۹	البو قبیض، ۷۳
بقرداق، ۱۲۱	البو معرف، ۵۹
بق قره، ۱۰۹	الآمان، ۹۱، ۱۰۸
بکتاشیه، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲	الوار ← لر
بلاغ (کُرد)، ۱۷۱	امان‌الله خان، ۱۱۸
بنی اسد، ۲۷، ۳۰، ۳۱	امان شاه، ۱۲۱
بنی خالد، ۷۰	اوزبک، ۱۰۵
بنی ساه، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲	اهاب، ۱۰۹
بنی شیبه، ۳۳۹	اهل سنت، سنتی، ۱۶۴، ۲۲۱، ۲۳۲، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸
بنی طرف، ۱۷، ۲۴ - ۲۶، ۲۹ - ۳۵، ۷۳	ایلات فارس، ۲۰۳
بنی نعامه، ۲۶	مُتفج - ایلات، ۲۸
بهارلو، ۲۰۳	ایل لرستان، ۱۱، ۱۲
بیات، ۱۵۵، ۱۵۶	ایطالیائی، ۲۳۱
بیگ، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴	
بیگ بولگی، ۱۰۹	
بیکسی، ۱۰۹	<b>ب</b>
بیگ لی پرنگ، ۱۲۱	بابی، ۴۳
بیگ لی خر، ۱۲۲	باشارجه، ۱۰۹
	باقاش، ۱۰۹
<b>پ</b>	باقجه، ۱۲۱
پرنگ، ۱۲۱	باوی - ایلات، ۵۷، ۵۹، ۶۱
	بای، ۱۱۹
<b>ت</b>	بایراج، ۱۱۸
تاتار، ۳۳۱	بجان، ۱۲۱
تپاز، ۱۲۱	بخارایی، ۲۳۳، ۲۳۴
ترک، ۳۴۱	بختیاری - سوار، ۷۴
ترک ترکستان، ۳۳۱	بخش - ایل، ۱۱۹، ۱۲۴
ترکمان، تراکمه، ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹	بدنگ، ۱۱۸
- ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۴ - ۱۲۶، ۱۲۸	برخاز، ۱۱۰
- ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶	برشن، ۱۲۰
۱۷۳، ۱۹۱، ۲۳۳	برقاز، ۱۲۰
تراکمه آلیلی، ۱۶۳	بری، ۱۲۰
تشیع، ۳۳۸	بغلانیه، ۵۹

تقتمش، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶،  
۱۲۸، ۱۳۹

تکه، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۴ - ۱۲۹،  
۱۳۲ - ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۸، ۱۷۲

تلقر - سادات، ۴۳، ۵۳

توپچی گزوی، ۱۸

توپچی ملایری، ۱۸

توپچی نهانندی، ۱۸

توره طیمور، ۱۰۹

تیموری، ۱۰۵

### ث

ثانی گوک باش، ۱۵۰، ۱۶۸

ثوامر، ۵۹

### ج

جباره، ۵۲

جرف، ۲۴

جلایر، ۱۵۰

جمشیدی، ۸۰، ۱۰۵

جورکی، ۸

جوزانلو (کرد)، ۱۵۴

### چ

چرش، ۱۲۰

چرغان، ۱۲۲

چعب، ۶۲، ۷۲

چلتک، ۱۱۹

چوروک، ۱۲۰

چولوم، ۱۰۹

چهارمحال - فوج، ۱۸

چینی، ۳۵۵

چیبه دیمز، ۱۲۱

### ح

حاجی بلات، ۵۲

حاجی صوفی، ۱۲۰

حردان، ۲۶

حسین علی، ۱۱۸

### خ

خر، ۱۲۲

خراسانی، ۱۱۸

خرقانی - توپچی، ۱۸

خرلچی، ۸۹، ۹۰، ۹۳ - ۹۵

خطائی، ۲۶۰

خنافره، ۷۳

خواجه، ۷۲، ۱۲۳

خوارزم، ۱۰۹

خوارزمیان، ۱۱۵، ۱۱۶

خیوق لو، ۱۵۴

### د

داز، ۱۰۹

داهش ایماق، ۱۲۰

دلآک وکیل، ۱۲۰

دیرکوند، ۶، ۷، ۹، ۱۱

دیناروند (لُر)، ۴۰

### ذ

ذاکر، ۱۱۹

### ر

رشوانلو، ۱۶۸

روس، ۲۱۵

رودبند - سادات، ۳۷

- رویدات، ۵۹
- ژ**
- ژن ترکی، ۲۵۰
- ژاپونی، ۳۳۵
- س**
- سادات، ۲۷
- \_\_\_\_\_ بازار، ۳۷
- \_\_\_\_\_ تلقر، ۵۳، ۴۳
- \_\_\_\_\_ سید غفاری، ۳۷
- \_\_\_\_\_ شاه‌رکن‌الدین، ۳۷
- \_\_\_\_\_ شوشتر، ۴۳
- \_\_\_\_\_ گوشه، ۴۳، ۳۷
- \_\_\_\_\_ مرعش، ۴۳
- \_\_\_\_\_ نوریه، ۴۳، ۳۷
- \_\_\_\_\_ میدان شیخ، ۴۲
- ساروق - ایل، ۱۰۵ - ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶ - ۱۱۸
- ساک، ۲۴
- سالور، ۹۷، ۱۰۴ - ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۳
- سعید، ۲۹
- سلطان عزیز، ۱۱۹
- سنّی ← اهل سنّت
- سواره عرب، ۹۰، ۹۳
- \_\_\_\_\_ خداکرم خان بختیاری، ۲۳
- \_\_\_\_\_ بختیاری، ۲۳
- \_\_\_\_\_ عراقی، ۲۳
- \_\_\_\_\_ فیلی، ۲۲
- سواری، ۲۷، ۳۰، ۳۱
- سوختی، ۱۱۸
- سودانی، ۳۰، ۳۱
- سیاح، ۲۹
- سیچمز، ۱۲۰، ۱۲۴
- سیدبیگ، ۱۱۸
- سید غفاری - سادات، ۳۷
- سیلانخور - فوج، ۱۸
- ش**
- شاه رکن‌الدین - سادات، ۳۷
- شامی، ۳۳۴، ۳۳۵
- شاهسون دیرین، ۲۱
- شرفاء (مکه)، ۲۶، ۳۲
- شریفات، ۷۱
- شمخالچی، ۸۲، ۸۳، ۹۲
- شیخوانلو، ۱۷۰
- شیعه، ۴۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۳۴ - ۳۳۸
- ص**
- صابه، ۵۸
- صغیر، ۱۲۰
- صیاد، ۱۰۹
- ط**
- طور، ۱۱۹
- ظ**
- ظاهربیگ، ۱۱۸
- ع**
- عاد - قوم، ۳۲۷
- عامه ← اهل سنت
- عجم (= ایرانی)، ۲۷۴
- عجم (فارس)، ۶۲
- عثمانی (اهل)، ۲۹۵
- عثمانی - دولت، ۱۵، ۱۶، ۲۲

- عچرش، ۲۶  
 عرب، اعراب، ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۲، ۷۱، ۷۷، ۸۹، ۹۳، ۹۹ - ۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۰۷ - ۳۱۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱
- عرب - سواره، ۹۰، ۹۳  
 عساکره، ۷۳  
 عوض خان، ۱۱۸  
 عیسوی، ۲۲۶
- غ**  
 غریبه، ۲۵  
 غنافجه، ۵۱، ۵۲
- ف**  
 فاطمین، ۲۷۹  
 فرنگیها، ۳۳۵، ۳۳۶  
 فوج سیلاخور، ۱۸  
 — فدوی، ۱۹، ۲۰، ۷۵، ۷۹، ۱۴۱، ۱۸۳  
 — قزایی، ۱۰۸  
 — مخبران، ۲۰  
 — فریدن، ۱۹
- ق**  
 قابیل، ۱۱۹  
 قاضی، ۱۲۰  
 قانلی باش، ۱۱۸  
 قاطع، ۲۶  
 قاید حسن خان، ۵۲  
 قپر، ۱۲۰  
 قرانتین (طورسینا)، ۲۹۰  
 قره، ۱۲۳  
 — احمد، ۱۲۱
- جه، ۱۲۳  
 — قنقر، ۱۲۲  
 — گزگل، ۱۲۱  
 قره گچی آقا، ۱۰۹  
 — گوکجه، ۱۲۲  
 — مان، ۱۰۹  
 قزل، ۱۱۸  
 قزلباش، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۷۷  
 قشقائی، ۲۰۳، ۲۰۴  
 قشون عراق عجم، ۲۱  
 قشون آذربایجان، ۲۱  
 قلتبان، ۱۱۱  
 قلاق خُتر، ۱۲۲  
 قلجه، ۱۱۸  
 قنقر، ۱۲۲  
 قوجه علی، ۱۱۸  
 قورد، ۱۱۹  
 قوقی زرنگ، ۱۲۲
- ک**  
 کبودر آهنگی، ۲۱۰  
 کپشانلو، ۱۵۰، ۱۵۴  
 کمپانی لنج انگلیس، ۶۵  
 کُرد، ۱۲۱  
 کمسی، ۱۲۰  
 کنی، ۱۲۱  
 کوت شیخ، ۲۴  
 کور، ۱۲۰  
 کور صغیر، ۱۲۰  
 کهنه جلایر، ۱۵۰
- گ**  
 گاومیش (بنی طرف)، ۳۴

- گرجی، ۳۶  
 گزوسی - توپچی، ۱۸  
 گوشه - سادات، ۳۷، ۴۳  
 گوک، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰  
 گوکجه، ۱۲۲
- ل**  
 لُر، الوار، ۸، ۱۱، ۱۳، ۳۶  
 لی‌که، ۱۰۹
- م**  
 مادی، ۱۱۹  
 مانوی، ۲۶۲  
 مُتفج - ایلات، ۲۸  
 مجاور، ۱۲۳  
 مجوس، ۴۳  
 محیسن، ۵۹، ۶۰  
 مرعش - سادات، ۴۳  
 مروانه، ۲۷  
 مسلمان، ۲۱۳  
 مُسطور، ۵۹  
 مقدم، ۷۳  
 ملایری - توپچی، ۱۸  
 ملک امان، ۱۲۱  
 مطلب، ۲۷  
 موجک، ۱۲۲  
 موسی، ۱۰۹  
 مهنه، ۱۰۱  
 میریش، ۱۱۹  
 نصّار، ۵۹، ۶۰
- نصارا، ۳۳۷  
 نوریه - سادات، ۳۷، ۴۳  
 نهاوندی - توپچی، ۱۸  
 نیس، ۲۴  
 نیکجه، ۱۵۵
- و**  
 واناش، ۱۱۹  
 وکیل، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴  
 ولی خرنندی، ۱۲۱
- ه**  
 هزاره، ۱۰۵  
 هاللات، ۵۹  
 هندی، ۳۳۱  
 هیرانلو (کُرد)، ۱۷۰
- ی**  
 یاجی، ۱۰۹  
 یاری گوکجه، ۱۲۲  
 یاسمان، ۱۱۹  
 یاغلی، ۱۲۱  
 یالاج، ۱۰۹  
 یعقوب، ۱۰۹  
 یغمور بیگ، ۱۱۸  
 یک ره، ۱۲۱  
 یُلنق، ۱۲۰  
 یموت، ۱۰۹  
 یوسف، ۱۲۳  
 ینکی چری (ینی چری)، ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۵۰  
 یهود، ۳۳۷، ۳۱۶، ۴۳، ۶۵

## واژه‌ها، اصطلاحاتِ مدنی، اجتماعی

اکسپرس، ۲۶۶	آ
اگال (ظِ عقال؛ رشته‌ای که تازیان دور سر بندند)،	آتشی - کشتی، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۸۸
۳۱۸	آتلق، ۱۲۳
الجه، ۱۳۱	آسانسور، ۲۴۵، ۲۴۶
الجه ابریشم، ۲۸۴	آسیای باد، ۸۳
امپراتوریس (= ملکه، پادشاه زن)، ۲۷۲، ۲۷۷	آفتابه لگن، ۲۰۶
امپریال (= سکه‌ای طلا که در دوره تزاری در	آفیس (= دفتر)، ۲۲۹
روسیه رواج داشته است)، ۲۱۵	آلاچیق، ۱۳۸
امیر تومان، ۳۴۱	آلاچیق نشین، ۱۱۸
امیر خانی، ۹۰	
انترسان (= جالب توجه)، ۲۰۶	<b>الف</b>
انتیکه خانه (= عتیقه خانه، موزه)، ۲۷۸	احرام، ۲۸۷، ۲۹۳ (احرام بستن، محرم شدن)
انفیه دان مینا، ۲۴۶	اربابی، ۲۰۴
انقوره، ۱۵۸	اسب بازی، ۲۴۳
اوبه، ۱۳۰	اسب کُردن عربی، ۳۲۵
اوکات (= وکیل)، ۲۶۱	استاسیون، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۵
اهالی حاج (= حاجیها)، ۲۹۱	استاندر رویال (قصر سلطنتی)، ۲۳۰
ایستیم لنج (قایق بخار)، ۲۸۸، ۳۰۱	اسکله، ۵۷
ایلات، ۸	اشرفی، ۱۳۶، ۱۳۷
ایلغار، ۱۱۴، ۱۳۲	اقاوات، ۳۵
ایلچی بگ (= آقای سفیر)، ۲۳۵	

پاره (واحد پول)، ۲۵۲، ۲۴۵ ح، ۲۴۶، ۲۴۹،	ایلخانی، ۲۰۲
پاسپورت (تذکره) ۲۱۰، ۲۵۳، ۳۰۱	
پالان قجری، ۳۱۶	<b>ب</b>
پایدار - تفنگ، ۱۳۴	بادسام، ۷، ۱۳، ۱۹
پروتکل، ۱۷۷	باد سموم، ۱۳
پُلتیک دان، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۳۵	باد شرجی، ۱۴، ۱۹
پلیس دریائی، ۲۵۳	باد گاز (کشتی دودی کوچک)، ۲۸۹
پول سفید، ۳۳۳	باد موافق، ۳۰۱
پول سیاه، ۳۳۳	بادی - کشتی، ۲۹۶
پول مقدس، ۲۳۱	بارکاس (نوعی کشتی)، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
پهلوبندی، ۱۱۳	باز یافتگان حضور، ۱۴۱
پیاده، ۲۲	باستیان، ۲۲، ۹۱، ۸۸، ۱۶۴
پیاده تفنگچی، ۲۲	باش ترجمان، ۲۳۸
پیشکش، ۲۰۱ - ۲۰۳	باقی، ۲۰۳
	بال ماسکه، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹
<b>ت</b>	برهان (نوعی مرغابی)، ۷۷
تخته قاپو کردن، ۱۱	بز غنچ، ۱۱۲
تذکره، ۲۱۶، ۳۰۱	بستنی، ۲۸۳
تذکره قرانتین، ۲۸۹	بلاس (نوعی کشتی)، ۶۴
ترن، ۲۵۶	بلاس لنج، ۶۶
ترن اسنی یوسن، ۲۶۵	بَلَم، ۳۰
ترن اکسپرس، ۲۶۵، ۲۸۵	بلمچی، ۲۵۳، ۳۰۲
ترن الکتریک، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸	بند بازی، ۲۴۳
ترن بخاری، ۲۶۶	بنوه کردن، ۵۸
ترن شمن دفر، ۲۶۵	بُنه، ۳۰۰
ترومتر، ۱۳	بوریا (نوعی مصالح که در ساختمان به کار
تفنگچی، ۳۰۶	می‌رود)، ۱۴، ۲۹، ۵۷
تفنگ پایه‌دار، ۱۳۴	به نمک با محک مبارک قسم، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۰،
_____ دورزن، ۸۴	۱۴۹
_____ خاندار، ۸۹، ۱۳۴	بیرق، ۳۱۹
_____ خرلی، ۸۹	
_____ دست پر، ۱۴۶	<b>پ</b>
_____ دور زن، ۱۳۴	پارلمند (= پارلمان)، ۲۲۴

- جوزق، ۱۲۷  
 جوکن (قسمی حیوانات)، ۳۹، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۶  
 جهاز آتشی، ۶۲
- چ**  
 چاپارخانه، ۸  
 چادر پوش (خیمه، چادر بزرگ)، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۲  
 چادر قلندری، ۶  
 چال شتر (نوعی غذا)، ۱۲۸  
 چپیه، ۳۱۸  
 چراغ الکتریک، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۹۱  
 چراغ گاز، ۲۶۱  
 چندل (چوب)، ۷۴  
 چوب گز، ۹۲  
 چهار تارترکی، ۲۲۳  
 چهل چراغ، ۲۶۰
- ح**  
 حارسه، ۳۰۳  
 حبه (واحد تقسیم آب)، ۲۷۰  
 حصار چوبی، ۲۸۹  
 حق القدم، ۳۲۰  
 حقه، ۲۲۵، ۲۸۴  
 حکایت چوب و پول و پیاز، ۳۰۷  
 حکیم (دکتر)، ۲۹۵، ۲۳۱  
 حلواى ارده، ۲۲۳  
 جمال باشی، ۳۰۳  
 حمام تطهیر، ۲۸۷  
 حمله دار، ۳۲۴  
 حور (اراضی پستی که آب رودخانه‌ها در آن جمع شده مثل دریا موج می‌زند)، ۴، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۴۱
- دوشاخدار، ۱۳۴  
 دو لول، ۱۳۴  
 طلیعه، ۱۱، ۱۶  
 مارتین، ۱۱، ۱۶  
 ورندل، ۴۱، ۴۶  
 تلبیه (لیک گفتن در حج)، ۲۹۳  
 تلفن، ۲۵۰  
 تلگراف، ۳۰۲  
 تلگرافچی، ۶  
 تلگرافخانه، ۵۲  
 تمام شاهین (کشتی بار گرفته و با ظرفیت کامل)، ۲۸۶  
 تنگه بخارایی، ۱۳۹  
 تنویر استجبانی احرام، ۲۸۷  
 توپ بزرگ اطریشی، ۲۲  
 توپچی، ۴۶  
 توپخانه، ۵۸  
 توپ دهن‌پُر قدیم، ۲۱  
 توپ ته پر، ۱۴۶، ۱۴۷  
 توپ کوهی اطریشی، ۲۱  
 تومان محمد حسین، ۱۲۹  
 تیاطر (= تئاتر)، ۲۴۳، ۲۷۳  
 تیاتر واریاته، ۲۷۴
- ج**  
 جان پناه، ۹، ۸۸  
 جزر و مد، ۵۹  
 جسر (پل)، ۲۰۷  
 جلفه بنی ساله (نوعی اسب)، ۲۵  
 جنرال قونسول، ۲۲۲، ۲۶۸  
 جُنَی (جُنیه، لیره مصری برابر با ۱۰۰ غرش یا ۱۰۰ ملیم)، ۲۶۲  
 جوجوق (دلاک جوان)، ۲۴۲

دگل کشتی، ۲۹۴، ۲۹۷

دلیل قونسول، ۲۴۱

دلو، ۹۵

دوبه (نوعی کشتی)، ۶۵، ۲۸۹

دود دادن، (ضد عفونی کردن)، ۲۹۰

دود قرانطینی (ضد عفونی کردن)، ۲۵۹

دودی کوچک (= ایستیم لنج) - کشتی، ۲۸۹

دور زن - تفنگ، ۱۳۴

دوشاخدار - تفنگ، ۱۳۴

دولول - تفنگ، ۱۳۴

دیرک (چادر)، ۳۱۹

دیرکتر، ۲۷۲

دیگ جوش، ۲۸۲

دیمه، ۲۴

دیوار کوب، ۲۶۰

دیوان اعلی، ۵۸

## ر

راپرت، ۲۶۰

راه آهن، ۹، ۲۴۵

رد زدن، ۸۵

رژمی (شرکت)، ۲۲۵

رضایت نامچه، ۳۳۳

رمل (ریگ، شن)، ۲۹۱

روپیه، ۱۲۹

## ز

زرگری، ۵۸

## ژ

ژئوپلیت، ۳۳۵

ژیمناستیک بازی، ۲۵۵

حوض، ۲۸۶، ۲۸۷

حوض بلغاری، ۲۹۵، ۲۹۶

حوض کُر، ۲۴۱

## خ

خار شتر، ۱۲۸

خالصگی، ۲۰۲

خاندار - تفنگ، ۸۹، ۱۳۴

خاوه، ۳۳۱

خدیوی - کشتی، ۲۸۹، ۲۴۴، ۲۴۳

خراضی، ۲۷، ۳۱

خرلی - تفنگ، ۸۹

خرلیچی، ۹۰

خروار تبریز، ۶۶

خفیه نویس، ۲۵۰

خلوت، ۲۴۱

خمسه، ۲۶۴

خَن کشتی، ۲۲۰

خیار لکنی، ۱۶۹

## د

دادار (= خواننده)، ۲۲۳، ۲۷۴

دارالضرب، ۲۲۱

داقداقالی - چوب، ۱۵۸

دزاج (نوعی کبک)، ۱۴، ۶۹، ۷۷

دربار معدلت مدار، ۲۱

درشکچی، ۲۸۳

در کلک، ۳۷

دسته (ساعت ۱۲ (صبح و غروب) را دسته

می‌گفتند)، ۲۸۹، ۲۹۴

دست پر، تفنگ، ۱۴۶

قرمه (گوشت گوسفند و نان و روغن و پیاز و

غیره)، ۱۲۷

- س**
- ساخولو، ساخلویبی، ۱۹، ۴۶، ۶۳، ۱۳۳  
 ساق دوش، ۱۳۷  
 ستره، ۲۳۴  
 سر آفتاب، ۳۰۵  
 سرحد داری، ۱۳۳  
 سرخویشی - مالیات (تعین مالیات بر اساس نفر)، ۱۷، ۲۷  
 سرداری، ۴۹، ۷۱، ۲۳۴  
 سطحه، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۹۴  
 سفیر کبیر، ۲۳۰، ۲۳۱  
 سقاخانه، ۲۳۶  
 سکمة الحديدة (= راه آهن)، ۲۷۰  
 سلام لوق جمعه، ۲۲۷، ۲۳۲  
 سلخ، ۳۰۰  
 سلطان، ۸۸، ۹۰  
 سلّه، سلّه اندازی، ۳۷، ۳۹، ۴۷  
 سنگ، ۱۷۲، ۱۷۴  
 سنگ سرخس، ۸۲  
 سنگ سماق، ۲۲۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۳۹  
 سوار، ۲۳  
 سوار دیوانی، ۴۱  
 سوسا (کشتی)، ۶۵، ۶۶  
 سیاه چادر، ۸  
 سیرک، ۲۱۳، ۲۱۴  
 سیورسات، ۱۱۶
- ص**
- صاحب منصب، ۲۲  
 صُغه، ۲۴۱، ۲۶۴  
 صندوق اندازی، ۴۷، ۴۸  
 صیفی، ۲۵
- ط**
- طاقون، ۱۵۸  
 طلیعه - تفنگ، ۱۱، ۱۶  
 طیهو، ۹۶
- ع**
- عباسی (واحد پول)، ۲۱۵  
 عباسی عثمانی، ۲۲۵  
 عراده توپ ته پُر، ۸  
 — ته پُر کوهی اطریشی، ۱۸، ۷۴  
 — توپ دهن پُر قدیم، ۲۱  
 — پُرس پلیس، ۲۱
- ش**
- شادروان (پُر کردن میان رودخانه با سنگ و ساروج که هم سطح پل شود)، ۴۷  
 شال خراسانی، ۲۲۱  
 شال فروشی، ۲۲۱  
 شال کرمانی، ۲۲۱
- شال کلاه (شاه کلاه)، ۲۳۸  
 شتوی، ۲۵  
 شتر کوهه، ۲۷۶  
 شرّ و حال، ۳۳۵  
 شراه کشیدن، ۳۰۱  
 شمایل، ۳۱۰  
 شمخالچی، ۸۲، ۸۸  
 شُمن دفر (= راه آهن)، ۲۱۱، ۲۴۴  
 شودان (بنائی با هشت اطاق و دو ایوان و یک طولیه)، ۶، ۴۶  
 شوشا - کشتی، ۶۵، ۶۷  
 شوط (بوق زدن کشتی)، ۲۹۳، ۳۱۴  
 شهیندر (دبیر قونسول)، ۲۲۶  
 شیخ المشایخ، ۷۵

- عرشه، ۲۵۹  
 عقرب جزّاره، ۱۹، ۵۵  
 عکاسی، ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۲۰  
 عکام (=نوکر، فراش)، ۳۱۵، ۳۲۷  
 عمله جات، ۲۹۰  
 عُمره، ۳۱۳  
 عُمره تمتع، ۳۲۲  
 عملیات یدی (= جزّاحی)، ۲۹۲
- غ**
- غروب کوک، ۲۵۳  
 غلام، ۶  
 غلام فروشی، ۳۱۸  
 غلام گردش، ۸۸، ۲۸۰  
 غلیان تریاک (وافور)، ۱۳۴
- ف**
- فاریاب (آبی)، ۳۹، ۴۷، ۷۶، ۱۳۴  
 فدیّه، ۳۲۲  
 فرادا، ۲۴۰  
 فراش باشی، ۲۴۱  
 فرنک (فرانک)، ۲۱۵  
 فروند، ۲۲  
 فشنگ کاغذی، ۲۱  
 فنر دریائی، (= میل بلند اسکندریه)، ۲۵۸  
 فوج، ۲۳  
 فینه، ۲۵۱، ۳۴۱  
 فینه عثمانی، ۲۲۲
- قایقچی، ۲۳۰  
 قپیتان (= کاپیتان)، ۶۶  
 قبضه، ۲۱  
 قبه چادر، ۳۱۹  
 قدّ آدم (واحد اندازه گیری)، ۲۸۸  
 قدّاره، ۲۳۴، ۳۰۸  
 قراسورانی، ۲۲، ۴۱  
 قران، ۳۹، ۲۰۸، ۲۱۵  
 قرنطین [قرنطینه]، ۶۴، ۲۵۹  
 قرقاول، ۸۰  
 قروش ساق، ۲۴۵، ح، ۲۶۲، ۲۷۵  
 قره قات، ۱۶۲  
 قراولخانه، ۴۱  
 قزاق، ۲۳  
 قزاقی - کلاه، ۲۵۵  
 قلم - قلم تحریر، ۳۹، ۶۱  
 قطفه (جامهٔ پرزدار خوابناک)، ۳۱۰  
 قماش، ۲۴  
 قمچی، ۱۳۷  
 قمره (اطاق نشیمن در کشتی)، ۲۵۹  
 قلاوز (پله متحرک هواپیما)، ۲۵۸، ۲۹۴  
 قلب الاسد، ۲۰، ۷۴  
 قنطار (واحد فروش قند در مصر)، ۲۸۴  
 قواس (= فراش)، ۲۴۱  
 قورخانه، ۲۲، ۴۶  
 قورخانچی، ۲۱  
 قونسول، ۲۱۰  
 قونسولخانه، ۲۱۶
- ک**
- کارگزار، ۵۸  
 کارنوال، ۲۵۵  
 کاره (یک صدمن حویزه)، ۲۴، ۷۶
- ق**
- القادم یزار و لایزور، ۲۴۷  
 قاق (خربوزه خشکیده)، ۸۹، ۱۲۷  
 قاید (رؤسای طوایف سترجه)، ۷۲



- ماشین خط نویس (= ماشین تحریر)، ۲۲۹  
 مال‌التجاره، ۶۱  
 مانیا (علم)، ۲۸۳  
 ماهی، ۸۰  
 متقال، ۲۴  
 مجیدی (نشان عبدالمجید پاشا سلطان عثمانی)،  
 ۳۰۱، ۲۴۶  
 ۲۹۷ مجیدی سفید،  
 ۲۷۹، ۲۶۸ مَحْمُول  
 ۲۳۱ مدرسهٔ ایتام،  
 ۲۸۱ مُرشد،  
 ۲۴۶ مرصع،  
 ۲۱ مستحفظ،  
 ۳۴۱ مستوفی،  
 ۳۰ مشحوف (نوعی کشتی کوچکتر از بلم)،  
 ۲۷ مُصَدِّق (مقوم، ارزیاب)،  
 ۳۳۱، ۳۲۶ مطوف،  
 ۲۷۹ مُعَسْکَر،  
 ۵۷ معین‌التجار،  
 ۶۵ مقاوله نامه،  
 ۲۸۰ مکبَر،  
 ۲۴۳ مَلَّاباشی،  
 ۲۱۵، ۲۰۹ منات،  
 ۲۴۱ منشی،  
 ۳۷ مَن تَبْرِیزی،  
 ۱۲۹ — تراکمه،  
 ۳۷ — دزفول،  
 ۷۴ — فلاحیه،  
 ۲۴ — حویزه،  
 ۵۸ — محمره،  
 ۱۲۹ — مرو،  
 ۲۲۵ منوپول،  
 ۱۹ موزیکانچی،  
 مولوی (نوعی کلاه)، ۲۶۲، ۳۴۱  
 میراب، ۱۲۵  
 میرکن (نوعی تفنگچی)، ۱۳۴  
 میل انگلیسی، ۲۸۹  
 مِیل دریا، ۲۱۸  
 می می، مَمی (= مومیائی)، ۲۷۷
- ن**  
 ۸، ۷، ۶ ناظم خلوت،  
 ۲۴۱ نایب،  
 ۴۰ نایب‌الحکومه،  
 ۲۴۶ نشان اول عثمانی،  
 ۲۴۶ نشان اول مجیدی،  
 ۲۶۰ نظام‌نامه،  
 ۱۶۸ نعال دیوانی،  
 ۲۵۵، ۲۳۴ نیم چکمه زرنگار،  
 ۱۲۵، ۱۲۴، ۸۷، نوغانه (جویهای بزرگ)،
- و**  
 ۲۱۵ واقزال (ایستگاه راه آهن)،  
 ۲۷۲ واگن دُولی (= واگن بین‌المللی)،  
 ۳۰۲ والی،  
 ۱۷۷ - ۱۷۵، ورس، ویرس (واحد پول روسیه)،  
 ۲۱۲  
 ۱۴۶، ۴۶، ۲۱ ورندل - تفنگ،  
 ۲۴۹ وزیر بحری،  
 ۳۹ وسمه،  
 ۷۴، ۵۸، ۲۴ وقیه (۴۰۰ متقال حویزه)،  
 ۲۱۹ ونوس - کشتی،
- ه**  
 ۳۱۰ همیان (یعنی کیسهٔ پول، کیسهٔ زر)،  
 ۱۲۸، ۸۵ هیمهٔ طاق،

	ی
ینگه، ۱۳۶	یاب، ۱۲۴
پۇرپاقستینیہ (یعنی هتل اروپا)، ۲۱۷	یخدان، ۳۰۳
یورت، ۱۱۸	یخت یاسکدف، ۳۰۳
یورغہ، ۲۷۶	یک لول - تفنگ، ۱۳۴
یوسف افندی (نوعی نارنگی)، ۲۶۵	

## فهرست کتابها

- اختر - روزنامه، ۲۳۹  
سفرنامه اروپا، ۲۱۱  
سفرنامه مکه، ۲۰۵  
سیاحت نامه، ۲۳۸  
قرآن، ۱۹، ۲۶۳، ۳۰۵  
کتاب احمد، ۲۳۸  
کتابچه مرو، ۱۰۳  
کتابچه خوزستان و وضع راه لرستان، ۱  
کتابچه کلات نادری، ۱۴۱، ۱۸۸، ۱۹۴  
گزارش سرخس و قلعه ناصریه، ۷۹  
مالیات فارس (رساله)، ۲۰۱

### **In the Name of God, the Compassionate, the Merciful**

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

Responsibility of the revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Written Heritage Publication Centre, in pursuing its cultural goals, has sponsored these goals through the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

**The Written Heritage Publication Centre**

A MĪRĀŞ-i MAKTŪB BOOK

© Written Heritage Publication Centre, 2003

First Published in the I. R. of Iran by Mirāş-i MaktŪb

ISBN 964-6781-83-7

All rights reserved. No part of this book  
may be reproduced, in any form or by any  
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D     I N     T E H R A N

# MAJMU'AH ASAR

Haji 'Abd Allah Khan Qaraguzlu

Amir Nizam Hamidani

(Died in 1334 L.H.)

Introduced, Edited & Annotated by

Inayatullah Majidi



Miras-i Maktub

Tehran, 2003